غُرَرُ الحِکَم وَ دُرَرُ الکَلِم

مجموعه کلمات

قصار حضرت علی علیه السلام

حدود شش هزار و چهار صد حدیث

مترجم - محمد علی الانصاری

جلد دوم

غرر الحکم و درر الکلم
مترجم
محمد علی الانصاری
۲

صفحہ	فصل	حرف	عنوان	عدد کلمات
۴۶۴ الی ۴۶۸	۴۶	طاء	طوبیٰ	۴۸
۴۶۹ 〃 ۴۷۳	۴۷	〃	مطلق	۵۲
۴۷۴ 〃 ۴۷۶	۴۸	ظاء	〃	۴۳
۴۷۷ 〃 ۴۸۲	۴۹	عین	عَلَیکَ	۶۸
۴۸۳ 〃 ۴۸۶	۵۰	〃	عَلَیکُم	۲۱
۴۸۶ 〃 ۴۸۸	۵۱	〃	عَلیٰ	۲۸
۴۸۹ 〃 ۴۹۱	۵۲	〃	عِندَ	۳۰
۴۹۱ 〃 ۴۹۳	۵۳	〃	عَوِّدُوا	۱۸
۴۹۳ 〃 ۴۹۷	۵۴	〃	عَجَبٌ	۳۴
۴۹۸ 〃 ۵۰۳	۵۵	〃	مطلق	۶۰
۵۰۳ 〃 ۵۰۵	۵۶	غین	غایہ	۳۵
۵۰۶ 〃 ۵۱۰	۵۷	〃	مطلق	۵۸
۵۱۱ 〃 ۵۱۵	۵۸	فاء	فی	۸۵
۵۱۵ 〃 ۵۲۶	۵۹	〃	مُطلق	۸۲
۵۲۶ 〃 ۵۳۴	۶۰	قاف	قَدْ	۱۰۳
۵۳۴ 〃 ۵۴۴	۶۱	〃	مطلق	۱۱۳
۵۴۴ 〃 ۵۴۹	۶۲	کاف	کُلّ	۹۳
۵۴۹ 〃 ۵۵۳	۶۳	〃	کَم	۵۶
۵۵۳ 〃 ۵۵۶	۶۴	〃	کَیفَ	۳۶
۵۵۶ 〃 ۵۶۱	۶۵	〃	کَفیٰ	۶۶
۵۶۱ 〃 ۵۶۴	۶۶	〃	کَثُرَ	۴۷
۵۶۴ 〃 ۵۷۰	۶۷	〃	کُن	۶۳
۵۷۰ 〃 ۵۷۲	۶۸	〃	کلتا و کلا	۲۵
۵۷۲ الی ۵۷۷	۶۹	کاف	مطلق	۴۵
۵۷۷ 〃 ۵۸۰	۷۰	لام	لِکُلّ	۵۲
۵۸۰ 〃 ۵۸۹	۷۱	〃	مطلق	۸۹
۵۸۹ 〃 ۵۹۲	۷۲	〃	لَم	۴۹
۵۹۳ 〃 ۵۹۸	۷۳	〃	لَیسَ	۸۰
۵۹۹ 〃 ۶۰۲	۷۴	〃	لِمَ	۲۷
۶۰۳ 〃 ۶۰۸	۷۵	〃	لَو	۴۲
۶۰۸ 〃 ۶۱۰	۷۶	〃	مطلق	۲۹
۶۱۱ 〃 ۷۲۴	۷۷	میم	مِن	۱۰۶۴
۷۲۴ 〃 ۷۳۶	۷۸	〃	مَن	۱۶۵
۷۳۶ 〃 ۷۵۷	۷۹	〃	ما	۲۶۹
۷۵۷ 〃 ۷۷۰	۸۰	〃	مطلق	۱۶۵
۷۷۰ 〃 ۷۷۴	۸۱	نون	نِعمَ	۷۰
۷۷۴ 〃 ۷۸۰	۸۲	〃	مطلق	۶۱
۷۸۰ 〃 ۷۹۱	۸۳	واو	〃	۹۰
۷۹۱ 〃 ۷۹۹	۸۴	ہاء	〃	۵۸
۷۹۹ 〃 ۸۲۹	۸۵	لام	〃	۲۸۲
۸۲۹ 〃 ۸۵۹	۸۶	لام	لاء	۴۸۵
۸۵۹ 〃 ۸۶۳	۸۷	یاء	یَنبَغی	۳۳
۸۶۳ 〃 ۸۶۶	۸۸	〃	یُستَدَلُّ	۲۱
۸۶۶ 〃 ۸۶۷	۸۹	〃	یَسیرُ	۱۸
۸۶۷ 〃 ۸۷۳	۹۰	〃	نِداء	۱۳
۸۷۳ 〃 ۸۸۰	۹۱	〃	مطلق	۴۲

جمع کلمات ج اوّل (۵۷۶۷) جمع کلمات ج دوم (۴۹۹۳) مجموع کلمات دو ج (۱۰۷۶۰)

(هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق)

جلد دوم

کتاب منتخب غرر الحکم و درر الکلم

یا مجموعه کلمات قصار حضرت مولی الموالی الامام ابوالحسن امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه الصلوة والسلام والثناء

تألیف آیة الله مرحوم عبدالواحد آمدی از علماء قرن پنجم هجری

(ترجمه و نگارش)

خادم الشریعة شاعر اهل البیت الطاهرة علیهم السلام و ناظم نهج البلاغة الشریف الحاج محمد علی انصاری القمی

(نویسنده کتاب شریف حسن هریسی تبریزی المسکن)

جلد دوم

کتاب غرر الحکم و درر الکلم من کلمات مولانا امیر المؤمنین ابی الحسن علی بن ابیطالب علیه الصلوة والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

الفصل السادس و الاربعون

مما ورد من حکم امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام فی حرف الطاء بلفظ طوبی قال علیه السلام

فصل چهل و ششم

از آنچه که وارد گردیده است از حکمتهای حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در حرف طاء بلفظ طوبی آنحضرت علیه السلام فرمودند:

۱ طُوبىٰ لِمَنْ صَمَتَ اِلّا عَنْ ذِكْرِ اللّٰهِ: خنک آن کس که خاموش است مگر آنکه بیاد خدا (رطب اللسان) باشد

۲ طُوبىٰ لِلْمُنْكَسِرَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ اَجْلِ اللّٰهِ: خنک آنانکه از بیم و ترس خدا دلشکسته گانند.

۳ طُوبىٰ لِمَنْ رَاقَبَ رَبَّهُ وَخَافَ ذَنْبَهُ: خوشا بحال بنده که پروردگارش را مراقب باشد (و برخلاف دستورش کار نکند) و از گناهش بترسد.

۴ طُوبىٰ لِمَنْ اَشْعَرَ التَّقْوىٰ قَلْبَهُ: خوشا بحال کسیکه لباس ترس از خدا را بر دلش بپوشاند

۵ طُوبىٰ لِمَنْ حَافَظَ عَلىٰ طَاعَةِ رَبِّهِ: خوشا بحال کسیکه بر طاعت پروردگارش مواظب باشد (و برخلاف امرش قدم برندارد).

۶ طُوبى لِمَن خَلا عَنِ الغِلِّ صَدرُهُ وَسَلِمَ مِنَ الغِشِّ قَلبُهُ : خوشا بحال کسی که سینه اش را از کینهٔ (مردم) خالی کند و دلش را از بداندیشی برهاند و پاکیزه سازد .

۷ طُوبى لِمَن شَغَلَ بِالذِّكرِ لِسانَهُ : خوشا بحال کسیکه زبانش را بذکر خدا مشغول میدارد .

۸ طُوبى لِمَن أَلزَمَ نَفسَهُ مَخافَةَ رَبِّهِ وَأَطاعَهُ فِي السِّرِّ وَالجَهرِ : خوشا بحال کسیکه از ترس پروردگارش نفس خویش را ملازم باشد و در پیدا و نهان خدا را اطاعت کند .

۹ طُوبى لِمَن أَطاعَ ناصِحاً يَهدِيهِ وَتَجَنَّبَ غاوِياً يُردِيهِ : خوشا بحال کسیکه پندگوئی که هدایتش میکند اطاعت کند و از ره زنی که او را (بگودال گمراهی) میافکند بپرهیزد .

۱۰ طُوبى لِمَن قَصَرَ هِمَّتَهُ عَلى ما يَعنِيهِ وَجَعَلَ كُلَّ جِدِّهِ لِما يُنجِيهِ : خوشا بحال کسیکه همتش همه مصروف کاری باشد که او را بکار آید و تمام کوششش را برای چیزی قرار دهد که او را (فردای قیامت از آتش دوزخ) رهائی بخشد .

۱۱ طُوبى لِمَن وُفِّقَ لِطاعَتِهِ وَبَكى عَلى خَطيئَتِهِ : خوشا بحال کسیکه بر طاعت پروردگارش توفیق یابد و بر گناه و خطایش گریه کند .

۱۲ طُوبى لِكُلِّ نادِمٍ عَلى زَلَّتِهِ ، مُستَدرِكٍ فارِطَ عَثرَتِهِ : خوشا بحال هر کسیکه بر لغزشش پشیمان باشد و بتدارک گناه گذشته اش برخیزد .

۱۳ طُوبى لِمَن قَصَّرَ أَمَلَهُ وَاغتَنَمَ مَهَلَهُ : خوشا بحال کسیکه آرزویش کوتاه باشد و دوران زندگیش را مغتنم شمارد (و سرای آخرتش را آباد سازد) .

۱۴ طُوبى لِمَن بادَرَ أَجَلَهُ وَأَخلَصَ عَمَلَهُ : خوشا بحال کسیکه بر مرگش پیش تازد و عملش را پاکیزه سازد .

۱۵ طُوبى لِمَن كانَ لَهُ مِن نَفسِهِ شُغُلٌ شاغِلٌ عَنِ النّاسِ : خوشا بحال کسیکه از پیش خودش دارای کاری باشد که آن کارش از (رسیدگی بعیب و کار) مردم بازش دارد .

۱۶ طُوبى لِمَن سَعى فِي فَكاكِ نَفسِهِ وَلَم تَغلِبهُ وَمَلَكَ هَواهُ وَلَم يَملِكهُ : خوشا بحال کسی که در رهاندن نفس خویش (از چنگال شیطان وهوا) بکوشد و نفس را بر خود چیرگی ندهد و هوای نفس را

مالک گردد و نگذارد که نفس مالک وی گردد.

۱۷ طُوبیٰ لِمَنْ کَظَمَ غَیْظَهُ وَلَمْ یُطْلِقْهُ وَعَصیٰ اِمْرَةَ نَفْسِهِ فَلَمْ تُهْلِکْهُ : خوشا بحال کسی که خشمش را فرو خورد و عنانش را باز نگذارد و فرمان نفسش را نبرد تا نفس او را بهلاکت نیفکند.

۱۸ طُوبیٰ لِمَنْ ذَکَرَ الْمَعادَ فَاسْتَکْثَرَ مِنَ الزّادِ : خنک آن کس که در یاد معاد است پی افزودن توشه است و زاد است.

۱۹ طُوبیٰ لِمَنْ اَحْسَنَ اِلَی الْعِبادِ وَتَزَوَّدَ لِلْمَعادِ : خوشا بحال کسیکه با بندگان خدای نیکی کند و برای روز بازگشتش توشه گرد آورد.

۲۰ طُوبیٰ لِمَنْ تَجَلْبَبَ الْقُنُوعَ وَتَجَنَّبَ الْاِسْرافَ : خوشا بحال کسیکه پیراهن از قناعت بر کند و از اسراف دوری گزیند.

۲۱ طُوبیٰ لِمَنْ تَحَلّیٰ بِالْعَفافِ وَرَضِیَ بِالْکَفافِ : خوشا بحال کسی که خود را با پاکدامنی و پرهیزکاری بیاراید و (از روزی) بدانچه بس باشد بسازد.

۲۲ طُوبیٰ لِمَنْ کَذَّبَ مُناهُ وَاَخْرَبَ دُنْیاهُ لِعِمارَةِ اُخْراهُ : خوشا بحال کسی که آرزویش را دروغ پندارد و دنیایش را برای آبادی آخرتش خراب سازد.

۲۳ طُوبیٰ لِمَنْ اَطاعَ مَحْمُودَ تَقْواهُ وَعَصیٰ مَذْمُومَ هَواهُ : خوشا بحال کسی که تقوای ستوده‌اش را فرمان برد و هوای نفس نکوهیده‌اش را نافرمانی کند.

۲۴ طُوبیٰ لِمَنْ بادَرَ الْهُدیٰ قَبْلَ اَنْ تُغْلَقَ اَبْوابُهُ : خوشا بحال کسیکه بسوی هدایت و رستگاری شتابد پیش از آنکه درهای آن بسته شود (و مرگ از در درآید).

۲۵ طُوبیٰ لِمَنْ بادَرَ صالِحَ الْعَمَلِ قَبْلَ اَنْ یَنْقَطِعَ اَسْبابُهُ : خوشا بحال کسی که بسوی کردار نیک بشتابد پیش از آنکه رشته پیوندهای نیکوکاری بریده شود.

۲۶ طُوبیٰ لِمَنْ صَلُحَتْ سَریرَتُهُ وَحَسُنَتْ عَلانِیَتُهُ وَعَزَلَ عَنِ النّاسِ شَرَّهُ : خوشا بحال کسیکه درونش نیک برونش خوب و بدیش از مردم بدور باشد.

۲۷ طُوبیٰ لِمَنْ سَلَکَ طَریقَ السَّلامَةِ بِبَصَرِ مَنْ بَصَّرَهُ وَطاعَةِ هادٍ اَمَرَهُ : خوشا بحال کسیکه بهمراه راه سلامت سپرد بدیده آنکس که او را بینا سازد و فرمان بردن هدایت کننده که او را امر مینماید.

۲۸ طُوبى لِمَن أَخلَصَ لِلّهِ عَمَلَهُ وَعِلمَهُ وَحُبَّهُ وَبُغضَهُ وَأَخذَهُ وَتَركَهُ وَكَلامَهُ وَصَمتَهُ : خوشا بحال آنکس که (همه کارش) عملش، علمش، دوستیش و دشمنیش، گرفتنش، واگذاردنش، سخن گفتنش و خاموشیش تمام پاک و خالص برای خدا باشد (خواننده عزیز متوجه هستی حضرت علیه السلام چه گهرهای شاهواری از لعل لب افشانده است قدر و قیمت این کلمات حکیمانه را حکما میتوانند درک کنند ولی بچشم بینش در آنها بنگر و بکار بند و مخصوصا همین جمله اخیر که اگر عملی شود انسان بنده خاص خداوند خواهد گردید) .

۲۹ طُوبى لِمَن وُفِّقَ بِطاعَتِهِ وَحَسُنَ خَلِيقَتُهُ وَأَحرَزَ أَمرَ آخِرَتِهِ : خوشا حال آنکس که بطاعت پروردگارش موفق گردد و خلقش را نیکو سازد امر آخرتش را دریابد و رسیدگی کند .

۳۰ طُوبى لِمَن ذَلَّ في نَفسِهِ وَعَزَّ بِطاعَتِهِ وَغَنِيَ بِقَناعَتِهِ : خوشا حال آنکس که در پیش خودش خوار و با طاعت کردن از پروردگارش عزیز و بقناعت کردنش غنی و توانگر است .

۳۱ طُوبى لِمَن جَعَلَ الصَّبرَ مَطِيَّةَ نَجاتِهِ وَالتَّقوى عُدَّةَ وَفاتِهِ : خوشا حال آنکس که صبر (در پیش آمدهای سخت) را بارکش رستگاریش و پرهیزکاری را پناهگاه مرگش قرار دهد .

۳۲ طُوبى لِمَن يُباشِرُ قَلبَهُ بَردَ اليَقِينِ : خوشا حال آنکس که دلش را بخنکی و خوشگواری یقین و دانش شاد سازد .

۳۳ طُوبى لِمَن عَمِلَ بِسُنَّةِ الدِّينِ وَاقتَفى أَثَرَ النَّبِيِّينَ : خوشا حال آنکس که بدستور دین عمل کند و اثر پیمبران را دنبال نماید .

۳۴ طُوبى لِمَن قَدَّمَ خالِصًا وَعَمِلَ صالِحًا وَاكتَسَبَ مَذخُورًا وَاجتَنَبَ مَحذُورًا : خوشا بحال کسی که با خلوص نیت بکار برخیزد و بی آلایش و پاک کار کند کارش ذخیره کردن (اعمال صالحه برای آخرت) باشد و از دور شدنیها اجتناب ورزد .

۳۵ طُوبى لِمَن كابَدَ هَواهُ وَكَذَّبَ مُناهُ وَرَمى غَرَضًا وَأَحرَزَ عِوَضًا : خوشا بحال کسیکه با هوای نفس بستیزد آرزویش را دروغ پندارد و تیر بر نشانه مراد زند (و برگ آنجهان را بسازد) وعوض را دریابد .

۳۶ طُوبَى لِمَنْ رَكِبَ الطَّرِيقَةَ الْغَرَّاءَ وَلَزِمَ الْمَحَجَّةَ الْبَيْضَاءَ وَتَوَلَّهَ بِالْآخِرَةِ وَأَعْرَضَ عَنِ الدُّنْيَا : خوشا حال کسیکه راه روشن را سوار باشد و شریعت درخشان اسلام را ملازم گردد و لباخته آخرت بوده و خود را از دنیا کنار کشد

۳۷ طُوبَى لِمَنْ لَا تَقْتُلُهُ قَاتِلَاتُ الْغُرُورِ : خوشا حال کسی که کشندگان فریب جهان او را نکشند (و زرد و سرخ دنیا بدامش در نکشند) .

۳۸ طُوبَى لِمَنْ لَمْ تَعْمَ عَلَيْهِ مُشْتَبِهَاتُ الْأُمُورِ : خوشا حال کسیکه پوشیدگیهای کارها (ی جهان) بروی پوشیده نباشد (و حق را از باطل تمیز دادن بتواند) .

۳۹ طُوبَى لِمَنْ بَادَرَ الْأَجَلَ وَاغْتَنَمَ الْمَهَلَ وَتَزَوَّدَ مِنَ الْعَمَلِ : خوشا حال کسی که اجل را پیش تازد مهلت (روزکی چند) را غنیمت شمرد و از کردار نیک توشه بردارد .

۴۰ طُوبَى لِمَنِ اسْتَشْعَرَ الْوَجَلَ وَكَذَّبَ الْأَمَلَ وَتَجَنَّبَ الزَّلَلَ : خوشا حال کسیکه پیراهن ترس (از خدا) را بپوشد آرزو را دروغ پندارد و از لغزش (در دین) بپرهیزد .

۴۱ طُوبَى لِمَنْ خَافَ الْعِقَابَ وَعَمِلَ لِلْحِسَابِ وَصَاحَبَ الْعَفَافَ وَقَنِعَ بِالْكَفَافِ وَرَضِيَ عَنِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ : خوشا حال بنده که از عذاب قیامت بترسد و برای حساب کار کند پاکدامنی را مصاحب باشد، بآنچه رسد بسازد و از خداوند سبحان خوشنود باشد .

۴۲ طُوبَى لِمَنْ كَانَ لَهُ مِنْ نَفْسِهِ شُغُلٌ شَاغِلٌ وَالنَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ وَعَمِلَ بِطَاعَةِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ : خوشا حال کسیکه برایش از خودش شغلی داشته باشد که سرگرمش دارد (و از مردم همه بخود پردازد) و مردم از وی آسایش داشته باشند و او هم کارش فقط فرمانبرداری خدا باشد

۴۳ طُوبَى لِمَنْ خَافَ اللَّهَ فَأَمِنَ : خوشا حال کسی که از خدا بترسد و آسوده زیست کند .

۴۴ طُوبَى لِمَنْ ذَكَرَ الْمَعَادَ فَأَحْسَنَ : خوشا حال کسیکه آخرت را بیاد آرد و بکردار نیک پردازد

۴۵ طُوبَى لِنَفْسٍ أَدَّتْ لِرَبِّهَا فَرْضَهَا : خوشا حال کسیکه واجب پروردگارش را ادا نماید

۴۶ طُوبَى لِعَيْنٍ هَجَرَتْ فِي طَاعَةِ اللَّهِ غَمْضَهَا : خنک آن چشمی که (از دیدار محرمات بپرهیزد و)

آرزومند آن باشد که بر هم نهادنش در راه طاعت خدا باشد

این دو جملهٔ اخیر در کتاب غرر الحکم نیست از جای دیگری بخاطر داشتم نقل شد (مترجم)

۴۷ طُوبىٰ لِمَنْ ذَلَّ فِي نَفْسِهِ وَطَابَ كَسْبُهُ وَصَلُحَتْ سَرِيرَتُهُ وَحَسُنَتْ خَلِيقَتُهُ وَأَنْفَقَ الْفَضْلَ مِنْ مَالِهِ وَأَمْسَكَ الْفَضْلَ مِنْ كَلَامِهِ وَكَفَّ عَنِ النَّاسِ شَرَّهُ وَوَسِعَتْهُ السُّنَّةُ وَلَمْ يَتَعَدَّ الْبِدْعَةَ : خوشا حال کسیکه در پیش خود ش خوار کسبش پاکیزه (واز راه حلال) باطن و درونش پاک ، خلقش نیکو باشد فزونی مالش را در راه خدا دهد ، اضافه سخنش را نگهدارد ، بدیش را از مردم باز دارد ، دین و سنت در وسعتش دارد ، و بدعت و را بسوی تطاول و تعدّی نکشاند .

۴۸ طُوبىٰ لِمَنْ لَزِمَ بَيْتَهُ ، وَأَكَلَ كِسْرَتَهُ ، وَبَكىٰ عَلىٰ خَطِيئَتِهِ وَكَانَ مِنْ نَفْسِهِ فِي تَعَبٍ وَالنَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ : خوشا حال کسیکه (از میان مردم کناری گیرد) خانه اش را ملازم گردد ، نان خشکیدهٔ خویش را بشکند و بخورد ، بر گناهش زار بگرید ، نفسش از دستش در رنج ،

و مردم از وی آسوده باشند .

اَلْفَصْلُ السَّابِعُ وَالْأَرْبَعُونَ

مِمَّا وَرَدَ مِنْ حِكَمِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَرْفِ الطَّاءِ بِاللَّفْظِ الْمُطْلَقِ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فصل چهل و هفتم

از آنچه که وارد گردیده است از حکمتهای حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در حرف طاء بلفظ مطلق آنحضرت فرمودند

۱ طَاعَةُ الْهَوىٰ تُفْسِدُ الْعَقْلَ : پرستش هوا عقل را فاسد میگرداند .

۲ طَاعَةُ النِّسَاءِ غَايَةُ الْجَهْلِ : زن پرستی غایت نادانی است .

۳ طَاعَةُ الشَّهْوَةِ تُفْسِدُ الدِّينَ : فرمانبرداری شهوت دین را تباه میگرداند .

۴ طَاعَةُ الْحِرْصِ تُفْسِدُ الْيَقِينَ : آز را فرمان بردن یقین را تباه کردن است .

۵ طَاعَةُ الْأَمَلِ تُفْسِدُ الْعَمَلَ : آرزو را فرمان بردن عمل نیک را تباه ساختن است .

۶ طَاعَةُ الْجَهُولِ تَدُلُّ عَلَى الْجَهْلِ : نادان را

فرمان بردن نادانی شخص را میرساند .

۷ طلاق الدنیا مهر الجنة : رها کردن دنیا مهر و کابین بهشت است .

۸ طلب الدنیا رأس الفتنة : دنیا خواستن ریشه فتنه و گرفتاری است .

۹ طلب الجنة بلا عمل حمق : بهشت را خواستن بدون عمل نادانی است .

۱۰ طلب الثناء لغیر استحقاق خرق : بدون شایستگی خواهان ثنا و ستایش (از مردم) بودن ابلهی است .

۱۱ طالب الخیر من اللئام محروم : خواهان خیر و نیکی از ناکسان ناکام است .

۱۲ طالب الدنیا بالدین معاقب ومذموم : آنکه بوسیله دین در طلب دنیا است مورد باز خواست و نکوهش است .

۱۳ طلب الجمع بین الدنیا والآخرة من خداع النفس : میان دنیا و آخرت را جمع کردن خواستن از فریبهای نفس است (و در آن واحد جمع بین این دو محال است .

۱۴ طالب الخیر بعمل الشر فاسد العقل و الحس : آنکه با زشتکاری جویای نیکنامی است عقل و شعورش (سخت) فاسد است .

۱۵ طلب المراتب والدرجات بغیر عمل جهل : پایگاهها و دستگاههای بلند را بدون رنج و زحمت خواستن نادانی است .

۱۶ طاعة الجهول وکثرة الفضول یدلان علی الجهل : نادان را فرمان بردن و (در زندگی چهار روزه دنیا) بسیار زیاد روی کردن هر دو نشانه نادانی اند .

۱۷ طاعة الهدی تنجی : پیروی راه راست رهاننده است .

۱۸ طاعة الهوی تردی : پیروی هوا و هوس افکننده است .

۱۹ طاعة دواعی الشر یفسد عواقب الأمور : خوانندگان بسوی زشتیها را فرمان بردن پایان کار را تباه میسازد (و انسان بالأخره سر از دوزخ بدر میآورد) .

۲۰ طول الفکر یحمد العواقب ویستدرك فساد الأمور : اندیشه در امور پایان کارها را ستوده سازد و تبهکاریها دریافت گردد.

۲۱ طول الاعتبار یحمد علی الاستظهار

زمانی دراز بپذیرفتن پند بودن شخص را بسوی یافتن پشتیبان میکشاند .

۲۲ طُولُ الْاِصْطِبارِ مِنْ شِيَمِ الْاَبْرارِ: زمانی دراز شکیبائی (در برابر گرفتاریها) بسر بردن از روش نیکان است .

۲۳ طُولُ الْقُنُوتِ وَالسُّجُودِ يُنْجِي مِنْ عَذابِ النّارِ: در نماز قنوت و سجود را طول دادن شخص را از عذاب دوزخ میرهاند .

۲۴ طالِبُ الْاَدَبِ اَحْزَمُ مِنْ طالِبِ الدُّنْيا: دانش جوی از جویای دنیا دوراندیش تر است .

۲۵ طَلَبُ الْاَدَبِ جَمالُ الْحَسَبِ: درپی دانش برآمدن چهره گوهر و نسب را آرایش کردن است .

۲۶ طَرِيقُنا وَسُنَّتُنا الرُّشْدُ: روش و راه ما رشد و هدایت مردم است .

۲۷ طاعَةُ اللّٰهِ سُبْحانَهُ لا يَحُوزُها اِلّا مَنْ بَذَلَ الْجِدَّ وَاسْتَفْرَغَ الْجُهْدَ: فرمان برداری خدای بزرگ را نمییابد جز آنکس که بکوشد و آخرین درجه پافشاری و سختی را بکار برد .

۲۸ طَعْنُ اللِّسانِ اَمَضُّ مِنْ طَعْنِ السِّنانِ: زخم زبان از زخم نیزه سوزناک تر است .

۲۹ طاعَةُ اللّٰهِ مِفْتاحُ سَدادٍ وَاِصْلاحُ مَعادٍ: فرمانبرداری خدا کلید باب شایستگی و استقامت و اصلاح کننده بکار آخرت است .

۳۰ طاعَةُ اللّٰهِ اَعْلا عِمادٍ وَاَقْوى عَتادٍ: فرمان برداری خدا بلندترین ستون و نیرومندترین ساز و برگ راه است .

۳۱ طالِبُ الْآخِرَةِ يُدْرِكُ اَمَلَهُ وَيَأْتِيهِ مِنَ الدُّنْيا ما قُدِّرَ لَهُ: جویای آخرت بآرزویش میرسد و از دنیا آنچه برایش مقدّر شده باو میرسد .

۳۲ طالِبُ الدُّنْيا تَفُوتُهُ الْآخِرَةُ وَيُدْرِكُهُ الْمَوْتُ حَتّى يَأْخُذَهُ بَغْتَةً وَلا يُدْرِكُ مِنَ الدُّنْيا اِلّا ما قُسِمَ لَهُ: جویای دنیا آخرتش از دستش میرود و مرگ ناگهان او را میگیرد در حالی که از دنیا جز آنچه که قسمت او است باو نمیرسد .

۳۳ طَهِّرُوا قُلُوبَكُمْ مِنَ الْحَسَدِ فَاِنَّهُ مُكْمِدٌ مُضْنٍ: درونتان را از رشک و حسد بپردازید زیرا که حسد اندوه آرنده و لاغر کننده است .

۳۴ طَيِّبُوا قُلُوبَكُمْ مِنَ الْحِقْدِ فَاِنَّهُ داءٌ مُوبِئٌ: دلهایتان را از کید و کین پاکیزه دارید زیرا که کینه

دردی است وبا آور .

۳۵ طَيِّبُوا عَنْ أَنْفُسِكُمْ نَفْساً وَامْشُوا إِلَى الْمَوْتِ مَشْياً سُجُحاً : خود را از خیال نفس و جان بپردازید وبسوی مرگ بروید رفتنی تند و تیز (که اگر اینطور رفتید پیروز میشوید واین سخن را حضرت در یکی از روزهای صفین با سپاهیان خویش فرمودند) .

۳۶ طَاعَةُ النِّسَاءِ تُزْرِي بِالنُّبَلَاءِ وَتُرْدِي الْعُقَلَاءَ : زنان را فرمان بردن راست روان را عیبناک میکند (وبکجی وا میدارد) وخردمندان را درمیافکند .

۳۷ طَهِّرُوا أَنْفُسَكُمْ مِنْ دَنَسِ الشَّهَوَاتِ تُدْرِكُوا رَفِيعَ الدَّرَجَاتِ : نفوستان را از چرک و شوخ شهوات پاکیزه سازید تا درجات بلند را دریابید .

۳۸ طَهِّرُوا أَنْفُسَكُمْ مِنْ دَنَسِ الشَّهَوَاتِ تُضَاعَفْ لَكُمُ الْحَسَنَاتُ : نفوستان را از چرک و شوخ شهوات پاکیزه دارید تا نیکیها و ثوابهای شما افزون گردد .

۳۹ طَاعَةُ النِّسَاءِ شِيمَةُ الْحَمْقَى : فرمانبرداری زنان روش احمقان و نادانان است .

۴۰ طَاعَةُ الْمَعْصِيَةِ سَجِيَّةُ الْهَلْكَى : نافرمانی خدای را فرمان بردن خوی تباهان است .

۴۱ طَلَبُ السُّلْطَانِ مِنْ خِدَاعِ الشَّيْطَانِ : طلب تسلط و تفوق بر دیگران بودن از فریبهای شیطانست .

۴۲ طَاعَةُ الْغَضَبِ نَدَمٌ وَطُغْيَانٌ : خشم را فرمان بردن سبب پشیمانی و سرکشی (بر خدا) است .

۴۳ طَاعَةُ الشَّهْوَةِ هَلَاكٌ وَمَعْصِيَتُهَا مُلْكٌ : شهوت را فرمان بردن هلاکت و نافرمانیش کردن سلطنت است .

۴۴ طَاعَةُ الْجَوْرِ يُوجِبُ الْهَلَاكَ وَتَأْتِي عَلَى الْمُلْكِ : بفرمان ستم بودن موجب تباهی است وتباهی را بر سلطنت وارد میسازد (فلذا پادشاه تا میتواند باید از ستمکاری خودداری کند) .

۴۵ طُولُ التَّفَكُّرِ يُصْلِحُ عَوَاقِبَ التَّدْبِيرِ : دور اندیشی پایان کار اندیشه را درست و شایسته میگرداند .

۴۶ طُولُ التَّفَكُّرِ يَعْدِلُ رَأْيَ الْمُشِيرِ : دور اندیشی برابر با رأی کسی است که با او مشورت میشود (و انسان با تأمل بینی میتواند تا اندازه از مشورت کردن با اشخاص بی نیاز گردد) .

۴۷ طَلَبُ التَّعَاوُنِ عَلَى إِقَامَةِ الْحَقِّ دِيَانَةٌ وَأَمَانَةٌ : برای پایداری حق از دیگران کمک

گرفتن عین دیانت و امانت داری است (چون دین هم امانت خداست) .

۴۸ طَلَبُ التَّعاوُنِ عَلیٰ نُصرَةِ الْباطِلِ جِنایَةٌ وَ خِیانَةٌ : برای یاری باطل از دیگران کمک گرفتن ستمگری و نادرستی است .

۴۹ طَلاقَةُ الْوَجْهِ بِالْبِشْرِ وَالْعَطِیَّةِ وَفِعْلُ الْبِرِّ وَبَذْلُ التَّحِیَّةِ داعٍ اِلیٰ مَحَبَّةِ الْبَرِیَّةِ : گشاده روئی بشادمانی و بخشش (درباره مردم) است و نیکی را کار بستن و سلام و درود فرستادن شخص را بسوی دوستی مردم میکشاند .

۵۰ وَقالَ عَلَیْهِ السَّلامُ فی ذِکْرِ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ طَبیبٌ دَوّارٌ بِطِبِّهِ قَدْ اَحْکَمَ مَراهِمَهُ وَاَحْمیٰ مَواسِمَهُ یَضَعُ ذٰلِکَ حَیْثُ الْحاجَةُ اِلَیْهِ مِنْ قُلُوبٍ عُمْیٍ وَآذانٍ صُمٍّ وَاَلْسِنَةٍ بُکْمٍ یَتَتَبَّعُ بِدَوائِهِ مَواضِعَ الْغَفْلَةِ وَمَواطِنَ الْحَیْرَةِ : و آن حضرت علیه السّلام درباره رسول خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم فرمودند : رسولخدا طبیبی بود که با طب (علم و وحی الهی) خویش بدور افتاده (نسخه های شفابخش دستورات قرآن مجید را بدست گرفته) مرهمهای (کلمات نورانی) خویش را نیک استوار گردانیده نشترها و کارافزارهایش را (در آتش مهر و محبّت بندگان خدای) گرم کرده تا هرجا دلهای کور و گوشهای کر و زبانهای لال و گنگ (بیماران وادی شرک و کفر) را بیابد درمان کند، و مراکز بیهوشی و جایگاههای حیرت و سرگردانی را پی در پی مرهم نهد و شفا بخشد (والحق آن طبیب کارآگاه حاذق مأموریّت خویش را خوب انجام داد و بشر را از بیماریها و دردهای هلاک کننده نیکو نجات داد) .

۵۱ وَسُئِلَ عَلَیْهِ السَّلامُ عَنِ الْقَدَرِ فَقالَ طَریقٌ مُظْلِمٌ فَلا تَسْلُکُوهُ وَبَحْرٌ عَمیقٌ فَلا تَلِجُوهُ وَسِرُّ اللهِ سُبْحانَهُ فَلا تَتَکَلَّفُوهُ : آنحضرت علیه السّلام را از راز قدر (و قضای خداوندی) پرسیدند فرمود راه تاریکی است آنرا مپیمائید دریای گودی است خود را در آن میندازید راز (سربسته) خداوند بزرگ است خود را خسته مکنید و مرنجانید (که برای دانستنش راه بجائی بردن نتوانید و این سؤال کننده کمیل بن زیاد نخعی بود و باقی این مطلب در کتب اخبار مسطور است)

۵۲ طُوبیٰ لِلزّاهِدینَ فِی الدُّنْیا الرّاغِبینَ فِی الْآخِرَةِ اُولٰئِکَ الَّذینَ اتَّخَذُوا الْاَرْضَ

بَساطًا وَتُرابَها فِراشًا وَماءَها طيبًا وَالقُرآنَ شِعارًا وَالدُّعاءَ دِثارًا وَرَفَضُوا الدُّنيا عَلى مِنهاجِ المَسيحِ بنِ مَريَمَ : خوشا بحال کسانیکه زهد ورزیدند وخود را از جهان کنار کشیده ودلباخته آخرت گردیدند همان رادمردانیکه (مرغ جانشان برای آشیانه لاهوت پر میکشد) زمین را فرش خاکش را رختخواب، وآبش را مشک ناب گرفتند (شب که موجودات بخواب رفتند آنها سر از خواب ناز برگرفتند با سوز وگداز تمام بمناجات ونیاز با خدا پرداختند) قرآن را لباس ودعا را پیراهن جان خویش ساختند دل از جهان (ناپایدار) برکندند وروش عیسی بن مریم علیه السلام را دنبال کردند.

اَلفَصلُ الثّامِنُ وَالأَربَعونَ

مِمّا وَرَدَ مِن حِكَمِ أَميرِ المُؤمِنينَ عَلِيِّ بنِ أَبي طالِبٍ عَلَيهِ السَّلامُ في حَرفِ الظّاءِ قالَ عَلَيهِ السَّلامُ

فصل چهل وهشتم

از آنچه که وارد گردیده است از حکمتهای حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف ظاء آنحضرت فرمودند

۱ ظُلمُ المُستَشيرِ ظُلمٌ وَخِيانَةٌ : بر مشورت کننده ستم کردن (و راه درست را نشانش ندادن) ستمگری وخیانت است.

۲ ظَنُّ المُؤمِنِ كِهانَةٌ : گمان مؤمن همچون ستاره شناسی است ودرست است.

۳ ظَنُّ الرَّجُلِ عَلى قَدرِ عَقلِهِ : گمان مرد باندازه عقل او است (ومرد هر چه عاقل تر باشد زشت وزیبای مردم را بهتر در مییابد).

۴ ظَنُّ الإِنسانِ ميزانُ عَقلِهِ وَفِعلُهُ أَصدَقُ شاهِدٍ عَلى أَصلِهِ : گمان انسان میزان سنجش عقل او وکردارش راستگوترین گواه بر پاکی ویا بدگهری او است.

۵ ظَنُّ العاقِلِ أَصَحُّ مِن يَقينِ الجاهِلِ : گمان مرد عاقل از یقین مرد جاهل درست تر است

۶ ظَلَمَ الحَقَّ مَن نَصَرَ الباطِلَ : یاری دهنده باطل حق را ستم کننده است.

۷ ظَفَرُ الكَريمِ يُنجي : پیروزمندی جوانمرد رستگاری دهد.

۸ ظَفَرُ اللَّئيمِ يُردي : پیروزی ناکس مردم را درهم میشکند (معنی این دو جمله ظاهرا این باشد که اگر شخص کریمی بر مردم تسلط پیدا کند خلق را از

چنگال زشتیها و زبونیها میرهاند و اگر ناکسی مسلط گردد زشتیها در مردم پدید آرد) .

۹ ظَفَرُ الْکِرامِ عَدْلٌ وَإِحْسانٌ : پیروزی جوانمردان عدل و داد و نیکی است .

۱۰ ظَفَرُ اللِّئامِ تَجَبُّرٌ وَطُغْیانٌ : پیروزی ناکسان گردنکشی و از اندازه بیرون شدن است .

۱۱ ظَفَرَ بِالْخَیْرِ مَنْ طَلَبَهُ : هرکه خوبی را خواست بدست آورد .

۱۲ ظَفَرَ الشَّرُّ بِمَنْ رَکِبَهُ : هرکه بر اسب بدی سوار شد بدی بر او پیروزی یافت .

۱۳ ظَفَرَ بِالشَّیْطانِ مَنْ غَلَبَ غَضَبَهُ : هرکه خشم خویش را فرو خورد بر شیطان پیروزی یافت .

۱۴ ظَفَرَ الْهَوی بِمَنِ انْقادَ لِشَهْوَتِهِ : هرکس شهوتش را گردن نهد هوا و هوس (های گمراه کننده) بر او پیروزی یابد .

۱۵ ظَلَمَ الْمُرُوَّةَ مَنْ مَنَّ بِصَنیعَتِهِ : هرکه بکردار نیکش بر دیگری منت نهد بمردانگی ستم کرده است .

۱۶ ظَفَرَ بِفَرْحَةِ الْبُشْری مَنْ أَعْرَضَ عَنْ زَخارِفِ الدُّنْیا : آنکه از زیور و زینت جهان رخ تافت بخوشنودی بشارت (به بهشت) پیروزی یافت .

۱۷ ظَفَرَ بِجَنَّةِ الْمَأْوی مَنْ غَلَبَ الْهَوی : هرآنکه بر هوای (نفس) پیروزی یافت بهشت جاودان دست یافت .

۱۸ ظُلْمُ الضَّعیفِ أَفْحَشُ الظُّلْمِ : زشت ترین ستم ستم بر ناتوان است .

۱۹ ظُلْمُ الْمُسْتَسْلِمِ أَعْظَمُ الْجُرْمِ : فرمان بردار را ستم کردن بزرگترین گناه است .

۲۰ ظُلْمُ الْإِحْسانِ قُبْحُ الْإِمْتِنانِ : ستم کردن بر نیکی بمنت نهادن است .

۲۱ ظَلَمَ نَفْسَهُ مَنْ عَصَی اللهَ وَأَطاعَ الشَّیْطانَ : آنکه خدای را نافرمانی کرد و شیطان را فرمان برد برخویش ستم کرد .

۲۲ ظَلَمَ السَّخاءَ مَنْ مَنَعَ الْعَطاءَ : آنکه دهش را بازگیرد بخشش را ستم کرده است .

۲۳ ظِلُّ اللهِ سُبْحانَهُ فِی الْآخِرَةِ مَبْذُولٌ لِمَنْ أَطاعَهُ فِی الدُّنْیا : سایهٔ خداوند پاک در آخرت بر سر کسی گسترده است که در دنیا فرمان او را برد (و بدستورات قرآن عمل کند) .

۲۴ ظُلْمُ الْعِبادِ یُفْسِدُ الْمَعادَ : ستم کردن بر بندگان خدا آخرت را تباه می سازد .

۲۵ ظَاهَرَ اللهَ سُبْحَانَهُ بِالْعِنَادِ مَنْ ظَلَمَ الْعِبَادَ: هرآنکه بر بندگان خدا ستم راند با خداوند سبحان آشکارا دشمنی کرده است.

۲۶ ظُلْمُ الْمَرْءِ فِي الدُّنْيَا عُنْوَانُ شَقَاوَتِهِ فِي الْآخِرَةِ: ستم کردن مرد در دنیا نشانهٔ آنست که در آخرت بدبخت است.

۲۷ ظَلَمَ الْمَعْرُوفَ مَنْ وَضَعَهُ فِي غَيْرِ أَهْلِهِ: آنکه نیکی را با غیر اهلش بجای آرد بر نیکی و احسان ستم کرده است.

۲۸ ظَلَمَ نَفْسَهُ مَنْ رَضِيَ بِدَارِ الْفَنَاءِ عِوَضًا عَنْ دَارِ الْبَقَاءِ: هرآنکه از سرای پایدار جهان ناپایدار ساخت و آنرا از این عوض گرفت بر خویش ستم راند.

۲۹ ظَفَرَ بِجَنَّةِ الْمَأْوَى مَنْ أَعْرَضَ عَنْ شَهَوَاتِ الدُّنْيَا: هرآنکه از خواهشهای جهان رخ برتافت به بهشت جاودان دست یافت.

۳۰ ظِلُّ الْكِرَامِ رَغَدٌ هَنِيءٌ: سایهٔ کریمان (که بر سر زیردستان میافتد) عیش گوارائی است.

۳۱ ظِلُّ اللِّئَامِ نَكِدٌ وَبِيٌّ: سایهٔ ناکسان زندگی تنگ و باداری است.

۳۲ ظَاهِرُ الْقُرْآنِ أَنِيقٌ وَبَاطِنُهُ عَمِيقٌ: قرآن برون و ظاهرش دلپذیر است (بطوریکه هر غمناکی بخطوطش بنگرد اندوهش زایل گردد) و درون و باطنش گود و عمیق است (بطوریکه شناوران دریاهای معارف هرگز پایانش را درک کردن نتوانند).

۳۳ ظَاهِرُ الْإِسْلَامِ مُشْرِقٌ وَبَاطِنُهُ مُونِقٌ: دین اسلام ظاهرش روشن و باطنش دل نواز است (برون و درون مؤمن بخود در آراسته و در دین میدارد).

۳۴ ظَلَفُ النَّفْسِ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ هُوَ الْغِنَاءُ الْمَوْجُودُ: نفس را از آنچه که در دستهای مردم است بازداشتن خودش توانگری آماده است.
(ظلف نفسه عن الشيء كف عنه).

۳۵ ظَلَفُ النَّفْسِ عَنْ لَذَّاتِ الدُّنْيَا هُوَ الزُّهْدُ الْمَحْمُودُ: نفس را از لذتهای جهان بازداشتن خودش زهدی است ستوده.

۳۶ ظَرْفُ الْمُؤْمِنِ مِنْ نَزَاهَتِهِ عَنِ الْمَحَارِمِ وَمُبَاكَرَتِهِ إِلَى الْمَكَارِمِ: ظرافت و خرمی مؤمن از آنست که دامانش از لوث گناهان پاک است و صبح میکند در حالیکه بسوی نیکیها و بزرگواریها روان است.

۳۷ ظَفِرَ بِسَبْيِ الْمَغانِمِ واضِعُ صَنائِعِهِ فِي الْأَكارِمِ: آنکه نیکو کاریهای خویش را در بزرگان نهاد بأسیر کردن غنیمتها دست یافت.

۳۸ ظَنُّ ذَوِي النُّهى وَالْأَلْبابِ أَقْرَبُ شَيْءٍ مِنَ الصَّوابِ: نزدیکترین چیز بدرستکاری گمان هوشیاران و خردمندان است.

۳۹ ظالِمُ النّاسِ يَوْمَ الْقِيمَةِ مَكْبُوبٌ بِظُلْمِهِ مَحْرُوبٌ مُعَذَّبٌ: ستم کننده بمردم بواسطه ستمکاریش روز قیامت سرافکنده و خشم یافته و گرفتار است.

۴۰ ظُلْمُ الْمَرْءِ يُوبِقُهُ وَيَصْرَعُهُ: ستمکاری مرد او را تباه سازنده و بسر افکنده است.

۴۱ ظُلْمُ الْإِحْسانِ واضِعُهُ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ: هر آنکه نیکی را در غیر جایش بکار برد به نیکی ستم کرده است.

۴۲ ظُلامَةُ الْمَظْلُومِينَ يُمْهِلُهَا اللهُ وَلا يُهْمِلُها: ستمگری بر ستمکشان را خدا مهلت میدهد ولی مهمل نمیگذارد.

۴۳ ظُلْمُ الْيَتامى وَالْأَيامى يُنْزِلُ النِّقَمَ وَيَسْلُبُ النِّعَمَ: ستم بر یتیمان و کنیزان کردن رنج و گرفتاری را فرود میآورد و نعمت و آسایش را میگیرد.

اَلْفَصْلُ التّاسِعُ وَالْأَرْبَعُونَ

مِمّا وَرَدَ مِنْ حِكَمِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِيطالِبٍ عَلَيْهِ السَّلامُ فِي حَرْفِ الْعَيْنِ بِلَفْظِ عَلَيْكَ فِي خِطابِ الْمُفْرَدِ قالَ عَلَيْهِ السَّلامُ

فصل چهل و نهم

از آنچه که وارد گردیده است از حکمتهای حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در حرف عین بلفظ علیك در خطاب بمفرد آن حضرت علیه السلام فرمودند:

۱ عَلَيْكَ بِالْآخِرَةِ تَأْتِكَ الدُّنْيا صاغِرَةً: ملازم آخرت باش دنیا خودش بخواری و زاری پیش تو خواهد آمد.

۲ عَلَيْكَ بِالْحِكْمَةِ فَإِنَّهَا الْحِلْيَةُ الْفاخِرَةُ: بر تو باد بآموختن حکمت زیرا که حکمت لباسی است که شخص را سرافراز میدارد.

۳ عَلَيْكَ بِالْحَياءِ فَإِنَّهُ عُنْوانُ النُّبْلِ: بر تو باد بشرم و حیا (ی از خدا و اطاعت او) زیرا که آن نشانه بزرگی است.

۴ عَلَيْكَ بِالسَّخاءِ فَإِنَّهُ ثَمَرَةُ الْعَقْلِ: بر تو باد بسخاوت و بخشش زیرا که آن نتیجه عقل و خرد است

۵ عَلَیْكَ بِالْمُشَاوَرَةِ فَإِنَّهَا نَتِیجَةُ الْحَزْمِ: برتو باد بمشورت کردن (با اشخاص در امور) زیرا که آن نتیجه دور اندیشی است.

۶ عَلَیْكَ بِالتُّقَى فَإِنَّهُ خُلُقُ الْأَنْبِیَاءِ: برتو باد بتقوا و پرهیزکاری که آن خلق و خوی پیمبران است.

۷ عَلَیْكَ بِالرِّضَا فِي الشِّدَّةِ وَالرَّخَاءِ: برتو باد بخوشنودی (از خدا) درسختی و آسایش.

۸ عَلَیْكَ بِالسَّكِینَةِ فَإِنَّهَا أَفْضَلُ زِینَةٍ: برتو باد بآرامش و وقار (وخود را نباختن در کارها) زیرا که آن برترین آرایش است.

۹ عَلَیْكَ بِالْعِلْمِ فَإِنَّهُ وِرَاثَةٌ كَرِیمَةٌ: برتو باد بآموختن دانش زیرا که آن میراث خوبی است.

۱۰ عَلَیْكَ بِالْأَنَاةِ فَإِنَّ الْمُتَأَنِّيَ حَرِيٌّ بِالْإِصَابَةِ: برتو باد بآرامش و سبک نشدن (در کارها) زیرا شخص سبکرو سزاوار درستی است.

۱۱ عَلَیْكَ بِإِخْلَاصِ الدُّعَاءِ فَإِنَّهُ أَخْلَقُ بِالْإِجَابَةِ: برتو باد بخلوص نیت در دعا کردن زیرا دعای خالص سزاوارتر باجابت است.

۱۲ عَلَیْكَ بِالشُّكْرِ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ: برتو باد بسپاسگزاری (از خداوند) در شادی و غم.

۱۳ عَلَیْكَ بِالصَّبْرِ فِي الضِّیقِ وَالْبَلَاءِ: برتو باد بصبر و شکیب در حال تنگی و گرفتاری.

۱۴ عَلَیْكَ بِالْعَقْلِ فَلَا مَالَ أَعْوَدُ مِنْهُ: برتو باد بعقل و خرد (که بواسطه عبادت آن را بیفزائی) زیرا که هیچ مالی سودمندتر از عقل نیست.

۱۵ عَلَیْكَ بِالْقُنُوعِ فَلَا شَيْءَ لِلْفَاقَةِ أَدْفَعُ مِنْهُ: برتو باد بقناعت کردن زیرا که برای دفع فقر هیچ چیزی مانند آن نیست.

۱۶ عَلَیْكَ بِالْأَدَبِ فَإِنَّهُ زَیْنُ الْحَسَبِ: برتو باد باینکه ادب (و دین) داشته باشی زیرا که آن آرایشگر حسب است.

۱۷ عَلَیْكَ بِالتَّقْوَى فَإِنَّهُ شَرَفُ النَّسَبِ: برتو باد بتقوی (و ترس از خدا) زیرا که آن باعث بلندی نسب و پاکی گهر است.

۱۸ عَلَیْكَ بِالزُّهْدِ فَإِنَّهُ عَوْنُ الدِّینِ: برتو باد بزهد و کناره گیری از دنیا زیرا که آن باعث شناختن دین است.

۱۹ عَلَیْكَ بِالْعِفَّةِ فَإِنَّهَا نِعْمَ الْقَرِینُ: برتو باد بپاکدامنی (از گناهان) زیرا که آن بهتر همنشین است.

۲۰ عَلَيْكَ بِحُسْنِ الْخُلْقِ فَإِنَّهُ يَكْسِبُكَ الْمَحَبَّةَ : برتو باد بخوشخولی زیرا که آن دوستی را بدست میآورد .

۲۱ عَلَيْكَ بِالْبَشَاشَةِ فَإِنَّهَا حِبَالَةُ الْمَوَدَّةِ : برتو باد بخوشروئی که آن سررشتهٔ دوستی (با مردم) است .

۲۲ عَلَيْكَ بِالْاِحْتِمَالِ فَإِنَّهُ أَسْتَرُ الْعُيُوبِ : برتو باد به بردباری زیرا که بردباری پوشنده‌ترین عیبها است .

۲۳ عَلَيْكَ بِذِكْرِ اللّٰهِ فَإِنَّهُ نُورُ الْقَلْبِ : برتو باد بذکر و یاد خدا بودن زیرا که آن روشنی دل است .

۲۴ عَلَيْكَ بِالصِّدْقِ فَإِنَّهُ خَيْرُ مَبْنِيٍّ : برتو باد براستی و درستی زیرا که آن بهترین بنا است .

۲۵ عَلَيْكَ بِالْحِلْمِ فَإِنَّهُ خُلْقٌ مَرْضِيٌّ : برتو باد به بردباری زیرا که آن خوئی است پسندیده .

۲۶ عَلَيْكَ بِالْوَفَاءِ فَإِنَّهُ أَوْقَى جُنَّةٍ : برتو باد بوفاداری (در عهد و پیمان) زیرا که آن نگهدارنده‌ترین سپر است .

۲۷ عَلَيْكَ بِصَالِحِ الْعَمَلِ فَإِنَّهُ الزَّادُ إِلَى الْجَنَّةِ : برتو باد بانیکه عمل را درست و شایسته (و خالص خدا) گذاری زیرا که آن توشه بسوی بهشت است .

۲۸ عَلَيْكَ بِالْوَرَعِ فَإِنَّهُ خَيْرُ صِيَانَةٍ : برتو باد بپارسائی زیرا که آن بهترین نگهداشتنی است .

۲۹ عَلَيْكَ بِالْأَمَانَةِ فَإِنَّهَا أَفْضَلُ دِيَانَةٍ : برتو باد بامانت داری زیرا که آن بالاترین دین داری است .

۳۰ عَلَيْكَ بِطَاعَةِ مَنْ لَا تُعْذَرُ بِجَهَالَتِهِ : برتو باد بفرمان بردن از کسی که عذر نشناختن او پذیرفته نگردد .

۳۱ عَلَيْكَ بِحِفْظِ كُلِّ أَمْرٍ لَا تُعْذَرُ بِإِضَاعَتِهِ : برتو باد به نگهداشتن هر کاریکه عذر ضایع کردن آن را از تو نپذیراند .

۳۲ عَلَيْكَ بِالْإِحْسَانِ فَإِنَّهُ أَفْضَلُ زِرَاعَةٍ وَأَرْبَحُ بِضَاعَةٍ : برتو باد به نیکی کردن (با مردم) که آن برترین زراعت و سودمندترین سرمایه است .

۳۳ عَلَيْكَ بِالْإِخْلَاصِ فَإِنَّهُ سَبَبُ قَبُولِ الْأَعْمَالِ وَشَرَفُ الطَّاعَةِ : برتو باد بپاکدلی زیرا که آن باعث قبولی اعمال و بلندی و بزرگی فرمانبرداری است .

۳۴ عَلَيْكَ بِالرِّفْقِ فَإِنَّهُ مِفْتَاحُ الصَّوَابِ

بهجة اولى الالباب : برتو باد بنرمی زیرا که آن کلید باب درستی (امور) وروش خردمندان است .

۳۵ عَلَيْكَ بِمُقَارَنَةِ ذِي الْعَقْلِ وَالدِّينِ فَإِنَّهُ خَيْرُ الْأَصْحَابِ : برتو باد بنزدیکی با شخص خردمند ودیندار که او بهترین یاران است .

۳۶ عَلَيْكَ بِالْقَصْدِ فِي الْأُمُورِ فَمَنْ عَدَلَ عَنِ الْقَصْدِ جَارَ وَمَنْ أَخَذَ بِهِ عَدَلَ : برتو باد بمیانه روی در کارها زیرا کسیکه از میانه روی برگردد ستم کند وکسیکه آن را فرا گیرد بعدالت رفتار نماید .

۳۷ عَلَيْكَ بِإِدْمَانِ الْعَمَلِ فِي النَّشَاطِ وَالْكَسَلِ : برتو باد بهمیشه کردن کار (ی که درست داری) زیرا وقتی که فاصله افتاد طبع انسان از آن سیر میشود و کار پیش نمیرود فلذا کار را ولو کم باید همیشه انجام داد چه) درحال نشاط چه درحال تنبلی .

۳۸ عَلَيْكَ بِالْعَفَافِ وَالْقُنُوعِ فَمَنْ أَخَذَ بِهِ خَفَّتْ عَلَيْهِ الْمُؤَنُ : برتو باد بپاکدامنی وقناعت زیرا هرکس قناعت را فرا گرفت سنگینی زندگی بروی سبک گردد .

۳۹ عَلَيْكَ بِالصَّبْرِ وَالْاِحْتِمَالِ فَمَنْ لَزِمَهَا هَانَتْ عَلَيْهِ الْمِحَنُ : برتو باد بشکیبائی وبردباری زیرا هرکس آنرا گزید گرفتاریها بروی آسان گردد .

۴۰ عَلَيْكَ بِالْاِسْتِعَانَةِ بِإِلٰهِكَ وَالرَّغْبَةِ إِلَيْهِ فِي تَوْفِيقِكَ وَتَرْكِ كُلِّ شَائِبَةٍ أَوْلَجَتْكَ فِي شُبْهَةٍ أَوْ أَسْلَمَتْكَ إِلَى ضَلَالَةٍ : برتو باد باینکه بپروردگارت یاری جوئی ودر توفیق خواستنت روی بسوی او آوری وبرتو باد بوا گذاری هرآمیزشی که تورا (در دین) بشبهه در افکند ویا بسوی گمراهیت بکشاند بسپارد .

۴۱ عَلَيْكَ بِمَكَارِمِ الْخِلَالِ وَاصْطِنَاعِ الرِّجَالِ فَإِنَّهُمَا يَنْفِيَانِ مَصَارِعَ السُّوءِ وَيُوجِبَانِ الْجَلَالَ : برتو باد بخصلتهای نیکو ونیکی کردن با مردم زیرا که این دو کار شخص را از افتادن در بدی نگه میدارد وبزرگی را واجب میگردانند .

۴۲ عَلَيْكَ بِالْعَفَافِ فَإِنَّهُ أَفْضَلُ شِيَمِ الْأَشْرَافِ : برتو باد بپاکدامنی (ودوری از گناه) زیرا که آن بالاترین روش بزرگان است .

۴۳ عَلَيْكَ بِتَرْكِ التَّبْذِيرِ وَالْإِسْرَافِ وَالتَّخَلُّقِ بِالْعَدْلِ وَالْإِنْصَافِ : برتو باد

باینکه ولخرجی و زیاد روی را کنار گذاری و میانه روی و دادگستری را خوی خویش گردانی .

۴۴ عَلَیْکَ بِطاعَةِ اللهِ سُبْحانَهُ فَاِنَّ طاعَةَ اللهِ فاضِلَةٌ عَلی کُلِّ شَیْءٍ : بر تو باد بفرمان برداری خداوند پاک زیرا که فرمانبرداری خدا بر همه چیزها میچربد (و انسان را در دو دنیا خوشبخت میگرداند) .

۴۵ عَلَیْکَ بِالْاِعْتِصامِ بِاللهِ فی کُلِّ اُمُورِکَ فَاِنَّها عِصْمَةٌ مِنْ کُلِّ شَیْءٍ : بر تو باد باینکه در تمام کارها بدامان خدا یتعالی چنگ در زنی زیرا که آن شخص را از هر چیزی نگهبان است .

۴۶ عَلَیْکَ بِلُزُومِ الصَّمْتِ فَاِنَّهُ یُلْزِمُکَ السَّلامَةَ وَ یُؤْمِنُکَ النَّدامَةَ : بر تو باد باینکه خاموشی را ملازم باشی زیرا که خاموشی ترا با سلامتی ملازم میگرداند و از پشیمانی ایمنت میدارد .

۴۷ عَلَیْکَ بِاِخْوانِ الصَّفا فَاِنَّهُمْ زینَةٌ عَلَی الرَّخاءِ وَ عَوْنٌ فِی الْبَلاءِ : بر تو باد باینکه با برادران یکرنگ ملازم باشی زیرا که آنها در روز گشایش زیور و بگاه گرفتاری یارانند .

۴۸ عَلَیْکَ بِمَنْهَجِ الْاِسْتِقامَةِ فَاِنَّهُ یُکْسِبُکَ الْکَرامَةَ وَ یَکْفیکَ الْمَلامَةَ : بر تو باد برفتن براه راست زیرا که آن لباس بزرگی را بتو میپوشاند و از نکوهش بازت میدارد .

۴۹ عَلَیْکَ بِتَقْوَی اللهِ فِی الْغَیْبِ وَ الشَّهادَةِ وَ لُزُومِ الْحَقِّ فِی الْغَضَبِ وَ الرِّضا : بر تو باد بملازمت تقوا و پرهیزکاری و همراهی حق در حال خشم و در حال خوشنودی .

۵۰ عَلَیْکَ بِالْعَدْلِ فِی الصَّدیقِ وَ الْعَدُوِّ وَ الْقَصْدِ فِی الْفَقْرِ وَ الْغِنی : بر تو باد بعدل و دادگری درباره دوست و دشمن و میانه روی در حال دارائی و نداری .

۵۱ عَلَیْکَ بِلُزُومِ الْحَلالِ وَ حُسْنِ الْبِرِّ بِالْعِیالِ وَ ذِکْرِ اللهِ فی کُلِّ حالٍ : بر تو باد بملازمت و مواظبت حلال (که روزی خود را از آن یافتن کنی) و خوشرفتاری با عیال و یاد خدا بودن در همه حال .

۵۲ عَلَیْکَ بِالْفِکْرِ فَاِنَّهُ رُشْدٌ مِنَ الضَّلالِ وَ مُصْلِحُ الْاَعْمالِ : بر تو باد باندیشه (در آثار و آیات قدرت الهی) زیرا که آن راه راست را از گمراهی نشان میدهد و کردارها را سر و سامان میبخشد .

۵۳ عَلَیْکَ بِالْوَرَعِ فَإِنَّهُ عَوْنُ الدِّینِ وَشِیمَةُ الْمُخْلِصِینَ : برتو باد بپارسائی و پرهیزکاری که آن یاریگر دین و روش پاکان است .

۵۴ عَلَیْکَ بِالصَّبْرِ فَإِنَّهُ حِصْنٌ حَصِینٌ وَ عِبَادَةُ الْمُوقِنِینَ : برتو باد بصبر و شکیب که آن دژی است استوار و عبادت اهل یقین و راستانست

۵۵ عَلَیْکَ بِالْجِدِّ وَالْاِجْتِهَادِ فِی إِصْلَاحِ الْمَعَادِ : برتو باد بسختی و کوشش در بسامان کردن کار آخرت .

۵۶ عَلَیْکَ بِحُسْنِ التَّأَهُّبِ وَالْاِسْتِعْدَادِ وَالْاِسْتِکْثَارِ مِنَ الزَّادِ : برتو باد باینکه ساز و برگ راه آخرت را خوب تهیه کنی و آماده باشی و زاد و توشه را هر چه بیشتر گرد آری .

۵۷ عَلَیْکَ بِالتَّقِیَّةِ فَإِنَّهَا شِیمَةُ الْأَفَاضِلِ برتو باد باینکه بترسی و اسرار دین و زندگی خویش را (از نامحرمان پوشیده داری) که آن روش بزرگان است .

۵۸ عَلَیْکَ بِالصَّبْرِ فَبِهِ یَأْخُذُ الْعَاقِلُ وَإِلَیْهِ یَرْجِعُ الْجَاهِلُ : برتو باد بصبر و شکیب که خردمند آنچه میخواهد بآن میجوید و نادان بالاخره (پس از اینکه دستش از همه جا کوتاه شد) بسوی آن باز میگردد .

۵۹ عَلَیْکَ بِالصِّدْقِ فَمَنْ صَدَقَ فِی أَقْوَالِهِ جَلَّ قَدْرُهُ : برتو باد براستگوئی که هر کس در گفتارش راست گفت پایه اش بلند گردید .

۶۰ عَلَیْکَ بِالرِّفْقِ فَمَنْ رَفَقَ فِی أَقْوَالِهِ تَمَّ أَمْرُهُ : برتو باد بنرمی و مدارا زیرا هر کس نرمی در کارهایش بکار بست کارش درست بپایان رسید .

۶۱ عَلَیْکَ بِمُوَاخَاةِ مَنْ حَذَّرَکَ وَنَهَاکَ فَإِنَّهُ یُنْجِدُکَ وَیُرْشِدُکَ : برتو باد ببرادری کردن باکسیکه تورا (از خدا و قیامت) میترساند و از بدی بازت میدارد زیرا چنین کسی است که تورا سربلند ساخته راه راست را نشانت میدهد .

۶۲ عَلَیْکَ بِالْوَرَعِ وَإِیَّاکَ وَغُرُورَ الطَّمَعِ فَإِنَّهُ وَخِیمُ الْمَرَاتِعِ : برتو باد بپارسائی و پرهیز زنهار از فریب دادن طمع سخت بپرهیز که آبشخورهای آن بسی ناهموار است .

۶۳ عَلَیْکَ بِلُزُومِ الصَّبْرِ فَبِهِ یَأْخُذُ الْحَازِمُ وَإِلَیْهِ یَؤُولُ الْجَازِعُ : برتو باد باینکه صبر را همراه باشی زیرا دوراندیش چنگ در آن میزند و شخص بیتاب زاری کننده بسوی آن باز میگردد

٦٤ عَلَيْكَ بِالْقَصْدِ فَإِنَّهُ أَعْوَنُ شَيْءٍ عَلَى حُسْنِ الْعَيْشِ وَلَنْ يَهْلِكَ امْرُءٌ حَتَّى يُؤْثِرَ شَهْوَتَهُ عَلَى دِينِهِ: برتو باد بمیانه روی (در امور) زیراکه آن برای خوب زندگانی کردن یاری کننده ترین چیز است و مرد مادام که شهوتش را بر دینش برگزیده است هرگز تباه نخواهد شد (لکن همینکه دین را گذاشت و دنبال هوای نفسش رفت کارش زار است)

٦٥ عَلَيْكَ بِلُزُومِ الْيَقِينِ وَتَجَنُّبِ الشَّكِّ فَلَيْسَ لِلْمَرْءِ شَيْءٌ أَهْلَكَ لِدِينِهِ مِنْ غَلَبَةِ الشَّكِّ عَلَى يَقِينِهِ: برتو باد باینکه یقین (بخدا و قیامت) را همراه باشی از شک دوری گزینی زیرا برای از بین بردن دین مرد هیچ چیزی کاری تر از این نیست که شک بر یقینش چیره شود (و حیران و سرگردانش سازد).

٦٦ عَلَيْكَ بِالصَّدَقَةِ تَنْجُ مِنْ دَنَاءَةِ الشُّحِّ: برتو باد بتصدق دادن تا از پستی بخل وارهی

٦٧ عَلَيْكَ بِالسَّعْيِ وَلَيْسَ عَلَيْكَ بِالنُّجْحِ: لازم است که در کارت کوشش کنی ولی دیگر روا شدن و برآمدن حاجت بتو مربوط نیست (و البته پس از کوشش تو هر چه صلاح است خدا همان را پیش خواهد آورد)

٦٨ عَلَيْكَ بِالْجِدِّ وَإِنْ لَمْ يُسَاعِدِ الْجَدُّ: برتو باد بسعی و کوشش (در کار دنیا و آخرت) اگرچه بخت همراهی نکند.

اَلْفَصْلُ الْخَمْسُونَ

مِمَّا وَرَدَ مِنْ حِكَمِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَرْفِ الْعَيْنِ بِلَفْظِ عَلَيْكُمْ فِي خِطَابِ الْجَمْعِ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فصل پنجاهم

از آنچه که وارد گردیده است از حکمتهای حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب عَلَیهِ السَّلام در حرف عین بلفظ عَلَیکُم در خطاب جمع آنحضرت عَلَیهِ السَّلام فرمودند:

١ عَلَيْكُمْ بِالْمَحَجَّةِ الْبَيْضَاءِ فَاسْلُكُوهَا وَإِلَّا اسْتَبْدَلَ اللهُ بِكُمْ غَيْرَكُمْ: برشما باد بسپردن راه روشن دین البته آن را برويد (و از آن منحرف نگردید) وگرنه خدا کسانیکه غیر از شما باشند در آن راه روان خواهد ساخت).

٢ عَلَيْكُمْ بِأَعْمَالِ الْخَيْرِ فَبَادِرُوهَا وَلَا يَكُنْ غَيْرُكُمْ أَحَقَّ بِهَا مِنْكُمْ: برشما باد براینکه

بسوی کردارهای نیک بشتابید مبادا که دیگری خود را پیش از شما سزاوار آن گرداند (لکن افسوس که ملت اسلام دستورات نورانی دین را نشنیده گرفته و دیگران در اثر بکار بستن برخی از آن قوانین مسلمین را برده خویش گرفته اند و روز بروز هم دایرهٔ نفوذشان توسعه مییابد پروردگارا بر ولی که بنیان گذاران دین اسلام نزد تو دارند سوگند میدهیم ما را مرد عمل قرار ده و مسلمانان را از این خواری برهان)

۳ عَلَیْکُمْ بِالتَّوَاصُلِ وَالْمُوَافَقَةِ وَاِیَّاکُمْ وَالْمُقَاطَعَةَ وَالْمُهَاجَرَةَ : برشما باد به پیوستن و سازکاری کردن وسخت بپرهیزید از بریدن و دوری نمودن .

۴ عَلَیْکُمْ بِالْقَصْدِ فِی الْمَطَاعِمِ فَاِنَّهُ اَبْعَدُ مِنَ السَّرَفِ وَاَصَحُّ لِلْبَدَنِ وَاَعْوَنُ عَلَی الْعِبَادَةِ : برشما باد بمیانه روی در خوراکیها (و غذا را باندازه خوردن) که این کار از اسراف دورتر و بدن را درست دارنده تر و بر عبادت یاری کننده تر است

۵ عَلَیْکُمْ بِمُوجِبَاتِ الْحَقِّ فَالْزَمُوهَا وَاِیَّاکُمْ وَمَحَالَاتِ التُّرَّهَاتِ : برشما باد بسببهای واجب کنندهٔ حق آنرا بر خویش لازم شمرید (و مردم را بواسطهٔ خوش رفتاریها حق گذار خود نمائید) وسخت بپرهیزید از اینکه در پی تنزهات و چیزهای خوشی که دست یافتن بآنها محال است بروید (این جمله در اغلب نسخه ها همین طور ضبط شده و با مراجعه بکتب لغه معنائی بهتر از این برایش نیافتم فتامل)

۶ عَلَیْکُمْ بِلُزُومِ الدِّیْنِ وَالتَّقْوٰی وَالْیَقِیْنِ فَهُنَّ اَحْسَنُ الْحَسَنَاتِ وَبِهِنَّ تُنَالُ رَفِیْعُ الدَّرَجَاتِ : برشما باد باینکه دین و تقوا و یقین (بخدا) را ملازم باشید زیرا که اینها بهترین خوبیهایند و بواسطهٔ آنها بدرجات بلند نائل میگردید .

۷ عَلَیْکُمْ بِلُزُومِ الْعِفَّةِ وَالْاَمَانَةِ فَاِنَّهُمَا اَشْرَفُ مَا اَسْرَرْتُمْ وَاَحْسَنُ مَا اَعْلَنْتُمْ وَاَفْضَلُ مَا ادَّخَرْتُمْ : برشما باد باینکه پاکدامنی و امانت داری را ملازم باشید زیرا که این دو گرامی ترین چیزی است که پنهان میدارید (و ذخیرهٔ آخرت مینمائید) و بهترین چیزی است که آشکار میسازید (و خود را در جامعه بپاکدامنی و امانت داری معروف میسازید) و برترین چیزی است که برای خود پس انداز میکنید .

۸ عَلَیْکُمْ بِهٰذَا الْقُرْاٰنِ اَحِلُّوْا حَلَالَهُ وَحَرِّمُوْا

حَرامَهُ وَاعْمَلُوا بِمُحْكَمِهِ وَرُدُّوا مُتَشابِهَهُ اِلیٰ عالِمِهِ فَاِنَّهُ شاهِدٌ عَلَيْكُمْ وَاَفْضَلُ مابِهِ تَوَسَّلْتُمْ : برشما باد بعمل کردن بآیات قرآن حلالش را حلال وحرامش را حرام دانید بمحکمش عمل کنید متشابه آن را (یعنی آیاتیکه معانی آنها برشما روشن نیست) بدانایان آن واگذارید زیراکه قرآن (در روز قیامت) گواه برشما است وبالاترین چیزی که چنگ بدان بایدتان زدن (وقوانین نورانیش را کاربستن).

۹ عَلَيْكُمْ فِي قَضاءِ حَوائِجِكُمْ بِكِرامِ الْاَنْفُسِ وَالْاُصُولِ تُنْجَحْ لَكُمْ عِنْدَهُمْ مِنْ غَيْرِ مِطالٍ وَلا مَنٍّ : برشما باد بانیکه در برآوردن حوائجتان ببزرگان ونیک نهادان مراجعه کنید تا حوائجتان در پیش آنان روا شود بدون کندی کردن ومنت نهادن.

۱۰ عَلَيْكُمْ بِصِدْقِ الْاِخْلاصِ وَحُسْنِ الْيَقِينِ فَاِنَّهُما اَفْضَلُ عِبادَةِ الْمُقَرَّبِينَ : برشما باد باخلاص درست ویقین نیک (درباره وعد ووعید های آلهی) زیراکه این دو برترین عبادت بخدا نزدیکان است.

۱۱ عَلَيْكُمْ بِدَوامِ الشُّكْرِ وَلُزُومِ الصَّبْرِ فَاِنَّهُما يَزِيدانِ النِّعْمَةَ وَيُزِيلانِ الْمِحْنَةَ : برشما باد بانیکه همیشه از خدا شاکر وصبر را ملازم باشید زیراکه این دو نعمت را بسیار میگردانند وگرفتاری را از میان میبرند.

۱۲ عَلَيْكُمْ بِالسَّخاءِ وَحُسْنِ الْخُلْقِ فَاِنَّهُما يَزِيدانِ الرِّزْقَ وَيُوجِبانِ الْمَحَبَّةَ : برشما باد بانیکه بخشش وخوشخوئی را کار بندید زیرا که این دو روزی را میافزایند ودوستی را واجب میگردانند.

۱۳ عَلَيْكُمْ فِي طَلَبِ الْحَوائِجِ بِاَشْرافِ النُّفُوسِ ذَوِي الْاُصُولِ الطَّيِّبَةِ فَاِنَّها عِنْدَهُمْ اَقْضیٰ وَهِيَ لَدَيْهِمْ اَزْكیٰ : برشما باد بانیکه حاجات خویش را از نیک نفسان وپاک طینتان بخواهید زیرا حاجت نزد آنان رواتر واین کار پیش آنها پاکیزه تر است.

۱۴ عَلَيْكُمْ بِلُزُومِ الْيَقِينِ وَالتَّقْویٰ فَاِنَّهُما يُبَلِّغانِكُمْ جَنَّةَ الْمَأْویٰ : برشما باد بانیکه تقوا ویقین (بخدا) را برخویش لازم شمرید زیرا که این دو شما را به بهشت برین میرسانند.

۱۵ عَلَیْکُمْ بِالْاِحْسانِ اِلَی الْعِبادِ وَالْعَدْلِ فِی الْبِلادِ تَأْمَنُوا عِنْدَ قِیامِ الْاَشْهادِ: برشما باد به نیکی کردن با بندگان خدای بعدل رفتار کردن در شهرها تا اینکه هنگام قیامت و بر پای خاستن گواهان ایمن (از عذاب الهی) باشید

۱۶ عَلَیْکُمْ بِالتَّقْوی فَاِنَّهُ خَیْرُ زادٍ وَاَحْرَزُ عَتادٍ: برشما باد بترسیدن از خدا زیرا که آن بهترین توشه و نگهدارنده ترین زاد و برگ راه است.

۱۷ عَلَیْکُمْ بِصَنایِعِ الْمَعْرُوفِ فَاِنَّها نِعْمَ الزّادُ اِلَی الْمَعادِ: برشما باد به نیکوکاریها که آن بهترین توشه بسوی آخرت است.

۱۸ عَلَیْکُمْ بِاِخْلاصِ الْاِیمانِ فَاِنَّهُ السَّبِیلُ اِلَی الْجَنَّةِ وَالنَّجاةُ مِنَ النّارِ: برشما باد بپاکیزه داشتن ایمان که آن راه بسوی بهشت و رستگاری از آتش دوزخ است.

۱۹ عَلَیْکُمْ بِصَنایِعِ الْاِحْسانِ وَحُسْنِ الْبِرِّ بِذَوِی الرَّحِمِ وَالْجِیرانِ فَاِنَّهُما یَزِیدانِ فِی الْاَعْمارِ وَیَعْمُرانِ الدِّیارَ: برشما باد به نیکوکاریها و خوشرفتاری با خویشان و همسایگان زیرا که این دو کار عمرها را میافزایند و خانه ها را آباد میدارند

۲۰ عَلَیْکُمْ بِحُبِّ نَبِیِّکُمْ فَاِنَّهُ حَقُّ اللّٰهِ عَلَیْکُمْ وَالْمُوجِبُ عَلَی اللّٰهِ حَقَّکُمْ اَلا تَرَوْنَ اِلی قَوْلِ اللّٰهِ تَعالی قُلْ لا اَسْئَلُکُمْ اَجْرًا اِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی: برشما باد بدوستی محمد (ص) (و آل محمد ع) پیغمبرتان زیرا که آن حق خدا بر شما و واجب کننده حق شما است بر خدا اگر نمینگرید قول خدایتعالی را (در قرآن مجید سوره ۴۲ آیه ۲۳ که فرموده است) بگو از شما اجر و مزدی نمیخواهم مگر محبت و دوستی خویشانم را (که علی و اولاد علی علیهم السلام اند)

۲۱ عَلَیْکُمْ بِطاعَةِ اَئِمَّتِکُمْ فَاِنَّهُمُ الشُّهَداءُ عَلَیْکُمُ الْیَوْمَ وَالشُّفَعاءُ لَکُمْ عِنْدَ اللّٰهِ تَعالی غَدًا: برشما باد بفرمان برداری پیشوایانتان زیرا که آنان امروز گواهان (اعمال و کردار) شمایند و فردای قیامت نزد خداوند تعالی شفاعت کنندگانند.

اَلْفَصْلُ الْحادِی وَالْخَمْسُونَ

مِمّا وَرَدَ مِنْ حِکَمِ اَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیِّ بْنِ اَبِیطالِبٍ عَلَیْهِ السَّلامُ فِی حَرْفِ الْعَیْنِ بِلَفْظِ عَلی قالَ عَلَیْهِ السَّلامُ:

فصل پنجاه و یکم

از آنچه که وارد گردیده است از حکمتهای حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در حرف عین بلفظ علی که حضرت علیه السلام فرمودند:

۱ عَلٰی قَدْرِ الْمُصِیبَةِ تَکُونُ الْمَثُوبَةُ: اجر و ثواب باندازهٔ گرفتاری است.

۲ عَلٰی قَدْرِ الرَّأْیِ تَکُونُ الْعَزِیمَةُ: همّت گماشتن بکاری باندازهٔ اندیشه (و رأی بلند انسان) است.

۳ عَلٰی قَدْرِ الْهِمَّةِ تَکُونُ الْحَمِیَّةُ: ناموس پرستی شخص باندازهٔ همّت (و غیرت) او است.

۴ عَلٰی قَدْرِ الْحَمِیَّةِ تَکُونُ الْغَیْرَةُ: غیرت انسان باندازهٔ حمیّت و ناموس پرستی او است.

۵ عَلٰی قَدْرِ الْمُرُوَّةِ تَکُونُ السَّخَاوَةُ: بخشندگی مرد باندازهٔ مردانگیش میباشد.

۶ عَلٰی قَدْرِ شَرَفِ النَّفْسِ تَکُونُ الْمُرُوَّةُ: مردانگی مرد باندازهٔ بزرگواریش میباشد.

۷ عَلٰی قَدْرِ الْعَقْلِ تَکُونُ الطَّاعَةُ: فرمان برداری مرد (از خدا) باندازهٔ خردش میباشد.

۸ عَلٰی قَدْرِ الْعِفَّةِ تَکُونُ الْقَنَاعَةُ: قناعت کردن شخص باندازهٔ پاکدامنیش میباشد.

۹ عَلٰی قَدْرِ الْحَمِیَّةِ تَکُونُ الشَّجَاعَةُ: دلاوری انسان باندازهٔ غیرت او میباشد.

۱۰ عَلٰی قَدْرِ الْحَیَاءِ تَکُونُ الْعِفَّةُ: پاکدامنی شخص باندازهٔ شرمش میباشد.

۱۱ عَلٰی قَدْرِ الْحِرْمَانِ تَکُونُ الْحُرْمَةُ: دلسوزی باندازهٔ ناکامی است.

۱۲ عَلٰی قَدْرِ الْعَقْلِ یَکُونُ الدِّینُ: دینداری باندازهٔ خردمندی است.

۱۳ عَلٰی قَدْرِ الْبَلَاءِ یَکُونُ الْجَزَاءُ: پاداش و مزد باندازهٔ گرفتاری است.

۱۴ عَلٰی قَدْرِ الدِّینِ یَکُونُ قُوَّةُ الْیَقِینِ: نیروی یقین باندازهٔ دین (هرکس) میباشد.

۱۵ عَلٰی قَدْرِ النَّعْمَاءِ یَکُونُ مَضَضُ الْبَلَاءِ: سوزش بر درد و گرفتاری باندازهٔ نعمتهائی که خداوند بهرکس داده میباشد.

۱۶ عَلٰی قَدْرِ الْهِمَمِ تَکُونُ الْهُمُومُ: غمها و اندوهها باندازهٔ همّتها(ی هرکس) میباشد.

۱۷ عَلٰی قَدْرِ الْفِتْنَةِ تَکُونُ الْغُمُومُ: اندوهها باندازهٔ فتنه (که هرکس در آن واقع است) میباشد.

۱۸ عَلَی الْعَالِمِ أَنْ یَتَعَلَّمَ عِلْمَ مَا لَمْ یَکُنْ یَعْلَمُ وَ یُعَلِّمَ النَّاسَ مَا قَدْ عَلِمَ: عالم راسزد هر علمی را که نمیداند بیاد گیرد و آنچه که میداند بمردم یاد دهد

۱۹ عَلَی الْاِنْصافِ تَرْسَخُ الْمَوَدَّةُ: پایهٔ دوستی برروی برابری و انصاف استوار میگردد.

۲۰ عَلی قَدْرِ التَّواخی فِی اللهِ تَخْلُصُ الْمَحَبَّةُ: مهر و محبّت پاک باندازهٔ دوستی درراه خدا است (چون دوستی وقتی بخاطر خدا شد انسان اگر گاهی از دوستش آزاری هم ببیند تحمّل میکند).

۲۱ عَلی قَدْرِ قُوَّةِ الدّینِ یَکُونُ خُلُوصُ النِّیَّةِ: بدان اندازه که دین قوی باشد همان اندازه نیّت شخص پاک است.

۲۲ عَلی قَدْرِ النِّیَّةِ تَکُونُ مِنَ اللهِ الْعَطِیَّةُ: بخشش خدا باندازهٔ نیّت انسان است.

۲۳ عَلَی الْمُشیرِ الْاِجْتِهادُ فِی الرَّأْیِ وَلَیْسَ عَلَیْهِ ضَمانُ النُّجْحِ: برشخصی که بادی مشورت میشود باید در رأی دادن بکوشد (واندیشه‌اش را نیکو بکار اندازد) لکن گشایش کار را دیگر او ضامن نیست.

۲۴ عَلَی الشَّکِّ وَقِلَّةِ الثِّقَةِ مَبْنَی الْحِرْصِ وَالشُّحِّ: حرص و بخل بنایش برروی پایهٔ شک و کمی اطمینان بخدا است.

۲۵ عَلَی الْعالِمِ اَنْ یَعْمَلَ بِما عَلِمَ ثُمَّ یَطْلُبُ تَعَلُّمَ ما لَمْ یَعْلَمْ: برعالم است که (اوّل) بدانچه میداند عمل کند آنگاه درصدد دانستن آنچه که نمیداند برآید.

۲۶ عَلَی الْمُتَعَلِّمِ اَنْ یُؤَدِّبَ نَفْسَهُ فی طَلَبِ الْعِلْمِ وَلا یَمَلَّ مِنْ تَعَلُّمِهِ وَلا یَسْتَکْثِرَ ما عَلِمَ: برطالب علم است که نفس خویش را در کار طلب علم وادارد و از دانش آموختن خسته نشود و آنچه دانسته است بسیار نداند.

۲۷ عَلَی الصِّدْقِ وَالْاَمانَةِ مَبْنَی الْاِیمانِ: بنای ایمان برروی پایهٔ صدق و امانت داری است.

۲۸ عَلَی الْاِمامِ اَنْ یُعَلِّمَ اَهْلَ وِلایَتِهِ حُدُودَ الْاِسْلامِ وَالْاِیمانِ: برامام و پیشوای هر شهری) لازم است که حدود و احکام اسلام و ایمان را بهم شهریان خود بیاموزد (وآنها را بکار دین داری بدارد).

عَلَی الْعاقِلِ اَنْ یُحْصِیَ عَلی نَفْسِهِ مَساوِیَها فِی الدّینِ وَالرَّأْیِ وَالْاَخْلاقِ وَالْاَدَبِ فَیَجْمَعَ ذلِکَ فی صَدْرِهِ اَوْ فی کِتابٍ وَیَعْمَلَ فی اِزالَتِها: برخردمند لازم است که زشتیهای نفس خود را در دین و رأی و اخلاق و ادب شمرده

و آنها را یا در سینه اش و یا در کتابی گرد آرد آنگاه دست بکار از بین بردن آنها شود (و اینجمله ۲۹ در غرر الحکم نیست از جای دیگر نوشته شد مترجم)

اَلْفَصْلُ الثّانی وَ الْخَمْسُونَ

مِمّا وَرَدَ مِنْ حِکَمِ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ عَلِیِّ بْنِ اَبیطالِبٍ عَلَیْهِ السَّلامُ فی حَرْفِ الْعَیْنِ بِلَفْظِ عِنْدَ قالَ عَلَیْهِ السَّلامُ

فصل پنجاه و دوم

از آنچه که وارد گردیده از حکمتهای حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در حرف عین بلفظ عند آنحضرت علیه السلام فرموده

۱ عِنْدَ اشْتِدادِ الْفَرَجِ یَبْدُو مَطالِعُ الْفَرَجِ
گاه سخت شدن رخنه ها روزنه های گشایش کار پدیدار گردد.

۲ عِنْدَ تَناهِی الشَّدائِدِ یَکُونُ تَوَقُّعُ الْفَرَجِ
گاهی که سختی بنهایت رسد امید گشایش باید داشت.

۳ عِنْدَ تَضایُقِ حَلَقِ الْبَلاءِ یَکُونُ الرَّخاءُ
حلقه های زنجیر گرفتاری همینکه تنگ شد آسایش میرسد.

۴ عِنْدَ الصَّدْمَةِ الْاُولی یَکُونُ صَبْرُ النُّبَلاءِ
صبر راست روان هنگام نخستین سختی است نه چند روزی که بافشار دست و گریبان شدند تحمل آن بر آنان هموار میشود و عادت میکنند.

۵ عِنْدَ تَعاقُبِ الشَّدائِدِ تَظْهَرُ فَضائِلُ الْاِنْسانِ: بهنگامیکه سختی بدنبال هم برسد جوهر مردانگی پدیدار میگردد.

۶ عِنْدَ نُزُولِ الشَّدائِدِ یُجَرَّبُ حِفاظُ الْاِخْوانِ: بگاه فرود آمدن سختیها بنیان نگهداری برادران ویران میشود (و هر کسی دنبال کار خودش رفته بدوستش نپردازد).

۷ عِنْدَ الْاِمْتِحانِ یُکْرَمُ الرَّجُلُ اَوْ یُهانُ: بگاه آزمایش مرد (از مرد دیگر پدید آید و شخص درست و بلند روزگار) خود را یا خوار و یا گرامی میدارد.

۸ عِنْدَ الْحَیْرَةِ تَنْکَشِفُ عُقُولُ الرِّجالِ: بهنگام سرگردانی (و درماندگی درپیش آمدها) عقلهای مردان آشکار میگردد (و معلوم میشود هر کس چه کاره است).

۹ عِنْدَ حُضُورِ الْآجالِ تَظْهَرُ خَیْبَةُ الْآمالِ: بگاه پدیدار شدن اجلها گسستن بند آرزوها آشکار میشود.

۱۰ عِنْدَ هُجُومِ الْآجالِ تَفْتَضِحُ الْاَمانِیُّ وَ الْآمالُ

بنگاه یورش آوردن مرگها امیدها و آرزوها رسوا میگردند.

۱۱ عِنْدَ تَصْحِيحِ الضَّمَائِرِ يَبْدُو غِلُّ السَّرَائِرِ بکار درست کردن اندیشه‌ها کین توزیها و بداندیشیها آشکار میگردند.

۱۲ عِنْدَ تَحَقُّقِ الْإِخْلَاصِ تَسْتَنِيرُ الضَّمَائِرُ هنگامیکه پاکدامنی تحقق پیدا کند درونها تابناک گردند.

۱۳ عِنْدَ تَظَاهُرِ النِّعَمِ تَكْثُرُ الْحُسَّادُ: هنگامیکه نعمتها آشکار شوند رشکبران بسیار گردند.

۱۴ عِنْدَ الشَّدَائِدِ تَذْهَبُ الْأَحْقَادُ: بهنگام سختیها کین توزیها از میان میروند (و شخص از خودش بدیگری نمیتواند بپردازد).

۱۵ عِنْدَ زَوَالِ الْقُدْرَةِ يَتَبَيَّنُ الصَّدِيقُ مِنَ الْعَدُوِّ: هنگامیکه توانائی از بین میرود دوست از دشمن پدیدار میگردند.

۱۶ عِنْدَ كَمَالِ الْقُدْرَةِ تَظْهَرُ فَضِيلَةُ الْعَفْوِ هنگامیکه قدرت بسرحد کمال رسد فضل و عفو و گذشت (از گناه دیگران) پدیدار میگردد (پروردگارا قدرت تو از همگان فزونتر و گناه من از تمامی بندگان تو افزونتر است بحق محمد و آل محمد از سر تقصیرات ما در گذر و بلطفت ببخشای).

۱۷ عِنْدَ نُزُولِ الْمَصَائِبِ وَتَعَاقُبِ النَّوَائِبِ تَظْهَرُ فَضِيلَةُ الصَّبْرِ: گاهی که مصیبتها فرود آیند و گرفتاریها بدنبال هم برسند فضیلت صبر و تحمل پدیدار میگردد.

۱۸ عِنْدَ تَوَاتُرِ الْبِرِّ وَالْإِحْسَانِ يَتَعَبَّدُ الْحُرُّ: بهنگامیکه نیکی و خوبی بدنبال هم (از طرف شخصی بدیگری) برسند آزاد مرد بنده میشود.

۱۹ عِنْدَ كَثْرَةِ الْإِفْضَالِ وَشِدَّةِ الْاِحْتِمَالِ تَتَحَقَّقُ الْخُلَّةُ: بهنگام بسیاری بخششها و سختی تحملها و بردباریها (از دوست) دوستی محقق میگردد.

۲۰ عِنْدَ كَثْرَةِ الْعِثَارِ وَالزَّلَلِ تَكْثُرُ الْمَلَامَةُ هنگام بسر درآمدنها و لغزشهای بسیار سرزنشها (بر انسان) بسیار میگردد.

۲۱ عِنْدَ مُعَايَنَةِ أَهْوَالِ الْقِيَامَةِ تَكْثُرُ مِنَ الْمُفَرِّطِينَ النَّدَامَةُ: بهنگامیکه افراط کنندگان (در گنهکاری) ترسهای قیامت را بنگرند پشیمانیشان بسیار میگردد (لکن دیگر کار از کار گذشته است)

۲۲ عِنْدَ بَدِيهَةِ الْمَقَالِ تُخْتَبَرُ عُقُولُ الرِّجَالِ

هنگام بدیهه سرائی وبناگاه سخن گفتن خردهای مردان (سخن گستر) سنجیده میشود .

۲۳ عِندَ کَثرَةِ العِثارِ تُختَبَرُ عُقولُ الرِّجالِ : هنگام بسیار بسر درآمدن عقلهای مردان سنجیده میشود .

۲۴ عِندَ غُرُورِ الآمالِ وَالأَطماعِ تَنخَدِعُ عُقولُ الجُهّالِ وَتُختَبَرُ أَلبابُ الرِّجالِ : نزد فریب دادن آرزوها وطمعها عقول نادانان فریب میخورد وعقول (بزرگ) مردان آزمایش ودانسته میشود .

۲۵ عِندَ العَرضِ عَلَی اللهِ سُبحانَهُ تَتَحَقَّقُ السَّعادَةُ مِنَ الشَّقاءِ : هنگام برابر شدن با خداوند بزرگ نیکبختی از بدبختی تحقق پیدا میکند (ومعلوم میگردد بهشتی کیست ودوزخی کیست فَرِیقٌ فِی الجَنَّةِ وَفَرِیقٌ فِی السَّعِیرِ) .

۲۶ عِندَ حُضُورِ الشَّهَواتِ وَاللَّذّاتِ یَتَبَیَّنُ وَرَعُ الأَتقِیاءِ : هنگام پیدا شدن شهوتها وخوشیها پرهیز پرهیزکاران روشن میگردد .

۲۷ عِندَ غَلَبَةِ الغَیظِ وَالغَضَبِ یُختَبَرُ حِلمُ الحُلَماءِ : بهنگام چیره شدن خشم وکین (بردباری وآرامی) بردباری بردباران دانسته میشود .

۲۸ عِندَ الإِیثارِ عَلَی النَّفسِ تَتَبَیَّنُ جَواهِرُ الکُرَماءِ : بگاه برگزیدن (دیگران را) برخود گوهر وجود وشخصیت نیکان وجوانمردان هویدا میگردد (بِأَبِی أَنتَ وَأُمِّی یا أَمِیرَ المُؤمِنِینَ) . این اوصاف مخصوص تو واولاد طاهرین تواست که شب مسکین ویتیم واسیر را برخویش ترجیح داده وخودتان گرسنه روزه بر روزه میبردید) .

۲۹ عِندَ فَسادِ العَلانِیَةِ تَفسُدُ السَّرِیرَةُ : هنگامیکه (پرده شرم از میان برخیزد) وفساد شخص آشکارا شود درون تباه میگردد .

۳۰ عِندَ فَسادِ النِّیَّةِ تَرتَفِعُ البَرَکَةُ : بگاهیکه نیت (جامعه) فاسد گردد برکت از میان برداشته شود .

الفصل الثالث والخمسون

مِمّا وَرَدَ مِن حِکَمِ أَمِیرِ المُؤمِنِینَ عَلِیِّ بنِ أَبِی طالِبٍ عَلَیهِ السَّلامُ فِی حَرفِ العَینِ بِلَفظِ عَوِّد وَعادَ قالَ عَلَیهِ السَّلامُ

فصل پنجاه وسوم

از آنچه که وارد گردیده است از حکمتهای حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در حرف عین بلفظ عوّد وعاد آنحضرت علیه السلام فرموده :

۱ عَوِّد نَفسَکَ الجَمِیلَ فَإِنَّهُ یَجمُلُ عَنکَ الأُحدُوثَةُ

وَيُجْزِلُ لَكَ الْمَثُوبَةَ : خويشتن را به نيكوكاری عادت ده زيرا كه آنچه كه از تو پديد آيد زيبا ميسازد و پاداش را (پيش خدا) بسيار و تمام ميگرداند .

۲ عَوِّدْ نَفْسَكَ الْاِسْتِهْتَارَ بِالْفِكْرِ وَالْاِسْتِغْفَارِ فَاِنَّهُ يَمْحُو عَنْكَ الْحَوْبَةَ وَيُعَظِّمُ لَكَ الْمَثُوبَةَ : خويشتن را بعاشقی و دلباختگی بفكر (در آيات الهی) و استغفار عادت ده زيرا كه اين كار گناه را از تو ميزدايد و ثواب را بسيار ميسازد .

۳ عَوِّدْ لِسَانَكَ لِينَ الْكَلَامِ وَبَذْلَ السَّلَامِ يَكْثُرْ مُحِبُّوكَ وَيَقِلَّ مُبْغِضُوكَ : زبانت را بخوی خوش سخنی و سلام كردن بدار تا دوستانت بسيار و دشمنانت كم گردند .

۴ عَوِّدْ نَفْسَكَ فِعْلَ الْمَكَارِمِ وَتَحَمُّلَ الْمَغَارِمِ تَشْرُفْ نَفْسُكَ وَتَعْمُرْ آخِرَتُكَ وَيَكْثُرْ حَامِدُوكَ : خويشتن را بكردار بزرگان و كشيدن بار تاوان (مردم) عادت ده تا نفست شريف گردد آخرتت آباد شود و ستايش كنندگانت بسيار گردند .

۵ عَوِّدْ لِسَانَكَ حُسْنَ الْكَلَامِ تَأْمَنِ الْمَلَامَ : زبانت را بشيرين سخنی عادت ده از سرزنش ايمن باش

۶ عَوِّدْ اُذُنَكَ حُسْنَ الْاِسْتِمَاعِ وَلَا تُصْغِ اِلَّا اِلَى مَا يَزِيدُ فِي صَلَاحِكَ اسْتِمَاعُهُ فَاِنَّ ذَلِكَ يُصْدِئُ الْقُلُوبَ وَيُوجِبُ الْمَذَامَّ : گوشت را بشنيدن سخنهای نيك عادت ده و مشنو مگر آنچه كه شنيدنش در شايستگيت بيفزايد زيرا كه اين (شنيدن سخنهای نابهنجار) آئينهٔ دل را بزنگار گيرد و نكوهشها را لازم گرداند .

۷ عَوِّدْ نَفْسَكَ السَّمَاحَ وَتَجَنُّبَ الْاِلْحَاحِ يَلْزَمْكَ الصَّلَاحُ : خود را بجوانمردی و دوری گزيدن از الحاح و زاری (پيش خلق) عادت ده تا شايستگی را ملازمت گرداند .

۸ عَوِّدْ نَفْسَكَ حُسْنَ النِّيَّةِ وَجَمِيلَ الْقَصْدِ تُدْرِكْ فِي مَسَاعِيكَ النَّجَاحَ : خود را به نيت پاك و آهنگ زيبا عادت ده تا در كار و كوششهايت رستگار باشی .

۹ عَادَةُ الْاِحْسَانِ مَادَّةُ الْاِمْكَانِ : خوی نيكوكاری سرمايهٔ بودن و زندگانی است .

۱۰ عَادَةُ اللِّئَامِ الْمُكَافَاةُ بِالْقَبِيحِ عَنِ الْاِحْسَانِ : خوی ناكسان اين است كه خوبی را ببدی پاداش دهند

۱۱ عَادَةُ الْاَغْمَارِ قَطْعُ مَادَّةِ الْاِحْسَانِ : خوی

ابلهان بر قطع کردن ریشهٔ احسان است .

۱۲ عَادَةُ الکِرامِ الجُودُ : دأب و دیدن بزرگان بر بخشش است .

۱۳ عَادَةُ الکِرامِ حُسنُ الصَّنیعَةِ : دأب بزرگان بر نیکوکاری است .

۱۴ عَادَةُ اللِّئامِ قُبحُ الوَقیعَةِ : خوی ناکسان بر زشتی افکندن است (مر بزرگان و دیگران را) .

۱۵ عَادَةُ المُنافِقینَ تَهزیعُ الأَخلاقِ : خوی منافقان بر پاره کردن بندهای خوشخوئی است .

۱۶ عَادَةُ الأَشرارِ أَذِیَّةُ الرِّفاقِ : خوی زشتان و ناپاکان آزار کردن دوستان است .

۱۷ عَادَةُ اللِّئامِ وَالأَغمارِ أَذِیَّةُ الکِرامِ وَالأَحرارِ : خوی ناکسان و ابلهان آزار کردن جوانمردان و آزادگان است .

۱۸ عَادَةُ الأَشرارِ مُعاداةُ الأَخیارِ : خوی بدان دشمنی کردن با خوبان است .

اَلفَصلُ الرّابِعُ وَالخَمسُونَ

مِمّا وَرَدَ مِن حِکَمِ أَمیرِ المُؤمِنینَ عَلِیِّ بنِ أَبی طالِبٍ عَلَیهِ السَّلامُ فی حَرفِ العَینِ بِلَفظِ عَجِبتُ قالَ عَلَیهِ السَّلامُ

فصل پنجاه و چهارم

از آنچه که وارد گردیده است از حکمتهای حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در حرف عین بلفظ عجبت آنحضرت علیه السلام فرمودند :

۱ عَجِبتُ لِمَن شَكَّ فی قُدرَةِ اللّٰهِ وَهُوَ یَرىٰ خَلقَهُ : تعجب میکنم از کسیکه در قدرت خداوند تعالی شک دارد در صورتیکه آفریدهٔ او را میبیند .

۲ عَجِبتُ لِغافِلٍ وَالمَوتُ حَثیثٌ خَلفَهُ : عجب دارم از کسیکه غافل است و مرگ بشتاب او را دنبال میکند .

۳ عَجِبتُ لِمَن أَنكَرَ النَّشأَةَ الأُخرىٰ وَهُوَ یَرىٰ النَّشأَةَ الأُولىٰ : عجب دارم از کسیکه منکر نشأهٔ آخرت است در صورتیکه راه نشأهٔ دنیا را میبیند (و بفکرش نمیرسد آنکه دنیا را آفریده از پدید آوردن آخرت عاجز نیست) .

۴ عَجِبتُ لِعامِرِ دارِ الفَناءِ وَتارِكِ دارِ البَقاءِ : عجب دارم از کسیکه سرای ناپایدار را آباد میکند و سرای پایدار آخرت را وامیگذارد .

۵ عَجِبتُ لِمَن نَسِیَ المَوتَ وَهُوَ یَرىٰ مَن یَمُوتُ : عجب دارم از کسیکه مرگ را فراموش میکند در صورتیکه آنکه میمیرد می بیند .

۶ عَجِبْتُ لِمَنْ یَرَی اَنَّهُ یَنْقُصُ کُلَّ یَوْمٍ فِی نَفْسِهِ وَعُمُرِهِ وَهُوَ لَا یَتَأَهَّبُ لِلْمَوْتِ
عجب دارم از کسیکه میبیند هر روزی از جانش و از عمرش کم میشود باز برای مردن کاری نمیسازد

۷ عَجِبْتُ لِمَنْ یَحْتَمِی مِنَ الطَّعَامِ لِأَذِیَّتِهِ کَیْفَ لَا یَحْتَمِی مِنَ الذَّنْبِ لِعُقُوبَتِهِ : عجب دارم از کسیکه از خوراک (بسیار) می پرهیزد برای آزارش چگونه از گناه برای کیفر و سزایش نمیپرهیزد

۸ عَجِبْتُ لِمَنْ یَرْجُو رَحْمَةَ مَنْ فَوْقَهُ کَیْفَ لَا یَرْحَمُ مَنْ دُونَهُ : عجب دارم از کسیکه امیدوار بمهر و رحمت ما فوق خودش هست چگونه و برای چه بزیردست خودش ترحم نمیکند .

۹ عَجِبْتُ لِمَنْ خَافَ الْبَیَاتَ فَلَمْ یَکُفَّ : عجب دارم از کسیکه از خوابگاه مرگ میترسد و از گناه باز نمی ایستد .

۱۰ عَجِبْتُ لِمَنْ عَرَفَ سُوءَ عَوَاقِبِ اللَّذَّاتِ کَیْفَ لَا یَعِفُّ : عجب دارم از کسیکه بدی عواقب لذات دنیا را می شناسد چرا دست از آنها نمیکشد .

۱۱ عَجِبْتُ لِمَنْ یَقْنَطُ وَمَعَهُ النَّجَاةُ وَهُوَ الْاِسْتِغْفَارُ
عجب دارم از کسیکه (از رحمت خدا) ناامید است درصورتیکه وسیلهٔ رستگاری با او است و آن استغفار کردن است .

۱۲ عَجِبْتُ لِمَنْ عَلِمَ شِدَّةَ انْتِقَامِ اللهِ وَهُوَ مُقِیمٌ عَلَی الْاِصْرَارِ : عجب دارم از کسیکه سختی انتقام و کیفر خدا را میداند و حال اینکه بگنهکاری پافشاری و ایستادگی میکند .

۱۳ عَجِبْتُ لِلْمُتَکَبِّرِ کَانَ اَمْسِ نُطْفَةً وَهُوَ فِی غَدٍ جِیفَةٌ : عجب دارم از کسیکه کبر میورزد درصورتیکه دیروز نطفه (گندیده) و در فردا نیز مرداری گندیده خواهد بود .

۱۴ عَجِبْتُ لِمَنْ عَرَفَ اللهَ کَیْفَ لَا یَشْتَدُّ خَوْفُهُ : عجب دارم از کسیکه خدا را می شناسد چرا سخت از او نمیترسد .

۱۵ عَجِبْتُ لِغَفْلَةِ الْحُسَّادِ عَنْ سَلَامَةِ الْاَجْسَادِ : عجب دارم از بیخردی رشکبران (بر مال و جاه دیگران) از تندرستیها (چون خود خوردن و رشکبردن پیکر را میگدازد و تندرستی را از بین میبرد).

۱۶ عَجِبْتُ لِغَفْلَةِ ذَوِی الْاَلْبَابِ عَنْ حُسْنِ الْاِرْتِیَادِ وَالْاِسْتِعْدَادِ لِلْمَعَادِ : عجب

دارم از بیخبری خردمندان از خوش آمادگی و نیکو آماده شدن برای روز معاد.

۱۷ عَجِبْتُ لِمَنْ عَرَفَ رَبَّهُ کَیْفَ لَا یَسْعیٰ لِدارِ الْمَقامِ: عجب دارم از کسیکه پروردگارش را می‌شناسد چرا برای اقامتگاه خود نمیکوشد (و خانهٔ آخرتش را آباد نمیسازد).

۱۸ عَجِبْتُ لِمَنْ یُنْشِدُ ضالَّتَهُ وَقَدْ اَضَلَّ نَفْسَهُ فَلا یَطْلُبُها: عجب دارم از کسیکه گمگشتهٔ خویش را میجوید درصورتیکه (در بیابان دشت هوا و هوس) نفس خویش را گم کرده است و آن را نمیجوید.

۱۹ عَجِبْتُ لِمَنْ یُنْکِرُ عُیُوبَ النّاسِ وَنَفْسُهُ اَکْثَرُ شَیْءٍ مَعاباً وَلا یُبْصِرُها: عجب دارم از کسیکه عیبهای مردم را بد میداند درصورتیکه عیوب خودش از همگان بیشتر است و او آنها را نمی‌بیند.

۲۰ عَجِبْتُ لِمَنْ یَتَصَدّیٰ لِصَلاحِ النّاسِ وَنَفْسُهُ اَشَدُّ شَیْءٍ فَساداً فَلا یُصْلِحُها وَیَتَعاطیٰ صَلاحَ غَیْرِهِ: عجب دارم از کسیکه متصدی اصلاح امور مردم است و فساد نفس خودش از دیگران بیشتر است و باصلاح آن نمیکوشد و بشایستگی دیگری کوشش میکند.

۲۱ عَجِبْتُ لِمَنْ یَظْلِمُ نَفْسَهُ کَیْفَ یُنْصِفُ غَیْرَهُ: عجب دارم از کسیکه بخودش ستم روا میدارد چگونه دیگری را داد میدهد.

۲۲ عَجِبْتُ لِمَنْ یَجْهَلُ نَفْسَهُ کَیْفَ یَعْرِفُ رَبَّهُ: عجب دارم از کسیکه خود را نمی‌شناسد چگونه پروردگارش را می‌شناسد.

۲۳ عَجِبْتُ لِمَنْ یَعْرِفُ دَواءَ دائِهِ کَیْفَ لا یَطْلُبُهُ وَاِنْ وَجَدَهُ لَمْ یَتَداوَ بِهِ: عجب دارم از کسیکه درمان درد خود را می‌شناسد چرا آن را نمیجوید و درصورت جستن چرا خود را با آن مداوا نمیکند (با اینکه بشر خوب میداند درمان دردش در طاعت خدا است معذلک آن را بجای نمی‌آورد بلکه در اثر نافرمانی خدا هر روز بدرد خود می‌افزاید).

۲۴ عَجِبْتُ لِمَنْ لا یَمْلِكُ اَجَلَهُ کَیْفَ یُطیلُ اَمَلَهُ: عجب دارم از کسیکه مالک مرگ و اجل خود نیست چگونه آرزویش دراز است.

۲۵ عَجِبْتُ لِمَنْ یَعْلَمُ اَنَّ لِلْاَعْمالِ جَزاءً کَیْفَ لا یُحْسِنُ عَمَلَهُ: عجب دارم از کسیکه میداند برای عملها پاداشی است (که خوب یا بد بوی خواهد رسید) چرا عملش را نیکو نمیکند.

۲۶ عَجِبْتُ لِمَنْ يَعْجِزُ عَنْ دَفْعِ مٰا عَرٰاهُ كَيْفَ يَبْغِى الْأَمْنَ لَهُ مِمَّنْ يَخْشٰاهُ : عجب دارم از کسیکه از دفع آنچه که بروی فرود میآید (از بیماری و حوادث) ناتوان است چگونه از کسیکه ازاو میترسد ایمنی واقع میگردد (واین نیست مگر از ضعف ایمان درباره مرگ) .

۲۷ عَجِبْتُ لِمَنْ عَرَفَ اَنَّهُ مُنْتَقِلٌ عَنْ دُنْيٰاهُ كَيْفَ لٰا يُحْسِنُ التَّزَوُّدَ لِأُخْرٰاهُ : عجب دارم از کسیکه میداند که از دنیا رفتنی است چگونه برای آخرتش نیکو بکار توشه گیری نمی پردازد .

۲۸ عَجِبْتُ لِمَنْ يَشْتَرِي الْعَبِيدَ بِمٰالِهِ فَيُعْتِقُهُمْ كَيْفَ لٰا يَشْتَرِي الْأَحْرٰارَ بِإِحْسٰانِهِ فَيَسْتَرِقُّهُمْ عجب دارم از کسیکه با مالش بندگانی میخرد و آزاد میکند چرا با نیکیش آزادمردان را نمیخرد تا آنان را بندهٔ خویش سازد .

۲۹ عَجِبْتُ لِمَنْ يَرْغَبُ فِي التَّكَثُّرِ مِنَ الْأَصْحٰابِ كَيْفَ لٰا يَصْحَبُ الْعُلَمٰاءَ الْأَلِبّٰاءَ الْأَتْقِيٰاءَ الَّذِينَ يَغْنَمُ فَضٰائِلَهُمْ وَتَهْدِيهِ عُلُومُهُمْ وَتُزَيِّنُهُ صُحْبَتُهُمْ : عجب دارم از کسیکه آرزومند از دیاد یاران است چگونه دانشمندان زیرک و پرهیزکاران را یار خود نمیگیرد چنان کسانی که فضائلشان را غنیمت بشمرد علومشان او را هدایت کند و همنشینی آنان او را بیاراید (و در ردیف علماء و پرهیزکارانش در آورد) .

۳۰ عَجِبْتُ لِرَجُلٍ يَأْتِيهِ أَخُوهُ الْمُسْلِمُ فِي حٰاجَةٍ فَيَمْتَنِعُ عَنْ قَضٰائِهٰا وَلٰا يَرىٰ نَفْسَهُ لِلْخَيْرِ أَهْلاً فَهَبْ أَنَّهُ لٰا ثَوٰابَ يُرْجىٰ وَلٰا عِقٰابَ يُتَّقىٰ أَفَتَزْهَدُونَ فِي مَكٰارِمِ الْأَخْلٰاقِ : عجب دارم از مردیکه برادر مسلمانش برای حاجتی نزد او میآید و او از روا کردنش خودداری مینماید تو گوئی خود را (داخل آدم ندانسته و) اهل خیر و خوبی نمیداند یکوقت بهوش آید و بیدار گردد که دیگر نه امید ثوابی دارد و نه از عقابی پرهیز کردن تواند (آنوقت است که کف افسوس بهم ساید و ناله جانگاه بر آورد شما مردم چرا چنینید) آیا در کسب اخلاق ستوده زهد میورزید و خود را از آن کنار میکشید ؟ .

۳۱ عَجِبْتُ لِمَنْ عَلِمَ أَنَّ اللّٰهَ قَدْ ضَمِنَ الْأَرْزٰاقَ وَقَدَّرَهٰا وَأَنَّ سَعْيَهُ لٰا يَزِيدُهُ فِيمٰا قُدِّرَ لَهُ مِنْهٰا وَهُوَ حَرِيصٌ دٰائِبٌ فِي طَلَبِ الرِّزْقِ عجب دارم از کسیکه میداند خداوند تعالی روزیها را

ضامن شده و اندازه آنرا معین فرموده است و
کوشش او در آنچه از روزی که برای او مقدر شده
است (تأثیری نداشته کم و) زیادش نمیکند
معذلک او حرص میزند و بدنبال روزی بهر سوئی میگردد

۳۲ عَجِبْتُ لِلشَّقِيِّ الْبَخِيلِ يَتَعَجَّلُ الْفَقْرَ الَّذِي
مِنْهُ هَرَبَ وَيَفُوتُهُ الْغِنَى الَّذِي إِيَّاهُ
طَلَبَ فَيَعِيشُ فِي الدُّنْيَا عَيْشَ الْفُقَرَاءِ
وَيُحَاسَبُ فِي الْآخِرَةِ حِسَابَ الْأَغْنِيَاءِ
عجب دارم از آن بدبخت بخیلی که بشتاب بدنبال
فقری که از آن گریزان است میدود و آن توانگری که
آنرا میجوید از دست میدهد پس این کس زندگیش در
دنیا زندگی فقراء و حسابش در آخرت حساب اغنیاء
و توانگران است .

۳۳ عَجِبْتُ لِمَنْ يُقَالُ لَهُ الشَّرُّ الَّذِي يَعْلَمُ
أَنَّهُ فِيهِ كَيْفَ يَسْخَطُ : عجب دارم از کسیکه
چون زشتیئی که در او است باو گفته شود با اینکه
خودش میداند (که دارای آن زشتی است)
چگونه بر گوینده خشم میگیرد .

۳۴ عَجِبْتُ لِمَنْ يُوصَفُ بِالْخَيْرِ الَّذِي يَعْلَمُ أَنَّهُ
لَيْسَ فِيهِ كَيْفَ يَرْضَاهُ : عجب دارم از کسی که
وصف کرده میشود بخوبی که در او نیست چگونه
خوشنود میشود (و آن خوبی را بخود می بندد)

۳۵ عَجِبْتُ لِمَنْ يَتَكَلَّمُ بِمَا لَا يَنْفَعُهُ فِي دُنْيَاهُ
وَلَا يُكْتَبُ لَهُ أَجْرُهُ فِي أُخْرَاهُ : عجب دارم
از کسیکه حرفی میزند که نه در دنیا برای او نفعی دارد
و نه در آخرت از برایش اجری نوشته میشود .

۳۶ عَجِبْتُ لِمَنْ يَتَكَلَّمُ فِيمَا إِنْ حُكِيَ عَنْهُ ضَرَّهُ
وَإِنْ لَمْ يُحْكَ عَنْهُ لَمْ يَنْفَعْهُ : عجب دارم
از کسیکه تکلم میکند در چیزیکه اگر از او حکایت کنند
زیان بیند و اگر حکایت نکنند سودش ندهد .

۳۷ عَجِبْتُ لِمَنْ يَرْجُو فَضْلَ مَنْ فَوْقَهُ كَيْفَ
يَحْرِمُ مَنْ دُونَهُ : عجب دارم از کسیکه فضل و
رحمت مافوق خود را امیدوار است چگونه مادون و
زیردستش را ناامید میگرداند (خواننده محترم
در این فصل مخصوصاً چند جمله آخر آن قدری تأمل کن
و از این شموس طالعه و اقمار منیره که از چرخ ولایت
تابش گرفته و در این گهرهای گرانسنگی که از آن
دریای مواج علوم الهی بدست آمده است نیکو
بیندیش و بکار بند و بهره مند شو اگر اوراق دفاتر
دانشمندان جهان را قرنها ورق زنی چنین نفایس

افکار و عرایس ابکاری باین سلاست الفاظ و عذوبت معانی نتوانی یافت بِأَبِی أَنْتَ وَ أُمِّی یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ یَا بَابَ عِلْمِ اللّٰهِ وَ حِکْمَتِهِ) .

اَلْفَصْلُ الْخَامِسُ وَ الْخَمْسُونَ

مِمَّا وَرَدَ مِنْ حِکَمِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیِّ بْنِ أَبِیطَالِبٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ فِی حَرْفِ الْعَیْنِ بِاللَّفْظِ الْمُطْلَقِ قَالَ عَلَیْهِ السَّلَامُ

فصل پنجاه و پنجم

از آنچه که وارد گردیده است از حکمتهای حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در حرف عین بلفظ مطلق آنحضرت فرمودند

۱ عَوْدُكَ إِلَى الْحَقِّ خَیْرٌ مِنْ تَمَادِیكَ فِی الْبَاطِلِ : بازگشت تو بسوی حق خوشتر ازین است که دورانت در باطل صرف شود .

۲ عَوْدُكَ إِلَى الْحَقِّ وَ إِنْ تَعِبْتَ خَیْرٌ مِنْ رَاحَتِكَ مَعَ لُزُومِ الْبَاطِلِ : بازگشت تو بسوی حق اگرچه برنج افتی بهتر از اینکه در باطل باشی و آسوده باشی

۳ عِلْمُ الْمُنَافِقِ فِی لِسَانِهِ : شخص دورو (چون دلش با زبانش نیست فقط) علمش در زبانش میباشد.

۴ عِلْمُ الْمُؤْمِنِ فِی عَمَلِهِ : مؤمن علمش در عملش میباشد (و مرد عمل است نه حرف) .

۵ عِلْمٌ بِلَا عَمَلٍ كَشَجَرٍ بِلَا ثَمَرٍ : علم بی عمل مانند درختی است بدون ثمر .

۶ عِلْمٌ بِلَا عَمَلٍ كَقَوْسٍ بِلَا وَتَرٍ : علم بدون عمل مانند کمانی است بدون زه .

۷ عِلْمٌ لَا یَنْفَعُ كَدَوَاءٍ لَا یَنْجَعُ : علم بی عمل بچون داروئی است بدون سود (امید شفا در آن نیست) .

۸ عِزُّ الْقُنُوعِ خَیْرٌ مِنْ ذُلِّ الْخُضُوعِ : عزت قناعت بهتر از خواری زاری و گردن خم کردن است

۹ عِلْمٌ لَا یُصْلِحُكَ ضَلَالٌ وَ مَالٌ لَا یَنْفَعُكَ وَبَالٌ : علمی که تورا اصلاح نکند گمراهی است و مالی که تورا سود نبخشد گرفتاری است .

۱۰ عَدَاوَةُ الْعَاقِلِ خَیْرٌ مِنْ صَدَاقَةِ الْجَاهِلِ : دشمنی کردن دانا بهتر از دوستی کردن نادانست .

۱۱ عِلْمٌ بِلَا عَمَلٍ حُجَّةُ اللّٰهِ عَلَى الْعَبْدِ : علم بدون عمل حجت خدا است بر بنده (ونمیتواند بگوید من چون نمیدانستم گناه کردم) .

۱۲ عَالِمٌ مُعَانِدٌ خَیْرٌ مِنْ جَاهِلٍ مُسَاعِدٍ : دانائی که بدشمنی برخیزد بهتر از نادانی است که کمک کند .

۱۳ عَبْدُ الشَّهْوَةِ أَذَلُّ مِنْ عَبْدِ الرِّقِّ : بنده

شهوت از بنده زرخرید خوارتر است (چون بنده شهوت در قیامت گرفتار است).

۱۴ عَبْدُ الْمَطامِعِ مُسْتَرَقٌّ لا يَجِدُ اَبَداً الْعِتْقَ: بنده طمعکاریها اسیر و برده ایست که هیچگاه آزادی نیابد.

۱۵ عَبْدُ الشَّهْوَةِ اَسيرٌ لا يَنْفَكُّ اَسْرُهُ: بنده شهوت اسیری است که اسیری از وی جدا نشود.

۱۶ عارُ الْفَضيحَةِ يُكَدِّرُ حَلاوَةَ اللَّذَّةِ: ننگ رسوائی (آخرت) شیرینی لذت (دنیا) را تیره میکند.

۱۷ عِلَّةُ الْمُعاداةِ قِلَّةُ الْمُبالاةِ: سبب دشمنی (با خدا و خلق) بی باکی است.

۱۸ عَبْدُ الْحِرْصِ مُخَلَّدُ الشَّقاءِ: بنده حرص و آز همیشه بدبخت است.

۱۹ عَبْدُ الدُّنْيا مُؤَبَّدُ الْفِتْنَةِ وَالْبَلاءِ: بنده دنیا همواره در فتنه و گرفتاری است.

۲۰ عَلِّمُوا صِبْيانَكُمُ الصَّلوةَ وَخُذُوهُمْ بِها اِذا بَلَغُوا الْحُلُمَ: کودکانتان را نماز یاد دهید و همینکه آنها بحد بلوغ و احتلام رسیدند بکار نماز وادارید.

۲۱ عادَةُ النُّبَلاءِ السَّخاءُ وَالْكَظْمُ وَالْعَفْوُ وَالْحِلْمُ: خوی راست روان بر بخشش و فرو خوردن خشم و گذشت از گناه و بردباری است.

۲۲ عَمَى الْبَصَرِ خَيْرٌ مِنْ كَثيرٍ مِنَ النَّظَرِ: نابینائی بهتر از بسیار نظر کردن (بنوامیس مردم و محرمات الهی) است.

۲۳ عَزيمَةُ الْخَيْرِ تُطْفِئُ نارَ الشَّرِّ: نیک اندیشی آتش شر را خاموش میکند.

۲۴ عِظَمُ الْجَسَدِ وَطُولُهُ لا يَنْفَعُ اِذا كانَ الْقَلْبُ خاوِياً: دل که (از یاد خدا و خدمت بخلق) خالی باشد بزرگی و درازی تن سودی ندارد.

۲۵ عِبادٌ مَخْلُوقُونَ اِقْتِداراً وَمَرْبُوبُونَ اِقْتِساراً وَمَقْبُوضُونَ اِحْتِضاراً: خدا را بندگانی چند است که آنها از روی اقتدار آفریده شده اند و بدون آنکه از خود اختیاری داشته باشند تربیت گشته اند و بکوتاهی و آسانی گرفته شده اند (و باشارتی جان را از تنشان در میکشند).

۲۶ عَرِّجُوا عَنْ طَريقِ الْمُنافَرَةِ وَضَعُوا تيجانَ الْمُفاخَرَةِ: مردم از راه تنفر و سرکشی فرود آئید و تاجهای کبر و نازش را از سر فرو نهید (و این خطبه ایست که حضرت در اثر تحریکات ابوسفیان

ایراد فرمودند شرحش جای دیگر گذشت .

۲۷ عاشِرْ اَهْلَ الْفَضْلِ تَسْعَدْ وَتَنْبُلْ : با دانشمندان بیامیز تا خوشبخت و درست کردار گردی .

۲۸ عِمارَةُ الْقُلُوبِ فی مُعاشَرَةِ ذَوِی الْعُقُولِ : آبادی دلها در این است که با خردمندان نشست و برخاست کند .

۲۹ عَیْنُ الْمُحِبِّ عَمِیَةٌ عَنْ مَعایِبِ الْمَحْبُوبِ وَاُذُنُهُ صَمّاءُ عَنْ قُبْحِ مَساوِیهِ : چشم عاشق از دیدن عیوب معشوق نابینا و گوشش از شنیدن بدی زشتیهایش کر است .

۳۰ عُرِفَ اللّٰهُ سُبْحانَهُ بِفَسْخِ الْعَزائِمِ وَحَلِّ الْعُقُودِ وَکَشْفِ الْبَلِیَّةِ عَمَّنْ اَخْلَصَ النِّیَّةَ : خداوند سبحان و بزرگ شناخته میشود بدرهم شکستن عزمها و باز کردن بسته‌ها و برطرف کردن گرفتاریها از کسی که نیتش را پاک گرداند (و کلیهٔ امور را از جانب او داند)

۳۱ عَداوَةُ الْاَقارِبِ اَمَضُّ مِنْ لَسْعِ الْعَقارِبِ : دشمنی کردن خویشاوندان سوزشش از گزیدن عقربها بیشتر است .

۳۲ عاوِدُوا الْکَرَّ وَاسْتَحْیُوا مِنَ الْفَرِّ فَاِنَّهُ عارٌ فِی الْاَعْقابِ وَنارٌ فی یَوْمِ الْحِسابِ : روبجنگ آوردن را تکرار کنید و از فرار و گریز شرم دارید زیرا که این گریز از جنگ ننگ برای بازماندگان است و در روز حشر آتش دوزخ را در پی دارد .

۳۳ وَقالَ عَلَیْهِ السَّلامُ فی حَقِّ مَنْ ذَمَّهُ : عاشٍ رَکّابُ عَشَواتٍ جاهِلٌ رَکّابُ جَهالاتٍ : و آنحضرت علیه السلام دربارهٔ کسیکه او را نکوهش میکرد فرمود : (آن قاضی دنیا پرست) پوشیده چشمی است که بر شتران کور سوار است نادانی است که بر مرکبهای نادانی سوار گردیده است (روایات را از هم میپاشد همچنانکه باد گیاهها خشک را تا مگر رشوه‌های کلان بچنگ آرد و بر نادانیهای خویش پرده پوشد) .

۳۴ عادٍ عَلی نَفْسِهِ مُزَیِّنٌ لَها سُلُوکَ الْمُحالاتِ وَباطِلَ التُّرَّهاتِ : (آن قاضی) بر نفس خویش ستم کننده است رفتن راههای محال و مشکل را برای نفسش میآراید و آنرا با فسانه‌های پوچ و بیهوده زینت میبخشد (چون جای را که حق دیگری است اشغال کرده است لذا مغلطه میکند و سفسطه و مبالغه

۳۵ عِلَّةُ الْکِذْبِ شَرُّ عِلَّةٍ وَ زَلَّةُ الْمُتَوَقِّی اَشَدُّ زَلَّةٍ: رنج دروغگوئی بدترین رنجها و لغزش شخص خویشتن دار سخت ترین لغزشها است.

۳۶ عِزُّ اللَّئِیمِ مَذَلَّةٌ وَ ضَلَالُ الْعَقْلِ اَشَدُّ ضَلَّةٍ: ناکس عزتش خواری است و گمراهی عقل سخت ترین گمراهی است.

۳۷ عُنْوَانُ الْعَقْلِ مُدَارَاةُ النَّاسِ: نرمی و مدارای با مردم نشانهٔ خردمندی است.

۳۸ عُنْوَانُ النُّبْلِ اَلْاِحْسَانُ اِلَی النَّاسِ: نیکوئی با مردم نشانهٔ راست روی است.

۳۹ عَضُّوا عَلَی النَّوَاجِذِ فَاِنَّهُ اَنْبَاءُ لِلسُّیُوفِ عَنِ الْهَامِ (سربازان رشیدم بهنگام کیردار) دندانها را بروی هم بیفشارید زیرا که اینکار کاسهٔ سر را در پیش شمشیرها نگهدارنده تر و سخت کننده تر است (گذشته از این دل دشمن را میلرزاند و بازویش را سست میکند).

۴۰ عُقُوبَةُ الْکِرَامِ اَحْسَنُ مِنْ عُقُوبَةِ اللِّئَامِ کیفر کشیدن از بزرگان بهتر از کیفر کشیدن از ناکسان است (زیرا آن به نیروی بزرگی و جوانمردی میگذرد و این از ناکسی و پستی فراموش نمیکند و فتنه ها برپا مینماید)

۴۱ عُقُوبَةُ الْغَضُوبِ وَ الْحَقُودِ وَ الْحَسُودِ تَبْدَأُ بِاَنْفُسِهِمْ: کیفر کشیدن اشخاص غضبناک و کین توز و رشکبر (زشتی و نتیجه اش) بخودشان باز میگردد.

۴۲ عَثْرَةُ الْاِسْتِرْسَالِ لَا تُسْتَقَالُ: لغزش آن کس که نفس را رها کرده است (چنان لغزشی است که) برگرداندنی نیست (و ستور نفس بالاخره او را بدرهٔ نیستی پرتاب میکند).

۴۳ عَمَلُ الْجَاهِلِ وَبَالٌ وَ عِلْمُهُ ضَلَالٌ: نادان کارش بی سرانجامی و علمش گمراهی است.

۴۴ عُقُوبَةُ الْعُقَلَاءِ اَلتَّلْوِیحُ: خردمندان (بدی بدکار را) با اشارت و کنایتی پاداش میدهند

۴۵ عُقُوبَةُ الْجُهَلَاءِ اَلتَّصْرِیحُ: بیخردان بدی را آشکارا برخ انسان میکشند.

۴۶ عُقْبَی الْجَهْلِ مَضَرَّةٌ وَ الْحَسُودُ لَا تَدُومُ لَهُ مَسَرَّةٌ: نادانی پایانش زیانکاری است و رشکبر شادیش پایدار نیست (و همیشه در آتش سوزان و گدازان است).

۴۷ عَدْلُ السُّلْطَانِ حَیَاةُ الرَّعِیَّةِ وَ صَلَاحُ الْبَرِیَّةِ: دادگری پادشاه سبب زندگی ملت و

سر و سامان دادن کار مردم است.

۴۸ عَاقِبَةُ الْكِذْبِ مَلَامَةٌ وَنَدَامَةٌ: پایان دروغگوئی سرزنش و پشیمانی است.

۴۹ عَاقِبَةُ الصِّدْقِ نَجَاةٌ وَسَلَامَةٌ: پایان راستگوئی رستگاری و آسودگی است.

۵۰ عَاصٍ يُقِرُّ بِذَنْبِهِ خَيْرٌ مِنْ مُطِيعٍ يَفْتَخِرُ بِعَمَلِهِ: گنهکاری که بگناهش اقرار میکند بهتر از فرمان برندهٔ بی گناهی است که بدانش مینازد.

۵۱ عَقْلُ الْمَرْءِ نِظَامُهُ وَأَدَبُهُ قِوَامُهُ وَصِدْقُهُ إِمَامُهُ وَشُكْرُهُ تَمَامُهُ: مرد عقلش سبب نظام کارش و دین و ادبش استواریش و درستیش پیش رویش و سپاس گذاریش (از خدا) سبب تمامیت مردانگیش میباشد.

۵۲ عَلَامَةُ الْعِيِّ تَكْرَارُ الْكَلَامِ عِنْدَ الْمُنَاظَرَةِ وَالتَّنَحْنُحُ عِنْدَ الْمُحَاوَرَةِ: نشانهٔ زبان گرفتن (و بگاه گفتن سخن پیش حریف ناتوان ماندن) سخن را مکرر کردن بگاه مناظره و راه گلو و سینه را صاف کردن بهنگام گفتگو نمودن است.

۵۳ وَعَزَّى عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجُلًا مَاتَ لَهُ وَلَدٌ وَرُزِقَ لَهُ وَلَدٌ فَقَالَ ع عَظَّمَ اللَّهُ أَجْرَكَ فِيمَا أَبَادَ وَبَارَكَ لَكَ فِيمَا أَفَادَ: مردی بود که یک فرزند ازوی مرد و یک فرزند هم بوی داده شده بود حضرت در تعزیت و تهنیتش (سخنی دلکش و کوتاه که دیگر کوتاه تر و شیرین تر از آن ممکن نیست ادا کرده) فرمود خدا در آنچه از تو برد و آورد مزد ترا بزرگ کند و برکت دهد.

۵۴ عَزِيمَةُ الْكَيِّسِ وَجِدُّهُ لِإِصْلَاحِ الْمَعَادِ وَالْاسْتِكْثَارِ مِنَ الزَّادِ: مرد زیرک کوشش همه صرف اصلاح امر معاد و افزایش توشه و زادش میباشد.

۵۵ عُقُولُ الْفُضَلَاءِ فِي أَطْرَافِ أَقْلَامِهَا: فضلا و دانشمندان عقلهایشان در اطراف (و نیشهای) قلمهایشان دور میزند (تا تراوشات قلمیشان مورد پسند جهانیان و خردمندان واقع شود کسانیکه هر چه بقلمشان میآید بدون توجه بعواقب و خیم آن نظماً و نثراً مینویسند و جامعه را حیران و سرگردان میسازند دیوانگانی چندند که در پیشگاه عدل الٓهی با سرافکندگی باید رسپار دوزخ گردند)

۵۶ عَوْدُ الْفُرْصَةِ بَعِيدٌ مَرَامُهَا: بازگشت فرصت مردم فرصت جو را بازمیگرداند (و در معنی

آب رفته را بجوی باز میآورد) .

۵۷ عامل الدّین للدّنیا جزائه عند الله النّار : هرآنکه دین را بسر کار دنیا کند مزدش پیش خدا آتش است .

۵۸ عامل سائر النّاس بالانصاف وعامل المؤمنین بالایثار : باسایر مردمان بانصاف وبرابری رفتار کن لکن با اهل ایمان وخداپرستان ببخشش .

۵۹ عنوان فضیلة المرء عقله وحسن خلقه : نشانه فضل وفزونی مرد (بر دیگران) عقلش و خوشخوئیش میباشد (اگر در این دو نا بر دیگران ترجیح داشت فاضل است وگرنه همچون دیگران است) .

۶۰ علامة رضا الله سبحانه عن العبد رضاه بما قضی به سبحانه له وعلیه : نشانه خوشنودی خداوند تعالی از بنده اش خوشنودی بنده از خداوند بزرگ است بدانچه که از برای او مقدر فرموده است خواه بسود خواه بزیانش باشد .

الفصل السّادس والخمسون

مما ورد من حکم امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السّلام فی حرف الغین بلفظ غایة قال علیه السّلام

فصل پنجاه وششم

از آنچه که وارد گردیده است از حکمتهای حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام در حرف غین بلفظ غایه آنحضرت علیه السّلام فرمودند :

پیش از شروع بنگارش در این فصل فائده ایست لازم است تذکر داده شود لفظ غایه بمعنی نهایت وثمره وفایده حاصله در پایان امر آمده است واین لفظ چنانچه در کلیّه این فصل مناسب نباشد در بعضی از آن بی مناسبت نیست .

۱ غایة الدّین الایمان : ثمره وفایده دین ایمان (بخدا) داشتن است .

۲ غایة الیقین الاخلاص : ثمره یقین بخدا داشتن خلوص نیّت است .

۳ غایة الاخلاص الخلاص : منتها درجه خلوص نیّت رهائی (از قید علائق) است

۴ غایة الاسلام التّسلیم : ثمره اسلام گردن نهادن است (در برابر فرامین الهی) .

۵ غَایَةُ التَّسْلِیمِ الفَوْزُ بِدَارِ النَّعِیمِ : ثمره (فرامین الهی را) گردن نهادن بسرای پرنعمت بهشت رسیدن است .

۶ غَایَةُ الدِّینِ الرِّضَا : پایان دین داری (بهرچه که از خدا میرسد) راضی بودن است .

۷ غَایَةُ الدُّنْیَا الفَنَاءُ : پایان جهان نیستی است

۸ غَایَةُ الآخِرَةِ البَقَاءُ : پایان آخرت هستی است

۹ غَایَةُ الحَیٰوةِ المَوْتُ : پایان زندگی مرگ است

۱۰ غَایَةُ المَوْتِ الفَوْتُ : پایان مرگ نابودی است

۱۱ غَایَةُ الأَمَلِ الأَجَلُ : پایان آرزومندی رسیدن وعده مرگ است .

۱۲ غَایَةُ العِلْمِ حُسْنُ العَمَلِ : نتیجه علم خوبی عمل است (وآن علم را کار بستن) .

۱۳ غَایَةُ المُؤْمِنِ الجَنَّةُ : پایان کار مؤمن بهشت است .

۱۴ غَایَةُ المَعْرِفَةِ الخَشْیَةُ : نتیجه خداشناسی خداترسی است .

۱۵ غَایَةُ الکَافِرِ النَّارُ : پایان کفر بخدا آتش دوزخ است

۱۶ غَایَةُ المَکَارِمِ الإِیثَارُ : ثمره بزرگواری بخشش است .

۱۷ غَایَةُ الحَزْمِ الاِسْتِظْهَارُ : پایان دوراندیشی پشتیبان جستن است (وبا مردم بدوستی رفتار نمودن)

۱۸ غَایَةُ العِبَادَةِ الطَّاعَةُ : نتیجه بندگی بخدا فرمان خدا را بردن است .

۱۹ غَایَةُ الاِقْتِصَادِ القَنَاعَةُ : پایان کار میانه روی قناعت کردن است .

۲۰ غَایَةُ المَعْرِفَةِ أَنْ یَعْرِفَ المَرْءُ نَفْسَهُ : پایان خداشناسی برین است که انسان خدا را بشناسد

۲۱ غَایَةُ المَرْءِ حُسْنُ عَقْلِهِ : نتیجه مرد باین است که عقلش خوب وکامل باشد .

۲۲ غَایَةُ الإِنْصَافِ أَنْ یُنْصِفَ المَرْءُ مِنْ نَفْسِهِ : ثمره دادگری باین است که مرد از جانب خویش انصاف دهد (وحق را اگرچه بضرر خودش بگوید)

۲۳ غَایَةُ العَدْلِ أَنْ یَعْدِلَ المَرْءُ فِی نَفْسِهِ : پایان عدالت باین است که مرد فی نفسه در کار خودش عادل باشد .

۲۴ غَایَةُ الحَیَاءِ أَنْ یَسْتَحْیِیَ الرَّجُلُ مِنْ نَفْسِهِ : آخرین درجه شرم وحیا آنست که مرد از خودش حیا کند (وگرد زشتکاریها نگردد) .

۲۵ غَایَةُ المُجَاهَدَةِ أَنْ یُجَاهِدَ المَرْءُ نَفْسَهُ : آخرین پیکار در راه خدا آنست که شخص با نفس خودش

به بیکار برخیزد (و آن را از هواپرستی نگهدارد).

۲۶ غایةُ الجهلِ تبجّحُ المرءِ بجهلِهِ: آخرین درجهٔ نادانی آنست که مرد بنادانی خود شادان باشد.

۲۷ غایةُ الجودِ بذلُ المجهودِ: آخرین درجهٔ جود و بخشش دادن آن چیزیست که بکوشش و زحمت بدست آمده است.

۲۸ غایةُ الدّینِ الأمرُ بالمعروفِ والنّهيُ عنِ المنکرِ وإقامةُ الحدودِ: منتها درجهٔ دینداری امر بمعروف و نهی از منکر کردن و حدود خدای را بپای داشتن است.

۲۹ غایةُ الخیانةِ خیانةُ الخلِّ الودودِ و نقضُ العهودِ: منتها درجهٔ خیانتکاری خیانت کردن دوست مهربان و شکستن عهدها و پیمانهاست.

۳۰ غایةُ العقلِ الاعترافُ بالجهلِ: منتها درجهٔ خردمندی اقرار کردن بنادانی است.

۳۱ غایةُ الفضائلِ العقلُ: انتها درجهٔ فضیلتها عقل داشتن است.

۳۲ غایةُ العلمِ الخوفُ منَ اللهِ سبحانَهُ: منتها درجهٔ عالم بودن از خداوند بزرگ ترسیدنست.

۳۳ غایةُ الإیمانِ الموالاةُ والمعاداةُ في اللهِ والتّباذلُ في اللهِ والتّوکّلُ علی اللهِ سبحانَهُ: ثمرهٔ ایمان دوستی و دشمنی کردن در راه خدا و بخشیدن مال و پیوند کردن با خویشان است در راه خداوند سبحان.

۳۴ غایةُ الفضائلِ العلمُ: پایان فضیلتها علم را داراشدن است.

۳۵ غایةُ العلمِ السّکینةُ والحلمُ: نتیجهٔ علم و دانش آرامش و بردباری است.

الفصل السّابع والخمسون

مما ورد من حکم امیر المؤمنین علي بن ابیطالب علیه السّلام في حرف الغین باللّفظ المطلق قال علیه السّلام

فصل پنجاه و هفتم

از آنچه که وارد گردیده از حکمتهای حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در حرف غین بلفظ مطلق آنحضرت علیه السلام فرمودند:

۱ غناءُ العاقلِ بعلمِهِ: خردمند دارایش

دانشش نباشد .

۲ غَناءُ الجاهِلِ بِمالِهِ : نادان دارائیش مالش میباشد .

۳ غَيرَةُ الرَّجُلِ إيمانٌ : غيرتمندی مرد (دربارهٔ ناموسش) ایمان است .

۴ غَيرَةُ المَرأَةِ عُدوانٌ : غيرتمندی زن (در بارهٔ شوهرش اگر زن دیگری گرفت و او رشک برد) ستمکاری و دشمنی است .

۵ غَيرَةُ الرَّجُلِ عَلى قَدرِ أَنَفَتِهِ : غيرت مرد باندازهٔ بزرگ منشی او است (چون در زمان ما پستی و بی غیرتی تا آن اندازه مخصوصا در رجال درجه اوّل پیدا شده که نوامیسشان را از زبان ترقی خویش قرار داده اند و این نیست مگر در اثر خوردن گوشت خوک و شرابهای خارجی)

۶ غَناءُ الفَقيرِ قَناعَتُهُ : دارائی مرد نادار قناعت کردن او است .

۷ غُرُورُ الدُّنيا يَصرَعُ : فریب جهان انسان را بخاک میافکند .

۸ غُرُورُ الهَوى يَخدَعُ : فریب آرزو شخص را بازی میدهد

۹ غُرُورُ الشَّيطانِ يُسَوِّلُ وَيُطمِعُ : فریب شیطان بد را خوب جلوه میدهد و شخص را بطمع میاندازد .

۱۰ غُرُورُ الأَمَلِ يُفسِدُ العَمَلَ : فریب آرزو عمل (برای آخرت) را از بین میبرد .

۱۱ غُرُورُ الجاهِلِ بِمُحالاتِ الباطِلِ : نادان بچیزهای باطل و نبودنی گول میخورد .

۱۲ غَزارَةُ العَقلِ تَحدُو عَلَى استِعمالِ العَدلِ : فراوانی عقل شخص را بسوی بکار بستن عدل و دادگری میکشاند .

۱۳ غَزارَةُ العَقلِ تَأبى ذَميمَ الفِعلِ : فراوانی عقل انسان را از زشتکاری بازمیدارد .

۱۴ غَناءُ المُؤمِنِ بِاللهِ سُبحانَهُ : توانگری مؤمن بخداوند پاک و منزّه (از عوارض) است .

۱۵ غَيرَةُ المُؤمِنِ لِلّهِ سُبحانَهُ : غيرت مؤمن از برای خداوند تعالی است (هر وقت ببیند دین که ناموس خدا است دستخوش امیال مردم قرار گرفته است بغیرت آید و غضب کند) .

۱۶ غَضُّ الطَّرفِ مِنَ المُرُوَّةِ : دیده از حرام پوشاندن از جوانمردی است .

۱۷ غَيرُ مُنتَفِعٍ بِالحِكمَةِ عَقلٌ مَغلُولٌ بِالغَضَبِ وَ

الشَّهْوَةِ: عقلی که به بندهای خشم و شهوت بسته است از حکمت (آگهی حقایق اشیاء) بهره مند شدنی نیست.

۱۸ غَضُّ الطَّرْفِ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرٍ مِنَ النَّظَرِ: دیده (از دنیا) پوشیدن بهتر از بسیار نگاه (بزیور و زر آن) کردن.

۱۹ غُرُورُ الْغِنَا يُوجِبُ الْأَشَرَ: فریب خوردن از توانگری موجب کفران نعمت است.

۲۰ غَضُّ الطَّرْفِ مِنْ أَفْضَلِ الْوَرَعِ: دیده از حرام پوشیدن از برترین پارسائی و پرهیز است.

۲۱ غَشَّ نَفْسَهُ مَنْ شَرَّبَهَا الطَّمَعَ: آنکه شربت طمع را بکام نفس ریخت نفس خویش را آلوده ساخت.

۲۲ غَرَّ عَقْلَهُ مَنْ أَتْبَعَهُ الْخُدَعَ: کسی که عقلش را دنبال خدعه ها و فریبکاریها انداخت عقل خود را بازی داد.

۲۳ غَضُّ الطَّرْفِ مِنْ كَمَالِ الظَّرْفِ: چشم (از محرمات) پوشیدن از تمامیت پاکیزگی و تقوا است.

۲۴ غِطَاءُ الْعُيُوبِ السَّخَاءُ وَالْعَفَافُ: سخاوت و پاکدامنی پرده عیوب اند (و در حدیث است که فاسق سخی بهتر از عابد بخیل است).

۲۵ غَيِّرُوا الْعَادَاتِ تَسْهُلْ عَلَيْكُمُ الطَّاعَاتُ: خوهای زشت را دیگرگون سازید تا فرمان برداری خدا بر شما آسان گردد.

۲۶ غَيْرُ مُنْقَطِعٍ بِالْعِظَاتِ قَلْبٌ مُتَعَلِّقٌ بِالشَّهَوَاتِ: دلی که با آرزو پیوند خورده است بوسیلهٔ پندها (از آرزوها) بریدنی نیست.

۲۷ غَيِّرُوا الشَّيْبَ وَلَا تَشَبَّهُوا بِالْيَهُودِ: ریش را (با بستن رنگ و حنا) تغییر دهید و مانند یهودان نباشید (که موها را سپید نگه میدارند در نهج البلاغه است که روزی شخصی دید خود حضرت محاسن مبارکشان سپید است پرسید حضرت فرمود ما اهل بیت برای پیغمبر عزاداریم.

۲۸ غَيْرُ مُوفٍ بِالْعُهُودِ مَنْ أَخْلَفَ الْوُعُودَ: آنکه پیمانها را وفا نمیکند وعده ها را خلاف کننده است.

۲۹ غَيْرُ مُدْرِكٍ الدَّرَجَاتِ مَنْ أَطَاعَ الْعَادَاتِ: آنکه اسیر عادات است بدرجات بلند نائل شونده نیست.

۳۰ غَلَبَةُ الشَّهْوَةِ أَعْظَمُ هُلْكٍ وَمِلْكُهَا أَشْرَفُ مُلْكٍ: غلبه کردن شهوت (بر انسان) بزرگترین هلاکت و آن را مالک شدن بالاترین ملکت است.

۳۱ غَلَبَةُ الشَّهْوَةِ تُبْطِلُ الْعِصْمَةَ وَتُورِدُ الْهَلَاكَ

غلبهٔ شهوت (بر انسان) پاکدامنی را از بین میبرد وشخص را بوادی تباهی میکشاند.

۳۲ غالِبُوا اَنْفُسَکُمْ عَلیٰ تَرْکِ الْمَعاصی یَسْهُلْ عَلَیْکُمْ مَقادَتُها اِلَی الطّاعاتِ: در ترک گناهان بر نفوس خویش غالب شوید تا اینکه کشاندن آن نفوس را بسوی طاعات بر شما آسان گردد

۳۳ غُرّی یا دُنْیا مَنْ جَهِلَ حِیَلَکِ وَخَفِیَ عَلَیْهِ حَبائِلُ کَیْدِکِ: جهانا (دست از دامان علی بدار و) کسی را بفریب که بحیله های تو نادان است و دامهای کید و مکر تو بروی پوشیده است

۳۴ غَلَبَةُ الْهَوىٰ یُفْسِدُ الدّینَ وَالْعَقْلَ: هوا و هوس که بر انسان چیره شد عقل و دین تباه میگردد.

۳۵ غَشَّکَ مَنْ اَرْضاکَ بِالْباطِلِ وَاَغْراکَ بِالْمَلاهی وَالْهَزْلِ: آنکه تورا (بدنیای ناپایدار و) باطل خورسند خواسته و ببازیها ومسخره گیها فریب داد تورا آلوده ساخته و با تو خیانت کرده است.

۳۶ غَلَبَةُ الْهَزْلِ تُبْطِلُ عَزیمَةَ الْجِدِّ: چیره شدن جنبهٔ شوخی (بر انسان) عزم و کوشش را از بین میبرد (و رفته رفته شخص را بمبادی دینی بی اعتنا میکند).

۳۷ غِشُّ الصَّدیقِ وَالْغَدْرُ بِالْمَواثیقِ مِنْ خِیانَةِ الْعَهْدِ: ناپاکی دوست و به پیمانها بی وفائی کردن از پیمان شکنی است.

۳۸ غالِبُوا اَنْفُسَکُمْ عَلیٰ تَرْکِ الْعاداتِ وَجاهِدُوا اَهْواءَکُمْ تَمْلِکُوها: بر نفوس خویش غالب شوید بر ترک عادتها و با هواها و هوسهایتان بجنگید آنها را مالک میگردید.

۳۹ وَقالَ عَلَیْهِ السَّلامُ فی وَصْفِ الدُّنْیا: غَرّارَةٌ غُرُورٌ ما فیها، فانِیَةٌ فانٍ ما فیها: جهانی است پر فریب و آنچه در آن است بازیچه است، نابود شونده است، و هرچه هم در آنست نابود شدنی است.

۴۰ وَقالَ عَلَیْهِ السَّلامُ فی وَصْفِ النّارِ: عَمیقٌ قَرارُها مُظْلِمَةٌ اَقْطارُها حامِیَةٌ قُدُورُها فَظیعَةٌ اُمُورُها: آنحضرت در وصف دوزخ فرمودند: دوزخ تهش گود و عمیق، و کناره های آن تاریکست و دیگهایش تیز و جوشان است و رشتهٔ امورش برنده است

(و پیوندش بجائی نیست و هیچ چه امید رستگاری
در آن نمیرود) .

۴۱ غالِبِ الهَوى مُغالَبَةَ الخَصمِ (خَصمَهُ) وحارِبهُ
مُحارَبَةَ العَدُوِّ عَدُوَّهُ لَعَلَّكَ تَملِكُهُ :
برهوا و هوس غالب شو غالب شدن دشمن بر دشمن و
با او بجنگ جنگیدن بدخواه با بدخواه شاید که زمام
آن را بدست آری .

۴۲ غَناءُ العاقِلِ بِحِكمَتِهِ وعِزُّهُ بِقَناعَتِهِ :
خردمند توانگریش بدانشش و عزتش بقناعتش
میباشد .

۴۳ غَرَضُ المُحِقِّ الرَّشادُ : مقصد و غرض مرد حق
براه راست رفتن است .

۴۴ غَرَضُ المُبطِلِ الفَسادُ : مقصد مرد نادرست
تباهی نمودن است .

۴۵ غَرَضُ المُؤمِنِ اِصلاحُ المَعادِ : مرد با ایمان
منظور و دلخواهش سر و سامان دادن کار
آخرتش میباشد .

۴۶ وَقالَ عَلَيهِ السَّلامُ فی وَصفِ الدُّنيا :
غَرّارَةٌ ، ضَرّارَةٌ ، حائِلَةٌ ، زائِدَةٌ ،
بائِدَةٌ ، نافِدَةٌ : جهانیست سخت فریبنده

(بین انسان و خواهشش) حائل شونده ، تباه
کننده و تمام شونده (سرائی است ناپایدار و سایه
ایست سریع الانتقال) .

۴۷ غَضُّ الطَّرفِ عَن مَحارِمِ اللهِ اَفضَلُ العِبادَةِ :
چشم پوشی از چیزهائیکه خدا حرام کرده است بالاترین
عبادت است .

۴۸ غِذاءُ الدُّنيا سِمامٌ ، وَاَسبابُها رِمامٌ :
خورشهای جهان همه زهرهای کشنده است
و اسبابش پوسیدنی است .

۴۹ غائِبُ المَوتِ اَحَقُّ مُنتَظَرٍ واَقرَبُ قادِمٍ :
مرگی که نهان است سزاوارترین چیزی است
که باید بانتظار آن بود و نزدیکترین وارد شونده است .

۵۰ غَدرُ الرَّجُلِ مَسَبَّةٌ عَلَيهِ : خیانت و
دغلکاری مرد زشتی و ننگ بر او است .

۵۱ غِلظَةُ الاِنسانِ فيمَن يَنبَسِطُ عَلَيهِ اَخطَرُ
شَيءٍ : درشتی کردن شخص بر کسیکه بروی گشاده
روئی میکند خطرناکترین چیز است .

۵۲ وَقالَ عَلَيهِ السَّلامُ فی تَوحيدِ اللهِ تَعالى
غَوصُ الفِطَنِ لايُدرِكُهُ ، وَبُعدُ الهِمَمِ
لايَبلُغُهُ : وآنحضرت علیه السلام در بارۀ یگانگی

خدا تعالی فرمود (ذات اقدس خداوند تعالی را چنانکه باید و شاید) شناوری زیرکیها در آشنش نمایند و دوری عقلها و همتها بوی رسیدن نتوانند .

۵۳ غر جهول امله فغاته حسن عمله : آنکه آرزوی خویش را ندانست فریب خورد و حسن عملش را از دست داد .

۵۴ غطاء العیوب العقل : عقل و خرد پرده پوش عیوب است .

۵۵ غرور الامل ینفد المهل و یدنی الاجل : فریب آرزو دوران زندگانی را تمام میکند و اجل را نزدیک میسازد .

۵۶ غضب الملوک رسول الموت : خشم پادشاهان پیک مرگ است .

۵۷ غطاء المساوی الصمت : خاموشی پرده زشتیها است .

۵۸ غاض الصدق فی الناس و فاض الکذب واستعملت المودة باللسان و تشاحنوا بالقلوب : راستی در مردم فرو رفت و نهان شد و دروغ فیضان کرد و جوشید و بزبان اظهار دوستی کردن بین مردمان معمول گردید در صورتیکه در دلها با هم کین توزی میکنند (و این فرمایش حضرت بعینه شرح حال مانها است که زبانها از عسل شیرین تر و دلها از زهر تلختر است)

۵۹ غضوا الابصار فی الحروب فانه اربط للجاش و اسکن للقلوب : در جنگ دیده ها را فرو خوابانید (و دندانها را بسندان و ارسر هم بفشارید) که این کار دلها را از فرو ریختن نگهدارنده و آنها را آرامش دهنده است .

۶۰ غطوا معایبکم بالسخاء فانه ستر للعیوب : عیوب خویش را با بخشش بپوشید زیرا که آن بخشش پرده پوش عیبها است .

۶۱ غنیمة الاکیاس مدارسة الحکمة : بهره و غنیمت زیرکان گفت و شنود حکمت و دانش است .

۶۲ غارس شجرة الخیر تجتنیها احلی اثمره : درخت نیکی را بکار شیرین ترین میوه ها را از آن خواهی چید .

۶۳ غافص الفرصة عند امکانها فانک غیر مدرکها بعد فوتها : بهنگامیکه دست دهد فرصت را ناگهان بگیر و غنیمت شمار که پس از فوت شدن آن را بدست آوردن نتوانی .

۶۴ غالب الشهوة قبل قوة ضراوتها فانها ان

إن قويت ملكتك واستقادتك ولم تقدر على مقاومتها: شهوت را غالب شو پيش از قوت گرفتن و عادت شدن و ريشه محكم گردنش زيرا كه آن اگر (در نهاد تو) استوار گردد مالك گردد، وتورا بهر سوى خواهد بكشد و تو توانائى برابرى با آنرا نداشته باشى.

الفصل الثامن والخمسون

مما ورد من حكم أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام في حرف الفاء بلفظ في قال عليه السلام:

فصل پنجاه و هشتم

از آنچه وارد گرديده از حكمتهاى حضرت امير المؤمنين على بن ابيطالب عليه السلام در حرف فاء بلفظ في آنحضرت ع فرمودند:

۱ في الذكر حياة القلوب: بياد خدا بودن باعث زنده بودن دلها است.

۲ في رضا الله غاية المطلوب: منتهاى آرزوى مردم در رضاى خدا است.

۳ في الطاعة كنوز الأرباح: گنجهاى سودها در فرمان بردن خدا است.

۴ في العزوف عن الدنيا درك النجاح: يافتن رستگارى در روى گردانيدن از دنيا است.

۵ في مجاهدة النفس كمال الصلاح: تكميل پارسائى در جهاد با نفس است.

۶ في العمل لدار البقاء إدراك الفلاح: يافتن رستگارى در عمل كردن براى آخرت است.

۷ في الموت غبطة أو ندامة: در مردن يا شادى است يا پشيمانى.

۸ في الفوت حسرة أو ندامة: در از دست دادن فرصت هم اندوه و هم پشيمانى است.

۹ في تصاريف الدنيا اعتبار: در گردشهاى روزگار پند گرفتنهائى است.

۱۰ في السكون إلى الغفلة اغترار: در ساكن شدن در وادى غفلت و بيهوشى فريب خوردنها است.

۱۱ في كل نفس فوت: در هر دمى (كه انسان بر مى آورد دمى از عمرش در حال) فوت شدن است.

۱۲ في كل وقت موت: در هر زمانى مرگ است

۱۳ في كل لحظة أجل: در هر نگاهى وعده مرگ را سر رسيدى است.

۱۴ في كل وقت عمل: در هر دمى هنگام كار است

۱۵ فِي كُلِّ نَظْرَةٍ عِبْرَةٌ : در هر نظر کردنی پند گرفتنی است .

۱۶ فِي كُلِّ تَجْرِبَةٍ مَوْعِظَةٌ : در هر آزمایش کردنی پندی است .

۱۷ فِي كُلِّ اعْتِبَارٍ اسْتِبْصَارٌ : در هر پند گرفتنی بینا شدنی است .

۱۸ فِي كُلِّ صُحْبَةٍ اخْتِبَارٌ : در هر همنشینی برگزیدنی است

۱۹ فِي كُلِّ جُرْعَةٍ شَرْقَةٌ : در هر آشامیدنی گلوگرفتنی است .

۲۰ فِي كُلِّ أُكْلَةٍ غُصَّةٌ : در هر خوردنی غصّه و اندوهیست

۲۱ فِي كُلِّ حَسَنَةٍ مَثُوبَةٌ : در هر کار نیکی پاداشی است

۲۲ فِي كُلِّ سَيِّئَةٍ عُقُوبَةٌ : در هر کار زشتی گرفتاریست

۲۳ فِي الصَّبْرِ الظَّفَرُ : پیروزی در شکیبائی است .

۲۴ فِي الزَّمَانِ الْغِيَرُ : در روزگار گردشهائی است

۲۵ فِي تَصَارِيفِ الْقَضَاءِ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ وَالنُّهَى : در دگرگون شدن قضا و قدر پندی است برای خردمندان و عقلاء .

۲۶ فِي الْقَنَاعَةِ الْغِنَى : توانگری در قناعت است .

۲۷ فِي الْحِرْصِ الْعَنَا : رنج و گرفتاری در حرص است .

۲۸ فِي تَصَارِيفِ الْأَحْوَالِ تُعْرَفُ جَوَاهِرُ الرِّجَالِ : در گردشهای گوناگون (گیتی) گوهرهای مردان پدیدار میگردد (و ناشکیب از شکیبا پیدا میشود) .

۲۹ فِي غُرُورِ الْآمَالِ انْقِضَاءُ الْآجَالِ : بسر رسید وعده های زندگی در فریب آرزوها است (و انسان با امروز و فردا کردن گول میخورد و ناگاه پیک مرگ در میرسد) .

۳۰ فِي الشِّدَّةِ يُخْتَبَرُ الصَّدِيقُ : در هنگام سختی دوست (از دشمن) شناخته میشود .

۳۱ فِي الضِّيقِ يَتَبَيَّنُ حُسْنُ مُوَاسَاةِ الرَّفِيقِ : خوشرفتاری رفیق بگاه تنگی و سختی پدیدار میگردد

۳۲ فِي الرَّخَاءِ تَكُونُ فَضِيلَةُ الشُّكْرِ : فضل سپاسگذاری از خدا بهنگام آسایش است .

۳۳ فِي الْبَلَاءِ تُحَازُ فَضِيلَةُ الصَّبْرِ : بهنگام گرفتاری فضل صبر و شکیب گرد آید و احراز گردد

۳۴ فِي خِفَّةِ الظَّهْرِ رَاحَةُ السِّرِّ وَتَحْصِينُ الْقَدْرِ : آسایش درون و حفظ رتبه و جاه (انسان) در سبکباری است .

۳۵ فِي التَّأَنِّي اسْتِظْهَارٌ : پشتیبان گرفتن در آرامش است

۳۶ فِي الْعَجَلِ عِثَارٌ : بسر در آمدن در شتاب است .

۳۷ فِي السَّخَاءِ الْمَحَبَّةُ : دوستی و مهربانی در سخاوت است

۳۸ فِي الشُّحِّ الْمَسَبَّةُ : زشتی و ننگ در زفتی و بخل است.

۳۹ فِي الْجَوْرِ الطُّغْيانُ : سرکشی در ستمکاری (بر بندگان خدا) است.

۴۰ فِي الْعَدْلِ الْإِحْسانُ : نیکی و خوبی در دادگستری است.

۴۱ فِي التَّسْلِيمِ الْإِيمانُ : ایمان بخدا داشتن در گردن نهادن و فرمان خدا را بردن است.

۴۲ فِي التَّوَكُّلِ حَقِيقَةُ الْإِيقانِ : ریشه و حقیقت یقینها در توکّل بخدا است.

۴۳ فِي شُكْرِ النِّعَمِ دَوامُها : ادامهٔ نعمتها در سپاسگزاری است.

۴۴ فِي كُفْرِ النِّعَمِ زَوالُها : از بین رفتن نعمتها در کفران نعمت کردن است.

۴۵ فِي صِلَةِ الرَّحِمِ حِراسَةُ النِّعَمِ : نگهداری نعمتها در پیوند با خویشان است.

۴۶ فِي قَطِيعَةِ الرَّحِمِ حُلُولُ النِّقَمِ : وارد شدن (گرفتاریها و خشمهای خداوندی) در بریدن از خویشان است.

۴۷ فِي لُزُومِ الْحَقِّ تَكُونُ السَّعادَةُ : نیکبختی در همراهی کردن با حق است.

۴۸ فِي الشُّكْرِ تَكُونُ الزِّيادَةُ : زیادتی نعمت در سپاسگذاری است.

۴۹ فِي الْعَدْلِ إِصْلاحُ الْبَرِيَّةِ : اصلاح امور مردم در عدل و داد است.

۵۰ فِي الْجَوْرِ هَلاكُ الرَّعِيَّةِ : تباهی ملّت و رعیّت در ستمکاری است.

۵۱ فِي الدُّنْيا عَمَلٌ وَلا حِسابٌ : در دنیا عمل است و حساب نیست.

۵۲ فِي الْإِخْلاصِ تَنافُسُ أُولِي النُّهَى وَالْأَلْبابِ : آرزوی عقلا و خردمندان در اخلاص و پاک درونی است.

۵۳ فِي الْآخِرَةِ حِسابٌ وَلا عَمَلٌ : در آخرت حساب است و عمل نیست.

۵۴ فِي الْعَدْلِ الْاِقْتِداءُ بِسُنَّةِ اللهِ وَثَباتُ الدُّوَلِ : در کار بستن عدالت از دستور و سنّت خدا پیروی و دولتها را پایدار داشتن است.

۵۵ فِي كُلِّ مَعْرُوفٍ إِحْسانٌ : در هر کار نیکی نیکی کردن دیگری است (انسان وقتی خودش آزار و نیکوکار شد وجودش برای جامعه نیکی دیگری محسوب میشود).

۵۶ فِي كُلِّ صَنِيعَةٍ اِمْتِنانٌ : در هر کرداری منّتی است (یعنی انسان کار خوب را از هر کس دید ناچار ممنون میشود).

۵۷ فِي الْغَيْبِ الْعَجَبُ : در غیب و نهان چیزهای شگفت

آوری است (که انسان در آن نشاهٔ خواهد دید و رسید)

۵۸ فِي الْغَضَبِ الْعَطَبُ : هلاکت در خشم گرفتن است.

۵۹ فِي الْحِرْصِ الشَّقَاءُ وَالْغَضَبُ : خشم و بدبختی در حرص و آزمندی است.

۶۰ فِي الْمَوْتِ رَاحَةُ السُّعَدَاءِ : آسایش نیکبختان در مردن است.

۶۱ فِي الدُّنْيَا رَاحَةُ الْأَشْقِيَاءِ : آسایش بدبختان در دنیا ماندن است.

۶۲ فِي الْاِنْفِرَادِ لِعِبَادَةِ اللهِ كُنُوزُ الْأَرْبَاحِ : گنجهای سودمند بها در این است که انسان (کار را بجائی رساند که) در عبادت یکه و فرد باشد.

۶۳ فِي اعْتِزَالِ أَبْنَاءِ الدُّنْيَا جِمَاعُ الصَّلَاحِ گرد آوردن شایستگی و خوبی در کنار کشیدن از دنیازادگان است (و از فسقها و فجورها آسوده زیستن)

۶۴ فِي الْعَوَاقِبِ شَافٍ أَوْ مُرِيحٌ : پایان کارها شفا دهنده یا آسایش بخشنده است.

۶۵ فِي كُلِّ بِرٍّ شُكْرٌ : در هر کار نیکی سپاسگذاری است.

۶۶ فِي كُلِّ نَسَمَةٍ أَجْرٌ در هر دم زدنی مزد و اجری است (اگر خیر بود ثواب و اگر شر بود عقاب).

۶۷ فِي الْمَوَاعِظِ جِلَاءُ الصُّدُورِ : موعظتها زداینده زنگهای سینه ها هستند.

۶۸ فِي إِخْلَاصِ النِّيَّاتِ نَجَاحُ الْأُمُورِ : رستگاری و برآمدن کارها در پاکی نیتها است.

۶۹ فِي الضِّيقِ وَالشِّدَّةِ يَظْهَرُ حُسْنُ الْمَوَدَّةِ : در تنگی و سختی خوبی محبت و دوستی پدیدار میگردد

۷۰ فِي احْتِقَابِ الْمَظَالِمِ زَوَالُ الْقُدْرَةِ : از بین بردن قدرت و توانائی در کسب مظالم و ستمکاری بر بندگان است.

۷۱ فِي سَعَةِ الْأَخْلَاقِ كُنُوزُ الْأَرْزَاقِ : گنجهای روزیها در گشادگی (سینه ها) و خوشخوئیها است.

۷۲ فِي حُسْنِ الْمُصَاحَبَةِ يَرْغَبُ الرِّفَاقُ : در نیکو همنشینی کردن رفقا بانسان مایل میشوند.

۷۳ فِي خِلَافِ النَّفْسِ رُشْدُهَا : نفس را براه راست بردن در مخالفت کردن با آن است.

۷۴ فِي طَاعَةِ النَّفْسِ غَيُّهَا : گمراهی نفس در فرمان برداری او است.

۷۵ فِي الْاِسْتِشَارَةِ عَيْنُ الْهِدَايَةِ : سرچشمهٔ هدایت در مشورت کردن است.

۷۶ فِي طَاعَةِ الْهَوَى كُلُّ الْغِوَايَةِ : تمام گمراهی در فرمان برداری هوا است.

۷۷ فی تعاقب الأیام معتبر للأنام : در گردشهای روزگار (و دست بدست شدن و تنها و پست و بلندیها اگر دیده بصیرتی باشد) برای مردم عبرتهائی است .

۷۸ فی المظالم احتقاب الآثام : کسب گناهان در ستمکاریها است .

۷۹ فی القرآن نبأ ما قبلکم و خبر ما بعدکم و حکم ما بینکم : در قرآن است خبر پیشینیان شما و خبر آنکه پس از شما آید و حکم آنچه در میان شما است (از حرام و حلال پس بر شما باد که چنگ بدان در زنید و شفای دردهایتان را در آن جوئید)

۸۰ فی العدل سعة و من ضاق علیه فالجور اضیق : در کار بستن عدل و داد (برای مردم) وسعتی است عدل بر هر کس که تنگ گیرد البته جور و ستم بروی تنگ تر خواهد گرفت

۸۱ فی عمل عباد الله علی احکام الله استیفاء الحقوق و کل الرفق : در عمل کردن و کشاندن بندگان خدا را بسوی احکام خدا حقوق مردم تمام گرفته شود (و گو اینکه اینکار با کمال سختی انجام شود) همه رفق و نرمی در آن است .

۸۲ فی السفه و کثرة المزاح الخرق : ابلهی درگولی و بی علمی و پر مزاحی است .

۸۳ فی العجلة الندامة : پشیمانی در شتابکاری است

۸۴ فی الأناة السلامة : رستگاری در آهستگی و نرمی است .

۸۵ فی کل شیء یذم السرف الا فی صنایع المعروف و المبالغة فی الطاعة : در هر چیز تندروی نکوهیده است مگر در بکار بستن نیکیها و پافشاری در طاعت خدا .

الفصل التاسع و الخمسون

مما ورد من حکم امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام فی حرف الفاء باللفظ المطلق قال علیه السلام

فصل پنجاه و نهم

از آنچه که وارد گردیده است از حکمتهای حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در حرف فاء بلفظ مطلق آنحضرت فرموده

۱ فاعل الخیر خیر منه : خوبی کننده بهتر از خود خوبی است (زیرا که خوبی از پنهان پیدا و از قوه بفعل می‌آید .

۲ فَاعِلُ الشَّرِّ شَرٌّ مِنْهُ : بدکننده بدتر از بدی است.

۳ فِكْرُ الْعَاقِلِ هِدَايَةٌ : خردمند فکرش راهنما است.

۴ فِكْرُ الْجَاهِلِ غَوَايَةٌ : بیخرد فکرش گمراه کننده است.

۵ فَقْدُ الْأَحِبَّةِ غُرْبَةٌ : گم کردن دوستان تنهائی و غربت است.

۶ فِعْلُ الشَّرِّ مَسَبَّةٌ : بدکرداری زشت و ننگ است.

۷ فَقْدُ الْعَقْلِ شَقَاءٌ : از دست دادن خرد باعث بدبختی است

۸ فَوْتُ الْغِنَى غَنِيمَةُ الْأَكْيَاسِ وَحَسْرَةُ الْحَمْقَى : از دست دادن دارائی بهره زیرکان و باعث اندوه ابلهان است.

۹ فَقْدُ الْبَصَرِ أَهْوَنُ مِنْ فَقْدِ الْبَصِيرَةِ : بینائی را از دست دادن آسانتر تا بینش را از دست دادن

۱۰ فِكْرُ سَاعَةٍ قَصِيرَةٍ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةٍ طَوِيلَةٍ : دمی کوتاه (در آیات و آثار قدرتهای الهی) اندیشیدن خوشتر تا روزگاری دراز را بعبادت سر بردن.

۱۱ فَضْلُ الرَّجُلِ يُعْرَفُ مِنْ قَوْلِهِ : پایه و رتبه مرد از گفتارش شناخته میشود.

۱۲ فَخْرُ الرَّجُلِ بِفَضْلِهِ لَا بِأَصْلِهِ : نازش مرد بدانش و فضل او است نه باصل و نژادش.

۱۳ فَازَ مَنْ أَصْلَحَ عَمَلَ يَوْمِهِ وَاسْتَدْرَكَ فَوَارِطَ أَمْسِهِ : پیروزمند کسی است که کار امروزش را درست انجام دهد و از دست داده های دیروزش را دریابد و گذشته را تدارک کند.

۱۴ فَازَ مَنْ غَلَبَ هَوَاهُ وَمَلَكَ دَوَاعِيَ نَفْسِهِ : پیروزمند کسی است که بر هوای نفسش غالب شد و خواهشهای نفسش را مالک گردید.

۱۵ فَقْدُ الْوَلَدِ مُحْرِقُ الْكَبِدِ : از دست رفتن فرزند سوزاننده جگر است.

۱۶ فَقْدُ الْإِخْوَانِ مُوهِي الْجَلَدِ : از دست دادن برادران چابکی را سست میکند (و انسان را افسرده مینماید)

۱۷ فِكْرُكَ يَهْدِيكَ إِلَى الرَّشَادِ وَيَحْدُوكَ إِلَى إِصْلَاحِ الْمَعَادِ : فکر و اندیشه تو ترا بسوی رشد و هدایت میکشاند و باصلاح امر آخرت وا میدارد.

۱۸ فِعْلُ الْخَيْرِ ذَخِيرَةٌ بَاقِيَةٌ وَثَمَرَةٌ زَاكِيَةٌ : کار نیک کردن اندوخته ایست همیشگی و میوه ایست پاکیزه.

۱۹ فِكْرُ الْمَرْءِ مِرْآةٌ تُرِيهِ حُسْنَ عَمَلِهِ مِنْ قُبْحِهِ : اندیشیدن مرد (در گذشته و آینده اش) آئینه ایست که نیک و زشت کارش را بوی مینمایاند.

۲۰ فَقْرُ النَّفْسِ شَرُّ الْفَقْرِ : نداری نفس زیک و

خیرخواه خلق) بدترین نداری ست .

۲۱ فاقِدُ البَصَرِ سَیِّئُ النَّظَرِ : آنکه بصیرت وبینش را از دست داده است نظرش هم (درباره خدا و خلق) زشت وخطا است .

۲۲ فَقْرُ الأحمَقِ لا یُغنِیهِ المالُ : احمق ندار را دارائی توانگر نمیسازد .

۲۳ فاقِدُ الدِّینِ مُتَرَدِّدٌ فِی الکُفرِ وَالضَّلالِ : آنکه دین را از دست داده است درکفر وگمراهی سرگردان است .

۲۴ فَسادُ الدِّینِ الطَّمَعُ : طمعکاری باعث تباهی دین است .

۲۵ فَسادُ العَقلِ الاغتِرارُ بِالخُدَعِ : فریب خدعه ها وبازیچه ها(ی جهان) راخوردن از تباهی عقل وخرد است

۲۶ فَسادُ الدِّینِ الدُّنیا : دنیاداری سبب تباهی دین است

۲۷ فَسادُ الأمانَةِ الخِیانَةُ : خیانت باعث از بین بردن امانت است .

۲۸ فازَ مَن تَجَلبَبَ الوَفاءَ وَادَّرَعَ الأمانَةَ : آنکس که لباس وفاداری پوشید وزره امانت در بر کرد پیروزمند است .

۲۹ فَسادُ البَهاءِ الکَذِبُ : دروغ روشنی چهره را از بین میبرد (چون دل را تیره میسازد واز باطن بظاهر سرایت میکند) .

۳۰ فَلیَصدُقْ رائِدٌ أهلَهُ وَلیُحضِرْ عَقلَهُ وَلیَکُنْ مِن أبناءِ الآخِرَةِ فَمِنها قَدِمَ وَإلَیها یَنقَلِبُ : پیک و برید (هر قومی که برای جمع آوری اخبار باطراف میرود) باید بمردم خود راست بگوید وعقل وخردش را حاضر سازد و باید از فرزندان آخرت باشد زیرا که آنجا آمده و بآنجا باز خواهد گشت .

۳۱ فَضیلَةُ السِّیادَةِ حُسنُ العادَةِ : فضل برتری وسروری بخوشخوئی است .

۳۲ فَضیلَةُ العَقلِ الزَّهادَةُ : برتری عقل بزهد و کناره گیری از دنیا است .

۳۳ فَضیلَةُ الإنسانِ بَذلُ الإحسانِ : برتری انسان (بر دیگران) در بکار بستن احسان است .

۳۴ فَضیلَةُ السُّلطانِ عِمارَةُ البُلدانِ : فزونی پادشاه (بر پادشاهان پیش از خودش) بآباد کردن شهرها است (بوسیله عدل وداد گری)

۳۵ فَضیلَةُ الرِّیاسَةِ حُسنُ السِّیاسَةِ : فضل سروری خوش رفتاری است (بامردم)

۳۶ فَضلُ فِکرٍ وَفَهمٍ أنجَعُ مِن فَضلِ تَکرارٍ وَدِراسَةٍ

فضل اندیشیدن و فهمیدن سودمندتر از فضل تکرار کردن و گفتن و شنودن است .

۳۷ فِطنَةُ المَواعِظِ تَدعوا اِلَی الحَذَرِ : دانا شدن بوسیلهٔ مواعظ شخص را بسوی ترس از خدا میکشاند .

۳۸ فَاتَّعِظوا بِالعِبَرِ وَانتَفِعوا بِالنُّذُرِ : بوسیلهٔ عبرتها پند گیرید و بوسیلهٔ ترسانندها (و دور باشهائیکه خداوند کریم در قرآن مجید بشمار زده از آن بترسید و عمل کنید و) سود برگیرید .

۳۹ فِکرُكَ فِی الطّاعَةِ یَحدُوكَ اِلَی العَمَلِ بِها : در اینکه در طاعت خدا بیندیشی ترا بسوی عمل میکشاند .

۴۰ فِکرُكَ فِی المَعصِیَةِ یَحدُوكَ عَلَی الوُقوعِ فیها : در اینکه در گنهکاری بیندیشی تو را بدان افکندن در آن گناه میاندازد .

۴۱ فَکِّر ثُمَّ تَکَلَّم تَسلَم مِنَ الزَّلَلِ : بیندیش آنگاه بگو تا از لغزش برهی .

۴۲ فَقدُ الرُّؤَساءِ اَهوَنُ مِن سِیاسَةِ السُّفَلِ : از دست رفتن سروران (اندوهش بر مردم) آسانتر از زمام داری فرومایگان است .

۴۳ فِرّوا اِلَی اللهِ سُبحانَهُ وَلا تَفِرّوا مِنهُ فَاِنَّهُ مُدرِکُکُم وَلَن تُعجِزُوهُ : بسوی خداوند بزرگ در گریزید و از او (بسوی دیگری) مگریزید که اگر گریختید او شما را مییابد و هرگز شما او را ناتوان کردن نتوانید .

۴۴ فَیالَها حَسرَةً عَلی ذَوِی غَفلَةٍ اَن یَکونَ عُمرُهُ عَلَیهِ حُجَّةً وَاَن تُؤَدِّیَهُ اَیّامُهُ اِلی شَقوَةٍ : پناه بر خدا از اندوه و حسرت بر صاحب غفلتی که عمرش بروی حجّت باشد (و در آخرت از وی مؤاخذه کند) که چرا دوران مرا با بدبختی بپایان رساندی (و مرا در هوا و هوس مصرف کردی) .

۴۵ فِرّوا کُلَّ الفِرارِ مِنَ اللَّئیمِ الاَحمَقِ : از ناکس نادان بگریزید گریختنی کامل و تمام (تا بدرد نادانی وی دچار نشوید) .

۴۶ فِرّوا کُلَّ الفِرارِ مِنَ الفاجِرِ الفاسِقِ : از گنهکار فاسق بگریزید گریختنی درست و تمام (که باز گشتی در آن نباشد) .

۴۷ فَضائِلُ الطّاعاتِ تُنیلُ رَفیعَ المَقاماتِ : فضیلتهای طاعتهای خدا شخص را بجاهای بلند میرساند .

۴۸ وَقالَ عَلَیهِ السَّلامُ فی حَقِّ مَن اَثنی عَلَیهِ فَتّاحُ مُهِمّاتٍ ، دَلیلُ فَلَواتٍ ، دَفّاعُ

مُعضِلاتٍ : و آنحضرت علیه السّلام درباره کسیکه او رامی ستود فرمود (آن بنده خاص خدا) گشاینده قفل مهمّات، راه نمای دریا با بهما و برطرف کننده مشکلها، و کارهای فروبسته است.

۴۹ فَضیلَةُ العِلمِ العَمَلُ بِهِ : فزونی علم (بر سایر فنون و هنرهای دیگر) عمل کردن بآن علم است.

۵۰ فَضیلَةُ العِلمِ الإخلاصُ فیهِ : فضل علم بخلوص نیّت در (تحصیل) آنست.

۵۱ فارِقْ مَنْ فارَقَ الحَقَّ إلی غَیرِهِ وَدَعْهُ وَما رَضِیَ لِنَفسِهِ : از آنکه از حق جدا شده و بسوی غیر حق روی آورده است جدا شو و او را با آنچه از برای خودش برگزیده (از راه غیر حق) واگذار کن.

۵۲ فازَ بِالفَضیلَةِ مَنْ غَلَبَ غَضَبَهُ وَمَلَكَ نَوازِعَ شَهوَتِهِ : آنکس که بر خشمش غالب آمده و کندنیهای شهوتش را مالک گردیده (و اخلاق رذیله را از سرزمین دلش کنده است) فضیلت را فائز گردیده است.

۵۳ فِعلُ الرِّیبَةِ عارٌ وَالوُقوعُ بِالغیبَةِ نارٌ : کار بستن شک و ریب را (در احکام و امور) عار و افتادن در غیبت و بدگوئی مردم (سبب دخول در) نار است.

۵۴ فازَ مَنْ کانَتْ شیمَتُهُ الإعتِبارَ وَسَجیَّتُهُ الإستِظهارَ : پیروزمند کسی است که روشش پند گرفتن و خویش پشتیبان جستن باشد (و اعمال صالحه را برای روز گرفتاری یار گیرد).

۵۵ فَوتُ الحاجَةِ خَیرٌ مِنْ طَلَبِها مِنْ غَیرِ أهلِها : حاجت را از دست دادن بهتر تا آنرا از ناکس خواستن.

۵۶ فَالقُلوبُ لاهِیَةٌ عَنْ رُشدِها قاسِیَةٌ عَنْ حَظِّها سالِکَةٌ فی غَیرِ مِضمارِها کَأنَّ المَعنیٰ سِواها وَکَأنَّ الحَظَّ فی إحرازِ دُنیاها : پس این دلها (را چه افتاده است که تا این اندازه) از رشد و هدایت خویش سهل انگار و در گرفتن حظّ و بهره خود سنگین و سخت و در غیر میدان خود روندهاند (و آخرت را بکلّی از خاطر برده و خویش را مشمول اعمال احکام آلهی نمیدانند) تو گوئی مقصود و منظور (خدا از آن همه تکالیف) غیر آنها و فقط بهره و بخشش آنها (از خلقت) در چنگ آوردن دنیایشان میباشد و بس.

۵۷ فازَ بِالسَّعادَةِ مَنْ أخلَصَ العِبادَةَ : کسی که با نیّت پاک خدای را فرمان برد این کس نیکبختی را

دریافته است .

۵۸ فِعْلُ الْمَعْرُوفِ وَإِغَاثَةُ الْمَلْهُوفِ وَإِقْرَاءُ الضُّيُوفِ آلَةُ السِّيَادَةِ : نیکی را کار بستن و بفریاد بیچاره رسیدن و از مردم میهمانی کردن اسباب و ابزار آقائی و سروری است .

۵۹ فَاقَةُ الْكَرِيمِ أَحْسَنُ مِنْ غِنَى اللَّئِيمِ : ناداری جوانمرد بهتر از دارائی شخص پست ناکس است

۶۰ فَقْدُ اللِّئَامِ رَاحَةُ الْأَنَامِ : از بین رفتن ناکسان سبب آسایش مردمان است .

۶۱ فَاسْمَعُوا أَيُّهَا النَّاسُ وَعُوا وَأَحْضِرُوا آذَانَ قُلُوبِكُمْ تَفْهَمُوا : الا ای مردم (گوش فرا دهید و این مواعظ شورانگیز دلنشین را) بشنوید گوشهای دلتان را باز و آماده سازید (و آن گهرهای شاهوار پند را) بفهمید و نگهدارید (تا رستگار گردید) .

۶۲ فَتَفَكَّرُوا أَيُّهَا النَّاسُ وَتَبَصَّرُوا وَاعْتَبِرُوا وَاتَّعِظُوا وَتَزَوَّدُوا لِلْآخِرَةِ تَسْعَدُوا : الا ای مردم نیکو بیندیشید درست بنگرید پند گیرید موعظت را بپذیرید برای آخرت توشه برگیرید تا نیکبخت گردید .

۶۳ فَيَا لَهَا مَوَاعِظَ شَافِيَةً لَوْ صَادَفَتْ قُلُوباً زَاكِيَةً وَأَسْمَاعاً وَاعِيَةً وَآرَاءً عَازِمَةً به به چه پندهای شفابخشی (درست و گران سنگ) ای کاش این پندها بدلهائی پاک و گوشهائی نگهدارنده و اندیشه‌های آهنگ کننده برخورد میکردند (و در آنها جای میگرفتند و سائل نیکبختی آنها میشدند)

۶۴ فَاتَّقُوا اللّٰهَ تَقِيَّةَ مَنْ أَنْصَبَ الْخَوْفُ بَدَنَهُ وَأَسْهَرَ التَّهَجُّدُ غِرَارَ نَوْمِهِ وَأَظْمَأَ الرَّجَاءُ هَوَاجِرَ يَوْمِهِ : مردم از خدا بترسید ترسیدن کسیکه ترس خدا پیکرش را برنج و تاب درافکنده است سحرخیزی خواب کمش را تبدیل به بیداری کرده امید ثواب در روز گرم و پرحرارت او را بروزه و تشنگی واداشته است

۶۵ فَمِنَ الْإِيمَانِ مَا يَكُونُ ثَابِتاً مُسْتَقِرّاً فِي الْقُلُوبِ وَمِنْهُ مَا يَكُونُ عَوَارِيَ بَيْنَ الْقُلُوبِ وَالصُّدُورِ : (ایمان بخدا بر دو نوع است) یکی از ایمان ایمانی است که در دلها جای گرفته و استوار گردیده است (و دارنده خویش را بکار آخرت واداشته است) دیگر ایمانی است که بین دلها و سینه‌ها بعاریت مانده است (و باندک چیزی از بین میرود) .

۶۶ فَاتَّقُوا اللّٰهَ تَقِيَّةَ مَنْ سَمِعَ فَخَشَعَ وَاقْتَرَفَ فَاعْتَرَفَ وَوَجِلَ فَعَمِلَ وَحَاذَرَ فَبَادَرَ : مردم از خدای بترسید ترسیدن آنکس که (وعد و وعید

الهی را) شنید و نرم گردید گناه کرد و آنرا اقرار نمود (بتوبه و بازگشت گرائید) ترسید و عمل کرد و بیمناک شد و (بسوی آخرت و عمل) شتاب کرد .

۶۷ فَاللّٰهَ عِبَادَ اللّٰهِ فِي كِبْرِ الْحَمِيَّةِ وَفَخْرِ الْجَاهِلِيَّةِ فَإِنَّهُ مَلَاقِحُ الشَّنَآنِ وَمَنَافِخُ الشَّيْطَانِ بندگان خدا از خدای بترسید در بزرگ کردنها و نازشها و افتخارات زمان جاهلیت زیرا که آن مرکز غارتگری و خونریزی و جایگاه دمیدن شیطان است

۶۸ اینجمله را بمناسبت از نهج البلاغة نقل میکنیم : فَاعْتَبِرُوا بِمَا كَانَ مِنْ فِعْلِ اللّٰهِ بِإِبْلِيسَ إِذْ أَحْبَطَ عَمَلَهُ الطَّوِيلَ وَجُهْدَهُ الْجَهِيدَ وَقَدْ كَانَ عَبَدَ اللّٰهَ فِي سِتَّةِ آلَافٍ لَا يُدْرَى مِنْ سِنِي الدُّنْيَا أَمْ مِنْ سِنِي الْآخِرَةِ عَلَى كِبْرِ سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ : مردم از کار خدا در باره ابلیس عبرت گیرید هنگامیکه آن عمل طولانی و آن کوشش پر زحمت و رنج او را از بین برد و آن کار این بود که شیطان در شش هزار سال عبادتی از خدا کرده بود که معلوم و دانسته نیست آیا آن شش هزار سال از سالهای دنیا بود یا از سالهای آخرت (که شاید هر روز آن با هزار سال دنیا برابر باشد) و این از بین بردن عبادت چنانی شیطان برای تکبر و سرکشی یک آن بیش نبود (که شیطان لعین ردای تکبر و عظمت الهی را پوشید و از امر خدا و سجده آدم سرپیچید پس وای بحال کسانیکه عمری دنبال شیطان میروند و از فرامین خدا سر میپیچند)

۶۹ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَقِّ مَنْ ذَمَّهُ : فَالصُّورَةُ صُورَةُ إِنْسَانٍ وَالْقَلْبُ قَلْبُ حَيَوَانٍ آنحضرت علیه السّلام در باره کسیکه او را نکوهش میکرد فرمود (آن منافق مردیکه تظاهر بدین میکند و سر راه مردم دام میگسترد برای اینکه روزی چندرا خوش بگذراند از آخرت چشم پوشیده بگمراهی مردم میپردازد چنین کسی) صورتش صورت انسان و دلش دل حیوان است (از او بپرهیزید و گولش را مخورید) .

۷۰ فَدَعِ الْإِسْرَافَ مُقْتَصِداً وَاذْكُرْ فِي الْيَوْمِ غَداً وَأَمْسِكْ مِنَ الْمَالِ بِقَدْرِ ضَرُورَتِكَ : بحال میانه روی اسراف را واگذار در امروزت بفکر فردایت باش و باندازه که ترا بس باشد از مال نگهدار و اضافه مالت را برای روز نیازمندیت پیش فرست (و بفقرا تصدق کن) .

۷۱ فَأَفِقْ أَيُّهَا السَّامِعُ مِنْ غَفْلَتِكَ وَاخْتَصِرْ مِنْ عَجَلَتِكَ وَاشْدُدْ أُزُرَكَ وَخُذْ حِذْرَكَ

وَاذْكُرْ قَبْرَكَ فَإِنَّ عَلَيْهِ مَمَرَّكَ : ای شنونده ازاین بیخبری و مستی هشیار شوو از شتابت بکاه (و برای دنیا کمتر بکوش برای آخرت کمترت را محکم به بند سلاحت را برگیر و قبرت را بیاد آر که گذرگاه تو بر آن خواهد بود.

۷۲ فَاتَّقِ اللّٰهَ نَفِيَّةَ مَنْ أَيْقَنَ وَأَحْسَنَ وَعَبَرَ فَاعْتَبَرَ وَحُذِّرَ فَازْدَجَرَ وَبُصِّرَ فَاسْتَبْصَرَ وَخَافَ الْعِقَابَ وَعَمِلَ لِيَوْمِ الْحِسَابِ (بنده خدای) از خدا بترس ترسیدن کسی که یقین بآخرت کرد و بکار نیک پرداخت بموارد عبرت گذشت و عبرت گرفت ترسانده شد ترسید و از گناه باز ایستاد (قیامت را) نشانداده شد و بچشم دل دید ازگرفت و گیر خدا ترسید و برای روز حساب عمل کرد.

۷۳ فَاللّٰهَ اللّٰهَ عِبَادَ اللّٰهِ أَنْ تَتَرَدَّدُوا دَاءَ الْكِبْرِ فَإِنَّ الْكِبْرَ مَصْيَدَةُ إِبْلِيسَ الْعُظْمَى الَّتِي يُسَاوِرُ بِهَا الْقُلُوبَ مُسَاوَرَةَ السُّمُومِ الْقَاتِلَةِ الا ای بندگان خدای را خدای را از او بترسید بانیکه ردای کبریائی و عظمت او را به پیکر در پوشید زیرا که این کبر شکارگاه شیطان بزرگ است که با آن بر دلها بیتازد تاختن زهرهای کشنده (و یا آنها را میگداز د گداختن زهرهای کشنده و گدازنده)

۷۴ فَاتَّقُوا اللّٰهَ عِبَادَ اللّٰهِ نَفِيَّةَ مَنْ شَغَلَ بِالْفِكْرِ قَلْبَهُ وَأَرْجَفَ الذِّكْرُ بِلِسَانِهِ وَقَدَّمَ الْخَوْفَ لِأَمَانِهِ : الا ای بندگان از خدای بترسید ترسیدن کسی که دلش را بفکر و اندیشه (در آیات و آثار الهی) مشغول داشته و یاد خدای زبانش را بحرکت انداخته و ترس از خدا را برای روز ایمنی و رستگاریش گذاشته است.

۷۵ فَاتَّقُوا اللّٰهَ جِهَةَ مَا خَلَقَكُمْ وَاحْذَرُوا مِنْهُ كُنْهَ مَا حَذَّرَكُمْ مِنْ نَفْسِهِ وَاسْتَحِقُّوا مِنْهُ مَا أَعَدَّ لَكُمْ بِالتَّنَجُّزِ لِصِدْقِ مِيعَادِهِ وَالْحَذَرِ مِنْ هَوْلِ مَعَادِهِ : بندگان خدای از خدای بترسید بسبب آنکه شما را آفریده است و از وی برحذر باشید آخرین درجه ایکه خودش شما را از خود برحذر داشته است و سزاوار گردید آنچه که او برای شما مهیا فرموده است از راست آوردن وعده درست خویش و حذر کنید از ترس روز بازگشت و قیامت (که بسیار روز پرخطری است).

۷۶ فَإِنَّ مَنِ اسْتَصْبَحَ بِنُورِ الْهُدَىٰ وَخَالَفَ دَوَاعِيَ

الهوی وجعل الایمان عدة معاده والتقوی ذخره وزاده : پرهیزگاری رسید کسی که نور هدایت (اسلام وایمان) روشنی جست وخلاف خواهشهای هوا وهوس رفتار کرد ایمان را پناهگاه وتقوا را توشه وزاد آخرتش گرفت .

۷۷ فاتقوا الله عباد الله تقیة من شمر تجریدا وجد تشمیرا واکمش فی مهل وبادر عن وجل : بندگان خدای از خدای بترسید ترسیدن کسی که همچون یکه مردان دامان بکمر برزده است وباز برای جد وکوشش دامان بر میان استوار ساخته است در زمان مهلت وفرصت کار کرد واز ترس (خدا بسوی مرگ) شتاب گرفت .

۷۸ فاتقوا الله عباد الله تقیة من نظر فی کرة المؤمل وعاقبة المصدر ومغبة المرجع فتدارک فارط الزلل واستکثر من صالح العمل : مردم از خدای بترسید ترسیدن کسی که در سختی آنچه که مورد آرزو است (یعنی در رحمت و آمرزش وبهشت خدا) نظر کرد پایان فرودگاه و عاقبت مرکز بازگشتن را نگریست (بروزگار از دست رفته خویش گریست) بتدارک سستی ها ولغزشهائیکه از وی سرزده است برخاست واز کردار نیکو بسیار گرد آورد .

۷۹ فالأرواح مرتهنة بثقل أعبائها موقنة بغیب أنبائها لا تستزاد من صالح عملها ولا تستعتب من سیئ زللها : روحهای مردمان گروگان گرانیها وسنگینیهای عیوب خویش اند با اینکه باخبار غیبی خویش (که از انبیا ومرسلین شنیده اند) یقین دارند معذلک بکردار نیک نمی افزایند واز زشتی لغزشها خود را سرزنش نمیکنند .

۸۰ وقال علیه السلام فی ذکر الآمرین بالمعروف والناهین عن المنکر فمنهم المنکر للمنکر بیده ولسانه وقلبه فذلک المستکمل لخصال الخیر ومنهم المنکر بلسانه وقلبه والتارک بیده فذلک المتمسک بخصلتین من خصال الخیر ومضیع خصلة ومنهم المنکر بقلبه والتارک بلسانه ویده فذلک مضیع أشرف الخصلتین من الثلاث ومتمسک بواحدة ومنهم تارک لانکار المنکر بقلبه ولسانه ویده فذلک میت بین الأحیاء : وآنحضرت علیه السلام درباره امر بمعروف ونهی از منکر بندگان فرمود

برخی از آنان کسی ست که کار زشت را بدل و دست و زبانش بد میداند این کسی ست که کلیّه کردارهای نیک را کامل کرده است برخی از آنان بدل و زبانش آن را بد میداند لکن با دستش آنرا وامیگذارد (و در راه یاری دین حق قیام بسیف نمیکند) این کسی ست که از کارهای نیک بدو خصلت چنگ زده و یکی را تباه کرده است و برخی از آنان آن زشت کاری را فقط با دلش بد میداند و بدست و زبانش آنرا ترک کننده است این کسی است که از سه خوی شریف و نیک یکی را گرفته و دو تا را تباه کرده و برخی از آنان اند که بکلی با دل و دست و زبانش منکر نهی از منکر است (و هیچگاه بخاطر خدا بخشم نمیآید) پس این کس مرده ایست در میان زندگان (که هیچ اثری بر وجودش مترتّب نیست).

۸۱ فَيَا عَجَبًا وَمَا لِيَ لَا أَعْجَبُ مِنْ خَطَاءِ هٰذِهِ الْأُمَّةِ عَلَى اخْتِلَافِ حُجَجِهَا فِي دِيَانَاتِهَا لَا يَقْتَصُّونَ أَثَرَ نَبِيٍّ وَلَا يَقْتَدُونَ بِعَمَلِ وَصِيٍّ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِغَيْبٍ وَلَا يَعْفُونَ عَنْ عَيْبٍ يَعْمَلُونَ بِالشُّبُهَاتِ وَيَسِيرُونَ فِي الشَّهَوَاتِ الْمَعْرُوفُ فِيهِمْ مَا عَرَفُوا وَالْمُنْكَرُ عِنْدَهُمْ مَا أَنْكَرُوا مَفْزَعُهُمْ فِي الْمُعْضِلَاتِ إِلَى أَنْفُسِهِمْ وَتَعْوِيلُهُمْ فِي الْمُبْهَمَاتِ عَلَى آرَائِهِمْ كَأَنَّ كُلًّا مِنْهُمْ إِمَامُ نَفْسِهِ قَدْ أَخَذَ فِيمَا يَرَى بِغَيْرِ وَثِيقَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَلَا أَسْبَابٍ مُحْكَمَاتٍ : من سخت در تعجّب و شگفتم و چرا که متعجّب نباشم از خطاکاری این امّت بر اختلاف حجّتهایشان در دیانتشان (که اغلب پوچ و نااستوار است) اینان نه از دنبال پیمبری راه بر میدارند و نه کردار جانشین و وصی پیمبر را پیروی میکنند بغیب (قیامت و حشر و نشر) ایمان ندارند و از عیب کسی در نمی گذرانند (بلکه در صدد عیب جوئی هم بر میآیند) با امور شبهه ناک عمل میکنند (یا اینکه آیات و اخبار متشابهه را بکار می بندند و آیات محکمات و اضحات را وامیگذارند) و همواره بدنبال شهوات میروند، در نزد آنها خوب چیزی است که خودشان آنرا خوب بشناسند و بد پیششان چیزی است که خودشان آنرا بد دانند شکایتگاه و بازگشتشان در امور پیچیده و دشوار بسوی خود شان میباشد و در ندانستنیها تکیه گاهشان بر آراء و اندیشه های نارسا و سست) خودشان است تو گوئی هر یک از این امّت (خیره چشم و خشن و نادان) برای خودش امامی و پیشوائی است که هر چه را درست می بیند همانرا می پسندد و میگیرد بدون اینکه اسنادی روشن

واستوار و یا اسبابی محکم و پای برجای در دست
داشته باشد (پروردگارا چنین امتی را خود هدایت
کن تا بطریق مستقیم قرآن و پیغمبر گرایند و از دنبال
وصی و جانشینش راه بردارند خواننده عزیز در دست
توجه کن و بنگر که ما کجائیم و در چه راه و علی علیه السلام کجا
و در چه کار است و ما با اسلام و دین تا چه اندازه
فاصله گرفته ایم باشد که از این گور راهها باز گردیم
و بشاهراه هدایت گرائیم) .

۸۲ فَرَضَ اللهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيراً مِنَ الشِّرْكِ وَ
الصَّلٰوةَ تَنْزِيهاً عَنِ الْكِبْرِ وَ الصِّيَامَ ابْتِلَاءً
لِإِخْلَاصِ الْخَلْقِ وَ الزَّكٰوةَ تَسْبِيباً لِلرِّزْقِ وَ
الْحَجَّ تَقْوِيَةً لِلدِّينِ وَ الْجِهَادَ عِزّاً لِلْإِسْلَامِ
وَ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ مَصْلَحَةً لِلْعَوَامِّ وَ النَّهْيَ
عَنِ الْمُنْكَرِ رَدْعاً لِلسُّفَهَاءِ وَ صِلَةَ الرَّحِمِ مَنْمَاةً
لِلْعَدَدِ وَ الْقِصَاصَ حَقْناً لِلدِّمَاءِ وَ إِقَامَةَ الْحُدُودِ
إِعْظَاماً لِلْمَحَارِمِ وَ تَرْكَ شُرْبِ الْخَمْرِ تَحْصِيناً
لِلْعَقْلِ وَ مُجَانَبَةَ السَّرِقَةِ إِيجَاباً لِلْعِفَّةِ وَ
تَرْكَ الزِّنَا تَحْصِيناً لِلنَّسَبِ وَ تَرْكَ اللِّوَاطِ تَكْثِيراً
لِلنَّسْلِ وَ الشَّهَادَاتِ اسْتِظْهَاراً عَلَى الْمُجَاحِدَاتِ
وَ تَرْكَ الْكِذْبِ تَشْرِيفاً لِلصِّدْقِ وَ السَّلَامَ
أَمَاناً مِنَ الْمَخَاوِفِ وَ الْأَمَانَةَ نِظَاماً لِلْأُمَّةِ
وَ الطَّاعَةَ تَعْظِيماً لِلْإِمَامَةِ : پاك پروردگار
ایمان را واجب فرمود برای پاکیزگی بندگان از شرك
و نماز را برای پاکیزگی از کبر و سرکشی ، و روزه را برای
آزمایش خلوص نیت مردم ، و زکوة را برای وسیله فراوانی
روزی فقرا و بینوایان ، و مکه رفتن را برای نیرومند
داشتن دین ، و پیکار در راه خدا را برای ارجمندی اسلام
(و درهم شکستن کفر و شرك) و امر بمعروف و نیکوکاری را
برای اصلاح کار عموم مردم ، و نهی از منکر و جلوگیری از
زشتی را برای باز داشتن بیخردان از زشتی ، و
پیوند با خویشاوندان را برای فزونی عدد (و زیاد
کردن فامیل) ، و قصاص و کیفر (قاتل و زخم زننده) را
برای حفظ و نگهداری خونها ، و اقامه حدود (مثلاً
حد زدن زناکار و می گسار و روزه خوار) را برای بزرگ
داشتن حرامها (و گرد آنها نگردیدن) ، و شراب
نخوردن را برای حفظ عقل (از تباهی و نقصان) ، و دوری
از دزدی را برای وجوب پاکدامنی ، و زنا نکردن را
برای نگهداری نسب ، (چون اگر در اثر زنا از زنی
فرزندی بوجود آید معلوم نیست از کدام کس است) ، و لواط
نکردن را برای (گرفتن زن و) زیاد کردن فرزند ، و

گواهی دادن را برای کمک گرفتن برای چیزهای انکار شده و دروغ نگفتن را برای شرافت راستی و سلام کردن را (بر یکدیگر) برای ایمنی از ترسها (تا دانسته شود که بین دو نفر نزاعی نیست)، و امانت داری را برای نظم کار ملت و مردم (چون ملت اگر خیانت کار باشد اعتماد از بین میرود و هرج و مرج تولید میگردد)، و اطاعت و فرمانبرداری را برای عظمت مقام امامت (که مردم او را از جانب خدا بر خویش والی دانسته و او امرش را گردن نهند).

اَلْفَصْلُ السِّتُّونَ

مِمّا وَرَدَ مِنْ حِكَمِ اَميرِ الْمُؤْمِنينَ عَلِيِّ بْنِ اَبي طالِبٍ عَلَيْهِ السَّلامُ فِي حَرْفِ الْقافِ بِلَفْظِ قَدْ قالَ عَلَيْهِ السَّلامُ:

فصل شصتم

از آنچه که وارد گردیده است از حکمتهای حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در حرف قاف بلفظ قد آنحضرت فرموده‌اند:

١ قَدْ يَزِلُّ الْحَليمُ: شخص بردبار گاهی میلغزد.

٢ قَدْ يَزْهَقُ الْحَكيمُ: شخص دانشمند گاهی بباطل میرود.

٣ قَدْ يَكْبُو الْجَوادُ: اسب تیزتک گاهی کند میشود.

۴ قَدْ يُدْرَكُ الْمُرادُ: گاه باشد که انسان بمراد دست یابد.

۵ قَدْ تَتَهَجَّمُ الْمَطالِبُ: مطالب گاهی پیچیده شوند (و سررشتهٔ کارها از دست خارج گردند).

۶ قَدْ يَخيبُ الطّالِبُ: گاهی جوینده چیزی دست خالی باز گردد و زیان بیند.

٧ قَدْ تُفاجِئُ الْبَلِيَّةُ: گاهی گرفتاری (از جائیکه انسان متوقع نیست) بناگاه در رسد.

٨ قَدْ تُذْهِلُ الرَّزِيَّةُ: گاهی رنج و دشواری شخص را مبهوت سازد.

٩ قَدْ تَغُرُّ الْأُمْنِيَّةُ: گاهی آرزو انسان را فریب دهد.

١٠ قَدْ تُعاجِلُ الْمَنِيَّةُ: گاهی مرگ بتندی در میرسد (و انسان را با آمال و آرزوی بسیار بزیر خاک در میکشد).

١١ قَدْ تُزْري الدَّنِيَّةُ: بسیار افتد که ناکسی ننگ بار آورد.

١٢ قَدْ يَبْعُدُ الْقَريبُ: گاهی نزدیک دور گردد.

١٣ قَدْ يَلينُ الصَّليبُ: گاهی سخت نرم گردد.

١۴ قَدْ يَنْفَعُ الْمَظِنَّةُ النّاصِحُ: گاه باشد که پندگو با اندک گمان و ظنّی سود برد (و در کسیکه امید خیری نداشته پندش کارگر افتد).

۱۵ قَدْ يَغُشُّ الْمُسْتَنْصَحُ : گاهی پندگوی آلوده گردد (و حق نصیحت را بجای نیاورد بعکس اشخاص اگر آگاه سازد).

۱۶ قَدْ يَنْصَحُ غَيْرُ النّاصِحِ : گاهی چنان افتد که آنکه درخور پند دادن نیست پند دهد. (یعنی گفتارش مورد استفادهٔ شخص هشیار واقع گردد).

۱۷ قَدْ يَسْتَقِيمُ الْمُعْوَجُّ : گاهی کجرو براستی گراید.

۱۸ قَدْ يَسْتَظْهِرُ الْمُحْتَجُّ : گاهی حجت آرنده پشتیبان یابد.

۱۹ قَدْ اَصابَ الْمُسْتَرْشِدُ : بسیار افتد که راه جوی بمقصد برسد.

۲۰ قَدْ اَخْطَأَ الْمُسْتَبِدُّ : بسیار افتد که خودرأی خطا کند.

۲۱ قَدْ سَعِدَ مَنْ جَدَّ : بسیار افتد که کوشنده نیکبخت گردد (و بمنظورش دست یابد).

۲۲ قَدْ نَجا مَنْ وَجَدَ : بسیار افتد که جوینده رستگار گردد.

۲۳ قَدْ يُصابُ الْمُسْتَظْهِرُ : بسیار افتد که کمک گیرنده بآرزویش برسد.

۲۴ قَدْ يَبْلى الْمَغْرُورُ : گول خورنده گاهی ببلا مبتلا گردد.

۲۵ قَدْ تَعُمُّ الْاُمُورُ : گاهی امور (زشت یا زیبا) همگانی شود و عمومیت پیدا کند.

۲۶ قَدْ يَتَنَغَّصُ السُّرُورُ : گاهی شادی بغم مبدل گردد.

۲۷ قَدْ تَكْذِبُ الْآمالُ : بیشتر اوقات آرزوها دروغ از کار در آیند.

۲۸ قَدْ تُخْدَعُ الرِّجالُ : مردان (ممکن است) گاهی فریفته شوند و گول بخورند.

۲۹ قَدْ يَعْطَبُ الْمُتَحَذِّرُ : بسیار افتد که کناره جوی هلاک گردد (و چه بسیار اتفاق افتاده است که مرگش درهمان کناره گرفتنش بوده است).

۳۰ قَدْ يَذِلُّ الْمُتَجَبِّرُ : بسیار افتد که گردنکش خوار گردد.

۳۱ قَدْ يُرْزَقُ الْمَحْرُومُ : گاهی ناکام روزی داده شود.

۳۲ قَدْ يُنْصَرُ الْمَظْلُومُ : بسیار باشد که ستم رسیده یاری داده شود.

۳۳ قَدْ يَغْلِبُ الْمَغْلُوبُ : گاهی مغلوب غالب گردد.

۳۴ قَدْ يُدْرَكُ الْمَطْلُوبُ : گاهی خواسته شده یافت شود.

۳۵ قَدْ يَدُومُ الضُّرُّ : گاه باشد که اندوه دیر پاید (و فرج نرسد).

۳۶ قَدْ يُضامُ الْحُرُّ : گاه باشد که آزاد مرد گرفتار گردد.

۳۷ قَدْ يَعِزُّ الصَّبْرُ : گاه باشد که (گرفتاری بزرگ و) شکیبائی دشوار باشد.

۳۸ قَدْ يَزِلُّ الرَّأْيُ الْفَذُّ : گاهی تیزهوش اندیشه اش کند شود (و در کار فرو ماند).

۳۹ قَدْ یَضِلُّ الْعَقْلُ الْفَذُّ: گاه باشد که تیزهوش عقلش گم شود.

۴۰ قَدْ تُصَابُ الْفُرْصَةُ: گاه باشد که فرصت و وقت رسانده شود (و انسان از فرصت داشتن بکار خود برسد).

۴۱ قَدْ تَنْقَلِبُ النُّزْهَةُ غُصَّةً: گاه باشد که خرمی باندوه تبدیل شود (و عیشها عزا گردد).

۴۲ قَدْ یَنْبُو الْحُسَامُ: شمشیر بدان تیزی گاهی کند شود.

۴۳ قَدْ تَصْدُقُ الْأَحْلَامُ: گاهی خوابها راست از کار در آیند.

۴۴ قَدْ یَضُرُّ الْکَلَامُ: گاهی سخن (بجای سود در ساندن) زیان رساند.

۴۵ قَدْ یُجَعُ الْمَلَامُ: گاه باشد که نکوهش سود رساند و بجا باشد.

۴۶ قَدْ یَخْبَأُ بِالْحِلْمِ غَیْرُ الْحَکِیمِ: گاه باشد که غیر دانشمند خود را بزیور حلم بیاراید و روش بردباری پیش گیرد.

۴۷ قَدْ تَعْزُبُ الْآرَاءُ: گاهی آراء و اندیشه‌ها دور گردند (و حواسها پریشان شوند).

۴۸ قَدْ یُخْدَعُ الْأَعْدَاءُ: گاهی دشمنان فریب خورند.

قَدْ یُنَالُ النُّجْحُ: انسان گاهی (در امور) برستگاری میرسد.

قَدْ یَعْقُبُ اِنْدِمَالُ الْجُرْحِ: گاهی زخم دیر خوب شود.

۵۱ قَدْ اَضَاءَ الصُّبْحُ لِذِی عَیْنَیْنِ: از برای آنکه دارای دو چشم (ظاهر و باطن) است صبح روشن است.

۵۲ قَدْ یَنْفَصِلُ الْمُتَوَاصِلَانِ وَیَتَشَتَّتُ جَمْعُ الْأَلِفَیْنِ: گاهی دو دوست بهم پیوسته از هم جدا شوند و دو پیوند جمعشان پراکنده گردد.

۵۳ قَدْ خَاطَرَ مَنِ اسْتَغْنَی بِرَأْیِهِ: بسیار افتد کسی که باندیشهٔ خویش تکیه زند و از رای دیگران خود را بی‌نیاز بیند دچار خطر گردد.

۵۴ قَدْ جَهِلَ مَنِ اسْتَنْصَحَ اَعْدَاءَهُ: البتّه آنکه از دشمنش چشم پند و نصیحت داشته باشد نادانست.

۵۵ قَدْ اِعْتَبَرَ مَنِ ارْتَدَعَ: البتّه کسی که از نادرستی باز ایستاد پند پذیرفت.

۵۶ قَدْ عَزَّ مَنْ قَنِعَ: البتّه آنکه قانع شد ارجمند است.

۵۷ قَدْ یَکْتَفِی مِنَ الْبَلَاغَةِ بِالْاِیجَازِ: البتّه آنکه فصیح و سخن‌گستر است از بلاغت بکوته سخنی اکتفا میکند (و معانی بسیار را در ظرف الفاظی کوتاه میگنجاند مانند همین سخن و باقی سخنان خود حضرت ع).

۵۸ قَدْ یُهَیَّئُ الْعَطَاءُ لِلْاِنْجَازِ: گاهی بخشش و عطا برای بجای آوردن و وفای بعهد آماده شود.

۵۹ قَدْ نَصَحَ مَنْ وَعَظَ : البتّه واعظ پند میدهد.

۶۰ قَدْ تَيَقَّظَ مَنِ اتَّعَظَ : البتّه پذیرای پند بیدار گردد.

۶۱ قَدْ اَفْلَحَ النَّقِيُّ الصَّمُوتُ : البتّه مرد پرهیزکار خاموش رستگار است.

۶۲ قَدْ يُعْذَرُ الْمُتَحَيِّرُ الْبَهُوتُ : گاهی سرگردان مبهوت عذرخواه خواست.

۶۳ قَدْ ضَلَّ مَنِ انْخَدَعَ لِدَوَاعِي الْهَوٰى : آنکس که فریب خوانندهای هوا و هوس را میخورد البتّه گمراه میشود.

۶۴ قَدِ اعْتَبَرَ بِالْبَاقِي مَنِ اعْتَبَرَ بِالْمَاضِي : البتّه آنکس که در گذشته بدیده عبرت نگریست از آینده پند پذیرفت.

۶۵ قَدْ وَضَحَتْ مَحَجَّةُ الْحَقِّ لِطُلَّابِهَا : البتّه راه حق برای جویندگان آن راه روشن و هویدا است.

۶۶ قَدِ اسْفَرَتِ السَّاعَةُ عَنْ وَجْهِهَا وَظَهَرَتِ الْعَلَامَةُ لِمُتَوَسِّمِهَا : البتّه قیامت پرده از رخسار بر افکند و نشانه اش برای جوینده اش هویدا گردید.

۶۷ قَدِ انْجَابَتِ السَّرَائِرُ لِأَهْلِ الْبَصَائِرِ : البتّه برای آنانکه دیده بینش دارند پردهها برداشته شده است (و اهل بهشت را در نعمت و دوزخیان را در عذاب و نقمت می بینند از این میگریزند و بدان روی میآورند).

۶۸ قَدْ اَحَاطَ عِلْمُ اللّٰهِ سُبْحَانَهُ بِالْبَوَاطِنِ وَ اَحْصَى الظَّوَاهِرَ : البتّه علم خداوند بزرگ ببطون (اشیاء) احاطه دارد و بحساب ظواهر آفرینش رسیدگی میفرماید.

۶۹ قَدْ يَكُونُ الْيَأْسُ اِدْرَاكًا اِذَا كَانَ الطَّمَعُ هِلَاكًا : البتّه هنگامیکه طمعکاری سبب هلاکت انسان باشد نا امیدی در حکم بدست آوردن (آن چیز مورد طمع) است.

۷۰ قَدْ صِرْتُمْ بَعْدَ الْهِجْرَةِ اَعْرَابًا وَبَعْدَ الْمُوَالَاةِ اَحْزَابًا : (شما ای کسانیکه خلافت حقّه را از اهل بیت پیغمبر گردانیدید و بدستور خدا رفتار نکردید) البتّه شما پس از هجرت کردن و با رسول خدا همراهی نمودن اعرابی بیابانی شدید و پس از دوستی دستجات دشمن و پراکنده گردیدید.

۷۱ قَدْ تُوَرِّثُ اللَّجَاجَةُ مَا لَيْسَ لِلْاِنْسَانِ اِلَيْهِ حَاجَةٌ : البتّه ستیزه خوئی و لجاج چیزی را بمیراث میگیرد و میاندوزد که انسان را بدان نیازی نیست.

۷۲ قَدْ اَوْجَبَ الدَّهْرُ شُكْرَهُ عَلَى مَنْ بَلَغَ سُؤْلَهُ

البته روزگار سپاسگذاری خود را بر کسی که بآرزویش رسیده است واجب میگرداند .

۷۳ قَدْ يُقِظْتُمْ فَتَيَقَّظُوا وَ هُدِيتُمْ فَاهْتَدُوا : البته که شما را بیدار کردند پس بیدار شوید و راه نشان داده شدید پس راه را پیدا نمائید .

۷۴ قَدْ نُصِحْتُمْ فَانْتَصِحُوا وَ بُصِّرْتُمْ فَأَبْصِرُوا وَ أُرْشِدْتُمْ فَاسْتَرْشِدُوا : البته پند داده شدید پس پند گیرید بینایتان کردند پس بینا شوید راه هدایت را نشانتان دادند پس براه هدایت بروید .

۷۵ قَدْ دُلِلْتُمْ إِنِ اسْتَدْلَلْتُمْ وَ وُعِظْتُمْ إِنِ اتَّعَظْتُمْ وَ نُصِحْتُمْ إِنِ انْتَصَحْتُمْ : البته شما را (بسوی راه حق) دلالت کردند اگر دلالت کرده شوید و پند دادند اگر پند پذیرید و نصیحت کردند اگر نصیحت کرده شوید .

۷۶ قَدْ لَعَمْرِي يَهْلِكُ فِي لَهَبِ الْفِتْنَةِ الْمُؤْمِنُ وَ يَسْلَمُ فِيهَا غَيْرُ الْمُسْلِمِ : بجان خودم سوگند (پس از من فتنه پدیدار گردد) که مؤمن در آتش آن فتنه هلاک گردد و غیر مسلمان در آن سالم ماند .

۷۷ قَدْ غَابَ عَنْ قُلُوبِكُمْ ذِكْرُ الْآجَالِ وَ حَضَرَتْكُمْ كَوَاذِبُ الْآمَالِ : البته (جهان شما را بطوری بزیور و زرش بفریفت که) یاد مرگها از دلهایتان بیرون رفت و دروغهای آرزوها نزدتان حاضر گردید .

۷۸ قَدْ ذَهَبَ عَنْ قُلُوبِكُمْ أَصْدَقُ الْأَجَلِ وَ غَلَبَكُمْ غُرُورُ الْأَمَلِ : البته براستی که راست‌ترین وعده مرگ از دلهای شما رفت و فریب آرزوها بر شما غلبه کرد (و جای ذکر خدا و مرگ را گرفت) .

۷۹ قَدْ ذَهَبَ مِنْكُمُ الذَّاكِرُونَ وَ الْمُتَذَاكِرُونَ وَ بَقِيَ النَّاسُونَ وَ الْمُتَنَاسُونَ (فنوسا) یاد دهندگان و یا دگیرندگان شما (که جهان بوجودشان مفتخر بود) رفتند و فراموش کنندگان و فراموشی دهندگان (که باعث ننگ جهان اند) باقی ماندند .

۸۰ قَدْ قَادَتْكُمْ أَزِمَّةُ الْحَيْنِ وَ اسْتَغْلَقَتْ عَلَى قُلُوبِكُمْ أَقْفَالُ الرَّيْنِ : البته که مهارهای زمان و وقت شما را کشید و قفلهای سختی و سنگینی بر دلهای شما زده شد (چه خوش است که بهوش آئید و زمام از دست شیطان در گسلانید و دلها را به ایزدی ریاضت نرم و نورانی سازید) .

۸۱ قَدْ تَصَافَيْتُمْ عَلَى حُبِّ الْعَاجِلِ وَ رَفْضِ الْآجِلِ : شما (را چه میشود که) در دوستی دنیا و کندن و شکستن یاد مرگی که روی آرنده است باهم بصفا و پاکی ایستید .

(ولکن درباره آخرت جمعشان پراکنده است).

۸۲ قَدْ طَلَعَ طالِعٌ وَلَمَعَ لامِعٌ وَلاحَ لائِحٌ وَاعْتَدَلَ مائِلٌ : درخشان شونده درخشید (دین خدا تاریکی کفر را از بین برد) روشن شونده روشن شد (قلوب قابل هدایت بانوار دین و قرآن منور گردید) هویدا شونده هویدا شد (آثار و علائم قیامت از فرط درستی پدیدار شدند) آنکه با این کجی بود راست ایستاد (شاید مراد این باشد بشر که در کوره راه شهوت سیر میکرد دوران جوانی و شهوت رانیش تمام شد و پیر گردید و بفکر حق و راستی و قیامت افتاد).

۸۳ قَدْ صارَ دینُ اَحَدِکُمْ لَعْقَةً عَلی لِسانِهِ : بحقیقت (روزگار بدی پیش آمده است که) دین هر یک از شما فقط گردش زبانی شده است (و ابدا در دلها اثری ندارد).

۸۴ قَدْ صَنَعَ مَنْ فَرَغَ مِنْ عَمَلِهِ وَاَحْرَزَ رِضا سَیِّدِهِ : البته بکار نیک پرداخت آنکس که از عملش بسر رسید و آنکس که (کوشید تا) رضای پروردگارش را تحصیل کرد.

۸۵ قَدْ یَکْذِبُ الرَّجُلُ عَلی نَفْسِهِ عِنْدَ شِدَّةِ الْبَلاءِ بِما لَمْ یَفْعَلْهُ : بسیار افتد که مرد بهنگام سختی گرفتاری بخودش دروغ میگوید بدانچه بجای نیاورد (اغلب اشخاص نگاه آسایش خود را مرد میدان گرفتاری میدانند لکن بهنگام سختی می بیند خود را بازی میداده اند).

۸۶ قَدْ اَمَرَّ مِنَ الدُّنْیا ما کانَ حُلْواً وَکَدِرَ ما کانَ صَفْواً : براستی که هر چیز شیرین دنیا بسیار تلخ و هر چیز صاف و پاکش بسی تیره و آلوده است.

۸۷ وَقالَ عَلَیْهِ السَّلامُ فی ذِکْرِ الْمُنافِقینَ : قَدْ اَعَدُّوا لِکُلِّ حَقٍّ باطِلاً وَلِکُلِّ قائِمٍ مائِلاً وَلِکُلِّ حَیٍّ قاتِلاً، وَلِکُلِّ بابٍ مِفْتاحاً وَلِکُلِّ لَیْلٍ مِصْباحاً : و آنحضرت علیه السلام درباره منافقان فرمودند: آنها کسانی هستند که (برای گول زدن مردم همه چیزشان آماده است) برای هر حقی باطلی و برای هر ایستاده نشسته و برای هر زنده کشنده و برای هر دری قفلی و برای هر شبی روزی دارند (و هر کس را از راه خودش بیراهه میکشانند).

۸۸ قَدْ تَزَیَّنَتِ الدُّنْیا بِغُرُورِها وَغَرَّتْ بِزینَتِها : جهان خود را بغرور و فریبش آراسته و (عجب در اینست که) خودش گول زیور و آرایش خودش را خورده است.

۸۹ قَدْ اَشْرَفَتِ السّاعَةُ بِزِلْزالِها وَاَناخَتْ بِکَلاکِلِها : بتحقیق که قیامت با شور و تشویرش

هویدا گردید و پیش سینه اش از زمین زدود و در جای خود جوابی و جای گرفت .

۹۰ قَدْ مُهِلُوا فِی طَلَبِ الْمَخْرَجِ وَ هُدُوا سَبِیلَ الْمَنْهَجِ : البتّه این مردم را در پیدا کردن راه فرار (از آتش دوزخ) مهلت داده اند و راه و روش را نشانشان داده اند .

۹۱ قَدْ شَخَصُوا عَنْ مُسْتَقَرِّ الْأَجْدَاثِ وَ صَارُوا إِلَى مَقَرِّ الْحِسَابِ وَ أُقِیمَتْ عَلَیْهِمُ الْحُجَجُ : البتّه این مردم را از مرکز و قرارگاه قبرها برانگیزانند و بجایگاه حسابشان بدارند و حجّتها را برایشان اقامه نمایند (خنک آن رادمردیکه در دنیا بکردار نیک آراسته و در نزد پروردگارش از عهده حساب و جواب بتواند برآید) .

۹۲ قَدْ سَمَّى اللّٰهُ سُبْحَانَهُ آثَارَكُمْ وَ عَلِمَ أَعْمَالَكُمْ وَ كَتَبَ آجَالَكُمْ : البتّه پاک پروردگار آثار و کردار شما را نشانه گذارده و کارهای شما را میداند و اجلهای شما را (در لوح مقدّر و محفوظش نوشته است) .

۹۳ قَدْ خَاضُوا بِحَارَ الْفِتَنِ وَ أَخَذُوا بِالْبِدَعِ دُونَ السُّنَنِ وَ تَوَغَّلُوا الْجَهْلَ وَ أَطْرَحُوا الْعِلْمَ (علماء دنیاپرست و درباری و قاضیان رشوه خوار از خدا بیخبر) بدریاهای فتنه ها فرو رفتند و سنّت را رها کردند بدعت را گرفتند علم را انداختند و در ژرفای جهل و نادانی سرازیر گردیدند (وای که مردم در هر قرنی از دست اینان چه کشیدند و باید بکشند) .

۹۴ وَ قَالَ عَلَیْهِ السَّلَامُ فِی حَقِّ مَنْ ذَمَّهُ : قَدْ أَحْرَقَتِ الشَّهَوَاتُ عَقْلَهُ وَ أَمَاتَتْ قَلْبَهُ وَ أَوْلَهَتْ عَلَیْهَا نَفْسَهُ : آنحضرت علیه السّلام درباره کسیکه او را نکوهش میکرد فرمود شهوتها عقل او را سوزانده و دلش را کشته اند و نفس او را بر خویش شیفته و عاشق ساخته اند (و او را بجز راندن شهوت از هر کار خیری باز داشته اند) .

۹۵ وَ قَالَ عَلَیْهِ السَّلَامُ فِی حَقِّ مَنْ أَثْنَى عَلَیْهِ : قَدْ أَحْیَى عَقْلَهُ وَ أَمَاتَ شَهْوَتَهُ وَ أَطَاعَ رَبَّهُ وَ عَصَى نَفْسَهُ : (آن مرد خداپرست) عقلش را زنده کرده و شهوتش را میرانده بفرمان برداری پروردگار و نافرمانی نفسش برخاسته است .

۹۶ قَدْ أَصْبَحْنَا فِی زَمَانٍ عَنُودٍ وَ دَهْرٍ كَنُودٍ يُعَدُّ فِیهِ الْمُحْسِنُ مُسِیئاً وَ يَزْدَادُ الظَّالِمُ فِیهِ عُتُوّاً (ای گروه مردم) ما در زمانی سرکش و دورانی ناسپاس گذار واقع شده ایم ، روزگاری که نیکوکار در آن بدکار بشمار میآید و ستمکر در آن بسرکشی میافزاید (در چنین دوران و زمانی که سرکشان و ستمگران سرکار اند

چه بهتر که انسان پای در دامن دل بپیچد و در خانه اش بعبادت پروردگارش بپردازد).

۹۷ فی ذکر رسول الله صلی الله علیه واله وسلم قد حقر الدنیا وهوّنها وهوّن بها وعلم ان الله زواها عنه اختیارا وبسطها لغیره احتقارا: وآنحضرت علیه السلام درباره رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: رسولخدا کار جهان را آسان گرفت وآنرا خوار داشت و (این نکته را) دانست که خدا از روی اختیار دنیا را از وی گردانده و برای امتحان و آزمایش (درهای مال و جاه) آن را بروی دیگران گشوده است (فلذا آنحضرت هم طبق خواسته خدا رفتار کرد تا جائیکه وقتی وارد خانه پاره جگرش زهرای اطهر شده پیراهن رنگینی برتنش دید با حال دگرگون از خانه زهرا بیرون شد فاطمه سلام الله علیها هم فورا آن را بدیگری بخشید).

۹۸ قد تواخی الناس علی الفجور وتهاجروا علی الدین وتحابوا علی الکذب وتباغضوا علی الصدق: مردم بر فسق و فجور با هم برادری کردند و از دین دوری گزیدند بر سر دروغ با هم دوستی نمودند و بر راستی دشمنی ورزیدند (غدر و خیانت جای مهر و دیانت را گرفت و اسلام مقلوب گردید و همچون پوستینی شد که آن را وارونه بدوش گیرند).

۹۹ قد ظهر اهل الشر وبطن اهل الخیر وفاض الکذب وغاض الصدق: زشتان پیدا شدند، و نیکان پنهان گردیدند (سرچشمه) دروغ پیدا و جاری گردید و (دریای پرفیض) صدق و راستی کم شد و خشکید).

۱۰۰ قد اوجب الایمان علی معتقده اقامة سنن الاسلام والفرض: البته ایمان عقیده مند بخویش را وادار میکند که واجب و سنتهای اسلام را برپای دارد (وآنها را بکار بندد).

۱۰۱ قد استدار الزمان کهیئته یوم خلق السموات والارض: روزگار گردش میکند بهمان ترکیب روزیکه (خداوند) آسمانها و زمینها را خلق کرد (و همچنان بر مدار خویش است تا روزیکه آسمانها و زمینها درهم نوردیده شوند).

۱۰۲ قد کثر القبیح حتی قل الحیاء منه: (در میان مردم) زشتکاری آن قدر بسیار شده است که دیگر حیا از آن کم شده (و خلایق آشکارا

بنافرمانی خدای قیام میکنند بلکه معصیت کاران نزد خلق محترم‌ترانند).

۱۰۲ قَدْ کَثُرَ الْکِذْبُ حَتّی قَلَّ مَنْ یَثِقُ بِهِ: دروغ تا آنجا بسیار گردیده که دیگر مردم مورد اطمینان بسیار کم شده است.

اَلْفَصْلُ الْحادی وَالسِّتُّونَ

مِمّا وَرَدَ مِنْ حِکَمِ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ عَلِیِّ بْنِ اَبیطالِبٍ عَلَیْهِ السَّلامُ فی حَرْفِ الْقافِ بِاللَّفْظِ الْمُطْلَقِ قالَ عَلَیْهِ السَّلامُ

فصل شصت و یکم

از آنچه که وارد گردیده از حکمتهای حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در حرف قاف بلفظ مطلق آنحضرت فرمود

۱ قُرِنَتِ الْحِکْمَةُ بِالْعِصْمَةِ: حکمت و پاکدامنی وابسته بهم اند (و هر جا این برود آنهم میرود).

۲ قُرِنَتِ الْهَیْبَةُ بِالْخَیْبَةِ: هیبت و بزرگواری با ناکامی بهم بسته اند (و شکوه و دورباش بزرگان مانع از ورود آنان در هر کاری است).

۳ قُرِنَ الْحَیاءُ بِالْحِرْمانِ: شرم و حیا با ناامیدی نزدیک است.

۴ قُرِنَ الْاِجْتِهادُ بِالْوِجْدانِ: کوشش و یافتن نزدیک بهم اند.

۵ قُرِنَ الْاِکْثارُ بِالْمَلَلِ: پرگوئی و خستگی مردم بهم نزدیک اند.

۶ قُرِنَ الطَّمَعُ بِالذُّلِّ: طمعکاری و خواری بهم نزدیک اند.

۷ قُرِنَ الْقُنُوعُ بِالْغِنی: قناعت و توانگری بهم بسته اند

۸ قَلَّ ما تَصْدُقُ الْآمالُ: کمتر اتفاق افتد که آرزوها درست از کار درآیند.

۹ قُرِنَ الْوَرَعُ بِالتُّقی: پارسائی و خداترسی بهم بسته اند

۱۰ قُرِنَتِ الْمِحْنَةُ بِحُبِّ الدُّنْیا: رنج و درد و دوستی دنیا بهم بسته اند.

۱۱ قَلَّ ما یَعُودُ الْاِدْبارُ اِقْبالاً: کمتر اتفاق افتد که برگشت روزگار پیش آمدن باشد.

۱۲ قَلَّ ما یُنْصِفُ اللِّسانُ فی نَشْرِ قَبیحٍ اَوْ اِحْسانٍ: کمتر اتفاق افتد که زبان در افشاندن و انتشار زشت و زیبا براه انصاف رود.

۱۳ قَلَّ ما تَدُومُ مَوَدَّةُ الْمُلُوکِ وَالْخُوّانِ: کمتر اتفاق افتد که دوستی پادشاهان و دوستان پایدار ماند.

۱۴ قَلَّما يُصيبُ رَأيُ العَجُولِ: کمتر شده است که رأی شتابکار درست از کار درآید.

۱۵ قَلَّما تَدُومُ خُلَّةُ المُلُوكِ: کمتر شده است که دوستی پادشاهان پاینده باشد.

۱۶ قَليلٌ يَدُومُ خَيرٌ مِن كَثيرٍ مُنقَطِعٍ: کم همیشگی بهتر از بسیار قطع شدنی است.

۱۷ قَليلُ الطَّمَعِ يُفسِدُ الوَرَعَ: طمع کم باعث از بین بردن (یکعمر) پرهیز و پارسائی است.

۱۸ قَتَلَ الحِرصُ راكِبَهُ: حرص سوار بر خود را میکشد.

۱۹ قَتَلَ القُنُوطُ صاحِبَهُ: ناامیدی یار خود را میکشد.

۲۰ قَطيعَةُ الأحمَقِ حَزمٌ: از احمق بریدن دوراندیشی است.

۲۱ قَطيعَةُ الفاجِرِ غُنمٌ: از گنهکار بریدن غنیمت است (و انسان بسوی گناه کشیده نمیشود).

۲۲ قَليلُ الأدَبِ خَيرٌ مِن كَثيرِ النَّسَبِ: ادب و دانش و لو کم بهتر از نسب بسیار و پاک نژادی است.

۲۳ قَليلُ الحَقِّ يَدفَعُ كَثيرَ الباطِلِ كَما أنَّ القَليلَ مِنَ النّارِ يُحرِقُ كَثيرَ الحَطَبِ: حق با همه کمی بسیاری از باطل را نابود میکند بدانسانکه کمی از آتش بسیاری از هیزم را میسوزاند.

۲۴ قَليلٌ لَكَ خَيرٌ مِن كَثيرٍ لِغَيرِكَ: کمی که برای تو باشد بهتر است از بسیاریکه برای دیگری باشد (بنا بر این اینقدر برای وارث مکوش و قدری از مالت را بدست خود ات پیش فرست).

۲۵ قاتِل هَواكَ بِعَقلِكَ تَملِكْ رُشدَكَ: بوسیله عقلت با هوای نفست بجنگ تا راه هدایت را بدست آر.

۲۶ قَليلٌ مِنَ الإخوانِ مَن يُنصِفُ: از دوستان کمتر کسی است که منصف باشد.

۲۷ قَليلٌ مِنَ الأغنياءِ مَن يُواسي بِعَفٍّ: از توانگران کمتر کسی است که همراهی کننده و کار برآرنده باشد.

۲۸ قَليلٌ يَدُومُ عَلَيكَ خَيرٌ مِن كَثيرٍ مَملُولٍ: برای تو کم همیشگی بهتر از بسیار خسته کننده است.

۲۹ قَلَّما تَنجَحُ حيلَةُ العَجُولِ أو تَدُومُ مَوَدَّةُ المَلُولِ: بسیار کم اتفاق افتد که شخص شتابکار چاره گریش برستگاری کشد و یا شخص اندوهناک دوستیش پایدار ماند.

۳۰ قَليلٌ يُحمَدُ مَغَبَّتُهُ خَيرٌ مِن كَثيرٍ يُضَرُّ عاقِبَتُهُ: کمی که پایانش پسندیده باشد بهتر از بسیاری است که پایانش زیان داشته باشد (کم ثروتی در دنیا باعث رستگاری آخرت و ثروتمندی باعث گرفتاری

آخرت است).

۳۱ قدر الرّجل علی قدر همّته و علمه علی قدر نیّته: مرد قیمتش بقدر همتش و علمش باندازه نیتش میباشد (هر چه همّت مرد بلندتر پایه اش والاتر و هر چه نظرش بالاتر دانشش بیشتر خواهد بود.

۳۲ قلیل یفتقر الیه خیر من کثیر یستغنی عنه: کمی که انسان نیازمند آن باشد (و رفع حاجت کند) بهتر از بسیاری است که انسان بی نیاز از آن باشد.

۳۳ قلیل یخفّ علیک عمله خیر من کثیر یستثقل عمله: کمی که کارکرد (و حساب) آن بر تو سبک باشد بهتر از بسیاری است که حساب کارش بر تو سنگین باشد.

۳۴ قلّة الشّکر زهد فی اصطناع المعروف: کم سپاسی (از نیکوکاران) در بکار بستن نیکیها و ورزیدن و خود را از آن کنار کشیدن است (و انسان برای رواج کار نیکیها باید از نیکان سپاسگذاری کند).

۳۵ قلّة الأکل من العفاف و کثرته من الاسراف: کم خوراکی از پاکدامنی و پرخوری از تندروی و اندازه نگه نداشتن است.

۳۶ قلّة الاسترسال الی النّاس احزم: پیک

و فرستاده را کمتر بسوی مردم فرستادن (و از خلق خیری خواستن) هوشمندانه تر است.

۳۷ قلّ من اکثر الطّعام فلم یسقم: کم اتفاق افتد که کسی پرخور باشد و بیمار نشود.

۳۸ قلیل یکفی خیر من کثیر یطغی: کمی که بس باشد به از بسیاری که سرکشی آرد.

۳۹ قلیل ینجی خیر من کثیر یردی: کمی که رهائی دهد به از بسیاری است که (حملش انسان را) درهم شکند و از راه بدر برد.

۴۰ قیمة کلّ امرء ما یعلم: ارزش هر کس باندازه دانش او است.

۴۱ قدّ احسانک تغتنم: نیکیت را بکاف و آشکار کن (و از دوستی مردم) بهره مند شو.

۴۲ قوّم لسانک تسلم: زبانت را به بند سالم باش.

۴۳ قرین الشّهوات اسیر التّبعات: همدم شهوتها در بند گرفتاریها است.

۴۴ قرین المعاصی رهین السّیّئات: همنشین گناهان در گرو زشتیها است.

۴۵ قضاء مبرم و علم متقن: خواست خدا مستحکم و علمش علمی است استوارتر (که چون و چرا

در آن راه ندارد و هر چه تقدیر او است همان شدنی است) .

۴۶ قَوْلُ لَا اَعْلَمُ نِصْفُ الْعِلْمِ : اینکه (آنچه را که نمیدانی) گوئی ندانم نیمی از دانستن (و از رنج آن دانش و پرسش آن آسوده زیستن) است .

۴۷ قَلَّ مَنْ عَجِلَ اِلَّا هَلَكَ : کم کسی (در کارها) شتاب کرد که نابود نشد .

۴۸ قَلَّ مَنْ صَبَرَ اِلَّا مَلَكَ : کم کسی شکیبائی گزید جز آنکه (مقصد را) مالک شد .

۴۹ قَلَّ مَنْ صَبَرَ اِلَّا قَدَرَ : کم کسی صبر کرد جز آنکه (بر مراد) توانائی یافت .

۵۰ قَلَّ مَنْ صَبَرَ اِلَّا ظَفَرَ : کم کسی شکیبائی گزید جز آنکه پیروز شد .

۵۱ قِيمَةُ كُلِّ امْرِءٍ عَقْلُهُ : ارزش هر کس باندازهٔ عقل او است .

۵۲ قَدْرُ الْمَرْءِ عَلٰى قَدْرِ فَضْلِهِ : رتبه و جاه مرد باندازهٔ فضل و کمالش میباشد .

۵۳ قَدْرُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُهُ : قدر و بهای هر کس (باندازهٔ نیکو کارهای او) و چیزی است که او را نیکو سازد .

۵۴ قِلَّةُ الْعَفْوِ اَقْبَحُ الْعُيُوبِ وَ التَّسَرُّعُ اِلَى الْاِنْتِقَامِ اَعْظَمُ الذُّنُوبِ : زشت ترین عیبها کم گذشتی و بسوی انتقام شتافتن بزرگترین گناهان است .

۵۵ قِلَّةُ الْكَلَامِ تَسْتُرُ الْعُيُوبَ وَ تُقَلِّلُ الذُّنُوبَ : کم گفتن عیبها را میپوشاند و گناهان را کم میسازد .

۵۶ قِلَّةُ الْاَكْلِ تَمْنَعُ كَثِيرًا مِنْ اِعْلَالِ الْجِسْمِ : کم خوراکی بسیاری از بیماری های تن را جلوگیری میکند .

۵۷ قَطِيعَةُ الرَّحِمِ تَجْلِبُ كَثِيرًا مِنَ النِّقَمِ : از خویشاوند بریدن بسیاری از گرفتاریها را جلب میکند .

۵۸ قِلَّةُ الْكَلَامِ تَسْتُرُ الْعَوَارَ وَ تُؤْمِنُ الْعِثَارَ : کم گفتن ننگها را میپوشاند و شخص را از لغزشها بر کنار میدارد .

۵۹ قِلَّةُ الْخُلْطَةِ تَصُونُ الدِّيْنَ وَ تُرِيحُ مِنْ مُقَارَنَةِ الْاَشْرَارِ : با مردم کم آمیختن دین را نگه میدارد و شخص را از نزدیک شدن با بدان آسوده میسازد .

۶۰ قَلِيلُ الْعِلْمِ مَعَ الْعَمَلِ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرٍ بِلَا عَمَلٍ :

علم کمی که با عمل همراه باشد بهتر از بسیاری است که بدون عمل باشد.

۶۱ قَدِّرْ ثُمَّ اقْطَعْ وَفَكِّرْ ثُمَّ انْطِقْ وَتَبَيَّنْ ثُمَّ اعْمَلْ: (در کلیّه کارها) اندازه بگیر آنگاه ببر، بیندیش آنگاه بگو، بدان وبفهم آنگاه کار بند.

۶۲ قَلْبُ الْأَحْمَقِ فِي فِيهِ وَلِسانُ الْعاقِلِ فِي قَلْبِهِ: نادان دلش در دهانش میباشد، ودانا زبانش در دلش.

۶۳ قَلْبُ الْأَحْمَقِ وَراءَ لِسانِهِ وَلِسانُ الْعاقِلِ وَراءَ قَلْبِهِ: نادان دلش پشت زبانش ودانا زبانش پشت دلش میباشد (این سخن را می سنجد ومیگوید وآن پس از گفتن می سنجد ومی بیند بد حرفی زده است. خواننده عزیز در این جمله وجمله ما قبلش دقّت کن که سخنی بدین کم ظرفی وپر معنائی از هیچ گوینده جز پیغمبر خدا صلّی الله علیه وآله سر نزده است بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي یا امیر المؤمنین).

۶۴ قُلُوبُ الرِّجالِ وَحْشِيَّةٌ فَمَنْ تَأَلَّفَها أَقْبَلَتْ إِلَيْهِ: مردم دلهایشان از هم رمنده است هر کس با آنها الفت گیرد وآمیزش کند روی بسوی وی نهند (وبا وی بیامیزند).

۶۵ قُلُوبُ الْعِبادِ الطّاهِرَةِ مَواضِعُ نَظَرِ اللهِ سُبْحانَهُ وَتَعالى فَمَنْ طَهَّرَ قَلْبَهُ نَظَرَ اللهُ إِلَيْهِ: دلهای بندگان پاک طینت جایگاههای دیدار خداوند بزرگ است فلذا هر کس دلش را پاکیزه کند خداوند نظر (لطف ومرحمتش را) بروی اندازد.

۶۶ قُولُوا الْحَقَّ تَغْنَمُوا وَاسْكُتُوا عَنِ الْباطِلِ تَسْلَمُوا: حق را بگوئید تا بهره مند شوید واز باطل خاموش باشید تا رستگار گردید (زیرا باطل را بفرمانروایان تذکر دادن وجلوگیری از آن خواستن خطرات بسیار در بردارد).

۶۷ قَدِّمُوا خَيْراً تَغْنَمُوا وَأَخْلِصُوا أَعْمالَكُمْ تَسْعَدُوا: نیکی را پیش فرستید تا (فردای قیامت از آن) بهره ور شوید وکارهایتان را خالص و پاک بگذارید تا نیکبخت گردید.

۶۸ قُدْرَتُكَ عَلى نَفْسِكَ أَفْضَلُ الْقُدْرَةِ وَإِمْرَتُكَ عَلَيْها خَيْرُ الْإِمْرَةِ: توانائی تو بر نفست برترین توانائی وفرمان روائیت بر آن بهترین فرمانروائی است.

۶۹ قُوَّةُ سُلْطانِ الْحُجَّةِ أَعْظَمُ مِنْ قُوَّةِ سُلْطانِ الْقُدْرَةِ: نیروی تسلط دلیل وبرهان بزرگتر از

نیروی سلطنت قدرت است .

۷۰ قطیعة الرحم اقبح الشیم : قطع رحم زشت ترین روش است .

۷۱ قطیعة الرحم تزیل النعم : قطع رحم نعمتها را از بین میبرد .

۷۲ قطع العلم عذر المتعللین : قطع کردن علم بعذرتراشی و بهانه جوئی بهانه جویان است (که از راه تن پروری یا عالمند و برای مردم بیان نمیکنند یا جاهلند و دنبال علم نمیروند فلذا علم قطع میشود) .

۷۳ قرین السوء شر قرین وداء اللوم داء دفین : همنشین بد بد همنشینی است و دَدِ ناکسی دردی است پنهان (همینکه انسان با مردم شروع بنا نجیبی کرد آن درد ظاهر میگردد) .

۷۴ قطیعة الجاهل تعدل صلة العاقل : از نادان بریدن همسنگ و هموزن پیوستن با دانا است .

۷۵ قبیح عاقل خیر من حسن جاهل : زشت روی دانا بهتر از خوش روی نادان است .

۷۶ قطیعة العاقل لک بعد نفاذ الحیلة فیک : بریدن تو (پیوند دوستی را) از دانا پس از آنی است که مکر و حیله در تو راه یابد .

۷۷ قصر من حرصک وقف عند المقدور لک من رزقک تحرز دینک : دامان حرصت را کوتاه کن و نزد آنچه از روزی که برایت مقدر شده است درنگ کن تا دینت را نگهداری .

۷۸ قرین الشهوة مریض النفس معلول العقل : یار شهوت نفسش بیمار و عقلش دردمند است .

۷۹ قصروا الامل وخافوا بغتة الاجل وبادروا صالح العمل : آرزو را کوتاه گیرید و از اجل ناگهانی بترسید و بسوی عمل صالح بشتابید .

۸۰ قلل المقال وقصر الامال : سخن را کم کن و آرزو را کوتاه گیر (تا از رستگاران باشی) .

۸۱ قیدوا انفسکم بالمحاسبة واملکوها بالمخالفة : نفوس خویش را بحساب کشیدن از آنها به بند در کشید و با خلاف میل آنها رفتار کردن آنها را مالک گردید .

۸۲ قلیل الدنیا یذهب بکثیر الاخرة : کمی از دنیا (پرستی) بسیاری از (ثوابهای) آخرت را از بین میبرد .

۸۳ قیام اللیل مصحة للبدن وتمسک باخلاق

النَّبِيِّينَ وَرِضَى الرَّبِّ وَتَعَرُّضٌ لِلرَّحْمَةِ : شب خیزی (برای نماز شب و راز و نیاز با خدا) باعث تندرستی و تمسک باخلاق پیمبران و سبب خوشنودی پروردگار و خود را در معرض آمرزش خدا در آوردن است (اینجمله فوق در غرر الحکم نیست از محاسن برقی بخاطر داشتم نقل شد) .

٨٤ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي تَوْحِيدِ اللهِ : قَرِيبٌ مِنَ الْأَشْيَاءِ غَيْرُ مُلَابِسٍ بَعِيدٌ مِنْهَا غَيْرُ مُبَايِنٍ : (پروردگار جهان) بهمه چیزها نزدیک است بدون نزدیکی با آنها و از همه چیزها دور است بدون اینکه از آنها دور باشد .

٨٥ قَوِّ إِيمَانَكَ بِالْيَقِينِ فَإِنَّهُ أَفْضَلُ الدِّينِ : ایمانت را بوسیلهٔ یقین استوار دار زیرا که آن برترین دین است .

٨٦ قَاتِلْ هَوَاكَ بِعِلْمِكَ وَغَضَبَكَ بِحِلْمِكَ : هوای نفست را با دانشت بکش و خشمت را با بردباریت فرونشان .

٨٧ قَضَاءُ اللَّوَازِمِ مِنْ أَفْضَلِ الْمَكَارِمِ : ادای آنچه که لازم است از برترین بزرگیهاست .

٨٨ قَارِبِ النَّاسَ فِي أَخْلَاقِهِمْ تَأْمَنْ غَوَائِلَهُمْ : در خلق و خوها با مردم نزدیک شو تا از هلاک کردنهای ناگهانیشان (و کارشکنیهای آنان) ایمن باشی .

٨٩ قُبْحُ الْحَصَرِ خَيْرٌ مِنْ حَرَجِ الْهَذَرِ : زشتی از سخن ماندن خوشتر تا در تنگنای یاوه گوئی گیر کردن .

٩٠ قَاوِمِ الشَّهْوَةَ بِالْقَمْعِ لَهَا تَظْفَرْ : با کندن ریشهٔ شهوت با آن شهوت بجنگ پیروز شوی .

٩١ قَدِّمُوا بَعْضاً يَكُنْ لَكُمْ نَفْعاً وَلَا تُخَلِّفُوا كُلّاً فَيَكُونَ عَلَيْكُمْ : از آنچه دارید پاره پیش فرستید تا شما را سود دهد و هر چه دارید برای دیگران نگذارید که اینکار (سخت) بزیان شماست .

٩٢ قَارِنْ أَهْلَ الْخَيْرِ تَكُنْ مِنْهُمْ وَبَايِنْ أَهْلَ الشَّرِّ تَبِنْ عَنْهُمْ : با نیکان بیامیز تا از آنان باشی از بدان بگریز تا از آنان جدا باشی .

٩٣ قَصِّرِ الْأَمَلَ فَإِنَّ الْعُمْرَ قَصِيرٌ وَافْعَلِ الْخَيْرَ فَإِنَّ يَسِيرَهُ كَثِيرٌ : آرزو را کوتاه گیر که عمر (بسی) کوتاه است و کار نیک بجای آر که کمش هم بسیار است .

٩٤ قِوَامُ الْعَيْشِ حُسْنُ التَّقْدِيرِ وَمِلَاكُهُ حُسْنُ التَّدْبِيرِ : پایهٔ زندگانی بر حسن تقدیر و (تطبیق و توافق دادن دخل و خرج باهم) است و بنیاد آن زندگی با آن حسن تقدیر بر نیک اندیشی و تدبیر درست است

۹۵ قُوَّةُ الْحِلْمِ عِنْدَ الْغَضَبِ أَفْضَلُ مِنَ الْقُوَّةِ عَلَى الْاِنْتِقَامِ : بهنگام خشم نیروی حلم را کار بستن بالاتر از آنست که نیرو را برای کیفر کشیدن کار بستن.

۹۶ قَدِّمُوا الدَّارِعَ وَأَخِّرُوا الْحَاسِرَ وَعَضُّوا عَلَى الْأَضْرَاسِ فَإِنَّهُ أَنْبَأُ لِلسُّيُوفِ عَنِ الْهَامِ : (ای افسران رشیدم بهنگام گیرودار) زره‌دار را پیش دارید و بی زره راپس، و دندانها را بر سر دندانها بیفشارید (و دشمن را بچشم خشم بنگرید) که اینکار شمشیرهائیکه بر مغز فرود میآیند کند کننده‌تر اند (و استخوان سر را سخت کننده‌تر).

۹۷ قَدِّمِ الْاِخْتِبَارَ فِي اتِّخَاذِ الْإِخْوَانِ فَإِنَّ الْاِخْتِبَارَ مِعْيَارٌ تُفَرَّقُ بِهِ بَيْنَ الْأَخْيَارِ وَالْأَشْرَارِ : در گرفتن یاران و برادران آزمایش را مقدم دار زیرا که آزمایش آلت سنجشی است که نیکان را از بدان بدان جدا میسازی.

۹۸ قَدِّمِ الْاِخْتِبَارَ وَأَجِدِ الْاِسْتِظْهَارَ فِي اخْتِيَارِ الْإِخْوَانِ وَإِلَّا أَلْجَأَكَ الْاِضْطِرَارُ إِلَى مُقَارَنَةِ الْأَشْرَارِ : در برگزیدن دوستان و برادران آزمایش را مقدم دار و در کار جستن پشتیبان بکوش وگرنه ناچاری (از داشتن دوستانی پاک تورا مجبور میکند که با بدان و ناپاکان نزدیکی و دوستی کنی.

۹۹ قَلِيلُ الدُّنْيَا لَا يَدُومُ بَقَاؤُهُ وَكَثِيرُهَا لَا يُؤْمَنُ بَلَاؤُهُ : دنیا کمش پاینده نیست و انسان از گرفتاری بسیارش آسوده نمیباشد (و دردسر در دو طرفش موجود است).

۱۰۰ قَلَّ مَنْ غَرِيَ بِاللَّذَّاتِ إِلَّا كَانَ بِهَا هَلَاكُهُ : کمتر کسی بلذات و خوشیهای جهان فریب خورد جز اینکه هلاکتش در آن بود.

۱۰۱ قَلَّ مَنْ أَكْثَرَ مِنْ فُضُولِ الطَّعَامِ إِلَّا لَزِمَتْهُ الْأَسْقَامُ : کم کسی از طعام بسیار بسیار خورد جز آنکه بیماریها را همراه شد.

۱۰۲ قَبُولُ عُذْرِ الْمُجْرِمِ مِنْ مَوَاجِبِ الْكَرَمِ وَمَحَاسِنِ الشِّيَمِ : پذیرفتن عذر گنهکار از لوازم بزرگی و خوشرفتاریها است.

۱۰۳ قَدِّمُوا فَوَائِدَ النِّعَمِ بِالشُّكْرِ فَمَا كُلُّ شَارِدٍ بِمَرْدُودٍ : پیش درآمدهای نعمتها (ی خداوندی) را با سپاسگذاری به بند آرید که هر نعمتی (تا ناسپاسی نشود) بازگشتنی نیست.

۱۰۴ قِوَامُ الشَّرِيعَةِ الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ

عَنِ الْمُنْكَرِ وَاِقَامَةُ الْحُدُودِ : امر معروف نهی از منکر و بپا داشتن حدود و احکام آلهی بنیان شریعت است .

۱۰۵ قِوامُ الدُّنْيا بِاَرْبَعَةٍ : عالِمٌ يَعْمَلُ بِعِلْمِهِ، وَجاهِلٌ لا يَسْتَنْكِفُ اَنْ يَتَعَلَّمَ ، وَغَنِيٌّ يَجُودُ بِمالِهِ عَلَى الْفُقَراءِ ، وَفَقِيرٌ لا يَبِيعُ آخِرَتَهُ بِدُنْياهُ ، فَاِذا لَمْ يَعْمَلِ الْعالِمُ بِعِلْمِهِ اِسْتَنْكَفَ الْجاهِلُ اَنْ يَتَعَلَّمَ ، وَاِذا بَخِلَ الْغَنِيُّ بِمالِهِ ، باعَ الْفَقِيرُ آخِرَتَهُ بِدُنْياهُ :

جهان استواریش وابسته بچهار نفر است :
۱- عالمی که علمش را بکار بندد ۲- جاهلی که از یاد گرفتن سر باز نزند ۳- دارائی که مالش را بفقیران و نادارن ببخشد ۴- نا داری که دینش را بدنیایش نفروشد پس وقتی که عالم بعلمش عمل نکرد ، جاهل از یاد گرفتن استنکاف ورزد ، و وقتی که دارا بمالش بخل ورزید و نبخشید ، نادار دینش را بدنیایش خواهد فروخت

(و این چهار طایفه در عرض هم واقع شده جهان سیر قهقرائی خواهد کرد . این حدیث در نسخ غرر الحکم همگی بهمین ترتیب است لکن در کتب معتبرهٔ دیگر بصورت جامعتر و مفصل تر نقل شده است که چون مدار اجتماع بشر در تمام ادوار منوط بآن است دوست میدارم برای مزید حظ و بهرهٔ خوانندگان آنرا نقل نمایم وهی هذه)

۱۰۶ سُئِلَ عَلِيٌّ صَلَواتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ عَنْ اَحْوالِ الْعامَّةِ فَقالَ اِنَّما هِيَ مِنْ فَسادِ الْخاصَّةِ وَاِنَّمَا الْخاصَّةُ لَيُقَسَّمُونَ عَلى خَمْسٍ : ۱- اَلْعُلَماءُ وَهُمُ الْاَدِلّاءُ عَلَى اللّٰهِ ۲- وَالزُّهّادُ وَهُمُ الطَّرِيقُ اِلَى اللّٰهِ ۳- وَالتُّجّارُ وَهُمْ اُمَناءُ اللّٰهِ ۴- وَالْغُزاةُ وَهُمْ اَنْصارُ دِينِ اللّٰهِ ۵- وَالْحُكّامُ وَهُمْ رُعاةُ خَلْقِ اللّٰهِ . فَاِذا كانَ الْعالِمُ طَمّاعاً وَلِلْمالِ جَمّاعاً فَبِمَنْ يُسْتَدَلُّ . وَاِذا كانَ الزّاهِدُ راغِباً وَلِما فِي اَيْدِي النّاسِ طالِباً فَبِمَنْ يُقْتَدى . وَاِذا كانَ التّاجِرُ خائِناً وَلِلزَّكوٰةِ مانِعاً فَبِمَنْ يُسْتَوْثَقُ . وَاِذا كانَ الْغازِي مُرائِياً وَلِلْكَسْبِ ناظِراً فَبِمَنْ يُذَبُّ عَنِ الْمُسْلِمِينَ . وَاِذا كانَ الْحاكِمُ ظالِماً وَفِي الْاَحْكامِ جائِراً فَبِمَنْ يُنْصَرُ الْمَظْلُومُ عَلَى الظّالِمِ . فَوَاللّٰهِ ما اَتْلَفَ النّاسَ اِلَّا الْعُلَماءُ الطّامِعُونَ ، وَالزُّهّادُ الرّاغِبُونَ ، وَالتُّجّارُ الْخائِنُونَ ، وَالْغُزاةُ الْمُراؤُونَ ، وَالْحُكّامُ الْجائِرُونَ . وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا اَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ

از آنحضرت علیه السلام از احوال عموم مردم پرسیده شد فرمود جز این نیست که فساد احوال عمومی مردم از فساد خاصه است و این بر پنج قسمت تقسیم میشود :
اوّل علماء که آنها مردم را بر خدا دلالت کنندگانند
دوّم زهّاد که آنها بسوی خدا راه‌اند (و رهنمای مردم‌اند)
سوّم تجّار که آنها امینهای خدایند.
چهارم پیکارکنندگان که آنها یاری گران دین خدایند
پنجم فرمانروایان و پادشاهان که آنان شبانها و رعایت کنندگان جانب خدایند. پس وقتی که عالم طمعکار و گردآرنده مال از کار درآمد پس (مردم عوام و بیچاره چکار کنند) بچه کس راه برده شود. و وقتی که زاهد بدنیا راغب و طالب آنچه که در دستهای مردم است شد دیگر بچه کس اقتدا شود. و وقتی که تاجر خیانت پیشه و مانع زکوة بود پس بچه کس اطمینان کرده شود و وقتی که جنگجو خودنما از کار درآمده منظورش کسب مال و ثروت بود پس دیگر بوسیله چه کس از مسلمانان دفاع توان کرد و وقتی که پادشاه و فرمانگذار ستمکار و در فرامینش ستم را کار بست دیگر بچه کس داد ستمکش از ستمگر گرفته شود. سوگند بخدای که مردم را تباه نکرد مگر علماء طمعکار ، و زاهدان بدنیا راغب و تجّار خائن ، و پیکارکننده خودنما ، و پادشاهان ستمگر زودا که (این پنج دسته که جوامع بشری را سر خاک سیاه نشاندند و) کسانی که ستم کردند بدانند که جایگاهشان در چه جای (بدی) است خواننده عزیز تاریخ سخنوران جهان را از آدم تا خاتم ورق بزن و بنگر بجز شخص رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم هیچ گوینده اوّلاً توانسته است بدین شیوائی و شیرینی سخن سراید و ثانیاً توانسته باشد صلاح و فساد جوامع بشری را بدین سلاست و فصاحت موجز و مختصر در پنج طبقه بیان نماید بابی انت و امّی یا امیرالمؤمنین

ای امیر عرب ای آنکه خطیب خطبائی	خطبا بنده شرمنده سخن‌ران تو خدائی
از تو پیدا شد و هم طیّ بتو قانون فصاحت	بخدا گر بسزاوان تو همین خطبه سرائی
ماسوی الله همگی الکن و از جمله تو افصح	آفرینش همه لال اند زبان چون تو گشائی
طایر عقل باوج سخنت خواست رسیدی	قرنها پر زد و ناخن شکن بند بجائی

انصاری

۱۰۷ قِلَّةُ الْغِذاءِ اَكْرَمُ لِلنَّفْسِ وَ اَدْوَمُ لِلصِّحَّةِ : کم خوراکی از بزرگی نفس است و برای تندرستی پاینده‌تر است.

۱۰۸ قَلِيلٌ يَدُومُ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرٍ مُنْقَطِعٍ : کمی همیشگی بهتر از بسیاری است که گاه باشد و گاه نباشد.

۱۰۹ قَلِيلُ الطَّمَعِ يُفْسِدُ كَثِيرَ الْوَرَعِ : طمع ولو کم تقوا و پارسائی بسیار را از بین میبرد.

۱۱۰ قَتَلَ الْحِرْصُ راكِبَهُ : آزمندی سوارخودش را میکشد.

۱۱۱ قَتَلَ الْقُنُوطُ صاحِبَهُ : نا امیدی یار و صاحب خود را میکشد.

۱۱۲ قَصِّرُوا الْأَمَلَ وَبادِرُوا الْعَمَلَ وَخافُوا بَغْتَةَ الْأَجَلِ فَإِنَّهُ لَنْ يُرْجى مِنْ رَجْعَةِ الْعُمْرِ ما يُرْجى مِنْ رَجْعَةِ الرِّزْقِ وَما فاتَ الْيَوْمَ مِنَ الرِّزْقِ رُجِيَ غَدًا زِيادَتُهُ وَما فاتَ أَمْسِ مِنَ الْعُمْرِ لَمْ يُرْجَ الْيَوْمَ رَجْعَتُهُ : آرزو را کوتاه کنید وبسوی عمل (برای آخرت) بشتابید و از اجل ناگهانی بترسید (وعمر را برای مال و ثروتی که احیاناً از دست شما بیرون رفته است تباه مسازید) زیرا بازگشت روزی را میتوان امیدوار بود لکن هرگز امیدی بباز گشت عمر نیست و هرچه از روزی امروز که از دست رفته است میتوان امیدوار شد که فردا زیاد شود ولی آنچه که دیروز از عمر از دست رفته است نمیتوان امید داشت که امروز برگردد.

۱۱۳ قُلُوبُ الرَّعِيَّةِ خَزائِنُ راعِيها فَما أَوْدَعَها مِنْ عَدْلٍ أَوْ جَوْرٍ وَجَدَهُ : دلهای رعیّت گنجهای پادشاه و نگهبانان رعیّت آن میباشد هرچه از داد و بیدادگری که در آن گذارد مییابد.

الْفَصْلُ الثّانِي وَالسِّتُّونَ

مِمّا وَرَدَ مِنْ حِكَمِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طالِبٍ عَلَيْهِ السَّلامُ فِي حَرْفِ الْكافِ بِلَفْظِ كُلّ قالَ عَلَيْهِ السَّلامُ :

فصل شصت و دوم

از آنچه که وارد گردیده است از حکمتهای حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در حرف کاف بلفظ کلّ آنحضرت علیه السلام فرمود:

۱ كُلُّ عاقِلٍ مَغْمُومٌ : هر خردمندی اندوهگین است.

۲ كُلُّ عارِفٍ مَهْمُومٌ : هر خداشناسی غمگین است.

۳ كُلُّ عالِمٍ خائِفٌ : هر دانشمندی ترسناک است.

۴ كُلُّ عارِفٍ عائِفٌ : هر خداشناسی رها کننده دنیا است.

۵ كُلُّ قانِعٍ غَنِيٌّ : هر قناعت کننده توانگر است.

۶ كُلُّ مُتَوَكِّلٍ مَكْفِيٌّ : هر توکّل کننده بر خدائی کفایت شده است.

۷ كُلُّ طامِعٍ أَسِيرٌ : هر طمعکاری اسیر گرفتار است.

۸ كُلُّ حَرِيصٍ فَقِيرٌ : هر آزمندی نادار است.

۹ كُلُّ شَرِهٍ مُعَنًّى : هر حرص زننده بیمار است.

۱۰ كُلُّ مُسْتَسْلِمٍ مُوَقًّى : هر تسلیم شونده در پناه است.

۱۱ كُلُّ مُعْتَمِدٍ عَلى نَفْسِهِ مُلْقًى : هر اعتماد کننده بر

نفس خویش افتاده است .

۱۲ كُلُّ مُتَكَبِّرٍ حَقِيرٌ : هر گردنکشی خوار است .

۱۳ كُلُّ فَانٍ يَسِيرٌ : هر فانی شونده‌ای ناچیز و اندک است .

۱۴ كُلُّ رَاضٍ مُسْتَرِيحٌ : هر خوشنودی (از خدا) آسوده است .

۱۵ كُلُّ بَرِيءٍ صَحِيحٌ : هر وارسته تن درست است .

۱۶ كُلُّ مُحْسِنٍ مُسْتَأْنِسٌ : هر نیکوکاری انس گیرنده است .

۱۷ كُلُّ قَانِطٍ آيِسٌ : هر نا امیدی ناکام است .

۱۸ كُلُّ مُطِيعٍ مُكْرَمٌ : هر فرمانبرداری (از خدا) ارجمند است .

۱۹ كُلُّ عَاصٍ مُسْتَأْثِمٌ : هر نافرمانبرنده گنهکار است .

۲۰ كُلُّ جَاهِلٍ مَفْتُونٌ : هر نادانی فتنه پذیر است .

۲۱ كُلُّ عَاقِلٍ مَحْزُونٌ : هر خردمندی اندوهناک است .

۲۲ كُلُّ عَافِيَةٍ إِلَى بَلَاءٍ : هر تندرستی بسوی گرفتاری میکشد .

۲۳ كُلُّ شَقَاءٍ إِلَى رَخَاءٍ : هر رنج و مشقتی رو بگشایش و فرجی است .

۲۴ كُلُّ مَعْدُودٍ مُنْقَضٍ : هر شمرده شونده‌ای کم شونده است (و هر روزی که از عمر انسان میگذرد یک تکه از انسان کم و کنده میشود که یا بن آدم إنّما أنت عدد أيّام) .

كُلُّ سُرُورٍ مُنَغَّصٌ : هر عیشی بغصه و اندوه مبدل شدنی است .

۲۶ كُلُّ مُتَوَقَّعٍ آتٍ : هر انتظار کشیده شده‌ای آمدنی است .

۲۷ كُلُّ طَالِبٍ مَطْلُوبٌ : هر جوینده جسته شدنی و یافتنی است .

۲۸ كُلُّ غَالِبٍ بِالشَّرِّ مَغْلُوبٌ : هر غالب شونده بوسیله زشتی (و ستمکاری) مغلوب و شکسته است .

۲۹ كُلُّ مُنَافِقٍ مُرِيبٌ : هر دو روئی مشکوک و بدگمان است (کردار و کاری که در نظر گرفته پیش میرود دیانه) .

۳۰ كُلُّ آتٍ قَرِيبٌ : هر آینده نزدیک است .

۳۱ كُلُّ قَرِيبٍ دَانٍ : هر نزدیکی پیوسته است .

۳۲ كُلُّ أَرْبَاحِ الدُّنْيَا خُسْرَانٌ : همه سودهای جهان زیان است .

۳۳ كُلُّ مَعْرُوفٍ إِحْسَانٌ : هر نیکوکاری نیکو است .

۳۴ كُلُّ مَاضٍ فَكَأَنْ لَمْ يَكُنْ : هر گذشته تو گوئی نبوده است .

۳۵ كُلُّ آتٍ فَكَأَنْ قَدْ أَتَى : هر آینده تو گوئی آمده است .

۳۶ كُلُّ ذِي مَرْتَبَةٍ سَنِيَّةٍ مَحْسُودٌ : هر صاحب جاه بلند رتبه حسد برده میشود .

۳۷ كُلُّ جِنْسٍ يَمِيلُ إِلَى جِنْسِهِ : هر چیزی همجنس را خواهان است .

۳۸ كُلُّ امْرِئٍ يَمِيلُ إِلَى مِثْلِهِ : هر مردی مانند خود را مایل است .

۳۹ كُلُّ طَيْرٍ يَأْوِي إِلَى شَكْلِهِ : هر پرنده در کنار همانندش جای میگیرد.

۴۰ كُلُّ شَيْءٍ يَنْفِرُ مِنْ ضِدِّهِ : هر چیز از دشمن خود میرمد.

۴۱ كُلُّ نَعِيمٍ دُونَ الْجَنَّةِ مَحْقُورٌ : جز بهشت (عنبر سرشت) هر نعمتی اندک است.

۴۲ كُلُّ نَعِيمِ الدُّنْيَا بُورٌ : همه نعمتهای دنیا تباه شدنی است.

۴۳ كُلُّ عِلْمٍ لَا يُؤَيِّدُهُ عَقْلٌ مَضَلَّةٌ : هر دانشی که عقل او را تایید نکند گمراهی است.

۴۴ كُلُّ عِزٍّ لَا يُؤَيِّدُهُ دِينٌ مَذَلَّةٌ : هر عزّتی که دین آن را تایید نکند خواری است.

۴۵ كُلُّ يَوْمٍ يَسُوقُ إِلَى غَدِهِ : هر روزی (انسان را) بسوی فردا میراند.

۴۶ كُلُّ إِنْسَانٍ مُؤَاخَذٌ بِجِنَايَةِ لِسَانِهِ وَيَدِهِ : هر انسانی بگناه دست و زبانش گرفتار است.

۴۷ كُلُّ شَيْءٍ فِيهِ حِيلَةٌ إِلَّا الْقَضَاءُ : در هر چیزی راه چاره هست جز حکم خدا (که از آن گریزی نیست)

۴۸ كُلُّ الرِّضَا فِي الْقَنَاعَةِ وَالرِّضَا : خوشنودی تمام در قناعت و خورسندی از خدایتعالی است

۴۹ كُلُّ امْرِئٍ لَاقٍ حِمَامَهُ : هر مردی مرگش را دیدار خواهد کرد

۵۰ كُلُّ مُمْتَنِعٍ صَعْبٌ مَنَالُهُ وَمَرَامُهُ : هر کار سختی رسیدن و بچنگ آوردن آن دشوار است (و انسان برای رسیدن به بهشت باید سختی های جهان را تحمّل کند)

۵۱ كُلُّ مُسَمًّى بِالْوَحْدَةِ غَيْرَ اللّٰهِ سُبْحَانَهُ قَلِيلٌ : هر چیز یکه بتک و تنهائی نامبردار شده است غیر خداوند سبحان اندک است (و برایش همتائی پیدا میشود)

۵۲ كُلُّ عَزِيزٍ غَيْرَ اللّٰهِ سُبْحَانَهُ جَلَّ جَلَالُهُ ذَلِيلٌ : جز خداوند بزرگ و گرامی هر ارجمندی خوار است.

۵۳ كُلُّ فَقْرٍ يُسَدُّ إِلَّا فَقْرُ الْحُمْقِ : هر فقری رخنه بستنی است جز فقر نادانی (که چاره اش نشدنی است)

۵۴ كُلُّ دَاءٍ يُدَاوَى إِلَّا سُوءُ الْخُلُقِ : هر دردی درمان شدنی است جز بدخوئی.

۵۵ كُلُّ مَخْلُوقٍ يَجْرِي إِلَى مَا لَا يَدْرِي : روزگار هر آفریده را بجائیکه او نمیداند میکشاند.

۵۶ كُلُّ امْرِئٍ عَلَى مَا قَدَّمَ قَادِمٌ وَبِمَا عَمِلَ مَجْزِيٌّ : هر مردی بدانچه پیش فرستاده است (نیک یا بد) خواهد رسید و بهر کاریکه کرده است جزا داده خواهد شد

۵۷ كُلُّ قَانِعٍ عَفِيفٌ : هر قناعت کاری پاکدامن است

۵۸ كُلُّ قَوِيٍّ غَيْرَ اللّٰهِ سُبْحَانَهُ ضَعِيفٌ : هر توانائی جز خداوند سبحان ناتوان است.

۵۹ كُلُّ مالِكٍ غَيرُ اللهِ سُبحانَهُ مَملوكٌ: هر مالکی جز خداوند بزرگ خودش ملک دیگری است.

۶۰ كُلُّ ما خَلا اليَقينَ ظَنٌّ وَشُكوكٌ: جز یقین هر چه هست همه گمان و شک هایند.

۶۱ كُلُّ عالِمٍ غَيرُ اللهِ سُبحانَهُ مُتَعَلِّمٌ: هر عالمی جز خداوند سبحان خودش یادگیرنده علم است.

۶۲ كُلُّ شَيءٍ يَنقُصُ عَلَى الإنفاقِ إلّا العِلمُ: هر چیزی بدادن کم میشود مگر علم (که بگفتن بسیار میگردد)

۶۳ كُلُّ قادِرٍ غَيرُ اللهِ مَقدورٌ: هر توانائی جز خداوند تعالی خودش جای توانائی است.

۶۴ كُلُّ سِرٍّ عِندَ اللهِ عَلانِيَةٌ: هر رازی نزد خداوند آشکار است.

۶۵ كُلُّ باطِنٍ غَيرُ اللهِ ظاهِرٌ: هر نهانی غیر خدا پیداست

۶۶ كُلُّ شَيءٍ خاضِعٌ لِلّهِ: هر چیزی برای خدا نرم و افتاده است.

۶۷ كُلُّ شَيءٍ خاشِعٌ لِلّهِ سُبحانَهُ: کلیه اشیاء برای خداوند بزرگ خاضع اند.

۶۸ كُلُّ غالِبٍ غَيرُ اللهِ مَغلوبٌ: هر غلبه جوینده جز خداوند تعالی مغلوب شونده است.

۶۹ كُلُّ طالِبٍ غَيرُ اللهِ مَطلوبٌ: هر جوینده جز خدا جسته شده است.

۷۰ كُلُّ شَيءٍ يُمَلُّ ما خَلا طَرائِفَ الحِكَمِ: هر چیزی خسته کننده است مگر سخنان پاکیزه و لطیف حکمتهای بزرگان از حکم و آثار چه نثر چه نظم که حتی انسان از خستگیهای دیگر بیرون میآورند و مغز جان از مطالعه آنها نیرو میگیرد)

۷۱ كُلُّ شَيءٍ لا يُحسِنُ نَشرَهُ أمانَةٌ وَإن لَم يُستَكتَمْ: هر چیزیکه آشکار کردن آن خوب نیست امانت است گو اینکه آن چیز نهان نخواهد ماند (و دیر یا زود افشاء خواهد شد)

۷۲ كُلُّ مُقتَصَرٍ عَلَيهِ كافٍ: هر چیزی که قناعت بدان توان کرد همان بس است.

۷۳ كُلُّ ما زادَ عَلَى الاقتِصادِ إسرافٌ: هر چیزی که اضافه از اقتصاد و میانه روی است از زیاده روی است.

۷۴ كُلُّ يَومٍ يُفيدُكَ عِبَراً إن أصحَبتَهُ فِكراً: همه روزه تو را پندی سودمند میدهد اگر اندیشه ای آن همراه سازی

۷۵ كُلُّ يَسارِ الدُّنيا إعسارٌ: جهان همه آسایشهایش دشواری است.

۷۶ كُلُّ مُعاجَلٍ يَسأَلُ الإنظارَ: هر شتاب کننده خواهان انتظار است.

۷۷ كُلُّ مُؤَجَّلٍ يَتَعَلَّلُ بِالتَّسويفِ: هر وعده دهنده بفردا فردا کردن بهانه میجوید.

۷۸ كُلُّ مُؤنِ الدُّنيا خَفيفَةٌ عَلَى القانِعِ وَالضَّعيفِ: همه اسبابهای رنج و اندوه جهان بر شخص قناعت کننده و ناتوان سبک است.

۷۹ كُلٌّ يَحصُدُ ما زَرَعَ وَيُجزى بِما صَنَعَ: هر کس هر چه کاشته همان را میدرود و هر کار که کرده است مزد همان را میگیرد.

۸۰ كُلُّ شَيءٍ يُستَطاعُ إلّا نَقلُ الطِّباعِ: انجام هر کاری ممکن است مگر بر گرداندن طبعها و خوها (که کار بسیار مشکلی است بلکه در شمار معجزات است و بزرگترین معجزات پیغمبر اسلام همان تغییر دادن عادات اعراب است).

۸۱ كُلُّ شَيءٍ مِنَ الآخِرَةِ عِيانُهُ أعظَمُ مِن سَماعِهِ: هر چیزی از چیزهای آخرت دیدنش از شنیدنش (بسیار) بزرگتر است.

۸۲ كُلُّ شَيءٍ مِنَ الدُّنيا سَماعُهُ أعظَمُ مِن عِيانِهِ: هر چیزی از دنیا شنیدنش بزرگتر از دیدنش میباشد، (سرورش همه سوگ و آبش سرابی بیش نیست).

۸۳ كُلُّ بَلاءٍ دونَ النّارِ عافِيَةٌ: هر گرفتاری جز آتش دوزخ رستگاری است (آتش دوزخ است که بشر از آن رهائی ندارد).

۸۴ كُلُّ امرِئٍ طالِبٌ اُمنِيَّتَهُ وَمَطلوبٌ مَنِيَّتَهُ: هر مردی مرگ خویش را جویا و خودش جسته شده مرگ است.

۸۵ كُلُّ شَيءٍ يَحتاجُ إلَى العَقلِ وَالعَقلُ يَحتاجُ إلَى الأدَبِ: همه چیزها نیازمند خرد اند و خرد نیازمند دانش و کمال است (و مرد خردمند تا دانشمند نباشد خردمند نیست).

۸۶ كُلُّ شَيءٍ يَعِزُّ حينَ يَنزُرُ إلَّا العِلمُ يَعِزُّ حينَ يَغزُرُ: هر چیزی هنگامیکه کم شود ارجمند و عزیز گردد جز دانش که هنگامیکه افزون گردد ارجمند شود.

۸۷ كُلُّ نِعمَةٍ اُنيلَ مِنها المَعروفُ فَإنَّها مَأمونَةُ السَّلبِ مُحَصَّنَةٌ مِنَ الغِيَرِ: از هر نعمتی انسان بخوشی و نیکی نائل میگردد (و باید با آن نعمت با دیگران نیکی کند) زیرا که آن نعمت وسیله ریزش و بخشش مال و آن نعمت را از تغییرات و از دست رفتن نگهداری میکند.

۸۸ كُلُّ مَوَدَّةٍ مَبنِيَّةٍ عَلى غَيرِ ذاتِ اللهِ سُبحانَهُ ضَلالٌ وَالاعتِمادُ عَلَيها مُحالٌ: هر دوستیئی که بنایش برای غیر خاطر خدا باشد آن دوستی گمراهی و تکیه کردن بر آن مشکل و محال است.

۸۹ كُلُّ أحوالِ الدُّنيا زائِلٌ وَمُلكُها سَلَبٌ

وَ انْتِقالٌ: جهان تمام حالاتش متزلزل و تغییر یافتنی و ملک و مالش گرفتنی و منتقل شدنی است.

۹۰ کُلُّ وِعاءٍ یَضیقُ بِما جُعِلَ فیهِ اِلّا وِعاءَ الْعِلْمِ فَاِنَّهُ یَتَّسِعُ: هر ظرفی هرچه در آن نهند تنگ گردد جز ظرف علم که وسعت یابد و گشاده گردد.

۹۱ کُلُّ امْرِءٍ یَلْقی ما عَمِلَ وَ یُجْزی بِما صَنَعَ: هر مردی بهر کاری که کرده است خواهد رسید و بدانچه میکند مزد داده خواهد شد.

۹۲ کُلُّ حَسَنَةٍ لا یُرادُ بِها وَجْهُ اللّٰهِ تَعالی فَعَلَیْها قُبْحُ الرِّیاءِ وَ ثَمَرُها قُبْحُ الْجَزاءِ: هر کار نیکی که خدا تعالی بآن اراده نشود زشتی ریا برآن بار است و میوه اش بد جزا داده شدن است.

۹۳ کُلُّ مُدَّةٍ مِنَ الدُّنْیا اِلَی انْتِهاءٍ وَ کُلُّ حَیوةٍ فیها اِلی مَماةٍ وَ فَناءٍ: هر زمانی از دنیا تمام شدنی و هر زنده در آن بسوی مرگ و نابودی کشیده شدنی است.

اَلْفَصْلُ الثّالِثُ وَ السِّتُّونَ

مِمّا وَرَدَ مِنْ حِکَمِ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ عَلِیِّ بْنِ اَبیطالِبٍ عَلَیْهِ السَّلامُ فی حَرْفِ الْکافِ بِلَفْظِ کَمْ قالَ عَلَیْهِ السَّلامُ:

فصل شصت و سوم

از آنچه که وارد گردیده است از حکمتهای امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در حرف کاف بلفظ کم آن حضرت علیه السلام فرمودند:

۱ کَمْ مِنْ ذَلیلٍ اَعَزَّهُ عَقْلُهُ: چه بسا خواری که عقلش عزیزش گردانیده است.

۲ کَمْ مِنْ عَزیزٍ اَذَلَّهُ جَهْلُهُ: بسا عزیزی که نادانیش خوارش داشته است.

۳ کَمْ مِنْ عَقْلٍ اَسیرٍ عِنْدَ هَوی اَمیرٍ: بسا عقلی که پیش هوای نفس امیری اسیر است.

۴ کَمْ مِنْ ثَرْوَةٍ خَطیرٍ صَیَّرَهُ الدَّهْرُ حَقیراً: بسا صاحب ثروت بسیاری که روزگار او را خوار و کوچک گردانیده است.

۵ کَمْ مِنْ غَنِیٍّ یُسْتَغْنی عَنْهُ: بسا توانگری که از وی بی نیازند (و اثری بر وجودش مترتب نیست).

۶ کَمْ مِنْ فَقیرٍ یُفْتَقَرُ اِلَیْهِ: بسا ناداری که (چون عقل و درایتی کافی دارد) مردم نیازمند وی اند.

۷ کَمْ مِنْ نِعْمَةٍ سَلَبَها ظُلْمٌ: بسا نعمتی که ستمکاری آن را از بین میبرد.

۸ کَمْ مِنْ دَمٍ سَفَکَهُ فَمٌ: بسا خونی که (باز کردن

دهان آن را ریخت.

۹ کم من انسان اهلکه لسان : بسا انسانی که زبان او را هلاک کرد.

۱۰ کم من انسان استعبده احسان : بسا انسانی که احسان او را بنده خویش ساخته است.

۱۱ کم من مفتون بالثناء علیه : بسا کس که بواسطه ستایشی که بروی شد گرفتار گردید و بفتنه درافتاد (بسیار اشخاص اند که ثنا و ستایش آنها انسان را گول میزند و منظور پرستشان دست میابند).

۱۲ کم من مفتون بحسن القول فیه : بسا کس که بسخنی خوش گرفتار گردید.

۱۳ کم من امل خائب و غائب غیر آئب : بسا امیدی که بنا امیدی کشد و گم گشته که بازنگردد.

۱۴ کم من طالب خائب و مرزوق غیر طالب : بسا جوینده که زیان بیند و روزی یافته که دنبال آن نرفته است.

۱۵ کم من لذة دنیة منعت سنی درجات : بسا خوشی ناچیزی که انسان را از درجات بلند بازدارد (بسیار شده است که یک زنا و یک تماین باطل عبادات شصت ساله اشخاص را بر باد داده است).

۱۶ کم من اکلة منعت اکلات : بسا یک خورش که انسان را از خوردنهای بسیار مانع شده است.

۱۷ کم من شهوة منعت رتبة : بسا شهوتی که شخص را از (رسیدن به) رتبه بلند باز میدارد.

۱۸ کم من حرب من لفظة : بسا جنگی که از یک لفظ وحرفی برمیخیزد.

۱۹ کم من صبابة اکتسبت من لحظة : بسا عشقی که از یک دیدن پیدا شود و بدست آید.

۲۰ کم من کلمة سلبت نعمة : بسا یک سخنی که نعمتی را بر باد میدهد.

۲۱ کم من نظرة جلبت حسرة : بسا یک نگاهی که حسرت و اندوه بار میآورد.

۲۲ کم من مغرور بالستر علیه : بسا کسیکه بواسطه اینکه پرده بروی پوشیده است (و خدا اسرارش را فاش نفرموده است) فریب خورده است.

۲۳ کم من مستدرج بالاحسان الیه : بسا کسیکه بتدریج براه غیر حق روان است بواسطه احسانی که باوی کرده شده است (و او بکفران نعمت برخاسته و در راه باطل سیر میکند).

۲۴ کم من طامع بالصفح عنه : بسا طمعکاری

که با وی کار بگذشت و عفو کرده میشود (یعنی از درگاه خدا چشم آمرزش دارد و خدا هم نیت او را میداند و میآمرزد).

۲۵ کَمْ مِنْ مُفتَتِحٍ بِالصَّبْرِ عَنْ غَلَقٍ: بسا کار فروبسته که بصبر و شکیب گشوده شد.

۲۶ کَمْ مِنْ صَعْبٍ یَسْهُلُ بِالرِّفْقِ: بسا امر مشکلی که بنرمی و آهستگی آسان شد.

۲۷ کَمْ مِنْ واثِقٍ بِالدُّنیا قَدْ فَجَعَتْهُ: بسا کس که بدنیا تکیه کرد و دنیا او را بزاری افکند.

۲۸ کَمْ مِنْ ذی طُمَأنینَةٍ اِلَی الدُّنیا قَدْ صَرَعَتْهُ: بسا کسیکه بجهان آرامش پیدا کرد و جهان او را افکند.

۲۹ کَمْ مِنْ ذی اُبَّهَةٍ جَعَلَتْهُ الدُّنیا حَقیراً: بسا صاحب جاهی که جهان او را خوار و کوچک کرد.

۳۰ کَمْ مِنْ ذی عِزَّةٍ رَدَّتْهُ الدُّنیا ذَلیلاً: بسا شخص عزیز ارجمندیکه جهان او را بخواری بازگرداند.

۳۱ کَمْ مِنْ مُبْتَلیً بِالنَّعْماءِ: بسا کسیکه در چنگال نعمتها گرفتار است (و مال و ثروت نمیگذارد باخرتش بپردازد).

۳۲ کَمْ مِنْ مُنْعَمٍ عَلَیْهِ بِالْبَلاءِ: بسا کسیکه ببلای نعمتهای خدا گرفتار است.

۳۳ کَمْ مِنْ مَخْدوعٍ بِالْاَمَلِ مُضَیِّعٍ لِلْعَمَلِ: بسا کسیکه فریب آرزو را خورده و عمل را ضایع میگذارد.

۳۴ کَمْ مِنْ مُسَوِّفٍ بِالْعَمَلِ حَتّی هَجَمَ عَلَیْهِ الْاَجَلُ: بسا کسیکه عمل برای آخرت را بفردا و پس فردا میافکند تا اینکه مرگ بروی تازد (و کارش را بسازد و با دست تهی وارد محشر گردد و کلیه ما مردم احوالمان چنین است).

۳۵ کَمْ مِنْ صائِمٍ لَیْسَ لَهُ مِنْ صِیامِهِ اِلاَّ الظَّماءُ: بسا روزه داریکه روزه اش برایش جز گرسنگی و تشنگی هیچ نیست.

۳۶ کَمْ مِنْ قائِمٍ لَیْسَ لَهُ مِنْ قِیامِهِ اِلاَّ الْعَناءُ: بسا نمازگزاریکه از ایستادنش بنماز جز رنج و خستگی برایش چیزی نیست.

۳۷ کَمْ مِنْ مُؤَمِّلٍ لا یُدْرِکُهُ: بسا آرزومندیکه بآرزوی خود دست نمییابد.

۳۸ کَمْ مِنْ بانٍ ما لا یَسْکُنُهُ: بسا بناکننده که در آن نمی نشینند (چیزیکه هست خداوند برای عمران جهان بشر اطوری قرار داده است که از روی عشق و شوق بنا میکند تا دیگران در آن سکنی کنند).

۳۹ کَمْ مِنْ جامِعٍ ما سَوْفَ یَتْرُکُهُ: بسا گردآورنده که بزودی وا میگذارد.

۴۰ کَمْ مِنْ مَنْقوصٍ رابِحٍ وَ مَزیدٍ خاسِرٍ: بسا

کم یافته که سود برد و بسا بسیار کننده که زیان کند

۴۱ کَمْ مِنْ فَقِیرٍ غَنِیٌّ وَغَنِیٍّ مُفْتَقِرٌ: بسا ناداریکه دارا است و بسا دارایکه نادار است (این از او بخیل بد گذران و آن نادار سخی و خوش گذران است)

۴۲ کَمْ مِنْ خائِفٍ وَفَدَ بِهِ خَوْفُهُ عَلَی قَرارَةِ الْأَمْنِ: بسا ترسنده که ترسش بجایگاه امنیتش بروی وارد میگردد .

۴۳ کَمْ مِنْ مُؤْمِنٍ فازَ بِهِ الصَّبْرُ وَحُسْنُ الظَّنِّ: بسا مؤمنی که صبر و گمان نیکش او را بثواب رسانده است .

۴۴ کَمْ مِنْ حَزِینٍ وَفَدَ بِهِ حُزْنُهُ عَلَی سُرُورِ الْأَبَدِ: بسا اندوهناکی که اندوهش او را بخوشی همیشگی و عیش جاودانی کشانده است .

۴۵ کَمْ مِنْ فَرِحٍ أَفْضَی بِهِ فَرَحُهُ إِلَی الْحُزْنِ مُؤَبَّدٍ: بسا شادمانی که شادیش او را بسوی اندوه همیشگی (و آتش دوزخ) بکشاند .

۴۶ کَمْ مِنْ حَرِیصٍ خائِبٍ وَمُجْمِلٍ لَمْ یَخِبْ: بسا آزمندیکه زیانکار است و آسان گیرنده کم حرصی که زیانکار نیست .

۴۷ کَمْ مِنْ شَقِیٍّ حَضَرَهُ أَجَلُهُ وَهُوَ مُجِدٌّ فِی الطَّلَبِ: بسا بدبختی که اجلش رسید و او هنوز در صدد مال جستن است

۴۸ کَمْ مِنْ غَیْظٍ تَجَرَّعَ مَخافَةَ ما هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ: بسا باشد که انسان جرعه های ناگوار خشم را بجام در کشد از ترس پیش آمدی دشوارتر .

۴۹ کَمْ مِنْ ضَلالَةٍ زُخْرِفَتْ بِآیَةٍ مِنْ کِتابِ اللّٰهِ سُبْحانَهُ کَما زُخْرِفَ الدِّرْهَمُ النُّحاسُ بِالْفِضَّةِ الْمُمَوَّهَةِ: بسا از گمراهی که به آیتی از کتاب خداوند سبحان آرایش داده شود همچنانکه شخص سکه درهم و سکه (قلب) را بنقره زراندود بیاراید و پرداخت نماید .

۵۰ کَمْ مِنْ عالِمٍ فاجِرٍ وَعابِدٍ جاهِلٍ فَاتَّقُوا الْفاجِرَ مِنَ الْعُلَماءِ وَالْجاهِلَ مِنَ الْمُتَعَبِّدِینَ: بسا عالمی که بدکار است و عبادت کننده که نادان است بنابراین از علمای بدکار و عبادت کنندگان نادان را بپرهیزید (که پشت دیانت را این دو تا میشکنند) .

۵۱ کَمْ مِنْ مَغْبُوطٍ بِنِعْمَةٍ وَهُوَ فِی الْآخِرَةِ مِنَ الْهالِکِینَ: بسا کسیکه بداشتن نعمت دنیا غبطه خورده شود در صورتیکه او در آخرت از هلاک شوندگان است .

۵۲ کَمْ مِنْ وَضِیعٍ رَفَعَهُ حُسْنُ خُلْقِهِ: بسا فرومایه و گمنامیکه خوی خوشش او را برکشد و بلندش سازد .

۵۳ کَمْ مِنْ رَفِیعٍ وَضَعَهُ قُبْحُ خُرْقِهِ: بسا شخص

والا رتبه که زشتی نادانیش او را بیفکند. این سه جمله ذیل در غرر الحکم نیست از بحار الانوار در خاطره داشتم نقل شد.

۵۴ كَمْ مِنْ غَرِيقٍ هَلَكَ فِي بَحْرِ الْجَهَالَةِ: بسا کسیکه در دریای نادانی غرق و هلاک شد.

۵۵ كَمْ مِنْ عَالِمٍ قَدْ أَهْلَكَتْهُ الدُّنْيَا: بسا عالمی که دنیا (با زیور و زر و زرش فریبش داد و) هلاکش کرد.

۵۶ كَمْ مِنْ غَرِيبٍ خَيْرٌ مِنْ قَرِيبٍ: بسا بیگانه و دوری که بهتر از نزدیک و آشنا است.

الفصل الرابع والستون

ممّا ورد من حکم امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام فی حرف الکاف بلفظ کیف قال علیه السلام:

فصل شصت و چهارم

از آنچه که وارد گردیده از حکمتهای حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در حرف کاف بلفظ کیف آنحضرت فرمودند

۱ كَيْفَ يَمْلِكُ الْوَرَعَ مَنْ يَمْلِكُهُ الطَّمَعُ: چگونه پارسائی را بچنگ آرد کسیکه در چنگال طمع گرفتار است

۲ كَيْفَ تَصْفُو فِكْرَةُ مَنْ يَسْتَدِيمُ الشِّبَعَ: چگونه فکرش روشن باشد کسی که همیشه شکمش سیر و پر است

۳ كَيْفَ يَعْمَلُ لِلْآخِرَةِ الْمَشْغُولُ بِالدُّنْيَا: چگونه برای آخرت کار کند کسیکه سرگرم دنیا است

۴ كَيْفَ يَسْتَطِيعُ الْإِخْلَاصَ مَنْ يَغْلِبُهُ الْهَوَى: چگونه توانائی پاک درونی دارد کسیکه هوای نفس در دلش راه یافته است.

۵ كَيْفَ يَهْتَدِي الضَّلِيلُ مَعَ غَفْلَةِ الدَّلِيلِ: چگونه گمراه هدایت یابد با اینکه راه نما غافل است.

۶ كَيْفَ يَسْتَطِيعُ صَلَاحَ نَفْسِهِ مَنْ لَا يَقْنَعُ بِالْقَلِيلِ: چگونه توانائی اصلاح نفسش را دارد کسیکه بکم قانع نیست.

۷ كَيْفَ يَنْجُو مِنَ اللَّهِ هَارِبُهُ: گریزنده از خدا کجا و کی رهائی خواهد داشت.

۸ كَيْفَ يَسْلَمُ مِنَ الْمَوْتِ طَالِبُهُ: جوینده مرگ (یعنی بشر که ناچار بسوی مرگ میرود) کجا از چنگال مرگ رهائی دارد.

۹ كَيْفَ يَضِيعُ مَنِ اللَّهُ كَافِلُهُ: کسیکه خدا یار و کفیل او است کجا ضایع خواهد ماند.

۱۰ كَيْفَ يَفْرَحُ بِعُمُرٍ تَنْقُصُهُ السَّاعَاتُ:

چگونه انسان شادمان و دلخوش میشود بعمری که گذشتن ساعتها از آن میکاهد.

۱۱ كَيْفَ يَغْتَرُّ بِسَلامَةِ جِسْمٍ مُعَرَّضٍ لِلْآفاتِ — چگونه انسان بدرستی تنی که در معرض آفتهاست مغرور میگردد.

۱۲ كَيْفَ يَجِدُ لَذَّةَ الْعِبادَةِ مَنْ لا يَصُومُ عَنِ الْهَوى: چگونه لذّت عبادت را چشد کسیکه از هواپرستی روزه نگرفته است.

۱۳ كَيْفَ يَقْدِرُ عَلى أَعْمالِ الرِّضا الْمُتَوَلَّهُ الْقَلْبُ بِالدُّنْيا: آنکس که دلش شیفته و بسته بدنیاست کجا توانائی دارد کاری کند که خدا ازوی خشنود شود.

۱۴ كَيْفَ يَزْهَدُ فِي الدُّنْيا مَنْ لا يَعْرِفُ قَدْرَ الْآخِرَةِ: چگونه در دنیا زهد ورزد کسیکه قدر آخرت را نمیداند.

۱۵ كَيْفَ يَأْمَنُ مِنْ عَذابِ اللّٰهِ الْمُتَسَرِّعُ إِلَى الْيَمِينِ الْفاجِرَةِ: چگونه از عذاب خدا ایمن است کسیکه در سوگند دروغ خوردن شتابنده است.

۱۶ كَيْفَ تَبْقى عَلى حالَتِكَ وَالدَّهْرُ فِي إِحالَتِكَ: چگونه برحال خویش پایدار خواهی ماند و حال آنکه روزگار درکار گرداندن تواست (جوانیت را به پیری و تندرستیت را به بیماری مبدّل خواهد کرد).

۱۷ كَيْفَ تَنْسَى الْمَوْتَ وَآثارُهُ تُذَكِّرُكَ: مرگ را چسان فراموش خواهی کرد درصورتیکه نشانه های آن ترا یادآوری مینماید (و با مرگ پدر و مادر و خویشانت باید بدانی دیری نپاید که اجل بسراغ تو نیز خواهد آمد).

۱۸ كَيْفَ يَصْبِرُ عَلى مُبايَنَةِ الْأَضْدادِ مَنْ لَمْ تُعِنْهُ الْحِكْمَةُ: چگونه بر بریدن از چیزهائی که ضدّ یکدیگرند صبر تواند کرد کسیکه دانش و حکمت اورا یاری نکند (زیرا استقدام داشتن خدا را بر هوا و دین را بر دنیا جز به نیروی معرفت و حکمت میسّر نیست).

۱۹ كَيْفَ يَصْبِرُ عَنِ الشَّهْوَةِ مَنْ لَمْ تُعِنْهُ الْعِصْمَةُ: چگونه صبر بر شهوت تواند کرد آنکس که پاکدامنی یاریش نکند (و ترس از خدا نگهش ندارد).

۲۰ كَيْفَ يَرْضى بِالْقَضاءِ مَنْ لَمْ يَصْدُقْ يَقِينُهُ: چگونه راضی بقضا باشد کسیکه یقینش (درباره مقدّرات الهی) درست نیست.

۲۱ كَيْفَ يَسْتَقِيمُ قَلْبُ مَنْ لَمْ يَسْتَقِمْ دِينُهُ: چگونه مستقیم و درست خواهد بود قلب کسیکه دینش درست نیست (و از احکام الهی خبری ندارد).

۲۲ کَیفَ یُصلِحُ غَیرَهُ مَن لَم یُصلِحْ نَفسَهُ : آن کس که خودش را اصلاح نکرده است کجا غیر خود را میتواند اصلاح کند .

۲۳ کَیفَ یَعدِلُ فی غَیرِهِ مَن یَظلِمُ نَفسَهُ : چگونه درباره دیگری بعدل داد گراید کسیکه بخودش ستم روا میدارد .

۲۴ کَیفَ یَهدی غَیرَهُ مَن یُضِلُّ نَفسَهُ : چگونه دیگری را راه نمائی کند کسیکه خودش گمراه است .

۲۵ کَیفَ یَصِلُ اِلیٰ حَقیقَةِ الزُّهدِ مَن لَم یُمِتْ شَهوَتَهُ : چگونه بکنه و حقیقت زهد خواهد رسید کسی که شهوتش را نکشته است .

۲۶ کَیفَ یَعرِفُ غَیرَهُ مَن یَجهَلُ نَفسَهُ : چگونه غیر خود را بشناسد کسیکه خود را نمی شناسد (و انسان که خود را شناخت البته خدای قادر و حکیم را خواهد شناخت) .

۲۷ کَیفَ یَنصَحُ غَیرَهُ مَن یَغُشُّ نَفسَهُ : چگونه دیگری را اندرز دهد کسیکه خودش آلوده (بگناهان) است و بخودش خیانت میکند .

۲۸ کَیفَ یَستَطیعُ الهُدیٰ مَن یَغلِبُهُ الهَویٰ : چگونه توانائی هدایت کردن دیگری را دارد کسیکه هوای نفس بروی غلبه کرده است .

۲۹ کَیفَ یَدَّعی حُبَّ اللهِ مَن سَکَنَ قَلبَهُ حُبُّ الدُّنیا : چگونه دعوی خدادوستی کند کسی که دوستی دنیا در دلش جای گرفته است

۳۰ کَیفَ یَأنَسُ بِاللهِ مَن لا یَستَوحِشُ مِنَ الخَلقِ : چگونه بخدا انس گیرد کسیکه از مردم بر کنار و بوحشت نیست .

۳۱ کَیفَ یَتَمَتَّعُ بِالعِبادَةِ مَن لَم یُعِنهُ التَّوفیقُ : چگونه از بندگی خدا بهره مند شود کسیکه توفیقش یاری نکند

۳۲ کَیفَ یَنفَصِلُ عَنِ الباطِلِ مَن لَم یَتَّصِلْ بِالحَقِّ : چگونه از باطل جدائی گیرد کسیکه بحق نه پیوسته است

۳۳ کَیفَ یَتَخَلَّصُ مِن عَناءِ الحِرصِ مَن لَم یَصدُقْ تَوَکُّلُهُ : چگونه از رنج حرص و آزمندی وارهد کسی که توکل خود را (بخدای خود) درست نکرده است .

۳۴ کَیفَ یَنتَفِعُ بِالنَّصیحَةِ مَن یَلتَذُّ بِالفَضیحَةِ : چگونه از پند و نصیحت سود گیرد کسیکه از رسوائی بهره مند گردیده است .

۳۵ کَیفَ لا یُوقِظُکَ اَیّامُ نِعَمِ اللهِ وَقَد تَوَرَّطتَ بِمَعاصیهِ مَدارِجَ سَطَواتِهِ : چگونه نشانهای خشمهای خداوندی ترا بیدار نکند و حال آنکه تو خود را

در ورطه سختی گرفتار کرد و با گنهکاریها درجات خشم و غضب خدا را بیهوده (و خویش را مورد سخط حق قرار داد).

۳۶ كيف يكون من يفنى ببقائه ويسقم بصحته ويؤتى من مأمنه: کجا باقی خواهد ماند کسیکه باقی بودنش فانی میشود و با تندرستیش بیمار میگردد و مصیبات از جایگاه امنش بوی وارد میشود.

الفصل الخامس والستون

مما ورد من حكم أمير المؤمنين علي بن ابيطالب عليه السلام في حرف الكاف بلفظ كفى قال عليه السلام:

فصل شصت و پنجم

از آنچه که وارد گردیده است از حکمتهای حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در حرف کاف بلفظ کفی آنحضرت فرموده:

۱ كفى بالعلم رفعة: برای بلندی جاه انسان همان علم کافی است.

۲ كفى بالجهل ضعة: برای افکندن همان جهل کافی است.

۳ كفى بالقناعة ملكا: ملک قناعت برای انسان کافی است.

۴ كفى بالشر هلكا: برای هلاکت شخص همان بد کاریش کافی است.

۵ كفى بالعقل غنى: برای توانگری همان خردمندی کافی است.

۶ كفى بالحمق عنا: برای رنج و اندوه همان ابلهی کافی است.

۷ كفى بالتجارب مؤدبا: برای ادب کردن شخص همان تجربه ها کافی است.

۸ كفى بالغفلة ضلالا: برای گمراهی انسان همان غفلت و از خدا بیخبری کافی است.

۹ كفى بجهنم نكالا: برای عذاب و شکنجه بشر همان جهنم کافی است.

۱۰ كفى بالشيب نذيرا: برای ترساندن بشر همان پیری کافی است.

۱۱ كفى بالمشاورة ظهيرا: برای پشتبانی مشورت کردن کفایت میکند.

۱۲ كفى بالله ظهيرا ومجيرا: برای پشت و پناه گرفتن خدا کافی است.

۱۳ كفى بالله منتقما ونصيرا: برای یاری کردن و کیفر کشیدن همان خدا کافی است (وخوب

پناه و یاری است برای بی یاران و بی پناهان).

۱۴ کفی بالفکر رشدا : برای هدایت انسان همان فکر کردن (و در آیات صنع الهی اندیشیدن) کافی است.

۱۵ کفی بالمنسور رفدا : برای پیش فرستادن بهرچه دست دهد کافی است (یعنی تا اندازهٔ توانائی وگرنه انسان هرچه از اعمال نیک بیشتر پیش فرستاد آسوده تر است).

۱۶ کفی بالتواضع شرفا : برای شرافت انسان همان افتادگی کافی است.

۱۷ کفی بالتکبر تلفا : برای نیست و نابود شدن (و از چشم خلق افتادن) همان گردنکشی کافی است.

۱۸ کفی بالتبذیر سرفا : برای از هم پاشیدن مال همان بی اندازه و بیهوده خرج کردن کافی است

۱۹ کفی بالحلم وقارا : برای بردباری مرد همان گران سنگی کافی است.

۲۰ کفی بالسفه عارا : برای ننگ شخص همان سبکی و گولی کافی است.

۲۱ کفی بالقرآن داعیا : برای خواندن بسوی خدا همان قرآن کافی است.

۲۲ کفی بالشیب واعیا : برای نگهداری (از گناه) همان پیری کافی است.

۲۳ کفی بالاجل حارسا : برای نگهداری انسان (از هر پیش آمدی) همان مدت عمر خوب نگهبان زنده است (و تا اجل سر نیاید حادثه پیش آمد نکند).

۲۴ کفی بالعدل سائسا : برای نگهبانی (مملکت) همان عدل و داد کافی است.

۲۵ کفی بالاغترار جهلا : برای نادانی همان مغروری کافی است.

۲۶ کفی بالخشیة علما : برای ترس از خدا همان علم کافی است.

۲۷ کفی بالصحبة اختبارا : برای رفیق گرفتن همان آزمودن کافی است.

۲۸ کفی بالامل اغترارا : برای امید و آرزو (و نرسیدن بآنها) همان بازی خوردن کافی است

۲۹ کفی بالمرء معرفة ان یعرف نفسه : برای خداشناسی مرد همین بس که خود را بشناسد

۳۰ کفی بالمرء جهلا ان یجهل نفسه : برای نادانی مرد همین بس که خود را نشناسد.

۳۱ کفی بالمرء رذیلة ان یعجب بنفسه : برای

پستی مرد همین بس که خود پسند باشد .

۳۲ كَفىٰ بِالْمَرْءِ فَضيلَةً اَنْ يَنْقُصَ نَفْسَهُ : برای فضیلت و بزرگی مرد همین بس که خود را کوچک بندارد .

۳۳ كَفىٰ بِالْمَرْءِ كَيْساً اَنْ يَعْرِفَ مَعايِبَهُ : برای زیرکی مرد همین بس که عیوب خود را بشناسد .

۳۴ كَفىٰ بِالْمَرْءِ عَقْلاً اَنْ يُجْمِلَ فى مَطالِبِهِ : برای خردمند همین بس که در خواستهایش کار بسبکی و آسانی کند .

۳۵ كَفىٰ بِالْيَقينِ عِبادَةً : برای خداپرستی همان یقین بخدا کافی است .

۳۶ كَفىٰ بِفِعْلِ الْخَيْرِ حُسْنُ عادَةٍ : برای نیکوکاری همان بخوبی و خوشرفتاری خو گرفتن کافی است .

۳۷ كَفىٰ بِالشُّكْرِ زِيادَةً : برای افزایش نعمت همان سپاسگذاری کافی است .

۳۸ كَفىٰ بِالتَّواضُعِ رِفْعَةً : برای سربلندی همان افتادگی کافی است .

۳۹ كَفىٰ بِالتَّكَبُّرِ ضِعَةً : برای افتادن و خواری همان خودخواهی کافی است .

۴۰ كَفىٰ بِالْاِيثارِ مَكْرُمَةً : برای بزرگواری همان بخشش کردن کافی است .

۴۱ كَفىٰ بِالْاِلْحاحِ مَحْرُمَةً : برای ناامیدی و محرومیت همان اصرار و زاری کردن کافی است .

۴۲ كَفىٰ بِالْمَرْءِ جَهْلاً اَنْ يَرْضاهُ عَنْ نَفْسِهِ : برای نادانی مرد همین بس که از خود راضی باشد .

۴۳ كَفىٰ بِالْمَرْءِ مَنْقَصَةً اَنْ يُعَظِّمَ نَفْسَهُ : برای ناتمامی مرد همین بس که خود را بزرگ بندارد .

۴۴ كَفىٰ بِالْمَرْءِ جَهْلاً اَنْ يَضْحَكَ مِنْ غَيْرِ عَجَبٍ : برای نادانی مرد همین بس که بی دیدن چیز عجیبی بخندد .

۴۵ كَفىٰ بِالظَّفَرِ شافِعاً لِلْمُذْنِبِ : برای پیروزی گنهکار همان برانگیختن شفیع کافی است .

۴۶ كَفىٰ بِالْمَرْءِ غُرُوراً اَنْ يَثِقَ بِكُلِّما تُسَوِّلُ لَهُ نَفْسُهُ : برای بازی خوردن مرد همین بس که بهرچه که نفسش برایش بیاراید اطمینان پیدا کند .

۴۷ كَفىٰ بِالْمَرْءِ جَهْلاً اَنْ يَجْهَلَ قَدْرَهُ : برای نادانی مرد همین بس که پایه جاه خود را نشناسد .

۴۸ كَفىٰ بِالْمَرْءِ شُغْلاً بِمَعايِبِهِ عَنْ مَعايِبِ النّاسِ : برای سرگرمی مرد همین بس که از عیوب مردم فقط بعیوب خود بپردازد .

۴۹ كَفىٰ بِالْمَرْءِ شُغْلاً بِنَفْسِهِ عَنِ النّاسِ : برای

مرد همین بس که از مردم بخود پردازد .

۵۰ کَفی مُخبِرًا عَن ما بَقِیَ مِنَ الدُّنیا ما مَضی مِنها : برای خبر گرفتن از آنچه که از دنیا باقی مانده است آنچه از آن گذشته است کفایت میکند .

۵۱ کَفی بِالمَرءِ سَعادَةً اَن یُوثَقَ بِهِ فی اُمورِ الدّینِ وَالدُّنیا : برای نیک مرد همین بس که در امور دین و دنیا مورد اطمینان باشد .

۵۲ کَفی عِظَةً لِذَوِی الأَلبابِ ما جَرَّبُوا : برای پند خردمندان آنچه که آزموده اند کافی است (که تجربیات خویش را در امور زندگی توشه وار بکار برند)

۵۳ کَفی مُعتَبَرًا لِاُولِی النُّهی ما عَرَفُوا : برای عبرت گرفتن خردمندان آنچه که شناخته اند (از تبدلات و تغییرات گیتی) کافی است .

۵۴ کَفی بِالمَرءِ جَهلًا اَن یَجهَلَ عَیبَهُ : برای نادانی مرد همین بس که عیب خود را نشناسد .

۵۵ کَفی بِالمَرءِ غَباوَةً اَن یَنظُرَ مِن عُیُوبِ النّاسِ اِلی ما خَفِیَ عَلَیهِ مِن عُیُوبِهِ : برای کودنی مرد همین بس که از دیدن عیوب مردم به پنهان کردن عیوب خود پردازد (و حال اینکه باید آنچه بر دیگری نمی پسندد بر خود نه پسندد و بر رفع نواقص خویش برخیزد) .

۵۶ کَفی بِالعالِمِ جَهلًا اَن یُنافِیَ عِلمَهُ عَمَلُهُ : برای نادانی عالم همین بس که علمش مخالف با عملش بوده باشد .

۵۷ کَفی بِالمَرءِ کَیسًا اَن یَقتَصِدَ فی مَآرِبِهِ وَ یُجمِلَ فی مَطالِبِهِ : برای زیرکی مرد همین بس که در خواهشهایش میانه روی کند و در خواسته ها آهسته و سبک رفتار باشد .

۵۸ کَفی بِالظُّلمِ طارِدًا لِلنِّعمَةِ وَ جالِبًا لِلنِّقمَةِ : برای راندن نعمت و آوردن خشم و نقمت خداوندی همان ستمکاری کافی است .

۵۹ کَفی بِالمَرءِ کَیسًا اَن یَغلِبَ الهَوی وَ یَملِکَ النُّهی : برای زیرکی مرد همین بس که بر هوای نفس غالب باشد و خردها را مالک گردد (یعنی روی عقل و اندیشه درست خویش کار کند .

۶۰ کَفی بِالمَرءِ سَعادَةً اَن یَعزِفَ عَمّا یَفنی وَ یَتَوَلَّهَ بِما یَبقی : برای نیکبختی مرد همین بس که چشم خواهش از آنچه که نابود شدنی است بردوزد و بدانچه که باقی ماندنی است عشق ورزد (و برای آخرت عمل کند) .

۶۱ كَفى بِالسَّخَطِ عَناءً: براى رنج واندوه همان خشم (از تقدير خدا) كافى است.

۶۲ كَفى بِالرِّضا غِنًى: براى توانگرى همان خورسندى از قضاى خداوندى كافى است.

۶۳ كَفى بِالْمَرْءِ جَهْلاً اَنْ يَجْهَلَ عُيُوبَ نَفْسِهِ وَيَطْعَنَ عَلَى النّاسِ بِما لا يَسْتَطيعُ التَّحَوُّلَ عَنْهُ: نادانى مرد را اين بس كه بعيوب خويش نادان باشد و بر ديگران طعنه زند بچيزيكه خودش توانائى برگشتن از آن چيز را نداشته باشد.

۶۴ كَفى بِالْمَرْءِ غَوايَةً اَنْ يَاْمُرَ النّاسَ بِما لا يَاْتَمِرُ بِهِ وَيَنْهاهُمْ عَمّا لا يَنْتَهى عَنْهُ: گمراهى مرد را اين بس كه مردم را بكارى وادارد كه خودش آن كار را بجا نمياورد و آنها را باز دارد از چيزى كه خودش از آن باز نمى‌ايستد.

۶۵ كَفى بِالْمَرْءِ جَهْلاً اَنْ يُنْكِرَ عَلَى النّاسِ ما يَاْتى مِثْلَهُ: نادانى مرد را اين بس كه بر مردم زشت شمارد چيزى را كه خودش مانند آنرا بجا مياورد.

۶۶ كَفى بِالْمَرْءِ غَفْلَةً اَنْ يَصْرِفَ هِمَّتَهُ فيما لا يَعْنيهِ: بيخبرى مرد را اين بس كه همّتش را صرف كارى كند كه بكارش نيايد (و دينش را براه دنيا از دست بدهد).

۶۷ كَفى بِالرَّجُلِ غَفْلَةً اَنْ يُضَيِّعَ عُمْرَهُ فيما لا يُنْجيهِ: بيخبرى مرد را اين بس كه عمرش را دركارى تباه كند كه نجاتش در آن نباشد.

۶۸ كَفى بِالْمَرْءِ كَيْساً اَنْ يَقِفَ عَلى مَعايِبِهِ وَيَقْتَصِدَ فى مَطالِبِهِ: زيركى مرد را اين بس كه روى عيوب خويش بايستد (و برفع آنها بكوشد) و در خواستهايش ميانه روى را كار بندد.

۶۹ كَفى مُؤَدِّباً لِنَفْسِكَ تَجَنُّبُ ما كَرِهْتَهُ لِغَيْرِكَ: ادب نفس تو را اين بس كه هر چه را بر ديگرى نمى پسندى خودت از آن دورى گزينى.

۷۰ كَفاكَ مِنْ عَقْلِكَ ما اَبانَ لَكَ رُشْدَكَ مِنْ غَيِّكَ: براى عقل تو اين بس كه هدايت را از گمراهيت باز نمايد (و براه راستت بكشاند)

۷۱ كَفاكَ مُوَبِّخاً عَلَى الْكِذْبِ عِلْمُكَ بِاَنَّكَ كاذِبٌ: براى سرزنش از دروغ اين بس كه تو خود دانى كه دروغ گوئى (و عزمت را جزم كنى كه از دروغ بپرهيزى و جز راست نروى و نگوئى)

۷۲ كَفاكَ فى مُجاهَدَةِ نَفْسِكَ اَنْ لا تَزالَ اَبَداً لَها مُغالِباً وَعَلى اَهْوِيَتِها مُحارِباً: براى

جنگیدن با نفست این بس که همیشه بر او غلبه جوئیده و با خواهشهایش پیکار کننده باشی .

الفصل السادس و الستون

مما ورد من حکم امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام فی حرف الکاف بلفظ کثرة قال علیه السلام :

فصل شصت و ششم

از آنچه که وارد گردیده است از حکمتهای حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در حرف کاف بلفظ کثرة آنحضرت فرموده :

۱ کَثْرَةُ الْکَلامِ یُمِلُّ السَّمْعَ : پر سخنی شنوائی را خسته میکند .

۲ کَثْرَةُ الصَّمْتِ یُکْثِرُ الْوَقارَ : خاموشی بسیار وقار را بسیار میکند .

۳ کَثْرَةُ الْاِلْحاحِ یُوجِبُ الْمَنْعَ : اصرار بسیار موجب منع و محرومی است .

۴ کَثْرَةُ الْوِفاقِ نِفاقٌ : همراهی بسیار با اشخاص نفاق ایجاد میکند (و دوری دوستی میآورد) .

۵ کَثْرَةُ الْخِلافِ شِقاقٌ : بسیاری مخالفت کین توزی میآورد .

۶ کَثْرَةُ الْهَذَرِ یَکْسِبُ الْعارَ : بیهوده گوئی بسیار ننگ بار می آورد .

۷ کَثْرَةُ الْمَنِّ یُکَدِّرُ الصَّنیعَةَ : منت نهادن بسیار نیکیها را آلوده میگرداند

۸ کَثْرَةُ الْکِذْبِ یُوجِبُ الْوَقیعَةَ : دروغ بسیار گفتن بدگوئی و غیبت را برای انسان واجب میسازد

۹ کَثْرَةُ الْبِشْرِ آیَةُ الْبَذْلِ : گشاده روئی بسیار نشانه بخشش است .

۱۰ کَثْرَةُ التَّعَلُّلِ آیَةُ الْبُخْلِ : بهانه جوئی بسیار نشانه بخل است (و شخص بخشنده بی بهانه میبخشد)

۱۱ کَثْرَةُ الصَّوابِ یُنْبِئُ عَنْ وُفُورِ الْعَقْلِ : درستی بسیار خبر دهنده از عقل بسیار است .

۱۲ کَثْرَةُ السُّؤالِ یُورِثُ الْمَلالَ : پرسش بسیار خستگی آور است .

۱۳ کَثْرَةُ الطَّمَعِ عِنْوانُ قِلَّةِ الْوَرَعِ : طمع بسیار نشانه کمی پرهیزکاری است .

۱۴ کَثْرَةُ الْخَطاءِ یُنْذِرُ بِوُفُورِ الْجَهْلِ : خطای بسیار شخص را به بسیاری نادانی نوید میدهد .

۱۵ کَثْرَةُ الْاَمانیِّ مِنْ فَسادِ الْعَقْلِ : آرزوی بسیار داشتن از فساد عقل است .

۱۶ کَثْرَةُ حَیاءِ الرَّجُلِ دَلیلُ إیمانِهِ: بسیاری شرم مرد دلیل ایمان او است.

۱۷ کَثْرَةُ إلْحاحِ الرَّجُلِ یُوجِبُ حِرْمانَهُ: بسیار پافشاری مرد (درامری) موجب ناکامی او است

۱۸ کَثْرَةُ ضِحْکِ الرَّجُلِ یُفْسِدُ وَقارَهُ: مرد پرخنده لنگر و سنگینی خود را از بین میبرد.

۱۹ کَثْرَةُ کِذْبِ الْمَرْءِ یُفْسِدُ بَهائَهُ: مرد بسیار دروغگو طراوت و خرّمی خود را تباه میسازد.

۲۰ کَثْرَةُ الْمِزاحِ یُسْقِطُ الْهَیْبَةَ: بسیار مزاح و شوخی کردن شکوه را پایمال میکند.

۲۱ کَثْرَةُ الشُّحِّ یُوجِبُ الْمَسَبَّةَ: بخیلی بسیار ننگ آور است.

۲۲ کَثْرَةُ الْعَداوَةِ عَناءُ الْقُلُوبِ: دشمنی بسیار باعث رنج و اندوه دلها است.

۲۳ کَثْرَةُ الْاعْتِذارِ یُعَظِّمُ الذُّنُوبَ: عذر بسیار خواستن گناهان را بزرگ ساختن است (واگر شخص نسبت بدیگری خطائی مرتکب شده یکمرتبه عذرخواهی کافی است زیرا تذکّر دادن آن خطا همان گناه را گوشزد کردن و بزرگ نمودن است).

۲۴ کَثْرَةُ الدَّیْنِ یُصَیِّرُ الصّادِقَ کاذِباً وَالْمُنْجِزَ مُخْلِفاً: قرض بسیار داشتن راستگو را دروغگو و وفاکننده را خلاف کار میگرداند.

۲۵ کَثْرَةُ السَّخاءِ یُکَثِّرُ الْأَوْلِیاءَ وَیَسْتَصْلِحُ الْأَعْداءَ: سخای بسیار دوستان را بسیار میگرداند و دشمنان را بر سر صلح و سازش میآورد.

۲۶ کَثْرَةُ الْغَضَبِ تُزْری بِصاحِبِهِ وَتُبْدی مَعایِبَهُ: خشم بسیار صاحبش را میافکند و عیوبش را آشکار میسازد (چون انسان از حال طبیعی که خارج شد متوجه نیست چیزهای نهفتنی را هویدا میسازد).

۲۷ کَثْرَةُ الْحِرْصِ تُشْقی صاحِبَهُ وَتُذِلُّ جانِبَهُ: آزمندی بسیار صاحبش را بدبخت ساخته و جانبش را خوار میسازد.

۲۸ کَثْرَةُ الْمالِ یُفْسِدُ الْقُلُوبَ وَیُنْشِئُ الذُّنُوبَ: مال بسیار تباه کننده دلها و برانگیزنده گناهان است این جمله ممکن است یُنْسِیُ الذُّنُوبَ باشد یعنی مال بسیار داشتن گناهان را بدست فراموشی میسپرد.

۲۹ کَثْرَةُ الْأَکْلِ مِنْ کَثْرَةِ الشَّرَهِ وَالشَّرَهُ شَرُّ الْعُیُوبِ: پرخوری بسیار از بسیاری آزمندی و آزمندی بسیار بدترین عیبها است.

۳۰ كَثْرَةُ التَّقْرِيعِ يُوغِرُ الْقُلُوبَ وَيُوحِشُ الْأَصْحَابَ: سرزنش بسیار دلها را کین توز میسازد و دوستان را ازهم جدا می نماید.

۳۱ كَثْرَةُ اصْطِنَاعِ الْمَعْرُوفِ يَزِيدُ فِي الْعُمْرِ وَيَنْشُرُ الذِّكْرَ: نیکی را بسیار کار بستن عمر را بسیار میگرداند و انسان را نامور میسازد.

۳۲ كَثْرَةُ الصَّنَائِعِ تَرْفَعُ الشَّرَفَ وَتَسْتَدِيمُ الشُّكْرَ: نیکی بسیار کردن انسان را بلند مرتبه میسازد، و سپاسگذاری را پایدار میسازد.

۳۳ كَثْرَةُ الضِّحْكِ يُوحِشُ الْجَلِيسَ وَيَشِينُ الرَّئِيسَ: خنده بسیار دوست و همنشین را از انسان دور میسازد و سرور و رئیس را عیبناک میسازد.

۳۴ كَثْرَةُ الْعَجَلِ تُزِلُّ الْإِنْسَانَ: پرشتابی در امور انسان را میلغزاند.

۳۵ كَثْرَةُ الْكَلَامِ تُمِلُّ الْإِخْوَانَ: پرسخنی برادران را خسته میکند.

۳۶ كَثْرَةُ الثَّنَاءِ مَلَقٌ يُحْدِثُ الزَّهْوَ وَيُدْنِي مِنَ الْعِزَّةِ: دیگران را بسیار ستودن چاپلوسی است که تکبر را پدید میآورد و شخص را از عزت دور میسازد.

۳۷ كَثْرَةُ الْأَكْلِ وَالنَّوْمِ يُفْسِدَانِ النَّفْسَ وَيَجْلِبَانِ الْمَضَرَّةَ: خور و خواب بسیار نفس را از بین میبرد و زیان را جلب مینماید.

۳۸ كَثْرَةُ الْأَكْلِ يُذْفِرُ: پرخوری آروغ آور است و باعث میشود که بوی گند از دهان انسان بیرون زند (و شخص را در محافل رسوا مینماید الذفر والذفرة شدة الرائحة النتن. المنجد)

۳۹ كَثْرَةُ السَّرَفِ تُدَمِّرُ: مال بی اندازه خرج کردن شخص را میافکند (و بیچاره میسازد).

۴۰ كَثْرَةُ الْكِذْبِ تُفْسِدُ الدِّينَ وَتُعَظِّمُ الْوِزْرَ: دروغ بسیار گفتن دین را تباه میسازد و گناه را بزرگ میگرداند.

۴۱ كَثْرَةُ الْمَعَارِفِ مِحْنَةٌ وَخُلْطَةُ النَّاسِ فِتْنَةٌ: سرشناسی بسیار باعث رنج و زحمت و آمیزش با مردم سبب گمراهی است.

۴۲ كَثْرَةُ الدُّنْيَا قِلَّةٌ وَعِزُّهَا ذِلَّةٌ وَزَخَارِفُهَا مَضَلَّةٌ وَمَوَاهِبُهَا فِتْنَةٌ: دنیا بسیارش کم، عزتش ذلت، زیور و زرش گمراهی، بخششهایش فتنه و گرفتاری است.

۴۳ كَثْرَةُ الْمِزَاحِ تُذْهِبُ الْبَهَاءَ، وَتُوجِبُ الشَّحْنَاءَ: شوخی بسیار آبرو را میبرد و موجب

کین توزی و دشمنی میگردد.

۴۴ کَثْرَةُ السَّفَهِ یُوجِبُ الشَّنَآنَ وَیَجْلِبُ الْبَغْضَآءَ: سبکی بسیار (و هزل و خنده بیجا) شخص را معیوب میسازد و دشمنی را ایجاد میکند.

۴۵ کَثْرَةُ الْهَزْلِ آیَةُ الْجَهْلِ: مزاح و شوخی بسیار نشانه نادانی است.

۴۶ کَثْرَةُ الْبَذْلِ آیَةُ النُّبْلِ: بخشش بسیار نشانه بزرگواری است.

۴۷ کَثْرَةُ الْکَلَامِ یَبْسُطُ حَوَاشِیَهُ وَیُنْقِصُ مَعَانِیَهُ فَلَا یُرٰی لَهُ أَمَدٌ وَلَا یَنْتَفِعُ بِهِ أَحَدٌ: پرگوئی کناره گوینده را فراخ میگرداند و (میدان خرده گیری دیگران را بروی وسعت میدهد) معانی سخن را معیوب میسازد نه پایانی برایش پدید میشود و نه کسی از آن بهره مند میگردد.

اَلْفَصْلُ السَّابِعُ وَالسِّتُّونَ

مِمَّا وَرَدَ مِنْ حِکَمِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ فِی حَرْفِ الْکَافِ بِلَفْظِ کُنْ قَالَ عَلَیْهِ السَّلَامُ:

فصل شصت و هفتم

از آنچه که وارد گردیده از حکمتهای حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (ع) در حرف کاف بلفظ کن آنحضرت فرموده:

۱ کُنْ قَنِعًا تَکُنْ غَنِیًّا: قانع باش توانگر باشی.

۲ کُنْ رَاضِیًا تَکُنْ مَرْضِیًّا: از خدا خوشنود باش تا پسندیده باشی.

۳ کُنْ صَادِقًا تَکُنْ وَفِیًّا: راستگو باش تا وفادار باشی.

۴ کُنْ مُوقِنًا تَکُنْ قَوِیًّا: بحد الیقین رسیده باش تا نیرومند باشی.

۵ کُنْ وَرِعًا تَکُنْ زَکِیًّا: پرهیزکار باش تا پاکیزه باشی.

۶ کُنْ مُتَنَزِّهًا تَکُنْ تَقِیًّا: از زشتیها بدور باش تا پرهیزکار باشی (تَنَزَّهَ الرَّجُلُ أَیْ تَبَاعَدَ عَنِ الْمَکْرُوهِ).

۷ کُنْ سَمِحًا وَلَا تَکُنْ مُبَذِّرًا: جوانمرد باش و اسراف کننده مباش.

۸ کُنْ مُقَدِّرًا وَلَا تَکُنْ مُحْتَکِرًا: اندازه گیرنده (در قوت و روزی) باش نه حبس کننده.

۹ کُنْ حُلْوَ الصَّبْرِ عِنْدَ مُرِّ الْأَمْرِ: بهنگامیکه کاری تلخی پیش آید شیرین صبر باش (و دشواریها را با گشاده روئی از پیش بردار).

۱۰ کُنْ مُنْجِزًا لِلْوَعْدِ وَفِیًّا بِالنَّذْرِ: نذر را دهنده و بوعدات وفا کننده باش.

۱۱ کُنْ أَبَدًا رَاضِیًا بِمَا یَأْتِی بِهِ الْقَدَرُ: همواره بدانچه که تقدیر پیش میآورد راضی و خورسند باش.

۱۲ كُنْ مَشْغُولاً بِمَا أَنْتَ عَنْهُ مَسْئُولٌ : بدانچه که بدان مسئولی مشغول باش (و برای روز بازپرسی خدا خود را آماده کن) .

۱۳ كُنْ زَاهِداً فِيمَا يَرْغَبُ فِيهِ الْجَاهِلُ : در آنچه نادان آرزومند آنست تو از آن برکنار باش (و در دنیا از یاد آخرت غافل منشین) .

۱۴ كُنْ فِي الْمَلَاءِ وَقُوراً وَفِي الْخَلَاءِ ذَكُوراً : در پیدا و آشکار سنگین و با وقار و در نهان بیاد خدا باش .

۱۵ كُنْ فِي الشَّدَائِدِ صَبُوراً وَفِي الزَّلَازِلِ وَقُوراً : در پیش آمدهای سهمگین روزگار شکیبا ، و در لرزشهای گیتی گران سنگ باش .

۱۶ كُنْ بِالْبَلَاءِ مَحْبُوراً وَبِالْمَكَارِهِ مَسْرُوراً : در گرفتاری شادمان و در سختیها خرّم و گشاده رو باش (تا در دو جهان کامروا باشی) .

۱۷ كُنْ فِي السَّرَّاءِ عَبْداً شَكُوراً وَفِي الضَّرَّاءِ عَبْداً صَبُوراً : در آسایش بنده باش شکور و در سختیها بنده باش شکیبا .

۱۸ كُنْ جَوَاداً بِالْحَقِّ بَخِيلاً بِالْبَاطِلِ : در راه حق بخشنده و در راه باطل بخیل باش (در باره این قدمی برمدار و برای آن فداکاری کن) .

۱۹ كُنْ مُتَّصِفاً بِالْفَضَائِلِ مُتَبَرِّءً مِنَ الرَّذَائِلِ : همیشه بفضل و فزونی آراسته باش و از زشتیها دوری جوی .

۲۰ كُنْ لِمَا لَا تَرْجُو أَقْرَبَ مِنْكَ لِمَا تَرْجُوا : بدانچه امیدوار نیستی نزدیکتر باش تا بدانچه که امیدواری (و این حدیث شریف اینطور هم روایت شده است كُنْ لِمَا لَا تَرْجُو أَرْجَى مِنْكَ مِمَّا تَرْجُو فَإِنَّ مُوسَى خَرَجَ يَقْتَبِسُ فَصَارَ نَبِيّاً : بدانچه که امیدوار نیستی امیدوارتر باش تا آنچیزیکه امیدواری زیرا حضرت موسی علیه السّلام برای آتش آوردن رفت پیغمبر شد) .

۲۱ كُنْ بِالْوَحْدَةِ آنَسَ مِنْكَ بِقُرَنَاءِ السُّوءِ : بتنهائی مانوس تر باش از اینکه با همنشینان بد بنشینی .

۲۲ كُنْ لِلْمَظْلُومِ عَوْناً وَلِلظَّالِمِ خَصْماً : ستمکش را یار و ستمگر را دشمن باش (این را بیفکن و آن را بنواز) .

۲۳ كُنْ لِهَوَاكَ غَالِباً وَلِلنَّجَاةِ طَالِباً : هوای نفست را مغلوب کن و رستگاری را خواهان باش

۲۴ كُنْ عالِماً ناطِقاً اَوْ مُسْتَمِعاً واعِياً وَاِيّاكَ اَنْ تَكُونَ الثّالِثَ : دانشمندی سخن گستر یا دانشجوئی شنونده ونگهدارنده باش وسخت بپرهیز از اینکه سومی (یعنی شخص نادان) باشی .

۲۵ كُنْ جَواداً مُؤْثِراً ، اَوْ مُقْتَصِداً مُقَدِّراً ، وَ اِيّاكَ اَنْ تَكُونَ الثّالِثَ : یا مردی باش توانگر وبخشنده یا میانه روی باش که باندازه وخلت خرج کنی وسخت بپرهیز از اینکه سومی این دو (یعنی بخیل یا اسراف کننده) باشی .

۲۶ كُنْ لِلْوُدِّ حافِظاً وَاِنْ لَمْ تَجِدْ مُحافِظاً : تو خود دوستی را نگهدارنده باش اگرچه نگهدارنده پیدا نکنی (ومگوی چون مردم بدعهد وبد منش اند من هم باید مانند آنها باشم) .

۲۷ كُنْ بِمالِكَ مُتَبَرِّعاً وَعَنْ مالِ غَيْرِكَ مُتَوَرِّعاً : مال خودت را بخشنده باش و از مال دیگری پرهیز کننده

۲۸ كُنْ مِمَّنْ لا يُفْرِطُ بِهِ عُنْفٌ وَلا يَقْعُدُ بِهِ ضَعْفٌ : از کسانی باش که بحال خشم ودرشتی از حق تجاوز نکند وبواسطه ضعف وسستی در حق کوتاهی ننماید . (وَالْباءُ لِلتَّعْدِيَةِ فِي الْمَوْضِعَيْنِ) .

۲۹ كُنْ لَيِّناً مِنْ غَيْرِ ضَعْفٍ وَشَديداً مِنْ غَيْرِ عُنْفٍ : نرم باش لکن بدون ضعف وسستی سخت باش لکن بدون سختی ودرشتی (یعنی انسان درعین اینکه نباید سستمکش باشد باید ستمگر هم نباشد ودرعین رعایت هردو باید فضائل را هم ازنظر دور ندارد) (واین دو جمله از آن گوهرهای درخشان حکمتی است که ارزش آنها را خدای داند وبس) .

۳۰ كُنْ بَعيدَ الْهِمَمِ اِذا طَلَبْتَ كَريمَ الظَّفَرِ اِذا غَلَبْتَ : بگاه خواهش وطلب بلند همت باش وبگاه پیروزی پیروزمندی جوانمرد ونیک فطرت (که با زیردستان برفق ومدارا کار کنی) .

۳۱ كُنْ جَميلَ الْعَفْوِ اِذا قَدَرْتَ عامِلاً بِالْعَدْلِ اِذا مَلَكْتَ : بهنگامیکه قدرت پیدا کردی خوش گذشت باش وچنانچه تسلط پیدا کردی دادگری را کاربند .

۳۲ كُنْ عاقِلاً في اَمْرِ دينِكَ جاهِلاً في اَمْرِ دُنْياكَ : درامر دینت مرد خردمند ودر کار دنیات نادان (وسهل انگار) باش .

۳۳ كُنْ فِي الدُّنْيا بِبَدَنِكَ وَفِي الْآخِرَةِ بِقَلْبِكَ وَعَمَلِكَ : با تن و بدنت در دنیا باش وبا کردار ودل ات در آخرت .

۳۴ كُنْ بَطِيءَ الْغَضَبِ سَرِيعَ الْفَيْءِ مُحِبّاً لِقَبُولِ الْعُذْرِ : كند خشم و تند آشتى باش و پذيرفتن عذر را دوست بدار .

۳۵ كُنْ عَالِماً بِالْخَيْرِ نَاهِياً عَنِ الشَّرِّ مُنْكِراً شِيمَةَ الْغَدْرِ : خوبى را عمل كننده بدى را نهى كننده روش مكر و حيله را زشت دارنده باش .

۳۶ كُنْ فِي الْفِتْنَةِ كَابْنِ اللَّبُونِ لَا ضَرْعٌ فَيُحْلَبُ وَلَا ظَهْرٌ فَيُرْكَبُ : در فتنه ها چون بچه شترى دو ساله باش كه نه شيرى دارد تا دوشيده شود و نه پشتى دارد كه بر آن سوار گردند (يعنى در مواقع غوغا و فتنه بكلى خود را از ميانه كنار كش تا آسوده باشى) .

۳۷ كُنْ حَلِيماً فِي الْغَضَبِ صَبُوراً فِي الرَّهْبِ مُجْمِلاً فِي الطَّلَبِ : بهنگام خشم بردبار و در موقع ترس شكيبا و در راه كسب آهسته باش .

۳۸ كُنْ آنَسَ مَا تَكُونُ مِنَ الدُّنْيَا أَحْذَرَ مَا تَكُونُ فِيهَا : با آنچه كه در دنيا انس گيرنده ترى در دنيا از همان چيز ترسنده تر باش .

۳۹ كُنْ أَوْثَقَ مَا تَكُونُ بِنَفْسِكَ أَخْوَفَ مَا تَكُونُ مِنْ خِدَاعِهَا : هر زمان كه بنفس خويش اطمينان پيدا كردى همان هنگام از آن بيشتر ترسناك باش .

۴۰ كُنْ وَصِيَّ نَفْسِكَ وَافْعَلْ فِي مَالِكَ مَا تُحِبُّ أَنْ يَفْعَلَهُ فِيهِ غَيْرُكَ : خود وصى نفس خويش باش و با مالت بجاى آر همان چيزى را كه دوست دارى ديگرى آنرا در آن مال بجاى آرد (و تا ميتوانى بدست خودت خيرات و مبرّات كن) .

۴۱ كُنْ مُؤَاخِذاً نَفْسَكَ مُغَالِباً سُوءَ طَبْعِكَ وَإِيَّاكَ أَنْ تَحْمِلَ ذُنُوبَكَ عَلَى رَبِّكَ : همواره بر نفس خويش سخت گيرنده و بر زشتخويت غلبه جوينده باش و سخت بترس از اينكه گناهانت را به پيش پروردگارت بكشى (بلكه پيش از ورود بر خداى با توبه گناهان را پاك بشوى) .

۴۲ كُنْ لِمَنْ قَطَعَكَ مُوَاصِلاً وَلِمَنْ سَأَلَكَ مُعْطِياً وَلِمَنْ سَكَتَ عَنْ مَسْأَلَتِكَ مُبْتَدِئاً : با آنكه از تو ميبرّد پيوند كننده و با آنكه با تو بسر آشتى است فرمان برنده و با آنكه از درخواست كردن از تو خاموش است ابتدا كننده باش .

۴۳ كُنْ بِالْمَعْرُوفِ آمِراً وَعَنِ الْمُنْكَرِ نَاهِياً وَلِمَنْ قَطَعَكَ وَاصِلاً وَلِمَنْ عَزَّزَكَ مُطِيعاً امر بمعروف و نهى از منكر كننده باش با آنكه از تو ميبرد

پیوند کن و آنکس را که تو را عزیز میدارد فرمان برنده باش

۴۴ کُنْ بِأَسْرَارِكَ بَخِيلاً وَلَا تُذِعْ سِرّاً أُودِعْتَهُ فَإِنَّ الْإِذَاعَةَ خِيَانَةٌ : باسرار خویش بخیل (و آنها را پنهان کننده) باش رازی که بتو سپرده میشود آن را فاش مکن که فاش کردن از خیانت است

۴۵ کُنْ حَسَنَ الْمَقَالِ جَمِيلَ الْأَفْعَالِ فَإِنَّ مَقَالَ الرَّجُلِ بُرْهَانُ فَضْلِهِ وَفِعَالَهُ عُنْوَانُ عَقْلِهِ : شیرین سخن و خوش کردار باش زیرا که گفتار مرد نماینده دانشش و کردارهایش نشانه خردمندیش میباشد .

۴۶ کُنْ صَمُوتاً مِنْ غَيْرِ عِيٍّ فَإِنَّ الصَّمْتَ زِينَةُ الْعَالِمِ وَسَتْرُ الْجَاهِلِ : بدون زبان گرفتگی خموش باش زیرا که خاموشی آرایشگر عالم و پوشنده (عیب و نادانی) جاهل است .

۴۷ کُنْ بِعَدُوِّكَ الْعَاقِلِ أَوْثَقَ مِنْكَ بِصَدِيقِكَ الْجَاهِلِ : بدشمن دانایت اطمینان داشته باش بیش از آنچه که بدوست نادانت داری .

۴۸ کُنْ عَفُوّاً فِي قُدْرَتِكَ ، جَوَاداً فِي عُسْرَتِكَ مُؤْثِراً مَعَ فَاقَتِكَ تَكْمُلْ لَكَ الْفَضَائِلُ : بگاه توانائیت عفو کننده در عین پریشانیت بخشنده و در حال ناداریت دهنده باش تا فضیلتها را کامل کرده باشی .

۴۹ کُنْ لِنَفْسِكَ مَانِعاً رَادِعاً وَلِثَرْوَتِكَ عِنْدَ الْحَفِيظَةِ وَاقِماً قَامِعاً : نفس خویش را منع کننده و بازدارنده (از زشتیها و بدیها) باش و برای نگهداری ثروتت آنرا دهنده و بر کننده باش (زیرا هرچه از دارائیت که در راه خدا و دستگیری مردم داده شود همان ماندنی و بکار خوردنی است) .

۵۰ کُنْ بِالْمَعْرُوفِ آمِراً وَعَنِ الْمُنْكَرِ نَاهِياً وَبِالْخَيْرِ عَامِلاً وَلِلشَّرِّ مَانِعاً : در تمام حالات نیکی و معروف را امر کننده زشت و منکر را نهی نماینده خیر و خوبی را عمل کننده و بدی را جلوگیرنده باش (تا از رستگاران باشی) .

۵۱ کُنْ لِعَقْلِكَ مُسْعِفاً وَلِهَوَاكَ مُسَوِّفاً : عقلت را (در حوائج مردم) بکار زننده و هوای نفست را واپس برنده باش .

۵۲ کُنْ مُؤْمِناً تَقِيّاً مُقْتَنِعاً عَفِيفاً : مردی باش با ایمان پرهیزکار قناعت دار پاکدامن .

۵۳ کُنْ مِنَ الْكَرِيمِ عَلَى حَذَرٍ إِنْ أَهَنْتَهُ وَ

مِنَ اللَّئِيمِ اِنْ اَكْرَمْتَهُ وَمِنَ الْحَلِيمِ اِنْ اَحْرَجْتَهُ : بترس از جوانمرد بگاهی که او را خوار داری و از ناکس اگر او را گرامی داری و از شخص بردبار اگر بروی گرفت و گیر کنی (و انسان در جامعه باید هر کس را بجای خود بشناسد)

۵۴ كُنْ عَلَى حَذَرٍ مِنَ الْاَحْمَقِ اِذَا صَاحَبْتَهُ وَمِنَ الْفَاسِقِ اِذَا عَاشَرْتَهُ وَمِنَ الظَّالِمِ اِذَا عَامَلْتَهُ : از ابله بترس بگاهیکه رفیقش گردی و از فاسق و بدکار گاهی که با وی در آمیزی و از شخص ستمگار هنگامیکه با وی داد و ستد نمائی

۵۵ كُنْ كَالنَّحْلَةِ اِذَا اَكَلَتْ اَكَلَتْ طَيِّبًا، وَاِذَا وَضَعَتْ وَضَعَتْ طَيِّبًا، وَاِنْ وَقَعَتْ عَلَى عُودٍ لَمْ تَكْسِرْهُ : همچون زنبور عسل باش وقتی که میخورد چیز پاکیزه میخورد و وقتی که مینهد (عسل شیرین و مصفا) پاکیزه مینهد و وقتی که بر چوبی می نشیند آنرا نمی شکند (بابی انت و امی یا امیرالمؤمنین ما احلی کلامک و ما اطیب فاک الفاظت همه چون در خوشاب رنگین و در دل جایگیر و معانیت همه چون شهد ناب شیرین است)

۵۶ كُنْ مُطِيعًا لِلّٰهِ سُبْحَانَهُ وَبِذِكْرِهِ آنِسًا وَ تَمَثَّلْ فِي حَالِ تَوَلِّيكَ عَنْهُ اِقْبَالَهُ عَلَيْكَ يَدْعُوكَ اِلَى عَفْوِهِ وَيَتَغَمَّدُكَ بِفَضْلِهِ : خداوند بزرگ را فرمان بردار و با یادش مأنوس باش هنگامیکه روی از او گرداندن خواهی روی آوردن او را بر خود مجسم ساز و بنگر که چگونه او تو را بسوی عفو خویش میخواند و با فضل و رحمتش (گناهانت را) میپوشاند.

۵۷ كُنْ عَالِمًا بِالْحَقِّ عَامِلًا بِهِ يُنْجِيكَ اللّٰهُ سُبْحَانَهُ : حق را هم عالم باش هم عامل تا خداوند تبارک و تعالی تو را بواسطه آن حق رستگاری دهد

۵۸ كُنْ آمِرًا بِالْمَعْرُوفِ عَامِلًا بِهِ وَلَا تَكُنْ مِمَّنْ يَأْمُرُ بِهِ وَيَنْأَى عَنْهُ فَيَبُوءَ بِاِثْمِهِ وَتَتَعَرَّضَ لِمَقْتِ رَبِّهِ : همیشه مردم را بمعروف و نیکی امر کننده و خودت آنرا بجای آورنده باش نکند که تو از کسانی باشی که مردم را به نیکی وادارنده و خودت از آن تن زننده و دور شونده باشی که در اینصورت خود گرفتار گناه آن شده و مورد خشم پروردگارت قرار خواهی گرفت.

۵۹ كُونُوا مَعَ الدُّنْيَا نُزَّاهًا وَمَعَ الْآخِرَةِ وُلَّاهًا : بر دنیا پاکیزگان (و دامن فشانان) و بر آخرت

شیفتگان باشید .

۶۰ کُونُوا مِمَّنْ عَرَفَ فَنَاءَ الدُّنْيَا فَزَهِدَ فِيهَا وَ عَلِمَ بَقَاءَ الْآخِرَةِ فَعَمِلَ لَهَا : از کسانی باشید که نابودی دنیا را شناخت و در آن زهد ورزید و پایداری آخرت را دانست و برای آن کار کرد (و در شمار پاکان قرار گرفت) .

۶۱ كُونُوا قَوْماً صِيحَ بِهِمْ فَانْتَبَهُوا : از کسانی باشید که (برای حاضر باش آخرت) گلبانگی با آنان زده شده و آنها بیدار و هشیار گردیدند .

۶۲ كُونُوا قَوْماً عَلِمُوا أَنَّ الدُّنْيَا لَيْسَتْ بِدَارِهِمْ فَاسْتَبْدَلُوا : از کسانی باشید که دانستند دنیا خانهٔ آنان نیست آنها آنرا بسرای دیگر (و بهتر) تبدیل کردند .

۶۳ كُونُوا مِنْ أَبْنَاءِ الْآخِرَةِ وَ لَا تَكُونُوا مِنْ أَبْنَاءِ الدُّنْيَا فَإِنَّ كُلَّ وَلَدٍ سَيَلْحَقُ بِأُمِّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ از فرزندان آخرت بوده باشید از فرزندان دنیا زیرا هر فرزندی در روز قیامت بمادر خودش می پیوندد (و فرزندان دنیا با خود دنیا جایشان در جهنم است .

اَلْفَصْلُ الثَّامِنُ وَ السِّتُّونَ

مِمَّا وَرَدَ مِنْ حِكَمِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَرْفِ الْكَافِ بِلَفْظِ كُلَّمَا وَ كَمَا قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فصل شصت و هشتم

از آنچه که وارد گردیده است از حکمهای حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در حرف کاف بلفظ کلّما و کما آنحضرت فرمود

۱ كُلَّمَا قَارَبْتَ أَجَلاً فَأَحْسِنْ عَمَلاً : هرچه اجل نزدیک میگردد عمل را نیکو بگذار .

۲ كُلَّمَا أَخْلَصْتَ عَمَلاً بَلَغْتَ مِنَ الْآخِرَةِ أَمَلاً : هرچه عمل را پاکیزه گذاری بآرزوی آخرت میرسی

۳ كُلَّمَا كَثُرَ خُزَّانُ الْأَسْرَارِ كَثُرَ ضِيَاعُهَا : هرچه خزانه داران اسرار بسیار گردند فاش کنندگان افزونتر گردند .

۴ كُلَّمَا حَسُنَتْ نِعْمَةُ الْجَاهِلِ ازْدَادَ قُبْحاً فِيهَا : نادان هرچه نعمتش نیکو شود زشتیش در آن نعمت افزونتر گردد .

۵ كُلَّمَا ارْتَفَعَتْ رُتْبَةُ اللَّئِيمِ نَقَصَ النَّاسُ عِنْدَهُ وَ الْكَرِيمُ بِضِدِّ ذَلِكَ : ناکس

هر قدر پایه اش بالا رود مردم پیشش کوچک شوند لکن مرد بزرگ بخلاف این است .

۶ کُلَّمَا ازْدَادَ الْمَرْءُ بِالدُّنْيَا شُغْلاً وَ زَادَ بِهَا وَلَهاً أَوْرَدَتْهُ الْمَسَالِكَ وَ أَوْقَعَتْهُ الْمَهَالِكَ : در دنیا هرچه سرگرمی مرد زیادتر شود و دلباختگیش بدان بیشتر گردد دنیا او را براههای دشوار وارد کند و به پرتگاههای هلاکتش در افکند .

۷ کُلَّمَا لَا يَنْفَعُ يَضُرُّ وَ الدُّنْيَا مَعَ حَلَاوَتِهَا تَمُرُّ وَ الْفَقْرُ بَعْدَ الْغِنَى بِاللَّهِ لَا يَضُرُّ : هرچه سود ندهد زیان رساند دنیا با همه شیرینیش (سخت) تلخ است و پس از توانگری بواسطهٔ خداوند تعالی نداری هم ضرری نمیزند .

۸ کُلَّمَا زَادَ عَقْلُ الرَّجُلِ قَوِيَ إِيمَانُهُ بِالْقَدَرِ وَ اسْتَخَفَّ الْعِبَرَ : هرچه مرد خردمندتر شود ایمانش (بخدا و) بقضا و قدر نیرومندتر گردد و عبرتها و پیش آمدهای جهان را سبک گیرد .

۹ کُلَّمَا عَظُمَ قَدْرُ الشَّيْءِ الْمُنَافَسِ عَلَيْهِ عَظُمَتِ الرَّزِيَّةُ لِفَقْدِهِ : هر اندازه چیزیکه آرزو کرده شود بزرگ باشد مصیبت از دست رفتن آن بزرگتر است .

۱۰ کُلَّمَا ازْدَادَ عِلْمُ الرَّجُلِ زَادَتْ عِنَايَتُهُ بِنَفْسِهِ وَ بَذَلَ فِي رِيَاضَتِهَا وَ صَلَاحِهَا جُهْدَهُ : هر اندازه علم مرد زیاد شود توجهش بخودش بیشتر گردد و کوشش در ریاضت دادن و اصلاح کردن نفسش مبذول گردد (و این در صورتی است که تکبر علم او را نگیرد بلکه بکار عملش بدارد) .

۱۱ کُلَّمَا طَالَتِ الصُّحْبَةُ تَأَكَّدَتِ الْمَحَبَّةُ : هر اندازه دوستی طولانی تر مهربانی را رشته استوارتر گردد .

۱۲ کُلَّمَا قَوِيَتِ الْحِكْمَةُ ضَعُفَتِ الشَّهْوَةُ : هرچه حکمت و دانش سخت تر شهوت سست تر گردد

۱۳ کُلَّمَا فَاتَكَ مِنَ الدُّنْيَا شَيْءٌ فَهُوَ غَنِيمَةٌ : هرچه از دنیا از دستت بدر رود آن غنیمت است (و در حساب آسوده تری) .

۱۴ كَمَا تَدِينُ تُدَانُ : دین را هر طور بداری دین تو را همان طور دارد .

۱۵ كَمَا تُعِينُ تُعَانُ : هر طور یاری کنی همانطور یاری کرده شوی .

۱۶ كَمَا تَرْحَمُ تُرْحَمُ : هر طور رحم کنی رحم کرده شوی

۱۷ كَمَا تَتَوَاضَعُ تُعَظَّمُ : هر طور فروتنی کنی بزرگ داشته شوی .

۱۸ کما ترجو خف : همچنانکه (از خدا) امیدواری همان طور ازو بترس .

۱۹ کما تنهی عفّ : همانطور که دیخواه تواست پاکدامنی کن (یعنی با مردم آن کن که از آنان متوقعی)

۲۰ کما تقدّم تجد : هرچه پیش فرستی همان را بیابی .

۲۱ کما تزرع تحصد : هرچه بکاری میدروی .

۲۲ کما انّ الصّدی یأکل الحدید حتّی یفنیه کذلک الحسد یکمد الجسد حتّی یفنیه : همچنانکه زنگ آهن را میخورد تا آنکه نابودش کند همانطور حسد جسد را بیمار میدارد تا آنکه آنرا از نابود سازد .

۲۳ کما انّ العلم یهدی المرء وینجیه کذلک الجهل یضلّه ویردیه : همانطور که علم مرد را هدایت میکند و (از نادانی) نجات میدهد همانطور نادانی مرد را گمراه میکند و میافکند .

۲۴ کما انّ الظّلّ والجسم لا یفترقان کذلک التّوفیق والدّین لا یفترقان : همچنانکه سایه وتن از هم جدا نشوند همانطور دین و موفقیت از هم جدا نگردند .

۲۵ کما انّ الشّمس واللّیل لا یجتمعان کذلک حبّ الله وحبّ الدّنیا لا یجتمعان : همچنانکه روز و شب باهم جمع نشوند همانطور محبت خدا و محبت دنیا باهم جمع نگردند (و خدا خود فرماید همچنانکه آب و آتش در ظرفی جمع نشوند همانطور حب من و دنیا باهم جمع نگردند) .

الفصل التّاسع والسّتّون

ممّا ورد من حکم امیر المؤمنین علیّ بن ابیطالب علیه السّلام فی حرف الکاف باللّفظ المطلق قال علیه السّلام :

فصل شصت ونهم

از آنچه که وارد گردیده از حکمتهای حضرت امیر المؤمنین علیّ بن ابیطالب علیه السّلام در حرف کاف بلفظ مطلق آنحضرت فرمود :

۱ کسب العقل کفّ الأذی : بدست آوردن عقل دست از آزار مردم کشیدن است .

۲ کسب العلم الزّهد فی الدّنیا : علم بدست آوردن در دنیا زهد ورزیدن است .

۳ کسب الایمان لزوم الحقّ ونصح الخلق : بدست آوردن ایمان خلق را همراه بودن و مردم را پند دادن است .

۴ كَسْبُ الْحِكْمَةِ إِجْمَالُ النُّطْقِ وَاسْتِعْمَالُ الرِّفْقِ بدست آوردن حکمت و کمال کمی گفتار و بکار بردن نرمی است .

۵ كَلَامُ الْعَاقِلِ قُوتٌ وَجَوَابُ الْجَاهِلِ سُكُوتٌ خردمند سخنش قوت دل و پاسخ نادان خاموشی است

۶ كُرُورُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مَكْمَنُ الْآفَاتِ وَدَوَاعِي الشَّتَاتِ : گردش روز و شب کمینگاه آفتها و خواننده پریشانیها است .

۷ كَيْفِيَّةُ الْفِعْلِ تَدُلُّ عَلَى حُسْنِ الْعَقْلِ فَأَحْسِنْ لَهُ الْاِخْتِبَارَ وَأَكْثِرْ عَلَيْهِ الْاِسْتِظْهَارَ : کم و کیف کردار هرکس نشانه بر حسن عقلش میباشد پس نیکو بیازمای آنگاه اعتماد برویرا بسیار کن .

۸ كَسْبُ الْعَقْلِ الْاِعْتِبَارُ وَالْاِسْتِظْهَارُ وَكَسْبُ الْجَهْلِ الْغَفْلَةُ وَالْاِغْتِرَارُ : حاصل کار عقل عبرت گرفتن و پشتیبان جستن (در گرفتاریها) است و نتیجه کار جهل بیخبری و فریب خوردن است .

۹ كَأَنَّ الْمَعْنِيَّ سِوَاهَا وَكَأَنَّ الْحَظَّ فِي إِحْرَازِ دُنْيَاهُ (این بشر را چه افتاده است که اینقدر باحکام الهی بی اعتنا است) تو گوئی غیر او قصد شده است و بدان ماند که فقط حظّ او در بدست آوردن دنیایش باشد .

۱۰ كُفْرُ النِّعْمَةِ مُزِيلُهَا وَشُكْرُهَا مُسْتَدِيمُهَا کفران نعمت زایل کننده نعمت و شکر نعمت او را ادامه دهنده است .

۱۱ كُرُورُ الْأَيَّامِ أَحْلَامٌ وَلَذَّاتُهَا آلَامٌ وَمَوَاهِبُهَا فَنَاءٌ وَانْصِرَامٌ : گردشهای روزگار خوابهای پوچ و لذاتش دردها و بخشودهایش نابودیها و خستگیها است .

۱۲ كَمَالُ الْعِلْمِ الْحِلْمُ وَكَمَالُ الْحِلْمِ كَثْرَةُ الْاِحْتِمَالِ وَالْكَظْمِ : کامل کردن علم بداشتن حلم است و کامل کردن حلم و بردباری تحمل کردن بسیار و بر داشتن بار از دوش مردم و فرو خوردن خشم است

۱۳ كَمَالُ الْحَزْمِ اِسْتِصْلَاحُ الْأَضْدَادِ وَمُدَاجَاةُ الْأَعْدَاءِ : تکمیل کردن دوراندیشی سر و سامان دادن بکار مخالفین و نرمی و مدارا کردن با دشمنان است (مداجاة بمعنی مدارا و پنهان داشتن دشمنیها است المنجد)

۱۴ كَمْ دَنِفٍ نَجَا وَصَحِيحٍ هَوَى : بسا بیماری که شفا یافت و بسا تندرستی که در افتاد .

۱۵ كَلَامُ الرَّجُلِ مِيزَانُ عَقْلِهِ : سخن مرد میزان سنجش عقل او است .

۱۶ كَمَالُ الْمَرْءِ عَقْلُهُ وَقِيمَتُهُ فَضْلُهُ : تمامیت

مرد بعقل او و بهائش باندازه کمال و فضلش میباشد

۱۷ کُنْتُ اِذا سَئَلْتُ رَسُولَ اللّٰهِ اَعْطانی وَ اِذا سَکَتُّ اِبْتَدَأَنی : من هر وقت از رسولخدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم چیزی میپرسیدم بمن عطا میفرمود (و تعلیم میکرد) و هرگاه خاموش می نشستم آنحضرت ابتدا به سخن میفرمود (فلذا آن حضرت مرا باب مدینه علم خویش معرفی فرموده‌اند).

۱۸ کَذِبَ مَنِ ادَّعَی الْیَقینَ بِالْباقی وَهُوَ مُواصِلٌ لِلْفانی : دروغ گفت کسیکه دعوی یقین بدار باقی آخرت کرد در صورتیکه او بدار فانی دنیا پیوند کرده است.

۱۹ کَذِبَ مَنِ ادَّعَی الْاِیمانَ وَهُوَ مَشْغُوفٌ مِنَ الدُّنْیا بِخُدَعِ الْاَمانی وَزُورِ الْمَلاهی : دروغ گفت آن کس که دعویدار ایمان داشتن شد و حال اینکه او از دنیا بفریبهای آرزوها و دروغ بازیچه‌ها (و زرد و سرخ دنیا) دلبستگی پیدا کرد.

۲۰ کُفْرانُ النِّعَمِ یُزِلُّ الْقَدَمَ وَیَسْلُبُ النِّعَمَ : نعمتهای خدا را کفران کردن قدم را میلرزاند و نعمت را از انسان سلب مینماید.

۲۱ کُفْرُ النِّعْمَةِ لُؤْمٌ وَصُحْبَةُ الْاَحْمَقِ شُؤْمٌ : ناسپاسی نعمت از ناکسی و همراهی احمق ابله (سخت) زشت است.

۲۲ کَمالُ الْعَطِیَّةِ تَعْجِیلُها : تمامیت عطا و بخشش در این است که زود داده شود.

۲۳ کُفْرُ النِّعَمِ مُزیلُها : ناسپاسی نعمت زایل کننده آن نعمت است.

۲۴ کَمالُ الْعِلْمِ الْعَمَلُ : تکمیل علم عمل کردن است.

۲۵ کَمالُ الْاِنْسانِ الْعَقْلُ : کمال انسان عقل و خردمندی او است.

۲۶ کُلُوا الْاُتْرُجَّ قَبْلَ الطَّعامِ وَبَعْدَهُ فَآلُ مُحَمَّدٍ یَفْعَلُونَ ذٰلِکَ : پیش از طعام و پس از آن نارنج را بخورید زیرا که آل محمد صلوات اللّه علیهم اجمعین چنین میکردند.

۲۷ کَلامُکَ مَحْفُوظٌ عَلَیْکَ مُخَلَّدٌ فی صُحُفِکَ فَاجْعَلْهُ فیما یُزْلِفُکَ وَاِیّاکَ اَنْ تُطْلِقَهُ فیما یُوبِقُکَ : سخن تو بر تو نگهداشته شده و همیشه در نامه عملت باقی است پس آن سخن را در چیزی قرار ده که تو را بخدا نزدیک سازد و سخت بپرهیز از اینکه سخنت در چیزی باشد که تو را هلاک سازد.

۲۸ کافِلُ الْمَزیدِ الشُّکْرُ : سپاسگذاری نعمت کفیل زیادتست

۲۹ کافِلُ النَّصرِ الصَّبرُ: کفیل پیروزی صبر (در برابر گرفتاری) است.

۳۰ کُفرانُ الأحسانِ یوجِبُ الحِرمانَ: نیکی را کفران کردن موجب ناکامی است.

۳۱ کافِلُ دَوامِ الغِنیٰ وَالأمکانِ اِتّباعُ الأحسانِ: نگهبان همیشگی توانگری و توانائی پی در پی هردم احسان کردن است.

۳۲ کافِلُ الیَتیمِ وَالمِسکینِ عِندَ اللهِ مِنَ المُکرَمینَ: کفیل یتیم و بینوا نزد خدا از گرامیانست

۳۳ کاتِمُ السِّرِّ وَفیٌّ آمینٌ: رازپوش وفادار و امین است

۳۴ کُلُّکُم عِیالُ اللهِ وَاللهُ سُبحانَهُ کافِلُ عِیالِهِ: همه شما عیالات خدائید و خداوند بزرگ هم عیالاتش را کفیل و ضامن است.

۳۵ کُلُّ امرِءٍ مَسئُولٌ عَمّا مَلَکَت یَمینُهُ وَ عِیالُهُ: هر مردی مسئول عیالاتش و آنچه که دستش مالک آنست میباشد.

۳۶ کافِرُ النِّعمَةِ کافِرُ فَضلِ اللهِ سُبحانَهُ: کفران کننده نعمت کفران کننده فضل خداوند سبحان است

۳۷ کافِلُ الیَتیمِ اَثیرُ اللهِ سُبحانَهُ: متکفل کار یتیم برگزیده خدا است.

۳۸ کُفرُ النِّعَمِ مَجلَبَةٌ لِحُلُولِ النِّقَمِ: کفران نعمت فرود آمدن نقمت و گرفتاری را جلب کننده و زور آورنده است.

۳۹ کَفِّروا ذُنُوبَکُم وَتَحَبَّبُوا اِلیٰ رَبِّکُم بِالصَّدَقَةِ وَصِلَةِ الرَّحِمِ: گناهانتان را جبران کنید و خود را دوست پروردگارتان گردانید با دادن صدقه و پیوند کردن با خویشان.

۴۰ کِذبُ السَّفیرِ یُولِدُ الفَسادَ وَیُفَوِّتُ المُرادَ وَ یُبطِلُ الحَزمَ وَیَنقُضُ العَزمَ: میانجی که دروغگو شد فساد تولید کردد و مراد و مطلب از دست برود و دور اندیشی باطل شود و عزم و روی آوردن بکار را نقض کرده.

۴۱ کِتابُ الرَّجُلِ عِنوانُ عَقلِهِ وَبُرهانُ فَضلِهِ: نامه شخص نشانه خردمندی و نماینده دانشمندیش میباشد.

۴۲ کِتابُ الرَّجُلِ مِعیارُ فَضلِهِ وَمِسبارُ نُبلِهِ: نامه مرد (که بدیگری مینویسد) میزان فضل و پایه درستی و بزرگی او را روشن میدارد.

۴۳ کافِرُ النِّعمَةِ مَذمُومٌ عِندَ الخَلقِ وَالخالِقِ: کفران کننده نعمت (های خداوندی) پیش خدا و خلق نکوهیده است.

۴۴ کَمالُ الفَضائِلِ شَرَفُ الخَلائِقِ: شرافت

مردمان و آفریدگان به تکمیل فضائل است.

۴۵ كَانَ لِي فِيمَا مَضَى أَخٌ فِي اللهِ وَكَانَ يُعَظِّمُهُ فِي عَيْنِي صِغَرُ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ وَكَانَ خَارِجًا عَنْ سُلْطَانِ بَطْنِهِ فَلَا يَشْتَهِي مَا لَا يَجِدُ وَلَا يُكْثِرُ إِذَا وَجَدَ وَكَانَ أَكْثَرُ دَهْرِهِ صَامِتًا فَإِنْ قَالَ بَذَّ الْقَائِلِينَ وَنَقَعَ غَلِيلَ السَّائِلِينَ وَكَانَ ضَعِيفًا مُسْتَضْعَفًا فَإِنْ جَاءَ الْجِدُّ فَهُوَ لَيْثُ غَادٍ وَصِلُّ وَادٍ لَا يُدْلِي بِحُجَّةٍ حَتَّى يَأْتِيَ قَاضِيًا وَكَانَ لَا يَلُومُ أَحَدًا عَلَى مَا يَجِدُ الْعُذْرَ فِي مِثْلِهِ حَتَّى يَسْمَعَ اعْتِذَارَهُ وَكَانَ لَا يَشْكُو وَجَعًا إِلَّا عِنْدَ بُرْئِهِ وَكَانَ يَفْعَلُ مَا يَقُولُ وَلَا يَقُولُ مَا لَا يَفْعَلُ وَكَانَ إِنْ غُلِبَ عَلَى الْكَلَامِ لَمْ يُغْلَبْ عَلَى السُّكُوتِ وَكَانَ عَلَى أَنْ يَسْمَعَ أَحْرَصَ مِنْهُ عَلَى أَنْ يَتَكَلَّمَ وَكَانَ إِذَا بَدَهَهُ أَمْرَانِ نَظَرَ أَيُّهُمَا أَقْرَبُ إِلَى الْهَوَى فَخَالَفَهُ فَعَلَيْكُمْ بِهَذِهِ الْخَلَائِقِ فَالْزَمُوهَا وَتَنَافَسُوا فِيهَا فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِيعُوهَا فَاعْلَمُوا أَنَّ أَخْذَ الْقَلِيلِ خَيْرٌ مِنْ تَرْكِ الْكَثِيرِ

در دوران گذشته مرا در راه خدا یاری بود که کوچک بودن دنیا در نظرش او را در نظر من بزرگ ساخته بود شکمش بروی تسلّط نداشت چیزی را که نمییافت نمیخواست و اگر مییافت پر بکار نمیبرد بیشتر روزگارش را بخاموشی بسر میبرد اگر میگفت بر گویندگان غلبه میکرد (و برای گویندگان دیگر جای سخن باقی نمیگذارد) و آتش عشق و تشنگی پرسندگان را (با آب پند و اندرز) فرومی نشانید (از بس در طاعت پروردگارش کوشیده و پیکرش را نزار ساخته بود) ناتوان مینمود و مردم هم او را ناتوان میپنداشتند همینکه زمان کوشش کار فرا میرسید او شیر خشم بشیه و مار پر زهر بیابان (و بر دشمنان دین سخت گیر) بود (و اگر گاهی نزاعی اتفاق میافتاد پیش از وقت) حجّت و دلیل نمیآورد تا اینکه نزد قاضی آید و واحدی را سرزنش نمیکرد بر چیزیکه راه عذری برای آن مییافت تا اینکه عذر آنطرف را می شنید از دردی نمینالید مگر گاهی که از آن شفا مییافت، هر چه میگفت میکرد و هر چه میکرد نمیگفت اگر در گفتن بروی غالب میشدند در نگفتن بروی غالب نمیشدند بر شنیدن حریص تر بود تا بر گفتن هرگاه دو کار پیش میآمد نگاه میکرد و میدید که کدامیک از آن دو کار بهوای نفس نزدیکتر است آنگاه بخلاف آن کار میکرد پس بر شما باد که این خوهای پسندیده را (فرا گیرید) ملازمت و مواظبت نمائید و با آنها رغبت

داشته باشید و اگر توانائی نداشتید (که همه آنها را بکار بندید) پس بدانید که کم را درک کردن بهتر تا بسیار را ترک گفتن (و این گنج شایگان و دریای پرازگوهر حکمت که در اینچند جمله گرد آمده است حکمت ۲۸۱ نهج البلاغه است شارحین در اینجا سرگردان مانده اند که این برادری که حضرت میفرماید کیست اگر ابوذر غفاری که او مردی جنگاور نبوده است و اگر مقداد بن اسود کندی است که تا این اندازه زاهد نبوده است و جملات دیگر نامه با جعفر طیار رضوان الله علیه سازش ندارد، مترجم گوید ظن قوی میرود که حضرت برای تحریک مردم باین اوصاف عالیه اوصافی که در شخص خود حضرت موجود بوده است آنها را من باب مثال ذکر فرموده باشند که هم خودستائی نشده باشد و هم مردم را باین صفات حمیده راهنمائی نموده باشند. بابی انت و امی یا امیر المؤمنین).

اَلْفَصْلُ السَّبْعُونَ

مِمّا وَرَدَ مِنْ حِکَمِ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ عَلِیِّ بْنِ اَبیطالِبٍ عَلَیْهِ السَّلامُ فی حَرْفِ اللّامِ بِاللّامِ الزّائِدَةِ بِلَفْظِ لِکُلِّ قالَ عَلَیْهِ السَّلامُ

فصل هفتادم از آنچه که وارد گردیده است از حکمتهای حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در حرف لام بلام زائده بلفظ لکل آنحضرت علیه السلام فرمود:

۱ لِکُلِّ هَمٍّ فَرَجٌ : هر اندوهی را شادی در پی است.

۲ لِکُلِّ ضیقٍ مَخْرَجٌ : هر تنگی را گشایشی است.

۳ لِکُلِّ اَجَلٍ کِتابٌ : هر وعده را سر رسید و نوشته ایست

۴ لِکُلِّ حَسَنَةٍ ثَوابٌ : هر کار نیکی را پاداشی است

۵ لِکُلِّ ناجِمٍ اُفُولٌ : هر بیرون آینده ئی را فرو رفتنی است

۶ لِکُلِّ داخِلٍ دَهْشَةٌ وَ ذُهُولٌ : برای هر داخل شونده در کاری ترس و بیخودئی است.

۷ لِکُلِّ سَیِّئَةٍ عِقابٌ : هر کار زشتی را کیفر و پاداشی هست

۸ لِکُلِّ غَیْبَةٍ اِیابٌ : هر پنهان شدنی را آمدن و پیدا شدنی هست

۹ لِکُلِّ قَوْلٍ جَوابٌ : هر حرفی را جوابی است.

۱۰ لِکُلِّ حَیٍّ داءٌ : هر زنده را دردی است (که او را خواهد گرفت)

۱۱ لِکُلِّ عِلَّةٍ دَواءٌ : هر دردی را دوائی است.

۱۲ لِکُلِّ اَجَلٍ حُضُورٌ : هر وعده را حاضر شدنی در پی است

۱۳ لِکُلِّ اَمَلٍ غُرُورٌ : هر آرزوئی را فریبی است (انسان آرزو میکند که ایکاش چنین میشد وقتی بآن میرسد می بیند خود را فریب داده است).

۱۴ لِکُلِّ نَفْسٍ حِمامٌ : هر نفسی را مرگی در پی است.

۱۵ لِکُلِّ ظالِمٍ اِنْتِقامٌ : هر ستمکاری را کیفری در کار است

۱۶ لِکُلِّ امْرِءٍ اَدَبٌ: هر مردی را ادب و کمالی است (بفراخور حال خودش).

۱۷ لِکُلِّ شَیْءٍ سَبَبٌ: هر چیزی را وسیله و سببی است

۱۸ لِکُلِّ ضَلَّةٍ عِلَّةٌ: هر گمراهی را سببی است.

۱۹ لِکُلِّ کَثْرَةٍ قِلَّةٌ: هر بسیاری را کمی در پی است.

۲۰ لِکُلِّ نَاکِثٍ شُبْهَةٌ: هر عهدشکنی را شبهه در کار است.

۲۱ لِکُلِّ دَوْلَةٍ بُرْهَةٌ: هر دولتی را در دنیا میدانی است (که در آن تاخت و تاز میکند تا منقرض شوند).

۲۲ لِکُلِّ حَیٍّ مَوْتٌ: هر زنده را مرگی است.

۲۳ لِکُلِّ شَیْءٍ مَوْتٌ: هر چیزی را مرگی است.

۲۴ لِکُلِّ اِقْبَالٍ اِدْبَارٌ: هر پیش آمدی را پس رفتنی است

۲۵ لِکُلِّ مُصَابٍ اِصْطِبَارٌ: هر ماتمی را شکیبائی است.

۲۶ لِکُلِّ شَیْءٍ حِیلَةٌ: هر چیزی را چاره ایست.

۲۷ لِکُلِّ کَبِدٍ حُرْقَةٌ: هر جگری را سوزشی است.

۲۸ لِکُلِّ جَمْعٍ فُرْقَةٌ: برای هر جمعی جدائی است.

۲۹ لِکُلِّ مَقَامٍ مَقَالٌ: برای هر سخنی جائی است.

۳۰ لِکُلِّ اَمْرٍ مَآلٌ: هر کاری را پایانی است.

۳۱ لِکُلِّ شَیْءٍ حِلْیَةٌ وَحِلْیَةُ الْمَنْطِقِ الصِّدْقُ: هر چیزی را زیوری است و زیور گفتار راستی است.

۳۲ لِکُلِّ دِینٍ خُلْقٌ وَخُلْقُ الْاِیمَانِ الرِّفْقُ: هر دینی را خوئی است و خوی اهل ایمان نرمی است.

۳۳ لِکُلِّ شَیْءٍ مِنَ الدُّنْیَا انْقِضَاءٌ وَفَنَاءٌ: برای هر چیزی از دنیا سرآمدنی و نابود شدنی است.

۳۴ لِکُلِّ شَیْءٍ مِنَ الْآخِرَةِ خُلُودٌ وَبَقَاءٌ: برای هر چیزی از چیزهای آخرت پایندگی و پایداری است.

۳۵ لِکُلِّ امْرٍ عَاقِبَةٌ حُلْوَةٌ اَوْ مُرَّةٌ: تلخ یا شیرین برای هر کاری پایانی است.

۳۶ لِکُلِّ شَیْءٍ غَایَةٌ وَغَایَةُ الْمَرْءِ عَقْلُهُ: هر چیزی را پایانی است و پایان مرد عقلش میباشد (و آنکه بی عقل است اصلاً مردش نمیتوان خواند).

۳۷ لِکُلِّ شَیْءٍ زَکوٰةٌ وَزَکوٰةُ الْعَقْلِ احْتِمَالُ الْجُهَّالِ: هر چیزی را زکوتی است (و چیزی است که آنرا پاکیزه میسازد) و زکوة عقل تحمّل نادانی نادان است.

۳۸ لِکُلِّ شَیْءٍ فَضِیلَةٌ وَفَضِیلَةُ الْکَرَمِ اِصْطِنَاعُ الرِّجَالِ: هر چیزی را افزونی و فضلی است و فضیلت جوانمردی نیکی را با مردم بکار بستن است.

۳۹ لِکُلِّ شَیْءٍ آفَةٌ وَآفَةُ الْخَیْرِ قَرِینُ السُّوءِ: هر چیزی را آفتی است و آفت نیکی همنشین بد است.

۴۰ لِکُلِّ شَیْءٍ نَکَدٌ وَنَکَدُ الْعُمْرِ مُقَارَنَةُ الْعَدُوِّ

هر چیز را تیرگی و کاهشی است و تیرگی عمر نزدیک بودن با دشمن است (و کسانیکه هم نزدیک اند اگر خصم هم باشند روزگارشان تیره است) .

۴۱ لِكُلِّ رِزْقٍ سَبَبٌ فَأَجْمِلُوا فِي الطَّلَبِ: هر روزی را سببی است (که بدان سبب روزی میرسد و به پر دویدن نیست) بنابرین در کار طلب آهسته باشید .

۴۲ لِكُلِّ إِنْسَانٍ إِرْبٌ فَابْعُدُوا عَنِ الرِّيَبِ: هر انسانی را حاجتی است (که بسوی آن روان است پس اگر احیاناً کسی را در جائی که بی تناسب دیدید) گمان بد درباره اش مبرید .

۴۳ لِكُلِّ امْرِءٍ يَوْمٌ لَا يَعْدُوهُ: برای هر کسی روزی است که از آن نگذرد (و اجلش مقدم و مؤخر نگردد)

۴۴ لِكُلِّ أَحَدٍ سَائِقٌ مِنْ أَجَلِهِ يَحْدُوهُ: برای هر کسی از اجلش راننده ایست که او را میراند (تا بقبرش برساند) .

۴۵ لِكُلِّ مُثْنٍ عَلَى مَنْ أَثْنَى عَلَيْهِ مَثُوبَةٌ مِنْ جَزَاءٍ أَوْ عَارِفَةٌ مِنْ عَطَاءٍ: بر هر شخص ستایش شده از ستایش گر حق و پاداشی است از دادن مزد جزائی و یا نیکی اعطائی .

۴۶ لِكُلِّ عَمَلٍ جَزَاءٌ فَاجْعَلُوا أَعْمَالَكُمْ لِمَا يَبْقَى وَذَرُوا مَا يَفْنَى: هر عملی را پاداشی است پس عمل خود را قرار دهید در چیزیکه باقی ماند و واگذارید آنچه را که فانی میگردد .

۴۷ لِكُلِّ شَيْءٍ بَذْرٌ وَبَذْرُ الشَّرِّ الشَّرَهُ: هر چیزی را تخمی است و تخم زشتی آزمندی بسیار است

۴۸ لِكُلِّ ظَالِمٍ عُقُوبَةٌ لَا يَعْدُوهُ وَصَرْعَةٌ لَا تَخَطَّاهُ: هر ستمکاری را کیفری است که از آن نگذرد و بسر درافتادنی است که او را بازنگذارد .

۴۹ لِكُلِّ ظَاهِرٍ بَاطِنٌ عَلَى مِثَالِهِ فَمَا طَابَ ظَاهِرُهُ طَابَ بَاطِنُهُ وَمَا خَبُثَ ظَاهِرُهُ خَبُثَ بَاطِنُهُ: هر ظاهری را باطنی است همانند خودش فلذا هر چه ظاهرش خوب باطنش هم خوب و هر چه ظاهرش بد باطنش هم بد است .

۵۰ لِكُلِّ دَاخِلٍ دَهْشَةٌ فَابْدَؤُا بِالسَّلَامِ: برای هر داخل شونده در جائی بیمی است پس (در هر جا که وارد شوید) ابتدا بسلام کنید (که سلام کردن باعث ایمنی از اغلب ترسها است) .

۵۱ لِكُلِّ قَادِمٍ حَيْرَةٌ فَابْسُطُوهُ بِالْكَلَامِ: هر تازه واردی را (در هر مجلسی) سرگردانی است پس بوسیله

سخن هر گرد آیش را بگشاید و بر طرف سازد.

۵۲ لِکُلِّ شَیْءٍ بَذْرٌ وَبَذْرُ الْعَداوَةِ الْمِزاحُ: هر چیز را تخمی است و تخم دشمنی شوخی و مزاح کردن است.

اَلْفَصْلُ الْحادِی وَالسَّبْعُونَ

مِمّا وَرَدَ مِنْ حِکَمِ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ عَلِیِّ بْنِ اَبی طالِبٍ عَلَیْهِ السَّلامُ فی حَرْفِ اللّامِ بِاللّامِ الزّائِدَةِ بِاللَّفْظِ الْمُطْلَقِ قالَ عَلَیْهِ السَّلامُ

فصل هفتاد و یکم

از آنچه که وارد گردیده است از حکمتهای حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در حرف اللام بلام زائده بلفظ مطلق آنحضرت فرمودند

۱ لِلْحَقِّ دَوْلَةٌ: برای حق دولت و سلطنتی است (که بناچار خواهد رسید و بساط باطل را درهم خواهد پیچید).

۲ لِلْباطِلِ جَوْلَةٌ: برای باطل جولانی است (که بزودی تمام خواهد شد).

۳ لِلْکَلامِ اَوْقاتٌ: سخنگو را هنگامها است (که در آنها باید بسخن پردازد و مناسبت را در نظر گیرد).

۴ لِلْباغی صَرْعَةٌ: گردنکش را (زمان) در افتادنی است.

۵ لِلصِّدْقِ بَهْجَةٌ: برای راستی در دل جائی است (و سخن راست دلنشین است).

۶ لِلنُّفُوسِ حِمامٌ: برای نفوس مرگی است (که آنها را زود خواهد گرفت).

۷ لِلظّالِمِ اِنْتِقامٌ: ستمگر را کیفری در کار است (که دیر یا زود بدان میرسد).

۸ لِلطّالِبِ الْبالِغِ لَذَّةُ الْاِدْراکِ: برای طالبی که مطلوبش میرسد لذّة دریافتن است.

۹ لِلْخائِبِ الْبائِسِ مَضَضُ الْهَلاکِ: برای زیانکار ناامید سوزش درد هلاکت است (و بسیار افتد که طالب کار و ملکی پس از ناکامی کارش بهلاکت کشیده است).

۱۰ لِلْعادَةِ عَلی کُلِّ اِنْسانٍ سُلْطانٌ: عادت بر هر انسانی تسلّط دارد (و انسان کامل کسی است که بتواند بر عادتش تسلّط پیدا کند).

۱۱ لِلْعاقِلِ فی کُلِّ عَمَلٍ اِحْسانٌ: خردمند را در هر کاری نیکی است.

۱۲ لِلْجاهِلِ فی کُلِّ حالَةٍ خُسْرانٌ: برای نادان در هر حالی زیانی است (و کارهایش تمام از روی نادانی صادر میشود).

۱۳ لِلْاِعْتِبارِ یُضْرَبُ الْاَمْثالُ: داستانها برای پند و عبرت گرفتن زده و آورده میشود).

۱۴ لِلشَّدائِدِ تُدَّخَرُ الرِّجالُ : مردها برای سختیها و دشوار یها ذخیره میکردند (همینکه کار بر ملک و ملتی سخت شد به نیروی کفایت و درایت گرهها را میگشایند.

۱۵ لِلظّالِمِ بِکَفِّهِ عَضَّةٌ : برای ستمگر انگشت بلب گزیدنی است (که در اثر ستمکاری بدان خواهد رسید).

۱۶ لِلْمُتَحَلّی لَذَّةُ الدُّنْیا غُصَّةٌ : برای شیرین شمرنده لذت و خوشی دنیا غصه و اندوهی در پی است.

۱۷ لِلْعاقِلِ فی کُلِّ کَلِمَةٍ نَبْلٌ : برای خردمند در هر پیش آمد سخنی درستی و راستی ایست.

۱۸ لِلْحازِمِ فی کُلِّ فِعْلٍ فَضْلٌ : برای دور اندیش در هر کاری فضلی است.

۱۹ لِلْأَحْمَقِ مَعَ کُلِّ قَوْلٍ یَمینٌ : ابله را با هر سخنی سوگندیست

۲۰ لِرَسُولِ اللهِ فی کُلِّ حُکْمٍ تَبْیینٌ : پیغمبر خدا را در هر حکمی (از احکام اسلامی) بیانی است (که مؤید آن حکم است).

۲۱ لِلْکَیِّسِ فی کُلِّ شَیْءٍ اِتِّعاظٌ : برای شخص زیرک در هر چیزی پند گرفتنی است.

۲۲ لِلْعاقِلِ فی کُلِّ عَمَلٍ اِرْتِیاضٌ : برای خردمند در هر کاری رنج و ریاضتی است.

۲۳ لِلْقُلُوبِ خَواطِرُ سُوءٍ وَالْعُقُولُ تَزْجُرُ مِنْها : دلها را خاطرائی است زشت که عقلها از آنها باز میدارند

۲۴ لِلْقُلُوبِ طَبایِعُ سُوءٍ وَالْحِکْمَةُ تَنْهی عَنْها : برای دلها خوهائی است زشت (از قبیل کبر و کین و عجب و ریا) که حکمت و دانش از آن خوها نهی کرده است.

۲۵ لِمُبْغِضینا أَمْواجٌ مِنْ سَخَطِ اللهِ سُبْحانَهُ : برای دشمن با اهل بیت موجهائی است از خشم خداوند بزرگ (که فردای محشر در آن غرق خواهد گردید).

۲۶ لِلْمُتَجَرّی عَلَی الْمَعاصی نِقَمٌ مِنْ عَذابِ اللهِ سُبْحانَهُ : برای آنکه در گنهکاری بی باک است خشمهائی است از عذاب خداوند بزرگ.

۲۷ لَقَدْ کاشَفْتُمُ الدُّنْیا الْغِطاءَ وَاَذَنْتُکُمْ عَلی سَواءٍ : براستی و حقیقت میگویم که من پرده از چهره دنیا برای شما برگرفتم و راه راست را بشما گوشزد کردم (باشد که پند گیرید و در طریق هدایت سیر نمائید).

۲۸ لَقَدْ رَقَعْتُ مِدْرَعَتی هٰذِهِ حَتّی اسْتَحْیَیْتُ مِنْ راقِعِها فَقالَ لی قائِلٌ اَلا تَنْبِذُها فَقُلْتُ لَهُ اُغْرُبْ عَنّی فَعِنْدَ الصَّباحِ یَحْمَدُ الْقَوْمُ السُّری : من این تن پوشم تا آنجا پینه بستم که دیگر از پینه زننده شرم کردم وقتی گوینده مرا گفت آیا دیگر آن را دور نمی اندازی باو گفتم از

من دور شو که ره پیمایان در شب بهنگام صباح ستوده میشوند (و وقتی از آنها سپاسگذاری میکنند که منزل را طی کرده باشند و کسانیکه منزل دنیا را بزهد و کناره گیری از آن برند صباح قیامت مورد تقدیر واقع میشوند).

۲۹ لَقَدْ بُصِّرْتُمْ اِنْ اَبْصَرْتُمْ وَاَسْمِعْتُمْ اِنْ اَسْتَمَعْتُمْ وَهُدِیْتُمْ اِنْ اِهْتَدَیْتُمْ : البتّه شما را ره نمودند اگر بینا شوید (و مطالب حق را) بشما شنواندند اگر بشنوید و راه هدایت را نشان شما دادند اگر نشان داده شوید (و بچشم هوش و بگوش دل بینا و شنوا گردید).

۳۰ لَدُنْیَاکُمْ عِنْدِیْ اَهْوَنُ مِنْ عِرَاقِ خِنْزِیْرٍ عَلٰی یَدِ مَجْذُوْمٍ : البتّه این جهان شما نزد من از رگ و پی خوکی که در دست شخص خوره دار باشد خوارتر و بیمقدارتر است (و شما بجو دبر سر این لاشه گندیده کرکس وار بجان هم ریخته اید این استخوان را بسگان واگذارید و شما وار بال و پر از آلایش آن بیفشانید).

۳۱ وَقَالَ عَلَیْهِ السَّلَامُ لِمَنْ یَسْتَصْغِرُهُ عَنْ مِثْلِ مَقَالِهِ : و آنحضرت علیه السّلام بشخصی که او کوچکتر از آن بود که چنان حرفی بزند فرمود :

لَقَدْ طِرْتَ شَکِیْرًا وَهَدَرْتَ سَقْبًا : تو پیش از در آوردن پر پریدی و بگاه بچّه گی بانگ زدی (شکیر بمعنی اوّلین پری است که در پرنده میروید و سقب شتر بچّه ایست که تا بزرگ نشود نعره نمیکشد خلاصه معنی فرمایش حضرت آنست که زود بود تو این سخن را بگوئی یا ترا نمیرسد که بچنین سخن بزرگی لب بگشائی).

۳۲ لِطَالِبِ الْعِلْمِ عِزُّ الدُّنْیَا وَفَوْزُ الْاٰخِرَةِ : جوینده علم عزّت دنیا و پیروزی آخرت را دار است.

۳۳ لِلْحَازِمِ مِنْ عَقْلِهِ عَنْ کُلِّ دَنِیَّةٍ زَاجِرٌ : برای شخص دور اندیش از هر کار زشتی از عقلش جلوگیرنده ایست (که نمیگذارد وارد آن کار شود).

۳۴ لَقَدْ جَاهَرَتْکُمُ الْعِبَرُ وَزُجِرْتُمْ بِمَا فِیْهِ مُزْدَجَرٌ وَمَا بَلَغَ عَنِ اللهِ سُبْحَانَهُ بَعْدَ رُسُلِ اللهِ مِثْلَ النُّذُرِ : البتّه پندآموختنیها شما را پند داد و باز دارنده ها شما را از آنچه باید و شاید باز داشت و پس از پیمبران خدا هیچ چیزی مانند ترسانندها (سانندها) پندها (و احکام) خدا نیست (چیزیکه هست شما مردم سنگین دل گوش ندادید و بهوش نیامدید جز آندم که مرگ گلوتان را فشرد آن وقت هم راه چاره بسته شده بود).

۳۵ لِلّٰهِ سُبْحَانَهُ حُكْمٌ بَيِّنٌ فِي الْمَنَاثِرِ وَالْحَازِمِ خداوند بزرگ را حکمی است روشن و آشکار (در قرآن و اخبار) برای آنکه در آن بیندیشد و متأثر گردد (و قوانین الهی را کار بندد).

۳۶ لِلْكِرَامِ فَضِيلَةُ الْمُبَادَرَةِ إِلَى فِعْلِ الْمَعْرُوفِ وَإِسْدَاءِ الصَّنَائِعِ: پیشدستی کردن بسوی نیکوکاری و بخشش نمودن خوبیها برای نیکان فضیلتی است (که برای غیر آنان نیست).

۳۷ لَقَدْ أَتْعَبَكَ مَنْ أَكْرَمَكَ إِنْ كُنْتَ كَرِيمًا وَلَقَدْ أَرَاحَكَ مَنْ أَهَانَكَ إِنْ كُنْتَ حَلِيمًا: البته تو را برنج میافکند کسیکه با تو اکرام میکند اگر مرد بزرگی بوده باشی و تو را آسوده (از رنج احترام) میکند کسیکه تو را خوار میگرداند اگر مرد بردبار باشی.

۳۸ لَبِئْسَ الْمَتْجَرُ أَنْ تَرَى الدُّنْيَا لِنَفْسِكَ ثَمَنًا وَمِمَّا لَكَ عِنْدَ اللّٰهِ عِوَضًا: این خوب تجارتی نیست که تو دنیا را بهای نفس خویش دانی و آن را از آنچه که در نزد خداوند بزرگ است عوض گیری (بلکه تو باید فقط بهشت را بهای خود دانی و خود را جز بدان نفروشی).

۳۹ لِلْإِنْسَانِ فَضِيلَتَانِ عَقْلٌ وَمَنْطِقٌ فَبِالْعَقْلِ يَسْتَفِيدُ وَبِالْمَنْطِقِ يُفِيدُ: انسان را دو فضیلت است یکی عقل و دیگری زبان و گفتار پس این انسان بعقل استفاده میکند و بوسیله نطق و گفتار استفاده میرساند.

۴۰ لِلْمُتَّقِي هُدًى فِي رَشَادٍ وَتَحَرُّجٌ عَنْ فَسَادٍ وَحِرْصٌ فِي إِصْلَاحِ مَعَادٍ: برای مرد پرهیزکار راه راست هدایت شونده و از زشتی دوری کننده و در اصلاح کار آخرتش پر حریص است.

۴۱ لِيُرَ عَلَيْكَ أَثَرُ مَا أَنْعَمَ اللّٰهُ بِهِ عَلَيْكَ: البته باید اثر نعمتی که خداوند بتو داده است در تو دیده شود (و در زی اهل نعمت حرکت کنی نه مانند فقیران محروم).

۴۲ لِيَنْهَكَ عَنْ مَعَايِبِ النَّاسِ مَا تَعْرِفُ مِنْ مَعَايِبِكَ: البته عیوبیکه در خودت سراغ داری باید تو را از دیدن و شمردن عیوب دیگران باز دارد.

۴۳ لِيَكْفِكُمْ مِنَ الْعِيَانِ السَّمَاعُ وَمِنَ الْغَيْبِ الْخَبَرُ: البته شما را از دیدن همان شنیدن و از غیب و نهان همان گرفتن خبر کافی است.

۴۴ لَأَنْ تَكُونَ تَابِعًا فِي الْخَيْرِ خَيْرٌ لَكَ مِنْ أَنْ تَكُونَ مَتْبُوعًا فِي الشَّرِّ: البته اگر تو در نیکی پیرو باشی برایت بهتر از آنست که در بدی پیشرو باشی.

۴۵ لِيَكُفَّ مَنْ عَلِمَ مِنْكُمْ عَنْ عَيْبِ غَيْرِهِ لِمَا يَعْرِفُ

مِنْ عَيْبِ نَفْسِهِ: البته هر يك از شما چنانچه عيبى در ديگرى جست بايد نفس خود را از آن عيب بركنار دارد.

۴۶ لِحُبِّ الدُّنْيا صَمَّتِ الْأَسْماعُ عَنْ سِماعِ الْحِكْمَةِ وَعَمِيَتِ الْقُلُوبُ عَنْ نُورِ الْبَصِيرَةِ: بواسطه دوستى دنيا است كه گوشها از شنيدن دانش و حكمت كر شوند و ديده‌ها از ديدار نور بينش كور گردند.

۴۷ لَيْسَتِ الْأَنْسابُ بِالْآباءِ وَالْأُمَّهاتِ لٰكِنَّها بِالْفَضائِلِ الْمَحْمُوداتِ: نسبها و پيوندها (و افتخارات بشرى) بپدرها و مادرها نيست لكن آن بفضلها و فزونيهاى ستودگيها است.

۴۸ لِلْمُؤْمِنِ عَقْلٌ وَفِيٌّ وَحِلْمٌ مَرْضِيٌّ وَرَغْبَةٌ فِي الْحَسَناتِ وَفِرارٌ مِنَ السَّيِّئاتِ: مؤمن داراى عقلى است وافى و رساى بامور و حلمى است پسنديده و ميلى در كار بستن خوبيها و گريزى است از زشتيها.

۴۹ لَتَعْطِفَنَّ عَلَيْنَا الدُّنْيا بَعْدَ شِماسِها عَطْفَ الضَّرُوسِ عَلىٰ وَلَدِها: البته جهان پس از پشت كردن و چموشى نمودن بر ما روى آورد روى آوردن ماده شتر گزنده بر فرزندش (با اينهمه آزارها كه بر ما و اهل حق در دنيا وارد شده بالاخره صفحهٔ جهان براى ما صافى گردد و فرزندانم مالك رقاب امم خواهند شد).

۵۰ لَتَرْجِعَنَّ الْفُرُوعُ إِلىٰ أُصُولِها وَالْمَعْلُولاتُ إِلىٰ عِلَلِها وَالْجُزْئِيّاتُ إِلىٰ كُلِّيّاتِها: البته فرعها بسوى اصلها و پديدآورده‌ها بسوى پديدآرنده‌ها و علتها و جزءها بسوى كليات خويش باز خواهند گشت (و اين پيكر بشرى خاك گرديده و روحش بعالم روح و حقيقت خواهد پيوست).

۵۱ لِلظّالِمِ مِنَ الرِّجالِ ثَلاثُ عَلاماتٍ يَظْلِمُ مَنْ فَوْقَهُ بِالْمَعْصِيَةِ وَمَنْ دُونَهُ بِالْغَلَبَةِ وَ يُظاهِرُ الْقَوْمَ الظَّلَمَةَ: از مردان كسيكه ستمكار است داراى سه نشان است: مافوق خودش (خداوند جهان) را بمعصيت كردن و مادون و زيردستش را با غالب شدن ستم ميكند و مردمان ستمكش را پشتيبانى مينمايد.

۵۲ لِيَخْشَعْ لِلّٰهِ سُبْحانَهُ قَلْبُكَ فَمَنْ خَشَعَ قَلْبُهُ خَشَعَتْ جَمِيعُ جَوارِحِهِ: البته بايد دلت براى خداوند بزرگ نرم و خاشع گردد زيرا كسيكه دلش نرم شد همه اعضا و جوارحش نرم ميشوند (و بطاعت و عبادت خداى برميخيزند).

۵۳ لِلْمُؤْمِنِ ثَلاثُ عَلاماتٍ اَلصِّدْقُ وَالْيَقِينُ

وَقِصَرُ الْاَمَلِ : مرد مؤمن بخدا را سه نشان است راستگوئی ، یقین (بآخرت و ثواب و عقاب) وکوتاهی آرزو (در دنیا) .

۵۴ لِلْمُتَّقی ثَلاثُ عَلاماتٍ اِخْلاصُ الْعَمَلِ وَقِصَرُ الْاَمَلِ وَاغْتِنامُ الْمَهَلِ : مرد پرهیزکار را سه نشانه است : عمل را پاکیزه میگذارد ، آرزو را کوتاه میگیرد ، فرصت را غنیمت میشمارد .

۵۵ لِلْمُؤْمِنِ ثَلاثُ ساعاتٍ : ساعَةٌ یُناجی فیها رَبَّهُ ، وَساعَةٌ یُحاسِبُ فیها نَفْسَهُ وَساعَةٌ تَخَلّیٰ مِنْ نَفْسِهِ ، وَلَذَّتُها فیها یَحِلُّ وَیَجْمُلُ : برای مؤمن سه ساعت است ساعتیکه در آن با خدایش مناجات میکند و به نیاز و راز میپردازد ، ساعتی که در آن از خودش حساب میکشد (که آیا رفتارش طبق رضا و دستور خدا بوده است یا نه) سه دیگر ساعتی که برای لذات خودش خلوت میکند در چیزیکه برایش حلال و نیکو است (از آمیزش با زنان و کنیزانش) .

۵۶ لَئِنْ اَمَرَ الْباطِلُ لَقَدیماً فَعَلَ : (ممکن است این فرمایش را حضرت در اوائل کار خلافت فرموده باشند) اگر باطل فرمان روائی یافت البته در گذشته نیز چنین بوده است (از قبیل زمان شداد و نمرود و فرعون) .

۵۷ لَئِنْ قالَ الْحَقُّ لَرُبَّما وَلَعَلَّ : اگر حق گویا شد چه بسا که چنین بوده است و شاید باز هم بشود .

۵۸ لَقَلَّما اَدْبَرَ شَیْءٌ فَاَقْبَلَ : بسیار دیر اتفاق افتد که چیزی برود و باز گردد (بلکه اکثر دولتها از دست اشخاص رفته و دیگر برنگشته است) .

۵۹ لِیَکُنِ الشُّکْرُ شاغِلاً لَکَ عَلیٰ مُعافاتِکَ عَمّا ابْتُلِیَ بِهِ غَیْرُکَ : البته باید سپاسگزاری (خدا) تو را سرگرم کننده باشد بر اینکه تو معاف و برکناری از چیزیکه دیگران بدان گرفتار گردیده است .

۶۰ لِیَکُنْ آثَرُ النّاسِ عِنْدَکَ مَنْ اَهْدیٰ اِلَیْکَ عَیْبَکَ وَاَعانَکَ عَلیٰ نَفْسِکَ : البته باید گزیده ترین کسان پیش تو کسی باشد که عیب تو را بسویت هدیه کند و بر نفست یاریت نماید .

۶۱ لِیَکُنْ اَحَبُّ النّاسِ اِلَیْکَ مَنْ هَداکَ اِلیٰ مَراشِدِکَ وَکَشَفَ لَکَ عَنْ مَعایِبِکَ : البته گرامی ترین کسان پیش تو باید کسی باشد که تو را بسوی کاری راه نماید که استوارت بیانو (و بکار خیرت دارد) و عیوبت را آشکارا بتو بنمایاند .

۶۲ لِيَكُنْ أَحْظَى النَّاسِ عِنْدَكَ أَعْمَلُهُمْ بِالرِّفْقِ: البتّه خطاکارترین کسان پیش تو باید کسی باشد که بیشتر با تو کار بنرمی میکند (عیوب را از تو پنهان داشته زشت را در نظرت زیبا جلوه میدهد).

۶۳ لِيَكُنْ أَوْثَقُ النَّاسِ لَدَيْكَ أَنْطَقُهُمْ بِالصِّدْقِ: البتّه موثّق ترین کسان پیش تو باید کسی باشد که از همه راستگوتر باشد.

۶۴ لِيَكُنْ أَحَبُّ النَّاسِ إِلَيْكَ وَأَحْظَاهُمْ لَدَيْكَ أَكْثَرُهُمْ سَعْياً فِي مَنَافِعِ النَّاسِ: البتّه باید دوست ترین و بهره برنده ترین کسان نزد تو آنکس باشد که در سود رساندن بمردم کوشاتر است.

۶۵ لِيَكُنْ أَبْغَضُ النَّاسِ إِلَيْكَ وَأَبْعَدُهُمْ مِنْكَ أَطْلَبُهُمْ لِمَعَائِبِ النَّاسِ: البتّه باید دشمن ترین کسان نزد تو و دورترین آنان از تو آنکس باشد که بیشتر در صدد جستن عیوب مردم است.

۶۶ لِيَكُنْ مَسْأَلَتُكَ عَنِ اللّٰهِ تَعَالَى مِمَّا يَبْقَى لَكَ جَمَالُهُ وَيَنْفِي عَنْكَ وَبَالُهُ: البتّه باید درخواست تو از خداوند تعالی چیزی باشد که زیبائیش برای تو باقی ماند و گرفتاریش از تو برطرف گردد (و آن عمل نیک و صالح است نه جاه و مال جهان).

۶۷ لِيَكُنْ زُهْدُكَ فِيمَا يَنْفَدُ وَيَزُولُ فَإِنَّهُ لَا يَبْقَى لَكَ وَلَا تَبْقَى لَهُ: البتّه باید برکناری تو در چیزی باشد که تمام میشود و برطرف میگردد نه آن برای تو میماند و نه تو برای آن میمانی.

۶۸ لِيَكُنْ مَوْئِلُكَ إِلَى الْحَقِّ فَإِنَّ الْحَقَّ أَقْوَى مُعِينٍ: البتّه باید تکیه گاه تو بسوی حق و درستی باشد زیرا که حق استوارترین یار است.

۶۹ لِيَكُنْ مَرْجِعُكَ إِلَى الصِّدْقِ فَإِنَّ الصِّدْقَ خَيْرُ قَرِينٍ: البتّه باید (در کلّیّهٔ امور) بازگشت تو بسوی راستی باشد زیرا که راستی و درستی بهترین یار است.

۷۰ لِيَكُنْ أَحْظَى النَّاسِ عِنْدَكَ أَحْوَطُهُمْ عَلَى الضُّعَفَاءِ وَأَعْمَلُهُمْ بِالْحَقِّ: البتّه باید بهره ورترین کسان نزد تو کسی باشد که بر ناتوانان احاطه اش بیشتر و حق را عمل کننده تر است.

۷۱ لِيَكُنْ أَحَبُّ الْأُمُورِ إِلَيْكَ أَعَمُّهَا فِي الْعَدْلِ وَأَقْسَطُهَا بِالْحَقِّ: البتّه باید دوست ترین کارها نزد تو کاری باشد که در عدل عمومی تر و با راستی درست تر (و دمسازتر) باشد.

۷۲ لِیَکُنْ أَوْثَقُ الذَّخائِرِ عِنْدَكَ الْعَمَلُ الصّالِحُ: البته باید استوارترین پس اندازها نزد تو کردار نیک باشد.

۷۳ لِیَکُنْ أَحَبُّ النّاسِ إِلَیْكَ الْمُشْفِقُ النّاصِحُ: البته باید دوست ترین مردم نزد تو دوست پند دهندهٔ مهربان باشد.

۷۴ لِیَکُنْ زادُكَ التَّقْوى: البته باید زاد و توشهٔ (آخرت) تو پرهیزکاری باشد

۷۵ لِیَکُنْ شِعارُكَ الْهُدى: البته باید شعار و اعلام تو هدایت باشد (یا آنکه راست روی را پیراهن تنت قرار دهی).

۷۶ لِیَکُنْ سَمِیرُكَ الْقُرْآنُ: البته همیشه شب و روز باید قرآن یار تو باشد (و بدستورات آن عمل کنی).

۷۷ لِیَکُنْ سَجِیَّتُكَ السَّخاءُ وَالْإِحْسانُ: البته باید روش تو بخشش و نیکی بوده باشد.

۷۸ لَرُبَّما خانَ النَّصِیحُ الْمُؤْتَمَنُ وَنَصَحَ الْمُسْتَخانُ: بسیار افتد که پندگوی امین خیانت کند و خیانت کننده پند دهنده از کار در آید (این یک از راه خردمندی بجای زخم زدن مرهم نهد و آن یک از بیخردی بجای مرهم نهادن زخم زند).

۷۹ لَأَنَا أَشَدُّ اغْتِباطاً بِالْکَرِیمِ مِنْ إِمْساکِی عَلَى الْجَوْهَرِ الْغالِی الثَّمِینِ: براستی که رشک و غبطه خوردن من بر شخص جوانمرد سخت تر از بخل ورزیدنم بر گوهر گرانسنگ میباشد (و شخص کریم از گوهر نایاب تر است).

۸۰ لِیَصْدُقْ وَرَعُكَ وَیَشْتَدَّ تَحَرُّجُكَ وَیَخْلُصْ نِیَّتُكَ فِی الْأَمانَةِ وَالْیَمِینِ: تصدیق پارسائی و شدت خودداری و پاکی نیت تو در امانت داری و سوگند خوردن پدیدار میگردد (و این دو آن سه را تصدیق مینمایند).

۸۱ لِیَکُنْ مَرْجِعُكَ إِلَى الْحَقِّ فَمَنْ فارَقَ الْحَقَّ هَلَكَ: البته باید رجوع تو بسوی حق باشد و هر که از حق جدائی گزید تباه گردید.

۸۲ لِیَکُنْ مَرْکَبُكَ الْعَدْلُ فَمَنْ رَکِبَهُ مَلَكَ: البته باید سواری تو عدل و دادگری باشد زیرا هر کس است عدالت را سوار شد سلطان گردید.

۸۳ لِیَصْدُقْ تَحَرُّجُكَ فِی الشُّبُهاتِ فَإِنَّ مَنْ وَقَعَ فِیها ادنبك: خودداری و آزادمردی تو هنگام افتادن در شبهات باید درست و معین گردد (که تا چه اندازه مرد و با ایمانی) و هر کس در شبهه ها

در افتاد سخت گرفتار گردید.

۸۴ لِیَکُنْ زِینَتَکَ الْوَفاءُ وَمَنْ کَثُرَ خُرْقُهُ اسْتُرْذِلَ: البته زینت تو باید وقار و آرامش باشد و هر کس که سبکی و نادانیش بسیار باشد خوار گردد.

۸۵ لَرُبَّما اَقْبَلَ الْمُدْبِرُ وَاَدْبَرَ الْمُقْبِلُ: بسیار افتد که پس افتاده پیش افتد و پیش افتاده پس افتد.

۸۶ لَقَدْ کُنْتُ وَلا اُهَدَّدُ بِالْحَرْبِ وَلا اُرَهَّبُ بِالضَّرْبِ: این منم که هیچگاه با جنگ و ترس و زد و خورد تهدید و ترسانده نگشتم (و سمندر را از آتش چه غم).

۸۷ لَرُبَّما اَقْرَبَ الْبَعیدُ وَبَعُدَ الْقَریبُ: بسیار افتد که دور نزدیک گردد و نزدیک دور (برادر دشمن و دشمن برادر شود).

۸۸ لَقَدْ اَخْطَاَ الْعاقِلُ اللّاهِی الرُّشْدَ وَاَصابَهُ ذُو الْاِجْتِهادِ وَالْجِدِّ: بسیار افتد که خردمند سهل انگار راه راست را خطا رود و صاحب جهد و کوشش آنرا یابد.

۸۹ لَقَدْ عُلِّقَ بِنِیاطِ هذَا الْاِنْسانِ مُضْغَةٌ هِیَ اَعْجَبُ ما فیهِ وَذلِکَ الْقَلْبُ وَلَهُ مَوادُّ مِنَ الْحِکْمَةِ وَاَضْدادٌ مِنْ خِلافِها فَاِنْ سَنَحَ لَهُ الرَّجاءُ اَذَلَّهُ الطَّمَعُ وَاِنْ هاجَ بِهِ الطَّمَعُ اَهْلَکَهُ الْحِرْصُ وَاِنْ مَلَکَهُ الْیَاْسُ قَتَلَهُ الْاَسَفُ وَاِنْ عَرَضَ لَهُ الْغَضَبُ اشْتَدَّ بِهِ الْغَیْظُ وَاِنْ اَسْعَدَهُ الرِّضا نَسِیَ التَّحَفُّظَ وَاِنْ غالَهُ الْخَوْفُ شَغَلَهُ الْحَذَرُ وَاِنِ اتَّسَعَ لَهُ الْاَمْنُ اسْتَلَبَتْهُ الْغِرَّةُ وَاِنْ اَصابَتْهُ مُصیبَةٌ فَضَحَهُ الْجَزَعُ وَاِنْ اَفادَ مالاً اَطْغاهُ الْغِنی وَاِنْ عَضَّتْهُ الْفاقَةُ شَغَلَهُ الْبَلاءُ وَاِنْ جَهَدَهُ الْجُوعُ قَعَدَ بِهِ الضَّعْفُ وَاِنْ اَفْرَطَ بِهِ الشِّبَعُ کَظَّتْهُ الْبِطْنَةُ فَکُلُّ تَقْصیرٍ بِهِ مُضِرٌّ وَکُلُّ اِفْراطٍ لَهُ مُفْسِدٌ: بیکی از رگهای درون سینه این انسان گوشت پاره بنام دل چسبیده است که آن شگفت انگیزترین چیزی است که در آن است و این دل موادی چند از حکمت و دانش و صفاتی چند بخلاف آن وجود دارد (که از قرار ذیل است) براین دل اگر امید روی آرد طمع خوارش دارد و اگر طمع در آن بجوش آید آزمندی تباهش سازد و اگر یأس و نومیدی مالکش گردد حسرت و اندوهش بکشد و اگر غضبش عارض گردد خشم تندیش شدت گیرد و اگر رضا و خوشنودی را دریابد (بسرمستی گراید و

از زشتیها) خودداری نتواند، واگر ناگاه ترسی بر آن تازد کناره گیری از کارش فرو گیرد واگر امنیت بروی دامان بگسترد غرورش باید (واز راه بدر رود) واگر اندوهی بروی رسد بیتابی رسوایش سازد واگر مالی پیدا کند دارائی سرکششش کند، واگر ندارش بیازارد و بگزد گرفتاری خود مشغولش کند، واگر گرسنگی بفشارش گذارد ناتوانی از پایش درافکند واگر سیریش از اندازه بگذرد پری شکم آزارش دهد، بنابراین (این گوشت پاره عجیب در هیچ حالی مجال اعتدال نیست و) هر تقصیری مجال آن زیان دارد و هر افراطی باعث فساد و تباهیش گردد (لکن با تمام این اوصاف اگر این بشر دستورات الهی کاربندد و دل را دل شناسد و عوارض و زنگهای انانیت را از آن بزداید آئینه اش صافی گردد و از اخلاق رذیله زنگی بخود نگیرد).

اَلْفَصْلُ الثّانی وَالسَّبْعُونَ

مِمّا وَرَدَ مِنْ حِكَمِ اَميرِ الْمُؤْمِنينَ عَلِيِّ بْنِ اَبي طالِبٍ عَلَيْهِ السَّلامُ فى حَرْفِ اللّامِ بِاللّامِ الثّابِتَةِ بِلَفْظِ لَنْ قالَ عَلَيْهِ السَّلامُ

فصل هفتاد و دوم

از آنچه که وارد گردیده است از حکمتهای حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در حرف لام بلام ثابته بلفظ لن آنحضرت علیه السلام فرمودند:

۱ لَنْ يَفُوزَ بِالْجَنَّةِ اِلَّا السّاعى لَها : هرگز به بهشت نخواهد رسید مگر کسیکه برای آن بکوشد (و کردار نیک را سرمشق خویش قرار دهد).

۲ لَنْ يَنْجُوَ مِنَ النّارِ اِلَّا التّارِكُ عَمَلَها : هرگز از دوزخ نرهد جز کسیکه عمل را ترک گوید (یعنی اعمال زشتی که بواسطهٔ آنها سزاوار دوزخ رفتن میشود کنار گذارد).

۳ لَنْ يَلْقى جَزاءَ الشَّرِّ اِلّا عامِلُهُ : هرگز جزای بد نبیند مگر کسیکه بدکننده باشد.

۴ لَنْ يَلْقى جَزاءَ الْخَيْرِ اِلّا فاعِلُهُ : هیچگاه نیکی را جزا نیابد مگر کسیکه نیکوکار باشد.

۵ لَنْ تَلْقَى الشَّرِهَ راضِيًا : هرگز شخص پرحرص را راضی نخواهی دید.

۶ لَنْ تَلْقَى الْمُؤْمِنَ اِلّا قانِعًا : مؤمن را نخواهی دید مگر قانع.

۷ لَنْ تَلْقَى الْعَجُولَ مَحْمُودًا : شتابکار را هیچگاه ستوده کار نخواهی دید.

۸ لَنْ يَصْفُوَ الْعَمَلُ حَتّى يَصِحَّ الْعِلْمُ : عمل هیچگاه

پاک و روشن نگردد مگر اینکه علم درست و صحیح باشد.

۹ لن یثمر العلم حتی یقارنه الحلم: درخت علم هیچگاه بر و بار ندهد مگر اینکه با بردباری نزدیک و دمساز گردد.

۱۰ لن ینجع الأدب حتی یقارنه العقل: ادب و دانش هیچگاه سود ندهد تا اینکه با عقل نزدیک شود.

۱۱ لن یجدی القول حتی یتصل بالفعل: گفتار هیچگاه سودمند و واقع نشود مگر آنگاه که با کردار توأم گردد.

۱۲ لن یتعبد الحر حتی زال عنه الضرّ: آزاد مرد هیچگاه بنده نگردد مگر آن دم که غمش زدوده شود (یعنی دیگری با وی احسان کند و او را از گرفتاری برهاند.

۱۳ لن یحصل الأجر حتی یتجرّع الصبر: هرگز اجر حاصل نشود مگر اینکه انسان جرعه های تلخ صبر را بکام درکشد.

۱۴ لن یعدم النصر من استنجد الصبر: هرگز صبر را گم نکند کسیکه صبر و شکیب را خوب بکار بندد.

۱۵ لن یسترق الانسان حتی یغمره الاحسان: انسان هیچگاه به بند بندگی کشیده نشود مگر آنگه احسان او را در میان گیرد.

۱۶ لن یصدق الخبر حتی یتحقق بالعیان: خبر هیچگاه باور داشته نشود جز آنکه آشکارا پدیدار گردد.

۱۷ لن یسکن حرقة الحرمان حتی یتحقق بالوجدان: سوزش و درد دوری ساکن شدنی نیست جز آن دم که آن دوری بیافتن تحقیق پیدا کند (شخص گمگشته اش را بیابد).

۱۸ لن تنقطع سلسلة الهذیان حتی یدرک الثار من الزمان: رشته سخنهای یاوه و پوچ بریدنی نیست مگر آن دم که کینه و خون از روزگار کشیده و بازجسته شود (باطل از میان برود و حق محض حکمفرما گردد).

۱۹ لن یحوز الجنة الا من جاهد نفسه: به بهشت نخواهد رسید مگر کسیکه با نفسش بجهاد برخیزد.

۲۰ لن یحرز العلم الا من یطیل درسه: علم و دانش را نرسد مگر کسیکه درسش را طولانی گرداند (که گفته اند: الدرس حرف والتکرار الف).

۲۱ لن یدرک الکمال حتی یرقی عن النقص: انسان کمال و تمامیت را درک نکند مگر آنکه خود را از نقص کشیده و بالا برد.

۲۲ لن توجد القناعة حتی یفقد الحرص: انسان

هیچگاه (لذت) قناعت را نیابد مگر اینکه حرص را از بین ببرد

۲۳ لَنْ تُعْرَفَ حَلاوَةُ السَّعادَةِ حَتّى تُذاقَ مَرارَةُ النَّحْسِ: شیرینی خوشبختی هیچگاه هویدا نگردد مگر آنکه تلخی بدبختی چشیده شود

۲۴ لَنْ يَتَمَكَّنَ الْعَدْلُ حَتّى يَزُلَّ النَّحْسُ: تا ستم و بدی دور نگردد عدل و خوشی قرار گرفتنی نیست .

۲۵ لَنْ تَهْتَدِيَ إِلَى الْمَعْرُوفِ حَتّى تَضِلَّ عَنِ الْمُنْكَرِ: تا منکر و زشتی را گم نکنی هرگز بسوی معروف و خوبی راه نبری

۲۶ لَنْ يَتَحَقَّقَ الْخَيْرُ حَتّى تَتَبَرَّءَ مِنَ الشَّرِّ: تا از شرّ و بدی بری نگردی خیر و نیکی سزاوار نگردی .

۲۷ لَنْ تَتَّصِلَ بِالْخالِقِ حَتّى تَنْقَطِعَ عَنِ الْمَخْلُوقِ: تا از مخلوق تبرّی نجوئی هیچگاه بسوی خالق راه نبری و با او نه پیوندی .

۲۸ لَنْ يُدْرِكَ النَّجاةَ مَنْ لَمْ يَعْمَلْ بِالْحَقِّ: تا انسان بحقّ (و احکام الهی) عمل نکند رستگاری را راه نیابد .

۲۹ لَنْ يَنْجُوَ مِنَ الْمَوْتِ غَنِيٌّ لِكَثْرَةِ مالِهِ: هرگز دارا برای بسیاری مالش از چنگال مرگ نرهد (و این چند ساله عمر که بگذرد دارا و ندار باهم یکسانند).

۳۰ لَنْ يَسْلَمَ مِنَ الْمَوْتِ فَقِيرٌ لِإِقْلالِهِ: هیچگاه نادار برای ندارایش از مرگ برکنار نماند .

۳۱ لَنْ يَذْهَبَ مِنْ مالِكَ ما وَعَظَكَ وَحازَ لَكَ الشُّكْرَ: هرچه از مالت که موجب پند و تنبّهت گردد و بشکر و سپاسگزاریت دارد از دستت نرفته است (بلکه بدار الآخرتت افزوده است) .

۳۲ لَنْ يَضِيعَ مِنْ سَعْيِكَ ما أَصْلَحَكَ وَأَكْسَبَكَ الْأَجْرَ: هرچه از زشتی و کوششت که تو را اصلاح کند و اجر (آخرتی) برایت کسب کند ضایع نگردیده است

۳۳ لَنْ يَقْدِرَ أَحَدٌ أَنْ يُحَصِّنَ النِّعَمَ بِمِثْلِ شُكْرِها: هیچکس نمیتواند بمانند شکر نعمت نعمت را نگهداری نماید

۳۴ لَنْ يَسْتَطِيعَ أَحَدٌ أَنْ يَشْكُرَ النِّعَمَ بِمِثْلِ الْإِنْعامِ بِها: هیچکس نمیتواند شکر نعمتها را بمانند انعام کردن و بخشش نمودن از آن نعمتها بجای آورد .

۳۵ لَنْ يَسْبِقَكَ عَنْ رِزْقِكَ طالِبٌ: هرگز جوینده دیگری بر روزی تو پیشی نگیرد .

۳۶ لَنْ يَغْلِبَكَ عَلى ما قُدِّرَ لَكَ غالِبٌ: هرگز بدانچه که برای تو مقدّر شده است دیگری غالب نگردد

۳۷ لَنْ يَفُوتَكَ ما قُسِمَ لَكَ فَأَجْمِلْ فِي الطَّلَبِ: آنچه قسمت تواست از تو فوت شدنی نیست، در کار جستن روزی آهسته باش

۳۸ لَنْ تُدْرِكَ مَا زُوِيَ عَنْكَ فَأَجْمِلْ فِي الْمُكْتَسَبِ: آنچه از تو پوشیده شده و کناره گرفته است بتو رسیدنی نیست و در کار کسب آهسته و آسان رو.

۳۹ لَنْ تَعْرِفُوا الرُّشْدَ حَتّىٰ تَعْرِفُوا الَّذِي تَرَكَهُ: هیچگاه هدایت را شناختن نتوانید تا اینکه آنکه هدایت را کنار گذارده است بشناسید.

۴۰ لَنْ تَأْخُذُوا بِمِيثَاقِ الْكِتَابِ حَتّىٰ تَعْرِفُوا الَّذِي نَقَضَهُ: پیمان و فرمان قرآن را هیچگاه گرفتن نتوانید تا اینکه آنکه پیمان قرآن را شکسته است بشناسید (و بر خلاف هنجار وی رفتار نمایید).

۴۱ لَنْ تَمَسَّكُوا بِعِصْمَةِ الْحَقِّ حَتّىٰ تَعْرِفُوا الَّذِي نَبَذَهُ: هیچگاه بنگهبانی و پناه حق چنگ در زدن نتوانید تا اینکه آنکه از راه حق دور افتاده است بشناسید.

۴۲ لَنْ يَقْدِرَ أَحَدٌ أَنْ يَسْتَدِيمَ النِّعَمَ بِمِثْلِ شُكْرِهَا وَلَا يَزِينَهَا بِمِثْلِ بَذْلِهَا: هیچگاه کسی مانند شکر نعمت نمیتواند نعمت را پایدار سازد و مانند بخشودن و بذل کردنش زینتش دهد.

۴۳ لَنْ تُحَصَّنَ الدُّوَلُ بِمِثْلِ الْعَدْلِ فِيهَا: هیچ چیز دولتها را مانند داد گستری در آنها نگهداری نماید.

۴۴ لَنْ يَهْلِكَ مَنِ اقْتَصَدَ: هر که راه میانه روی پیمود هیچگاه هلاک نگردد.

۴۵ لَنْ يَفْتَقِرَ مَنْ زَهِدَ: هر که در جهان زهد ورزد هرگز نادار نشود.

۴۶ لَنْ يَزْكُوَ الْعَمَلُ حَتّىٰ يُقَارِنَهُ الْعِلْمُ: عمل هیچگاه پاکیزه نگردد تا اینکه با علم همراه شود.

۴۷ لَنْ يَزَّانَ الْعَقْلُ حَتّىٰ يُوَازِرَهُ الْحِلْمُ: هیچگاه عقل انسان سنجیده و سنگین نشود مگر آنکه حلم او را وزیر و یار خویش گیرد.

۴۸ لَنْ يَهْلِكَ الْعَبْدُ حَتّىٰ يُؤْثِرَ شَهْوَتَهُ عَلىٰ دِينِهِ: هیچ بنده هلاک نشد جز آدم که شهوتش را بر دینش برگزید.

۴۹ لَنْ يَزِلَّ الْعَبْدُ حَتّىٰ يَغْلِبَ شَكُّهُ يَقِينَهُ: هیچگاه بنده نلغزد مگر آدم که شکش بر یقینش بچربد (و از راه حق به بیراهه رود).

الفصل الثالث والسبعون

مِمَّا وَرَدَ مِنْ حِكَمِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَرْفِ اللَّامِ بِاللَّامِ الثَّابِتَةِ بِلَفْظِ لَيْسَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فصل هفتاد و سوم از آنچه که وارد گردیده است از حکمتهای حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلام در حرف لام بلام ثابته بلفظ لیس آنحضرت علیه السلام فرمودند:

۱ لَیْسَ لِمُتَوَکِّلٍ عَناءٌ: توکل کنندهٔ (بر خدا) را رنجی نیست.

۲ لَیْسَ لِحَرِیصٍ غَناءٌ: برای آزمند بی نیازی نیست (بلکه همیشه نیازمند است).

۳ لَیْسَ الْمَلَقُ مِنْ خُلُقِ الْأَنْبِیاءِ: چاپلوسی از اخلاق پیمبران نیست.

۴ لَیْسَ الْحَسَدُ مِنْ خُلُقِ الْأَتْقِیاءِ: رشکبری از اخلاق پرهیزکاران نیست.

۵ لَیْسَ مَعَ قَطِیعَةِ الرَّحِمِ نَماءٌ: با قطع کردن رحم نمو و پیشرفتی برای شخص حاصل نمیشود.

۶ لَیْسَ مَعَ الْفُجُورِ غَناءٌ: با وجود زشتکاریها بی نیازی برای انسان حاصل نمیگردد.

۷ لَیْسَ مِنْ خُلُقِ الْکَرِیمِ إِدْمانُ الْعارِ: جامهٔ ننگ را پوشیدن از اخلاق جوانمرد نیست.

۸ لَیْسَ لِهذَا الْجِلْدِ الرَّقِیقِ صَبْرٌ عَلَی النّارِ: این پوست نازک بدن را طاقت و تاب بر آتش دوزخ نیست (پس بکوشید و بهر طوری است خود را از کارهائیکه موجب دخول در نار است برکنار دارید).

۹ لَیْسَ لِلْأَجْسامِ نَجاةٌ مِنَ الْأَسْقامِ: بدنها را رهائی از بیماریها نیست (و خواه نخواه انسان دچار دردها میگردد، خداوندا دردهای درونی را شفا بخش).

۱۰ لَیْسَ الْکِذْبُ مِنْ خَلائِقِ الْإِسْلامِ: دروغگوئی از اخلاق اسلام نیست (و مسلمان باید دروغگو نباشد).

۱۱ لَیْسَ الْعِیانُ کَالْخَبَرِ: دیدن غیر شنیدن است (و بهمان اندازه تفاوت در هر دو موجود است).

۱۲ لَیْسَ کُلُّ عَوْرَةٍ تَظْهَرُ: هر عیب و عاری آشکار شدنی نیست.

۱۳ لَیْسَ کُلُّ طالِبٍ یُرْزَقُ: هر جویای روزی بروزی رسیدنی نیست (و هر غیر جویائی نجستنی

۱۴ لَیْسَ لِلْمُتَکَبِّرِ صَدِیقٌ: شخص گردنکش یار و دوستی ندارد.

۱۵ لَیْسَ لِلشَّحِیحِ رَفِیقٌ: بخیل همیشه تنها و بی رفیق است.

۱۶ لَیْسَ کُلُّ مُجْمِلٍ یُحْرَمُ: هر سبک رو آسان گیرنده کاری محروم نیست.

۱۷ لَیْسَ بِحَکِیمٍ مَنْ شَکی ضُرَّهُ إِلی غَیْرِ رَحِیمٍ:

آنکه رنج و گرفتاریش را بشخص بیرحمی بازگوید بیدانش است (زیرا انسان باید لااقل درد دلش را بکسی گوید که چاره از دستش برآید).

۱۸ لَيْسَ كُلُّ فُرْصَةٍ تُصَابُ: چنین نیست که بهر فرصتی توان رسید.

۱۹ لَيْسَ كُلُّ دُعَاءٍ يُجَابُ: چنین نیست که هر دعائی مستجاب گردد.

۲۰ لَيْسَ كُلُّ غَائِبٍ يَؤُبُ: چنین نیست که هر رفته‌ای بازآید.

۲۱ لَيْسَ كُلُّ مَنْ رَمَىٰ يُصِيبُ: چنین نیست که هر تیر زند بنشان خورد.

۲۲ لَيْسَ لِقَاطِعِ رَحِمٍ قَرِيبٌ: برای قطع رحم کننده خویشی نیست.

۲۳ لَيْسَ لِبَخِيلٍ حَبِيبٌ: بخیل را دوستی نیست.

۲۴ لَيْسَ مَعَ الصَّبْرِ مُصِيبَةٌ: در برابر صبر و شکیب گرفتاری نابود است.

۲۵ لَيْسَ مَعَ الْجَزَعِ مَثُوبَةٌ: بیتابی ثواب را از بین میبرد.

۲۶ لَيْسَ السَّفَهُ كَالْحِلْمِ: سفاهت و سبکی مانند بردباری نیست (و بین این و تفاوت از زمین تا آسمان است).

۲۷ لَيْسَ الْوَهْمُ كَالْفَهْمِ: وهم و خطا غیر فهم و دریافت است (و سحر غیر از اعجاز است).

۲۸ لَيْسَ لِلَجُوجٍ تَدْبِيرٌ: برای شخص ستیزه خو تدبیری نیست.

۲۹ لَيْسَ لِمَنْ طَلَبَهُ اللَّهُ مُجِيرٌ: برای آنکس خدایش گرفتن خواهد پناهگاهی نیست.

۳۰ لَيْسَ لِلْمُلُوكِ إِخَاءٌ: پادشاهان را وفا و برادری نیست.

۳۱ لَيْسَ لِلَئِيمٍ مُرُوَّةٌ: ناکس بیمروت است.

۳۲ لَيْسَ لِلْحَقُودِ أُخُوَّةٌ: آنکه مردم را خوار مایه گیرد برادری ندارد.

۳۳ لَيْسَ لِحَسُودٍ خُلَّةٌ: حسود دوست شدنی نیست

۳۴ لَيْسَ مِنَ الْكَرَمِ قَطِيعَةُ الرَّحِمِ: قطع رحم کردن از جوانمردی بدور است.

۳۵ لَيْسَ مِنَ التَّوْفِيقِ كُفْرَانُ النِّعَمِ: نعمتهای خدا را کفران کردن از ناکامی و بدبختی است.

۳۶ لَيْسَ بِخَيْرٍ مِنَ الْخَيْرِ إِلَّا ثَوَابُهُ: از خیر بهتر چیزی نیست مگر جزا و ثوابش.

۳۷ لَيْسَ بِشَرٍّ مِنَ الشَّرِّ إِلَّا عِقَابُهُ: از بد بدتر چیزی نیست مگر سزا و عقابش.

۳۸ لَيْسَ مِنْ عَادَةِ الْكِرَامِ تَأْخِيرُ الْإِنْعَامِ: عطا و بخشش را پس انداختن (و منعم علیه را منتظر داشتن)

دأب جوانمردان نیست .

۳۹ لَيْسَ مِنْ شِيَمِ الكِرامِ تَعْجِيلُ الأنْتِقامِ : در کار کیفر کشیدن شتاب کردن روش نیکمردان نیست

۴۰ لَيْسَ لِلأَحْرارِ جَزاءٌ إلَّا الإكْرامُ : آزاد مردان را جز نیکی پاداشی نیست .

۴۱ لَيْسَ لأنْفُسِكُمْ ثَمَنٌ إلَّا الجَنَّةَ فَلا تَبيعُوها إلَّا بِها : بهاء نفوس شما جز بهشت نیست پس آنرا جز بدان مفروشید .

۴۲ لَيْسَ الرُّؤْيَةُ مَعَ الأبْصارِ قَدْ تَكْذِبُ الأبْصارُ أهْلَها : دیدن تنها با چشمها نیست (بلکه با دیده های دلها است) چه بسا چشمها به صاحبان خود دروغ گفتند (و بسیار شده با اینکه چشم می بیند ولی چون دل توجه ندارد آنچیز دیده نمیشود) .

۴۳ لَيْسَ لإبْليسَ وَهَقٌ أعْظَمُ مِنَ الغَضَبِ وَالنِّساءِ : برای ابلیس کمندی بزرگتر از خشم و زنها نیست (و اکثر بشر را با این دو تا صید میکند) .

۴۴ لَيْسَ لأحَدٍ بَعْدَ القُرْآنِ مِنْ فاقَةٍ وَلا لأحَدٍ قَبْلَ القُرْآنِ غِنًى : برای هیچکس پس از (داشتن علوم) قرآن ناداری و برای هیچکس پیش از نزول قرآن دارائی نبوده نیست .

۴۵ لَيْسَ بَلَدٌ أحَقُّ مِنْكَ مِنْ بَلَدٍ خَيْرُ البِلادِ ما حَمَلَكَ : شهری از شهر دیگر تو را سزاوارتر (و همه شهرها برای سکنای تو یکسانند لکن) بهترین شهرها شهری است که تو را حمل کند (و امور زندگیت در آن مرتب باشد .

۴۶ لَيْسَ الخَيْرُ أنْ يَكْثُرَ مالُكَ وَوَلَدُكَ إنَّما الخَيْرُ أنْ يَكْثُرَ عِلْمُكَ وَأنْ يَعْظُمَ حِلْمُكَ : خوبی این نیست که مال و فرزندت بسیار گردد بلکه خیر و خوبی این است که دانشت بسیار گردد و بردباریت بزرگ گردد .

۴۷ لَيْسَ الحَكيمُ مَنِ ابْتَذَلَ بِانْبِساطِهِ إلى غَيْرِ حَميمٍ : دانشمند نیست کسیکه خرمی و خوشبختی خود را پیش غیر حامی خویش بذل کند و اظهار نماید (چون مردم اغلب دشمن اند و از راه حسد نعمت را بر انسان فاسد مینمایند) .

۴۸ لَيْسَ الحَكيمُ مَنْ قَصَدَ بِحاجَتِهِ إلى غَيْرِ كَريمٍ : دانشمند نیست کسیکه با حاجتش بسوی غیر جوانمرد راه بردارد .

۴۹ لَيْسَ مِنَ العَدْلِ القَضاءُ مَعَ الثِّقَةِ بِالظَّنِّ :

از عدالت بدور است که انسان روی اطمینان بگمان خویش (درباره امور) قضاوت کند (زیرا بسیار اوقات گمان انسان خطا رود و آخرت انسان تباه شود).

۵۰ لَیْسَ مِنَ الْکَرَمِ تَنْکیلُ الْمِنَنِ بِالْمَنِّ: از جوانمردی بدور است که انسان نعمتهای خود را با منّت نهادن آلوده سازد و از بین ببرد.

۵۱ لَیْسَ عَلَی الْآخِرَةِ عِوَضٌ وَلَیْسَتِ الدُّنْیا لِلنَّفْسِ ثَمَنٌ: برای آخرت عوضی نیست و دنیا هم بهای نفس انسانی نمیباشد (فلذا انسان باید در تحصیل آخرت کوشا باشد).

۵۲ لَیْسَ لَکَ بِاَخٍ مَنِ احْتَجْتَ اِلی مُداراتِهِ: برادر تو نیست کسی که تو احتیاج بآن داشته باشی که باوی با مدارا و نرمی رفتار کنی (و اگر غیر از آن کنی کار بنزاع کشد).

۵۳ لَیْسَ بِرَفیقٍ مَحْمُودِ الْخَلیقَةِ مَنْ اَحْوَجَ صاحِبَهُ اِلی مُماراتِهِ: یاری ستوده سیرت نیست کسی که دوستش را وادار میکند که باوی به ستیزه خوئی برخیزد.

۵۴ لَیْسَ لَکَ بِاَخٍ مَنْ اَحْوَجَکَ اِلی حاکِمٍ بَیْنَکَ وَبَیْنَهُ: آنکس که ترا ناچار کند که دیگری بین تو و او حکومت نماید برادرت نیست.

۵۵ لَیْسَ لِکَذُوبٍ اَمانَةٌ وَلا لِفَجُورٍ صِیانَةٌ: دروغگو امانت دار و بدکار نگهدارنده (راز و پیمان) نمیشود.

۵۶ لَیْسَ شَیْءٌ اَفْسَدَ لِلْاُمُورِ وَلا اَبْلَغَ فی هَلاکِ الْجُمْهُورِ مِنَ الشَّرِّ: برای درهم کردن کارها و هلاک ساختن مردم هیچ چیزی از بدی بدتر نیست.

۵۷ لَیْسَ شَیْءٌ اَحْمَدَ عاقِبَةً وَلا اَلَذَّ مَغَبَّةً وَلا اَدْفَعَ لِسُوءِ اَدَبٍ وَلا اَعْوَنَ عَلی دَرْکِ مَطْلَبٍ مِنَ الصَّبْرِ: هیچ چیزی نیست که پایانش پسندیده تر و انتها و آخرش خوش مزه تر و بدی ادب را دفع کننده و بر رسیدن بمطلب یاری کننده تر از صبر و شکیب باشد.

۵۸ لَیْسَ مَعَ الْخِلافِ ائْتِلافٌ: با وجود دشمنی و مخالفت دوستی و الفتی در میان پیدا نشود.

۵۹ لَیْسَ مَعَ الشَّرَهِ عَفافٌ: با وجود آزمندی بسیار پاکدامنی پدیدار نگردد.

۶۰ لَیْسَ فِی السَّرَفِ شَرَفٌ: در اسراف کاری شرافت و برتری بدست نیاید.

۶۱ لَیْسَ فِی الْاِقْتِصادِ تَلَفٌ: درمیانه روی

مال تلف نشود .

۶۲ لَیسَ مَن خالَطَ الأشرارَ بِذی مَعقُولٍ : آنکه با اشرار و بدکاران بیامیزد دارای عقل و خرد نیست

۶۳ لَیسَ مَن أساءَ إلی نَفسِهِ بِذی مَأمُولٍ : آنکه بخود بدی روا دارد امید نیکی در وی نمیرود .

۶۴ لَیسَ فِی البَرقِ اللّامِعِ مُستَمتَعٌ لِمَن یَخُوضُ الظُّلمَةَ : برای آنکه در دریای تاریکی شناور است در برق درخشان بهره و تمتّع برایش نیست (زیرا آن برق هنوز درخشیده خاموش است).

۶۵ لَیسَ لِأحَدٍ مِن دُنیاهُ إلّا ما أنفَقَهُ عَلی أُخراهُ : برای هیچکس از دنیایش بهره نباشد مگر آنچه را که برای آخرتش انفاق کند .

۶۶ لَیسَ فِی الغُربَةِ عارٌ، إنَّمَا العارُ فِی الوَطَنِ وَ الافتِقارِ : در غربت ننگ و عاری نیست ننگ آنست که انسان در وطن خود باشد و ندار باشد (و در جای دیگر حضرت فرماید نداری در وطن غربت و دارائی در غربت وطن است) .

۶۷ لَیسَ شَیءٌ أدعی لِخَیرٍ وَ أنجی مِن شَرٍّ مِن صُحبَةِ الأخیارِ : هیچ چیزی انسان را بسوی خیر خواننده‌تر و از بدر هاننده‌تر از همراهی و رفاقت با نیکان نیست .

۶۸ لَیسَ فِی الجَوارِحِ أقَلُّ شُکراً مِنَ العَینِ فَلا تُعطُوها سُؤلَها فَتَشغَلَکُم عَن ذِکرِ اللهِ : در اعضای انسان ناسپاس‌تر از چشم وجود ندارد خواهشش را روا مسازید که شما را از یاد خدا باز میدارد .

۶۹ لَیسَ فِی المَعاصی أشَدُّ مِنِ اتِّباعِ الشَّهوَةِ فَلا تُطیعُوها فَتَشغَلَکُم عَن ذِکرِ اللهِ : در میان گناهان گناهی سخت‌تر از پیروی شهوت و خواهش نفس نیست فرمان نفس را مبرید که شما را از یاد خدا باز میدارد .

۷۰ لَیسَ کُلُّ مَغرُورٍ بِناجٍ وَ لا کُلُّ طالِبٍ بِمُحتاجٍ : نه هر فریب خورده رستگار و نه هر جوینده‌ای نیازمند است

۷۱ وَ قالَ عَلَیهِ السَّلامُ فی تَوحیدِ اللهِ سُبحانَهُ لَیسَ فِی الأشیاءِ بِوالِجٍ وَ لا عَنها بِخارِجٍ : خداوند تعالی در چیزها (ئی که آفریده است) داخل نگردیده و از آنها خارج هم نیست (بلکه در همه آنها داخل است نه بطور آمیختن و از آنها خارج است نه بطور جدا بودن) .

۷۲ لَیسَ شَیءٌ أدعی إلی زَوالِ نِعمَةٍ وَ تَعجیلِ نِقمَةٍ مِن إقامَةٍ عَلی ظُلمٍ : هیچ چیزی بسوی

زوال نعمت و فرود آمدن بلا و نقمت خواننده تر از ایستادگی روی ستمکاری نیست (که نیست).

۷۳ لَیْسَ لِلْعَاقِلِ اَنْ یَکُونَ شَاخِصاً اِلَّا فِی ثَلَاثٍ خُطْوَةٍ فِی مَعَادٍ اَوْ مَرَمَّةٍ لِمَعَاشٍ اَوْ لَذَّةٍ فِی غَیْرِ مُحَرَّمٍ: سزاوار نیست آنکه مرد خردمند از خود شخصیتی نشان دهد مگر در سه جا قدمی که برای آخرت برداشته شود یا امر زندگانی را ترمیم کند یا اینکه در عیش و لذتی غیر حرام بسر برد.

۷۴ لَیْسَ شَیْءٌ اَعَزَّ مِنَ الْکِبْرِیتِ اِلَّا مَا بَقِیَ مِنْ عُمْرِ الْمُؤْمِنِ: هیچ چیزی از کیمیا و گوگرد احمر عزیزتر نیست مگر آنچه که از عمر مؤمن باقی مانده باشد (که در واقع آن از تمامی چیزها عزیزتر است و با یکدم آن میتوان دوران عمر هفتاد ساله را تدارک کرد اگر بشر بهوش آید).

۷۵ لَیْسَ ثَوَابٌ عِنْدَ اللّٰهِ سُبْحَانَهُ اَعْظَمَ مِنْ ثَوَابِ السُّلْطَانِ الْعَادِلِ وَالرَّجُلِ الْمُحْسِنِ: هیچ ثوابی نزد خداوند بزرگ بزرگتر از ثواب پادشاه دادگستر و مرد نکوکار نیست.

۷۶ لَیْسَ کُلُّ مَنْ طَلَبَ وَجَدَ: چنین نیست که هر جوینده یابنده باشد.

۷۷ لَیْسَ کُلُّ مَنْ ضَلَّ فَقَدَ: چنین نیست که هر گمشده از بین برود.

۷۸ لَیْسَ الْحَلِیمُ مَنْ عَجَزَ فَهَجَمَ وَ اِذَا قَدَرَ انْتَقَمَ اِنَّمَا الْحَلِیمُ مَنْ اِذَا قَدَرَ عَفَی وَ کَانَ الْحِلْمُ غَالِباً عَلَی اَمْرِهِ: بردبار نیست کسیکه چون عاجز (از فرو خوردن خشم) گردد حمله آرد و وقتی که قدرت یابد انتقام کشد بلکه بردبار کسی است که چون قدرت یابد بگذرد و بردباری بر دیگر کارش غلبه داشته باشد.

۷۹ لَیْسَ عَلَی وَجْهِ الْاَرْضِ اَکْرَمُ عَلَی اللّٰهِ سُبْحَانَهُ مِنَ النَّفْسِ الْمُطِیعَةِ لِاَمْرِهِ: در روی زمین در نزد خداوند سبحان چیزی گرامی تر از نفسی که مطیع فرمان خدا باشد نیست (که نیست).

۸۰ لَیْسَ بِمُؤْمِنٍ مَنْ لَمْ یَهْتَمَّ بِاِصْلَاحِ مَعَادِهِ: آنکس که باصلاح کار آخرتش نپردازد مؤمن (بآخرت و حشر و عذاب) نیست.

اَلْفَصْلُ الرَّابِعُ وَالسَّبْعُونَ

مِمَّا وَرَدَ مِنْ حِکَمِ اَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیِّ بْنِ اَبِیطَالِبٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ فِی حَرْفِ اللَّامِ بِلَفْظِ لِمَ قَالَ عَلَیْهِ السَّلَامُ:

فصل هفتاد و چهارم

از آنچه که وارد گردیده است از حکمتهای حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در حرف لام بلفظ لم آنحضرت علیه السلام فرمود:

۱ لَمْ يُدْرِكِ الْمَجْدَ مَنْ عَدَاهُ الْحَمْدُ : آنکه از حمد و ستایش پروردگار گذشت به بزرگواری نرسید.

۲ لَمْ يَهْنَأِ الْعَيْشَ مَنْ قَارَنَ الضِّدَّ : همنشین با دشمن عیشش گوارا نیست.

۳ لَمْ يَسُدْ مَنِ افْتَقَرَ إِخْوَانُهُ إِلَىٰ غَيْرِهِ : آنکه برادرانش را نیازمند دیگران کند (و آنکه کشور اسلامی و هم میهنان مسلمانش را بخاطر سیادت و آقائی روزگی چند بکفار میفروشد) آقا و بزرگوار نیست (بلکه ناکسی است سخت پست و نانجیب).

۴ لَمْ يُوَفَّقْ مَنْ بَخِلَ عَلَىٰ نَفْسِهِ بِخَيْرِهِ وَخَلَّفَ مَالَهُ لِغَيْرِهِ : آنکسکه با مالش بر خودش بخل میورزد (و بر خود و نانخورانش تنگ میگیرد) و مالش را برای دیگری میگذارد موفقیت نمی یابد (و لذت زندگی و ثواب آخرت را نمی برد).

۵ لَمْ يَنَلْ أَحَدٌ مِنَ الدُّنْيَا حَبْرَةً إِلَّا أَعْقَبَتْهُ عَبْرَةً : در دنیا هیچکس بشادی و سرور نرسید مگر اینکه اندوه و عبرتی بدنبال آن شادی برایش دست داد (حبر بمعنای دانش نیز آمده است که در اثر پیدایش دانش عبرت هم پیدا میشود و هر دو معنی درست است).

۶ لَمْ يَنْعَرْ مِنَ الشَّرِّ مَنْ لَمْ يَتَجَلْبَبْ بِالْخَيْرِ : آنکه خود را بخیر و نیکی نیاراید از شرّ و بدی عاری نیست.

۷ لَمْ يَعْدِمِ النَّصْرَ مَنِ انْتَصَرَ بِالصَّبْرِ : آنکه بواسطهٔ صبر یاری جوید پیروزی را از دست ندهد.

۸ لَمْ يَصِفِ اللهُ سُبْحَانَهُ الدُّنْيَا لِأَوْلِيَائِهِ وَلَمْ يَضِنَّ بِهَا عَلَىٰ أَعْدَائِهِ : خداوند سبحان جهان را برای دوستانش هموار و صاف نخواسته و بر دشمنانش بآن بخل نورزیده است.

۹ لَمْ يَتَّصِفْ بِالْمُرُوَّةِ مَنْ لَمْ يَرْعَ ذِمَّةَ أَوِدَّائِهِ وَيُنْصِفْ أَعْدَائَهُ : بمروت و مردانگی موصوف نیست کسیکه رعایت ذمه و حق دوستانش را نکند و با دشمنانش بانصاف رفتار ننماید.

۱۰ لَمْ يَلْقَ أَحَدٌ مِنْ سَرَّاءِ الدُّنْيَا بَطْنًا إِلَّا مَنَحَتْهُ مِنْ ضَرَّائِهَا ظَهْرًا : هیچکس از شادی و خوشی جهان روی ندید جز آنکه از اندوه و گرفتاریش پشتی بوی نشان نداد.

۱۱ لَمْ يُفِدْ مَنْ كَانَ هِمَّتُهُ الدُّنْيَا عِوَضًا

وَلَمْ يَقْضِ مُفْتَرَضاً : آنکس که دنیا را عوض از آخرت گرفت سودی نبرد و واجبی را قضا نکرد

۱۲ لَمْ يَكْتَسِبْ مالاً مَنْ لَمْ يُصْلِحْهُ : آنکس که مالش را اصلاح نکرد (از حلال کسب نکرد و حقوق واجبه را نپرداخت) مال کسب نکرده است (بلکه مالش آتش و وبال است).

۱۳ لَمْ يُرْزَقِ الْمالَ مَنْ لَمْ يُنْفِقْهُ : آنکس که انفاق در راه خدا نکرد مالی روزیش نگردیده است.

۱۴ لَمْ يَضِقْ شَيْءٌ عَنْ حُسْنِ الْخُلْقِ : از خوشروئی چیزی بر انسان تنگ گرفته نشود.

۱۵ لَمْ يَفُتْ نَفْساً ما قُدِّرَ لَها مِنَ الرِّزْقِ : هر کس هر چه از روزی که برایش مقدر شده است از وی فوت نشود.

۱۶ لَمْ يَذْهَبْ مِنْ مالِكَ ما وَقى عِرْضَكَ : آنچه از مالت که آبرویت را نگهدارد از دستت نرفته است (بلکه بهترین مالت همان است).

۱۷ لَمْ يَضِعْ مِنْ مالِكَ ما قَضى فَرْضَكَ : آنچه از مالت که فرضت را بدان ادا کنی ضایع نگردیده است.

۱۸ لَمْ يَعْقِلْ مَواعِظَ الزَّمانِ مَنْ سَكَنَ إِلى حُسْنِ الظَّنِّ بِالْأَيّامِ : آنکس که با حسن ظن بروزگارش دلش آرام گیرد (و از پیش آمدهای سهمگین جهان غافل بنشیند) پندهای روزگار را نفهمیده است (و ناپایداری جهان را درک نکرده است).

۱۹ لَمْ يَضَعِ امْرُؤٌ مالَهُ في غَيْرِ حَقِّهِ أَوْ مَعْرُوفَهُ في غَيْرِ أَهْلِهِ إِلّا حَرَمَهُ اللهُ شُكْرَهُمْ وَكانَ لِغَيْرِهِ وُدُّهُمْ : هیچ مردی مالش را در غیر جایش ننهاد و خوبیش را در غیر اهلش بکار نبرد جز اینکه خداوند شکر آنان را بروی حرام کرد و دوستی آنان برای غیر او شد (و با او دشمن جانی شدند).

۲۰ لَمْ يَتَحَلَّ بِالْقَناعَةِ مَنْ لَمْ يَكْتَفِ بِيَسيرِ ما وَجَدَ : حلهٔ قناعت را نپوشیده کسیکه به کمی که میبیابد اکتفا نمیکند.

۲۱ لَمْ يَتَحَلَّ بِالْعِفَّةِ مَنِ اشْتَهى ما لا يَجِدُ : حلهٔ پرهیزکاری را نپوشید هر کس که چیزی را که نمییابد آرزو میکند.

۲۲ لَمْ يُطْلِعِ اللهُ سُبْحانَهُ الْعُقُولَ عَلى تَحْديدِ صِفَتِهِ وَلَمْ يَحْجُبْها عَنْ واجِبِ مَعْرِفَتِهِ :

پاک پروردگار عقلها را بر اندازه گیری و بیان نمودن صفتش آگاه نگردانیده و از شناسایش بقدر واجب منع نفرموده است (و بشر باندازه عقلش از راه اوصاف باید خدا را بشناسد و بس).

۲۳ لَمْ یَخْلُقِ اللهُ سُبْحانَهُ الْخَلْقَ لِوَحْشَةٍ وَ لَمْ یَسْتَعْمِلْهُمْ لِمَنْفَعَةٍ : پاک پروردگار بندگان را از روی ترس و بیم نیافریده و برای بردن سودی از آنان عمل نخواسته (بلکه اعمال نیک و بد سزایش عاید خود بندگان است).

۲۴ لَمْ یُخْلِ اللهُ سُبْحانَهُ عِبادَهُ مِنْ حُجَّةٍ لازِمَةٍ اَوْ مَحَجَّةٍ قائِمَةٍ : خداوند سبحان بندگانش را خالی نگذاشته است از حجتی لازم یا راهی راست (که آن یا پیغمبری مرسل و یا کتابی منزل باشد که بدستور و احکام آن عمل نمایند).

۲۵ لَمْ تَرَهُ سُبْحانَهُ الْعُقُولُ فَتُخْبِرَ عَنْهُ بَلْ کانَ تَعالی قَبْلَ الْواصِفِینَ لَهُ : عقلهای بشر خداوند بزرگ را ندیده اند تا از آن خبر دهند (که چیست) بلکه آن خداوند بزرگ پیش از وصف کنندگانش بوده است.

۲۶ لَمْ یَتْرُکِ اللهُ سُبْحانَهُ خَلْقَهُ مُغْفَلاً وَ لا اُمُورَهُمْ مُهْمَلاً : خداوند سبحان مخلوقش را بحال غفلت وانگذارده است و آنها را بیهوده نیافریده است.

۲۷ لَمْ یُخْلِ اللهُ سُبْحانَهُ عِبادَهُ مِنْ نَبِیٍّ مُرْسَلٍ اَوْ کِتابٍ مُنْزَلٍ : خداوند بزرگ بندگانش را از پیغمبری مرسل یا کتابی منزل هیچگاه خالی نگذارد.

۲۸ لَمْ یَتَناهَ سُبْحانَهُ فِی الْعُقُولِ فَیَکُونَ فی مَهَبِّ فِکْرِها مُکَیَّفاً وَ لا فی رَوِیّاتِ خَواطِرِها مُحَدَّداً مُصَرَّفاً : خداوند سبحان بانتهای عقول در نیاید تا اینکه در گذرگاه فکر بشر واقع گشته کم و کیفش معلوم گردد و نه در جایگاه دیدار خاطرات محدود و اندازه گرفته شده و تصرف کرده شود (بلکه ذات قدسش از چیز اندیشه و افکار و عقول بشر بیرون و بهر چه که تمیز داده شود باز آن ممیز مخلوق افکار بشر است).

۲۹ لَمْ یُظِلَّ امْرَءً مِنَ الدُّنْیا دِیمَةُ رَجاءٍ اِلاّ هَتَنَتْ عَلَیْهِ مُزْنَةُ بَلاءٍ : در دنیا امیدواری بر هیچکس سایه نیفکند جز آنکه نسیم ابر بلا بر وی وزیدن و باریدن گرفت.

۳۰ لَمْ یَخْلُقِ اللهُ سُبْحانَهُ عَبَثاً وَ لَمْ یَتْرُکْکُمْ سُدیً وَ لَمْ یَدَعْکُمْ فی ضَلالَةٍ وَ لا عَمیً :

خداوند سبحان شما را بیهوده نیافریده و سر خود رها یتان نکرده و در ضلالت و کوری وا گذارتان نساخته است (بلکه دقایق و ساعات عمر شما را مورد بازرسی دقیق قرار خواهد داد).

۳۱ لَمْ يَحْلُلِ اللّٰهُ سُبْحَانَهُ فِي الْأَشْيَاءِ فَيَكُونَ فِيهَا كَائِنًا وَلَمْ يَنْأَ عَنْهَا فَيُقَالَ هُوَ عَنْهَا بَائِنٌ : خداوند بزرگ و پاک در اشیاء حلول نکرده است تا اینکه در آنها بوده باشد و از آنها تن نزده تا اینکه گفته شود از اشیاء و آفرینش جدا است

۳۲ لَمْ يُوَفَّقْ مَنِ اسْتَحْسَنَ الْقَبِيحَ وَأَعْرَضَ عَنِ النَّصِيحِ : هر کس که بد را خوب داند و از پند و اندرز تن زند کامروا نمیگردد.

۳۳ لَمْ يَأْمُرْكُمُ اللّٰهُ سُبْحَانَهُ إِلَّا بِحَسَنٍ وَلَمْ يَنْهَكُمْ إِلَّا عَنْ قَبِيحٍ : خداوند سبحان شما را فرمان نرانده است مگر بخوبی و باز نداشته است مگر از بدی.

۳۴ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَقِّ مَنْ أَثْنَى عَلَيْهِ لَمْ يَقْتُلْهُ قَاتِلَاتُ الْغُرُورِ وَلَمْ تَعْمَ عَلَيْهِ مُشْتَبِهَاتُ الْأُمُورِ : و آنحضرت علیه السلام درباره کسیکه او را ستایش میکرد فرمود: کشندهای غرور و فریب جهان او را نکشته است و پوشیدگیهای امور بر وی پوشیده نمانده است (بلکه آنکس با نوار تابناک دل روشنش حقیقت جهان را دیده و برازهای آفرینش بینا گشته است).

۳۵ لَمْ يُفَكِّرْ فِي عَوَاقِبِ الْأُمُورِ مَنْ وَثِقَ بِزُورِ الْغُرُورِ : پایان امور را نیندیشید کسی که بدروغ و فریب جهان اطمینان پیدا کرد.

۳۶ لَمْ يَصْدُقْ يَقِينُ مَنْ أَسْرَفَ فِي الطَّلَبِ وَأَجْهَدَ نَفْسَهُ فِي الْمُكْتَسَبِ : آنکه در راه رزق طلب و کوشش فراوان بکار میبرد و خود را در کسب و کار برنج میافکند دارای یقین درستی نیست.

۳۷ لَمْ يَعْقِلْ مَنْ وَلِهَ بِاللَّعِبِ وَاسْتُهْتِرَ بِاللَّهْوِ وَالطَّرَبِ : آنکه بلهو و بازیچه (جهان) دل بست و خوشدلی و طرب را شیفته گشت نفهمید و ندانست (که راه غیر از آن است).

الْفَصْلُ الْخَامِسُ وَالسَّبْعُونَ

مِمَّا وَرَدَ مِنْ حِكَمِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَرْفِ اللَّامِ بِاللَّامِ الثَّابِتَةِ بِلَفْظِ لَوْ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فصل هفتاد و پنجم

از آنچه که وارد گردیده است از حکمتهای حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در حرف لام بلام ثابته بلفظ لو آنحضرت علیه السلام فرمود

۱ لو کُشِفَ الغِطاءُ ما ازْدَدْتُ یقیناً : اگر پرده برداشته شود (و عالم غیب عیان گردد درباره امور مبدء و معاد و معرفت بخدا) من بر یقینم چیزی نیفزایم.

۲ لو اسْتَوَتْ قَدَمایَ مِنْ هٰذِهِ المَداحِضِ لَغَیَّرْتُ أشْیاءَ : اگر در این لغزشگاه (دست و لرزان جهان و خلافتش) دو پای من بند شد (و زمام امور را بدست گرفتم) البتّه چیزهائی را تغییر خواهم داد (حتّی کنیزانی را که عثمان از بیت المال کابین بسته است برخواهم گرداند).

۳ لو ضَرَبْتُ خَیْشُومَ المُؤْمِنِ عَلیٰ أنْ یُبْغِضَنی ما أبْغَضَنی : اگر بینی مؤمن را بکوبم برای اینکه مرا دشمن گیرد دشمنم نخواهد داشت.

۴ لو صَبَبْتُ الدُّنْیا عَلَی المُنافِقِ بِجَمّاتِها عَلیٰ أنْ یُحِبَّنی ما أحَبَّنی : اگر تمام جهان را (یک لقمه کنم و) بکام منافق بریزم که مرا دوست بدارد هیچگاه دوستم نخواهد داشت.

۵ لو أنَّ المَوْتَ یُشْتَریٰ لَاشْتَراهُ الأغْنِیاءُ : اگر مرگ خریدنی بود البتّه آن را توانگران میخریدند (تا از چنگ مردن برهند).

۶ لو رَأیْتُمُ البُخْلَ رَجُلاً لَرَأیْتُمُوهُ شَخْصاً مُشَوَّهاً : اگر بخل را بصورت مردی میدید البتّه او را شخصی زشت و منکر میدیدید.

۷ لو عَقَلَ أهْلُ الدُّنْیا لَخَرِبَتِ الدُّنْیا : اگر مردم جهان همگان عاقل بودند (و برای آخرت کار میکردند) البتّه دنیا ویران میشد.

۸ لو کانَ لِرَبِّکَ شَریکٌ لَأتَتْکَ رُسُلُهُ : اگر خدای تو را شریکی بود البتّه رسولان او پیش تو آمده بودند.

۹ لو ارْتَفَعَ الهَویٰ لَأنِفَ غَیْرُ المُخْلِصِ مِنْ عَمَلِهِ : اگر هوا و هوس از میان برخیزد ناپاک از کردارش تن زند و دست بدارد.

۱۰ لو ظَهَرَتِ الآجالُ لَافْتَضَحَتِ الآمالُ : اگر اجلها هویدا گردند آرزوها رسوا شوند.

۱۱ لو خَلَصَتِ النِّیّاتُ لَزَکَتِ الأعْمالُ : اگر نیّتها پاک شوند البتّه اعمال نیز پاکیزه گردند (و خلوص نیّت هم باین است که وقتی انسان کاری برای خدا پیش گرفت

اگر مردم همه او را سرزنش کنند او بکار خود داناتر است)

۱۲ لَوْ صَحَّ الْعَقْلُ لَاغْتَنَمَ كُلُّ امْرِئٍ مَهَلَه : اگر عقل درستی باشد هر کسی دوران زندگانی خود را غنیمت شمرد (و برای آخرتش بکار برخیزد).

۱۳ لَوْ عَرَفَ الْمَنْقُوصُ نَقْصَهُ لَسَاءَهُ مَا يَرَىٰ مِنْ عَيْبِهِ : اگر ناقص نقص خود را دریابد البته از عیب خودش بدش خواهد آمد.

۱۴ لَوْ اَنَّ اَهْلَ الْعِلْمِ حَمَلُوهُ بِحَقِّهِ لَاَحَبَّهُمُ اللّٰهُ تَعَالٰى وَمَلَائِكَتُهُ وَلٰكِنَّهُمْ حَمَلُوهُ لِطَلَبِ الدُّنْيَا فَمَقَتَهُمُ اللّٰهُ تَعَالٰى وَهَانُوا عَلَيْهِ : اگر اهل علم علم را بدانجا که باید و شاید بگذارند (و حقش را درست دا نمایند) البته خدا تعالی و فرشتگان دوستدار آنان گردند چیزی که هست آنها علم را برای بدست آوردن دنیا برگرفتند لذا خدا آنان را دشمن گرفت و آنها نزد خدا خوار شدند

۱۵ لَوْ اَنَّ الْعِبَادَ حِينَ جَهِلُوا وَقَفُوا لَمْ يَكْفُرُوا وَلَمْ يَضِلُّوا : اگر بندگان خدا حین نادانی توقف میکردند کافر نمیشدند و گمراه نمیگردیدند (چیزی که هست از این نادانی بهوش نمیآیند تا بحال کفر میرسند)

۱۶ لَوْ اَنَّ النَّاسَ حِينَ عَصَوْا اَنَابُوا وَاسْتَغْفَرُوا لَمْ يُعَذَّبُوا وَلَمْ يُهْلَكُوا : اگر مردم هنگامیکه گناه میکردند توبه و بازگشت بخدا مینمودند (فردای قیامت) معذب نمیشدند و هلاک نمیگردیدند)

۱۷ لَوْ رَاَيْتُمُ الْاَجَلَ وَمَسِيرَهُ لَاَبْغَضْتُمُ الْاَمَلَ وَغُرُورَهُ : اگر اجل و گذشت او را بنگرید البته آرزو و فریب آنرا دشمن گیرید.

۱۸ لَوْ فَكَّرْتُمْ فِي قُرْبِ الْاَجَلِ وَحُضُورِهِ لَاَمَرَّ عِنْدَكُمْ حُلْوُ الْعَيْشِ وَسُرُورُهُ : اگر در نزدیکی اجل و حاضر شدنش بیندیشید البته شیرینی عیش و زندگی و شادیش را سخت تلخ شمارید.

۱۹ لَوْ اَحَبَّنِي جَبَلٌ لَتَهَافَتَ : کوه اگر دوستدار من باشد البته درهم فرو خواهد ریخت.

۲۰ لَوْ زَهِدْتُمْ فِي الشَّهَوَاتِ لَسَلِمْتُمْ مِنَ الْآفَاتِ : اگر در شهوتها بی رغبتی نشان دهید البته از آفتها سالم مانید.

۲۱ لَوْ صَحَّ يَقِينُكَ لَمَا اسْتَبْدَلْتَ الْبَاقِيَ بِالْفَانِي وَلَا بِعْتَ السَّنِيَّ بِالدَّنِيِّ : تو اگر یقینت راست بود (و بآخرت ایمانی کامل داشتی) البته آخرت را بدنیا و بلند را به پست تبدیل نمیکردی.

۲۲ لَوِ اعْتَبَرْتَ بِمَا اَضَعْتَ مِنْ مَاضِي عُمْرِكَ

لحفظت ما بقي : اگر باقیماندهٔ آنچه را از عمرت ضایع کردی پند میگرفتی البته باقیمانده آنرا نگهداری میکردی (و در طاعت پروردگارت صرف مینمودی) .

۲۳ لو کنا نأتي ما أتيتم لما قام للدين عمود ولا اخضر للإيمان عود : اگر اینطوری که شما آمد میکنید ما میبودیم (و در کار دین سستی وسهل انگاری بخرج میدادیم) نه ستونی از دین راست میایستاد ونه شاخه از درخت ایمان سرسبز میگردید .

۲۴ لو حفظتم حدود الله سبحانه لعجل لكم من فضله الموعود : اگر حدود دین خداوند سبحان را نگهدارید (وبدستور آنش عمل کنید) البته خدا از فضل ونعمتش که بشما وعده داده است بسوی شما خواهد فرستاد .

۲۵ لو يعلم المصلي ما يغشاه من الرحمة لما رفع رأسه من السجود : اگر نمازگذار بداند وبفهمد که چه اندازه از رحمت خدا او را فرو گرفته است البته سرش را از سجده ها بر نخواهد داشت .

۲۶ لو لم يتوعد الله سبحانه على معصيته لوجب أن لا يعصى شكرا لنعمته : اگر خداوند سبحان بندگانش را از نافرمانیش نترسانده بود البته سزاوار بود که برای شکر نعمتش نافرمانیش کرده نشود .

۲۷ لو لم يرغب الله سبحانه في طاعته لوجب أن يطاع رجاء رحمته : اگر خداوند سبحان بندگان را در بردن فرمانش ترغیب نفرموده بود البته سزاوار بود که برای امید رحمتش فرمانش برده شود .

۲۸ لو لم ينه الله سبحانه عن محارمه لوجب أن يجتنبها العاقل : اگر خداوند سبحان بندگانش را از حرامهایش نهی نفرموده بود البته سزاوار بود که مرد خردمند از آن کناره جوید (وخود را بگناه آلوده نسازد) .

۲۹ لو لم تتخاذلوا عن نصرة الحق لم تتهنوا عن توهين الباطل : شما اگر از یاری حق باز ننشینید البته از خوار گذاردن باطل باز نمانید (وقتی حق را یاری کردید باطل خود بخود از بین میرود) .

۳۰ لو تميزت الأشياء لكان الصدق مع الشجاعة وكان الجبن مع الكذب : اگر چیزها از هم جدا گردند (و هر چیزی را بخواهند بتناسب پهلوی هم قرار دهند) البته راستی با دلیری و ترس در کنار دروغ قرار خواهد گرفت .

۳۱ لو رأيتم البخل رجلا لرأيتموه مشوها

بَعضَ عَنهُ کُلُّ بَصَرٍ وَ یَنصَرِفُ عَنهُ کُلُّ قَلبٍ: اگر شما بخل را دید کنید البتّه او را شخصی زشت و کریه المنظر خواهید دید که هر چشمی از او پوشیده و هر دلی از او روی گردان است.

۳۲ لَو اَنَّ السَّمٰواتِ وَ الأَرضَ کانَتا عَلیٰ عَبدٍ رَتقاً ثُمَّ اتَّقَی اللّٰهَ لَجَعَلَ لَهُ مَخرَجاً وَ یَرزُقُهُ مِن حَیثُ لا یَحتَسِبُ: اگر آسمانها و زمینها بر بنده تنگ گیرند و آن بنده از خدای بترسد البتّه خدا راه بیرون شدنی از آن دو برای او قرار خواهد داد و روزیش را از جائیکه گمان نداشته باشد خواهد رساند.

۳۳ لَو رَاَیتُمُ السَّخاءَ رَجُلاً لَرَاَیتُمُوهُ حَسَناً یَسُرُّ النّاظِرینَ: اگر سخاوت را بصورت شخصی میدیدید البتّه او را بصورت خوشی میدیدید که بینندگان را شادمان میساخت.

۳۴ لَو رَخَّصَ اللّٰهُ سُبحانَهُ فِی الکِبرِ لِأَحَدٍ مِنَ الخَلقِ لَرَخَّصَ فیهِ لِأَنبِیائِهِ لٰکِنَّهُ کَرَّهَ اِلَیهِمُ التَّکابُرَ وَ رَضِیَ لَهُمُ التَّواضُعَ: اگر خدای سبحان یکی از بندگانش را رخصت کبر و گردنکشی میداد البتّه پیغمبرانش را در آن رخصت میداد چیزیکه هست خداوند تکبّر را بر بندگانش نپسندیده و فروتنی را برایشان پسندیده است.

۳۵ لَو کانَتِ الدُّنیا عِندَ اللّٰهِ مَحمُودَةً لَاختَصَّ بِها اَولِیائَهُ لٰکِنَّهُ صَرَفَ قُلُوبَهُم عَنها وَ مَحا عَنهُم مِنها المَطامِعَ: جهان اگر نزد خدا پسندیده بودی البتّه خدا دوستانش را بدان مخصوص میگردانید لکن خدا دلهای دوستانش را از آن گرداند و طمعهایشان را از دنیا کند (و آنها را آرزومند بهشت گردانید).

۳۶ وَ قالَ عَلَیهِ السَّلامُ فِی الأَشتَرِ النَّخَعیِّ لَمّا بَلَغَهُ وَفاتُهُ رَحِمَهُ اللّٰهُ:
لَو کانَ جَبَلاً لَکانَ فِنداً لا یَرتَقیهِ الحافِرُ وَ لا یَرقیٰ عَلَیهِ الطّائِرُ: بهنگامیکه خبر در گذشت مالک اشتر نخعی رحمة اللّٰه علیه بآنحضرت رسید فرمود: مالک اگر کوه بود همانا کوهی بود که پای هیچ رونده بر فراز قلّه بلندش نمیرسید و هیچ پرنده یارای رسیدن بر فراز آن را نداشت (دسائس و نیرنگهای پسر ابی سفیان نتوانست و را از راه حق باز دارد و خدایش بیامرزاد که با در گذشت او عراق و عزا دار و شام شادمان گردید).

۳۷ لَوْ اَنَّ الْمُرُوَّةَ لَمْ تَشْتَدَّ مَؤُنَتُها وَلَمْ يَثْقُلْ مَحْمِلُها ما تَرَكَ اللِّئامُ لِلْكِرامِ مِنْها مَبيتَ لَيْلَةٍ وَلكِنَّها اشْتَدَّتْ مَؤُنَتُها وَثَقُلَ مَحْمِلُها فَحادَ عَنْهَا اللِّئامُ الْاَغْمارُ وَحَمَلَها الْكِرامُ الْاَبْرارُ: اگر مردانگی و مروّت زحمتش سخت و بارش سنگین نمیبود ناکسان برای بزرگان و کریمان باندازه خوابیدن یکشب جاو مقامی باقی نمیگذاشتند بهمین جهت زحمت کار جوانمردی سخت و بارش سنگین افتاد ناکسان و نادانان آن را واگذاشتند بزرگان و نیکوکاران آنرا برداشتند (رنجهای فراوان بر دلها نهادند و تا بار اندوه را از دلهای مردمان برداشتند و نام نیک دو جهان را تحصیل کردند).

۳۸ لَوْ شِئْتُ اَنْ اُخْبِرَ كُلَّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بِمَخْرَجِهِ وَمَوْلِجِهِ وَجَميعِ شَأْنِهِ لَفَعَلْتُ وَلكِنّي اَخافُ اَنْ تَكْفُرُوا فِيَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اِلّا اَنّي مُفْضيهِ اِلَى الْخاصَّةِ مِمَّنْ يُؤْمَنُ ذلِكَ مِنْهُ وَالَّذي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ وَاصْطَفاهُ عَلَى الْخَلْقِ ما اَنْطِقُ اِلّا صادِقًا وَلَقَدْ عَهِدَ اِلَيَّ بِذلِكَ كُلِّهِ وَبِمَهْلِكِ مَنْ يَهْلِكُ وَمَنْجى مَنْ يَنْجُو وَما اَبْقى شَيْئًا يَمُرُّ عَلى رَأْسي اِلّا اَفْرَغَهُ في اُذُنَيَّ وَاَفْضى بِهِ اِلَيَّ: من اگر بخواهم هر یک از شما را بهمه کارش خبر دهم که از کجا میرود و بکجا میشود میتوانم چیزیکه هست میترسم درباره من برسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کافر شوید (و او را همچون من پندارید یا مرا از او برتر دانید) روی این اصل من آن خبر را بخواص از مردم از کسانیکه به آنها ایمن از این ترسم میدهم به پروردگاری که او را بحق و راستی برگزید و بمردم فرستاد سوگند است که او جز راست نگفت و بتمام پیش آمدهائی که پس از وی برای من پیش میآید هرگز هلاکت هر کس که هلاک میشود و بجایگاه نجات هر کس که نجات مییابد (از جنگیدن با ناکثین و قاسطین و مارقین و کشته شدن نه تن از ما و رهائی نه نفر از خوارج و رنگین شدن ریشم بخون سرم و اخبار گذشته و آینده تا روز قیامت) همه را با من پیمان نهاد و بمن خبر داد و هیچ چیزی از آنچه که بر سر من میآید برایم باقی نگذاشت مگر اینکه آنرا بمن رساند و در گوشم فرو ریخت.

۳۹ لَوْ جَرَتِ الْاَرْزاقُ بِالْاَلْبابِ وَالْعُقُولِ لَمْ تَعِشِ الْبَهائِمُ وَالْحَمْقى: اگر بنا بود روزیها

بداشتن خردها و عقلها بر مردم داده شود چارپایان و نادان نمیتوانستند زندگی کنند.

۴۰ لَوْ عَمِلَ اللهُ فِي خَلْقِهِ بِعِلْمِهِ مَا احْتَجَّ عَلَيْهِمْ بِالرُّسُلِ :
اگر خداوند میخواست با علمش با بندگانش رفتار کند بوسیلهٔ پیمبرانش حجّت را بآنها تمام نمیکرد (بلکه با همان علمش آنان را مشمول ثواب و عقاب قرار میداد و از این جمله چنین استنباط میشود که جزای خالق نسبت بمخلوق چه خیر چه شرّ پس از عمل است و این جمله در غرر الحکم نیست از جای دیگر نقل شد).

۴۱ لَوْ بَقِيَتِ الدُّنْيَا عَلَى أَحَدٍ لَمْ تَصِلْ إِلَى مَنْ هِيَ فِي يَدَيْهِ : اگر بنا بود دنیا برای کسی باقی بماند بآنکس که آن را در دست دارد نمیرسید (و از همان ازمنهٔ قدیمه در دست پادشاهان باقی بماند).

۴۲ لَوْ عَقَلَ الْمَرْءُ عَقْلَهُ لَأَحْرَزَ سِرَّهُ مِمَّنْ أَفْشَاهُ إِلَيْهِ وَلَمْ يَطَّلِعْ عَلَيْهِ أَحَدًا : اگر مرد عقل خود را دریافت و بکار می بست البتّه راز خویش را از آنکس که نزدش هویدا میسازد نگه میداشت و هیچکس را بر آن آگهی نمیداد (لکن افسوس که انسان عقلش را بکار نمی بندد و میکشد آنچه که میکشد).

اَلْفَصْلُ السَّادِسُ وَالسَّبْعُونَ

مِمَّا وَرَدَ مِنْ حِكَمِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَرْفِ اللَّامِ بِلَفْظِ الْمُطْلَقِ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فصل هفتاد و ششم

از آنچه که وارد گردیده است از حکمتهای حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السّلام در حرف لام بلفظ مطلق آنحضرت فرمود

۱ لِسَانُ الْعَاقِلِ وَرَاءَ قَلْبِهِ : زبان مرد عاقل پشت دلش میباشد (اوّل میسنجد بعد میگوید).

۲ لِسَانُ الْجَاهِلِ مِفْتَاحُ حَتْفِهِ : زبان نادان کلید مرگش میباشد (و بانگ سخن گفتن خود را بکشتن میدهد).

۳ لِسَانُ الْعِلْمِ الصِّدْقُ : راستی زبان و بیان اهل دانش است.

۴ لِسَانُ الْجَهْلِ الْخُرْقُ : ابلهی زبان و بیان نادانی است.

۵ لِسَانُكَ يَقْتَضِيكَ مَا عَوَّدْتَهُ : زبانت را بهر چه که عادتش داده همان را برای تو میخواهد.

۶ لِسَانُ الصِّدْقِ خَيْرٌ لِلْمَرْءِ مِنَ الْمَالِ

يُورِثُهُ مَنْ لَا يَحْمَدُهُ : زبان راستگو بهتر از مالی است که آنرا کسی میراث برد که ستایشگر نیست .

۷ لِسَانُ الْمُقَصِّرِ قَصِيرٌ : زبان تقصیرکار کوتاه است .

۸ لِسَانُ الْبَرِّ مُسْتَهْتَرٌ بِدَوَامِ الذِّكْرِ : زبان خوب همواره مشتاق و مشغول بذکر خدا است (اِسْتَهْتَرَ الرَّجُلُ أَيْ أُولِعَ) .

۹ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَقِّ مَنْ ذَمَّهُ : لِسَانُهُ كَالشَّهْدِ وَلَكِنْ قَلْبُهُ يَجُنُّ لِلْحِقْدِ (آنمرد منافق و دورو) زبانش همچون عسل شیرین لکن دلش زندان و خزانه کین توزی است .

۱۰ لِيَكُنْ مَرْكَبُكَ الْقَصْدُ وَمَطْلَبُكَ الرُّشْدُ : البته باید میانه روی مرکبت و رشد و هدایت خواهش و مطلبت باشد .

۱۱ لِنْ لِمَنْ غَالَظَكَ فَإِنَّهُ يُوشِكُ أَنْ يَلِينَ لَكَ : با آنکه با تو درشتی میکند نرمی کن دور نیست او هم با تو نرمی نماید .

۱۲ لِسَانُكَ إِنْ أَمْسَكْتَهُ أَنْجَاكَ وَإِنْ أَطْلَقْتَهُ أَرْدَاكَ : اگر زبانت را نگهداری نجاتت میدهد و اگر رهایش سازی هلاکت میکند .

۱۳ لِقَاحُ الْمَعْرِفَةِ دِرَاسَةُ الْعِلْمِ : آبستن کننده خداشناسی و معرفت درس دادن و تعلیم نمودن است (و ابواب دانش از این راه بروی انسان باز میشود) .

۱۴ لِقَاحُ الْعِلْمِ التَّصَوُّرُ وَالتَّفَهُّمُ : آبستن کننده علم اندیشیدن و فهمیدن است (مر اسرار آفرینش را) .

۱۵ لِقَاحُ الْخَوَاطِرِ الْمُذَاكَرَةُ : آبستن کننده (و بیدار کننده) خاطرات بشر مذاکره کردن است (هر علمی را) .

۱۶ لِقَاحُ الرِّيَاضَةِ دِرَاسَةُ الْحِكْمَةِ وَغَلَبَةُ الْعَادَةِ : آبستن کننده ریاضت نفس حکمت الهی خواندن و بر عادت (زشت و نکوهیده) غالب شدن است .

۱۷ لَحْظُ الْإِنْسَانِ رَائِدُ قَلْبِهِ : نگاه انسان پیک دل او است (دیده می بیند دل میخواهد)

۱۸ لَنَا حَقٌّ إِنْ أُعْطِينَاهُ وَإِلَّا رَكِبْنَا أَعْجَازَ الْإِبِلِ وَإِنْ طَالَ السُّرَى : ما را (در خلافت) حقی است اگر داده شویم وگرنه بر کفل شتر مظلومیت و حقارت سوار میشویم (و دل در صبر و اجر آن می بندیم) گو اینکه رنج ره پیمائی در شب دراز باشد)

وصبر بر حقوق از دست رفته مشکل) .

۱۹ لَنا عَلَى النّاسِ حَقُّ الطّاعَةِ وَالوِلايَةِ وَلَهُمْ مِنَ اللهِ حُسْنُ الجَزاءِ : مارا برگردن مردم حق اطاعت کردن و دوست داشتن است و آنهارا هم از خدا پاداش نیکو گرفتن .

۲۰ لِأَهْلِ الاِعْتِبارِ تُضْرَبُ الأَمْثالُ : داستانها (ی امم و تواریخ گذشتگان) برای پندگیرندگان زده میشود .

۲۱ لِأَهْلِ الفَهْمِ تَصَرُّفُ الأَقْوالِ : برای اهل فهم و دانش سخنها زیرورو کرده میشود (تا آنها باغور و دقت در آنها مطالب را درک کنند) .

۲۲ لِسانُ المُرائِي جَمِيلٌ وَفِي قَلْبِهِ داءٌ دَخِيلٌ : خودنما زبانش نیک و شیرین و در دلش دردی است کاری (که نمیخواهد آن درد را در دیگری وارد کند) .

۲۳ لُزُومُ الكَرِيمِ عَلَى الهَوانِ خَيْرٌ مِنْ صُحْبَةِ اللَّئِيمِ عَلَى الإِحْسانِ : با جوانمرد بودن و باخواری زیستن خوشتر تا با لئیم و ناکس در خوشگذرانی بسر بردن .

۲۴ لِقاحُ الإِيمانِ تِلاوَةُ القُرْآنِ : خواندن قرآن آبستن کننده ایمان است (و از خواندن قرآن ایمان در زایش و فزونی است .

۲۵ لِسانُكَ يَقْتَضِيكَ ما عَوَّدْتَهُ وَنَفْسُكَ تَقْتَضِيكَ ما أَلِفْتَهُ : زبانت تورا بآنچه که اورا عادت داده وا میدارد و نفست آنچه را تو با آن پیوند کرده از تو میخواهد (پس چه بهتر که انسان نفس را بفرمان برداری خدا عادت دهد) .

۲۶ لِقاءُ أَهْلِ المَعْرِفَةِ عِمارَةُ القُلُوبِ وَمُسْتَفادُ الحِكْمَةِ : دیدار خداشناسان آبادکننده دلها (ی خراب) و سود رساننده حکمت است (مر نادان را) .

۲۷ لِسانُ الحالِ أَصْدَقُ مِنْ لِسانِ المَقالِ : زبان حال انسان (در امورات) از زبان گفتار راستگوتر است .

۲۸ لِسانُ البِرِّ يَأْبَى سَفَهَ الجُهّالِ : زبان نیکی از سبکی نادان جلوگیری میکند .

۲۹ لَذَّةُ الكِرامِ فِي الإِطْعامِ وَلَذَّةُ اللِّئامِ فِي الطَّعامِ : جوانمردان وکریمان در خوراندن لذت برند و ناکسان در خوردن .

الفَصْلُ السّابِعُ وَالسَّبْعُونَ

مِمّا وَرَدَ مِنْ حِكَمِ أَمِيرِ المُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِيطالِبٍ عَلَيْهِ

فی حرفِ المیمِ بلفظِ مَن قالَ علیهِ السّلامُ :

فصل هفتاد و هفتم

از آنچه که وارد گردیده است از حکمتهای حضرت امیرالمؤمنین علیّ بن ابیطالب علیه السّلام در حرف میم بلفظ مَن آنحضرت[۴] فرمود :

١ مَن آمَنَ اَمِنَ : آنکه مؤمن (بخدا) شد ایمن است .

٢ مَن اَیقَنَ اَحسَنَ : آنکه یقین (بخدا و قیامت پیدا) کرد خوب عمل کرد .

٣ مَن اَسلَمَ سَلِمَ : آنکه اسلام آورد سالم زیست .

۴ مَن تَعَلَّمَ عَلِمَ : آنکه دانش آموخت دانا شد .

٥ مَنِ اعتَزَلَ سَلِمَ : آنکه کناری گزید آسوده زیست .

٦ مَن عَقَلَ فَهِمَ : آنکه دانا شد دانست (و بحکمت الهی و حقایق اشیاء راه جست) .

٧ مَن عَرَفَ کَفَّ : آنکه خدا را شناخت (از ناشایسته ها) باز ایستاد .

٨ مَن عَقَلَ عَفَّ : هر که خردمند شد پرهیز کرد .

٩ مَن خَبَرَ اِعتَزَلَ : هر که (مردم را) آزمود کناره گزید (و دوا (غلب مردم گرگ و درندوا از آنان کناره گزیدن اولیست) .

١٠ مَن اَحسَنَ ظَنَّهُ اَهمَلَ : هر که گمانش نیکو شد جهان را واگذاشت .

١١ مَن ساءَ ظَنَّهُ تَاَمَّلَ : هر که بدگمان (بخدا) شد باندیشه و آرزو افتاد (که مال گرد آرد و شهوترانی کند) .

١٢ مَن عَمِلَ بِالحَقِّ غَنِمَ : هر که بحق عمل کرد بهره مند شد .

١٣ مَن رَکِبَ الباطِلَ نَدِمَ : هر که سوار مرکب باطل شد پشیمان است .

١۴ مَن مَلَکَ هَواهُ ضَلَّ : هر که هوای نفسش بروی تسلّط پیدا کرد گمراه شد .

١٥ مَن مَلَکَهُ الطَّمَعُ ذَلَّ : هر که در بند طمع افتاد خوار است .

١٦ مَن تَفَهَّمَ فَهِمَ : هر که خواست بفهمد فهمید (و هر که نخواست ندانست) .

١٧ مَن تَحَلَّمَ حَلِمَ : هر که خواست بردبار باشد بردبار شد .

١٨ مَن عَجِلَ زَلَّ : هر که شتابکاری کرد لغزید .

١٩ مَن قَلَّ ذَلَّ : هر که خود را کم گرفت (و دچار ضعف نفس شد) خوار است .

۲۰ مَنْ تَأمَّلَ اعْتَبَرَ : هرکه اندیشید پند گرفت .

۲۱ مَنْ تَعَاقَرَ افْتَقَرَ : هرکه نازاد بود نادار شد (یعنی هرکه در مال دارای زایش و ریزش و تصدق نبود ندار شود)

۲۲ مَنْ تَفَضَّلَ خُدِمَ : هرکه بخشش کرد خدمت کرده شود

۲۳ مَنْ تَوَقَّى سَلِمَ : هرکه خویشتن دار شد سالم ماند .

۲۴ مَنْ أَكْثَرَ مَلَّ : هرکس (هرکاری را) بسیار دنبال کرد خسته شد .

۲۵ مَنْ تَكَثَّرَ بِنَفْسِهِ قَلَّ : هرکه خود را بسیار دید (و از دیگران خود را برتر شمرد خوار و) کم گردید .

۲۶ مَنْ تَهَوَّرَ نَدِمَ : هرکه بیباکی کرد پشیمان شد .

۲۷ مَنْ سَألَ عَلِمَ : هرکه پرسید دانا شد .

۲۸ مَنْ تَوَقَّرَ وُقِّرَ : هرکه خود را موقر داشت موقر و محترم شد .

۲۹ مَنْ تَكَبَّرَ حُقِّرَ : هرکه خود را برتر شمرد خوار گردید .

۳۰ مَنْ نَالَ اسْتَطَالَ : هرکه بجاه و رتبه رسید گردنکش شد .

۳۱ مَنْ عَقَلَ اسْتَقَالَ : هرکه خردمند شد طالب سروری و یا سخنوری شد .

۳۲ مَنْ أَكْثَرَ هَجَرَ : پرگو یاوه گو است .

۳۳ مَنْ مَلَكَ اسْتَأْثَرَ : هرکه مالک چیزی شد آنرا (برای خود) برگزید .

۳۴ مَنِ اسْتَرْشَدَ عَلِمَ : هرکه راه راست رفت دانا شد

۳۵ مَنِ اسْتَسْلَمَ سَلِمَ : هرکه تسلیم شد سالم ماند (و در هرکاری همین طور است تا دام که انسان تسلیم است سالم است)

۳۶ مَنْ عَلِمَ أَحْسَنَ السُّؤَالَ : دانشمند درست و خوب میپرسد .

۳۷ مَنْ أَخْلَصَ بَلَغَ الْآمَالَ : کسیکه خلوص نیت پیدا کرد بآرزوهایش رسید .

۳۸ مَنْ تَوَاضَعَ رُفِعَ : هرکه افتادگی کرد بلند گردید .

۳۹ مَنْ حَلُمَ أُكْرِمَ : هرکه بردبار شد گرامی گردید .

۴۰ مَنِ اسْتَحْيَى حُرِمَ : هرکه شرمگین است ناکام است

۴۱ مَنْ عَلِمَ عَمِلَ : هرکه دانا شد بکار بست .

۴۲ مَنْ بَذَلَ مَالَهُ جَلَّ : مرد بخشنده بزرگوار است .

۴۳ مَنْ بَذَلَ عِرْضَهُ ذَلَّ : آنکه آبرویش را هدر داد خوار است .

۴۴ مَنْ تَوَكَّلَ كُفِيَ : توکل کننده بر خدا کفایت کرده میشود

۴۵ مَنْ قَنِعَ غَنِيَ : مرد قانع توانگر است .

۴۶ مَنْ سَافَهَ شُتِمَ : آنکه سفاهت و سبکی کند دشنام یابد .

۴۷ مَنْ أَبْرَمَ سُئِمَ : هرکه در کاری اصرار کند بد بیند .

۴۸ مَنْ غَفَلَ جَهِلَ : هرکه غافل گردد نادان ماند .

۴۹ مَنْ جَهِلَ اَهْمَلَ : هرکه نادان باشد واگذارده شود.

۵۰ مَنْ ظَلَمَ ظُلِمَ : ستمگر ستم بیند.

۵۱ مَنْ حَقَّرَ نَفْسَهُ عُظِّمَ : هرکه خود را کوچک پندارد بزرگ شود.

۵۲ مَنْ بَغىٰ کُسِرَ : هرکه سرکشی کند شکسته شود.

۵۳ مَنِ اعْتَبَرَ حَذِرَ : هرکه پند گیرد (از گناه) کناره گیرد.

۵۴ مَنْ اَنْصَفَ اُنْصِفَ : هرکه با انصاف شود با وی بانصاف رفتار شود.

۵۵ مَنْ اَحْسَنَ الْمَسْئَلَةَ اُسْعِفَ : هرکه خوب درخواست کند کامروا گردد.

۵۶ مَنْ عَمِلَ بِالْحَقِّ رَبِحَ : هرکه بحق کار کند سود برد.

۵۷ مَنْ عَقَلَ سَمَحَ : خردمند (کارها را) آسان میگیرد.

۵۸ مَنْ نَصَرَ الْباطِلَ خَسِرَ : یاری کننده باطل زیان میبرد.

۵۹ مَنْ تَجَبَّرَ کُسِرَ : آنکه گردن کشی کند شکسته شود.

۶۰ مَنِ اسْتَدْرَكَ اَصْلَحَ : هرکه احکام و قوانین اسلام را دریابد اصلاح گردد.

۶۱ مَنْ نَصَرَ الْحَقَّ اَفْلَحَ : هرکه حق را یاری کند رستگار است.

۶۲ مَنْ اَطاعَ رَبَّهُ مَلَكَ : هرکه پروردگارش را یاری کند رستگار است.

۶۳ مَنْ اَطاعَ هَواهُ هَلَكَ : هرکس مطیع هوای نفسش باشد هلاک گردد.

۶۴ مَنْ یُطِعِ اللهَ یَفُزْ : هرکه خدا را فرمان برد (به سعادت دوجهانی) نائل گردد.

۶۵ مَنْ یَغْلِبْ هَواهُ یَعِزَّ : هرکه بر هوای نفسش غالب شود عزیز است.

۶۶ مَنْ قَنِعَ شَبِعَ : هرکه قناعت کند سیر گردد.

۶۷ مَنْ اَیْقَنَ اَفْلَحَ : هرکه یقین بآخرت کند رستگار است.

۶۸ مَنِ اتَّقىٰ اَصْلَحَ : هرکه از گناه بپرهیزد صلاح شود.

۶۹ مَنْ هابَ خابَ : هرکه از مردم بترسد زیان بیند.

۷۰ مَنْ قَصَّرَ عابَ : هرکه در کار کوتاه آید عیبناک شود.

۷۱ مَنْ وُفِّقَ اَحْسَنَ : هرکه توفیق یابد نیکی کند.

۷۲ مَنْ یَصْبِرْ یَظْفَرْ : هرکه صبر کند پیروز شود.

۷۳ مَنْ یَعْجَلْ یَعْثُرْ : هرکه شتاب کند بسر درافتد.

۷۴ مَنْ عاشَ ماتَ : هر زنده خواهد مرد.

۷۵ مَنْ ماتَ فاتَ : هر مرده نابود است

۷۶ مَنْ اَحَبَّكَ نَهاكَ : دوستدار تو ترا از بدی باز میدارد.

۷۷ مَنْ اَبْغَضَكَ اَغْراكَ : دشمن تو ترا میفریبد.

۷۸ مَنْ اَیْقَنَ یَنْجُو: یقین کننده بالاخره رستگار است.

۷۹ مَنْ حَسُنَ یَقینُهُ یَرْجُو: آنکه یقینش نیکوست (از خدا) امیدوار است.

۸۰ مَنْ صَبَرَ نالَ المُنیٰ: صبرکننده بآرزوی خود میرسد.

۸۱ مَنْ حَرِصَ شَقِیَ وَتَعَنّیٰ: آزمند بدبخت و گرفتار رنج گردد.

۸۲ مَنْ عَقَلَ قَنَعَ: خردمند قناعت را پیشه خویش سازد.

۸۳ مَنْ جادَ اصْطَنَعَ: مرد بخشنده نیکوکار است.

۸۴ مَنْ خافَ اَدْلَجَ: آنکه از خدا بترسد شب (از خواب نوشین) برخیزد (و باخدا به نیاز و راز پردازد).

۸۵ مَنِ احْتَجَّ بِالْحَقِّ فَلَجَ: آنکه با حق حجت و دلیل آرد بر حریف غالب گردد.

۸۶ مَنْ تَقاعَسَ اَعاقَ: آنکه از کار کناره کرد آزار داد.

۸۷ مَنْ عَمِلَ اشْتاقَ: آنکه کار کند مشتاق گردد (انسان هرکاری را و جهه همت سازد پیشرفت کند و بآنکار گرمتر برخیزد.

۸۸ مَنِ اشْتاقَ سَلا: هرکه عاشق شود قلبش صفا گیرد و یا آنکه پیکرش نزار گردد.

۸۹ مَنِ اخْتَبَرَ قَلا: هرکه آزمایش کند دشمن دارد (چون آزمایش که در میان آمد حقیقت شخص هویدا گردد و عیوبش آشکار و دشمن داشته شود و فی الحدیث اَخْبُرْ تَقْلِهْ: بیازمای و دشمن بدار و ارد گردیده).

۹۰ مَنْ جادَ سادَ: مرد بخشنده سرور و آقاست.

۹۱ مَنْ تَفَهَّمَ اِزْدادَ: هرکه بفهمد (بدانشش) بیفزاید.

۹۲ مَنْ سَئَلَ اِسْتَفادَ: هرکه بپرسد استفاده کند.

۹۳ مَنْ عَلِمَ اِهْتَدیٰ: هرکه بداند راه یابد.

۹۴ مَنِ اهْتَدیٰ نَجا: هرکه هدایت یافت (از چنگال گمراهی و بدبختی) رهید.

۹۵ مَنْ قَنَعَ بِقِسْمَتِهِ اِسْتَراحَ: آنکه بقسمتش قانع شد آسوده است.

۹۶ مَنْ رَضِیَ بِالْقَضاءِ اِسْتَراحَ: آنکه بقضای خدا راضی شد راحت است.

۹۷ مَنْ عَمِلَ بِالْحَقِّ نَجا: آنکه بحق کار کرد رستگار شد.

۹۸ مَنْ مَنَعَ الْعَطاءَ مُنِعَ الثَّناءَ: آنکه عطا را باز گرفت ستایش (مردم) از وی باز گرفته شد.

۹۹ مَنْ عامَلَ بِالرِّفْقِ غَنِمَ: آنکه کار بنرمی کند بهره برد.

۱۰۰ مَنْ عامَلَ بِالْعُنْفِ نَدِمَ: آنکه کار بدرشتی کند پشیمان شود.

۱۰۱ مَنْ خالَفَ النُّصْحَ هَلَكَ: آنکه خلاف پند کار کند هلاک گردد.

۱۰۲	مَنْ خالَفَ الْمَشُورَةَ ارْتَبَكَ : هرکه خلاف شورت رفتار کند کارش درهم شود (ارْتَبَكَ فِي الْأَمْرِ وَقَعَ فِيهِ وَلَمْ يَكَدْ يَتَخَلَّصُ مِنْهُ) .		هدایت جوید هدایتش میکند .
۱۰۳	مَنْ عَقَلَ صَمَتَ : خردمند خاموش است .	۱۱۳	مَنِ اسْتَنْجَدَ الصَّبْرَ أَنْجَدَهُ : هرکه از صبر بزرگی خواهد بزرگش میکند .
۱۰۴	مَنْ تَكَبَّرَ مُقِتَ : متکبّر دشمن داراست .	۱۱۴	مَنِ اسْتَرْفَدَ الْعَقْلَ أَرْفَدَهُ : هرکس از عقل عطا خواهد بوی عطا خواهد کرد .
۱۰۵	مَنْ أَنْعَمَ قَضَى حَقَّ السِّيادَةِ : هرکه بخشش کند حق سروری را ادا کرده است .	۱۱۵	مَنْ طالَ فِكْرُهُ حَسُنَ نَظَرُهُ : مرد دوراندیش پیش بینیش خوب است .
۱۰۶	مَنْ شَكَرَ اسْتَحَقَّ الزِّيادَةَ : مرد سپاسگذار سزاوار افزایش نعمت است .	۱۱۶	مَنْ ذَكَرَ اللهَ ذَكَرَهُ : هرکه یاد خدا باشد خدا یاد او است (و یاد خدا بهترین یاد بودها است) .
۱۰۷	مَنْ ظَلَمَ أَفْسَدَ أَمْرَهُ : مرد ستمگر کار خود را آشفته سازد .	۱۱۷	مَنْ تَكَبَّرَ فِي سُلْطانِهِ صَغُرَ : هرکه در حوزهٔ ریاستش تکبّر ورزد کوچک شود .
۱۰۸	مَنْ جارَ قَصَمَ عُمْرَهُ : مرد جفاکار عمر خود را بهم درشکند (و کوتاه سازد) .	۱۱۸	مَنْ مَنَّ بِإِحْسانِهِ كَدَّرَ : آنکه با نیکیش منت گذارد نیکیش را آلوده و تیره گرداند .
۱۰۹	مَنْ جاهَدَ نَفْسَهُ أَكْمَلَ التُّقَى : هرکه با نفس امّارهٔ خود بجنگد تقوی را کامل کرده است .	۱۱۹	مَنْ عَذُبَ لِسانُهُ كَثُرَ إِخْوانُهُ : هرکه خوش زبان و شیرین سخن افتد برادرانش بسیار گردند .
۱۱۰	مَنْ مَلَكَ هَواهُ مَلَكَ النُّهَى : هرکه هوای نفسش را مالک گردد خردها را مالک شده است .	۱۲۰	مَنْ حَسُنَ جِوارُهُ كَثُرَ جِيرانُهُ : هرکه خوش همسایه باشد همسایگانش بسیار شوند .
۱۱۱	مَنْ طَلَبَ عَيْباً وَجَدَهُ : جوینده عیب خویش یابنده است .	۱۲۱	مَنِ اسْتَعانَ بِاللهِ أَعانَهُ : آنکه خدا را یار خویش گیرد خدا یاریش کند .
۱۱۲	مَنِ اسْتَرْشَدَ الْعِلْمَ أَرْشَدَهُ : هرکه از علم	۱۲۲	مَنْ أَمِنَ مَكْرَ اللهِ بَطَلَ أَمانُهُ : هرکه از مکر

خدا امین نشیند امینش از زمین برود (و دچار ترس و بیم جهان گردد).

۱۲۳ مَنْ بَصَّرَكَ عَيْبَكَ فَقَدْ نَصَحَكَ : هرکه ترا بعیبت بینا کند البتّه پندت داده است.

۱۲۴ مَنْ مَدَحَكَ فَقَدْ ذَبَحَكَ : آنکه ترا ستایش کند البتّه ترا بکشد.

۱۲۵ مَنْ نَصَحَكَ فَقَدْ أَنْجَدَكَ : آنکه ترا پند دهد البتّه ترا بزرگ میخواهد.

۱۲۶ مَنْ صَدَّقَكَ فِي نَفْسِكَ فَقَدْ أَرْشَدَكَ : آنکه در نفس تو ترا درست گرداند (و از کجراهی باز دارد) البتّه ترا هدایت کرده است.

۱۲۷ مَنْ قَنَعَ بِرَأْيِهِ هَلَكَ : هرکه برای خودش قناعت کند هلاک گردد.

۱۲۸ مَنِ اسْتَشَارَ الْعَاقِلَ مَلَكَ : هرکه با خردمند مشورت کند امرش را مالک گردد.

۱۲۹ مَنْ قَنَعَ لَمْ يَغْتَمَّ : هرکه قناعت کند غمگین نشود.

۱۳۰ مَنْ تَوَكَّلَ لَمْ يَهْتَمَّ : هرکه توکّل کند اندوهگین نشود.

۱۳۱ مَنْ أَضَاعَ عِلْمَهُ الْنَظَمَ : هرکه علمش را تباه سازد (و در راه خدا بکارش نیندازد) آبرویش لطمه میخورد.

۱۳۲ مَنْ أَقَلَّ الْأَسْئِلَةَ سَلِمَ : هرکه کم دنبال چیزی بفرستد سالم ماند.

۱۳۳ مَنْ أَكْثَرَ الْأَسْئِلَةَ نَدِمَ : هرکه بسیار دنبال چیزی فرستد پشیمان گردد (شاید مراد این باشد که انسان نمیتواند ولو اینکه از مردم طلبکار هم باشد نباید بسیار مطالبه کند و ممکن هم هست مراد این باشد که ارسال مرسول بسیار و پا را از مرز خویش فراتر نهادن انسان را گرفتار خواهد ساخت).

۱۳۴ مَنْ آخَى فِي اللهِ غَنِمَ : هرکه در راه خدا برادری کند غنیمت برد.

۱۳۵ مَنْ آخَى لِلدُّنْيَا حُرِمَ : هرکه برای دنیا با مردم برادری کند محروم ماند.

۱۳۶ مَنْ دَاخَلَ مَدَاخِلَ السُّوءِ اتُّهِمَ : هرکس در جایگاههای بد (که جای او نیست) داخل گردد تهمت زده شود.

۱۳۷ مَنْ كَثُرَ الْحَاجَةَ حُرِمَ : هرکه خواهش را بسیار گرداند محروم ماند.

۱۳۸ مَنْ كَثُرَ مَقَالُهُ سَئِمَ : مردم از مرد پرگو خوششان نمیاید.

۱۳۹ مَنْ أَصْلَحَ نَفْسَهُ مَلَكَهَا : هرکه نفسش را اصلاح کند آنرا مالک گردد (و از بدی نگاهش دارد).

۱۴۰ مَنْ اَهْمَلَ نَفْسَهُ اَهْلَكَهَا : هرکه نفسش را واگذارد آن را تباه ساخته است .

۱۴۱ مَنْ اَكْرَمَ نَفْسَهُ اَهَانَتْهُ : هرکه نفسش را بزرگ شمارد خوارش داشته است .

۱۴۲ مَنْ وَثِقَ بِنَفْسِهِ خَانَتْهُ : هرکه بنفس خود اطمینان پیدا کند با آن خیانت کرده است (یا اینکه نفس با وی خیانت میکند) .

۱۴۳ مَنْ سَاعَى الدُّنْيَا فَاتَتْهُ : هرکه برای دنیا بکوشد از دستش برود .

۱۴۴ مَنْ قَعَدَ عَنِ الدُّنْيَا طَلَبَتْهُ : هرکه از دنیا کناره کشد دنیا او را دنبال کند .

۱۴۵ مَنْ غَالَبَ الْاَقْدَارَ غَلَبَتْهُ : هرکه بخواهد با تقدیرات در افتد تقدیر بر او غلبه کند (و نقشه اش را نقش بر آب کند) .

۱۴۶ مَنْ صَارَعَ الدُّنْيَا صَرَعَتْهُ : هرکه با دنیا کشتی گیرد دنیا بر زمینش زند .

۱۴۷ مَنْ عَصَى الدُّنْيَا اَطَاعَتْهُ : هرکه نافرمانی دنیا کند دنیا فرمان بردارش شود .

۱۴۸ مَنْ اَعْرَضَ عَنِ الدُّنْيَا اَتَتْهُ : هرکه رخ از دنیا برتابد دنیا روی بوی نماید .

۱۴۹ مَنْ حَسُنَ ظَنُّهُ حَسُنَتْ نِيَّتُهُ : هرکه (درباره خدا) خوش گمان باشد نیتش خوب میشود .

۱۵۰ مَنْ سَاءَ ظَنُّهُ سَاءَتْ طَوِيَّتُهُ : هرکه بدگمان باشد بداندیش گردد .

۱۵۱ مَنْ صَدَقَ اَصْلَحَ دِيَانَتَهُ : هرکه راست بگوید دین خود را درست آراسته است .

۱۵۲ مَنْ كَذَبَ اَفْسَدَ مُرُوَّتَهُ : آنکه دروغ گوید مردانگی خود را از بین برده است .

۱۵۳ مَنْ قَنِعَ حَسُنَتْ عِبَادَتُهُ : هرکه قناعت کند نیکو عبادت کند .

۱۵۴ مَنِ اعْتَزَلَ حَسُنَتْ زَهَادَتُهُ : هرکه خود را از دنیا کنار کشد زهدش نیکو گردد .

۱۵۵ مَنْ نَسِيَ اللهَ اَنْسَاهُ نَفْسَهُ : کسیکه خدا را از یاد ببرد خود را از یاد برده است (چون نجات انسان در آنست که خدا را فراموش ننماید) .

۱۵۶ مَنْ سَاءَ خُلُقُهُ عَذَّبَ نَفْسَهُ : بدخلق خود را برنج و عذاب میافکند .

۱۵۷ مَنْ اَطَاعَ اللهَ اسْتَنْصَرَ : آنکه خدا را اطاعت کند (از خدا) یاری جوید .

۱۵۸ مَنْ ذَكَرَ اللهَ اسْتَبْصَرَ : هرکه بیاد خدا باشد بینش یابد .

۱۵۹ مَنْ اَهْمَلَ نَفْسَهُ فَقَدْ خَسِرَ : هرکه عنان

نفس را واگذارد زیان برد .

۱۶۰ مَنِ اسْتَقْبَلَ الْأُمُورَ أَبْصَرَ : هرکه پیش آمدها را پیش بینی کند بینا شود .

۱۶۱ مَنِ اسْتَدْبَرَ الْأُمُورَ تَحَيَّرَ : هرکه کارها را پس اندازد و تدارک نکند سرگردان ماند .

۱۶۲ مَنِ اسْتَسْلَمَ إِلَى اللهِ اسْتَظْهَرَ : هرکه کارش را بخدا گذارد پشتیبان یابد .

۱۶۳ مَنْ حَاسَبَ نَفْسَهُ رَبِحَ : کسیکه از خودش حساب کشد سود برد .

۱۶۴ مَنِ اسْتَدْرَكَ فَوَارِطَهُ أَصْلَحَ : کسی که لغزشها و گناههای خویش را تدارک کند (و بتوبه برخیزد) خود را شایسته کند .

۱۶۵ مَنْ قَالَ بِالصِّدْقِ أَنْجَحَ : هرکه راست بگوید رستگار گردد .

۱۶۶ مَنْ عَمِلَ بِالْحَقِّ أَفْلَحَ : هرکه کار بحق کند (از مکروهات رهائی یابد) .

۱۶۷ مَنِ انْتَظَرَ الْعَوَاقِبَ صَبَرَ : هرکه عاقبت بین و مآل اندیش باشد صبر کند .

۱۶۸ مَنْ وَثِقَ بِاللهِ غَنِيَ : هرکس اعتماد برخدا کند توانگر شود .

۱۶۹ مَنْ تَوَكَّلَ عَلَى اللهِ كُفِيَ : هرکه بخدا توکل کند کفایت کرده شود .

۱۷۰ مَنْ خَادَعَ اللهَ خُدِعَ : هرکه با خدا خدعه کند خدعه کرده شود .

۱۷۱ مَنْ صَارَعَ الْحَقَّ صُرِعَ : هرکه با خدا کشتی گیرد زمین خورد .

۱۷۲ مَنْ ظَلَمَ يَتِيماً عَقَّ أَوْلَادَهُ : هرکه به یتیمی ستم کند فرزندانش بنافرمانیش برخیزند .

۱۷۳ مَنْ ظَلَمَ رَعِيَّتَهُ نَصَرَ أَضْدَادَهُ : هر پادشاهی بر رعیتش ستم کند دشمنانش را یاری کرده است .

۱۷۴ مَنْ أَفْحَشَ شَفَا حُسَّادَهُ : هرکس بدرفتاری کند (درد) حسودان خود را شفا داده است (چون بدرفتاری با مردم هر بزرگی را خوار خواهد کرد) .

۱۷۵ مَنْ لَامَ سَاءَ مِيلَادُهُ : آنکه با مردم بدی میکند (چون نیک بنگری خواهی دید) حلال زاده نیست .

۱۷۶ مَنِ اسْتَغْنَى بِعَقْلِهِ ضَلَّ : هرکس بعقل خود (مغرور شود و) خود را بی نیاز از دیگران ببیند گمراه است .

۱۷۷ مَنِ اسْتَبَدَّ بِرَأْيِهِ ذَلَّ : هرکس فقط رأی

خود را به پسندد خواهد لغزید.

۱۷۸ مَنْ اَطاعَ اَمرَهُ جَلَّ اَمْرُهُ : هرکه (خداوند) فرمانده خود را فرمان برد کارش بالا گیرد.

۱۷۹ مَنْ عَصَی اللهَ ذَلَّ قَدْرُهُ : هرکه خدا را نافرمانی کند رتبه و جاهش پست و خوار گردد.

۱۸۰ مَنْ کَثُرَ کَلامُهُ زَلَّ : هرکه پرگو باشد خواهد لغزید.

۱۸۱ مَنْ کَثُرَ تَعَصُّبُهُ مَلَّ : هرکس تعصّب حمیّتش بسیار باشد (زود از پیش آمدها) ملول میگردد.

۱۸۲ مَنِ اتَّقَی اللهَ وَقاهُ : هرکه از خدا بترسد خدا نگهداریش کند.

۱۸۳ مَنْ تَوَکَّلَ عَلَی اللهِ کَفاهُ : هرکه توکّل بر خدا کند خدا کفایتش کند (و بدیها را از وی بگرداند).

۱۸۴ مَنِ اعْتَصَمَ بِاللهِ نَجاهُ : هرکس بر خدا پناه برد خدا نجاتش دهد.

۱۸۵ مَنِ اسْتَنْصَحَکَ اللهُ فَلا تَغُشَّهُ : هرکه از تو طلب پند و نصیحت کند با وی بد میندیش (و پندش ده).

۱۸۶ مَنْ وَعَظَکَ فَلا تُوحِشْهُ : هرکس تو را موعظه کند او را از خود مرنجان (بلکه از وی سپاسگزاری کن).

۱۸۷ مَنْ عَرَفَ اللهَ تَوَحَّدَ : هرکه خدا را بشناسد او را یگانه داند.

۱۸۸ مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ تَجَرَّدَ : هرکه خود را بشناسد (مثل اینست که خدا را شناخته است و از کفر و شرک) مجرّد و خالص گردد.

۱۸۹ مَنْ عَرَفَ النّاسَ تَفَرَّدَ : هرکه مردم را بشناسد خود را از آنها کنار کشد.

۱۹۰ مَنْ عَرَفَ الدُّنْیا تَزَهَّدَ : هرکه دنیا را بشناسد زهد را پیشه خویش گیرد.

۱۹۱ مَنْ غَدَرَ شانَهُ غَدْرُهُ : هرکه مکر کند مکرش معیوبش سازد.

۱۹۲ مَنْ مَکَرَ حاقَ بِهِ مَکْرُهُ : هرکه مکر کند مکرش درباره خودش جاری گردد (که مَنْ حَفَرَ بِئْراً اَوْقَعَهُ اللهُ فیهِ).

۱۹۳ مَنْ جارَ اَهْلَکَهُ جَوْرُهُ : هرکس ستم کند ستمش هلاکش سازد.

۱۹۴ مَنْ ظَلَمَ ذَمَّ بِهِ ظُلْمُهُ : هرکس ستمکاری کند همان ستمش باعث نکوهشش گردد.

۱۹۵ مَنْ جَهِلَ قَلَّ اعْتِبارُهُ : هرکه نادان افتد اعتبارش کم شود (و نزد مردم بی آبروست).

۱۹۶ مَنْ عَجِلَ کَثُرَ عِثارُهُ : شتابکار لغزشش بسیار است.

۱۹۷ مَنْ ظَلَمَ عَظُمَتْ صَرْعَتُهُ : شخص ستمکار بسر درافتادنش سخت و بزرگ است .

۱۹۸ مَنْ بَغَى عَجِلَتْ هَلَكَتُهُ : هرکه سرکشی کند تباهی بتندی بوی روی آورد .

۱۹۹ مَنْ قَالَ بِالْحَقِّ صُدِّقَ : هرکه بحق و درستی سخن گوید باور داشته شود .

۲۰۰ مَنْ عَامَلَ بِالرِّفْقِ وُفِّقَ : هرکه بنرمی کار کند کامروا گردد .

۲۰۱ مَنْ نَدِمَ فَقَدْ تَابَ : هرکه پشیمان (از گناه) گردد البتّه توبه کرده است .

۲۰۲ مَنْ تَابَ فَقَدْ أَنَابَ : هرکه توبه کند البتّه با نابه و زاری گراید .

۲۰۳ مَنْ عَدَلَ نَفَذَ حُكْمُهُ : هرکه عدالت را کاربندد حکمش رواست .

۲۰۴ مَنْ ظَلَمَ أَوْبَقَهُ ظُلْمُهُ : هرکه ستم کند همان ستمش خودش را هلاک کند و از پای درآورد .

۲۰۵ مَنْ شَكَرَ دَامَتْ نِعْمَتُهُ : هرکه از خدا سپاس گذاری نعمتش دوام پیدا کند .

۲۰۶ مَنْ صَبَرَ هَانَتْ مُصِيبَتُهُ : هرکه صبر کند مصیبتش آسان و اندک گردد .

۲۰۷ مَنْ كَثُرَ كَلَامُهُ كَثُرَ مَلَامُهُ : هرکه سخنش بسیار باشد نکوهش گرش فراوان است .

۲۰۸ مَنْ كَثُرَتْ هِمَّتُهُ كَثُرَ اهْتِمَامُهُ : مرد پر همت کوشش در کارها بسیار است .

۲۰۹ مَنْ عَصَى نَفْسَهُ وَصَلَهَا : هرکه نفسش را نافرمانی کند آن را (بخدا) برساند .

۲۱۰ مَنْ أَحَبَّ شَيْئاً لَهِجَ بِذِكْرِهِ : هرکه چیزی را دوست بدارد همواره بیاد او تر زبان است .

۲۱۱ مَنْ كَثُرَ حِرْصُهُ ذَلَّ قَدْرُهُ : هرکه حرصش بسیار باشد رتبه و جاهش خوار و اندک گردد .

۲۱۲ مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ جَاهَدَهَا : هرکه نفس خود را بشناسد (و بداند که چه دیو و دیوانه ایست) با او به پیکار برخیزد .

۲۱۳ مَنْ أَطَاعَ نَفْسَهُ قَتَلَهَا : هرکه نفس خویش را فرمانبرد آن را کشته است (یعنی خود را هلاک کرده است)

۲۱۴ مَنْ جَهِلَ نَفْسَهُ أَهْمَلَهَا : هرکه درباره نفسش نادان باشد او را واگذارد (و آن نفس هم او را تباه کند)

۲۱۵ مَنْ عَظَّمَ نَفْسَهُ حُقِّرَ : هرکه نفس خود را بزرگ دارد خودش خوار کرده شود .

۲۱۶ مَنْ صَانَ نَفْسَهُ وُقِّرَ : هرکس نفس خود را نگهدارد

(و نافرمانیش کند) خود را بزرگ داشته است

۲۱۷ مَنْ عَيَّرَ بِشَيْءٍ بُلِيَ بِهِ : هرکه دیگری را بچیزی سرزنش کند خودش بآن گرفتاری دچار گردد.

۲۱۸ مَنْ أَكْثَرَ بِشَيْءٍ عُرِفَ بِهِ : هرکه در چیزی و یا کاری بسیار وارد باشد بهمان کار معروف و شناخته آید.

۲۱۹ مَنْ مَزَحَ اسْتُخِفَّ بِهِ : هرکه مزاح و سبکی کند بواسطهٔ همان سبک و خوار گردد.

۲۲۰ مَنْ أُعْجِبَ بِنَفْسِهِ سُخِرَ بِهِ : هرکه خودپسند باشد بهمان جهة مورد استهزاء قرار گیرد.

۲۲۱ مَنْ كَثُرَ حِلْمُهُ نَبُلَ : هرکه برد باریش بسیار باشد بزرگوار گردد.

۲۲۲ مَنْ كَثُرَ سَفَهُهُ اسْتُرْذِلَ : کسیکه ابلهیش بسیار باشد خواری بیند.

۲۲۳ مَنْ جَهِلَ وُجُوهَ الْآرَاءِ أَعْيَتْهُ الْحِيَلُ : هرکه با رآء و اندیشه های گوناگون نادان باشد (و اطراف و جوانب هر کاری را خوب نتواند در نظر گیرد) حیله ها در کار رکند و گیجش سازند.

۲۲۴ مَنْ عَاشَ فَقَدَ أَحِبَّتَهُ : هرکه بسیار عمر کند دوستانش را از دست بدهد.

۲۲۵ مَنْ كَثُرَ ضِحْكُهُ قَلَّتْ هَيْبَتُهُ : مرد پرخنده کم هیبت است.

۲۲۶ مَنْ خَشِيَ اللّٰهَ كَثُرَ عِلْمُهُ : هرکه از خدا بترسد علمش بسیار گردد.

۲۲۷ مَنْ كَظَمَ غَيْظَهُ كَمُلَ حِلْمُهُ : هرکه خشمش را فرو خورد حلمش را کامل کرده است.

۲۲۸ مَنْ مَلَكَ نَفْسَهُ عَلَا أَمْرُهُ : هرکه مالک نفس خود گردد کارش بالا گیرد (نزد خدا و خلق آبرومند باشد)

۲۲۹ مَنْ تَاجَرَ رَبِحَ : هرکه تجارت کند سود برد و چه خوش است انسان تن در کار تجارت آخرت دهد)

۲۳۰ مَنْ تَوَخَّى الصَّوَابَ أَنْجَحَ : آنکه سعی در تحصیل صواب و درستی کند رستگار شود.

۲۳۱ مَنْ عَمِلَ لِلدُّنْيَا خَسِرَ : هرکه برای دنیا کار کند زیان بیند.

۲۳۲ مَنْ دَاخَلَ السُّفَهَاءَ حُقِّرَ : هرکه داخل ابلهان گردد خواری بیند.

۲۳۳ مَنْ صَاحَبَ الْعُقَلَاءَ وُقِّرَ : هرکه با دانایان نشیند محترم گردد.

۲۳۴ مَنْ قَبَضَ يَدَهُ مَخَافَةَ الْفَقْرِ فَقَدْ تَعَجَّلَ الْفَقْرَ : هرکه از ترس ناداری دو دستش را بهم گیرد

البتّه خودش به نداریش کمک و شتاب کرده است.

۲۳۵ مَنْ سالَمَ اللهَ سَلِمَ : هرکه با خدا بسازد سالم ماند (واز جنگ گرفتار رها برهد)

۲۳۶ مَنْ عانَدَ اللهَ قُصِمَ : آنکه با خدا دشمنی کند درهم کوبیده شود.

۲۳۷ مَنْ حارَبَ اللهَ حُرِبَ : آنکه با خدا بجنگد با وی بجنگند

۲۳۸ مَنْ غالَبَ الْحَقَّ غُلِبَ : آنکه بخواهد بر حق غلبه کند مغلوب گردد.

۲۳۹ مَنْ کَثُرَ مِزاحُهُ اُسْتُجْهِلَ : آنکه پر مزاح و شوخ طبع باشد نادانش شمرند.

۲۴۰ مَنْ کَثُرَ خُرْقُهُ اُسْتُرْذِلَ : آنکه نادانیش بسیار باشد ناکسش شمرند.

۲۴۱ مَنْ جَهِلَ عِلْماً عاداهُ : آنکه علمی را نمیداند آنرا دشمن میدارد.

۳۴۲ مَنْ کَثُرَ مُناهُ قَلَّ رِضاهُ : آنکه پر آرزو باشد رضا و خوشنودیش کم است.

۳۴۳ مَنْ حاسَبَ نَفْسَهُ سَعِدَ : نیک بخت کسی است که از خودش حساب بکشد.

۳۴۴ مَنْ کَثُرَ بِرُّهُ حُمِدَ : هرکه نیکیش بسیار باشد ستایش کرده شود.

۲۴۵ مَنْ عانَدَ الْحَقَّ قَتَلَهُ : هرکه با حق بدشمنی برخیزد حق او را بکشد.

۲۴۶ مَنْ تَشاغَلَ بِالزَّمانِ شَغَلَهُ : هرکه بروزگار دل بندد روزگار مشغولش سازد (واز آخرت بازش دارد)

۲۴۷ مَنْ تَمَسَّكَ بِنا لَحِقَ : هرکه بما چنگ درزند بما برسد.

۲۴۸ مَنْ تَخَلَّفَ عَنّا مُحِقَ : هرکه از ما تخلّف جوید هلاک گردد.

۲۴۹ مَنِ اتَّبَعَ اَمْرَنا سَبَقَ : هرکه پیرو امر و دستورات ما باشد بر دیگران پیشی گیرد.

۲۵۰ مَنْ رَکِبَ غَیْرَ سَفینَتِنا غَرِقَ : هرکه بر غیر کشتی محبّت و دوستی ما سوار گردد غرق شود (و در فردای محشر از آتش دوزخ رهائی نداشته باشد)

۲۵۱ مَنْ اَلَفَ النّاسَ اَحَبُّوهُ : کسیکه با مردم الفت گیرد مردم دوستش دارند.

۲۵۲ مَنْ عانَدَ النّاسَ مَقَتُوهُ : هرکه مردم را دشمن دارد مردم دشمنش دارند.

۲۵۳ مَنْ مَقَتَ نَفْسَهُ اَحَبَّهُ اللهُ : هرکه نفس امّاره اش را دشمن دارد خدا دوستش دارد.

۲۵۴ مَنْ اَهانَ نَفْسَهُ اَکْرَمَهُ اللهُ : هرکه نفس خود را خوار گیرد خدا بزرگش دارد.

۲۵۵ مَنْ قَلَّتْ تَجْرِبَتُهُ خُدِعَ : هر که کم تجربه باشد فریب داده شود .

۲۵۶ مَنْ قَلَّتْ مُبالاتُهُ صُرِعَ : هر که بیباک و بیمبالات باشد خواهد افتاد (وانسان در هر حال حدّ وسط را نباید از دست بدهد) .

۲۵۷ مَنْ قَدَّمَ الْخَيْرَ غَنِمَ : هر که کار نیک را مقدم دارد بهره مند شود (و مقدم داشتن خوبی را در دنیا سبب نیک بختی عقبا است) .

۲۵۸ مَنْ دارَى النّاسَ سَلِمَ : هر که با مردم مدارا کند بسلامت ماند (حتی دشمنان هم دوستش گردند)

۲۵۹ مَنِ اسْتَنْجَدَ ذَلِيلاً ذَلَّ : آنکه از خوار مایه یاری خواهد خوار گردد .

۲۶۰ مَنِ اسْتَرْشَدَ غَوِيّاً ضَلَّ : هر که راه از گمراه جوید گمراه گردد .

۲۶۱ مَنْ ضَلَّ مُشِيرُهُ بَطَلَ تَدْبِيرُهُ : هر که شخص طرف شورِ خود را گم کند تدبیرش باطل شود .

۲۶۲ مَنْ ساءَ تَدْبِيرُهُ تَعَجَّلَ تَدْمِيرُهُ : هر که تدبیرش بد باشد (و حزم و احتیاط را در امور از کف گذارد) به تندی خود را بسوی هلاکت میبرد .

۲۶۳ مَنْ دامَ كَسَلُهُ خابَ أَمَلُهُ وَساءَ عَمَلُهُ : هر که همیشه کسل باشد امیدش بنومیدی انجامد و کارش بداز کار درآید .

۲۶۴ مَنْ أَضاعَ الرَّأْيَ ارْتَبَكَ : هر که اندیشه اش را تباه گرداند بسر درآید .

۲۶۵ مَنْ خالَفَ الْحَزْمَ هَلَكَ : هر که مخالف دور اندیشی باشد هلاک گردد .

۲۶۶ مَنْ أَعْمَلَ الرَّأْيَ غَنِمَ : هر که اندیشه اش را بکار اندازد بهره مند شود .

۲۶۷ مَنْ نَظَرَ فِي الْعَواقِبِ سَلِمَ : هر که پایان نگر باشد بسلامت ماند .

۲۶۸ مَنْ أَخَذَ بِالْحَزْمِ اسْتَظْهَرَ : هر که در حزم و احتیاط چنگ در زند پشتیبان یابد (و کامروا گردد)

۲۶۹ مَنْ أَضاعَ الْحَزْمَ تَهَوَّرَ : هر که احتیاط و حزم را تباه سازد بیباک از کار درآید (و بالاخره برو درافتد)

۲۷۰ مَنْ عَمِلَ بِالسَّدادِ مَلَكَ : هر که کار بدرستی و تقوا کند (نفس اماره اش را) مالک گردد .

۲۷۱ مَنْ كابَدَ الْأُمُورَ هَلَكَ : هر که در کارها سخت گیری کند هلاک گردد (و انسان در پیش آمدها باید سنگین و بی اعتنا باشد) .

۲۷۲ مَنِ اسْتَعْمَلَ الرِّفْقَ غَنِمَ : هر که رفق و نرمی کار

بندد (از دوستی مردم) بهره ور شود .

۲۷۳ مَنْ رَكِبَ الْعُنْفَ نَدِمَ : هرکه مرکب درشتی را سوار گردد پشیمان شود .

۲۷۴ مَنِ اسْتَهانَ بِالرِّجالِ قَلَّ : هرکه بر مردم اهانت کند خودش کم و نابود گردد .

۲۷۵ مَنْ جَهِلَ مَوْضِعَ قَدَمِهِ زَلَّ : هرکه جای پای خود را نشناسد (و نداند در چه راهی سیر میکند) میلغزد .

۲۷۶ مَنْ بَخِلَ بِمالِهِ ذَلَّ : هرکه بمالش بخل ورزد خوار میگردد .

۲۷۷ مَنْ بَخِلَ بِدِينِهِ جَلَّ : هرکه بدینش بخل ورزد (و آنرا بخاطر دنیا از دست ندهد) بزرگ گردد .

۲۷۸ مَنْ نَصَحَكَ اَشْفَقَ عَلَيْكَ : هرکه ترا پند دهد با تو مهربانی کرده است .

۲۷۹ مَنْ وَعَظَكَ اَحْسَنَ اِلَيْكَ : هرکه ترا موعظه کند با تو خوبی کرده است .

۲۸۰ مَنِ اسْتَعانَ بِالْعَقْلِ سَدَّدَهُ : هرکه بوسیلهٔ عقل یاری جوید عقل او را استوار و نیرومند گرداند .

۲۸۱ مَنِ اسْتَرْشَدَ الْعِلْمَ اَرْشَدَهُ : هرکه از علم هدایت طلبد علم راه راست را بوی بنمایاند .

۲۸۲ مَنْ لا يَعْقِلُ يَهُنْ وَمَنْ يَهُنْ لا يُوَقَّرْ : هرکه بیخرد است خوار است و هرکه خوار است بی احترام است .

۲۸۳ مَنْ بَذَلَ عِرْضَهُ حُقِّرَ : هرکه آبروی خودش را بریزد خوار گردد .

۲۸۴ مَنْ صانَ عِرْضَهُ وُقِّرَ : هرکه آبرویش را نگهدارد محترم گردد .

۲۸۵ مَنْ لا دِينَ لَهُ لا مُرُوَّةَ لَهُ : بی دین بی مروت از کار درمیآید .

۲۸۶ مَنْ لا مُرُوَّةَ لَهُ لا هِمَّةَ لَهُ : مرد نامرد و بیمروت بی همت است .

۲۸۷ مَنْ لا اَمانَةَ لَهُ لا ايمانَ لَهُ : آنکه امانت ندارد ایمان ندارد .

۲۸۸ مَنْ اَحْسَنَ السُّؤالَ عَلِمَ : آنکه نیکو بپرسد بداند .

۲۸۹ مَنْ فَهِمَ عَلِمَ غَوْرَ الْعِلْمِ : هرکه بفهمد بکنه دانش پی برد .

۲۹۰ مَنْ صَبَرَ خَفَّتْ مِحْنَتُهُ : هرکه (بر گرفتاری) صبر کند رنجش سبک گردد .

۲۹۱ مَنْ جَزِعَ عَظُمَتْ مُصيبَتُهُ : هرکه بی تابی کند گرفتاریش بزرگ گردد .

۲۹۲ مَنْ بَذَلَ جاهَهُ اسْتُحْمِدَ : هرکه جاه و منصب خود را خرج (رهاندن مردم از گرفتاری) کند ستایش کرده شود

۲۹۳ مَنْ بَذَلَ مالَهُ اِسْتَعْبَدَ : هرکه مالش را خرج مردم کند مردم را بنده گرداند .

۲۹۴ مَنْ عَدَلَ عَظُمَ قَدْرُهُ : هرکه عدالت را کار بندد رتبه اش والا گردد .

۲۹۵ مَنْ ظَلَمَ قُصِمَ عُمْرُهُ : هرکه ستم روا دارد درهم شکسته شود .

۲۹۶ مَنْ لانَتْ كَلِمَتُهُ وَجَبَتْ مَحَبَّتُهُ : هرکه نرم و ملایم سخن گوید دوستیش بر مردم لازم گردد .

۲۹۷ مَنْ ساءَتْ سيرَتُهُ سَرَّتْ مَنِيَّتُهُ : هرکه بدرفتار باشد مرگش سبب سرور و شادی مردم است .

۲۹۸ مَنْ جارَتْ قَضِيَّتُهُ زالَتْ قُدْرَتُهُ : هرکه در قضاوتش بر مردم ستم کند قدرتش درهم شکسته شود .

۲۹۹ مَنْ راقَبَ اَجَلَهُ قَصَّرَ اَمَلَهُ : هرکه مراقب و منتظر مرگش باشد آرزویش کوتاه باشد .

۳۰۰ مَنْ رَغِبَ فيما عِنْدَ اللهِ اَخْلَصَ عَمَلَهُ : هرکه مراقب و منتظر آنچه (از ثواب) که نزد خدا است باشد عملش را خالص و پاکیزه گذارد .

۳۰۱ مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ : هرکه خود را بشناسد خدای خود را شناخته است (لکن افسوس که خودشناسی هم کاری بسیار مشکل بلکه از محالات است)

۳۰۲ مَنْ كَثُرَ ضِحْكُهُ ماتَ قَلْبُهُ : هرکه پرخنده باشد دلش میمیرد .

۳۰۳ مَنْ اَطْلَقَ غَضَبَهُ تَعَجَّلَ حَتْفَهُ : هرکس عنان خشمش را رها کند مرگ بسوی وی شتاب گیرد .

۳۰۴ مَنْ اَطْلَقَ طَرْفَهُ كَثُرَ اَسَفُهُ : هرکه دیده را رها کند (و نامحرمان را بنگرد) افسوس حزنش بسیار باشد (جاه و جمال زنهای زیبای دیگران را می بیند مدام باید حسرت و خون دل بخورد) .

۳۰۵ مَنْ كَثُرَ مِزاحُهُ اِسْتُحْمِقَ : مرد پرمزاح خود را احمق میخواهد .

۳۰۶ مَنْ كَثُرَ كِذْبُهُ لَمْ يُصَدَّقْ : مرد پر دروغ تصدیق کرده نشود و سخنش را باور ندارند .

۳۰۷ مَنْ ساءَ خُلُقُهُ مَلَّهُ اَهْلُهُ : هرکه خلق و خویش بد باشد خانواده اش از وی ملول شوند

۳۰۸ مَنْ غَلَبَ شَهْوَتَهُ ظَهَرَ عَقْلُهُ : هرکه بر شهوتش غالب شود عقلش آشکار گردد (و راه از چاه باز شناسد)

۳۰۹ مَنْ اَسْرَعَ الْمَسيرَ اَدْرَكَ الْمَقيلَ : هرکه در

رفتار (بسوی سعادت و آخرت) شتاب کند بازگشتگاه را دریابد.

۳۱۰ مَنْ اٰمَنَ بِالنُّقْلَةِ تَاَهَّبَ لِلرِّحْلَةِ: هرکه بیرون رفتن را باور دارد برای کوچیدن (از جهان و ورود بآخرت) به تهیهٔ توشه پردازد.

۳۱۱ مَنْ اَظْهَرَ عَدَاوَتَهُ قَلَّ كَيْدُهُ: هرکه دشمنی خود را آشکار کند حیله‌اش کم است (چون دشمن وقتی از باطن دشمنش باخبر شد نقشه‌اش را خراب میکند).

۳۱۲ مَنْ وَافَقَ هَوَاهُ خَالَفَ رُشْدَهُ: هرکه با هوای نفسش موافق باشد با هدایت خویش موافقت کرده است.

۳۱۳ مَنْ عَدَّدَ نِعَمَهُ مَحَقَ كَرَمَهُ: هرکه نعمتهای خود را (که بدیگری انعام کرده است) بشمارد کرمش محو و باطل میگردد.

۳۱۴ مَنْ قَوِيَ هَوَاهُ ضَعُفَ عَزْمُهُ: هرکه هوای نفسش قوی باشد عزم و اراده‌اش ناتوان و ضعیف است.

۳۱۵ مَنْ سَاءَ ظَنُّهُ سَاءَ وَهْمُهُ: مرد بدگمان بداندیش است (چون دلش که نسبت بدیگری چرکین شد از کار شکنی برای او دریغ نمیگوید).

۳۱۶ مَنْ تَفَقَّهَ فِي الدِّينِ كَثُرَ: هرکس فقه دین بیاموزد دینش افزوده شود (و ایمانش کامل گردد).

۳۱۷ مَنِ ادَّرَعَ الْحِرْصَ افْتَقَرَ: هرکه روپوش حرص را برتن کند نادار و بی‌چیز گردد.

۳۱۸ مَنْ كَثُرَ مَلَقُهُ لَمْ يُعْرَفْ بِشْرُهُ: هرکه تملق و چاپلوسیش بسیار باشد شادیش (در بشره‌اش) شناخته نگردد.

۳۱۹ مَنْ جَهِلَ قَدْرَهُ عَدَا طَوْرَهُ: هرکه قدر خود را نشناسد از اندازهٔ خود بگذرد (و پای از مرز خود فراتر نهد).

۳۲۰ مَنْ كَثُرَ كَلَامُهُ كَثُرَ سَقَطُهُ: مرد پرگو بسیار بیهوده‌گو شود.

۳۲۱ مَنْ تَفَقَّدَ مَقَالَهُ قَلَّ غَلَطُهُ: هرکه در گفتارش کنجکاوی کند (و بسنجد و بگوید) غلط گفتنش کم است.

۳۲۲ مَنْ اَحْسَنَ الْجِيرَانَ كَثُرَ خَدَمُهُ: هرکه با همسایگانش خوش رفتاری کند خدمتکارانش بسیار گردد.

۳۲۳ مَنْ كَثُرَ شُكْرُهُ تَضَاعَفَ نِعَمُهُ: هرکه بسیار شکر خدا کند نعمتهایش (از جانب خدا) دو برابر گردد.

۳۲۴ مَنْ كَثُرَ لَهْوُهُ اسْتُحْمِقَ: هرکه لهو و بازیش بسیار است ابلهی را بخود پسندیده است.

۳۲۵ مَنِ اقْتَحَمَ اللُّجَجَ غَرِقَ: هرکه هجوم بر دریاها کند (و بیش از اندازه پیش رود) غرق گردد.

۳۲۶ مَنْ كَثُرَ مِزاحُهُ اُسْتُجْهِلَ : مرد پر مزاح و سبک نادانی بخود می بندد.

۳۲۷ مَنْ كَثُرَ ضِحْكُهُ اُسْتُرْذِلَ : مرد پرخنده خواری طلب است.

۳۲۸ مَنِ اعْتَزَلَ سَلِمَ وَرَعُهُ : هرکه خود را از خلق کنار کشد پرهیزکاریش سالم ماند (و دینش آلوده نگردد).

۳۲۹ مَنْ قَنِعَ قَلَّ طَمَعُهُ : مرد قانع کم طمع است.

۳۳۰ مَنْ كابَدَ الْأُمُورَ عَطِبَ : آنکه کارها را برخود سخت گیرد هلاک گردد.

۳۳۱ مَنْ غَلَبَ عَلَيْهِ الْغَضَبُ لَمْ يَأْمَنِ الْعَطَبَ : غضب بر هرکه غلبه کند آنکس ایمن از هلاکت نیست.

۳۳۲ مَنْ اُعْجِبَ بِرَأْيِهِ ضَلَّ : هرکه رأی و اندیشهٔ خود را پسندد گمراه گردد.

۳۳۳ مَنْ رَكِبَ هَواهُ زَلَّ : هرکه بر مرکب آرزویش سوار شود میلغزد.

۳۳۴ مَنْ تَكَبَّرَ عَلَى النّاسِ ذَلَّ : هرکه بر مردم بزرگی فروشد خوار گردد.

۳۳۵ مَنْ اَظْهَرَ عَزْمَهُ بَطَلَ حَزْمُهُ : هرکه اندیشه‌اش را آشکار سازد دوراندیشیش باطل شود.

۳۳۶ مَنْ قَلَّ حَزْمُهُ ضَعُفَ عَزْمُهُ : هرکه حزم و آگاهیش کم باشد عزمش ناتوان است.

۳۳۷ مَنْ حَذَّرَكَ كَمَنْ بَشَّرَكَ : هرکه تو را بترساند (و از عواقب امور بازت دارد) مانند کسی است که تو را بشارت بخوبی داده است.

۳۳۸ مَنْ ذَكَّرَكَ فَقَدْ اَنْذَرَكَ : هرکه آخرت را بیاد تو آرد البته تو را ترسانده است.

۳۳۹ مَنْ كَثُرَ حِقْدُهُ قَلَّ عِتابُهُ : هرکه کین توزیش بسیار گردد عتاب و سرزنشش کم باشد (چون در باطن بکارشکنی مشغول است تظاهر بدشمنی نمیکند).

۳۴۰ مَنْ قَلَّ عَقْلُهُ ساءَ خِطابُهُ : هرکه عقلش کم باشد سخن بزشتی و درشتی گوید.

۳۴۱ مَنْ يُجَرِّبْ يَزْدَدْ حَزْماً : هرکه آزمایش کند دوراندیشیش بسیار گردد.

۳۴۲ مَنْ يُؤْمِنْ يَزْدَدْ يَقِيناً : هرکه ایمان آورد یقینش بسیار گردد.

۳۴۳ مَنْ يَسْتَيْقِنْ يَعْمَلْ جاهِداً : هرکه یقین بآخرت داشته باشد از روی جهد و کوشش بکار برمیخیزد.

۳۴۴ مَنْ يَتَرَدَّدْ يَزْدَدْ شَكّاً : هرکه شک و تردید بآخرت داشته باشد شکش بسیار گردد.

۳۴۵ مَنْ يَعْمَلْ يَزْدَدْ قُوَّةً : هرکه (برای خدا) کار کند

نیرویش افزون گردد.

۳۴۶ مَنْ یَقْتَصِرْ فِی الْعَمَلِ یَزْدَدْ فَتْرَةً : هرکه در عمل (برای آخرت) تقصیر کند سستی و کاهلیش افزون گردد.

۳۴۷ مَنِ انْفَرَدَ کُفِیَ الْأَحْزانَ : هرکه تنها باشد و از مردم کناره کشد از اندوهها برهد.

۳۴۸ مَنْ سَأَلَ غَیْرَ اللهِ اسْتَحَقَّ الْحِرْمانَ : هرکه از غیر خدا سؤال و درخواست کند ناکامی را سزاوار است.

۳۴۹ مَنْ عانَدَ الْحَقَّ صَرَعَهُ : هرکه با حق ستیزه کند حق او را بیفکند.

۳۵۰ مَنِ اغْتَرَّ بِالْأَمَلِ خَدَعَهُ : هرکس فریب آرزو را بخورد آرزو فریبش دهد.

۳۵۱ مَنْ کَثُرَ حِرْصُهُ قَلَّ یَقینُهُ : هرکس حرصش بسیار باشد یقینش بحدا کم است.

۳۵۲ مَنْ کَثُرَ شَکُّهُ فَسَدَ دینُهُ : هرکه شکش بسیار باشد دینش فاسد است.

۳۵۳ مَنْ کَثُرَ خُلْطَتُهُ قَلَّتْ تَقِیَّتُهُ : هرکه آمیزشش با مردم بسیار باشد تقیه‌اش کم است.

۳۵۴ مَنْ عَرَفَ اللهَ کَمُلَتْ مَعْرِفَتُهُ : هرکه خدا را بشناسد معرفتش کامل گردد.

۳۵۵ مَنْ خافَ اللهَ قَلَّتْ مَخافَتُهُ : هرکه از خدا بترسد ترسش از مردم کم میشود.

۳۵۶ مَنْ کَفَّ أَذاهُ لَمْ یُعادِهِ أَحَدٌ : هرکه آزارش را از مردم باز دارد هیچکس او را دشمن ندارد.

۳۵۷ مَنِ اتَّقَی قَلْبُهُ لَمْ یَدْخُلْهُ الْحَسَدُ : هرکس دلی پرهیزکار باشد رشک و حسد داخلش نگردد.

۳۵۸ مَنْ خَلَصَتْ مَوَدَّتُهُ احْتُمِلَتْ دالَّتُهُ : هرکه دوستیش خالص و پاک باشد ناز و کرشمه خود را (از دوستش بردا[illegible]

۳۵۹ مَنْ کَثُرَتْ زِیارَتُهُ قَلَّتْ بَشاشَتُهُ : هرکس بسیار بدیدار (دوستان) آید نشاط و شادیش کم باشد (و بدیدار دوستان دیر رفتن لذتش بیشتر از زود رفتن است در حدیث است زُرْ غِبّاً تَزْدَدْ حُبّاً).

۳۶۰ مَنْ حَفِظَ لِسانَهُ أَکْرَمَ نَفْسَهُ : هرکه زبانش را (از بدگوئی) نگهدارد نفسش را گرامی داشته است.

۳۶۱ مَنِ اتَّبَعَ هَواهُ أَرْدَی نَفْسَهُ : هرکه هوای نفسش را متابعت کند خود را خوار کرده است.

۳۶۲ مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ جَلَّ أَمْرُهُ : هرکس خود را بشناسد کارش بالا گیرد و بزرگ گردد.

۳۶۳ مَنْ غَشَّ نَفْسَهُ لَمْ یَنْصَحْ غَیْرَهُ : هرکه با نفس خود خیانت روا دارد دیگری را پند دادن نتواند (و آنکه بخود جفا کند بدیگری جفا کند).

۳۶۴ مَنْ عُرِفَ بِالصِّدْقِ جازَ کِذْبُهُ : هرکس براستگوئی شناخته آید از دروغ گوئی بگذرد .

۳۶۵ مَنْ عُرِفَ بِالکِذْبِ لَمْ یُقْبَلْ صِدْقُهُ : هرکس بدروغگوئی معروف شود راست گفتنش قبول نگردد .

۳۶۶ مَنْ رَضِیَ بِالقَضاءِ طابَ عَیْشُهُ : هرکس بقضای خدا رضا باشد زندگانی گوارائی دارد .

۳۶۷ مَنْ تَحَلّی بِالحِلْمِ سَکَنَ طَیْشُهُ : کسیکه خود را بزیور علم بیاراید خفت و سبکیش آرام گیرد .

۳۶۸ مَنْ ساسَ نَفْسَهُ اَدْرَکَ السِّیاسَةَ : هرکه خود را سیاست کند (و نفسش را از بدیها نگهدارد) او سیاست را درک کرده است .

۳۶۹ مَنْ بَذَلَ مَعْرُوفَهُ اِسْتَحَقَّ الرِّیاسَةَ : آنکه نیکی خود را بذل کند و بمردم بخشش نماید او سزاوار سروری است .

۳۷۰ مَنِ اسْتَمْتَعَ بِالنِّساءِ فَسَدَ عَقْلُهُ : آنکه از زنان بسیار بیامیزد از آنها بهره مند گردد عقلش تباه گردد (چون قوای انسانی که تمام شد از کسب معالی باز ماند در نتیجه کم عقل شود) .

۳۷۱ مَنْ عاقَبَ الْمُذْنِبَ بَطَلَ فَضْلُهُ : هرکه گنهکار را عقوبت کند و کیفر دهد فضل و سروریش از بین برود

۳۷۲ مَنْ تَعاهَدَ نَفْسَهُ بِالحَذَرِ اَمِنَ : هرکه با ترس پیمان بندد ایمن بماند (واز گرفتاری دنیا و آخرت برهد) .

۳۷۳ مَنْ اَیْقَنَ بِالجَزاءِ اَحْسَنَ : هرکه یقین بگرفتن پاداش (از خدا) داشته باشد کار نیکو کند .

۳۷۴ مَنْ صَغُرَتْ هِمَّتُهُ بَطَلَتْ فَضِیلَتُهُ : هرکه کم همت باشد فزونیش از بین برود (و اصلا ترقی نکند) .

۳۷۵ مَنْ غَلَبَ عَلَیْهِ الحِرْصُ عَظُمَتْ ذِلَّتُهُ : حرص بر هرکس غلبه کند خواریش بزرگ و بسیار گردد .

۳۷۶ مَنْ صَحَّتْ دِیانَتُهُ قَوِیَتْ اَمانَتُهُ : هرکه دینش استوار باشد (امانت داریش قوی و محکم است)

۳۷۷ مَنْ زادَتْ شَهْوَتُهُ قَلَّتْ مُرُوَّتُهُ : هرکس شهوتش بسیار باشد مردانگیش کم است .

۳۷۸ مَنْ ساءَ خُلْقُهُ ضاقَ رِزْقُهُ : هرکس کج خلق و بدخو باشد روزیش تنگ میگردد .

۳۷۹ مَنْ کَرُمَ خُلْقُهُ اِتَّسَعَ رِزْقُهُ : هرکس خوش خو باشد روزیش گشاده و وسیع گردد .

۳۸۰ مَنْ حَسُنَتْ سِیاسَتُهُ وَجَبَتْ اِطاعَتُهُ : هرکه خوش سیاست (و در اداره امور کشور استاد)

باشد اطاعتش لازم است .

٣٨١ مَنْ حَسُنَتْ سَرِيرَتُهُ حَسُنَتْ عَلانِيَتُهُ هرکه باطنش خوب باشد ظاهرش هم خوب است (و ظاهر آئینهٔ باطن است) .

٣٨٢ مَنْ طالَ عُدْوانُهُ زالَ سُلْطانُهُ : هرکه دشمنیش طولانی شود سلطه و اقتدارش از بین میرود .

٣٨٣ مَنْ اَمِنَ الزَّمانَ خانَهُ وَمَنْ اَعْظَمَهُ اَهانَهُ هرکه از حوادث زمان ایمن نشیند زمانه باوی خیانت کند و در عین حال هرکه او را بزرگ شمارد روزگار خوارش دارد (پس انسان نباید غافل باشد و اگر حادثه پیش آید باید با بی اعتنائی تلقی گردد) .

٣٨۴ مَنْ اَحْسَنَ الْمَلَكَةَ اَمِنَ الْهَلَكَةَ : هرکه نیکو مملکت داری کند از هلاکت ایمن و برکنار است .

٣٨۵ مَنْ جارَ مُلْكُهُ تَعَجَّلَ هُلْكَهُ : هرکه در حوزهٔ سلطنتش ستم را پیشه سازد شتاب در هلاکت خود کرده است .

٣٨۶ مَنْ ضَعُفَ جِدُّهُ قَوِيَ ضِدُّهُ : هرکه در کوشش و کار ناتوان باشد دشمنش توانا میشود .

٣٨٧ مَنْ رَكِبَ جِدَّهُ قَهَرَ ضِدَّهُ : هرکه بر اسب کوشش سوار شود دشمنش مقهور گردد .

٣٨٨ مَنْ زَرَعَ الْعُدْوانَ حَصَدَ الْخُسْرانَ : هرکه تخم دشمنی کارد خوشهٔ خسران و زیان درود .

٣٨٩ مَنْ تَعَزَّزَ بِاللهِ لَمْ يُذِلَّهُ سُلْطانٌ : هرکه عزت از خدا جوید پادشاهش خوار کردن نتواند .

٣٨٠ مَنِ اعْتَصَمَ بِاللهِ لَمْ يَضُرَّهُ شَيْطانٌ : هرکه بخداوند بزرگ پناه جوید شیطان زیان رساندنش نتواند .

٣٨١ مَنْ كَثُرَتْ مَخافَتُهُ قَلَّتْ آفَتُهُ : هرکه ترسش (از خدا و یا خلق) بسیار باشد زیان و آفتش کم است .

٣٨٢ مَنْ كَثُرَتْ فِكْرَتُهُ حَسُنَتْ عاقِبَتُهُ : هرکه فکر و اندیشه‌اش (برای آمرزش) بسیار باشد پایان کارش نیکو است .

٣٨٣ مَنْ كَثُرَتْ تَجْرِبَتُهُ قَلَّتْ غِرَّتُهُ : هرکه آزمایشش بسیار باشد البته کمتر فریب خورد .

٣٨۴ مَنْ نَظَرَ فِي الْعَواقِبِ اَمِنَ مِنَ النَّوائِبِ : هرکه در پایان کارها بنگرد از گرفتاریها ایمن گردد .

٣٨۵ مَنْ اَحْكَمَ مِنَ التَّجارِبِ سَلِمَ مِنَ الْعَواطِبِ هرکه از آزمایشهای مردم) خود را استوار سازد از تباهیها برکنار است .

٣٨۶ مَنْ طَلَبَ السَّلامَةَ لَزِمَ الْاِسْتِقامَةَ : آنکه

رستگاری طالب رستگاری را ملازم است.

۳۸۷ مَنْ کانَ صَدُوقاً لَمْ یُعْدِمِ الکَرامَةَ: آنکه راست کردار و گفتار است بزرگواری را گم نکند.

۳۸۸ مَنِ اسْتَصْلَحَ الأَضْدادَ بَلَغَ المُرادَ: هرکه با دشمنانش بسازد بمرادش برسد.

۳۸۹ مَنْ عَمِلَ لِلْمَعادِ ظَفِرَ بِالسَّدادِ: هرکه برای آخرتش عمل کند براه راست دست یابد.

۳۹۰ مَنْ أَخَّرَ تَدْبیرَهُ تَقَدَّمَ تَدْمیرُهُ: هرکه تدبیرش را پس اندازد هلاکتش پیش افتد.

۳۹۱ مَنْ نَصَحَ مُسْتَشیرَهُ صَلُحَ تَدْبیرُهُ: هرکه مشورت کننده خود را نصیحت کند (و باو بگوید رای و اندیشهٔ خود را در کار من درست بکار بر) تدبیرش درست از کار درآید.

۳۹۲ مَنْ ساءَ تَدْبیرُهُ بَطَلَ تَقْدیرُهُ: هرکه بد تدبیر کند تقدیرش نادرست از کار درآید.

۳۹۳ مَنْ ضَعُفَتْ آراؤُهُ قَوِیَتْ أَعْداؤُهُ: هرکه رایش سست باشد دشمنانش نیرومند گردند.

۳۹۴ مَنْ رَکِبَ العَجَلَ أَدْرَکَ الزَّلَلَ: هرکه اسب شتاب را (در کارها) سوار گردد لغزش را دریابد.

۳۹۵ مَنْ عَجِلَ نَدِمَ عَلَی العَجَلِ: هرکه در امور شتاب کند تندی از آن شتاب پشیمان گردد.

۳۹۶ مَنْ تَأَنّی سَلِمَ مِنَ الزَّلَلِ: هرکه با تأنی و آرامش کار کند از لغزش ایمن است.

۳۹۷ مَنْ فَعَلَ ما شاءَ لَقِیَ ما ساءَ: هرکه کار بدلخواه خود کند بدی خواهد دید.

۳۹۸ مَنْ طَلَبَ لِلنّاسِ الغَوائِلَ لَمْ یَأْمَنِ البَلاءَ: هرکه مردم را در بدی و گرفتاری خواهد از گرفتاری بر کنار نمی ماند.

۳۹۹ مَنْ خانَهُ وَزیرُهُ بَطَلَ تَدْبیرُهُ: هرکه وزیر و یارش با وی خیانت کند تدبیرش باطل گردد.

۴۰۰ مَنْ غَشَّ مُسْتَشیرَهُ سُلِبَ تَدْبیرُهُ: هرکه با مشورت کنندهٔ خویش خیانت ورزد تدبیر و عقلش از وی گرفته شود (چون هوش و تدبیری که خدا بوی داده نعمتی است که کفران نعمت کرده و باعث سلب آن نعمت میگردد).

۴۰۱ مَنْ کَثُرَ اعْتِبارُهُ قَلَّ عِثارُهُ: هرکه عبرت گرفتنش بسیار باشد لغزشش کم است

۴۰۲ مَنْ ساءَ اخْتِیارُهُ قَبُحَتْ آثارُهُ: هرکه (برای خود) بدی را برگزیند آثارش زشت است.

۴۰۳ مَنْ أَعْمَلَ اجْتِهادَهُ بَلَغَ مُرادَهُ: هرکه سعی و کوشش خود را بکار اندازد بمراد خود دست یابد.

۴۰۴ مَنْ وَفَّقَ لِرَشادِهِ تَزَوَّدَ لِمَعادِهِ : هرکه توفیق یافتن براه راست گردد برای آخرتش توشه گرد آرد.

۴۰۵ مَنْ خافَ سَوْطَكَ تَمَنّى مَوْتَكَ : هرکه از تازیانه تو بترسد مرگت را منتظر و امیدوار است.

۴۰۶ مَنْ وَثِقَ بِإِحْسانِكَ أَشْفَقَ عَلى سُلْطانِكَ : هرکه بخوبی تو اعتماد داشته باشد سلطه و اقتدار تو را خواهان است.

۴۰۷ مَنْ تَجَرَّعَ الْغُصَصَ أَدْرَكَ الْفُرَصَ : هرکه ناگواریها را لگام درکشد بفرصتها دست یابد.

۴۰۸ مَنْ غافَصَ الْفُرَصَ أَمِنَ الْغُصَصَ : هرکه فرصتها را بدست آرد از غصه‌ها برکنار ماند.

۴۰۹ مَنْ قَنَعَ بِقِسَمِ اللهِ اسْتَغْنى : هرکه بقسمت خدا راضی باشد بی نیاز (از مردم) گردد.

۴۱۰ مَنْ لَمْ يَقْنَعْ بِما قُدِّرَ لَهُ تَعَنّى : هرکه بآنچه که برایش مقدر شده است قناعت نکند برنج افتد.

۴۱۱ مَنْ ظَنَّ بِكَ خَيْراً فَصَدِّقْ ظَنَّهُ : هرکه در باره تو گمان نیک داشته باشد تو (با خوبی کردن با او) گمانش را درست آر.

۴۱۲ مَنْ رَجاكَ فَلا تُخَيِّبْ أَمَلَهُ : هرکه امیدوار بتو باشد تو امیدش را باطل مکن (و در باره اش از نیکی دریغ مگوی).

۴۱۳ مَنْ آمَنَ بِاللهِ لَجَأَ إِلَيْهِ : هرکه بخدا ایمان داشته باشد (در گرفتاریها فقط) باو پناه برد.

۴۱۴ مَنْ وَثِقَ بِاللهِ تَوَكَّلَ عَلَيْهِ : هرکه بخدا اطمینان داشته باشد بروی توکل کند.

۴۱۵ مَنْ فَوَّضَ أَمْرَهُ إِلَى اللهِ سَدَّدَهُ : هرکه کارش را بخدا واگذارد خدا کارش را درست و استوار آرد.

۴۱۶ مَنِ اهْتَدى بِهُدَى اللهِ أَرْشَدَهُ : هرکه براهنمائی خدا راه جوید خدا براه راستش بدارد.

۴۱۷ مَنْ أَقْرَضَ اللهَ جَزاهُ : هرکه بخدا قرض دهد (و با فقرا مهربانی کند) خدا جزایش دهد.

۴۱۸ مَنْ سَأَلَ اللهَ أَعْطاهُ : هرکه از خدا بخواهد خدا (هرچه که خواهد) بوی عطا فرماید.

۴۱۹ مَنْ لاحَى الرِّجالَ كَثُرَ أَعْداؤُهُ : هرکه با مردم دشمنی ورزد و با آنها نزاع برخیزد دشمنانش بسیار گردند (ملاحاة دشنام بیکدیگر دادن در حدیث است مَنْ لاحاكَ فَقَدْ عاداكَ كنز).

۴۲۰ مَنْ كَثُرَ كَذِبُهُ قَلَّ بَهاؤُهُ : هرکه دروغ بسیار گوید بهاء و حرمتش کم گردد.

۴۲۱ مَنْ سالَمَ النّاسَ كَثُرَ أَصْدِقاؤُهُ وَقَلَّ أَعْداؤُهُ

هرکه با مردم بصلح و آشتی باشد دوستانش بسیار گردند و دشمنانش کم.

۴۲۲ مَنْ عانَدَ الْحَقَّ لَزِمَهُ الْوَهْنُ: هرکه با حق دشمنی ورزد خواری را ملازم گردد.

۴۲۳ مَنِ اسْتَدامَ الْهَمَّ غَلَبَ عَلَیْهِ الْحُزْنُ: هرکه همیشه بهم و غم دچار باشد اندوه بروی چیره گردد (و عمرش بتلخکامی بگذرد).

۴۲۴ مَنْ سَلا عَنِ الدُّنْیا أَتَتْهُ راغِمَةً: هرکه از جهان کنار کشد جهان بحال سرافکندگی بروی درآید (و خود را در اختیار وی گذارد و این در صورتی است که خدا هم مقدر فرموده باشد).

۴۲۵ مَنْ تَعاهَدَ نَفْسَهُ بِالْمُحاسَبَةِ أَمِنَ فیهَا الْمُداهَنَةَ: هرکه با حساب کشیدن نفس خویش را پاسداری کند از سستی کردن در کار نفس برکنار است (و میتواند او را رام سازد).

۴۲۶ مَنْ یُعْطِ بِالْیَدِ الْقَصیرَةِ یُعْطَ بِالْیَدِ الطَّویلَةِ: هرکه با دست کوتاه خود ببخشد از دست بلند بخشش یابد (در اینجا مراد حضرت علیه السلام از دو دست دو نعمت خدا و بنده است که با کوتاهی و بلندی آنرا از هم جدا ساخته و نعمت خدا که اصل و پایه همه نعمتهاست و بازگشت کلیه نعمتهای بندگان بسوی آنست البته از حیث بلندی هرگز با نعمت بنده قابل مقایسه نیست لذا حضرت نعمت بنده را کوتاه و نعمت خدا را به بلندی وصف فرموده است).

۴۲۷ مَنْ صَنَعَ الْعارِفَةَ الْجَمیلَةَ حازَ الْمَحْمَدَةَ الْجَزیلَةَ: هرکس بخشش زیبا و بجائی بکند ستایش فراوانی را (از مردم) حیازت کرده و بدست آورده است.

۴۲۸ مَنْ أَغْبَنُ مِمَّنْ باعَ اللهَ سُبْحانَهُ بِغَیْرِهِ: چه کسی مغبونتر است از آنکس که خداوند بزرگ را بغیر خدا بفروشد.

۴۲۹ مَنْ أَخْیَبُ مِمَّنْ تَعَدَّی الْیَقینَ إِلَی الشَّکِّ وَالْحَیْرَةِ: چه کسی بی بهره تر از آن کس است که از یقین بگذرد و بسوی شک و سرگردانی برود.

۴۳۰ مَنْ لَبِسَ الْخَیْرَ تَعَرّیٰ مِنَ الشَّرِّ: هرکس خوبی را در برکند بدی را از تن میکند.

۴۳۱ مَنْ مَلَکَهُ الْجَزَعُ حُرِمَ فَضیلَةَ الصَّبْرِ: بیتابی هرکس را به بند درآورد آنکس از فضیلت صبر محروم میماند.

۴۳۲ مَنْ لا إِخاءَ لَهُ لا خَیْرَ فیهِ: در هرکس برادری نباشد خیری در او نیست.

۴۳۳ مَنْ لا عَقْلَ لَهُ لا تَرْجُهُ: از شخص بیخرد امیدوار مباش (که خیری در او نیست).

۴۳۴ مَنْ قَلَّ اَدَبُهُ كَثُرَتْ مَساوِيهِ : هركه كم ادب وعلم است بديهايش بسيار است .

۴۳۵ مَنِ اقْتَحَمَ لُجَجَ الشُّرُورِ لَقِيَ المَحْذُورَ : هركه در درياهاى شرور فرو رود مراكز ترسناكى مشاهده نمايد

۴۳۶ مَنْ رَضِيَ بِالْمَقْدُورِ اكْتَفىٰ بِالْمَيْسُورِ : هركس بآنچه كه برايش مقدّر شده بسازد بآنچه دست ميدهد و ميرسد قناعت كند .

۴۳۷ مَنْ كَثُرَ شَطَطُهُ كَثُرَ سَخَطُهُ : هركس دروغ وستمش بسيار باشد دشنام وزشت گوئى بروى بسيار گردد .

۴۳۸ مَنْ كَثُرَ كَلامُهُ كَثُرَ لَغَطُهُ : شخص پرگو بيهوده گو است .

۴۳۹ مَنْ كَثُرَتْ رِيبَتُهُ كَثُرَتْ غَيْبَتُهُ : هركه رياكاريش بسيار باشد بدگوئى از وى بسيار است .

۴۴۰ مَنْ كَثُرَ مِزاحُهُ قَلَّتْ هَيْبَتُهُ : مرد پرمزاح كم هيبت است .

۴۴۱ مَنْ اَفْشىٰ سِرَّكَ ضَيَّعَ اَمْرَكَ : هركه راز تورا فاش سازد كار تورا ضايع كرده است .

۴۴۲ مَنْ اَطاعَ اَمْرَكَ اَجَلَّ قَدْرَكَ : هركه امر ترا اطاعت كند رتبهٔ تورا بالا برده است .

۴۴۳ مَنْ اَرادَ السَّلامَةَ فَعَلَيْهِ بِالْقَصْدِ : هركه خواهد سالم باشد بايد ميانه روى را اختيار كند .

۴۴۴ مَنْ غالَبَ الضِّدَّ رَكِبَ الْجِدَّ : هركه بر دشمن غلبه كردن خواهد بايد اسب كوشش را سوار گردد

۴۴۵ مَنْ وَجَدَ مَوْرِداً عَذْباً يُرْتَوىٰ مِنْهُ فَلَمْ يَغْتَنِمْهُ يُوشِكُ اَنْ يَظْمَأَ وَيَطْلُبَهُ وَلَمْ يَجِدْهُ : هركه سرچشمهٔ شيرين وگوارا پيدا كند از آن سيراب شود اگر آن را غنيمت نشمرد و خود را سيراب نسازد زود است كه تشنه شود و در صدد جستنش برآيد و نيابد (فلذا انسان بايد از موقعيت استفاده كند) .

۴۴۶ مَنْ جَعَلَ دَيْدَنَهُ الْهَزْلَ لَمْ يُعْرَفْ جِدُّهُ : هركه هزل وسبكى را پيشهٔ خويش گيرد كوشش و مردانگيش شناخته نشود .

۴۴۷ مَنْ غالَبَ مَنْ فَوْقَهُ غُلِبَ : هركه با مافوق خود بستيزد مقهور وشكسته شود .

۴۴۸ مَنْ تَجَبَّرَ عَلىٰ مَنْ دُونَهُ كُسِرَ : هركه بر زيردستش ستم روا دارد شكسته شود .

۴۴۹ مَنِ اسْتَغَشَّ النَّصيحَ اسْتَحْسَنَ الْقَبيحَ : هركه نصيحت را ببالايد (و در آن خيانت ورزد) زشت را نيكو شمرده است .

۴۵۰ مَنْ مَنَعَ بِرّاً مَنَعَ شُكْراً : هرکه دست از نیکی بدارد ستایش از وی بازگرفته آید .

۴۵۱ مَنْ لَزِمَ الشُّحَّ عَدِمَ النُّصْحَ : هرکه با بخل پیوند نصیحت را گم کند (وکسی برای دادن پند گرد وی نگردد) .

۴۵۲ مَنْ صَنَعَ مَعْرُوفاً نالَ أَجْراً : هرکه کار نیکی کند بثواب میرسد .

۴۵۳ مَنْ أَحْقَرَ ذِمَّةً اكْتَسَبَ مَذَمَّةً : هرکس پیمانی را خوار و سبک شمارد نکوهش را کسب کند .

۴۵۴ مَنْ عانَدَ الْحَقَّ كانَ اللّٰهُ خَصْمَهُ : هرکه با حق دشمنی ورزد خدا دشمنش گردد .

۴۵۵ مَنْ عَدِمَ الْقَناعَةَ لَمْ يُغْنِهِ الْمالُ : هرکه قناعت از دست دهد مال توانگرش نسازد .

۴۵۶ مَنْ هانَ إِلَيْهِ بَذْلُ الْآمالِ تَوَجَّهَتْ إِلَيْهِ الْأَمْوالُ : گذشت از آرزوها بر هرکه آسان افتد داراییها روی بوی نهند .

۴۵۷ مَنْ غَرَّتْهُ الْأَمانِي كَذَبَتْهُ الْآمالُ : آرزوها هرکس را بفریبد امیدواریها بوی دروغ گویند (و اغلب آرزو و امیدش پوچ از کار درآید) .

۴۵۸ مَنْ قَوِيَ يَقِينُهُ لَمْ يَرْتَبْ : آنکس که یقینش (درباره آخرتش) قوی است بشک نیفتد .

۴۵۹ مَنْ عَدِمَ إِنْصافُهُ لَمْ يُصْحَبْ : شخص بی انصاف دوست و رفیق نیابد .

۴۶۰ مَنْ كَثُرَ مِراؤُهُ لَمْ يَأْمَنِ الْغَلَطَ : مرد پرستیز و جدل ایمن از غلط کاری نیست .

۴۶۱ مَنْ كَثُرَ مَقالُهُ لَمْ يَعْدِمِ السَّقَطَ : مرد پرگو هرزه گوئی را گم نکند .

۴۶۲ مَنْ لَزِمَ الْاِسْتِقامَةَ لَمْ يَعْدِمِ السَّلامَةَ : آنکه براستی پیوند تندرستی را گم نکند .

۴۶۳ مَنْ لَزِمَ الصَّمْتَ أَمِنَ الْمَلامَةَ : آنکه خموشی همراه است از نکوهش آسوده است .

۴۶۴ مَنْ أَشْفَقَ عَلىٰ نَفْسِهِ لَمْ يَظْلِمْ غَيْرَهُ : آنکه بر خویشتن مهربانست بر دیگری ستم روا نمیدارد .

۴۶۵ مَنِ اعْتَبَرَ بِتَصارِيفِ الزَّمانِ حَذِرَ غِيَرَهُ : هرکه از گردشهای گوناگون روزگار پند گیرد دیگر یرا میترساند و اندرز میدهد .

۴۶۶ مَنْ عَرَفَ قَدْرَهُ لَمْ يَضِعْ بَيْنَ النّاسِ : هرکه مقام خود را بشناسد در میان مردم خوار نگردد

۴۶۷ مَنْ أَنِسَ بِاللّٰهِ اسْتَوْحَشَ مِنَ النّاسِ : هرکه با خدا انس گیرد از مردم برمد و کناره گزیند .

۴۶۸ مَنْ عَدِمَتْهُ الْقَناعَةُ لَمْ يُغْنِهِ الْمالُ : هرکه

از قناعت تجاوز کند دارائی بی‌نیازش نسازد

۴۶۹ مَنْ عَلِمَ اَنَّهُ مُؤاخَذٌ بِقَولِهِ فَلْیَقْصُرِ مِنَ الْمَقالِ : هرکه بداند که بگفتارش باخود و گرفتار میگردد البتّه باید از گفتارش بکاهد .

۴۷۰ مَنْ خَلا بِالْعِلْمِ لَمْ تُوحِشْهُ خَلْوَةٌ : هرکه با دانش خلوت کند و تنها نشیند خلوت بوحشتش نیفکند .

۴۷۱ مَنْ تَسَلّی بِالْکُتُبِ لَمْ تَفُتْهُ سَلْوَةٌ : هرکه دل در کتابها بندد دل آسودگی را از دست ندهد (وَخَیْرُ جَلِیسٍ فِی الزَّمانِ کِتابٌ) .

۴۷۲ مَنْ تَفَکَّهَ بِالْحِلْمِ لَمْ یُعْدِمِ اللَّذَّةَ : هرکس بردباری را میوهٔ خویش قرار دهد حظّ و لذّت را گم نکرده است .

۴۷۳ مَنْ کانَ مُتَوَکِّلاً لَمْ یُعْدِمِ الْاِعانَةَ : هرکس (برخدا) توکّل داشته باشد یاری خدا را گم نکند .

۴۷۴ مَنْ کانَ حَرِیصاً لَمْ یُعْدِمِ الْاِهانَةَ : هرکه آزمند باشد خواری را گم نگرداند .

۴۷۵ مَنْ قَطَعَ مَعْهُودَ اِحْسانِهِ قَطَعَ اللهُ مَوْجُودَ اِمْکانِهِ : هرکه احسان همیشگی خود را (از کسانی که با آنها احسان میکرده است) قطع کند خدا تمکّن و توانائی موجود او را قطع فرماید (و تهیدستش سازد) .

۴۷۶ مَنْ کانَ مُتَواضِعاً لَمْ یُعْدِمِ الشَّرَفَ : هرکه فروتن باشد بزرگی و شرف را گم نگرداند .

۴۷۷ مَنْ کانَ مُتَکَبِّراً لَمْ یُعْدِمِ التَّلَفَ : هرکس متکبّر بوده باشد نابودی را گم نگرداند .

۴۷۸ مَنْ اَساءَ اِلی نَفْسِهِ لَمْ یُتَوَقَّعْ مِنْهُ جَمِیلٌ : هرکه با خویش بدی کند توقّع نیکی از وی نبایستی داشت .

۴۷۹ مَنْ اَساءَ اِلی اَهْلِهِ لَمْ یَتَّصِلْ بِهِ تَأْمِیلٌ : هرکه با کسانش بدی کند امیدواری بوی نه پیوندد .

۴۸۰ مَنْ کَثُرَ باطِلُهُ لَمْ یُتَّبَعْ حَقُّهُ : هرکه باطلش بسیار باشد از حقّش پیروی نگردد (مثلاً مردی است دروغگو اگر گاهی راست گوید پذیرفته نشود) .

۴۸۱ مَنْ کَثُرَ نِفاقُهُ لَمْ یُعْرَفْ وِفاقُهُ : هرکه دو روئیش بسیار باشد یکرنگیش شناخته نگردد .

۴۸۲ مَنْ کَثُرَ سَخَطُهُ لَمْ یُعْرَفْ رِضاهُ : هرکه خشمش بسیار باشد خوشنودیش شناخته نشود .

۴۸۳ مَنْ کَثُرَتْ اَدْوائُهُ لَمْ یُعْرَفْ شِفاهُ : هرکه دردش بسیار باشد درمانش شناخته نشود .

۴۸۴ مَنْ غَلَبَ عَلَیْهِ غَضَبُهُ تَعَرَّضَ لِعَطَبِهِ : هرکه خشمش بر وی فزونی داشته باشد خود را در

معرض تباهی در بیاورد .

۴۸۵ مَنْ غَلَبَتْ عَلَيْهِ شَهْوَتُهُ لَمْ تَسْلَمْ نَفْسُهُ : هرکه شهوتش بروی غلبه داشته باشد نفسش سالم نماند .

۴۸۶ مَنْ أَبْطَأَ بِهِ عَمَلُهُ لَمْ يُسْرِعْ بِهِ نَسَبُهُ : هرکه کردار (تقوی و پرهیزکاری) کند باشد حسب ونسبش او را تند نگرداند .

۴۸۷ مَنْ وَضَعَهُ دَنَاءَةُ أَدَبِهِ لَمْ يَرْفَعْهُ شَرَفُ حَسَبِهِ : آنکه را زشتی (و نداشتن دانش و) ادب بیفکند بلندی نژادش او را بر نکشد .

۴۸۸ مَنْ أُعْطِيَ الدُّعَاءَ لَمْ يُحْرَمِ الْإِجَابَةَ : آنکه دعا عطا شود از اجابت کردن محروم نماند .

۴۸۹ مَنْ أُعْطِيَ الْاِسْتِغْفَارَ لَمْ يُعْدَمِ الْمَغْفِرَةَ : آنکه طلب آمرزش داده شود (و موفق بتوبه گردد) آمرزش را گم نماید .

۴۹۰ مَنْ أُلْهِمَ الشُّكْرَ لَمْ يُعْدَمِ الزِّيَادَةَ : سپاس گذاری بهر کس الهام شود فزونی نعمت را گم نگرداند .

۴۹۱ مَنْ أَحَبَّنَا بِقَلْبِهِ وَكَانَ مَعَنَا بِلِسَانِهِ وَقَاتَلَ عَدُوَّنَا بِسَيْفِهِ فَهُوَ مَعَنَا فِي الْجَنَّةِ فِي دَرَجَتِنَا : آنکه ما را بدل دوست دارد و با زبانش با ما باشد و با شمشیرش با دشمن ما بجنگد او در بهشت با ما در درجه ما خواهد بود .

۴۹۲ مَنْ أَحَبَّنَا بِقَلْبِهِ وَأَعَانَنَا بِلِسَانِهِ وَلَمْ يُقَاتِلْ مَعَنَا بِيَدِهِ فَهُوَ مَعَنَا فِي الْجَنَّةِ دُونَ دَرَجَتِنَا : هرکه بدل دوستار ما باشد و بزبانش ما را یاری کند و با دستش بیاری ما برنخیزد او در بهشت با ما است لکن با ما همسایه نیست (و از ما بسی دور است) .

۴۹۳ مَنْ أُعْطِيَ التَّوْبَةَ لَمْ يُحْرَمِ الْقَبُولَ : توبه بهر کس داده شود از پذیرفتن محروم نماند .

۴۹۴ مَنْ أَخْلَصَ الْعَمَلَ لَمْ يُعْدَمِ الْمَأْمُولَ : هر کس عمل را خالص گذارد امیدش را گم نگرداند (و بآرزویش برسد) .

۴۹۵ مَنْ خَالَطَ النَّاسَ نَالَهُ مَكْرُهُمْ : هرکه با مردم بیامیزد البته مکرشان باو برسد .

۴۹۶ مَنِ اعْتَزَلَ النَّاسَ سَلِمَ مِنْ شَرِّهِمْ : هرکه از مردم کناره جوید از شرشان سالم ماند .

۴۹۷ مَنْ لَانَتْ عَرِيكَتُهُ وَجَبَتْ مَحَبَّتُهُ : هرکه نرم خوی باشد دوستیش لازم گردد .

۴۹۸ مَنْ حَسُنَتْ خَلِيقَتُهُ طَابَتْ عِشْرَتُهُ : هرکه

خوش خلق باشد زندگیش گوارا گردد .

٤٩٩ مَنْ اَكْثَرَ مَسْئَلَةَ النّاسِ قَلَّ : هرکه درخواستش از مردم بسیار باشد خوار میگردد .

٥٠٠ مَنْ صانَ نَفْسَهُ عَنِ الْمَسْئَلَةِ جَلَّ : هرکه خود را از درخواست کردن از مردم نگهدارد بزرگ گردد .

٥٠١ مَنْ ساءَ خُلْقُهُ عَذَّبَ نَفْسَهُ : مرد بدخو خود را معذّب و در رنج میدارد .

٥٠٢ مَنْ ساءَ اَدَبُهُ شانَ حَسَبَهُ : هرکه بدادب (درشتخوی) باشد نسبش پست میگردد .

٥٠٣ مَنْ خافَ اللّهَ لَمْ يَشْفِ غَيْظَهُ : هرکه از خدا بترسد غیظش و اندوهش تمام نگردد .

٥٠٤ مَنْ خالَطَ النّاسَ قَلَّ وَرَعُهُ : هرکه با مردم آمیزش کند (در اثر معاشرت با آنها) پرهیزکاریش کم شود .

٥٠٥ مَنْ مَلَكَتْهُ الدُّنْيا كَثُرَ صَرْعُهُ : دنیا مالک هرکس گردد آنکس افتادنش بسیار گردد .

٥٠٦ مَنْ كَتَمَ سِرَّهُ كانَتِ الْخِيَرَةُ بِيَدِهِ : آنکه پوشنده راز خویش است خیر و خوبی بدست خودش میباشد .

٥٠٧ مَنْ قارَنَ ضِدَّهُ اَضْنى جَسَدَهُ : هرکه با دشمن خویش همنشین شود پیکرش لاغر گردد .

٥٠٨ مَنْ شَرُفَتْ نَفْسُهُ كَثُرَتْ عَواطِفُهُ : هرکه دارای نفس شریف و بزرگوار باشد مهر و محبتهایش (درباره مردم) بسیار است .

٥٠٩ مَنْ كَثُرَتْ عَواطِفُهُ كَثُرَتْ مَعارِفُهُ : هرکس محبّت و مهرش بسیار باشد معارف و کمالاتش بسیار است .

٥١٠ مَنْ اَعْجَبَتْهُ آراؤُهُ غَلَبَتْهُ اَعْداؤُهُ : هرکه از آراء و افکار خودش خوشش آید دشمنانش بروی چیره گردند .

٥١١ مَنْ حاسَبَ الْاِخْوانَ عَلى كُلِّ ذَنْبٍ قَلَّ اَصْدِقاؤُهُ : هرکه بر هر گناهی از برادران دینیش حساب بکشد دوستانش کم شوند (و مردم پا از درش بکشند) .

٥١٢ مَنْ قَعَدَ بِهِ حَسَبُهُ نَهَضَ بِهِ اَدَبُهُ : هرکه (درشتی نژاد و) گوهرش او را بنشاند ادب و کمالش او را بلند سازد .

٥١٣ مَنْ اَخَّرَهُ عَدَمُ اَدَبِهِ لَمْ يُقَدِّمْهُ كَفافَةُ حَسَبِهِ : هرکه نداشتن علم و ادب او را (در صورت) پس کند نژاد نیاکش او را پیش نیاورد .

٥١٤ مَنْ لَزِمَ الطَّمَعَ عَدِمَ الْوَرَعَ : هرکس طمع را

ملازم گردد پارسائی و ورع را از کف بگذارد.

۵۱۵ مَنْ ذاقَهُ زِبْرِجُ الدُّنْيا مَلَكَتْهُ الْخُدَعُ: زیب و زیور دنیا هرکه را خوش آیند فریبها مالکش گردند.

۵۱۶ مَنْ عَلِمَ مافيهِ سَتَرَ عَلى اَخيهِ: هرکس بعیبی که در خودش هست دانا شود آنرا بر برادرانش بپوشاند.

۵۱۷ مَنْ خَشَعَ قَلْبُهُ خَشَعَتْ جَوارِحُهُ: هرکس دلش نرم باشد اعضایش هم نرم و افتاده اند.

۵۱۸ مَنْ اَحَبَّنا بِقَلْبِهِ وَاَبْغَضَنا بِلِسانِهِ فَهُوَ فِي الْجَنَّةِ: هرکه بدل دوستدار و بزبان (در برابر پادشاهان و حکام جور تقیه کند و) ما را دشمن دارد در بهشت با ما است.

۵۱۹ مَنْ رَعَى الْاَيْتامَ رُعِيَ فِي بَنيهِ: هرکه یتیمان را جانبداری کند درباره فرزندانش جانبداری شود.

۵۲۰ مَنِ اعْتَزَّ بِغَيْرِ اللهِ سُبْحانَهُ ذَلَّ: هرکس بعزت غیر خداوند پاک و پاکیزه عزیز شود خوار گردد.

۵۲۱ مَنِ اهْتَدى بِغَيْرِ هُدَى اللهِ ضَلَّ: هرکه بغیر هدایت خداوند هدایت جوید گمراه گردد.

۵۲۲ مَنْ فَعَلَ الْخَيْرَ فَبِنَفْسِهِ بَدَأَ: هرکه کار خوبی بجای آورد اول با خودش نیکی کرده است.

۵۲۳ مَنْ فَعَلَ الشَّرَّ فَعَلى نَفْسِهِ اعْتَدى: هرکه بدکرد (اول) بنفس خودش ستم روا داشت.

۵۲۴ مَنْ خالَفَ الْهَوى اَطاعَ الْعِلْمَ: هرکه با هوای نفسش مخالفت کرد علم را فرمان برد.

۵۲۵ مَنْ عَصَى الْغَضَبَ اَطاعَ الْعِلْمَ: هرکه خشم و غضب را نافرمانی کرد علم را فرمان برد.

۵۲۶ مَنْ رَضِيَ بِقِسْمِهِ لَمْ يُسْخِطْهُ اَحَدٌ: هرکه به قسمت خود راضی باشد هیچکس او را خشمگین کردن نتواند.

۵۲۷ مَنْ رَضِيَ بِحالِهِ لَمْ يَعْتَوِرْهُ الْحَسَدُ: هرکه بحال خویش خورسند باشد (و افزون طلبی نکند) رشک و حسد او را فرو نگیرد و از این روی بدان روی نیاورد.

۵۲۸ مَنْ لَمْ يَتَحَلَّمْ لَمْ يَحْلُمْ: آنکه بردباری نکند حلیم نیست.

۵۲۹ مَنْ لَمْ يَتَعَلَّمْ لَمْ يَعْلَمْ: هرکه نیاموزد نداند.

۵۳۰ مَنْ لَمْ يَمْلِكْ لِسانَهُ نَدِمَ: هرکه زبانش را نگه ندارد پشیمان گردد.

۵۳۱ مَنْ لَمْ يَرْحَمْ لَمْ يُرْحَمْ: هرکه رحم نکند رحمش نکنند.

۵۳۲ مَنْ لَمْ يَرْتَدِعْ يَجْهَلْ: هرکه گذشته و پشت سر را نگرد نادانش دانند.

۵۲۳	مَنْ لَمْ يَتَفَضَّلْ لَمْ يَنَلْ : هر که فضل وجود نداشته باشد (بدرجات عالیه نرسد و شاید لم ینبل باشد یعنی ببزرگوار نرسد) .
۵۲۴	مَنْ تَسَلَّى عَنِ الْمَسْلُوبِ كَانَ لَمْ يُسْلَبْ : هر که تسلی دهد خود را از آنچه که از وی ربوده شده است (یا اینکه در اثر پیش آمدها زیانی متوجهش گردیده است)
۵۲۵	مَنْ صَبَرَ عَلَى الْبَلِيَّةِ كَانَ لَمْ يُنْكَبْ : هر که بر گرفتاری شکیب ورزد گویا گرفتار نشده است .
۵۲۶	مَنْ لَمْ يُنْجِهِ الْحَقُّ أَهْلَكَهُ الْبَاطِلُ : هر که را حق نرهاند ناحق نابودش سازد .
۵۲۷	مَنْ لَمْ يُفِدْهُ الْعِلْمُ أَضَلَّهُ الْجَهْلُ : هر که را علم فائده نرساند (و هدایتش نکند) جهل و نادانی گمراهش سازد .
۵۲۸	مَنْ لَمْ يَسُسْ نَفْسَهُ أَضَاعَهَا : هر که نفس خود را سیاست نکند نفس او را تباه سازد .
۵۲۹	مَنْ لَمْ يَشْكُرِ النِّعْمَةَ عُوقِبَ بِزَوَالِهَا : هر که نعمت را سپاس نگذارد به از بین رفتن آن نعمت سزا داده شود .
۵۴۰	مَنْ لَمْ يُنْجِهِ الصَّبْرُ أَهْلَكَهُ الْجَزَعُ : آنکه را که صبر و شکیب نرهاند بیتابی از پایش در اندازد .
۵۴۱	مَنْ لَمْ يُصْلِحْهُ الْوَرَعُ أَفْسَدَهُ الطَّمَعُ : پارسائی اگر کسی را درست نگرداند طمع تباهش سازد .
۵۴۲	مَنْ لَمْ يَتَعَرَّضْ لِلنَّوَائِبِ تَعَرَّضَتْ لَهُ النَّوَائِبُ : هر که با گرفتاری معارضه و مبارزه ننماید گرفتاریها با وی درافتند و بوی تعرض کنند (انسان وقتی پای هر پیش آمدی آسان بایستد پیروز در آید) .
۵۴۳	مَنْ رَاقَبَ الْعَوَاقِبَ أَمِنَ الْمَعَاطِبَ : هر که پایان پیش آمدها را مراقب باشد از هلاکتها ایمن نشیند
۵۴۴	مَنْ لَمْ يُعْطِ قَاعِداً لَمْ يُعْطِ قَائِماً : هر کس را نشسته چیزی ندهند ایستاده هم داده نشود .
۵۴۵	مَنْ لَمْ يُعْطِ قَاعِداً مُنِعَ قَائِماً : هر که را در حال نشستگی چیزی ندهند بحال ایستادگی نیز از وی باز گرفته آید (قسمت خدا هر چه هست همان است بکشش و کوشش دگرگون شدنی نیست) .
۵۴۶	مَنْ لَمْ تُقَوِّمْهُ الْكَرَامَةُ قَوَّمَتْهُ الْإِهَانَةُ : آنکه کرامت و بزرگواری راستش نسازد خواری و پستی درستش سازد (کنایه از اینکه چنین کسی به راستی و درستی ناکس است) .
۵۴۷	مَنْ لَمْ يُصْلِحْهُ حُسْنُ الْمُدَارَاةِ يُصْلِحْهُ

حسن المکافاة: آنکس که با خوشرفتاری اصلاح نگردد با خوب کیفر کردن و سختی سزایش را کنارش نهادن اصلاح گردد.

۵۴۸ من لم یدع و هو محمود یدع و هو مذموم: هر که بدی را با خوشی و خوبی وانگذارد بازشتی و رسوائی خواهد واگذاشت (جوانهای شهوت پرست باندرز و پند دست از زشتکاری نکشند تاهنگامیکه بامراض خانمان برانداز دچار شوند آنوقت با کوری و لنگی و بیچارگی دست بردارند و دیگر کار از کار گذشته باشد).

۵۴۹ من لم یسمح و هو محمود یسمح و هو مذموم: هر کس در حال ستایش بخشش نکند در حال نکوهش بخشایش کند.

۵۵۰ من لم یحسن الاستعطاف قوبل بالاستخفاف: هر که با خوبی و خوشی مهربانی نکند با خواری و سبکی مقابل کرده شود.

۵۵۱ من لم یحسن الاقتصاد اهلکه الاسراف: هر که خوب و درست میانه روی نکند اسراف هلاکش کند.

۵۵۲ من لم یجاهد نفسه لم ینل الفوز: هر که بانفس خود به پیکار برنخیزد به پیروزی نرسد.

۵۵۳ من لم ینقدمه الحزم اخره العجز: دوراندیشی اگر کسی را پیش نیاورد ناتوانی او را پس اندازد (کنایه از اینکه اگر شخص دوراندیش نباشد در واقع بیچاره شود).

۵۵۴ من عجز عن حاضر لبته فهو عن غائبه اعجز و من غائبه اعوز: هر که تیزهوش نباشد و بموقع مناسب) از عقل خود نتواند استفاده کند چنین کسی (در استفاده بردن) از عقل پنهانی که بعد ابرایش پیدا میشود ناتوان تر و در پایان کار بی بهره تر میماند (و این یکی از آن کلماتی است که بفکر کمتر کسی از بزرگان جهان خطور کرده است).

۵۵۵ من ابان لک عن عیوبک فهو ودودک: هر که عیوب ترا برتو آشکار سازد دوست تو همان است.

۵۵۶ من ساتر عیبک فهو عدوک: هر که عیب تورا از تو بپوشد پس او دشمن تو است (افسوس که جامعهٔ امروز ما بر عکس این سیر میکند دوست کسی است که عیب را بپوشد و دشمن آن کسی است که عیب را آشکار سازد و این در اثر اینست که سرتاپای ما را عیب فرا گرفته است).

۵۵۷ من لم یجد لم یجد: هر که (حقوق واجبه شرعی

خود را) نبخشد ستوده نباشد.

۵۵۸ مَنْ لَمْ يَسْمَحْ لَمْ يَسُدْ: هر که بخشنده نباشد سرور و سالار نگردد (و انسان اگر بخواهد لااقل در میان خویشانش محترم باشد باید بخشنده باشد).

۵۵۹ مَنْ لَمْ يُنْجِدْ لَمْ يُنْجَدْ: هر که خود را بلند نگرداند بلندش نگردانند.

۵۶۰ مَنْ حَسُنَتْ سَرِيرَتُهُ لَمْ يَخَفْ أَحَدًا: مرد خوش روش از هیچکس نمیترسد.

۵۶۱ مَنْ سَاءَتْ سَرِيرَتُهُ لَمْ يَأْمَنْ أَبَدًا: مرد بد روش هیچگاه آسوده نیست.

۵۶۲ مَنِ اغْتَرَّ بِغَيْرِ اللهِ سُبْحَانَهُ أَهْلَكَهُ الْغُرُورُ: هر که بغیر خداوند سبحان مغرور گردد غرور هلاکش کند (و چشم امید از غیر خدا داشتن خود را خواب خرگوش دادن است).

۵۶۳ مَنْ أُعْجِبَ بِرَأْيِهِ أَهْلَكَهُ الْعَجْزُ: هر که از اندیشه و رای خودش خوشش آید ناتوانی از پایش در افکند.

۵۶۴ مَنْ سَخِطَ عَلَى نَفْسِهِ أَرْضَاهُ رَبَّهُ: هر که بر نفس خود خشمگین باشد پروردگارش را از خود خوشنود میسازد.

۵۶۵ مَنْ رَضِيَ عَنْ نَفْسِهِ أَسْخَطَ رَبَّهُ: هر که از نفس خود خوشنود باشد پروردگارش را بخشم میآورد.

۵۶۶ مَنْ رَكِبَ الْبَاطِلَ أَهْلَكَهُ مَرْكَبُهُ: هر که بر مرکب باطل سوار شود مرکبش هلاکش سازد.

۵۶۷ مَنْ تَعَدَّى الْحَقَّ ضَاقَ مَذْهَبُهُ: هر که از حق تجاوز کند (و بباطل گراید) روشش بروی تنگ گردد.

۵۶۸ مَنْ قَوِيَ عَلَى نَفْسِهِ تَنَاهَى فِي الْقُوَّةِ: هر که بر نفس خود چیره شد (و آنرا بیفکند) منتها درجهٔ توانائی را دارا است

۵۶۹ مَنْ صَبَرَ عَنْ شَهْوَتِهِ تَنَاهَى فِي الْمُرُوَّةِ: هر که از شهوت نفس شکیب ورزد بمنتها درجهٔ مردانگی رسیده است.

۵۷۰ مَنْ آثَرَ عَلَى نَفْسِهِ بَالَغَ فِي الْمُرُوَّةِ: هر که سود دیگران را بر خود بگزیند و ترجیح دهد در جوانمردی بسر حد کمال است.

۵۷۱ مَنْ كَمُلَ عَقْلُهُ اسْتَهَانَ بِالشَّهَوَاتِ: هر که دارای عقلی کامل باشد شهوتها را خوار خواهد گرفت

۵۷۲ مَنْ صَدَقَ وَرَعُهُ اجْتَنَبَ الْمُحَرَّمَاتِ:

هر که بدرستی و راستی پارسا باشد از حرامها (ی خدا) دوری [illegible] کنند.

٥٧٣ مَنِ اسْتَعانَ بِالضَّعیفِ اَبانَ عَنْ ضَعْفِهِ: هر که از ناتوان یاری جوید پرده از ضعف خود برافکنده است.

٥٧٤ مَنْ والَى الضَّعیفَ اَعْرَبَ عَنْ سُخْفِهِ: هر که با پست بیخرد دوستی کند بیخردی و پستی خود را آشکار ساخته است.

٥٧٥ مَنِ اسْتَصْلَحَ عَدُوَّهُ زادَ فی عَدَدِهِ: هر که با دشمن خود آشتی جوید بر عده و پناههای خود افزوده است.

٥٧٦ مَنِ اسْتَفْسَدَ صَدیقَهُ نَقَصَ مِنْ عَدَدِهِ: هر که جویای تباهی دوستش باشد (و روی جهات مادی مثلاً او را نابود خواهد) از پناههای خود کاسته است.

٥٧٧ مَنْ عَرَفَ النّاسَ لَمْ یَعْتَمِدْ عَلَیْهِمْ: هر که مردم شناس باشد بر مردم تکیه نکند.

٥٧٨ مَنْ جَهِلَ النّاسَ اسْتَنامَ اِلَیْهِمْ: هر که مردم را نشناسد از آنان ایمنی طلبد.

٥٧٩ مَنِ اشْتَغَلَ بِذِکْرِ اللهِ طَیَّبَ اللهُ ذِکْرَهُ: هر که بیاد خدا باشد خدا یاد و بود وش را پاکیزه گرداند (و مردم به نیکی یادش کنند).

٥٨٠ مَنِ اشْتَغَلَ بِذِکْرِ النّاسِ قَطَعَهُ اللهُ سُبْحانَهُ عَنْ ذِکْرِهِ: هر که بیاد مردم باشد خدا یادش را قطع فرماید (و نامش از صفحهٔ روزگار برافتد).

٥٨١ مَنِ ابْتاعَ آخِرَتَهُ بِدُنْیاهُ رَبِحَهُما: هر که دنیایش را بدهد و آخرتش را بخرد از هر دو سود برد.

٥٨٢ مَنْ باعَ آخِرَتَهُ بِدُنْیاهُ خَسِرَهُما: هر که آخرتش را بدنیایش بفروشد از هر دو زیان برد.

٥٨٣ مَنْ اَسَرَّ اِلَى غَیْرِ ثِقَةٍ فَقَدْ ضَیَّعَ سِرَّهُ: هر که راز خود را به شخص غیر امین بسپارد البته راز خود را ضایع ساخته است.

٥٨٤ مَنِ اسْتَعانَ بِغَیْرِ مُسْتَقِلٍّ ضَیَّعَ اَمْرَهُ: هر کس بکسی که از خودش استقلالی ندارد یاری جوید کارش را ضایع ساخته است (و پیدا است که هیچکس مستقل بذات خود نیست و زمام امور همگان بدست خدا است).

٥٨٥ مَنْ ضَیَّعَ عاقِلاً دَلَّ عَلَى ضَعْفِ عَقْلِهِ: هر کس خردمندی را تباه سازد پیدا است که عقلش ضعیف است.

۵۸۶ مَنِ اصْطَنَعَ جاهِلاً بَرْهَنَ عَنْ وُفُورِ عَقْلِهِ
هرکه نادانی را به نکوکاری وا دارد فراوانی عقلش را آشکار ساخته است.

۵۸۷ مَنْ صَحِبَ الْأَشْرارَ لَمْ يَسْلَمْ: هرکه با بدان نشیند سالم نماند.

۵۸۸ مَنْ أَلَحَّ فِي السُّؤالِ أُبْرِمَ: هرکه اصرار در سؤال کند بر وی سخت گرفته شود.

۵۸۹ مَنْ تَعَلَّمَ الْعِلْمَ لِلْعَمَلِ بِهِ لَمْ يُوحِشْهُ فَسادُهُ
هرکه علم را برای عمل کردن بیاموزد فساد عمل او را بسوی فساد نکشاند.

۵۹۰ مَنْ عَمِلَ بِالْعِلْمِ بَلَغَ بُغْيَتَهُ مِنَ الْعِلْمِ وَمُرادَهُ: هرکه بعلمش عمل کند بوسیلهٔ علم بمراد و آرزویش برسد.

۵۹۱ مَنْ أَجْهَدَ نَفْسَهُ فِي صَلاحِها سَعِدَ:
هرکه نفسش را بکار اصلاح نفسش بدارد نیکبخت شود

۵۹۲ مَنْ أَهْمَلَ نَفْسَهُ فِي لَذّاتِها شَقِيَ وَبَعُدَ:
هرکه نفس خویش را در چراگاه لذات سر دهد بدبخت و از خدا بدور گردد.

۵۹۳ مَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ شَدَّ ظُهُورَ الْمُؤْمِنِينَ
هرکه امر بمعروف و خوبی کند پشتهای مؤمنین را استوار گرداند.

۵۹۴ مَنْ نَهَى عَنِ الْمُنْكَرِ أَرْغَمَ أُنُوفَ الْفاسِقِينَ
هرکه نهی از منکر و زشتی کند دماغ فاسقین را بخاک مالد

۵۹۵ مَنْ ظَلَمَ عِبادَ اللهِ كانَ اللهُ خَصْمَهُ دُونَ عِبادِهِ: هرکه بر بندگان خدای ستم راند دشمنش خدا است نه بندگانش (و بایستی فردای قیامت جواب خدای توانا را بدهد).

۵۹۶ مَنْ يَكُنِ اللهُ خَصْمَهُ دَحَضَ حُجَّتَهُ وَيُعَذِّبُهُ فِي دُنْياهُ وَمَعادِهِ: خدا خصم هرکس باشد حجتش را باطل سازد و در دنیا و آخرتش بعذابش گرفتار نماید.

۵۹۷ مَنِ اسْتَقَلَّ مِنَ الدُّنْيا اسْتَكْثَرَ مِمّا يُؤْمِنُهُ
هرکه (بهره) دنیای خود را کم گیرد (و در پی افزونی آن برآید) چیزهائی را که سبب خواری او است بسیار خواهد کرد.

۵۹۸ مَنِ اسْتَكْثَرَ مِنَ الدُّنْيا اسْتَكْثَرَ مِمّا يُوبِقُهُ: هرکه از دنیا طلب زیادتی کند از چیزهائی که باعث هلاکت او است زیاد خواسته است

۵۹۹ مَنْ تَوَكَّلَ عَلَى اللهِ غَنِيَ عَنْ عِبادِهِ: هرکه توکل بر خدا کند از بندگانش بی نیاز گردد.

٦٠٠ مَنْ اَخْلَصَ لِلّٰهِ اِسْتَظْهَرَ لِمَعَاشِهِ وَمَعَادِهِ
هرکه خویش را خاص و خالص برای خدا گرداند برای زندگی دنیا و آخرت خویش پشتیبان (خوب و توانائی) گرفته است .

٦٠١ مَنْ اَيْقَنَ بِالْاٰخِرَةِ لَمْ يَحْرِصْ عَلَى الدُّنْيَا
هرکه یقین بآخرت داشته باشد حرص بر دنیا ندارد .

٦٠٢ مَنْ صَدَّقَ بِالْمُجَازَاتِ لَمْ يُؤْثِرْ غَيْرَ الْحُسْنیٰ
هرکه کیفر و سزا (ی خداوند) را باور داشته باشد جز نیکی را اختیار نمیکند .

٦٠٣ مَنْ رَأَى الْمَوْتَ بِعَيْنِ يَقِينِهِ رَاٰهُ قَرِيبًا :
هرکه مرگ را بدیده یقینش بنگرد البتّه آنرا نزدیک میبیند

٦٠٤ مَنْ كَاشَفَكَ فِي عَيْبِكَ حَفِظَكَ فِي غَيْبِكَ
هرکه تو را بعیبت آگاه گرداند پشت سرت تو را نگهداری میکند .

٦٠٥ مَنْ لَمْ يُبَالِكَ فَهُوَ عَدُوُّكَ : هرکه با تو بیباکی کند (و بیشرمانه در روی تو بایستد) دشمن تو است

٦٠٦ مَنِ اهْتَمَّ بِكَ فَهُوَ صَدِيقُكَ : دوست تو کسی است که غمخوار تو باشد .

٦٠٧ مَنْ وَثِقَ بِاللّٰهِ صَانَ يَقِينَهُ : هرکه بخدا اطمینان داشته باشد یقینش را نگهداشته است .

٦٠٨ مَنِ انْفَرَدَ عَنِ النَّاسِ صَانَ دِينَهُ : هرکه خود را از مردم کنار کشد دینش را نگه میدارد .

٦٠٩ مَنْ كَثُرَ هَمُّهُ سَقُمَ بَدَنُهُ : هرکه همّ و غمّش بسیار باشد تنش بیمار گردد .

٦١٠ مَنْ كَثُرَ غَمُّهُ دَامَ حُزْنُهُ : هرکه غمش بسیار باشد اندوهش همیشگی است .

٦١١ مَنْ طَالَ عُمْرُهُ كَثُرَتْ مَصَائِبُهُ : هرکه عمرش طولانی باشد گرفتاریهایش بسیار است .

٦١٢ مَنْ كَثُرَ شَرُّهُ لَمْ يَأْمَنْ مُصَاحِبُهُ : هرکه شرّش بسیار باشد همنشینش از وی ایمن نیست .

٦١٣ مَنْ قَدَّمَ عَقْلَهُ عَلٰى هَوَاهُ حَسُنَتْ مَسَاعِيهِ
هرکه عقلش را بر هوای نفسش مقدّم دارد کوششهایش نیکو است .

٦١٤ مَنْ كَلِفَ بِالْاَدَبِ قَلَّتْ مَسَاوِيهِ : هرکه بواسطه و درباره کمال و ادب رنج برد بدیهایش کم است .

٦١٥ مَنْ سَاَلَ فِي صِغَرِهِ اَجَابَ فِي كِبَرِهِ : هرکه در کودکی بپرسد در بزرگی پاسخ گوید (کنایه از اینکه تحصیل تحصیل علم در عنفوان جوانی سبب میشود که دیگران در بزرگی از وی علم آموزند) .

٦١٦ مَنْ لَمْ يُجْهِدْ نَفْسَهُ فِي صِغَرِهِ لَمْ يَنْبُلْ

فی کِبَرِهِ : کسیکه در حال کوچکی خود را برنج و تعب نینداز د در بزرگی بزرگ نگردد .

۶۱۷ مَنْ کَتَمَ وَجَعاً اَصابَهُ ثَلاثَةَ اَیّامٍ وَ شَکیٰ اِلَی اللّٰهِ سُبْحانَهُ کانَ اللّٰهُ مُعافِیَهُ : هرکه درد یکه باو رسیده است سه روز پنهان کند و با خداوند سبحان در میان گذارد خدا او را عافیت میدهد .

۶۱۸ مَنْ لاحَیاءَ لَهُ لاخَیْرَ فیهِ : در مرد بی شرم خیری نیست .

۶۱۹ مَنْ لَمْ یَعْتَبِرْ بِغَیْرِهِ لَمْ یَسْتَظْهِرْ لِنَفْسِهِ : هرکه از دیگری پند نپذیرد برای خودش پشتیبان نگیرد .

۶۲۰ مَنْ کَلِفَ بِالْعِلْمِ فَقَدْ اَحْسَنَ اِلیٰ نَفْسِهِ هرکه در بارهٔ علم زحمت بکشد البته با خودش نیکی کرده است .

۶۲۱ مَنِ اشْتَهَرَ بِالْاَدَبِ فَقَدْ زانَ نَفْسَهُ : هرکه شیفته و دلباخته کمال و ادب باشد خود را زین و سنگین ساخته است .

۶۲۲ مَنْ لَهِجَ بِالْحِکْمَةِ شَرَّفَ نَفْسَهُ : هرکه بحکمت گویا گردد نفس خود را شریف ساخته است .

۶۲۳ مَنْ سَجَنَ لِسانَهُ اَمِنَ مِنْ نَدَمِهِ : هرکه خود را به بند و زندان در کشد از پشیمانی برکنار است .

۶۲۴ مَنْ وَفیٰ بِعَهْدِهِ اَعْرَبَ عَنْ کَرَمِهِ : هرکه وفای بعهدش کند جوانمردیش را آشکار ساخته است .

۶۲۵ مَنْ مَلَکَ عَقْلَهُ کانَ حَکیماً : حکیم و دانشمند کسی ست که بر عقلش فرمانروا بوده باشد (یعنی بموقع مناسب بتواند آنرا بکار افکند) .

۶۲۶ مَنْ مَلَکَ غَضَبَهُ کانَ حَلیماً : هرکه خشمش را مالک گردد بردبار است .

۶۲۷ مَنِ اتَّقیٰ رَبَّهُ کانَ کَریماً : هرکه از پروردگارش بترسد بزرگوار است .

۶۲۸ مَنْ مَلَکَ شَهْوَتَهُ کانَ تَقِیّاً : هرکه شهوتش را مالک گردد پرهیزکار است .

۶۲۹ مَنْ حَفِظَ عَهْدَهُ کانَ وَفِیّاً : هرکه پیمانش را نگهدارد وفادار است .

۶۳۰ مَنْ عَمِلَ بِطاعَةِ اللّٰهِ کانَ مَرْضِیّاً : هرکه بفرمان خدا کار کند پسندیده است .

۶۳۱ مَنْ اَحْسَنَ عَمَلَهُ بَلَغَ اَمَلَهُ : هرکه عملش را نیکو سازد بآرزویش برسد .

۶۳۲ مَنْ بَلَغَ اَمَلَهُ فَلْیَتَوَقَّعْ حُلُولَ اَجَلِهِ : هرکه بآرزویش دست یابد رسیدن اجلش را منتظر باشد

۶۳۳ مَنْ اَدّیٰ زَکوٰةَ مالِهِ وُقِیَ شُحَّ نَفْسِهِ : هرکه زکوة مالش را بدهد بخل خویش را نگهداری کرده

است (و در شمار جوانمردان است) .

۶۳۴ مَنْ تَوَرَّعَ عَنِ الشَّهَواتِ صانَ نَفْسَهُ : هرکه از شهوتها بپرهیزد خود را (از آتش دوزخ) نگهداشته است .

۶۳۵ مَنِ اسْتَأْذَنَ عَلَى اللّٰهِ سُبْحانَهُ اَذِنَ لَهُ : هرکه از خدا آگهی جوید خدا او را آگاه کند (یعنی انسان در کارها بیاری خدا که حرکت کرد البتّه خدا یاریش کند) .

۶۳۶ مَنْ قَرَعَ بابَ اللّٰهِ سُبْحانَهُ فَتَحَ لَهُ : هرکه درگاه خداوند بزرگ را بکوبد البتّه خدا درش را بروی میگشاید .

۶۳۷ مَنِ اتَّكَلَ عَلَى الأَمانِيِّ ماتَ دُونَ اَمَلِهِ : هرکه بر آرزوها تکیه زند بامیدش نرسیده بمیرد .

۶۳۸ مَنْ سالَمَ النّاسَ سَتَرَ عُيُوبَهُ : هرکه با مردم کار بصلح و مسالمت کند عیوبش پوشیده شود .

۶۳۹ مَنْ تَتَبَّعَ عُيُوبَ النّاسِ كَشَفَ عُيُوبَهُ : هرکه بدنبال (کشف) عیوب مردم افتد عیوب و زشتی خود را آشکار سازد .

۶۴۰ مَنِ اعْتَبَرَ بِعَقْلِهِ اسْتَبانَ : هرکه با هوش خویش پند پذیرد هشیاری خود را هویدا ساخته است .

۶۴۱ مَنِ اَفْشىٰ سِرّاً اسْتُودِعَهُ فَقَدْ خانَ : هرکه رازیرا که بوی سپرده اند فاش سازد البتّه خیانت کرده است .

۶۴۲ مَنْ كَتَمَ عِلْماً فَكَأَنَّهُ جاهِلٌ : هرکه علمی را پنهان دارد (و بمردم نیاموزد) او با نادان یکسان است .

۶۴۳ مَنْ عَمَّرَ دارَ اِقامَتِهِ فَهُوَ العاقِلُ : هرکه نشیمنگاه (آخرت و همیشگی) خویش را آباد سازد او مرد دانائی است .

۶۴۴ مَنْ كَثُرَ طَمَعُهُ عَظُمَ مَصْرَعُهُ : هرکه پرطمع است در افتادنش بزرگ است .

۶۴۵ مَنْ قَلَّ حَياؤُهُ قَلَّ وَرَعُهُ : هرکه بی شرم است خداترسیش کم است .

۶۴۶ مَنْ قَلَّ وَرَعُهُ ماتَ قَلْبُهُ : هرکه خداترسیش کم است دل مرده است .

۶۴۷ مَنْ ماتَ قَلْبُهُ دَخَلَ النّارَ : هرکه دل مرده است داخل آتش است .

۶۴۸ مَنْ قَوِيَ عَقْلُهُ اَكْثَرَ الاِعْتِبارَ : هرکه عقلش قوی است بسیار پند پذیرد .

۶۴۹ مَنْ لَزِمَ الطَّمَعَ عَدِمَ الوَرَعَ : هرکه با طمع همراه است پارسائی را از بین میبرد .

۶۵۰ مَنِ اسْتَدامَ رِياضَةَ نَفْسِهِ اِنْتَفَعَ : هرکه همیشه بریاضت و سختی دادن (و نافرمانی) نفس

خود مشغول است سود میبرد .

٦٥١ مَنِ اتَّعَظَ بِالْعِبَرِ ارْتَدَعَ : هرکه از پندها پند آموزد از بدی باز ایستد .

٦٥٢ مَنِ انْتَظَرَ الْعاقِبَةَ صَبَرَ : آنکه پایان کار را منتظر (و بامید آخرت) باشد صبر کند .

٦٥٣ مَنْ سَلَّمَ أَمْرَهُ إِلَى اللّهِ اسْتَظْهَرَ : هرکه کار خود را بخدا گذارد پشت خود را خوب بسته است

٦٥٤ مَنْ حَسُنَتْ مَساعِيهِ طابَتْ مَراعِيهِ : هرکه سعی وکوششهایش نیکو باشد چراگاههایش پاکیزه میشود

٦٥٥ مَنْ كَثُرَ تَعَدِّيهِ كَثُرَتْ أَعادِيهِ : هرکه ستمکاریش بسیار باشد دشمنانش بسیار میشوند .

٦٥٦ مَنْ أَساءَ النِّيَّةَ مُنِعَ الْأُمْنِيَّةَ : هرکه بدنیت باشد از رسیدن بآرزوها باز ماند .

٦٥٧ مَنْ ساءَ مَقْصَدُهُ ساءَ مَوْرِدُهُ : هرکه بدمقصد و بداندیش باشد فرودگاهی بد (که عبارت از دوزخ است) خواهد داشت .

٦٥٨ مَنْ ساءَ عَقْدُهُ سَرَّ فَقْدُهُ : هرکه بندپیمانش بدوسست باشد (و در بندِ عهد و پیمانی که با خدا بسته است نباشد و بآزار مردم مثلاً بپردازد) نابودیش سبب خوشنودی خلق است .

٦٥٩ مَنْ ساءَ عَزْمُهُ رَجَعَ عَلَيْهِ سَهْمُهُ : هرکه قصد و نیتش بد باشد تیرش بخودش میخورد (و بخودش زیان میرساند) .

٦٦٠ مَنْ خالَفَ عِلْمَهُ عَظُمَتْ جُرْمُهُ وَإِثْمُهُ : هرکه بخلاف علمش رفتار کند (یعنی عالم بی عمل باشد) جرم و گناهش بزرگ است .

٦٦١ مَنْ ساءَتْ سَجِيَّتُهُ سَرَّتْ مَنِيَّتُهُ : هرکه بدکردار باشد مرگش سبب خوشنودی مردم است

٦٦٢ مَنْ طالَتْ غَفْلَتُهُ تَعَجَّلَتْ هَلَكَتُهُ : هرکه غفلتش طولانی شود هلاکتش نزدیک گردد .

٦٦٣ مَنْ طالَتْ فِكْرَتُهُ حَسُنَتْ بَصِيرَتُهُ : هرکه دوراندیش باشد خوش بینش است (و در اثر فکر بسیار دیده بصیرتش باز گردد) .

٦٦٤ مَنْ شَرُفَتْ هِمَّتُهُ عَظُمَتْ قِيمَتُهُ : هرکه دارای همّتی بلند باشد ارزشش بزرگ است .

٦٦٥ مَنْ شَكَرَ عَلَى الْإِساءَةِ سُخِرَ بِهِ : هرکه برای بدکاریش سپاس گذارده شود (باید بداند که) بآن بدکاری مسخره میشود .

٦٦٦ مَنْ حُمِدَ عَلَى الظُّلْمِ مُكِرَ بِهِ : هرکه بر ستمکاری ستایش شود بآن مکر کرده شود .

۶۶۷	مَنْ جارَ عَنِ الْقَصْدِ ضاقَ مَذْهَبُهُ: هر که از راه راست و میانه بر کنار شود راه و روشش بر وی تنگ گردد (مَنْ اَعْرَضَ عَنْ ذِکْرِی فَاِنَّ لَهُ مَعِیشَةً ضَنْکاً).
۶۶۸	مَنِ اعْتَصَمَ بِاللّٰهِ عَزَّ مَطْلَبُهُ: هر که بخدا (ی عزیز) پناه برد خواسته‌اش عزیز و محترم باشد (و از بلاها نجات پیدا کند).
۶۶۹	مَنْ زَهِدَ هانَتْ عَلَیْهِ الْمِحَنُ: هر که در دنیا زهد را پیشهٔ خویش سازد اندوهها و سختیها بر وی آسان گردند.
۶۷۰	مَنِ اقْتَصَدَ خَفَّتْ عَلَیْهِ الْمُؤَنُ: هر که براه میانه رود سختیها بروی آسان شوند.
۶۷۱	مَنْ فَسَدَ دِینُهُ فَسَدَ مَعادُهُ: هر که دینش فاسد باشد آخرتش تباه است.
۶۷۲	مَنْ اَساءَ اِلیٰ رَعِیَّتِهِ سَرَّ حُسّادَهُ: پادشاهی که با رعیتش بد رفتاری کند حسودانش را خشنود میگرداند.
۶۷۳	مَنْ خَذَلَ جُنْدَهُ نَصَرَ اَضْدادَهُ: پادشاهی که سپاهیان خویش را خوار دارد دشمنان خود را یاری کرده است.
۶۷۴	مَنْ خافَ رَبَّهُ کَفَّ عَنْ ظُلْمِهِ: هر که از خدای خود بترسد دست از ستمکاری بکشد.
۶۷۵	مَنْ زادَ وَرَعُهُ نَقَصَ اِثْمُهُ: هر که پارسائیش را بیفزاید از گناهش بکاهد.
۶۷۶	مَنْ طَلَبَ الزِّیادَةَ وَقَعَ فِی النُّقْصانِ: هر که افزون طلبد در نقصان و کمی واقع گردد.
۶۷۷	مَنْ کَتَمَ الْاِحْسانَ عُوقِبَ بِالْحِرْمانِ: هر که نیکی را پنهان کند (و نیکی کننده را سپاس نگذارد) بناکامی و ناامیدی گرفتار گردد.
۶۷۸	مَنْ مَنَعَ الْاِحْسانَ سُلِبَ الْاِمْکانَ: هر که دست احسان خویش را (از خویشان و دوستان) بازگیرد توانائی نیکی کردن از وی گرفته شود.
۶۷۹	مَنْ اَدامَ الشُّکْرَ اسْتَدامَ الْبِرَّ: هر که سپاسگذاری را ادامه دهد نیکی را بر خویش پایدار دارد.
۶۸۰	مَنْ تَرَکَ الشَّرَّ فُتِحَتْ عَلَیْهِ اَبْوابُ الْخَیْرِ: هر که بدی را واگذارد درهای نیکی بر ویش گشاده گردد.
۶۸۱	مَنْ زَرَعَ خَیْراً حَصَدَ اَجْراً: هر که تخم نیکی کارد مزدش را میدرود.
۶۸۲	مَنِ اصْطَنَعَ حُرّاً اسْتَفادَ شُکْراً: هر که با آزادمردی نیکی کند ستایش را سود برد.

۶۸۳ مَنْ اَعْمَلَ فِكْرَهُ اَصابَ جَوابَهُ : هرکه فکر خود را بکار اندازد پاسخ (پرسش) را درست گوید .

۶۸۴ مَنْ فَكَّرَ قَبْلَ الْعَمَلِ كَثُرَ صَوابُهُ : هرکه پیش از کار بیندیشد راست روش بسیار باشد (جز آنجا که قضای خداوندی کار را طور دیگر خواهد) .

۶۸۵ مَنْ نَصَحَ فِي الْعَمَلِ نَصَحَتْهُ الْمُجازاةُ : هرکه در عمل خلوص نیت داشته باشد پاداش خوب و خالصی خواهد گرفت .

۶۸۶ مَنْ اَحْسَنَ الْعَمَلَ حَسُنَتْ لَهُ الْمُكافاةُ : هرکه کار نیکو کند پاداشش نیکو خواهد بود .

۶۸۷ مَنْ قَبِلَ النَّصيحَةَ سَلِمَ مِنَ الْفَضيحَةِ : هرکه پذیرای پند باشد از رسوائی برکنار ماند .

۶۸۸ مَنْ غَشَّ مُسْتَشيرَهُ سُلِبَ تَدْبيرُهُ : هرکه با مشورت کننده خود خیانت ورزد تدبیرش از وی گرفته آید .

۶۸۹ مَنْ ساءَ تَدْبيرُهُ تَعَجَّلَ تَدْميرُهُ : هرکه تدبیرش بد باشد هلاکت بسوی وی بشتابد

۶۹۰ مَنْ عَمَّرَ دُنْياهُ خَرَّبَ مآلَهُ : هرکه دنیای خود را آباد سازد پایان و آخرت خود را خراب خواهد کرد

۶۹۱ مَنْ صَدَّقَ مَقالَهُ زادَ جَلالُهُ : هرکه گفتار خود را راست دارد بزرگیش زیاد گردد .

۶۹۲ مَنْ جَرى مَعَ الْهَوى عَثَرَ بِالرَّدى : هرکه بدنبال هوا و هوس روان گردد با خواری و افتادگی بسر درآید .

۶۹۳ مَنِ اغْتَرَّ بِالدُّنْيا اغْتَصَّ بِالْمُنى : هرکه فریب دنیا را بخورد بوسیله آرزوها غصه دار گردد .

۶۹۴ مَنْ رَكِبَ الْهَوى اَدْرَكَ الْعَمى : هرکه مرکب آرزوها را سوار گردد کوری را دریابد .

۶۹۵ مَنْ اَطاعَ هَواهُ باعَ آخِرَتَهُ بِدُنْياهُ : هرکه هوای نفس را اطاعت کند آخرتش را بدنیایش بفروشد

۶۹۶ مَنْ عَصى نَصيحَهُ نَصَرَ ضِدَّهُ : هرکه پند دهنده خود را نافرمانی کند دشمن خود را یاری کرده است .

۶۹۷ مَنْ كَثُرَ هَزْلُهُ بَطَلَ جِدُّهُ : هرکه هزل و مسخرگیش بسیار باشد کوشش او باطل میشود .

۶۹۸ مَنْ غَلَبَ عَقْلُهُ هَواهُ اَفْلَحَ : هرکه عقلش بر هوای نفسش بچربد رستگار است .

۶۹۹ مَنْ غَلَبَ هَواهُ عَقْلَهُ اِفْتَضَحَ : هرکه هوای نفسش بر عقلش بچربد رسوا شود .

۷۰۰ مَنْ اَماتَ شَهْوَتَهُ اَحْيى مُرُوَّتَهُ : هرکه شهوت خود را بکشد مردانگی خود را زنده ساخته است .

۷۰۱ مَنْ كَثُرَتْ شَهْوَتُهُ ثَقُلَتْ مَؤُونَتُهُ : هرکه پر شهوت باشد بار رنجش سنگین است .

۷۰۲ مَنْ ضَعُفَ فِكْرُهُ قَوِيَتْ غِرَّتُهُ : هرکه فکرش زبون باشد غرور و فریبش قوی باشد .

۷۰۳ مَنْ اَحْسَنَ اِكْتَسَبَ حُسْنَ الثَّنَاءِ : هرکه نیکی کند خوبی ستایش را بدست آرد .

۷۰۴ مَنْ اَسَاءَ اِجْتَلَبَ سُوءَ الْجَزَاءِ : هرکه بدی کند پاداش را بخود جلب کرده است .

۷۰۵ مَنْ قَلَّتْ مَخَافَتُهُ كَثُرَتْ آفَتُهُ : هرکه ترسش از خدا کم باشد آفتش بسیار است .

۷۰۶ مَنْ جَارَتْ وِلَايَتُهُ زَالَتْ دَوْلَتُهُ : هر پادشاهی در حوزهٔ حکومتش ستم کند دولتش از بین برود .

۷۰۷ مَنْ غَلَبَ شَهْوَتَهُ صَانَ قَدْرَهُ : هرکه بر شهوتش غلبه کند جاه و رتبهٔ خود را (نزد خدا و خلق) نگهداشته است .

۷۰۸ مَنْ اَطَاعَ اللّٰهَ عَلَا اَمْرُهُ : هرکه خدا را فرمان برد کارش بالا گیرد .

۷۰۹ مَنْ اَصْلَحَ الْمَعَادَ ظَفِرَ بِالسَّدَادِ : هرکه کار آخرتش را سر و سامان بخشد براستی و استواری دست پیدا کرده است .

۷۱۰ مَنْ اَيْقَنَ بِالْمَعَادِ اِسْتَكْثَرَ مِنَ الزَّادِ : هرکه یقین بآخرت داشته باشد توشه بسیار گرد میآورد .

۷۱۱ مَنِ اهْتَدَىٰ بِهُدَى اللّٰهِ فَارَقَ الْاَضْدَادَ : هرکه بهدایت خدا هدایت یابد از مخالفین جدا گردد (از دشمنان خدا ببرد و بدوستان حق بپیوندد) .

۷۱۲ مَنْ سَرَّهُ الْفَسَادُ سَاءَهُ الْمَعَادُ : هرکه از فساد و تباهی خوشنود شود از معاد و حشر و نشر بدش آید .

۷۱۳ مَنْ عَمِلَ بِطَاعَةِ اللّٰهِ مَلَكَ : هرکه بفرمان خداوند تعالی کار کند شاه است (بر نفس خویش سلطنت پیدا میکند) .

۷۱۴ مَنْ اَمِنَ مَكْرَ اللّٰهِ هَلَكَ : هرکه از مکر خدا ایمن نشیند هلاک گردد .

۷۱۵ مَنْ عَمِلَ بِاَوَامِرِ اللّٰهِ تَعَالَىٰ اَحْرَزَ الْاَجْرَ : هرکه کار بفرمان خداوند تعالی کند اجر و ثواب را بچنگ آرد .

۷۱۶ مَنْ اَمِنَ الْمَكْرَ لَقِيَ الشَّرَّ : هرکه از مکر (خدا و یا مردم) ایمن نشیند بد ببیند (بد دیدنی بسیار

سخت زیرا انسان از همه جا بیخبر بکار خود مشغول ناگاه می بیند از اشخاصیکه ابداً بخاطرش خطور نمیکرد نقشه‌ها علیه وی ترسیم گردیده است که اساس و بنیاد زندگانی چندین ساله‌اش مورد مخاطره قرار میگیرد خدایا خودت ما را از شر این مردم که از هر درنده و گزنده خطرناکترند حفظ فرمای و در پناه خودت بدار بالنَّبِیِّ وَآلِهِ) .

٧١٧ مَنْ رَضِیَ بِالدُّنْیا فاتَتْهُ الْآخِرَةُ : هرکه بدنیا خورسندی دهد آخرت را از دست داده است .

٧١٨ مَنِ اسْتَغْفَرَ اللّٰهَ سُبْحانَهُ أَصابَ الْمَغْفِرَةَ : هرکه از خداوند سبحان آمرزش خواهد بآمرزش برسد .

٧١٩ مَنْ أَطاعَ اللّٰهَ سُبْحانَهُ لَمْ یَشْقَ أَبَداً : هرکه فرمانبر خداوند سبحان باشد هیچگاه سختی نه بیند (چون سختی هم که می بیند از خدا می بیند و آنرا با خوشی استقبال میکند) .

٧٢٠ مَنْ أَبْصَرَ عَیْبَ نَفْسِهِ لَمْ یَعِبْ أَحَداً : هرکه عیب خودش را بنگرد عیب روی هیچکس نگذارد

٧٢١ مَنْ أُعْجِبَ بِفِعْلِهِ أُصِیبَ بِعَقْلِهِ : هرکه از کار خودش خوشش آید مصیبتی بعقلش خواهد رسید (ولا اقل عقلش متوقف خواهد ماند) .

٧٢٢ مَنْ قَوَّمَ لِسانَهُ زانَ عَقْلَهُ : هرکه زبان و سخن خود را استوار دارد (در معنی) عقل خود را سنجیده است .

٧٢٣ مَنْ أَعْجَبَهُ قَوْلُهُ فَقَدْ عَزَبَ عَقْلُهُ : هرکه سخنش او را بشگفتی بدارد البته از عقل خود دوری گزیده است .

٧٢٤ مَنْ كَثُرَ إِعْجابُهُ قَلَّ صَوابُهُ : هرکه خوش آمدنش از خودش بسیار باشد راستی و بجی کم است

٧٢٥ مَنْ طالَ عُمْرُهُ فُجِعَ بِأَعِزَّتِهِ وَأَحِبّائِهِ : هرکه عمرش طولانی شود بمرگ دوستان و عزیزانش دردناک و ماتمدار گردد .

٧٢٦ مَنْ كَثُرَ وَقارُهُ كَثُرَتْ جَلالَتُهُ : هرکه وقارش بسیار باشد بزرگیش بسیار است .

٧٢٧ مَنْ كَثُرَ ظُلْمُهُ كَثُرَتْ نَدامَتُهُ : هرکه ستمکاریش بیش پشیمانیش بیش است .

٧٢٨ مَنْ رَكِبَ الْعَجَلَ أَصابَهُ الزَّلَلُ : هرکه بر اسب شتاب سوار گردد لغزش او را دریابد .

٧٢٩ مَنِ اغْتَرَّ بِالْمَهَلِ أُغْصَّ بِالْأَجَلِ : هرکه مغرور بمهلت و دوره عمر گردد اجل غصه دارش سازد

٧٣٠ مَنْ عَقَلَ كَثُرَ اعْتِبارُهُ : هرکه خردمند باشد پندپذیرفتنش بسیار است .

۷۳۱ مَنْ جَهِلَ كَثُرَ عِثَارُهُ : هرکه نادان باشد لغزشش بسیار است .

۷۳۲ مَنْ لَانَ عُودُهُ كَثُفَتْ اَغْصَانُهُ : هرکه چوبش نرمتر (وخویش خوشتر) شاخه هایش بیشتر است

۷۳۳ مَنْ حَسُنَتْ عِشْرَتُهُ كَثُرَ اِخْوَانُهُ : هرکه خوش زندگی تر برادر تر است .

۷۳۴ مَنِ اسْتَطَالَ عَلَى الْاِخْوَانِ لَمْ يَخْلُصْ لَهُ اِنْسَانٌ : هرکه بر برادرانش ستم روا دارد هیچ انسانی دل با وی پاک ندارد .

۷۳۵ مَنْ مَنَعَ الْاِنْصَافَ سَلَبَهُ الْاِمْكَانُ : هرکه انصاف و عدل را مانع گردد (و درباره دیگران بکار نه بندد) توانائی آن از وی برود .

۷۳۶ مَنْ وَلِعَ بِالْغِيبَةِ شُتِمَ : هرکه در بدگوئی حریص باشد دشنام داده شود .

۷۳۷ مَنْ اَكْثَرَ الْمَقَالَ سَئِمَ : هرکه پرگوئی کند بد بیند (مردم از وی بدشان آید)

۷۳۸ مَنْ قَرُبَ مِنَ الدَّنِيَّةِ اُتُّهِمَ : هرکه بزشتی و پستی نزدیک گردد متهم شود (و دامنش بتهمت گناه آلوده گردد).

۷۳۹ مَنْ خَافَ الْوَعِيدَ قَرَّبَ عَلَى نَفْسِهِ الْبَعِيدَ : هرکه از بیم دادن خدا بترسد مرگ دور را بر خویش نزدیک بیند .

۷۴۰ مَنْ اَلَحَّ فِي السُّؤَالِ حُرِمَ : هرکه در چیزی خواستن اصرار ورزد محروم ماند .

۷۴۱ مَنِ اسْتَعْمَلَ الرِّفْقَ لَانَ لَهُ الشَّدِيدُ : هرکه نرمی را بکار بندد هر سختی پیشش نرم گردد .

۷۴۲ مَنِ اتَّجَرَ بِغَيْرِ فِقْهٍ فَقَدِ ارْتَطَمَ فِي الرِّبَا : هرکه بدون داشتن علم دین تجارت کند در باتلاق ربا فرو افتد

۷۴۳ مَنْ تَقَرَّبَ اِلَى اللّٰهِ تَعَالٰى بِالطَّاعَةِ اَحْسَنَ لَهُ الْحَيَاءَ : هرکه بوسیله اطاعت بخدا نزدیکی جوید خدا حیا را برایش بیاراید .

۷۴۴ مَنْ لَزِمَ الصَّمْتَ اَمِنَ الْمَقْتَ : هرکه خاموشی را ملازم گردد از دشمنی خلق برکنار ماند .

۷۴۵ مَنْ قَعَدَ عَنِ الْفُرْصَةِ اَعْجَزَهُ الْفَوْتُ : هرکه بگاه فرصت بنشیند از دست رفتن آن فرصت او را درمانده سازد .

۷۴۶ مَنْ قَلَّ كَلَامُهُ قَلَّتْ آثَامُهُ : هرکه کم حرف است گناهش هم کم است .

۷۴۷ مَنْ كَبُرَتْ هِمَّتُهُ عَزَّتْ مَرَامُهُ : هرکه همتش بلند است مرام و مقصدش عالی و ارجمند است

۷۴۸ مَنْ كَثُرَ جَمِيلُهُ أَجْمَعَ النَّاسُ عَلَى تَفْضِيلِهِ: هر که نیکیش بسیار است همه مردم بر فضل و فزونی وی معترفند.

۷۴۹ مَنْ كَثُرَ إِنْصَافُهُ تَشَاهَدَتِ النُّفُوسُ بِتَعْدِيلِهِ: هر که انصافش بیشتر است مردم همگان بعدالتش گواهی میدهند.

۷۵۰ مَنْ قَلَّ طَعَامُهُ قَلَّتْ آلامُهُ: هر که خوراکش کمتر رنجهایش کمتر است.

۷۵۱ مَنْ كَثُرَ عَدْلُهُ حُمِدَتْ أَيَّامُهُ: هر که عدلش بیشتر روزگارش ستوده تر است.

۷۵۲ مَنْ قَلَّ كَلَامُهُ بَطَنَ عَيْبُهُ: هر که سخنش کم است عیبش نهان است.

۷۵۳ مَنْ كَثُرَ احْتِرَاسُهُ سَلِمَ عَيْبُهُ: هر که خود نگهداریش بسیار است سالم از عیب است.

۷۵۴ مَنْ أَمَّرَ عَلَيْهِ لِسَانَهُ قَضَى بِحَتْفِهِ: هر که زبانش بروی حکومت داشته باشد زبان بهلاکش فرمان راند.

۷۵۵ مَنْ أَطَاعَ غَضَبَهُ تَعَجَّلَ تَلَفَهُ: هر که خشمش را فرمانبرد در نابودی خودش شتاب کرده است.

۷۵۶ مَنِ اتَّقَى اللهَ فَازَ وَغَنِيَ: هر که از خدا بترسد پیروز و بی نیاز گردد.

۷۵۷ مَنْ أَطَاعَ اللهَ سُبْحَانَهُ عَزَّ وَقَوِيَ: هر که خدا را فرمانبردار ارجمند و نیرومند گردد.

۷۵۸ مَنْ قَالَ بِمَا لَا يَنْبَغِي سَمِعَ مَا لَا يَشْتَهِي: هر که چیزیکه سزاوار نیست بگوید چیزیکه دوست ندارد بشنود.

۷۵۹ مَنْ أَحْسَنَ أَفْعَالَهُ أَعْرَبَ عَنْ وُفُورِ عَقْلِهِ: هر که کردارش نیک است فراوانی عقل خود را هویدا ساخته است.

۷۶۰ مَنْ سَدَّدَ مَقَالَهُ بَرْهَنَ عَنْ غَزَارَةِ فَضْلِهِ: هر که سخنش را درست و استوار دارد فزونی فضلش را آشکار ساخته است.

۷۶۱ مَنْ كَثُرَتْ عَوَارِفُهُ أَبَانَ عَنْ كَثْرَةِ نُبْلِهِ: هر که دانشها و معارفش بسیار باشد از بسیاری بزرگیش حکایت نماید.

۷۶۲ مَنْ آمَنَ بِالْآخِرَةِ أَعْرَضَ عَنِ الدُّنْيَا: هر که ایمان بآخرت داشته باشد از دنیا کناره میگیرد (و عشق مال و جاه را از دل بیرون میکند).

۷۶۳ مَنْ أَيْقَنَ بِمَا يَبْقَى زَهِدَ فِيمَا يَفْنَى: هر که بدانچه که باقی است یقین داشته باشد در آنچه

که فانی است زهد میورزد (از جهان تن میزند)

۷۶۴ مَنْ تَوَكَّلَ عَلَى اللهِ سُبْحانَهُ كَفَى وَاسْتَغْنَى هرکه توکل بر خداوند سبحان کند خدا او را کفایت و بی نیازش گرداند.

۷۶۵ مَنِ انْقَطَعَ إلَى غَيْرِ اللهِ سُبْحانَهُ وَتَعالَى شَقِيَ وَتَعَنَّى: هرکه بسوی غیر خداوند تعالی قطع پیدا کند و باجز خدا پیوند نماید بدبخت گردد و گرفتار رنج و اندوه شود.

۷۶۶ مَنْ أحَبَّ لِقاءَ اللهِ سُبْحانَهُ وَتَعالَى سَلا عَنِ الدُّنْيا: هرکه دیدار خداوند تعالی را دوست داشته باشد از دنیا کناره میکشد.

۷۶۷ مَنْ كَثُرَ لَهْوُهُ قَلَّ عَقْلُهُ: هرکه هزل و لهوش بسیار باشد کم خرد است.

۷۶۸ مَنْ كَثُرَ حَسَدُهُ طالَ كَمَدُهُ: هرکه پر حسد است اندوه و غصه اش طولانی است.

۷۶۹ مَنْ غَلَبَ عَلَيْهِ اللَّهْوُ بَطَلَ جِدُّهُ: هرکه هزل و بازی بروی غلبه کند درستیش از بین میرود.

۷۷۰ مَنْ غَلَبَ عَلَيْهِ الْهَزْلُ قَلَّ عَقْلُهُ: هرکه مسخرگی بروی غلبه داشته باشد کم خرد است.

۷۷۱ مَنْ غَلَبَ عَلَيْهِ الْغَفْلَةُ ماتَ قَلْبُهُ: غفلت بر هرکه غلبه کند دلش میمیرد.

۷۷۲ مَنْ كَثُرَ لَوْمُهُ كَثُرَ عارُهُ: هرکس ناکسیش بیشتر ننگش بیشتر است.

۷۷۳ مَنْ كَثُرَ مَزْحُهُ قَلَّ وَقارُهُ: مرد پرمزاح کم لنگر است.

۷۷۴ مَنِ اعْتَزَّ بِالْحَقِّ أعَزَّهُ الْحَقُّ: هرکه از حق عزت جوید حق عزیزش دارد.

۷۷۵ مَنْ قَنِعَ رِزْقَ اللهِ سُبْحانَهُ اسْتَغْنَى عَنِ الْخَلْقِ: هرکه بر روزی خداوند سبحان قانع باشد از مردم بی نیاز است.

۷۷۶ مَنْ وُهِبَ لَهُ الْقَناعَةُ صانَتْهُ: هرکه قناعت داده شود آن قناعت نگهداریش کند (و دینش محفوظ بماند).

۷۷۷ مَنْ حَسُنَ يَقينُهُ حَسُنَتْ عِبادَتُهُ: هرکه یقینش درباره خدا نیکو باشد عبادتش خوب است.

۷۷۸ مَنْ رَضِيَ بِالْقَضاءِ طابَ عَيْشُهُ: هرکه بقضای خدا راضی باشد عیشش گوارا و زندگیش منظم است.

۷۷۹ مَنْ حَسُنَتْ سِياسَتُهُ دامَتْ رِياسَتُهُ: هرکه سیاستش خوب است ریاستش پایدار است.

۷۸۰ مَنْ حَسُنَتْ نَفْسُهُ عَزَّ مُعْسِرًا : هرکه خوش جنس و پاک طینت باشد بحال تنگدستی عزیز است

۷۸۱ مَنْ شَرِهَتْ نَفْسُهُ ذَلَّ مُوسِرًا : هرکه نفس آزمند و حریص باشد بحال دارائی خوار است .

۷۸۲ مَنْ حَرَصَ عَلَى الْآخِرَةِ مَلَكَ : هرکه بر آخرت حریص باشد آخرت را مالک گردد .

۷۸۳ مَنْ حَرَصَ عَلَى الدُّنْيَا هَلَكَ : هرکه بر دنیا حریص باشد هلاک گردد

۷۸۴ مَنْ رَاقَبَ أَجَلَهُ اِغْتَنَمَ مَهَلَهُ : هرکه اجلش را مراقب باشد دوران زندگانیش را غنیمت شمارد .

۷۸۵ مَنْ قَصَرَ أَمَلَهُ حَسُنَ عَمَلُهُ : هرکه آرزویش کوتاه باشد کردارش نیکو گردد .

۷۸۶ مَنْ أَطَالَ أَمَلَهُ أَفْسَدَ عَمَلَهُ : هرکه آرزویش را دراز گرداند عملش را تباه سازد .

۷۸۷ مَنْ ذَكَرَ الْمَنِيَّةَ نَسِيَ الْأُمْنِيَّةَ : هرکه مرگ را بیاد داشته باشد آرزوها را فراموش سازد .

۷۸۸ مَنْ أَخْلَصَ النِّيَّةَ تَنَزَّهَ عَنِ الدَّنِيَّةِ : هرکه نیتش را پاکیزه سازد از پستیها و زشتیها پاک گردد

۷۸۹ مَنْ كَثُرَ مُنَاهُ قَلَّ رِضَاهُ : هرکه امیدش بسیار باشد خوشنودیش کم است .

۷۹۰ مَنْ كَثُرَ مُنَاهُ كَثُرَ عَنَاهُ : هرکه پر امید و آرزوی خود باشد رنج و گرفتاریش بسیار است

۷۹۱ مَنْ كَثُرَ سَخَطُهُ لَمْ يُعْتَبْ : هرکه خشمش بسیار باشد عتاب کرده نشود (شاید مراد این باشد کسیکه بدخوئی و پرخشمی عادت کرد مردم دیگر چشم نیکی و مهربانی از وی نداشته باشند و بخوی بدش ملامتش نکنند) .

۷۹۲ مَنْ قَنَعَ كُفِيَ مَذَلَّةَ الطَّلَبِ : هرکه قانع باشد خواری خواهش و طلب از وی کفایت کرده شود

۷۹۳ مَنْ صَدَقَ يَقِينُهُ لَمْ يَرْتَبْ : هرکه یقینش (درباره خدا و قیامت) درست باشد شک نیاورد

۷۹۴ مَنْ أُنْعِمَ عَلَيْهِ فَشَكَرَ كَمَنِ ابْتُلِيَ فَصَبَرَ : هرکه درباره او انعام کرده شود و او سپاسگزاری کند کسی را ماند که گرفتار و دچار بلائی شده و شکیبائی گزیده است .

۷۹۵ مَنْ رَضِيَ بِالْقَدَرِ اسْتَخَفَّ بِالْغِيَرِ : هرکه بتقدیر الهی راضی باشد گردشهای روزگار را سبک و آسان گیرد

۷۹۶ مَنِ اسْتَعَانَ بِالنِّعَمِ عَلَى الْمَعْصِيَةِ فَهُوَ الْكَفُورُ : هرکه بوسیله نعمت بر نافرمانی خدا یاری جوید پس او نعمت خدا را پوشنده و ناسپاسگزار

۷۹۷ مَنْ تَسَخَّطَ لِلْمَقْدُورِ حَلَّ بِهِ الْمَحْذُورُ : هرکه بر مقدّرات الٰهی خشمگین باشد محذورات و ناپسندها بروی فرود آید .

۷۹۸ مَنْ حَسُنَ ظَنُّهُ فَازَ بِالْجَنَّةِ : هرکه با ظنّش خوب باشد به بهشت خواهد رفت (چون نیّتش این است تا زنده است خدا را عبادت کند) .

۷۹۹ مَنْ زَادَ شِبَعُهُ كَظَّتْهُ الْبِطْنَةُ : هرکه سیری و پرخوریش را بیفزاید پری شکم او را برنج افکند و راه تنفّس را تنگ سازد .

۸۰۰ مَنْ كَظَّتْهُ الْبِطْنَةُ حَجَبَتْهُ عَنِ الْفِطْنَةِ : پری شکم هرکس را برنج در افکند او را از فطانت و زیرکی بازدارد (و چشم هوشش را کور سازد) .

۸۰۱ مَنْ أَطَاعَ اللّٰهَ عَزَّ نَصْرُهُ : هرکه خدا را اطاعت کند خداوند یاریش را عزیز گرداند (و توانایش سازد)

۸۰۲ مَنْ لَزِمَ الْقَنَاعَةَ زَالَ فَقْرُهُ : هرکه قناعت را همراه گردد فقرش برطرف شود (چون بکم میسازد و دست دریوزگی بر در این و آن نمیبرد) .

۸۰۳ مَنْ قَلَّ أَكْلُهُ صَفَا فِكْرُهُ : هرکه خوراکش کم باشد فکرش روشن است .

۸۰۴ مَنِ اعْتَزَلَ حَسُنَتْ زَهَادَتُهُ : هرکه گوشه گیرد (و دامن از فتن درپیچد) زهدش نیکو گردد

۸۰۵ مَنْ تَوَرَّعَ حَسُنَتْ عِبَادَتُهُ : هرکه پارسایی را پیشه خود سازد عبادتش نیکو گردد .

۸۰۶ مَنْ دَارَى النَّاسَ أَمِنَ مَكْرَهُمْ : هرکه با مردم نرمی و مدارا کند از مکر مردم ایمن خواهد بود .

۸۰۷ مَنِ اعْتَزَلَ النَّاسَ سَلِمَ مِنْ شَرِّهِمْ : هرکه خود را از مردم کنار کشد از بدیشان سالم خواهد بود

۸۰۸ مَنْ رَضِيَ بِالْمَقْدُورِ قَوِيَ يَقِينُهُ : هرکه بهر چه مقدّر شده است راضی باشد یقینش استوار است

۸۰۹ مَنْ زَهِدَ فِي الدُّنْيَا حَسُنَ دِينُهُ : هرکه در دنیا زهد را پیشه خویش سازد دینش نیکو است

۸۱۰ مَنْ أُلْهِمَ الْعِصْمَةَ أَمِنَ الزَّلَلَ : هرکه پاکدامنی و خویشتن داری از گناه را ملهم گردد از لغزشها بر کنار خواهد ماند .

۸۱۱ مَنْ أَمَدَّهُ التَّوْفِيقُ أَحْسَنَ الْعَمَلَ : هرکه توفیق یار و مددکارش باشد عمل را خوب خواهد گزارد

۸۱۲ مَنْ تَجَبَّرَ حَقَّرَهُ اللّٰهُ وَوَضَعَهُ : هرکه گردنکشی کند خداوند او را خوار و واگذار کند .

۸۱۳ مَنْ تَوَاضَعَ عَظَّمَهُ اللّٰهُ سُبْحَانَهُ وَرَفَعَهُ : هرکه فروتنی کند خداوند سبحان بزرگش کند و او را

بر کشد.

۸۱۴ مَنْ كَثُرَ إِحْسانُهُ أَحَبَّهُ إِخْوانُهُ: هر که خوبیش بسیار باشد برادرانش دوستش دارند.

۸۱۵ مَنْ حَسُنَتْ كِفايَتُهُ أَحَبَّهُ سُلْطانُهُ: هر که خوش کفایت (و کاربر) باشد پادشاهش دوستش دارد.

۸۱۶ مَنْ عامَلَ بِالْبَغْيِ كُوفِيَ بِهِ: هر که کار ستم کند کارش با ستم برآید (و همان بیند که کند)

۸۱۷ مَنْ سَلَّ سَيْفَ الْعُدْوانِ قُتِلَ بِهِ: هر که تیغ ستم از نیام برکشد بهمان تیغ کشته افتد.

مَنِ اسْتَنْصَحَ اللهَ حازَ التَّوْفِيقَ: هر که از خداوند پند خواهد (خدا ویرا هدایت کند) و توفیق را دریابد.

مَنْ أَطاعَ التَّوانِيَ ضَيَّعَ الْحُقُوقَ: هر که سستی را پیروی کند (و برای حقگزاری برادران دینی کوشش نکند) حقوق را ضایع گذارده است.

۸۱۸ مَنْ صَدَّقَ الْواشِيَ أَفْسَدَ الصَّدِيقَ: هر که سخن بدخواه و سخن چین را باور دارد دوست را تباه گرداند.

۸۱۹ مَنْ زَهِدَ فِي الدُّنْيا لَمْ تَفُتْهُ: هر که زهد را در دنیا بکار بندد (و دنبال دنیا نرود) دنیا از دستش بیرون نخواهد رفت.

۸۲۰ مَنْ رَغِبَ فِيها أَتْعَبَتْهُ وَأَشْقَتْهُ: هر که مایل و راغب دنیا باشد دنیا او را برنج افکند و بدبختش سازد.

۸۲۱ مَنْ صَدَقَتْ لَهْجَتُهُ قَوِيَتْ حُجَّتُهُ: هر که صریح اللهجه و درست گفتار باشد حجتش قوی است.

۸۲۲ مَنْ أَحَبَّنا فَلْيَعْمَلْ بِعَمَلِنا وَلْيَتَجَلْبَبِ الْوَرَعَ: هر که دوستدار ما است باید کردار ما را کار بندد و لباس پرهیزکاری را در پوشد.

۸۲۳ مَنْ كانَ بِيَسِيرِ الدُّنْيا لَمْ يَقْنَعْ لَمْ يُغْنِهِ مِنْ كَثِيرِ الدُّنْيا ما يَجْمَعُ: هر که بکمی از دنیا نسازد بی نیاز نگرداند از دنیا آنچه او جمع مینماید.

۸۲۴ مَنِ ارْتابَ لِلْإِيمانِ أَشْرَكَ: هر که در ایمان بخدا شک داشته باشد بخدا شرک آورده است.

۸۲۵ مَنْ أَبْدَى صَفْحَتَهُ لِلْحَقِّ هَلَكَ: هر که رو گرداندن از حق را آشکار سازد (و با حق دشمنی آغازد) تباه گردد.

۸۲۶ مَنْ تَفَكَّرَ فِي ذاتِ اللهِ سُبْحانَهُ أَلْحَدَ: هر که در ذات خدا (و اینکه خداوند چگونه چیزی

است) فکر کند ملحد شود (وبزندقه وارتداد گراید).

۸۲۷ مَنْ تَذَكَّرَ بُعْدَ السَّفَرِ اسْتَعَدَّ : هرکه دوری راه را یاد آور شود (و بیندیشد که چه راه پرخطری در پیش دارد) آماده شود.

۸۲۸ مَنْ بَحَثَ عَنْ عُيُوبِ النّاسِ فَلْيَبْدَأْ بِنَفْسِهِ هرکه از عیبهای مردم کنجکاوی و گفتگو میکند بهتر آنست که اول بعیب خودش پردازد.

۸۲۹ مَنْ طَلَبَ شَيْئاً نالَهُ أَوْ بَعْضَهُ : هرکه در پی یافتن چیزی برآید بآن و یا برخی از آن برسد.

۸۳۰ مَنْ رَضِيَ عَنْ نَفْسِهِ كَثُرَ السّاخِطُ عَلَيْهِ هرکه از خود راضی و خودخواه باشد خشم گیرنده بروی بسیار گردد (چرا که او با همه ناقصی خود را کامل و دیگران را ناقص دیده چشم احترام از مردم دارد و همین معنی باعث خشم مردم شود).

۸۳۱ مَنْ بَذَلَ مَعْرُوفَهُ كَثُرَ الرّاغِبُ إِلَيْهِ هرکه نیکی خود را نثار مردم کند دلهای متمایل بوی بسیار گردند.

۸۳۲ مَنْ حَسُنَ خُلْقُهُ سَهُلَتْ لَهُ طُرُقُهُ : راهها برای مردم خوشخلق هموار است.

۸۳۳ مَنْ شَكَرَ الْمَعْرُوفَ فَقَدْ قَضى حَقَّهُ : هرکه نیکی را سپاس گذارد البته حق نیکی را ادا کرده است.

۸۳۴ مَنْ حَسُنَ كَلامُهُ كانَ النُّجْحُ أَمامَهُ هرکه سخنش خوب و نرم باشد رستگاری (از گرفتاری) پیش روی او است.

۸۳۵ مَنْ ساءَ كَلامُهُ كَثُرَ مَلامُهُ : هرکه بدسخن باشد نکوهش گرانش بسیار اند.

۸۳۶ مَنْ رَغِبَ فِي السَّلامَةِ أَلْزَمَ نَفْسَهُ الْاِسْتِقامَةَ : هرکه سلامتی خود را مایل است باید درستی را ملازم و همراه باشد.

۸۳۷ مَنِ اسْتَظْهَرَ الْجَهْلَ فَقَدْ عَصَى الْعَقْلَ : هرکه از نادانی یاری جوید البته خرد را نافرمانی کرده است

۸۳۸ مَنْ عَفى عَنِ الْجَرائِمِ فَقَدْ أَخَذَ بِجَوامِعِ الْفَضْلِ : هرکه از گناهان بگذرد (و آنها را مرتکب نشود یا اینکه از گناهان دیگران بگذرد) البته کلیه فضل و جوانمردی را گرفته است.

۸۳۹ مَنْ يَطْلُبِ الْعِزَّ بِغَيْرِ حَقٍّ يَذِلَّ : هرکه عزت از غیر راه حق بجوید خوار میگردد.

۸۴۰ مَنْ يَطْلُبِ الْهِدايَةَ مِنْ غَيْرِ أَهْلِها يَضِلَّ هرکه هدایت را از غیر اهلش بجوید گمراه گردد.

۸۴۱ مَنْ تَفَكَّرَ فِي آلاءِ اللهِ سُبْحانَهُ وُفِّقَ: هرکه درنعمتهای خداوند تعالی بیندیشد موفق (بهدایت ورستگاری) گردد.

۸۴۲ مَنْ تَفَكَّرَ فِي ذاتِ اللهِ سُبْحانَهُ تَزَنْدَقَ: هرکه درباره ذات (واینکه خداوند چیست ودرچیست) بیندیشد کافر گردد.

۸۴۳ مَنْ أَمْسَكَ عَنْ فُضُولِ الْمَقالِ شَهِدَتْ بِعَقْلِهِ الرِّجالُ: هرکه از فزونیهای گفتار خودداری کند (وسخن را موجز ومختصر بگذارد) مردان سخن بخردمندیش گواهی دهند.

۸۴۴ مَنْ جالَسَ الْجُهّالَ فَلْيَسْتَعِدَّ لِلْقِيلِ وَالْقالِ: هرکه با نادانان نشیند (وبا آنها آمیزش نماید) البته باید خودرا آماده شنیدن چنین وچنان وزشت وزیبا سازد.

۸۴۵ مَنْ أَكْثَرَ مِنْ ذِكْرِ الْمَوْتِ نَجا مِنْ خِداعِ الدُّنْيا: هرکه بسیار بیاد مرگ باشد از چنگال فریبهای جهان برهد.

۸۴۶ مَنْ رَغِبَ فِي نَعِيمِ الْآخِرَةِ قَنِعَ بِيَسِيرٍ مِنَ الدُّنْيا: هرکه درنعمتهای آخرت رغبت واشتیاق باشد بکمی از دنیا بسازد.

۸۴۷ مَنْ مَنَّ بِمَعْرُوفِهِ أَسْقَطَ شُكْرَهُ: هرکه بانیکی خود منت گذارد سپاسگزاری خودرا از بین برده است.

۸۴۸ مَنْ أُعْجِبَ بِعَمَلِهِ أُحْبِطَ أَجْرُهُ: هرکه کارش را نیکو پندارد (وبر دیگران نازفروشد) مزدش را از بین برده است.

۸۴۹ مَنْ جَعَلَ كُلَّ هَمِّهِ لِآخِرَتِهِ ظَفِرَ بِالْمَأْمُولِ: هرکه تمام همت واندوهش را برای آخرتش قرار دهد باُمید وآرزویش دست یابد.

۸۵۰ مَنْ أَمْسَكَ لِسانَهُ أَمِنَ نَدَمَهُ: هرکه زبان خودرا نگهدارد (وبیهوده سخن نگوید) از پشیمانی بر کنار است.

۸۵۱ مَنْ أَمْسَكَ عَنِ الْفُضُولِ عَدَلَتْ رَأْيَهُ الْعُقُولُ: هرکه خودرا از فزونیهای سخن یا اضافات زندگی نگهدارد دیرچیهای خودرا برای خردمندی بر پای دارد (ودانائی خویش را اعلام نماید).

۸۵۲ مَنْ رَكِبَ الْباطِلَ زَلَّ قَدَمُهُ: هرکه اسب باطل راسوار گردد پیش بلغزد (وبسر درافتد).

۸۵۳ مَنْ كَساهُ الْحَياءُ ثَوْبَهُ خَفِيَ عَنِ النّاسِ عَيْبُهُ: شرم وحیا جامه خودرا برهرکس بپوشد

عیب آنکس بر مردم پوشیده ماند (و مردم از گناهانش آگهی نیابد).

۸۵۴ مَنْ قارَنَ ضِدَّهُ كَشَفَ عَيْبَهُ وَعَذَّبَ قَلْبَهُ: هرکه با دشمنش نزدیک باشد عیبش هویدا گردد و دلش معذّب باشد.

۸۵۵ مَنْ عُرِفَ بِالْحِكْمَةِ لاحَظَتْهُ الْعُيُونُ بِالْوَقارِ: هرکه بدانشمندی و حکمت شناخته گردد مردم بدیده حشمت و بزرگیش بنگرانند.

۸۵۶ مَنْ تَعَرّى بِالْوَرَعِ اِدَّرَعَ جِلْبابَ الْعارِ: هرکه از پرهیز و پارسائی برهنه گردد جامهٔ ننگ را بتن درپوشد.

۸۵۷ مَنِ اشْتَغَلَ بِما لا يَعْنيهِ فاتَهُ ما يَعْنيهِ: هرکه بناشایسته کاری سرگرم گردد آنچه شاید و باید از وی فوت گردد.

۸۵۸ مَنْ طَلَبَ مِنَ الدُّنْيا ما يُرْضيهِ كَثُرَ تَجَنّيهِ وَطالَ تَعَنّيهِ تَعَدّيهِ: هرکه از دنیا طالب چیزیکه خورسندش سازد باشد جنایتش بسیار و ستمش و رنجش بسیار است.

۸۵۹ مَنْ عَزَفَ عَنِ الدُّنْيا أَتَتْهُ صاغِرَةً: هرکه خود را از دنیا کنار کشد دنیا بخواری نزدش آید.

۸۶۰ مَنْ رُزِقَ الدّينَ فَقَدْ رُزِقَ خَيْرَ الدُّنْيا وَالْآخِرَةِ: بهرکس که دین داده شود البتّه خیر دنیا و آخرت بوی داده شده است.

۸۶۱ مَنْ أَخْطَأَهُ سَهْمُ الْمَنِيَّةِ قَيَّدَهُ الْهَرَمُ: تیر مرگ از هرکس که درگذرد و او را از پای نیفکند پیری او را بدام اندازد.

۸۶۲ مَنْ قَبِلَ عَطاكَ فَقَدْ أَعانَكَ عَلَى الْكَرَمِ: هرکه عطای تو را قبول کند البتّه تو را بر کرم کردن یاری کرده است.

۸۶۳ مَنْ رَقى دَرَجاتِ الْهِمَمِ عَظَّمَتْهُ الْأُمَمُ: هرکس درجات همتها را طی کند و بالا رود مردم بزرگش شمارند.

۸۶۴ مَنْ سامَحَ نَفْسَهُ فيما يُحِبُّ طالَ شَقاها فيما لا يُحِبُّ: هرکه در چیزیکه مورد پسندش هست با نفسش سهل انگاری کند (و خواهش نفسش را روا سازد) بدبختیش بطول انجامد در چیزی که دوست نمیدارد.

۸۶۵ مَنْ شَغَلَ نَفْسَهُ بِما لا يَجِبُ ضَيَّعَ مِنْ أَمْرِهِ ما يَجِبُ: هرکه نفس خود را بچیزیکه واجب نیست مشغول سازد آنچه از کارش که واجب است از دستش برود.

۸۶۷ مَنْ قامَ بِشَرائِطِ الْحُرِّيَّةِ أُهِّلَ لِلْعِتْقِ:

هرکه بشرایط آزادمردی اقدام کند سزاوار آزادی گردد.

۸۶۸ مَنْ قَصَّرَ عَنْ اَحْكامِ الْحُرِّيَّةِ اُعيدَ اِلَى الرِّقِّ: هرکه از لوازم آزادگی کوتاه آید (و بهنگام فراخی نعمت زیردستان را ننوازد) بسوی بندگی برگشت داده شود.

۸۶۹ مَنْ اَصْبَحَ يَشْكُو مُصيبَةً نَزَلَتْ بِهِ فَاِنَّما يَشْكُو رَبَّهُ: هرکه گرفتاریکه براو نازل گردیده است با دیگری شکایت و بازگو کند البته چنین کسی از پروردگارش شکایت کرده است.

۸۷۰ مَنْ اَفْنى عُمْرَهُ في غَيْرِ ما يُنْجيهِ فَقَدْ اَضاعَ مَطْلَبَهُ: هرکه عمرش را در غیر کاریکه نجات دهنده اوست تمام گرداند البته آنچه که مراد و مطلب اوست تباه ساخته و از دست داده است.

۸۷۱ مَنِ اكْتَسَبَ مالاً مِنْ غَيْرِ حِلِّهِ اَضَرَّ بِآخِرَتِهِ: هرکه از غیر راه حلال مالی بدست آرد بآخرتش زیان میرساند.

۸۷۲ مَنْ تَأَيَّدَ فِي الْاُمُورِ ظَفِرَ بِبُغْيَتِهِ: هرکه در کارها (از جانب خدا یا خلق) یاری کرده شود البته بآرزویش دست یابد.

۸۷۳ مَنْ سَما اِلَى الرِّئاسَةِ صَبَرَ عَلى مَضَضِ السِّياسَةِ: هرکه رتبه سروری را بالا رود بر سوزشها و گرفتاریهای سیاستمداری شکیب ورزد.

۸۷۴ مَنْ قَصَّرَ فِي السِّياسَةِ صَغُرَ فِي الرِّئاسَةِ: هرکه در سیاستمداری کوتاهی کند در ریاست و سروری کوچک باشد.

۸۷۵ مَنِ اجْتَرَأَ عَلَى السُّلْطانِ فَقَدْ تَعَرَّضَ لِلْهَوانِ: هرکه بر پادشاه دلیر شود (و سخنهای ناگفتنی را باوی بگوید) خود را در معرض خواری در آورده است.

۸۷۶ مَنْ سَأَلَ ما لا يَسْتَحِقُّ قُوبِلَ بِالْحِرْمانِ: هرکه آنچه را که سزاوار نیست درخواست کند (و پای از مرز خویش فراتر نهد) با ناکامی روبرو شود.

۸۷۷ مَنْ دارى اَضْدادَهُ اَمِنَ الْمَحارِبَ: هرکه با دشمنانش مدارا کند از مراکز جنگها ایمن گردد (و کسی را باوی کاری نباشد).

۸۷۸ مَنْ فَكَّرَ فِي الْعَواقِبِ اَمِنَ الْمَعاطِبَ: هرکه در پایان کارها بیندیشد از تباهیها برکنار ماند.

۸۷۹ مَنْ اَهْمَلَ الْعَمَلَ بِطاعَةِ اللّهِ سُبْحانَهُ ظَلَمَ نَفْسَهُ: هرکه در کار فرمانبرداری خدا سستی روا

دارد بخودش ستم کرده است .

۸۸۰ مَنْ كَشَفَ ضُرَّهُ لِلنّاسِ عَذَّبَ نَفْسَهُ : هرکه گرفتاری خود را نزد مردم آشکار سازد خودش را عذاب کرده است .

۸۸۱ مَنْ رَكِبَ الْأَهْوالَ اكْتَسَبَ الْأَمْوالَ : هرکه مرکب سختیها را سوار گردد (و خدا هم مقدّر فرموده باشد) دارائیها بدست میآورد .

۸۸۲ مَنْ أَكْمَلَ الْأَفْضالَ بَذْلَ النَّوالِ قَبْلَ السُّؤالِ : هرکه بخواهد فضلها را کامل کند باید بخششهایش پیش از درخواست کردن باشد .

۸۸۳ مَنْ كَتَمَ الْأَطِبّاءَ مَرَضَهُ خانَ بَدَنَهُ : هرکه دردش را از طبیبان پنهان سازد به تنش خیانت کرده است (و آنکه امراض روحش را از طبیب روحانی پنهان میکند خیانت کارتر است چون مرض قلب مهمتر از مرض بدن است) .

۸۸۴ مَنْ عَوَّدَ نَفْسَهُ الْمِراءَ صارَ دَيْدَنَهُ : هرکه نفس خود را به ستیزه خوئی بار آورد آن کار پیشه او گردد .

۸۸۵ مَنْ أَسْدى مَعْرُوفاً إِلى غَيْرِ أَهْلِهِ ظَلَمَ مَعْرُوفَهُ : هرکه نیکی را بغیر اهلش برساند به نیکی خود ستم کرده است .

۸۸۶ مَنْ وَثِقَ بِغُرُورِ الدُّنْيا أَمِنَ مَخُوفَهُ : هرکه بغرور جهان اطمینان پیدا کند البتّه از مراکز خوف جهان خود را امین داشته است (و از مهالک آن غافل نشسته است در صورتیکه نباید چنین باشد)

۸۸۷ مَنْ أَعْطى فِي غَيْرِ الْحُقُوقِ فَقَدْ قَصَّرَ عَنِ الْحُقُوقِ : هرکه در غیر حقوق حقّه الهی بذل و بخشش کند البتّه در اداء حقوق الهی کوتاهی کرده است .

۸۸۸ مَنْ لَمْ يَتَعاهَدْ مَوادِدَهُ فَقَدْ ضَيَّعَ الصَّديقَ : هرکه عهد دوستانش را نگه ندارد البتّه دوست را تباه ساخته است .

۸۸۹ مَنْ كَثُرَ غَضَبُهُ لَمْ يُعْرَفْ رِضاهُ : خوشنودی مرد پرخشم شناخته نگردد (و اغلب از فرط خشم و غضب حرف حالی خود را ناحساب کند) .

۸۹۰ مَنْ وادَّكَ لِأَمْرٍ وَلّى عِنْدَ انْقِضائِهِ : هرکه برای کاری تو را دوست داشته باشد آن کار که تمام شد او نیز دست از دوستی بکشد .

۸۹۱ مَنْ قَلَّ عَقْلُهُ كَثُرَ هَزْلُهُ : هرکه عقلش کم باشد هزل و سبکیش بسیار است .

۸۹۲ مَنْ أَخَذَ نَفْسَهُ صانَ قَدْرَهُ وَحَمِدَ

عواقبَ أمرِه: هرکه بر نفس خویش تنگ گیرد رتبهٔ خود را حفظ کند و پایان کارش نیکو گردد

۸۹۳ مَنْ أَهْمَلَ نَفْسَهُ أَفْسَدَ أَمْرَهُ: هرکه نفس خویش را واگذارد کارش را تباه سازد.

۸۹۴ مَنْ أَظْهَرَ فَقْرَهُ أَذَلَّ قَدْرَهُ: هرکه فقر و نداری خود را آشکار کند (و آبروی خود را بریزد) پایهٔ خود را پست نماید.

۸۹۵ مَنْ قَنِعَ بِقِسَمِ اللّٰهِ اسْتَغْنىٰ عَنِ الْخَلْقِ: هرکه بقسمت خدا قناعت کند از مردم بی نیاز گردد.

۸۹۶ مَنِ اعْتَزَّ بِغَيْرِ الْحَقِّ أَذَلَّهُ اللّٰهُ بِالْحَقِّ: هرکه بغیر حق عزت جوید خدا او را بوسیلهٔ حق خوار گرداند (البته حق که آمد باطل سوا و نابود میگردد)

مَنِ اكْتَسَبَ حَرَاماً احْتَقَبَ آثاماً: هرکه حرامی بدست آرد گناهانی را گرد آرد.

۸۹۷ مَنِ اتَّخَذَ الْحَقَّ لِجاماً اتَّخَذَهُ النّاسُ إماماً: هرکه حق را لجام گیرد (و بند راستی را بر دهان زند) مردم او را پیشوا و امام گیرند.

۸۹۸ مَنْ كَثُرَ فِكْرُهُ فِي الْمَعاصِي دَعَتْهُ إلَيْها: هرکه درباره گناهان بسیار بیندیشد گناهان او را بسوی خود کشند.

۸۹۹ مَنْ تَرَفَّقَ فِي الْأُمُورِ أَدْرَكَ إرْبَهُ مِنْها: هرکه رفق و مدارا در کارها کار بندد حاجت خود را از آن بیابد.

۹۰۰ مَنْ قَعَدَ عَنْ طَلَبِ الدُّنْيا قامَتْ إلَيْهِ: هرکه از دنیا طلبی فرو نشیند دنیا برایش برخیزد

۹۰۱ مَنْ كَثُرَ فِكْرُهُ فِي اللَّذّاتِ غَلَبَتْ عَلَيْهِ: هرکه بسیار بفکر لذات دنیا باشد لذتها بر وی غلبه کنند.

۹۰۲ مَنْ شَكَرَكَ مِنْ غَيْرِ صَنِيعَةٍ فَلا تَأْمَنْ ذَمَّهُ مِنْ غَيْرِ قَطِيعَةٍ: هرکه بدون کار نیکی (که از تو درباره وی صادر شود) سپاست گذارد از نکوهش وی بدون بریدن پیوند ایمن مباش

۹۰۳ مَنْ أَمَرَكَ بِإصْلاحِ نَفْسِكَ فَهُوَ أَحَقُّ مَنْ تُطِيعُهُ: هرکه ترا بشایستگی کار نفست فرمان دهد پس او سزاوارترین کسی است که باید فرمانش را بری.

۹۰۴ مَنْ كَفَرَ حُسْنَ الصَّنِيعَةِ اسْتَوْجَبَ قُبْحَ الْقَطِيعَةِ: هرکه نیکی را به بدی پاداش دهد

سزاوار است برشتی از وی بریده شود.

۹۰۵ مَنْ صَبَرَ عَلَى مُرِّ الْأَذَى أَبَانَ عَنْ صِدْقِ التَّقْوَى : هرکه بر تلخی آزار (مردم) صبر کند درستی پرهیزکاری را آشکار ساخته است (و پیدا است چنین کسی اهل تقوی است).

۹۰۶ مَنِ اسْتَهْدَى الْغَاوِي عَمِيَ عَنْ نَهْجِ الْهُدَى : هرکه از گمراه هدایت جوید از راه هدایت کور ماند.

۹۰۷ مَنْ عَتَبَ عَلَى الدَّهْرِ طَالَ مَعْتَبُهُ : هرکه بروزگار عتاب کند (و از آن شاکی باشد) عتاب و شکایتش بطول انجامد.

۹۰۸ مَنْ تَعَدَّى الْحَقَّ ضَاقَ مَذْهَبُهُ : هرکه از حق تجاوز کند راه و روشش بروی تنگ گیرد.

۹۰۹ مَنْ أَحَبَّ الذِّكْرَ الْجَمِيلَ فَلْيَبْذُلْ مَالَهُ : هرکه دوست دارد نام نیکست البته باید مالش را بذل و بخشش نماید.

۹۱۰ مَنْ رَغِبَ فِيمَا عِنْدَ اللهِ بَلَغَ غَايَةَ آمَالِهِ : هرکه در آنچه که نزد خدا است رغبت و میل پیدا کند بآرزویش میرسد.

۹۱۱ مَنْ تَكَرَّرَ سُؤَالُهُ لِلنَّاسِ ضَجِرُوهُ : هرکه درخواستش را برای مردم مکرر کند ضجر و آزارش کنند.

۹۱۲ مَنْ طَلَبَ مَا فِي أَيْدِي النَّاسِ حَقَّرُوهُ : هرکه طالب آنچه از مال و ثروت که در دستهای مردم است باشد مردم خوارش گیرند.

۹۱۳ مَنْ جَمَعَ الْمَالَ لِيَنْفَعَ بِهِ النَّاسَ أَطَاعُوهُ وَمَنْ جَمَعَهُ لِنَفْسِهِ أَضَاعُوهُ : هرکه گرد آورد مالی را که مردم بدان سود برند مردم اطاعتش کنند و هرکه آن مال را برای سود بردن خودش گرد آرد مردم ضایعش گذارند.

۹۱۴ مَنْ فَكَّرَ أَبْصَرَ الْعَوَاقِبَ : هرکه بیندیشد پایان کارها را بنگرد (و از گرفتاریها رها گردد).

۹۱۵ مَنْ لَهَى عَنِ الدُّنْيَا هَانَتْ عَلَيْهِ الْمَصَائِبُ : هرکه جهان را بازیچه گیرد گرفتاریهای جهان بر وی آسان گردد.

۹۱۶ مَنْ سَأَلَ فَوْقَ قَدْرِهِ اسْتَحَقَّ الْحِرْمَانَ : هرکه بالاتر از اندازهٔ خود درخواست کند (و قدر خود را نشناسد) ناکامی را سزاوار است.

۹۱۷ مَنِ انْتَصَرَ بِأَعْدَاءِ اللهِ اسْتَوْجَبَ الْخِذْلَانَ : هرکه بوسیلهٔ دشمنان خدا یاری جوید مستوجب خواری است.

۹۱۸ مَنْ خَشُنَتْ عَرِيكَتُهُ أَقْفَرَتْ حَاشِيَتُهُ

هرکه خویش درشت باشد نیازمندی اطراف و حواشی او را فرو گیرد (و تنها ماند).

۹۱۹ مَنْ تَلِنْ حاشِیَتُهُ یَسْتَدِمْ مِنْ قَوْمِهِ الْمَحَبَّةُ هرکه با اطرافیان خوشخوئی و نرمی کند محبت از بالای سرش (از جانب خدا) بروی دائماً میبارد.

۹۲۰ مَنِ اسْتَقْصىٰ عَلىٰ صَدیقِهِ انْقَطَعَتْ مَوَدَّتُهُ: هرکه بر دوستش کنجکاوی روادارد (و از او بدگمان باشد) دوستیش قطع و بریده شود

۹۲۱ مَنْ اَطْرَحَ الْحِقْدَ اسْتَراحَ قَلْبُهُ وَلُبُّهُ هرکه کینه و بداندیشی را بفکند عقل و قلبش آسوده گردد

۹۲۲ مَنِ اسْتَقْصىٰ عَلىٰ نَفْسِهِ اَمِنَ اسْتِقْصاءَ غَیْرِهِ عَلَیْهِ: هرکه خود را مورد کنجکاوی قرار دهد (و عیوب خویش را بررسی نماید) ایمن از بررسی دیگری برخودش میباشد.

۹۲۳ مَنْ لَمْ یَأْسَ عَلَی الْماضی وَلَمْ یَفْرَحْ بِالْآتی فَقَدْ اَخَذَ الزُّهْدَ بِطَرَفَیْهِ: هرکه افسوس گذشته را نخورد و بآینده شادمان نگردد البتّه چنین کسی دو طرف زهد را گرفته است.

۹۲۴ مَنْ شَکَرَ مِنَ النِّعَمِ عَلَیْهِ فَقَدْ کافاهُ: هرکه شکر نعمتهائیکه براو وارد میشود بجای آرد البتّه حق نعمت را گذارده است.

۹۲۵ مَنْ قابَلَ الْاِحْسانَ بِاَفْضَلَ مِنْهُ فَقَدْ جازاهُ: هرکه نیکی را با بالاتر از آن برابر سازد البتّه پاداش آنرا داده است.

۹۲۶ مَنْ تَسَرَّعَ اِلَی الشَّهَواتِ تَسَرَّعَتْ اِلَیْهِ الْآفاتُ: هرکه بسوی شهوتها شتاب کند آفتها و رنجها بسویش شتاب کند.

۹۲۷ مَنْ تَرَقَّبَ الْمَوْتَ سارَعَ اِلَی الْخَیْراتِ هرکه مرگ را منتظر باشد بسوی خوبیها بشتابد (و بتدارک کار برخیزد).

۹۲۸ مَنِ اشْتاقَ اِلَی الْجَنَّةِ سَلا عَنِ الشَّهَواتِ هرکه آرزومند بهشت باشد خود را از شهوات کنار کشد و نگهدارد.

۹۲۹ مَنْ اَشْفَقَ مِنَ النّارِ اجْتَنَبَ الْمُحَرَّماتِ هرکه از آتش دوزخ بترسد از حرامها کناره گیرد

۹۳۰ مَنْ اَحَبَّ الدّارَ الْباقِیَةَ لَهیٰ عَنِ اللَّذّاتِ هرکه مشتاق سرای پایدار آخرت باشد خود را از لذّتها (ی جهان ناپایدار) غافل سازد.

۹۳۱ مَنْ اَشْعَرَ قَلْبَهُ التَّقْوىٰ فازَ عَمَلُهُ: هرکه لباس تقوا را بدلش بپوشد بعمل خود برسد

(و مقام متقین را نائل شود) .

۹۳۲ مَنْ سٰاءَ خُلُقُهُ مَلَّهُ اَهْلُهُ : اهل بیت مرد بدخو از او بیزار میگردند (تا چه رسد بدیگران) .

۹۳۳ مَنِ اسْتَطٰالَ اِلَی النّٰاسِ سَلَبَ الْقُدْرَةَ هرکه بر مردم تعدّی و تجاوز روا دارد قدرت از وی سلب گردد

۹۳۴ مَنْ عَفَّ خَفَّ وِزْرُهُ وَعَظُمَ عِنْدَ اللّٰهِ قَدْرُهُ : هرکه پاکدامن باشد بار گناهش سبک است و نزد خداوند رتبه اش بزرگ است .

۹۳۵ مَنْ جَرٰی فی مَیْدٰانِ اَمَلِهِ عَثَرَ بِاَجَلِهِ : هرکه در میدان آرزویش بتازد با مرگ خود بسر در آید

۹۳۶ مَنْ سَعٰی لِدٰارِ اِقٰامَتِهِ خَلُصَ عَمَلُهُ وَكَثُرَ وَجَلُهُ : هرکه برای سرای ماندن و اقامتش بکوشد عملش را خالص گذارد و ترسش از خدا بسیار باشد

۹۳۷ مَنْ كَثُرَتْ نِعَمُ اللّٰهِ عَلَیْهِ كَثُرَتْ حَوٰائِجُ النّٰاسِ اِلَیْهِ : هرکه نعمتهای خدا بر وی بسیار گردد نیازمندیهای مردم بر وی بسیار گردد (و او باید با تمام قوا برفع نیازمندیهای مردم بکوشد) .

۹۳۸ مَنْ زٰادَ عِلْمُهُ عَلٰی عَقْلِهِ كٰانَ وَبٰالاً عَلَیْهِ : هرکه علمش بر عقلش بچربد آن علم بر وی وبال و گرفتاری است (چه بسیار از علما که عقلشان کافی نبود دلیونها بشر را برای سالهای بسیار بنده و برده اجانب ساختند و چه بسیار اشخاص عامی که عاقل بودند ملل بزرگی را از خطرات نجات دادند پس این فرمایش حضرت یکی از بزرگترین حکمتها بلکه در شمار معجزات است) .

۹۳۹ مَنْ كَثُرَ حِرْصُهُ كَثُرَ شَقٰاؤُهُ : هرکه حرصش بیشتر بدبختیش بیشتر است .

۹۴۰ مَنْ كَثُرَ مُنٰاهُ طٰالَ عَنٰاؤُهُ : هرکه آرزویش بیش رنجش درازتر است .

۹۴۱ مَنْ صَوَّرَ الْمَوْتَ بَیْنَ عَیْنَیْهِ هٰانَ اَمْرُ الدُّنْیٰا عَلَیْهِ : هرکه مرگ را بین دو چشمش مجسم سازد کار جهان بر وی آسان گردد .

۹۴۲ مَنْ كَرُمَ دینُهُ عِنْدَهُ هٰانَتِ الدُّنْیٰا عَلَیْهِ هرکه دینش پیشش گرامی باشد دنیا (با همه سختیها) بر وی آسان باشد .

۹۴۳ مَنْ ظَلَمَ نَفْسَهُ كٰانَ لِغَیْرِهِ اَظْلَمُ : هرکه بر خود ستم کند البتّه بر دیگری ستمکارتر است

۹۴۴ مَنِ اشْتَغَلَ بِغَیْرِ الْمُهِمِّ ضَیَّعَ الْأَهَمَّ : هرکه بکاری

بی اهمیت پردازد (و همه بفکر دنیا باشد آخرت) مهم را تباه سازد.

۹۴۵ مَنْ اَسْرَفَ فِی طَلَبِ الدُّنْیٰا مٰاتَ فَقِیرًا هرکه در دنیا طلبی زیاده روی کند فقیر و نادار خواهد مرد (برای آنکه بیشتر عمرش را در آن راه صرف میکند و دستش از اعمال صالحه خالی میماند).

۹۴۶ مَنْ کٰانَ عِنْدَ نَفْسِهِ عَظِیمًا کٰانَ عِنْدَ اللّٰهِ حَقِیرًا: هرکه در پیش خودش خود را بزرگ پندارد پیش خدا خوار خواهد بود.

۹۴۷ مَنِ احْتَجْتَ اِلَیْهِ هُنْتَ عَلَیْهِ: نیازمند هرکس باشی نزدش خواری.

۹۴۸ مَنْ صَبَرَ عَلٰی طٰاعَةِ اللّٰهِ سُبْحٰانَهُ عَوَّضَهُ اللّٰهُ سُبْحٰانَهُ خَیْرًا مِمّٰا صَبَرَ عَلَیْهِ: هرکه بر طاعت خداوند سبحان صبر کند خداوند چیزی و سزائی بهتر از آنچه که بر آن صبر کرده بوی خواهد داد.

۹۴۹ مَنْ کَتَمَ مَکْنُونَ دٰائِهِ عَجَزَ طَبِیبُهُ عَنْ شِفٰائِهِ هرکه درد درونی خود را پنهان دارد طبیب را از شفا دادنش درمانده سازد.

۹۵۰ مَنْ دَفَعَ بِلاٰ کِفٰایَةٍ وَضَعَ بِلاٰ جِنٰایَةٍ: هرکه کسی را بدون استحقاق و کفایتی برکشد بدون اینکه گناهی از آن شخص سر زند او را بزمین خواهد زد (و انسان خوب است روی کفایت و شخصیت خودش بالا رود تا کسی او را پائین آوردن نتواند).

۹۵۱ مَنْ خٰافَ سُلْطٰانَهُ بَطَلَ اَمٰانُهُ: هرکه از سلطان زمانش بترسد امنیتش و دل آسودگیش از بین برود.

۹۵۲ مَنْ کَثُرَ اِحْسٰانُهُ کَثُرَ خَدَمُهُ وَ اَعْوٰانُهُ هرکه نیکیش بیشتر خدمتکاران و یارانش بیشترند.

۹۵۳ مَنِ اسْتَهٰانَ فِی الْاَمٰانَةِ وَقَعَ فِی الْخِیٰانَةِ هرکه امانت را خوار دارد در خیانتکاری واقع گردد.

۹۵۴ مَنْ وَقَفَ عِنْدَ قَدْرِهِ اَکْرَمَهُ النّٰاسُ: هرکه نزد قدر و اندازهٔ خود بایستد (و رتبهٔ خود را بشناسد) مردم گرامیش دارند.

۹۵۵ مَنْ تَعَدّٰی حَدَّهُ اَهٰانَهُ النّٰاسُ: هرکه از حد و اندازهٔ خودش تجاوز کند مردم خوارش دارند.

۹۵۶ مَنْ اَنِفَ مِنْ عَمَلِهِ اضْطَرَّهُ ذٰلِکَ اِلٰی عَمَلٍ خَیْرٍ مِنْهُ: هرکه کار خویش را نه پسندد (و در پی آن باشد که آن را کامل‌تر سازد) این کار ناچار او را وادار بکاری بهتر از آن نماید.

۹۵۷ مَنْ اَغْلَظَ لَکَ بِقُبْحِ السَّفَهِ فَعِظْهُ بِحُسْنِ

الحِلمِ عَنهُ: هرکه با زشتی نادانی با تو درشتی آغازد تو با خوبی حلم و بردباری او را پند بده و موعظه کن.

۹۵۸ مَن صَلَحَ مَعَ اللّهِ سُبحانَهُ لَم یَفسُد مَعَ اَحَدٍ: هرکه با خداوند تعالی بصلح و سازش باشد با هیچکس فساد ننماید

۹۵۹ مَن فَسَدَ مَعَ اللّهِ لَم یُصلِح مَعَ اَحَدٍ: هرکه با خداوند تعالی بفساد و تباهی باشد با هیچ کس بصلح و سازش نباشد.

۹۶۰ مَنِ استَنکَفَ مَعَ اَبَوَیهِ فَقَد خالَفَ الرُّشدَ: هرکه از فرمان پدر و مادرش سر بپیچد البتّه رشد و هدایت را مخالفت کرده است.

۹۶۱ مَن جَهِلَ نَفسَهُ کانَ بِغَیرِهِ اَجهَلَ: هرکه درباره خودش نادان باشد البتّه بغیر خودش نادان تر باشد.

۹۶۲ مَن بَخِلَ عَلیٰ نَفسِهِ کانَ عَلیٰ غَیرِهِ اَبخَلَ: هرکه بر نفس خویش بخیل باشد البتّه بر دیگری بخیل تر است.

۹۶۳ مَن زَهِدَ فِی الدُّنیا استَهانَ بِالمَصائِبِ: هرکه در دنیا زهد ورزد گرفتاریها را خوار گیرد.

۹۶۴ مَن شَرُفَت نَفسُهُ نَزَّهَها عَن ذِلَّةِ المَطالِبِ: هرکه رتبه خویش را شریف داند خود را از خواری در خواستها پاکیزه و برکنار دارد.

۹۶۵ مَن عَرَفَ نَفسَهُ لَم یُهِنها بِالفانِیاتِ: هرکه نفس خود را بشناسد آن را بچیزهای فانی شدنی خوار نسازد (و باعمال صالحه که در آخرت باقی اند پردازد).

۹۶۶ مَن خافَ العِقابَ انصَرَفَ عَنِ السَّیِّئاتِ: هرکه از کیفر گناه بترسد از گناهان خودداری نماید

۹۶۷ مَنِ اتَّبَعَ نَفسَهُ فیما لا یَنفَعُهُ وَقَعَ فیما یَضُرُّهُ: هرکه پیروی کند نفس خویش را در چیزی که سودی برایش نداشته باشد در چیزی واقع خواهد شد که برایش زیان داشته باشد (انسان وقتی که بدنبال شهوت و دنیا رفت از خیر آخرت دستش کوتاه خواهد ماند).

۹۶۸ مَن بَذَلَ بِرَّهُ اشتَهَرَ ذِکرُهُ: هرکه نیکی و خیر خود را بر مردم ایثار نماید نامش مشهور گردد.

۹۶۹ مَن قَرَّبَ بِرَّهُ بَعُدَ صیتُهُ وَ ذِکرُهُ: هرکه نیکی و خیرش را بر مردم نزدیک سازد اسم و آوازه خویش را بدور دست برساند.

۹۷۰ مَنِ اشتَغَلَ بِالفُضُولِ فاتَهُ مِن مُهِمِّهِ

الْمَأْمُولُ: هر که خود را باضافات زندگی مشغول سازد آنچه که مهم و مورد امیدواری او است از دستش برود.

٩٧١ مَنْ شَاوَرَ ذَوِي الْعُقُولِ اِسْتَضَاءَ بِأَنْوَارِ الْعُقُولِ: هر که با خردمندان مشورت کند با نوار خردهای آنان روشنی یابد.

٩٧٢ مَنْ كَرُمَ عَلَيْهِ عِرْضُهُ هَانَ عَلَيْهِ الْمَالُ: هر که آبرویش نزد دش عزیز باشد مال پیشش خوار است (و بهترین مالها آنست که صرف آبروی انسان شود).

٩٧٣ مَنْ كَرُمَ عَلَيْهِ الْمَالُ هَانَتْ عَلَيْهِ الرِّجَالُ: هر که مال نزدش عزیز باشد مردم پیشش خوارانند (چون مال را بر مردم ترجیح میدهد).

٩٧٤ مَنْ ظَلَمَ الْعِبَادَ كَانَ اللهُ سُبْحَانَهُ خَصْمَهُ: هر که بر بندگان خدای ستم روا دارد خداوند سبحان (فردای قیامت) با وی دشمن است.

٩٧٥ مَنْ عَدَلَ فِي الْبِلَادِ نَشَرَ اللهُ عَلَيْهِ الرَّحْمَةَ: هر که در بلاد و ولایات عدل را بکار بندد خداوند رحمت را بروی نثار فرماید.

٩٧٦ مَنْ بَذَلَ مَالَهُ اِسْتَحَقَّ الثَّوَابَ: هر که مالش را بر مردم بذل و بخشش نماید گردنها را به بندگی درکشد.

٩٧٧ مَنْ أَسْرَعَ الْجَوَابَ لَمْ يُدْرِكِ الصَّوَابَ: هر که جواب را تند بدهد صواب را درک نکند (و بخطا افتد).

٩٧٨ مَنْ شَاوَرَ ذَوِي النُّهَى وَالْأَلْبَابِ فَازَ بِالنُّجْحِ وَالصَّوَابِ: هر که با عقلا و خردمندان مشورت کند براه راست و رستگاری فائز گردد.

٩٧٩ مَنْ بَذَلَ مَعْرُوفَهُ مَالَتْ إِلَيْهِ الْقُلُوبُ: هر که مال و نیکی خود را بر مردم ایثار کند دلها بسوی وی میل نمایند.

٩٨٠ مَنْ بَذَلَ النَّوَالَ قَبْلَ السُّؤَالِ فَهُوَ الْكَرِيمُ الْمَحْبُوبُ: هر که دهش و بخشش خود را پیش از درخواست بدهد او مردی است کریم و دوست داشتنی.

٩٨١ مَنِ انْفَرَدَ عَنِ النَّاسِ أَنِسَ بِاللهِ سُبْحَانَهُ: هر که از مردم جدائی گیرد و تنها نشیند بخداوند بزرگ مأنوس گردد.

٩٨٢ مَنِ اسْتَغْنَى عَنِ النَّاسِ أَغْنَاهُ اللهُ سُبْحَانَهُ: هر که از مردم بی نیاز گردد خداوند او را (از مردم) بی نیاز گرداند.

٩٨٣ مَنْ عَمِلَ بِالْحَقِّ مَالَ إِلَيْهِ الْخَلْقُ: هر که

بحق عمل کند مردم بسوی وی متمایل گردند (واز دل و جان دوستدارش شوند).

۹۸۴ مَنِ اسْتَعْمَلَ الرِّفْقَ اِسْتَدَرَّ الرِّزْقَ : هرکه رفق و نرمی را کار بندد روزی برخویش بباراند

۹۸۵ مَنِ اسْتَحْيٰى مِنْ قَوْلِ الْحَقِّ فَهُوَ الْأَحْمَقُ : هرکه از قول حق و راست شرم کند (وآن را نگوید و نپذیرد) بتمام معنی ابله است

۹۸۶ مَنْ وَحَّدَ اللّٰهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يُشَبِّهْهُ بِالْخَلْقِ : هرکه خدای بزرگ را یکتا (و بی همتا) داند او را بمخلوق مانند نسازد.

۹۸۷ مَنْ وَثِقَ بِقِسَمِ اللّٰهِ لَمْ يَتَّهِمْهُ فِي الرِّزْقِ : هرکه به قسمتهای خداوند اعتماد داشته باشد غصه روزی نخورد یا اینکه درباره روزی برخدا تهمت نهند (که خدا مثلاً روزی مرا کم قرار داده است)

۹۸۸ مَنْ جَاهَدَ عَلٰى اِقَامَةِ الْحَقِّ وُفِّقَ : هرکه در راه حق پیکار کند و بکوشد کامیاب شود.

۹۸۹ مَنْ شَاوَرَ الرِّجَالَ شَارَكَهَا فِي عُقُولِهَا : هرکه با مردان (دل آگاه و هشیار در کارها) مشورت کند در عقلهای مردم شرکت جوید.

۹۹۰ مَنْ عَامَلَ الْأَسَاءَةَ كَافَؤُهُ بِهَا : هرکه با مردم ببدی رفتار کند مردم سزایش را ببدی دهند

۹۹۱ مَنِ اتَّخَذَ الطَّمَعَ شِعَاراً جَرَّ عَنْهُ الْخَيْبَةُ ضِمَاداً : هرکه طمع را تن پوش خویش گیرد زیان وضرر او را ابزاری افکند.

۹۹۲ مَنْ نَكَّبَ عَنِ الْحَقِّ ذُمَّ عَاقِبَتُهُ : هرکه از حق روی بگرداند پایان کار خود را زشت و نکوهیده سازد.

۹۹۳ مَنْ طَابَقَ سِرُّهُ عَلَانِيَتَهُ وَوَافَقَ فِعْلُهُ مَقَالَتَهُ فَهُوَ الَّذِي اَدَّى الْأَمَانَةَ وَ تَحَقَّقَتْ عَدَالَتُهُ : هرکه درونش با برونش مطابق و کردارش با گفتارش موافق باشد این آن کسی است که امانت را رد کرده و عدالتش محقق گردیده است.

۹۹۴ مَنْ وَجَّهَ رَغْبَتَهُ اِلَيْكَ وَجَبَتْ مَعُونَتُهُ عَلَيْكَ : هرکه میلش متوجه تو باشد یاریش بر تو واجب است.

۹۹۵ مَنْ مَدَحَكَ بِمَا لَيْسَ فِيكَ فَهُوَ خَلِيقٌ اَنْ يَذُمَّكَ بِمَا لَيْسَ فِيكَ : هرکه ترا بدانچه (از نیکی) که در تو نیست تو را بستاید (و برخلاف واقع سخن گوید) چنین کسی سزاوار است بدانچه از

رشتی که در تو نیست تو را نکوهش کند.

۹۹۶ مَنْ بَسَطَ یَدَهُ بِالْاِنْعامِ حَصَّنَ نِعْمَتَهُ مِنَ الْاِنْصِرامِ: هر که دستش را بدادن و بخشیدن باز کند نعمتش را از باز گرفتن و تمام شدن نگاه داشته است.

۹۹۷ مَنْ لَمْ یَشْکُرِ الْاِنْعامَ فَلْیُعَدَّ مِنَ الْاَنْعامِ: هر که سپاس نعمت را نگذارد باید از چارپایان شمرده شود.

۹۹۸ مَنْ لَمْ یَعْتَبِرْ بِتَصاریفِ الْاَیّامِ لَمْ یَنْزَجِرْ بِالْمَلامِ: هر که از گردشهای روزگار پند نگیرد از سرزنش رنجش پیدا نکند.

۹۹۹ مَنْ اَکْثَرَ ذِکْرَ الْمَوْتِ رَضِیَ مِنَ الدُّنْیا بِالْکَفافِ: هر که بسیار بیاد مرگ باشد از دنیا بآنچه او را بس باشد بسازد (و در طلب بیشتر نباشد).

۱۰۰۰ مَنْ قَنِعَتْ نَفْسُهُ اَعانَتْهُ عَلَی النَّزاهَةِ وَالْعَفافِ: هر که نفسش قانع باشد آن نفس او را بر پاکدامنی و پاکیزگی یاری کند.

۱۰۰۱ مَنْ کَرُمَتْ نَفْسُهُ اِسْتَهانَ بِالْبَذْلِ وَ الْاِسْعافِ: هر که نفس خویش را گرامی دارد بخشش و سازکاری (حوائج مردم) را بر خویش آسان گیرد

۱۰۰۲ مَنْ اَیْقَنَ بِالْآخِرَةِ سَلا عَنِ الدُّنْیا: هر که یقین بآخرت داشته باشد خویش را از دنیا وارهاند.

۱۰۰۳ مَنْ اَیْقَنَ بِالْمُجازاةِ لَمْ یُؤْثِرْ غَیْرَ الْحُسْنی: هر که یقین بسزا و کیفر داشته باشد جز نیکی از وی پدیدار نگردد.

۱۰۰۴ مَنْ اَسَّسَ اَساسَ الشَّرِّ اَسَّسَهُ عَلی نَفْسِهِ: هر که رشتی و بدی را بنیاد گذارد آن بنیان را برای خویش پایه گذارده است.

۱۰۰۵ مَنْ سَلَّ سَیْفَ الْبَغْیِ اُغْمِدَ فی رَأْسِهِ: هر که شمشیر ستم را تیز کند در سر خودش غلاف کرده شود (و بر مغز خودش فرود آید).

۱۰۰۶ مَنْ عَدَلَ فی سُلْطانِهِ اِسْتَغْنی عَنْ اَعْوانِهِ: هر که در دوران پادشاهیش بعدل رفتار کند از یاری یارانش بی نیاز باشد.

۱۰۰۷ مَنْ اَشْفَقَ عَلی سُلْطانِهِ قَصَّرَ عَنْ عُدْوانِهِ: هر که بر پادشاهی خود بیمناک باشد (و آنرا نگهداشتن خواهد) دست ستمکاریش را کوتاه نماید.

۱۰۰۸ مَنْ قَعَدَ عَنْ حیلَتِهِ اَقامَتْهُ الشَّدائِدُ: هر که از چاره جوئی کار خویش فرونشیند سختیها در برابرش بایستند (و بیچاره اش سازند).

۱۰۰۹ مَنْ نامَ عَنْ عَدُوِّهِ اَنْبَهَتْهُ الْمَکائِدُ:

هرکه از دشمنش ایمن و بدون باک بخوابد کیدها و مکرهای دشمنان او را بیدار کنند (و دیگر کار از کار گذشته باشد)

۱۰۱۰ مَنْ نامَ عَنْ نُصْرَةِ وَلِيِّهِ انْتَبَهَ بِوَطْأَةِ عَدُوِّهِ: هرکه از یاری دوستش بخوابد و دوستش را یاری نکند تاخت آوردن و لگدمال کردن دشمن او را بیدار سازد.

۱۰۱۱ مَنْ كافَئَ الْإِحْسانَ بِالْإِساءَةِ فَقَدْ بَرِئَ مِنَ الْمُرُوَّةِ: هرکه نیکی را بدی پاداش دهد از مروت و مردانگی بیرون و بری است.

۱۰۱۲ مَنِ اسْتَبَدَّ بِرَأْيِهِ خَفَّتْ وَطْأَتُهُ عَلَىٰ أَعْدائِهِ: هرکه فقط برای و اندیشه خود کار کند (و با دیگری مشورت ننماید) کوبیدنش بر دشمنانش آسان باشد

۱۰۱۳ مَنِ اسْتَخَفَّ بِمَوالِيهِ اسْتَثْقَلَ وَطْأَةَ مُعادِيهِ: هرکه دوستانش را سبک شمرد تاخت و تاز دشمنانش برایش گران تمام شود.

۱۰۱۴ مَنْ قَلَّتْ فَضائِلُهُ ضَعُفَتْ رَسائِلُهُ: هرکه فضائلش کم باشد نامه و رساله هایش سست و زبون است (و نوشتجات شیوا همه از استواری و شیرینی قلم و بسیاری فضیلت است.

۱۰۱۵ مَنِ اغْتَرَّ بِمالِهِ قَصُرَ عَنْ احْتِيالِهِ: هرکه فریب مال خویش را بخورد اندیشه اش کوتاه گردد (در صورتیکه انسان همیشه باید صورت آینده را از پیش ببیند تا دچار گرفتاری نشود.

۱۰۱۶ مَنِ اسْتَحْلَىٰ مُعاداةَ الرِّجالِ اسْتَمَرَّ عَلَىٰ مُعاناةِ الْقِتالِ: هرکه دشمنی مردم را شیرین شمرد روزگارش را همواره با رنجهای جنگ و جدل بسر آرد.

۱۰۱۷ مَنْ غَنِيَ عَنِ التَّجارُبِ عَمِيَ عَنِ الْعَواقِبِ: هرکه خویش را از تجربه ها بی نیاز سازد و دیده از (دیدار) پایان کارها و گرفتاریها بربندد کور ماند.

۱۰۱۸ مَنْ راقَبَ الْعَواقِبَ سَلِمَ مِنَ النَّوائِبِ: هرکه پایان کارها را بنگرد از گرفتاریها و حوادث دوران سالم ماند.

۱۰۱۹ مَنِ ادَّرَعَ جُنَّةَ الصَّبْرِ هانَتْ عَلَيْهِ النَّوائِبُ: هرکه زره صبر را به پیکر درپوشد گرفتاریها بروی آسان گردد.

۱۰۲۰ مَنْ أَقْبَلَ عَلَى النُّصْحِ أَعْرَضَ عَنِ الْقَبِيحِ: هرکه بر پندگوی روی آرد از زشتی برکنار گردد

۱۰۲۱ مَنِ اسْتَغْنىٰ عَنِ النُّصْحِ غَشِيَهُ الْقَبِيحُ: هرکه

خویش را از پند گویی بی نیاز داند رشتی او را فرو گیرد.

۱۰۲۲ مَنِ اغْتَرَّ بِمُسالَمَةِ الزَّمَنِ اغْتَصَّ بِمُصادَمَةِ الْمِحَنِ: هر که فریب سازش روزگار را بخورد بصدمات گرفتاریها اندوهگین گردد.

۱۰۲۳ مَنِ اعْتَبَرَ بِالْغِيَرِ لَمْ يَثِقْ بِمُسالَمَةِ الزَّمَنِ: هر که از گردشهای روزگار پند گیرد و بسازش روزگار اعتماد ننماید (زیرا روزگار روزکی چند با کسان بسیاری سازش گیرد و بناگاه ریشهٔ بنیادشان را برکند پس فریب چنین روزگاری را نباید خورد).

۱۰۲۴ مَنْ جَهِلَ مَوْضِعَ قَدَمِهِ عَثَرَ بِدَواعِي نَدَمِهِ: هر که جای پای خود را نشناسد (و از پایگاهش پای فراتر نهد) بوسیلهٔ خوانندهای بسوی پشیمانیش بسر درآید (و از راه رفته سخت گرفتار پشیمانی گردد).

۱۰۲۵ مَنْ ظَلَمَ قَصَمَ عُمْرَهُ وَ دَمَّرَ عَلَيْهِ ظُلْمُهُ: هر که ستم کند عمرش را بهم درشکند و ستمش دمار از جان و روزگارش برآورد.

۱۰۲۶ مَنْ اَطْرَحَ ما يَعْنِيهِ دُفِعَ اِلى ما لا يَعْنِيهِ: هر که بیفکند چیزی را که او را برنج میدارد و برده شود بسوی چیزی که او را برنج نیفکند (از دنیا گذشت براحتی آخرت میرسد).

۱۰۲۷ مَنْ لَمْ يُغْنِهِ الْعِلْمُ فَلَيْسَ يُغْنِيهِ الْمالُ: هر که را علم بی نیاز نسازد مال بی نیاز کننده وی نیست.

۱۰۲۸ مَنْ اَحْسَنَ الْوَفاءَ اسْتَحَقَّ الْاِصْطِفاءَ: هر که نیکو وفاداری کند او سزاوار برگزیده شدن است (و با وی دوستی کردن).

۱۰۲۹ مَنْ قَوِيَ دينُهُ اَيْقَنَ بِالْجَزاءِ وَ رَضِيَ بِمَواقِعِ الْقَضاءِ: هر که دینش استوار باشد بروز جزا یقین پیدا کند و بواقع شدن در قضای خداوندی راضی باشد.

۱۰۳۰ مَنْ اَحْسَنَ الْكِفايَةَ اسْتَحَقَّ الْوِلايَةَ: هر که خوش کفایت باشد و امور را نیکو اداره کند سزاوار فرماندهی است.

۱۰۳۱ مَنْ شَكَرَ عَلى غَيْرِ مَعْرُوفٍ ذُمَّ عَلى غَيْرِ اِساءَةٍ: هر که از کار غیر خوب و زشت تشکر کند بدون کار زشتی که از وی سر زند مورد نکوهش قرار گیرد.

۱۰۳۲ مَنْ طَلَبَ ما لا يَكُونُ ضَيَّعَ مَطْلَبَهُ: هر که چیز نبوده را بجوید یا دنبال کاری که در خور وی نیست برود مطلبش تباه و ضایع از کار درآید.

۱۰۳۳ مَنْ اَثارَ كامِنَ الشَّرِّ كانَ فيهِ عَطَبُهُ:

هرکه آتش پنهان شرّ و زشتی را دامن زند و برافروزد هلاکتش در آنست.

۱۰۳۴ مَنْ أَمَّلَ مَا لَا یُمْکِنُ طَالَ تَرَقُّبُهُ: هرکه آرزومند چیز نبوده باشد کار انتظارش بدرازکشد

۱۰۳۵ مَنْ أَعْرَضَ عَنْ نَصِیحَةِ النَّاصِحِ أُحْرِقَ بِمَکِیدَةِ الْکَاشِحِ: هرکه از پند پند دهنده سرباز زند بکید و کین دشمن درونی خویش داغ گردد (کاشح دشمن درونی و یا دشمنی است که عداوت خویش را پنهان میدارد المنجد).

۱۰۳۶ مَنْ غَلَبَ هَوَاهُ عَلَى عَقْلِهِ ظَهَرَتْ عَلَیْهِ الْفَضَائِحُ: هرکه هوای نفسش بر عقلش چیره رسوائیها برایش پیدا شود.

۱۰۳۷ مَنْ تَاجَرَکَ بِالنُّصْحِ فَقَدْ أَجْزَلَ لَکَ الرِّبْحَ: هرکه با پند و اندرز دادن با تو تجارت کند البتّه سود تو را فراوان میگرداند.

۱۰۳۸ مَنْ فَاتَهُ الْعَقْلُ لَمْ یَعْدِمِ الذُّلَّ: هرکه عقلش را از دست بدهد خواری را گم نکند و همیشه خوار است.

۱۰۳۹ مَنْ قَعَدَ بِهِ الْعَقْلُ قَامَ بِهِ الْجَهْلُ: هرکه از عقلش باز نشیند و دست باز دارد جهل و نادانی بروی بپا خیزد (و جانشین نادانی گردد).

۱۰۴۰ مَنْ عَدِمَ غَوْرَ الْعِلْمِ صُدَّ عَنْ شَرَائِعِ الْحِکَمِ: هرکه پایان و انتهای دانش را گم کند از راههای حکمتها باز داشته شود (و بکنه دانش پی نبرد).

۱۰۴۱ مَنِ ارْتَوَى مِنْ مَشْرَبِ الْعِلْمِ تَجَلْبَبَ جِلْبَابَ الْحِلْمِ: هرکه از سرچشمهٔ علم و دانش سیراب گردد پوشش بردباری را در بر کند.

۱۰۴۲ مَنْ وَقَّرَ عَالِمًا فَقَدْ وَقَّرَ رَبَّهُ: هرکه دانشمندی را احترام کند پروردگارش را احترام کرده است.

۱۰۴۳ مَنْ أَطَاعَ إِمَامَهُ فَقَدْ أَطَاعَ رَبَّهُ: هرکه امامش را فرمان برد البتّه پروردگارش را فرمان برده است.

۱۰۴۴ مَنْ ثَبَتَتْ لَهُ الْحِکْمَةُ عَرَفَ الْعِبَرَ: هرکه حکمت و دانش برایش ثابت شد پندها را بشناسد

۱۰۴۵ مَنِ انْتَصَرَ بِاللّٰهِ عَزَّ نَصْرُهُ: هرکه بوسیلهٔ خداوند بزرگ یاری جوید یاریش عزیز و ارجمند است

۱۰۴۶ مَنِ اسْتَظْهَرَ بِاللّٰهِ سُبْحَانَهُ أَعْجَزَ قَهْرُهُ: هرکه خداوند بزرگ را پشتیبان گیرد افتادگی و ناتوانی خویش را ناتوان سازد.

۱۰۴۷ مَنْ صَحَّ یَقِینُهُ زَهِدَ فِی الْمِرَاءِ: هرکه یقینش

بخداوند سبحان درست باشد ستیزه و آویز را کنار گذارد (و با همه آزاریکه از مردم ببیند مردم آزاری نکند و جدال ننماید).

۱۰۴۸ مَنْ صَبَرَ عَلیٰ طُولِ الْأَذیٰ اَبانَ عَنْ صِدْقِ التُّقیٰ: هرکه برطول آزار مردم صبر کند از پرهیزکاری درستیش را آشکار ساخته است.

۱۰۴۹ مَنِ اکْتَفیٰ بِالتَّلْوِیحِ اِسْتَغْنیٰ عَنِ التَّصْرِیحِ: هرکه (در کاری و مطلبی) بهویدا بودن آن باشاره از آشکار ساختن آن بی نیاز گردد (مقصود شاید همان جمله اَلْکِنایَةُ اَبْلَغُ مِنَ التَّصْرِیحِ باشد).

۱۰۵۰ مَنْ کَذَّبَ سُوءَ الظَّنِّ بِاَخِیهِ کانَ ذا عَقْلٍ صَحِیحٍ وَقَلْبٍ مُسْتَرِیحٍ: هرکه بدگمانی درباره مردم را بخودش گمانی دروغ از کار در آورد این مرد دارای عقلی درست و دلی آسوده است.

۱۰۵۱ مَنْ صَحِبَهُ الْحَیاءُ فِی قَوْلِهِ زایَلَهُ الْخَناءُ فِی فِعْلِهِ: هرکه در گفتارش شرم و حیا را کار بندد در کردارش نادرستی را ازبین ببرد.

۱۰۵۲ مَنْ اَحْسَنَ مُصاحَبَةَ الْاِخْوانِ اِسْتَدامَ مِنْهُ الْوُصْلَةُ: هرکه بخوبی با برادران دینی همراهی نماید پیوند دوستیش همیشگی است.

۱۰۵۳ مَنْ اَحْسَنَ اِلَی النّاسِ اِسْتَدامَ مِنْهُمُ الْمَحَبَّةَ: هرکه با مردم خوبی کند دوستی آنان درباره وی ادامه یابد.

۱۰۵۴ مَنْ عامَلَ النّاسَ بِالْجَمِیلِ کافَؤُهُ بِهِ: هرکه با مردم به نیکی رفتار کند مردم نیز در برابر با وی نیکی کنند.

۱۰۵۵ مَنْ تَکَبَّرَ فِی وِلایَتِهِ کَثُرَ عِنْدَ عَزْلِهِ ذِلَّتُهُ: هرکه در دوران حکمرانیش گردنکشی کند (و بر مردم ستم نماید) بهنگام عزلش خواریش بسیار است.

۱۰۵۶ مَنِ اخْتالَ فِی وِلایَتِهِ اَبانَ عَنْ حَماقَتِهِ: هرکه در دوران فرمانداریش بر دیگران بنازد حماقت و ابلهی خود را هویدا ساخته است.

۱۰۵۷ مَنْ عاقَبَ مُعْتَذِراً کَثُرَتْ اِسائَتُهُ: هرکه عذرخواه و پوزش طلب را کیفر کند بسیار بدکاری میکند.

۱۰۵۸ مَنْ جَریٰ فِی مَیْدانِ اِسائَتِهِ کَبیٰ فِی جَرْیِهِ: هرکه در میدان بدکاریش روان باشد در روشش بسر در خواهد آمد.

۱۰۵۹ مَنْ قَضیٰ ما اَسْلَفَ مِنَ الْاِحْسانِ فَهُوَ کامِلُ الْحُرِّیَّةِ: هرکه وعده نیکی و احسان خویش را

کرا زپیش داده است وفا و اجراء نماید او مردی است بتمام معنی آزاد مرد .

۱۰۶۰ مَنْ عَمِلَ بِالْعَدْلِ حَصَّنَ اللّٰهُ مُلْکَهُ : هرکه کار بعدل و احسان کند خداوند ملکش را (از دستبرد دشمن) نگهدارد .

۱۰۶۱ مَنْ عَمِلَ بِالْجَوْرِ عَجَّلَ اللّٰهُ سُبْحَانَهُ هَلَکَهُ : هرکه کار بجور و ستم کند خداوند سبحان هم در هلاک کردنش شتاب کند .

۱۰۶۲ مَنْ اَحْسَنَ اِلیٰ رَعِیَّتِهِ نَشَرَ اللّٰهُ سُبْحَانَهُ عَلَیْهِ جَنَاحَ رَحْمَتِهِ وَاُدْخِلَ فِیْ مَغْفِرَتِهِ : هرکه با رعیت و زیردستانش خوبی کند خداوند بزرگ بال رحمتش را بروی بگسترد و در غفران و آمرزشش داخلش نماید .

۱۰۶۳ مَنْ اُعْجِبَ بِحُسْنِ حَالَتِهِ قَصَّرَ عَنْ حُسْنِ حِیْلَتِهِ : هرکه بخوبی حال خویش بنازد (وخویش را نیکبخت یا از دیگران برتر داند) از نیک آراستن وخود را بهتر ساختن دستش کوتاه گردد .

۱۰۶۴ مَنْ کَانَ ذَا حِفَاظٍ وَوَفَاءٍ لَمْ یَعْدِمْ حُسْنَ الْاِخَاءِ : هرکه عهد و وفا و دوستی را نگهدار نده باشد خوب برادری کردن را گم نگرداند .

۱۰۶۵ مَنْ هَمَّ اَنْ یُکَافِیَ عَلیٰ مَعْرُوْفٍ فَقَدْ کَافیٰ : هرکه همت گمارد که نیکی را پاداش دهد البتّه آن نیکی را خواهد داد .

۱۰۶۶ مَنْ غَضِبَ عَلیٰ مَنْ لَا یَقْدِرُ عَلیٰ مَضَرَّتِهِ طَالَ حُزْنُهُ وَعَذَّبَ نَفْسَهُ : هرکه خشم گیرد برکسی که (ناتوان و زیردست باشد و) توانائی رفع ضرر او را از خود نداشته باشد این شخص خشم گیرنده اندوهش دراز و نفسش برنج و عذاب است .

۱۰۶۷ مَنْ اَضْمَرَ الشَّرَّ لِغَیْرِهِ فَقَدْ بَدَءَ بِهِ نَفْسَهُ : هرکه بدی را برای دیگری در دل گیرد البتّه ابتدای بخودش مینماید (و بدیش اوّل بخودش باز میگردد) .

۱۰۶۸ مَنْ کَرُمَتْ عَلَیْهِ نَفْسُهُ لَمْ یُهِنْهَا بِالْمَعْصِیَةِ : هرکه نفسش در نزد خودش گرامی باشد آن را با گنهکاری خوار گرداند .

۱۰۶۹ مَنْ حَدَّثَ نَفْسَهُ بِکَاذِبِ الطَّمَعِ کَذَّبَتْهُ الْعَطِیَّةُ : هرکه با خویش بطمع دروغین حدیث نفس کند (وخود را بفریبد که مثلاً فلان مبلغ فلان کس میدهد یا فلان قدر از فلان معامله سود خواهم برد یکوقت میبیند خبری از هیچکدام نیست وخود را گول زده است بچنین کسی) عطا و بخشش هم دروغ

خواهد گفت .

۱۰۷۰ مَنْ سالَمَ النّاسَ رَبِحَ السَّلامَةَ : هرکه با مردم کار بسالمت کند سلامتی را سود برد (و از شر آنان در امان ماند) .

۱۰۷۱ مَنْ عادَى النّاسَ اسْتَثْمَرَ النَّدامَةَ : هرکه با مردم دشمنی کند همواره میوه پشیمانی چیند .

۱۰۷۲ مَنْ تَحَلّى بِالإنْصافِ بَلَغَ مَراتِبَ الأشْرافِ : هرکه خود را بعدل و انصاف بیاراید رتبه های اشراف و بزرگان را دریابد .

۱۰۷۳ مَنِ اقْتَنَعَ بِالكَفافِ أدّاهُ إلَى العَفافِ : هرکه بآنچه که او را بس باشد بسازد و قناعت کند این کار او را بسوی پاکدامنی بکشاند .

۱۰۷۴ مَنْ لَبِسَ الكِبْرَ وَالسَّرَفَ خَلَعَ الفَضْلَ وَالشَّرَفَ : هرکه لباس کبر و اسراف و گزاف کاری را در پوشد لباس فضل و شرافت را از تن بکند .

۱۰۷۵ مَنْ بَذَلَ فِي ذاتِ اللهِ مالَهُ عُجِّلَ لَهُ الخَلَفُ : هرکه مالش را در راه خدا بدهد و ایثار کند عوض آن بتندی بوی برسد .

۱۰۷۶ مَنْ رَكِبَ مَحَجَّةَ الظُّلْمِ كَرِهَتْ أيّامُهُ : هرکه راه ستم را بپیماید روزگارش بزشتی گذرد .

۱۰۷۷ مَنْ لَمْ يُنْصِفِ المَظْلُومَ مِنَ الظّالِمِ عَظُمَتْ آثامُهُ : هرکه داد مظلوم را از ظالم نگیرد گناهانش (پاداش) بزرگ گردند .

۱۰۷۸ مَنْ عامَلَ رَعِيَّتَهُ بِالظُّلْمِ أزالَ اللهُ سُبْحانَهُ دَوْلَتَهُ وَعَجَّلَ بَوارَهُ وَهُلْكَهُ : هرکه با رعیتش کار بظلم و ستم کند خداوند بزرگ دولتش را از بین ببرد و بتندی او را هلاک و تباه سازد .

۱۰۷۹ مَنْ لَهِجَ قَلْبُهُ بِحُبِّ الدُّنْيا التاطَ مِنْها بِثَلاثٍ هَمٍّ لا يُغِبُّهُ وَحِرْصٍ لا يَتْرُكُهُ وَأمَلٍ لا يُدْرِكُهُ : هرکه دلش بدوستی دنیا شیفته و شیدا گردد با سه چیز از دنیا پیوند گیرد اندوهی دور نشدنی ، حرصی وا نگذاردنی ، آرزوئی نرسیدنی .

۱۰۸۰ مَنْ جارَ مُلْكُهُ تَمَنَّى النّاسُ هُلْكَهُ : هرکه در دولت خودش ستمکاری کند مردم هلاکت و نابودیش را آرزو کنند .

۱۰۸۱ مَنْ عَقَلَ اعْتَبَرَ بِأمْسِهِ وَاسْتَظْهَرَ لِنَفْسِهِ : هرکه خردمند باشد بدیروزش پند گیرد و برای (رهائی از گرفتاری) خودش یار و پشتیبان جوید .

۱۰۸۲ مَنْ جَهِلَ اِغْتَرَّ بِنَفْسِهِ وَكَانَ يَوْمُهُ شَرًّا مِنْ اَمْسِهِ : هرکه نادان باشد خود را گول زند و امروزش از دیروزش بدتر باشد (و روی همین اصل نادانی است که ملل اسلامی روز بروز عقب میرنیم و بیاد دوران گذشته داستان سرائی میکنیم بدون توجه بانیکه ما خود چه وظیفه داریم و در دنیای کنونی که تمام ملتها رو به پیشرفتند ما چرا اینطوریم).

۱۰۸۳ مَنْ سَاتَرَكَ عَيْبَكَ وَعَابَكَ فِي غَيْبِكَ فَهُوَ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُ : هرکه عیب تورا بپوشد و در پنهان بر تو عیب گذارد چنین کسی دشمن بسیار سخت تو است از وی بپرهیز.

۱۰۸۴ مَنْ بَصَّرَكَ عَيْبَكَ وَحَفِظَكَ فِي غَيْبِكَ فَهُوَ الصَّدِيقُ فَاحْفَظْهُ : هرکه عیب تورا بر تو بنمایاند و در پنهان آبرویت را محفوظ دارد او دوست صمیمی تو است از وی نگهداری کن.

۱۰۸۵ مَنْ كَانَ لَهُ مِنْ نَفْسِهِ يَقَظَةٌ كَانَ عَلَيْهِ مِنَ اللّٰهِ حَفَظَةٌ : هرکه از پیش خودش بیدار کننده داشته باشد (و خودش خودش را پند و اندرز دهد) از جانب خدا نگهبانی برایش هست (که نمیگذارد وارد گناه شود).

۱۰۸۶ مَنْ بَذَلَ جُهْدَ عِنَايَتِهِ فَابْذُلْ لَهُ جُهْدَ شُكْرِكَ : هرکه در توجه و عنایت کردن با تو کوشش را در کار کند تو هم منتها درجه سپاسگزاریت را درباره وی بکار بر.

۱۰۸۷ مَنْ عَدَلَ عَنْ وَاضِحِ الْمَسَالِكِ سَلَكَ سُبُلَ الْمَهَالِكِ : هرکه از راه روشن و آشکار سرباز زند راههای هلاکت را بپیماید.

۱۰۸۸ مَنْ اَحَدَّ سِنَانَ الْغَضَبِ لِلّٰهِ سُبْحَانَهُ قَوِيَ عَلٰى اَشَدِّ الْبَاطِلِ : هرکه نیزه خشم را برای خاطر خداوند سبحان تیز کند و صیقل دهد بر باطل با همه سختی بچربد و قوی گردد.

۱۰۸۹ مَنْ غَرِيَ بِالشَّهَوَاتِ اَبَاحَ لِنَفْسِهِ الْغَوَائِلَ : هرکه فریب شهوت را بخورد گرفتاریها را بر خودش مباح ساخته است.

۱۰۹۰ مَنْ كَثُرَتْ نِعَمُ اللّٰهِ عَلَيْهِ كَثُرَتْ حَوَائِجُ النَّاسِ اِلَيْهِ فَاِنْ قَامَ فِيهَا بِمَا اَوْجَبَ اللّٰهُ سُبْحَانَهُ فَقَدْ عَرَّضَهَا لِلدَّوَامِ وَاِنْ مَنَعَ مَا اَوْجَبَ اللّٰهُ سُبْحَانَهُ فِيهَا فَقَدْ عَرَّضَهَا لِلزَّوَالِ : هرکه نعمتهای خداوند بر وی بسیار گردد نیازمندی

مردم بروی بسیار گردد آنگاه اگر باداء آنچه که خداوند سبحان بروی واجب گردانیده است برخاست آن نعمتها را بدوام و پایداری عرضه داشته است و اگر باداء آنچه که خداوند بروی واجب گردانیده است برنخاست آن نعمتها را برنابودی عرضه داشته (وخداوند بزودی آنها را ازوی باز خواهد گرفت و بکسیکه حقش را بگذارد خواهد داد).

۱۰۹۱	مَنِ انْتَجَعَكَ مُؤَمِّلاً فَقَدْ أَسْلَفَكَ حُسْنَ الظَّنِّ بِكَ فَلا تُخَيِّبْ ظَنَّهُ: هرکه از تو بدین امید باشد که بوی سودی رسانی البته خوش گمانی درباره تورا بخاطر گذرانده است و تو نباید گمان نیکش را بخسران و زیان مبدل سازی.
۱۰۹۲	مَنْ أَبْصَرَ زَلَّتَهُ صَغُرَتْ عِنْدَهُ زَلَّةُ غَيْرِهِ: هرکه لغزش خودش را بینا باشد لغزش دیگری نزدش کوچک خواهد بود.
۱۰۹۳	مَنْ لَمْ يَعْرِفِ الْخَيْرَ مِنَ الشَّرِّ فَهُوَ مِنَ الْبَهائِمِ: هرکه خوبی را از بدی باز نشناسد پس او از چارپایان است (و متأسفانه کثرت قریب باتفاق مردم نه تنها خوبی را از بدی باز نمی شناسند بلکه خود را مثل اینکه موظف میدانند در برابر خوبی بهر کاری که از آن بدتر نیست اقدام نمایند و شخص را از پای در افکنند).
۱۰۹۴	مَنْ ضَعُفَ عَنْ سِرِّهِ فَهُوَ عَنْ سِرِّ غَيْرِهِ أَضْعَفُ: هرکه بدی را از خود باز گرفتن نتواند پس او از باز گرداندن بدی دیگری ناتوان تراست.
۱۰۹۵	مَنْ غَلَبَ عَلَيْهِ غَضَبُهُ وَشَهْوَتُهُ فَهُوَ فِي حَيِّزِ الْبَهائِمِ: هرکه خشم و شهوتش بروی چیره گردد (و او را از راه حق بدر برد) پس او در شمار زمره چارپایان است.
۱۰۹۶	مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ كانَ لِغَيْرِهِ أَعْرَفَ: هرکه خود را بشناسد البته دیگری را بهتر می شناسد
۱۰۹۷	مَنْ لا إِخْوانَ لَهُ لا أَهْلَ لَهُ: هرکه برادرانی نداشته باشد بی کس و کار است.
۱۰۹۸	مَنْ لا صَديقَ لَهُ لا ذُخْرَ لَهُ: هرکه دارای دوستی نباشد پناهی ندارد.
۱۰۹۹	مَنْ لا دينَ لَهُ لا نَجاةَ لَهُ: هرکه بیدین باشد از آتش دوزخ) رستگاری ندارد.
۱۱۰۰	مَنْ لا إيمانَ لَهُ لا أَمانَةَ لَهُ: مرد بی ایمان امانت ندارد.

۱۱۰۱ مَنْ وَثِقَ بِاَنَّ ما قُدِّرَ لَهُ لَنْ يَفُوتَهُ اِسْتَراحَ قَلْبُهُ : هر که اعتماد داشته باشد باینکه هرچه برایش مقدّر شده است از وی فوت نمیشود دلش آسوده میگردد (و کمتر حرص میزند).

۱۱۰۲ مَنْ اَصَرَّ عَلى ذَنْبِهِ اِجْتَرى عَلى سَخَطِ رَبِّهِ : هر که بر گنهکاریش اصرار ورزد بر انگیزش خشم پروردگارش دلیری کرده است.

۱۱۰۳ مَنِ اشْتَغَلَ بِغَيْرِ ضَرُورِيِّهِ فَوَّتَهُ ذلِكَ مَنْفَعَتَهُ : هر که بکاری که لازمش نیست مشغول گردد سود آن کار از دستش برود.

۱۱۰۴ مَنْ اَكْثَرَ مِنْ ذِكْرِ الْمَوْتِ قَلَّتْ فِي الدُّنْيا رَغْبَتُهُ : هر که بسیار بیاد مرگ باشد رغبتش بدنیا کم میگردد.

۱۱۰۵ مَنْ حَفَرَ لِاَخيهِ بِئْراً اَوْقَعَهُ اللهُ فيهِ : هر که برای برادرش چاهی بکند خدا خودش را در آن چاه میافکند.

۱۱۰۶ مَنْ ساءَ تَدْبيرُهُ كانَ هَلاكُهُ في تَدْبيرِهِ : هر که تدبیرش بد باشد هلاکتش در همان است.

۱۱۰۷ مَنْ اَكْثَرَ مِنْ ذِكْرِ الْآخِرَةِ قَلَّتْ مَعْصِيَتُهُ : هر که بسیار بیاد آخرت باشد گناهش کم است

۱۱۰۸ مَنْ مَلَكَ شَهْوَتَهُ كَمُلَتْ مُرُوَّتُهُ وَ حَسُنَتْ عاقِبَتُهُ : هر که شهوتش را مالک شود (و نفس اماره را به بند فرمان درکشد) مردی است بتمام معنی مرد و خوش عاقبت.

۱۱۰۹ مَنْ كَرُمَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ هانَتْ عَلَيْهِ شَهْوَتُهُ : هر که نفس خویش را عزیز و گرامی دارد شهوت و آرزو پیشش خوار است.

۱۱۱۰ مَنْ ناقَشَ الْاِخْوانَ قَلَّ صَديقُهُ : هر که در کار برادران خرده گیری کند دوستش کم گردد (و یاران پا از درش بکشند).

۱۱۱۱ مَنْ ساءَ خُلْقُهُ قَلاهُ صاحِبُهُ وَرَفيقُهُ : هر که خویش زشت باشد دوست و یارش دشمنش گردد.

۱۱۱۲ مَنْ زَلَّ عَنِ الطَّريقِ وَقَعَ في حَيْرَةِ الْمَضيقِ : هر که از راه بلغزد (و از طریق حق بباطل مایل گردد) در سرگردانی و تنگی و فشار واقع گردد.

۱۱۱۳ مَنْ دَعاكَ اِلَى الدّارِ الْباقِيَةِ وَاَعانَكَ عَلَى الْعَمَلِ لَها فَهُوَ الصَّديقُ الشَّفيقُ : هر که تو را بسوی سرای پایدار آخرت بخواند و بکار کردن برای آخرت یاریت کند پس او دوست مهربان تو است (دوستیش را از دست مده).

۱۱۱۴ مَنْ مَنَعَ الْمالَ مَنْ يَحْمَدُهُ وَرَّثَهُ مَنْ لا يَحْمَدُهُ : هرکه مال را از کسیکه سپاسش میگذارد بازدارد برای کسیکه سپاسش نمیگذارد خواهد گذارد.

۱۱۱۵ مَنْ قَضى حَقَّ مَنْ لا يَقْضى حَقَّهُ فَقَدْ عَبَّدَهُ : هرکه حق گذاری کند کسی را که حق وی را نمیگذارد البتّه آن شخص بی حقوق را بندهٔ خویش میسازد.

۱۱۱۶ مَنِ احْتاجَ اِلَيْكَ كانَتْ طاعَتُهُ بِقَدْرِ حاجَتِهِ اِلَيْكَ : هرکه نیازمند تو باشد طاعت او باندازهٔ نیازمندیش بتو است.

۱۱۱۷ مَنْ اَخافَكَ لِكَىْ يُؤْمِنَكَ خَيْرٌ لَكَ مِمَّنْ يُؤْمِنُكَ لِكَىْ يُخيفَكَ : هرکه تو را (از آخرت و عذاب جهنّم) بترساند تا اینکه تو را ایمن دارد بهتر از کسی است که تو را ایمن دارد تا اینکه بترساندت

۱۱۱۸ مَنْ خَلَطَ النِّعَمَ بِالشُّكْرِ حَبِطَ بِالْمَزيدِ : هرکه نعمتها را بسپاسگذاری بیامیزد فزونی را گرد آورد (و نعمت بیشتری دریافت دارد).

۱۱۱۹ مَنْ سَعى بِالنَّميمَةِ حارَبَهُ الْقَريبُ وَ مَقَتَهُ الْبَعيدُ : هرکه کارش سخن چینی و دو بدو انداختنی باشد خویشش با وی بجنگند و بیگانه دشمنش گیرد.

۱۱۲۰ مَنْ سامَحَ نَفْسَهُ فيما يُحِبُّ اَتْعَبَتْهُ فيما يَكْرَهُ : هرکه نفسش را در چیزیکه دوست میدارد رها سازد نفس او را در چیزیکه آنرا دوست نمیدارد برنج دراندازد (و گرفتارش سازد).

۱۱۲۱ مَنْ ضَرَبَ يَدَهُ عَلى فَخِذِهِ عِنْدَ مُصيبَةٍ فَقَدْ اَحْبَطَ اَجْرَهُ : هرکه بگاه گرفتاری و مصیبت دست بزانوی خویش بزند (و یا روی و موی را بخراشد و بکند) البتّه مزدش از بین برود.

۱۱۲۲ مَنْ اَسْهَرَ عَيْنَ فِكْرَتِهِ بَلَغَ كُنْهَ هِمَّتِهِ : هرکه چشم فکرتش را بیدار دارد بپایان همّتش برسد

۱۱۲۳ مَنْ بَلَغَ جُهْدَ طاقَتِهِ بَلَغَ كُنْهَ اِرادَتِهِ : هرکه آخرین درجهٔ کوششش را بکار برد بآخرین درجهٔ خواسته اش برسد (و چه خوش است که این کوشش در راه بهشت بکار افتد).

۱۱۲۴ مَنْ راقَهُ زِبْرِجُ الدُّنْيا اَعْقَبَ ناظِرَيْهِ كَمَهاً : هرکه آرایش و زیب جهان دلش را ببرد بدنبالش دو چشمش را کور سازد.

۱۱۲۵ مَنْ حَفَرَ لِاَخيهِ الْمُؤْمِنِ بِئْراً وَقَعَ فيها : هرکه برای برادر مؤمنش چاهی بکند خودش در آن

چاه خواهد افتاد.

۱۱۲۶ مَنِ اتَّهَمَ نَفْسَهُ أَمِنَ خِداعَ الشَّیْطانِ: هرکه نفس خود را تهمت نهد (و آنرا خطاکار بداند) از فریبهای شیطان برکنار ماند.

۱۱۲۷ مَنْ خالَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ غَلَبَ الشَّیْطانَ: هرکه با نفس خویش مخالفت ورزد البتّه بر شیطان پیروز میگردد.

۱۱۲۸ مَنْ أَنِسَ بِتِلاوَةِ الْقُرْآنِ لَمْ تُوحِشْهُ مُفارَقَةُ الْأَخْوانِ: هرکه بخواندن قرآن انس گیرد جدائی دوستان بوحشتش نفکند.

۱۱۲۹ مَنْ شَکیٰ ضُرَّهُ إِلیٰ غَیْرِ مُؤْمِنٍ فَکَأَنَّما شَکَی اللهَ سُبْحانَهُ: هرکه گرفتاریش را با شخصی غیر مؤمن در میان نهد چنانست که شکایت از خدا برده است.

۱۱۳۰ مَنْ عَظَّمَ صِغارَ الْمَصائِبِ ابْتَلاهُ اللهُ سُبْحانَهُ بِکِبارِها: هرکه گرفتاریهای کوچک را بزرگ شمارد خداوند او را به بزرگترش گرفتارش سازد.

۱۱۳۱ مَنْ أَطاعَ نَفْسَهُ فی شَهَواتِها فَقَدْ أَعانَها عَلیٰ هُلْکِها: هرکه در شهوت رانی نفسش را فرمان برد البتّه آن نفس را بر شهوت رانی یاری داده است.

۱۱۳۲ مَنْ أَخَّرَ الْفُرْصَةَ عَنْ وَقْتِها فَلْیَکُنْ عَلیٰ ثِقَةٍ مِنْ فَوْتِها: هرکه فرصت را از وقتش عقب اندازد باید به از دست رفتن آن فرصت اطمینان داشته باشد.

۱۱۳۳ مَنْ تَتَبَّعَ عَوْراتِ النّاسِ کَشَفَ اللهُ عَوْرَتَهُ: هرکه بدنبال عیوب و زشتیهای مردم افتد (و آنها را کشف کردن خواهد) خدا عیب و زشتیش را آشکار سازد (و رسوایش نماید).

۱۱۳۴ مَنْ قَلَّ طَمَعُهُ خَفَّتْ عَلیٰ نَفْسِهِ مُؤْنَتُهُ: هرکه کم طمع باشد رنج زندگی بروی سبک و آسان است.

۱۱۳۵ مَنْ یَطَّلِعُ عَلیٰ أَسْرارِ جارِهِ انْتَهَکَتْ أَسْتارُهُ: هرکه همسایه‌اش بر اسرارش آگهی یابد پرده رازهایش دریده شود.

۱۱۳۶ مَنْ بَحَثَ عَنْ أَسْرارِ غَیْرِهِ أَظْهَرَ اللهُ سُبْحانَهُ أَسْرارَهُ: هرکه پرده از اسرار دیگری بردارد خداوند بزرگ پرده از اسرارش بردارد.

۱۱۳۷ مَنْ تَتَبَّعَ خَفِیّاتِ الْعُیُوبِ حَرَمَهُ اللهُ سُبْحانَهُ مَوَدّاتِ الْقُلُوبِ: هرکه بدنبال عیوب پنهانی (مردم) افتد خداوند مهر دلهای

مردم را بروی حرام گرداند.

۱۱۳۸ مَنْ رَغِبَ فِی زَخَارِفِ الدُّنْیَا فَاتَهُ الْبَقَاءُ الْمَطْلُوبُ: هرکه بزیورهای جهان دلبستگی پیدا نماید آخرتی که مورد پسند است از دستش برود.

۱۱۳۹ مَنْ کَشَفَ حِجَابَ اَخِیهِ اِنْکَشَفَ عَوْرَاتُ بَنِیهِ: هرکه حجاب برادر دینیش را براندازد (وعیوب او را) آشکار نماید پوشیدها وعیوب خانواده اش آشکار گردد.

۱۱۴۰ مَنِ اقْتَصَدَ فِی اَکْلِهِ کَثُرَتْ صِحَّتُهُ وَ صَلُحَتْ فِکْرَتُهُ: هرکه در خوراکش میانه روی کند تندرستیش بسیار واندیشه اش پیراسته وپاکیزه گردد.

۱۱۴۱ مَنْ عَمِیَ عَنْ زَلَّتِهِ اِسْتَعْظَمَ زَلَّةَ غَیْرِهِ: هرکه از عیب ولغزش خودش نابینا باشد لغزش دیگری را بزرگ شمارد.

۱۱۴۲ مَنْ تَرَکَ الْعُجْبَ وَ التَّوَانِی لَمْ یَنْزِلْ بِهِ مَکْرُوهٌ: هرکه خودپسندی وسستی را وا گذارد بدی بوی نرسد.

۱۱۴۳ مَنْ بَلَغَ غَایَةَ مَا یُحِبُّ فَلْیَتَوَقَّعْ غَایَةَ مَا یَکْرَهُ: هرکه بپایان آنچه که دوست میدارد برسد البتّه باید پایان آنچه را که دوست نمیدارد منتظر باشد.

۱۱۴۴ مَنْ دَقَّ فِی الدِّینِ نَظَرُهُ جَلَّ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ خَطَرُهُ: هرکه در دین نظرش را باریک سازد (تا ممکن است واجب ومستحبّ دین را عمل کند) در روز قیامت جاه ورتبه اش بلند گردد.

۱۱۴۵ مَنْ سَلَّ سَیْفَ الْعُدْوَانِ سُلِبَ مِنْهُ عِزُّ السُّلْطَانِ: هرکه شمشیر ستم را از نیام برکشد (ومردم را شکنجه وآزار کند) عزّت سلطنت از وی گرفته شود.

۱۱۴۶ مَنْ حَرَمَ السَّائِلَ مَعَ الْقُدْرَةِ عُوقِبَ بِالْحِرْمَانِ: هرکه با داشتن توانائی سائل را محروم گرداند گرفتار ناامیدی گردد.

۱۱۴۷ مَنْ جَارَ فِی سُلْطَانِهِ عُدَّ مِنْ عَوَادِی زَمَانِهِ: هرکه در دوران پادشاهیش ستمکاری کند از ستمکاران زمانش بشمار آید (وتاریخ زمانش را آلوده وننگین نماید).

۱۱۴۸ مَنِ اسْتَوْحَشَ مِنَ النَّاسِ اَنِسَ بِاللّٰهِ سُبْحَانَهُ: هرکه از مردم بوحشت باشد بخداوند سبحان انس خواهد گرفت.

١١٤٩ مَنِ اغْتَرَّ بِنَفْسِهِ سَلَّمَتْهُ إِلَى الْمَعَاطِبِ هرکه فریب نفس خویش را بخورد آن نفس او را بدست تباهیها درسپارد.

١١٥٠ مَنْ رَضِيَ عَنْ نَفْسِهِ ظَهَرَتْ عَلَيْهِ الْمَعَايِبُ هرکه از نفس خود خورسند باشد عیوبی بر وی آشکار خواهد شد.

١١٥١ مَنِ اتَّخَذَ قَوْلَ اللهِ سُبْحَانَهُ دَلِيلاً هُدِيَ إِلَى الَّتِي هِيَ أَقْوَمُ : هرکه قول خداوند سبحان را رهنمای (کار و کردار) خویش گیرد بسوی راهی که راست و درست تر است راه برده شود.

١١٥٢ مَنِ اتَّخَذَ طَاعَةَ اللهِ سُبْحَانَهُ سَبِيلاً فَازَ بِالَّتِي هِيَ أَعْظَمُ : هرکه فرمان برداری خداوند بزرگ را راه خویش گیرد بدانچه که آن (از همه چیزها و نعمتها) بزرگتر است برسد.

١١٥٣ مَنْ زَهِدَ فِي الدُّنْيَا أَعْتَقَ نَفْسَهُ وَأَرْضَى رَبَّهُ : هرکه از دنیا کنار کشد نفس خویش را (از چنگ گرفتاریها و وقوع در حرامها و شبهات نگهدارد و) آزاد کند و پروردگارش را از خود خورسند سازد.

١١٥٤ مَنْ خَلاَ عَنِ الْغِلِّ قَلْبُهُ رَضِيَ عَنْهُ رَبُّهُ : هرکه دلش را از کین توزی و بداندیشی تهی سازد پروردگارش را از خود خرسند ساخته است.

١١٥٥ مَنْ يَكُنِ اللهُ خَصْمَهُ يُدْحَضْ حُجَّتُهُ وَيَكُونُ لَهُ حَرْباً : خدا با هرکس دشمن باشد حجتش را باطل سازد (و در قیامت عذرش را نپذیرد) و با او در حال جنگ است.

١١٥٦ مَنِ اسْتَقْبَلَ وُجُوهَ الْآرَاءِ عَرَفَ مَوَاضِعَ الْخَطَاءِ : هرکه بسوی وجوه آراء، و اندیشه‌ها (و افکار حکما، و روشن فکران جهان) روی نهد جاهای نادرستی را بشناسد (و خود را از لغزش واپاید).

١١٥٧ مَنْ يَكُنِ اللهُ نَصِيرَهُ يَغْلِبْ خَصْمَهُ وَيَكُونُ لَهُ حَرْباً : هرکه را خدا یار باشد بر دشمنش چیره گردد و خدا سپاه و پناهش باشد.

١١٥٨ مَنْ يَكُنِ اللهُ أَمَلَهُ يُدْرِكْ غَايَةَ الْأَمَلِ وَالرَّجَاءِ : هرکه امید و آرزویش خدا باشد بپایان آرزو و امیدش را دریابد.

١١٥٩ مَنِ اسْتَقْصَرَ بَقَاءَهُ وَأَجَلَهُ قَصَّرَ رَجَاءَهُ وَأَمَلَهُ : هرکه دوران پایندگی و وعده خویش را (در جهان) کوتاه شمرد امید و آرزویش را کوتاه گیرد.

۱۱۶۰ مَنْ جَرىٰ فى عِنانِ اَمَلِهِ عَثَرَ بِاَجَلِهِ : هرکه عنان آرزویش را رها سازد و با مرگ (و هلاکت) خویش بسر درآید .

۱۱۶۱ مَنْ تَلَذَّذَ بِمَعاصِى اللهِ اَكْسَبَهُ ذُلّاً : هرکه بوسیلهٔ نافرمانیهای خدا لذت برد (و حظ و کیف خود را در گنهکاری قرار دهد) خواری را کسب کرده است .

۱۱۶۲ مَنْ حَسُنَ رِضاهُ بِالْقَضاءِ صَبَرَ عَلَى الْبَلاءِ : هرکه خوب و درست بقضای خدا راضی باشد بر بلا و گرفتاری شکیبا است .

۱۱۶۳ مَنِ اقْتَصَرَ عَلىٰ قَدْرِهِ كانَ اَبْقىٰ لَهُ : هرکه بجاه و رتبهٔ خود اکتفا کند برایش پایدارتر است (و اغلب نابودیها در زیاده طلبی است) .

۱۱۶۴ مَنْ حَسُنَ عَمَلُهُ بَلَغَ مِنَ اللهِ آمالَهُ : هرکه عملش خوب باشد از جانب خداوند بآرزوئش رسد .

۱۱۶۵ مَنْ كَثُرَ فى لَيْلِهِ نَوْمُهُ فاتَهُ مِنَ الْعَمَلِ مالا يَسْتَدْرِكُهُ فى يَوْمِهِ : هرکه خواب شبش بسیار باشد باندازهٔ از عمل از دستش برود که در روزش نتواند آن را بدست آورد .

۱۱۶۶ مَنْ جَعَلَ دَيْدَنَهُ الْمِراءَ لَمْ يُصْبِحْ لَيْلُهُ : هرکه ستیزه خوئی را پیشهٔ خویش گیرد شام امیدش صبح نگردد .

۱۱۶۷ مَنْ دَنا مِنْهُ اَجَلُهُ لَمْ يُغْنِهِ حيلَتُهُ : هرکه مرگش سر آمده باشد چاره سازیهایش بی نیازش نگرداند (و مرگ کار خود را بکند) .

۱۱۶۸ مَنْ كانَتْ هِمَّتُهُ ما يَدْخُلُ بَطْنَهُ كانَتْ قيمَتُهُ ما يَخْرُجُ مِنْهُ : هرکه همتش فقط مصروف آن باشد که چیزی در شکمش داخل کند قدر و قیمتش باندازه چیزی است که از شکمش خارج میگردد .

۱۱۶۹ مَنْ اُثْنِىَ عَلَيْهِ بِما لَيْسَ فيهِ سُخِرَ بِهِ : هرکس ستوده شود بآنچه که در وی نیست بآن چیز مسخره شده است .

۱۱۷۰ مَنْ مَكَرَ بِالنّاسِ رَدَّ اللهُ سُبْحانَهُ مَكْرَهُ فى عُنُقِهِ : هرکه با مردم مکر و حیله کند خداوند بزرگ مکرش را در گردن خودش باز گرداند .

۱۱۷۱ مَنْ اَحْسَنَ اِلَى النّاسِ حَسُنَتْ عَواقِبُهُ وَ سَهُلَتْ لَهُ طَرائِقُهُ : هرکه با مردم خوبی کند عواقب کارش بخوبی گراید و راههای مقصدش بروی آسان گردد .

۱۱۷۲ مَنْ سَلِمَ مِنَ الْمَعاصى عَمَلُهُ بَلَغَ مِنَ الْآخِرَةِ آمالَهُ : هرکه کردارش از گناهان بدور و بری

باشد با آرزوی آخرتی خود برسد .

۱۱۷۳ مَنْ تَرَكَ قَوْلَ لا أَدْرِي أُصِيبَتْ مَقَاتِلُهُ : هرکه گفتار نمیدانم را ترک گوید بکشتنگاه خویش برسد (و اغلب در مخمصه گیر کند که باعث آبروریزیش گردد) .

۱۱۷۴ مَنْ عَرِيَ عَنِ الشَّرِّ قَلْبُهُ سَلِمَ قَلْبُهُ وَ سَلِمَ دِينُهُ وَصَدَقَ يَقِينُهُ : هرکه دلش را از زشتی بپردازد دلش سالم و دینش سالم ماند و یقینش را راست و درست دارد .

۱۱۷۵ مَنْ سَاءَتْ ظُنُونُهُ اعْتَقَدَ الْخِيَانَةَ بِمَنْ لا يَخُونُهُ : هرکه گمانهایش (درباره مردم) بد باشد نادرستی و خیانت را بیندیشد درباره کسی که گرد آن نادرستی نمیگردد .

۱۱۷۶ مَنْ سَاءَ ظَنُّهُ بِمَنْ لا يَخُونُ حَسُنَ ظَنُّهُ بِمَا لا يَكُونُ : هرکس بکسیکه خیانت کار نیست بدگمان باشد گمانش نیکو گردد درباره کسیکه خیانت کار است .

۱۱۷۷ مَنْ أَسْرَعَ إِلَى النَّاسِ بِمَا يَكْرَهُونَ قَالُوا فِيهِ مَا لا يَعْلَمُونَ : هرکه بسوی مردم شتابد بچیزیکه آنرا دوست نمیدارند درباره اش چیزهائی که نمیدانند خواهند گفت (و ممکن است تهمتهای ناروائی نیز بوی بزنند) .

۱۱۷۸ مَنْ حَسُنَ ظَنُّهُ بِاللَّهِ سُبْحَانَهُ فَازَ بِالْجَنَّةِ : هرکه گمانش درباره خدای بزرگ نیکو باشد ببهشت برسد .

۱۱۷۹ مَنْ حَسُنَ ظَنُّهُ بِالدُّنْيَا تَمَكَّنَتْ مِنْهُ الْمِحْنَةُ : هرکه بدنیا خوشگمان باشد رنج و اندوه دنیا در وجودش جای گیرد (و اتفاقا امیدهایش هم بیأس مبدل شود) .

۱۱۸۰ مَنْ حَسُنَ ظَنُّهُ بِالنَّاسِ حَازَ مِنْهُمُ الْمَحَبَّةَ : هرکه گمانش درباره مردم خوب باشد بدوستی و مهربانی آنان جزا داده شود

۱۱۸۱ مَنْ ذَكَرَ الْمَوْتَ رَضِيَ مِنَ الدُّنْيَا بِالْيَسِيرِ : هرکه بیاد مرگ باشد از جهان بکمی بسازد .

۱۱۸۲ مَنِ اكْتَفَى بِالْيَسِيرِ اسْتَغْنَى عَنِ الْكَثِيرِ : هرکه بکم بسازد از بسیاری بی نیاز گردد .

۱۱۸۳ مَنْ آثَرَ عَلَى نَفْسِهِ اسْتَحَقَّ اسْمَ الْفَضِيلَةِ : هرکه دیگران را برخود بگزیند سزاوار است نام بزرگواری بروی نهاده شود .

۱۱۸۴ مَنْ بَخِلَ بِمَا لا يَمْلِكُهُ فَقَدْ بَالَغَ فِي الرَّذِيلَةِ

هر که بخل ورزد بچیزیکه آن را مالک نیست البته کار پستی و ناکسی را بسیار بالا برده است.

۱۱۸۵ مَنِ اتَّقَی اللهَ سُبْحانَهُ جَعَلَ لَهُ مِنْ کُلِّ هَمٍّ فَرَجاً وَمِنْ کُلِّ ضِیقٍ مَخْرَجاً: هر که از خداوند بزرگ تبر سد خداوند برای وی از هر غمی شادی و از هر تنگی گشادگی قرار دهد (و به نیروی تقوا بر مشکلات پیروز گردد).

۱۱۸۶ مَنْ صَبَرَ عَلی بَلاءِ اللهِ سُبْحانَهُ فَحَقَّ اللهِ أدّی وَعِقابَهُ اتَّقی وَثَوابَهُ رَجی: هر که بر بلای خداوند سبحان صبر کند چنان است که حق خدا را گذارده و از عذابش پرهیز نموده و ثوابش را امیدوار بوده است.

۱۱۸۷ مَنْ تَبَصَّرَ فِی الْفِطْنَةِ ثَبَتَتْ لَهُ الْحِکْمَةُ: هر که در هشیاری و زیرکی بینا گردد (و خرد را کار بندد) دانش و حکمت برایش پایدار ماند.

۱۱۸۸ مَنْ ثَبَتَتْ لَهُ الْحِکْمَةُ عَرَفَ الْعِبْرَةَ: هر که حکمت برایش ثابت و پایدار ماند عبرت و اندرز را بشناسد (و آن را بکار بندد).

۱۱۸۹ مَنْ عَرَفَ الْعِبْرَةَ فَکَأنَّما عاشَ فِی الْأوَّلِینَ: هر که پند گرفتن را بشناسد چنانست که در میان پیشینیان زندگانی کرده باشد.

۱۱۹۰ مَنِ اسْتَسْلَمَ لِلْحَقِّ وَأطاعَ الْمُحِقَّ کانَ مِنَ الْمُحْسِنِینَ: هر که در پیشگاه حق تسلیم باشد و صاحب حق (یعنی خدا) را فرمان برد او از نیکوکاران است.

۱۱۹۱ مَنْ تَعَمَّقَ لَمْ یُنِبْ إلَی الْحَقِّ: هر که تعمق کند و ریشه مطلب را دریابد بسوی حق باز نگردد (یعنی حق را نیکو دریابد و نیازی به بازگشت ندارد، اینجمله را در اغلب نسخ خطی همین طور دیدم فتبصّر).

۱۱۹۲ مَنْ کَثُرَ مِراؤُهُ بِالْباطِلِ دامَ عَماهُ عَنِ الْحَقِّ: هر که جدال و ستیزش در باطل بسیار باشد همیشه از عدل و از حق در رنج و زحمت است.

۱۱۹۳ مَنْ هالَهُ ما بَیْنَ یَدَیْهِ نَکَصَ عَلی عَقِبَیْهِ: هر که آنچه مابین دو دست او است (و در پیش رو دارد از مرگ و عذاب قبر) او را بترساند به پشت سر و باز پس برگردد (و دست از کارهای ناشایسته بکشد).

۱۱۹۴ مَنْ عَمِیَ عَمّا بَیْنَ یَدَیْهِ غَرَسَ الشَّکَّ بَیْنَ جَنْبَیْهِ: هر که از آنچه که بین دو دست و پیش روی او است نابینا باشد (و بفکر

آخرت نباشد) نهال شک را در میان دو پهلوی خویش بنشاند (و از یاد آخرت غافل نشیند).

۱۱۹۵ مَنْ غَلَبَتِ الدُّنْيا عَلَيْهِ عَمِيَ عَمّا بَيْنَ يَدَيْهِ: جهان بر هر که چیره شود از آنچه که بین دو دست و پیش روی او است (از مرگ و آخرت) کور ماند.

۱۱۹۶ مَنْ اَصْلَحَ اَمْرَ آخِرَتِهِ اَصْلَحَ اللّٰهُ لَهُ اَمْرَ دُنْياهُ: هر که امر آخرتش را اصلاح کند خدا کار دنیایش را اصلاح کند.

۱۱۹۷ مَنْ عَمَّرَ دُنْياهُ اَفْسَدَ دينَهُ وَاَخْرَبَ اُخْراهُ: هر که دنیایش را آباد سازد دینش را تباه نماید و آخرتش را خراب گرداند.

۱۱۹۸ مَنْ قاتَلَ جَهْلَهُ بِعِلْمِهِ فازَ بِالْحَظِّ الْأَسْعَدِ: هر که بوسیلهٔ علمش با جهل و نادانیش بجنگد بهرهٔ نیکبخت کننده‌تر برسد.

۱۱۹۹ مَنْ ضَيَّعَهُ الْأَقْرَبُ اُتيحَ لَهُ الْأَبْعَدُ: هر که نزدیکتر او را ضایع گذارد دورتر بروی مباح گردد (بسیار افتد که برادران از انسان می‌برند و دوران یار و برادر انسان میشوند).

۱۲۰۰ مَنْ عامَلَ النّاسَ بِالْمُسامَحَةِ اِسْتَمْتَعَ بِصُحْبَتِهِمْ: هر که با مردم کار بگذشت و جوانمردی کند از مصاحبت و دوستی آنان برخوردار گردد.

۱۲۰۱ مَنْ رَضِيَ مِنَ النّاسِ بِالْمُسالَمَةِ سَلِمَ مِنْ غَوائِلِهِمْ: هر که از مردم بنرمی و آشتی خوشنود گردد از کید و کین آنان آسوده ماند.

۱۲۰۲ مَنِ انْتَقَمَ مِنَ الْجاني اَبْطَلَ فَضْلَهُ فِي الدُّنْيا وَفاتَهُ ثَوابُ الْآخِرَةِ: هر که از جنایتکار (در نگذرد) و کیفر کشد فضل خویش را در دنیا باطل کند و ثواب آخرت را از دست بدهد.

۱۲۰۳ مَنِ اتَّخَذَ طاعَةَ اللّٰهِ بِضاعَةً اَتَتْهُ الْأَرْباحُ مِنْ غَيْرِ تِجارَةٍ: هر که فرمانبرداری خدای را سرمایهٔ خویش گیرد بدون (رنج و زحمت) سودها بوی روی آرند.

۱۲۰۴ مَنْ اَنْكَرَ عُيُوبَ النّاسِ وَرَضِيَها لِنَفْسِهِ فَذٰلِكَ الْأَحْمَقُ: هر که عیوب مردم را زشت شمارد و آنها را بر خویش پسندد براستی که این شخص (بتمام معنی) احمق است

۱۲۰۵ مَنْ اَزْرىٰ عَلىٰ غَيْرِهِ بِما يَأْتيهِ فَذٰلِكَ الْأَخْرَقُ: هر که دیگری را سرزنش کند بر

چیزی که خود آن را بیاورد براستی که این کس کودن تر و بیخردتر است.

۱۲۰۶ مَنِ اقْتَصَرَ عَلَى الْكَفافِ تَعَجَّلَ الرّاحَةَ وَ تَبَوَّءَ خَفْضَ الدَّعَةِ : هرکه بر آنچه از روزی که میرسد اکتفا کند بسوی راحتی بشتابد و فرود آمدن آسایش را نزد خود درست کند.

۱۲۰۷ مَنْ اَحَبَّ رِفْعَةَ الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ فَلْيَمْقُتْ فِي الدُّنْيا الرِّفْعَةَ : هرکه دوست دارد سربلندی دنیا و آخرت است البته باید جاه و رتبه دنیا را دشمن دارد.

۱۲۰۸ مَنْ تَذَلَّلَ لِأَبْناءِ الدُّنْيا تَعَرّى مِنْ لِباسِ التَّقْوى : هرکه برای فرزندان دنیا (ثروتمندان) کوچکی و فروتنی کند از جامه پرهیزکاری برهنه گردد.

۱۲۰۹ مَنْ قَصَرَ نَظَرَهُ عَلى اَبْناءِ الدُّنْيا عَمِيَ عَنْ سَبيلِ الْهُدى : هرکه فقط دیدارش را بر فرزندان دنیا مقصور و منحصر نماید از دیدن راه هدایت کور گردد.

۱۲۱۰ مَنْ لَمْ يُنَزِّهْ نَفْسَهُ عَنْ دَنائَةِ الْمَطامِعِ فَقَدْ اَذَلَّ نَفْسَهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ اَذَلُّ وَاَخْزى : هرکه نفس خویش را از زشتی طمع پاک نسازد البته نفس خویش را خوار ساخته است در صورتیکه او در آخرت رسواتر و خوارتر است.

۱۲۱۱ مَنْ عَمَّرَ قَلْبَهُ بِدَوامِ الْفِكْرِ حَسُنَتْ اَفْعالُهُ فِي السِّرِّ وَالْجَهْرِ : هرکه دلش را بفکر همیشگی (در آثار صنع الهی) آباد دارد در پیدا و نهان کردارش نیکو گردد.

۱۲۱۲ مَنْ جَهِلَ قَدْرَهُ جَهِلَ كُلَّ قَدْرٍ : هرکه بجاه و رتبه خویش نادان باشد بهر جاه و رتبه نادان است.

۱۲۱۳ مَنْ ضَيَّعَ اَمْرَهُ ضَيَّعَ كُلَّ اَمْرٍ : هرکه کار خویش را تباه سازد هر کاری را تباه خواهد ساخت.

۱۲۱۴ مَنْ نَسِيَ اللهَ سُبْحانَهُ اَنْساهُ اللهُ نَفْسَهُ وَاَعْمى قَلْبَهُ : هرکه خداوند سبحان را فراموش کند خداوند نیز خودش را از یاد او ببرد و دلش را کور گرداند.

۱۲۱۵ مَنْ ذَكَرَ اللهَ سُبْحانَهُ اَحْيَى اللهُ قَلْبَهُ وَنَوَّرَ عَقْلَهُ : هرکه بیاد خداوند سبحان باشد خدا هم دلش را زنده دارد و عقل و خردش را نورانی و روشن فرماید.

۱۲۱۶ مَنْ اَعْظَلَكَ عِنْدَ اِكْثارِكَ اِسْتَقَلَّكَ

عِنْدَ اِقْلالِکَ : هرآنکه بگاه بسیاری مال و دولت ترا بزرگ شمارد بگاه کم شدن کوچکت گرداند .

۱۲۱۷ مَنْ رَغِبَ فیکَ عِنْدَ اِقْبالِکَ زَهِدَ فیکَ عِنْدَ اِدْبارِکَ : هرکه بهنگام روی کردن دولت بتو روی آورد بگاه برگشت روی از تو برگرداند .

۱۲۱۸ مَنِ اسْتَغْنی کَرُمَ عَلی اَهْلِهِ وَمَنِ افْتَقَرَ هانَ عَلَیْهِمْ : هرکه توانگر شود نزد کسانش گرامی گردد و هرکه نادار باشد نزد آنان خوار است .

۱۲۱۹ مَنْ یَقْبِضْ یَدَهُ عَنْ عَشیرَتِهِ فَاِنَّما یَقْبِضُ یَداً واحِدَةً عَنْهُمْ وَیُقْبَضُ عَنْهُ اَیْدی کَثیرَةٍ مِنْهُمْ : هرکه دستش را (از یاری) قوم و خویشانش بازگیرد او یکدست از یاری آنان بازگرفته است در برابر دستهای بسیاری از آنان از (یاری و حمایت) وی بازگرفته میشود .

۱۲۲۰ مَنْ اَجارَ الْمُسْتَغیثَ اَجارَهُ اللّٰهُ سُبْحانَهُ مِنْ عَذابِهِ : هرکه فریادخواه را پناه دهد و از غم رهائی بخشد خداوند سبحان او را از عذابش رهائی بخشد .

۱۲۲۱ مَنْ اَمَّنَ خائِفاً مِنْ مَخُوفِهِ اَمَنَهُ اللّٰهُ سُبْحانَهُ مِنْ عِقابِهِ : هرکه ترسنده را از ترسش ایمن گرداند خداوند بزرگ او را از گرفتاریش ایمنی بخشد .

۱۲۲۲ مَنِ اکْتَسَبَ مالاً فی غَیْرِ حِلِّهِ یَصْرِفُهُ فی غَیْرِ حَقِّهِ : هرکه از غیر راه حلال مالی بدست آرد آن مال را در راه غیر حق مصرف خواهد کرد

۱۲۲۳ مَنْ قَبِلَ مَعْرُوفَکَ فَقَدْ مَلَکَ مُسْدیهِ اِلَیْهِ رِقَّهُ : هرکه بخشش و یا کار نیکت را از تو بپذیرد البته رساننده آن نیکی بندگی آن گیرنده را برای تو مالک گردد .

۱۲۲۴ مَنْ قَبِلَ مَعْرُوفَکَ فَقَدْ اَوْجَبَ عَلَیْکَ حَقَّهُ : هرکه کار نیک تو را از تو بپذیرد البته حق او بر تو واجب میگردد .

۱۲۲۵ مَنْ زادَ اَدَبُهُ عَلی عَقْلِهِ کانَ کَالرّاعی بَیْنَ غَنَمٍ کَثیرَةٍ : هرکه علم و دانش بر عقلش بچربد همچون چوپانی است که در میان گوسفندان بسیار باشد (و از عهده اداره کردن آنها بر نیاید همین طور است رعایت

آداب را آموختن بر طبق موازین عقلی که کار بسیار مشکل است).

۱۲۲۶ مَنْ غَلَبَ عَقْلُهُ شَهْوَتَهُ وَحِلْمُهُ غَضَبَهُ كَانَ جَدِيراً بِحُسْنِ السِّيرَةِ : هرکه عقلش بر خواهش نفسش و بردباریش بر خشمش چیره بود این شخص سزاوار خوش رفتاری است.

۱۲۲۷ مَنْ عُرِفَ بِالْكِذْبِ قَلَّتِ الثِّقَةُ بِهِ : هرکه بدروغگوئی معروف گردد اعتماد بوی کم میشود.

۱۲۲۸ مَنْ عَرَّضَ نَفْسَهُ لِلتُّهَمَةِ بِهِ فَلَا يَلُومَنَّ مَنْ أَسَاءَ الظَّنَّ بِهِ : هرکه نفس خودش را در معرض تهمت در آورد البته باید نکوهش نکند مگر خود را.

۱۲۲۹ مَنْ سَرَّهُ الْغِنَى بِلَا مَالٍ وَالْعِزُّ بِلَا سُلْطَانٍ وَالْكَثْرَةُ بِلَا عَشِيرَةٍ فَلْيَخْرُجْ مِنْ ذُلِّ مَعْصِيَةِ اللهِ سُبْحَانَهُ إِلَى عِزِّ طَاعَتِهِ فَإِنَّهُ وَاجِدٌ ذَلِكَ كُلَّهُ : هرکه دوست دارد دارائی بدون مال و عزت بدون سلطنت و بسیاری بدون طائفه و عشیرت است البته از خواری نافرمانی خدای بزرگ بسوی عزت و ارجمندی فرمانبرداریش رود که این کار همگی اینها را در بر دارد.

۱۲۳۰ مَنْ غَشَّ النَّاسَ فِي دِينِهِمْ فَإِنَّهُ مُعَانِدٌ لِلّٰهِ سُبْحَانَهُ وَلِرَسُولِهِ : هرکه مردم را در دینشان مغشوش و آلوده سازد (و آنها را باحکام دینی بدبین سازد) او دشمن خدا و رسول است.

۱۲۳۱ مَنْ أَطَالَ الْحَدِيثَ فِيمَا لَا يَنْبَغِي فَقَدْ عَرَّضَ نَفْسَهُ لِلْمَلَامَةِ : هرکه سخن را دراز کند در چیزیکه سزاوار نیست (و گفتنش بی مورد است) البته خودش را در معرض نکوهش قرار داده است.

۱۲۳۲ مَنْ زَاغَ سَاءَتْ عِنْدَهُ الْحَسَنَةُ وَحَسُنَتْ عِنْدَهُ السَّيِّئَةُ وَسَكِرَ سُكْرَ الضَّلَالَةِ : هرکه از حق بگذرد نیکی نزدش بدی و بدی نزدش نیکی باشد و از باده گمراهی سرمست گردد.

۱۲۳۳ مَنِ اعْتَذَرَ بِغَيْرِ ذَنْبٍ أَوْجَبَ عَلَى نَفْسِهِ الذَّنْبَ : هرکه بدون داشتن گناه پوزش طلبد گناه را بر خودش لازم

گردانیده است .

۱۲۳۴ مَنْ طَلَبَ مِنَ الدُّنْيا شَيْئاً فاتَهُ مِنَ الْآخِرَةِ أَكْثَرُ مِمّا طَلَبَ : هرکه از دنیا چیزی بخواهد (و در صدد بدست آوردن آن برآید) بیش از آنچه که از دنیا میخواهد از آخرت از دستش میرود .

۱۲۳۵ مَنْ سَكَنَ قَلْبَهُ الْعِلْمُ بِاللهِ سُبْحانَهُ سَكَنَهُ الْغِنى عَنْ خَلْقِ اللهِ : هرکه دلش را باداشتن علم بخداوند سبحان ساکن گرداند (و پیش آمدها را از جانب او بداند) بی نیازی از خلق دلش را ساکن گرداند .

۱۲۳۶ مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَكْمُلَ إِيمانُهُ فَلْيَكُنْ حُبُّهُ لِلّهِ وَبُغْضُهُ لِلّهِ وَرِضاهُ لِلّهِ وَسَخَطُهُ لِلّهِ : هرکه دوست دارد که ایمانش کامل گردد البته باید دوستیش (با مردم) برای خدا و دشمنیش برای خدا و خشم گرفتنش همه و همه برای خدا باشد .

۱۲۳۷ مَنْ جَعَلَ الْحَمْدَ خِتامَ النِّعْمَةِ جَعَلَهُ اللهُ سُبْحانَهُ مِفْتاحَ الْمَزيدِ : هرکه شکر خدا را خاتمهٔ نعمت قرار دهد خدا آن شکر و سپاس را کلید باب فزونی قرار دهد (و نعمتش را بیفزاید) .

۱۲۳۸ مَنْ جَعَلَ الْحَقَّ مَطْلَبَهُ لانَ لَهُ الشَّديدُ وَقَرُبَ عَلَيْهِ الْبَعيدُ : هرکه حق را خواسته خویش قرار دهد سختی برایش آسان گردد و دور برایش نزدیک شود .

۱۲۳۹ مَنْ طَلَبَ خِدْمَةَ السُّلْطانِ بِغَيْرِ أَدَبٍ خَرَجَ مِنَ السَّلامَةِ إِلَى الْعَطَبِ : هرکه بدون داشتن فرهنگ و ادب خدمت سلطان را خواهان باشد از سلامتی بسوی هلاکت رفته است .

۱۲۴۰ مَنْ طَلَبَ الدُّنْيا بِعَمَلِ الْآخِرَةِ كانَ أَبْعَدَ لَهُ مِمّا طَلَبَ : هرکه بسبب (زهد فروشی و) عمل آخرت خواهان دنیا باشد از آنچه که خواهان آن است دورتر گردد (و دنیا و آخرت هر دو را از دست بدهد) .

۱۲۴۱ مَنْ كانَتِ الْآخِرَةُ هِمَّتَهُ بَلَغَ مِنَ الْخَيْرِ غايَةَ أُمْنِيَّتِهِ : هرکه همتش مصروف آخرت باشد از خیر و خوبی بمنتهی درجهٔ آرزویش برسد .

۱۲۴۲ مَنْ كَثُرَ أَكْلُهُ قَلَّتْ صِحَّتُهُ وَثَقُلَتْ عَلى نَفْسِهِ مَؤُونَتُهُ : هرکه پرخور باشد

تندرستیش کم و بار زندگی بروی گران افتد.

۱۲۴۳ مَنْ سَخَتْ نَفْسُهُ عَنْ مَوَاهِبِ الدُّنْيَا فَقَدِ اسْتَكْمَلَ الْعَقْلَ : هر نفسی که از بخششهای جهان بگذرد البته که عقل خویش را کامل کرده است .

۱۲۴۴ مَنْ أَحْسَنَ إِلَى مَنْ أَسَاءَ فَقَدْ أَخَذَ بِجَوَامِعِ الْفَضْلِ : هرکه با بدکننده نیکی کند البته همه فزونیها را برای خویش گرفته است

۱۲۴۵ مَنْ أَحَبَّ فَوْزَ الْآخِرَةِ فَعَلَيْهِ بِالتَّقْوَى هرکه دوست دارد بآخرت برسد و پیروز باشد باید ترس از خدا را ملازم باشد .

۱۲۴۶ مَنْ أَحَبَّ نَيْلَ الدَّرَجَاتِ الْعُلَى فَلْيَغْلِبِ الْهَوَى : هرکه دوست دارد بدرجات بلند نائل گردد باید بر هوای نفسش غلبه پیدا کند .

۱۲۴۷ مَنْ مَلَكَ مِنَ الدُّنْيَا شَيْئًا فَاتَهُ مِنَ الْآخِرَةِ أَكْثَرُ مَا مَلَكَ : هرکه مالک چیزی از دنیا شد (ولو بهر قدر و هر درجه) بیش از آنچه که از دنیا مالک شده است از آخرت از دستش میرود .

۱۲۴۸ مَنْ تَرَكَ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ شَيْئًا عَوَّضَهُ اللَّهُ خَيْرًا مِمَّا تَرَكَ : هرکه برای خداوند سبحان از چیزی بگذرد خداوند چیزی بهتر از آنچه که از آن گذشته است بوی عوض مرحمت فرماید .

۱۲۴۹ مَنْ أَضْعَفَ الْحَقَّ وَخَذَلَهُ أَهْلَكَهُ الْبَاطِلُ وَقَتَلَهُ : هرکه حق را خوار و زبون سازد باطل او را بکشد و تباه سازد .

۱۲۵۰ مَنْ قَصَّرَ فِي أَيَّامِ أَمَلِهِ قَبْلَ حُضُورِ أَجَلِهِ فَقَدْ خَسِرَ عُمُرَهُ وَأَضَرَّهُ أَجَلُهُ : هرکه در دوران امید و آرزویش پیش از رسیدن مرگش (در کار خیر و عمل برای آخرت) کوتاهی کند عمرش را بزیانکاری گذرانده و مرگش بروی زیان رساند (بدون سرمایه وارد بازار آخرت و در دوزخ جای گیرد) .

۱۲۵۱ مَنِ اسْتَعَانَ بِذَوِي الْأَلْبَابِ سَلَكَ سَبِيلَ الرَّشَادِ : هرکه بوسیلهٔ خردمندان یاری جوید راه راست را بپیماید .

۱۲۵۲ مَنِ اسْتَشَارَ ذَوِي النُّهَى وَالْأَلْبَابِ فَازَ بِالْحَزْمِ وَالسَّدَادِ : هرکه با عقلا و خردمندان مشورت کند براستی و دل آگاهی برسد .

۱۲۵۳ مَنْ جارَ فِي سُلْطانِهِ وَأكْثَرَ عُدْوانَهُ هَدَمَ اللهُ سُبْحانَهُ بُنْيانَهُ وَهَدَّ أَرْكانَهُ: هرکه در دوران سلطنتش ستم کند و دشمنیش را با مردم بسیار نماید خداوند سبحان بنیادش را برکند و ارکانش را بشکند.

۱۲۵۴ مَنْ عَدَلَ فِي سُلْطانِهِ وَبَذَلَ إِحْسانَهُ أَعْلَى اللهُ شَأْنَهُ وَأعَزَّ أعْوانَهُ: هرکه در دوران پادشاهیش داد کند و نیکیش را بمردم بخشد خداوند کارش را بالا برد و یارانش را ارجمند گرداند.

۱۲۵۵ مَنْ أكْثَرَ مُدارَسَةَ الْعِلْمِ لَمْ يَنْسَ ما عَلِمَ وَاسْتَفادَ ما لَمْ يَعْلَمْ: هرکه گفتگوی علم را بسیار کند آنچه که میداند فراموش نکند و آنچه را که نمیداند استفاده کند و بداند.

۱۲۵۶ مَنْ أكْثَرَ الْفِكْرَ فِيما تَعَلَّمَ أتْقَنَ عِلْمَهُ وَتَفَهَّمَ ما لَمْ يَكُنْ يَفْهَمُ: هرکه در آنچه که آموخته است بسیار بیندیشد علمش را استوار سازد و آنچه را که ندانسته است دانا گردد.

۱۲۵۷ مَنْ عَقَلَ تَيَقَّظَ مِنْ غَفْلَتِهِ وَتَأَهَّبَ لِرِحْلَتِهِ وَعَمَّرَ دارَ إقامَتِهِ: خردمند کسی است که از غفلتش بیدار گردد و برای هنگام کوچیدنش توشه گرد آورد و سرای پایدارش را آباد سازد.

۱۲۵۸ مَنْ خَشَعَ لِعَظَمَةِ اللهِ سُبْحانَهُ ذَلَّتْ لَهُ الرِّقابُ وَمَنْ تَوَكَّلَ عَلَى اللهِ تَسَهَّلَتْ لَهُ الصِّعابُ: هرکه در برابر بزرگی خدایتعالی نرمی و افتادگی گراید گردنها برایش نرم گردند و هرکس خداوند را پشتیبان خویش گیرد سختیها برایش آسان شوند.

۱۲۵۹ مَنِ اتَّخَذَ أخاً مِنْ غَيْرِ اخْتِبارٍ ألْجَأهُ الْاِضْطِرارُ إلى مُرافَقَةِ الْأشْرارِ: هرکه بدون آزمایش برادری گیرد (البته گرفتار شود و) ناچار شود که با بدان همنشینی و رفاقت کند.

۱۲۶۰ مَنِ اتَّخَذَ أخاً بَعْدَ حُسْنِ الْاِخْتِبارِ دامَتْ صُحْبَتُهُ وَتَأكَّدَتْ مَوَدَّتُهُ: هرکس پس از اینکه خوب آزمود برای خویش برادری گیرد یاریش با آن کس پایدار ماند و دوستیش استوار یابد.

۱۲۶۱ مَنْ لَمْ يُقَدِّمْ فِي اخْتِبارِ الْإخْوانِ

الأخیار دفعه الأغترار الی صحبة الأشرار: هرکس در برگزیدن یاران بردار آزمایش را مقدّم ندارد غرور و فریب او را به همنشینی با اشرار ناچار نماید.

۱۲۶۲ مَنْ صَبَرَ نَفْسَهُ وَقَّرَ وَ بِالثَّوابِ ظَفَرَ وَ لِلّٰهِ سُبْحانَهُ اَطاعَ: هرکه شکیبائی گزید خود را بزرگ و گران کرد و ثواب دست یافت و خداوند سبحان را فرمان برد.

۱۲۶۳ مَنْ جَزَعَ نَفْسَهُ عَذَّبَ وَ اَمْرَ اللّٰهِ سُبْحانَهُ ضاعَ وَ ثَوابَهُ باعَ: هرکه بیتابی کرد خود را معذّب داشت و فرمان خداوند سبحان را ضایع داشت و ثواب خویش را بفروخت

۱۲۶۴ مَنْ وَبَّخَ نَفْسَهُ عَلَی الْعُیُوبِ ارْتَدَعَتْ عَنْ کَثْرَةِ الذُّنُوبِ: هرکه نفس خویش را بر عیوب سرزنش کند از گناه کردن بسیار باز گردد

۱۲۶۵ مَنْ حاسَبَ نَفْسَهُ وَقَفَ عَلی عُیُوبِهِ وَ اَحاطَ بِذُنُوبِهِ فَاسْتَقالَ الذُّنُوبَ وَ اَصْلَحَ الْعُیُوبَ: هرکه از نفس خویش حساب کشد بر عیوب خویش آگهی یابد و بگناهانش احاطه پیدا کند آنگاه از گناهان بازگردد و عیوبش را اصلاح نماید.

۱۲۶۶ مَنْ شاقَّ وَعِرَتْ عَلَیْهِ طُرُقُهُ وَ اَعْضَلَ عَلَیْهِ اَمْرُهُ وَ ضاقَ عَلَیْهِ مَخْرَجُهُ: هرکه برخویش سخت گیرد راههای کار و کردارش بروی دشوار و درشت و راه بیرون شدن از آن دشواری بروی تنگ شود.

۱۲۶۷ مَنْ رَفَقَ بِمُصاحِبِهِ وافَقَهُ وَ مَنْ اَعْنَفَ بِهِ اَخْرَجَهُ فَفارَقَهُ: هرکه با رفیقش بنرمی گراید با او همراهی کند و هرکه با یارش درشتی آغاز د او را تنگدل سازد و از وی جدا شود.

۱۲۶۸ مَنْ کَثُرَ مِزاحُهُ لَمْ یَخْلُ مِنْ حاقِدٍ عَلَیْهِ وَ مُسْتَخِفٍّ بِهِ: هرکه پرمزاح باشد خالی و بیرون از آن نیست که دیگری بروی بدبین شد و او را در انظار سبک سازد

۱۲۶۹ مَنْ لَمْ یَتَّعِظْ بِالنّاسِ وَعَظَ اللّٰهُ النّاسَ بِهِ: هرکه بوسیله مردم پند نیاموزد و عبرت نگیرد (کارش بهلاکت و رسوائی کشد) خداوند مردم را بوی پند دهد.

۱۲۷۰ مَنْ اَطاعَ اللّٰهَ سُبْحانَهُ لَمْ یَضُرَّهُ مَنْ

اَسْخَطَ مِنَ النّاسِ : هرکه خداوند سبحان را فرمان برد هرکه از مردم بروی خشم گیرد زیانش نرساند .

۱۲۷۱ مَنْ رَضِيَ بِقَسْمِ اللّهِ سُبْحانَهُ لَمْ يَحْزَنْ عَلى ما فاتَهُ : هرکه بقسمت خداوند سبحان راضی باشد بر آنچه از دستش رفته است اندوهناک نگردد .

۱۲۷۲ مَنْ اَيْقَنَ بِالْقَدَرِ لَمْ يَكْتَرِثْ بِما نابَهُ هرکه تقدیر خدای را باور داشته باشد بدانچه که بوی رسد اندوهگین نگردد .

۱۲۷۳ مَنْ عَرَفَ الدُّنْيا لَمْ يَحْزَنْ بِما اَصابَهُ هرکه جهان را بشناسد (و پستی و تحولات آن را بداند) بدانچه بوی رسد غم نخورد .

۱۲۷۴ مَنْ رَضِيَ بِالْقَدَرِ لَمْ يَكْتَرِثْهُ الْحَذَرُ هرکه بقضا و قدر الهی راضی باشد ترس و یا کناره گیری از دنیا غمگینش نسازد .

۱۲۷۵ مَنْ لَمْ يَتَعَلَّمْ فِي الصِّغَرِ لَمْ يَتَقَدَّمْ فِي الْكِبَرِ هرکه در کوچکی دانش نیاموزد در بزرگی پیشوا نگردد .

۱۲۷۶ مَنْ فَهِمَ مَواعِظَ الزَّمانِ لَمْ يَسْكُنْ اِلى حُسْنِ الظَّنِّ بِالْاَيّامِ : هرکه پندهای روزگار را دریابد (خواطرش) با خوش باوری درباره روزگار آرامش نپذیرد .

۱۲۷۷ مَنْ عَرَفَ خِداعَ الدُّنْيا لَمْ يَغْتَرَّ مِنْها بِمُحالاتِ الْاَحْلامِ : هرکه فریبهای جهان را بازشناسد گول خوابهای خام و پوچ آن را نخورد .

۱۲۷۸ مَنْ رَضِيَ بِما قَسَمَ اللّهُ لَهُ لَمْ يَحْزَنْ عَلى ما في يَدِ غَيْرِهِ : هرکه بدانچه که خدا قسمتش کرده است خورسند باشد بر آنچه که در دست دیگری است غمگین نگردد (و بداند چار روز دنیا که سپری شد دارا و ندار در عرض هم اند) .

۱۲۷۹ مَنْ ضَعُفَ عَنْ حِفْظِ سِرِّهِ لَمْ يَقْوَ لِسِرِّ غَيْرِهِ هرکه از نگهداری راز خود ناتوان باشد بر نگهداری راز دیگری توانا نیست .

۱۲۸۰ مَنْ عَرَفَ الْاَيّامَ لَمْ يَغْفُلْ عَنِ الْاِسْتِعْدادِ هرکه روزگار را بشناسد (و بیقین مرگ پیدا کند) از مهیا کردن توشه و زاد غافل ننشیند .

۱۲۸۱ مَنِ اسْتَصْلَحَ الْاَضْدادَ بَلَغَ الْمُرادَ : هرکه با دشمنان آشتی کند بمراد برسد (و پیروز گردد).

۱۲۸۲ مَنْ کانَ لَهُ مِنْ نَفْسِهِ زاجِرٌ کانَ عَلَیْهِ مِنَ اللّٰهِ سُبْحانَهُ حافِظٌ : هرکه از خودش بازگرداننده داشته باشد از جانب خداوند بزرگ برایش نگهدارنده خواهد بود .

۱۲۸۳ مَنْ عَدِمَ الْفَهْمَ عَنِ اللّٰهِ تَعالیٰ لَمْ یَنْتَفِعْ بِوَعْظِ واعِظٍ : هرکه فهم و دریافت را که از جانب خدای تعالی است گم کرده از پند پند دهنده سود برنگیرد .

۱۲۸۴ مَنْ تَعَرّیٰ عَنْ لِباسِ التَّقْویٰ لَمْ یَسْتَتِرْ بِشَیْءٍ مِنْ اَسْبابِ الدُّنْیا : هرکه از لباس پرهیزکاری برهنه باشد بچیزی از اسباب جهان پوشیده نشود (و با همه دارائی در آخرت برهنه باشد) .

۱۲۸۵ مَنْ اَحَبَّ السَّلامَةَ فَلْیُؤْثِرِ الْفَقْرَ وَمَنْ اَحَبَّ الرّاحَةَ فَلْیُؤْثِرِ الزُّهْدَ فِی الدُّنْیا هرکه سلامتی را دوستدار است البتّه باید نداری را (بر دارائی) بگزیند و هرکه دوستدار آسایش است البتّه باید زهد و کناره‌گیری از جهان را اختیار نماید .

۱۲۸۶ مَنْ عَمِلَ بِطاعَةِ اللّٰهِ سُبْحانَهُ لَمْ یَفُتْهُ غُنْمٌ وَلَمْ یَغْلِبْهُ خَصْمٌ : هرکه فرمان خداوند تعالی را کار بندد نه بهره و غنیمتی از دستش برود و نه دشمنی بروی پیروز گردد .

۱۲۸۷ مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدِ انْتَهیٰ اِلیٰ غایَةِ کُلِّ مَعْرِفَةٍ وَعِلْمٍ : هرکه نفس خویش را بشناسد (و عجایبی که دست قدرت آفریدگار در وجودش بکار برده دریابد) البتّه بمنتهی درجهٔ هر معرفت و علمی رسیده است .

۱۲۸۸ مَنْ غَلَبَ عَلَیْهِ سُوءُ الظَّنِّ لَمْ یَتْرُكْ بَیْنَهُ وَبَیْنَ خَلیلٍ صُلْحاً : بدگمانی بر هرکه غلبه کند میان او و دوستش دیگر صلحی باقی نگذارد (و کار بدبینی آخرش بدشمنی کشد) .

۱۲۸۹ مَنْ مَلَکَهُ الْهَویٰ لَمْ یَقْبَلْ مِنْ نَصُوحٍ نُصْحاً : هوا و هوس هرکه را در بند کشد پند پند دهنده را نپذیرد (و بالاخره هوا بهاویه‌اش دراندازد) .

۱۲۹۰ مَنْ عَجَزَ عَنْ اَعْمالِهِ اَدْبَرَ فی اَحْوالِهِ : هرکه ناتوان از بجا آوردن کردارش باشد (و در انجام امور واجبه سهل انگاری نماید) در حالاتش باز پس رود (و در امور آخرتی پیشرفت

نماید).

۱۲۹۱ مَنْ اَمَّلَ غَیْرَ اللهِ سُبْحانَهُ اَکْذَبَ آمالَهُ: هرکه امید وآرزویش غیر خداوند سبحان باشد آرزوهای خود را دروغ از کار درآورد.

۱۲۹۲ مَنْ عَرَفَ اللهَ سُبْحانَهُ لَمْ یَشْقَ اَبَداً: هرکه خداوند سبحان را بشناسد هرگز بدبخت نگردد.

۱۲۹۳ مَنْ لَمْ یَخَفْ اَحَداً لَمْ یَخَفْ اَبَداً: هرکه ازکسی نترسد دیگر هرگز نخواهد ترسید (شاید مراد این باشد که هرکه بجز از خدا نترسد از دیگران نخواهد ترسید).

۱۲۹۴ مَنْ لَزِمَ الْمُشاوَرَةَ لَمْ یَعْدَمْ عِنْدَ الصَّوابِ مادِحاً وَعِنْدَ الْخَطاءِ عاذِراً: هرکه مشورت کردن را همراه باشد هنگام راست روی ستایشگر را وبگاه خطا ونادرستی عذرگو را گم نگرداند (و درهردو صورت کسی ملامتش نماید).

۱۲۹۵ مَنْ آثَرَ رِضی رَبٍّ قادِرٍ فَلْیَتَکَلَّمْ بِکَلِمَةِ عَدْلٍ عِنْدَ سُلْطانٍ جائِرٍ: هرکه خوشنودی پروردگار توانا را بگزیند البته باید درنزد پادشاه ستمگر سخن بعدل ودرستی گوید (وبرای خوش آمد سلطان سخنی نگوید که خدا را بخشم آرد).

۱۲۹۶ مَنْ لَمْ یُجازِ الْاِساءَةَ بِالْاِحْسانِ فَلَیْسَ مِنَ الْکِرامِ: هرکس بدی را به نیکی پاداش ندهد از نیکان محسوب نگردد.

۱۲۹۷ مَنْ لَمْ یُحْسِنِ الْعَفْوَ اَساءَ بِالْاِنْتِقامِ: هرکه ازگناه خوش وآسان نگذرد بسختی وزشتی کیفر کشد.

۱۲۹۸ مَنْ لَمْ یَرْضَ بِالْقَضاءِ دَخَلَ الْکُفْرُ دینَهُ: هرکه بقضای خدا راضی نباشد کفر در دینش راه یابد.

۱۲۹۹ مَنْ لَمْ یُوقِنْ بِالْجَزاءِ اَفْسَدَ الشَّکُّ یَقینَهُ: هرکه یقین بجزا وپاداش عملش نداشته باشد شک یقینش را ازبین برده است.

۱۳۰۰ مَنْ لَمْ یَسْتَغْنِ بِاللهِ عَنِ الدُّنْیا فَلا دینَ لَهُ: هرکه باداشتن خدا از دنیا بی نیاز نگردد (دنیا را برخدا وآخرت ترجیح دهد) دین ندارد.

۱۳۰۱ مَنْ لَمْ یُؤْثِرِ الْآخِرَةَ عَلَی الدُّنْیا فَلا عَقْلَ لَهُ: هرکه آخرت را بر دنیا نگزیند مردی است بیخرد.

۱۳۰۲ مَنْ لَمْ یُؤَکِّدْ قَدیمَهُ بِحَدیثِهِ شانَ سَلَفَهُ وَخانَ خَلَفَهُ: هرکه نیکی کهنه را بنو استوار نگرداند نیکی گذشته اش را عیبناک

ساخته و جانشین آن را نادرست گردانیده است .

۱۳۰۳ مَنْ كَثُرَ كَلامُهُ كَثُرَ لَغَطُهُ وَمَنْ كَثُرَ هَزْلُهُ كَثُرَ سُخْفُهُ : هرکه پرگو باشد بیهوده گوئی و هرزه درائیش بسیار و هرکه هزل و مزاحش بسیار باشد بافته اش بسیار است .

۱۳۰۴ مَنْ لَمْ يَرْحَمِ النّاسَ مَنَعَهُ اللهُ تَعالىٰ رَحْمَتَهُ : هرکه بمردم رحم نکند خداوند تعالی رحمتش را از وی باز خواهد گرفت .

۱۳۰۵ مَنْ لَمْ يُنْصِفِ الْمَظْلُومَ مِنَ الظّالِمِ سَلَبَهُ اللهُ تَعالىٰ قُدْرَتَهُ : هرکه داد ستمگر را از ستمکش نستاند خداوند توانائی و قدرتش را از وی بستاند .

۱۳۰۶ مَنْ لَمْ يَكْتَسِبْ بِالْعِلْمِ مالاً اِكْتَسَبَ بِهِ جَمالاً : هرکه بوسیله علم مال نیندوزد جمال و زیبائی را کسب نماید .

۱۳۰۷ مَنْ لَمْ يَعْمَلْ بِالْعِلْمِ كانَ حُجَّةً عَلَيْهِ وَوَبالاً : هرکه علمش را کار نه بندد آن علم بروی حجت و سبب گرفتاری است .

۱۳۰۸ مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ سَخاءٌ وَلا حَياءٌ فَالْمَوْتُ خَيْرٌ لَهُ مِنَ الْحَياةِ : هرکه سخاوت و حیا نداشته باشد مرگ برایش بهتر از زندگی است

۱۳۰۹ مَنْ لَمْ يَكُنْ هَمُّهُ ما عِنْدَ اللهِ سُبْحانَهُ لَمْ يُدْرِكْ مُناهُ : هرکس همتش صرف آنچه که نزد خداوند بزرگ است نباشد بآرزویش نرسد

۱۳۱۰ مَنْ لَمْ يَصْبِرْ عَلىٰ مَضَضِ التَّعْلِيمِ بَقِيَ فِي ذُلِّ الْجَهْلِ : هرکه بر سوزش آموختن دانش شکیبا نباشد در خواری نادانی بماند .

۱۳۱۱ مَنْ لَمْ يُهَذِّبْ نَفْسَهُ لَمْ يَنْتَفِعْ بِالْعَقْلِ : هرکه نفس خویش را پاکیزه ننماید از عقل بهره مند نگردد

۱۳۱۲ مَنْ لَمْ يَسْكُنِ الرَّحْمَةُ قَلْبَهُ قَلَّ لِقاها لَهُ عِنْدَ حاجَتِهِ : هرکه رحمت خدای دلش را آرامش نبخشد آن دل بگاه نیازمندی رحمت خدا را کم خواهد دید .

۱۳۱۳ مَنْ لَمْ تَعْرِفِ الْكَرَمَ مِنْ طَبْعِهِ فَلا تَرْحَمْهُ : در طبع هرکس که کرم و جوانمردی نه بینی باو رحم مکن (که اگر کردی سزای نیکی را جز بدی نخواهی دید)

۱۳۱۴ مَنْ لَمْ يَرْضَ مِنْ صَدِيقِهِ اِلّا بِاِيثارِهِ عَلىٰ نَفْسِهِ دامَ سَخَطُهُ : هرکه از دوستش راضی نشود جز باینکه او را بر خود برگزیند (و در

امورات برخود مقدّم دارد) خشمش پایدار است (چون در مقابل توقعی که از دوستش دارد غالب عملی نمیشود باین جهت تأسّف میخورد).

۱۳۱۵ مَنْ كَانَتْ صُحْبَتُهُ فِي اللهِ كَانَتْ صُحْبَتُهُ كَرِيمَةً وَمَوَدَّتُهُ مُسْتَقِيمَةً: هرکه در راه رضای خدا (با دیگری) همنشینی کند همنشینی با او نیک و گرامی و دوستیش پایدار است.

۱۳۱۶ مَنْ لَمْ تَكُنْ مَوَدَّتُهُ فِي اللهِ فَاحْذَرْهُ فَإِنَّ مَوَدَّتَهُ لَئِيمَةٌ وَصُحْبَتَهُ مَشْؤُومَةٌ: هرکه در راه خدا با تو دوستی نمیکند از او بپرهیز زیرا که دوستیش پست و هم نشینی با وی زشت است.

۱۳۱۷ مَنْ سَالَمَ اللهَ سُبْحَانَهُ سَلِمَهُ وَمَنْ حَارَبَهُ حَرَبَهُ: هرکه با خداوند سبحان آشتی کند خدا هم با او بر سر آشتی است و هرکه با او بجنگد خدا هم با او در جنگ است.

۱۳۱۸ مَنْ لَمْ يَكُنْ أَفْضَلَ خِلَالِهِ أَدَبُهُ كَانَ أَهْوَنَ أَحْوَالِهِ عَطَبُهُ: هرکه افزونترین دوستش ادب و کمالش نباشد آسانترین حالاتش مرگش میباشد (چون نادان همینکه بمیرد خودش هم از دست جهلش میرهد).

۱۳۱۹ مَنْ لَمْ يُحِطِ النِّعَمَ بِالشُّكْرِ فَقَدْ عَرَّضَهَا لِزَوَالِهَا: هرکه نعمتها را بسپاسگزاری احاطه نکند و آنها را در حصار شکر محصور نگرداند البتّه آنها در معرض نابودی در آورده است.

۱۳۲۰ مَنْ لَمْ يَحْتَمِلْ مَؤُونَةَ النَّاسِ فَقَدْ أَهَّلَ قُدْرَتَهُ لِانْتِقَالِهَا: هرکه گرانی بار مردم را حمل نکند (و با داشتن توانائی بدستگیری تنگدستان برنخیزد) البتّه قدرتش را شایسته برگرداندن کرده است.

۱۳۲۱ مَنْ لَمْ يَتَحَرَّزْ مِنَ الْمَكَائِدِ قَبْلَ وُقُوعِهَا لَمْ يَنْفَعْهُ الْأَسَفُ عِنْدَ هُجُومِهَا: هرکه از کیدهای مردم پیش از آنکه در آنها افتد احتراز نجوید بهنگام روی آوردن آنها اندوه و اسف بحالش سودمند نیفتد.

۱۳۲۲ مَنِ اسْتَعَانَ بِعَدُوِّهِ عَلَى حَاجَتِهِ ازْدَادَ بُعْدًا مِنْهَا: هرکه در برآوردن حاجتش از دشمنش یاری جوید از حاجتش بیشتر دور گردد.

۱۳۲۳ مَنْ تَوَكَّلَ عَلَى اللهِ سُبْحَانَهُ أَضَاءَتْ لَهُ الشُّبُهَاتُ وَكُفِيَ الْمَؤُونَاتِ وَأَمِنَ التَّبِعَاتِ: هرکه بر خداوند بزرگ توکّل کند شبهه‌ها برایش

روشن گردند (و زنگ شکوک از دلش زدوده شود) و آنچه را که در خور و لازم او است کفایت کرده شود و از رنجها و گرفتاریها بدور ماند.

۱۳۲۴ مَنْ لَمْ يُقَدِّمْ اِخْلاصَ النِّيَّةِ فِي الطّاعاتِ لَمْ يَظْفَرْ بِالْمَثُوباتِ: هرکه در عبادتها نیّت پاک را مقدّم ندارد بر ثوابها پیروز نگردد.

۱۳۲۵ مَنْ لَمْ يَصْبِرْ عَلىٰ كَدِّهِ صَبَرَ عَلَى الْاِفْلاسِ: هرکه بر رنج و کوشش صبر نکند باید بر نداری و مفلسی صبر نماید.

۱۳۲۶ مَنْ لَمْ يَنْتَفِعْ بِنَفْسِهِ لَمْ يَنْتَفِعْ بِالنّاسِ: هرکه از خودش برخوردار نگردد از مردم برخوردار نشود (یعنی انسان در کارها خود را باید مقدّم دارد تا مردم از دنبالش بروند).

۱۳۲۷ مَنْ لَمْ يَتَّضِعْ عِنْدَ نَفْسِهِ لَمْ يَرْتَفِعْ عِنْدَ غَيْرِهِ: هرکه پیش خودش افتاده نباشد نزد دیگران بلند نیست.

۱۳۲۸ مَنْ لَمْ يُصْلِحْ نَفْسَهُ لَمْ يُصْلِحْ غَيْرَهُ: هرکه خود را اصلاح نکند دیگری را اصلاح ننماید.

۱۳۲۹ مَنْ لَمْ يَسْتَظْهِرْ بِالْيَقْظَةِ لَمْ يَنْتَفِعْ بِالْحَفَظَةِ: هرکه بوسیله بیداری (و دل آگاهی) قوی پشت نگردد از نگهبانان سود نگیرد (و انسان خودش باید بیدار و هشیار باشد).

۱۳۳۰ مَنْ لَمْ يَكُنْ اَمْلَكَ شَيْءٍ بِهِ عَقْلُهُ لَمْ يَنْتَفِعْ بِمَوْعِظَةٍ: هرکه مالک ترین چیزیکه (در امورات دنیا و آخرتش تصرّف میکند) عقلش نباشد بوعظ و پندی سودمند نگردد.

۱۳۳۱ مَنْ لَمْ يُوقِنْ قَلْبُهُ لَمْ يُطِعْهُ عَمَلُهُ: هرکه دلش یقین (بخدا و آخرت) نداشته باشد عملش اطاعتش ننماید (و چون دل همراه نیست موفق بعملی نگردد).

۱۳۳۲ مَنْ لَمْ يَعْمَلْ لِلْآخِرَةِ لَمْ يَنَلْ اَمَلَهُ: هرکه برای آخرت عمل نکند بآرزویش نرسد (چون منتهی آرزوی انسان آخرت و آخرت جز با عمل بدست نیاید).

۱۳۳۳ مَنْ لَمْ يَمْلِكْ شَهْوَتَهُ لَمْ يَمْلِكْ عَقْلَهُ: هرکه شهوتش را مالک نگردد و در بند فرمانش نکشد عقلش را مالک نشود.

۱۳۳۴ مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْاِحْسانَ لَمْ يَعْدُهُ اِلَّا الْحِرْمانُ: هرکه نیکی را سپاس نگذارد جز نومیدی و ناکامی بوی باز نگردد.

۱۳۳۵ مَنْ لَمْ یُصَدِّقْ مِنَ اللّٰهِ سُبْحانَهُ خَوْفُهُ لَمْ یَنَلْ مِنْهُ الْأَمانَ : هرکه ترسش را از خدای سبحان راست و درست نیاورد (و در کردارش مشهود نباشد) از خداوند بایمنی برسد .

۱۳۳۶ مَنْ لَمْ یُجْمِلْ قِیلاً لَمْ یَسْمَعْ جَمِیلاً : هرکه نیکو سخن نگوید پاسخ نیکو نشنود .

۱۳۳۷ مَنْ لَمْ یُداوِ شَهْوَتَهُ بِالتَّرْکِ لَها لَمْ یَزَلْ عَلِیلاً : هرکه شهوتش را بترک شهوت مداوا نکند همیشه دردمند است (خواه شهوت جسمی باشد خواه قلبی) .

۱۳۳۸ مَنْ لَمْ یُصْلِحْ عَلیٰ اخْتِیارِهِ اللّٰهُ سُبْحانَهُ لَمْ یُصْلِحْ اخْتِیارَهُ لِنَفْسِهِ : هرکه خود را در خور آن نگرداند که خداوند سبحان او را برگزیند سزاوار نیست که او خود را برکشد (و از دیگران برتر داند) .

۱۳۳۹ مَنْ لَمْ یُصْلِحْ عَلیٰ أَدَبِ اللّٰهِ سُبْحانَهُ لَمْ یُصْلِحْ عَلیٰ أَدَبِ نَفْسِهِ : هرکه شایسته دین و ادب خداوند سبحان نگردد شایسته ادب و روش خویش نشود (و متخلق باخلاق انسانی نباشد) .

۱۳۴۰ مَنْ لَمْ یَکُنْ لَهُ عَقْلٌ یَزِینُهُ لَمْ یَنْبُلْ : هرکه عقلی که او را بیاراید نداشته باشد راست رو و بزرگوار نگردد .

۱۳۴۱ مَنْ لَمْ یَصْحَبِ الْإِخْلاصَ عَمَلَهُ لَمْ یُقْبَلْ : هرکه اخلاص و پاکی را با نیتش همراه نگرداند عملش پذیرفته نشود .

۱۳۴۲ مَنْ لَمْ یُنْصِفْكَ مِنْهُ حَیاؤُهُ لَمْ یُنْصِفْكَ مِنْهُ دِینُهُ : هرکه از روی شرمش با تو بانصاف رفتار نکند از روی دینش با تو براه انصاف نرود .

۱۳۴۳ مَنْ لَمْ یَحْسُنْ خُلْقُهُ لَمْ یَنْتَفِعْ بِهِ قَرِینُهُ : هرکه خویش را نیکو نگرداند همنشینش از وی سودمند نگردد .

۱۳۴۴ مَنْ لَمْ یَکُنْ لِمَنْ دُونَهُ لَمْ یَنَلْ حاجَتَهُ : هرکه برای زیردست خود (آماده خدمت) نباشد بحاجت خود دست نیابد .

۱۳۴۵ مَنْ لَمْ یُدارِ مَنْ فَوْقَهُ لَمْ یُدْرِكْ بُغْیَتَهُ : هرکه با بالادست خویش مدارا و نرمی نکند به آرزویش نرسد (چون باز بر دستان پنجه درافکندن خود را خوار کردن است) .

۱۳۴۶ مَنْ لَمْ یَعْرِفْ مَضَرَّةَ الشَّیْءِ لَمْ یَقْدِرْ عَلیٰ

الْاِمْتِناعِ مِنْهُ : هرکه زیان چیزی را نشناسد توانائی ندارد که نفس خود را از آن باز دارد (و انسان پایان گناه کاری را اگر درک کند بآسانی دست از آن خواهد کشید) .

۱۳۴۷ مَنْ لَمْ یَعْرِفْ مَنْفَعَةَ الْخَیْرِ لَمْ یَقْدِرْ عَلَی الْعَمَلِ بِهِ : هرکه سود نیکی را نشناسد توانائی ندارد که آنرا بکار بندد .

۱۳۴۸ مَنْ لَمْ یُعِنْهُ اللهُ سُبْحانَهُ عَلی نَفْسِهِ لَمْ یَنْتَفِعْ بِمَوْعِظَةِ واعِظٍ : هرکه خداوند سبحان او را بر نفسش یاری ندهد (و از خود سرش پند دهنده نداشته باشد) پند پندگوی سودش نبخشد .

۱۳۴۹ مَنْ لَمْ یَعْتَبِرْ بِغِیَرِ الدُّنْیا وَصُرُوفِها لَمْ یَنْجَعْ فیهِ الْمَواعِظُ : هرکه از گردشهای گوناگون جهان پند نگیرد پندها در وی سودمند نیفتد .

۱۳۵۰ مَنْ ظَفِرَ بِالدُّنْیا نَصِبَ وَمَنْ فاتَتْهُ تَعِبَ : هرکه بدنیا دست یابد گرفتار گردد و هرکه آنرا بدست نیاورد دچار رنج و زحمت شود (واصولاً حال دنیا چنین است) .

۱۳۵۱ مَنْ حارَبَ النّاسَ حُرِبَ وَمَنْ اَمِنَ السَّلْبَ سُلِبَ : هرکه با مردم بجنگد جنگ کرده شود و هرکه از سلب و تاراج مال ایمن نشیند مالش ربوده و تاراج گردد .

۱۳۵۲ مَنْ خافَ اللهَ سُبْحانَهُ آمَنَهُ اللهُ مِنْ کُلِّ شَیْءٍ : هرکه از خداوند سبحان بترسد خداوند او را از هر چیزی (هر پیش آمد بدی) ایمن دارد .

۱۳۵۳ مَنْ خافَ النّاسَ اَخافَهُ اللهُ سُبْحانَهُ مِنْ کُلِّ شَیْءٍ : هرکه از مردم بترسد خداوند سبحان او را از هر چیزی بترساند .

۱۳۵۴ مَنْ جَعَلَ مُلْکَهُ خادِماً لِدینِهِ اِنْقادَ لَهُ کُلُّ سُلْطانٍ : هرکه ملک و سلطنتش را خدمتگذار دینش قرار دهد هر پادشاهی فرمانش را گردن نهد .

۱۳۵۵ مَنْ جَعَلَ دینَهُ خادِماً لِمُلْکِهِ طَمِعَ فیهِ کُلُّ اِنْسانٍ : هرکه دینش را خادم سلطنتش قرار دهد هر کسی در پادشاهیش طمع کند (مانند اغلب ممالک اسلامی که با داشتن چنین دستورات عالیه در اثر بیهوشی و هوا پرستی ممالک اسلامی را مستعمره کفار و خارجیان گرداند) .

۱۳۵۶ مَنْ تَهاوَنَ بِالدّینِ هانَ وَمَنْ غالَبَهُ الْحَقُّ لانَ : هرکه دین را خوار سازد خوار گردد و هرکه حق بر وی غالب گردد نرم شود .

۱۳۵۷ مَنْ تَسَرْبَلَ ثَوابَ التُّقىٰ لَمْ يَبْلَ سِرْبالُهُ
هرکه جامه های پرهیزکاری را در پوشد جامه اش کهنه شدنی نیست.

۱۳۵۸ مَنْ اَمَّلَ ثَوابَ الْحُسْنىٰ لَمْ يُنَكِّدْ امالَهُ: هرکه ثواب خوبی را (و فراوانی را در آخرت) آرزومند است آرزوهای خویش را گم نگرداند (و در نیکوکاری کوشا باشد).

۱۳۵۹ مَنْ رَخَّصَ لِنَفْسِهِ ذَهَبَتْ بِهِ فِي مَذاهِبِ الظُّلْمَةِ: هرکه نفس خویش را رها سازد (و عنانش از کف رها نگه ندارد) نفس او را در کوره راههای تاریکی و گمراهی پرتاب نماید.

۱۳۶۰ مَنْ داهَنَ نَفْسَهُ هَجَمَتْ بِهِ عَلَى الْمَعاصِي الْمُحَرَّمَةِ: هرکه با نفس خویش مدارا کند (و آنرا ریاضت ندهد) نفس او را بسوی گناهان حرام بکشاند.

۱۳۶۱ مَنْ كانَ غَرَضُهُ الْباطِلَ لَمْ يُدْرِكِ الْحَقَّ وَلَوْ كانَ اَشْهَرَ مِنَ الشَّمْسِ: هرکه در امورات قصد باطل داشته باشد حق را نیابد گو اینکه از آفتاب درخشان تر (و بلندتر) باشد.

۱۳۶۲ مَنْ كانَ مَقْصَدُهُ الْحَقَّ اَدْرَكَهُ وَلَوْ كانَ كَثيرَ اللَّبْسِ: هرکه مقصدش حق باشد آنرا بیابد گو اینکه پر اشتباه باشد (چون بالاخره از راه اشتباه برگشته بحق خواهد پیوست).

۱۳۶۳ مَنْ لَمْ يَتَدارَكْ نَفْسَهُ بِاِصْلاحِها اَعْضَلَ دَاؤُهُ وَاَعْيىٰ شِفاؤُهُ وَعُدِمَ الطَّبيبُ: هرکه نفس خویش را براست و درست کردنش در نیابد (و در کار اصلاحش اقدام ننماید) مداوا کردن آن نفس بر وی سخت گردد و در شفا دادنش برنج افتد و طبیب را گم نماید.

۱۳۶۴ مَنْ قَصَّرَ فِي الْعَمَلِ ابْتَلاهُ اللّٰهُ سُبْحانَهُ بِالْهَمِّ وَلا حاجَةَ لِلّٰهِ سُبْحانَهُ فيمَنْ لَيْسَ لَهُ في نَفْسِهِ وَمالِهِ نَصيبٌ: هرکه در کار برای آخرت کوتاهی کند خداوند سبحان او را دچار اندوه سازد و خداوند بآنکس که در مال و جانش برای خدا بهره نیست نیازی ندارد (و شاید او را بخود واگذار نماید).

۱۳۶۵ مَنْ طالَ حُزْنُهُ عَلىٰ نَفْسِهِ فِي اللّٰهِ نَبّا اَقَرَّ اللّٰهُ عَيْنَهُ يَوْمَ الْقِيمَةِ وَاَحَلَّهُ دارَ الْمُقامَةِ: هرکه در دنیا بر نفس خویش اندوه بسیار خورد که چرا عمر را برایگان از کف دادم و برگ

آخرت را ذخیره نکردم) خداوند در روز قیامت دیده اش را روشن سازد و بسرای جاودان بهشتش فرود آورد.

۱۳۶۶ مَنْ تَوَكَّلَ عَلَى اللهِ هانَتْ لَهُ الصِّعابُ وَتَسَهَّلَتْ عَلَيْهِ الأَسْبابُ وَتَبَوَّءَ الْخَفْضَ وَالْكَرامَةَ: هرکه بر خدا توکّل کند سختیها بروی آسان گردند و اسبابها برایش فراهم آیند و در راحت و وسعت و کرامت جای گیرد (اَلْخَفْضُ الرّاحَةُ وَالسُّكُونُ يُقالُ هُوَ في خَفْضٍ مِنَ الْعَيْشِ «مجمع»)

۱۳۶۷ مَنِ اتَّخَذَ دِينَ اللهِ لَهْواً وَلَعِباً أَدْخَلَهُ اللهُ سُبْحانَهُ النّارَ مُخَلَّداً فِيها: هرکه دین خدای را بازیچه گیرد خداوند بزرگ او را بآتش در اندازد و او همیشه در آن آتش بماند.

۱۳۶۸ مَنْ عَظُمَتِ الدُّنْيا في عَيْنِهِ وَكَبُرَ مَوْقِعُها في قَلْبِهِ وَآثَرَها عَلَى اللهِ وَانْقَطَعَ إِلَيْها صارَ عَبْداً لَها: هرکه دنیا را در چشم خویش عظیم گیرد و جایش را در دلش بزرگ دارد و آن را بر خدا بگزیند و بسوی آن انقطاع پذیرد (یعنی از همه ببرد و بدان پیوند کند) چنین کسی در دست بندهٔ

دنیا شود.

۱۳۶۹ مَنْ أَعْطى فِي اللهِ سُبْحانَهُ وَمَنَعَ فِي اللهِ وَأَحَبَّ فِي اللهِ فَقَدِ اسْتَكْمَلَ الإِيمانَ: هرکه در راه خدا بدهد و در راه خدا باز گیرد و در راه خدا دوست دارد البتّه چنین کسی ایمان را کامل و تمام کرده است.

۱۳۷۰ مَنْ بَدَأَ بِالْعَطِيَّةِ مِنْ غَيْرِ طَلَبٍ أَكْمَلَ الْمَعْرُوفَ مِنْ غَيْرِ امْتِنانٍ فَقَدْ أَكْمَلَ الإِحْسانَ: هرکس بدون خواستن از وی ابتدای بخشش کند و بدون منّت نهادن نیکی را کامل و تمام گرداند البتّه چنین کسی نیکی و احسان را کامل ساخته است.

۱۳۷۱ مَنْ شَغَلَ نَفْسَهُ بِغَيْرِ نَفْسِهِ فَقَدْ تَحَيَّرَ فِي الظُّلُماتِ وَارْتَبَكَ فِي الْهَلَكاتِ: هرکه خودش را بغیر خودش سرگرم سازد (و در صدد کنجکاوی در عیوب مردم برآید) البتّه در تاریکیها سرگردان ماند و در هلاکتها درافتد.

۱۳۷۲ مَنْ لَمْ يَعْرِفْ نَفْسَهُ بَعُدَ عَنْ سَبِيلِ النَّجاةِ وَخَبَطَ فِي الضَّلالِ وَالْجَهالاتِ: هرکه خود را نشناسد از راه رستگاری دور گردد و

درنارواییها وخطاها وگمراهیها درافتد .

۱۳۷۳ مَنْ طَلَبَ رِضَى اللّٰهِ بِسَخَطِ النَّاسِ رَدَّ اللّٰهُ تَعَالَى ذَامَّهُ مِنَ النَّاسِ حَامِدًا : هرکس باوجود خشم مردم رضا وخوشنودی خدارا بخواهد خداوند تعالی نکوهشگرش را ستایشگرش سازد .

۱۳۷۴ مَنْ طَلَبَ رِضَى النَّاسِ بِسَخَطِ اللّٰهِ سُبْحَانَهُ رَدَّ اللّٰهُ حَامِدَهُ مِنَ النَّاسِ ذَامًّا : هرکه خوشنودی مردم را برخشم خداوند سبحان بجوید وترجیح دهد خداوند سبحان از مردم ستایشگرش را نکوهشگرش نماید .

۱۳۷۵ مَنْ لَمْ يُقَدِّمْ مَالَهُ لِآخِرَتِهِ وَهُوَ مَأْجُورٌ خَلَّفَهُ وَهُوَ مَأْثُومٌ : هرکه مالش را برای آخرتش پیش نفرستد درحالیکه اجر داشته باشد آن مال را واگذارد درحالیکه گنهکار باشد .

۱۳۷۶ مَنْ لَمْ يَصْحَبْكَ مُعِينًا عَلَى نَفْسِكَ فَصُحْبَتُهُ وَبَالٌ عَلَيْكَ إِنْ عَلِمْتَ : آن همنشینی که ترا برنفست یاری دهنده نیست همنشینی او بر تو وبال است اگر (بیندیشی و) بدانی .

۱۳۷۷ مَنْ مَدَحَكَ بِمَا لَيْسَ فِيكَ فَهُوَ ذَمٌّ لَكَ إِنْ عَقَلْتَ : هرکه ترا بآنچه که در تو نیست بستاید پس آن برای تو نکوهش است اگر بفهمی .

۱۳۷۸ مَنْ نَصَحَ نَفْسَهُ كَانَ جَدِيرًا بِنُصْحِ غَيْرِهِ : هرکه خودش را پند میدهد (وازرشتکاری باز میدارد) او درخور آنست که دیگری راهم پند دهد .

۱۳۷۹ مَنْ غَشَّ نَفْسَهُ كَانَ أَغَشَّ لِغَيْرِهِ : هرکه خودرا آلوده سازد البتّه دیگری را آلوده کننده تر است .

۱۳۸۰ مَنْ قَامَ بِفَتْقِ الْقَوْلِ وَرَتْقِهِ فَقَدْ حَازَ الْبَلَاغَةَ : هرکه به بست وگشاد سخن قیام کند (وبا منطقی شیوا مردم را بسوی خدا کشد) البتّه بلاغت ورسائی سخن را گرد آورده است .

۱۳۸۱ مَنْ بَادَرَ إِلَى مَرَاضِي اللّٰهِ سُبْحَانَهُ وَتَأَخَّرَ عَنْ مَعَاصِيهِ فَقَدْ أَكْمَلَ الطَّاعَةَ : هرکه بسوی خوشنودیهای خدای بزرگ بشتابد و از نافرمانیهای او باز ایستد البتّه چنین کسی طاعت خدارا کامل کرده است .

۱۳۸۲ مَنْ شَفَعَ فِيهِ الْقُرْآنُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ شُفِّعَ فِيهِ وَمَنْ مَحَلَ بِهِ صُدِّقَ عَلَيْهِ : درروز قیامت هرکس قرآن را شفیع خود گرداند قرآن شفیعش گردد واز هرکس که قرآن بدگوئی کند

سخنش درباره او باور داشته شود (پس وای بحال آن کس که در قیامت قرآن خصم و بدگویش باشد)

۱۳۸۳ مَنْ قَصَدَ فِي الْغِنَى وَالْفَقْرِ فَقَدِ اسْتَعَدَّ لِنَوائِبِ الدَّهْرِ: هرکس بحال دارائی و نداری میانه روی را کار بندد البتّه برای پیش آمدهای (سهمگین) روزگار خود را مهیّا ساخته است.

۱۳۸۴ مَنْ عَرِيَ عَنِ الْهَوى عَمَلُهُ حَسُنَ اَثَرُهُ فِي كُلِّ اَمْرٍ: هرکه کردارش را از هوا پاک سازد در هر کاری اثرش نیکو خواهد بود.

۱۳۸۵ مَنْ اَحَبَّنا فَلْيُعِدَّ لِلْبَلاءِ جِلْباباً: هرکه دوستدار ما است باید برای گرفتاری (در چنگال مخالفین و شنیدن بدگوئیهای آنان) سرپوشی برای خود آماده کند.

۱۳۸۶ مَنْ تَوَلاّنا اَهْلَ الْبَيْتِ فَلْيَلْبَسْ لِلْمِحَنِ اِهاباً: هرکه دوستدار ما اهلبیت است البتّه باید برای محنتها و گرفتاریها پوستی درشت و تن پوشی سخت به پیکر درپوشد (و از نکوهش نکوهشگران خم بابرو نیاورد) اُهُب كَكُتُب مالَمْ يُدْبَغْ.

۱۳۸۷ مَنْ لَمْ يَدَعْ وَهُوَ مَحْمُودٌ يَدَعُ وَهُوَ مَذْمُومٌ: هرکس در حال ستودگی بدیرا وانگذارد آنرا وا گذارد در حالی که نکوهیده باشد.

۱۳۸۸ مَنْ عَفَّتْ اَطْرافُهُ حَسُنَتْ اَوْصافُهُ: هرکه اطراف و جوانبش پاکیزه (و اخلاقش پسندیده) باشد البتّه کردار و آثارش نیکو خواهد بود.

۱۳۸۹ مَنْ كَرُمَتْ نَفْسُهُ قَلَّ شِقاقُهُ وَخِلافُهُ: آنکه دارای نفسی گرامی و کریم است بدبختی و دشمنیش کم است.

۱۳۹۰ مَنْ اَكْثَرَ الْمَناكِحَ غَشِيَتْهُ الْفَضائِحُ: هرکه پرنکاح و بسیار زن باز باشد رسوائیها گردش در میان گیرند.

۱۳۹۱ مَنْ تاجَرَكَ فِي النُّصْحِ كانَ شَريكَكَ فِي الرِّبْحِ: هرکس در پندگوئی با تو کار تجارت کند در سود بردن با تو شریک است.

۱۳۹۲ مَنْ عانَدَ الزَّمانَ اَرْغَمَهُ وَمَنِ اسْتَسْلَمَ اِلَيْهِ لَمْ يَسْلَمْ: هرکه با روزگار بدشمنی برخیزد (و اوامر دنیا را اطاعت نکند) روزگار را بخواری بروی درافکند و هرکس فرا این جهان را گردن نهد روی رهائی نه بیند.

۱۳۹۳ مَنْ اَلَحَّ عَلَيْهِ الْفَقْرُ فَلْيُكْثِرْ مِنْ قَوْلِ: لاحَوْلَ وَلاقُوَّةَ اِلاّ بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظيمِ

فقر و نداری هرکس را که در فشار گذارد (و آن کس بخواهد که از چنگال فقر برهد) باید کلمهٔ شریفهٔ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ را بسیار بگوید .

۱۳۹۴ مَنْ بَاعَ الطَّمَعَ بِالْيَأْسِ لَمْ يَسْتَطِلْ إِلَيْهِ النَّاسُ : هرکه طمع را بنا امیدی بفروشد (و چشم از مردم بپوشد) زبان مردم بروی دراز نگردد .

۱۳۹۵ مَنِ افْتَخَرَ بِالتَّبْذِيرِ احْتَقَرَ بِالْإِفْلَاسِ : هرکه بواسطهٔ اسراف و بخرجی بدیگران بنازد بواسطهٔ نداری و مفلسی خوار گردد .

۱۳۹۶ مَنِ الَّذِي يَرْجُو فَضْلَكَ إِذَا قَطَعْتَ ذَوِي رَحِمِكَ : توکه خویشاوندت را محروم سازی و از وی ببری دیگر چه کسی بفضل و احسانت امیدوار باشد .

۱۳۹۷ مَنِ الَّذِي يَثِقُ بِكَ إِذَا غَدَرْتَ بِذَوِي عَهْدِكَ : توکه باهم پیمان خود بیوفائی کنی (و عهدیکه با خدا بستی که فرمان شیطان را نبری نادیده انگاری) دیگر چه کس و کدام بنده بتو اطمینان پیدا کند .

۱۳۹۸ مَنِ اسْتَشْعَرَ الشَّغَفَ بِالدُّنْيَا مَلَأَتْ ضَمِيرَهُ أَشْجَانًا لَهَا رَقْصٌ عَلَى سُوَيْدَاءِ قَلْبِهِ هَمٌّ يَشْغَلُهُ وَغَمٌّ يَحْزُنُهُ حَتَّى يُؤْخَذَ بِكَظْمِهِ فَيُلْقَى بِالْفَضَاءِ مُنْقَطِعًا أَبْهَرَاهُ هَيِّنًا عَلَى اللَّهِ فَنَاؤُهُ بَعِيدًا عَلَى الْإِخْوَانِ لِقَاؤُهُ : هرکه دوستی و عشق جهان را زیر پوشش گیرد دنیا درونش را از غمها و اندوهها پر سازد آن دنیا را در درون دلش رقص و زیر و رو شدنی است هردم اندوهی (از اندوههای جهان) سرگرمش سازد و غمی محزون و غصه دارش نماید تا آنکه گرفتار فرو خوردن اندوهش گردد (و مرگش در رسد) آنگاه در فضا افکنده شود در حالی که دو چشمش ز دنیا بریده نابودیش بر خداوند آسان و دیدارش بر برادران و دوستان دور باشد (و دیگر دست کسی بوی نرسد) .

۱۳۹۹ مَنْ مَاتَ عَلَى فِرَاشِهِ وَهُوَ عَلَى مَعْرِفَةِ رَبِّهِ وَحَقِّ رَسُولِهِ وَحَقِّ أَهْلِ بَيْتِهِ مَاتَ شَهِيدًا وَوَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَاسْتَوْجَبَ ثَوَابَ مَا نَوَى مِنْ صَالِحِ عَمَلِهِ وَقَامَتْ نِيَّتُهُ مَقَامَ إِصْلَاتِهِ

بِسَیْفِهِ فَاِنَّ لِکُلِّ شَیْءٍ اَجَلًا لا یَعْدُوهُ: هرکه در بستر خود بمیرد درحالیکه شناسای حق پروردگار و حق رسولش و حق اهلبیت رسولش بوده باشد (و علی و اولادش علیهم الصلوة والسلام را اوصیاء و خلفاء رسول خدا بداند) این کس شهید مرده و اجرش بر خداوند سبحان است و هرچه از عمل نیکش که نیت کرده است سزاوار ثواب و نیت نیکش جای گیر شمشیر زدنش (در راه خدا) میباشد و از برای هر چیزی سر رسید و وعده ایست که از آن در نگذرد (و برای هر کس برابر هر کاری ثوابی است که بآن برسد).

۱۴۰۰ مَنْ رَبّاهُ الْهَوانُ اَبْطَرَتْهُ الْکَرامَةُ: خواری و نداری هرکس را در خویش پرورده باشد جاه و بزرگی او را خوشنود گرداند.

۱۴۰۱ مَنْ لَمْ تُصْلِحْهُ الْکَرامَةُ اَصْلَحَتْهُ الْاَهانَةُ: بزرگی و جاه هرکس را اصلاح نکند خواری و نداری اصلاحش کند.

۱۴۰۲ مَنْ سَعی فی طَلَبِ السَّرابِ طالَ تَعَبُهُ وَ کَثُرَ عَطَشُهُ: هرکه در جستجوی آب نما و سراب (جهان فانی نابود شدنی) بکوشد رنجش بدراز کشد و تشنگیش بسیار گردد (و بآرزوی خویش دست نیابد).

۱۴۰۳ مَنْ اَمَّلَ الرَّیَّ مِنَ السَّرابِ خابَ اَمَلُهُ وَ ماتَ بِعَطَشِهِ: هرکه از آب نما و سراب (جهان) امید سیرابی داشته باشد امیدش بنا امیدی و زیان کشد و تشنگیش بکشد.

۱۴۰۴ مَنْ اَنْعَمَ عَلَی الْکَفُورِ طالَ غَیْظُهُ: هرکه ناسپاسگذار را نعمت دهد خشمش طولانی گردد.

۱۴۰۵ مَنِ اغْتاظَ عَلی مَنْ لا یَقْدِرُ عَلَیْهِ ماتَ بِغَیْظِهِ: آنکه خشم گیرد بر کسیکه بر وی توانائی ندارد از فرط خشمش خواهد مرد.

۱۴۰۶ مَنْ لَمْ یَصُنْ وَجْهَهُ عَنْ مَسْئَلَتِکَ فَاَکْرِمْ وَجْهَکَ عَنْ رَدِّهِ: آنکه آبروی خود را از درخواست کردن از تو نگه نمیدارد تو آبروی خود را از ردّ درخواست وی گرامی دار (و حاجتش را رواساز).

۱۴۰۷ مَنْ عَرَفَ شَرَفَ مَعْناهُ صانَهُ عَنْ دَنائَةِ شَهْوَتِهِ وَ زُورِ مُناهُ: هرکه بلندی و شرف گوهر خویش را بشناسد آن را از پستی شهوترانی و دروغ آرزو نگهدارد.

۱۴۰۸ مَنْ جَعَلَ اللهَ سُبْحانَهُ مُؤَمَّلَ رَجائِهِ كَفاهُ أَمْرَ دينِهِ وَدُنْياهُ: هر كه خداوند سبحان را مورد و مركز بازگشت خويش قرار دهد خدا كار دنيا و آخرتش را بسازد و كفايت كند.

۱۴۰۹ مَنْ عاقَبَ بِالذَّنْبِ فَلا فَضْلَ لَهُ: هر كه گرفتار گناه گردد فضل و فزونى ندارد.

۱۴۱۰ مَنْ مارَى السَّفيهَ فَلا عَقْلَ لَهُ: هر كه با نادان در افتد بيخرد است.

۱۴۱۱ مَنْ صَدَّقَ اللهَ سُبْحانَهُ نَجا: هر كه وجود خداوند سبحان را باور دارد (و موحد شده دستورات الهى را كار بندد) رستگار است.

۱۴۱۲ مَنْ أَشْفَقَ عَلى دينِهِ سَلِمَ مِنَ الرَّدى: هر كه دين خود را گرامى دارد از درافتادن (در آتش دوزخ) بر كنار ماند.

۱۴۱۳ مَنْ زَهِدَ فِي الدُّنْيا قَرَّتْ عَيْناهُ بِجَنَّةِ الْمَأْوى: هر كه زهد در دنيا را پيشه خويش سازد ديده اش به بهشت روشن گردد.

۱۴۱۴ مَنْ كُنَّ فيهِ ثَلاثٌ سَلِمَتْ لَهُ الدُّنْيا وَالْآخِرَةُ: يَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ وَيَأْتَمِرُ بِهِ وَيَنْهى عَنِ الْمُنْكَرِ وَيَنْتَهي عَنْهُ، وَيُحافِظُ عَلى حُدُودِ اللهِ جَلَّ وَعَلا: هر كه در وى سه چيز باشد دنيا و آخرت در برابرش تسليم گردند: مردم را امر بخوبى كند و خودش آنرا بكار بندد، و خود و مردم را از بدى باز دارد و احكام و دستورات خداوند بلند و بزرگ را حفظ كند (و بآنها عمل نمايد).

۱۴۱۵ مَنْ سَمَحَتْ نَفْسُهُ بِالْعَطاءِ اسْتَعْبَدَ أَبْناءَ الدُّنْيا: هر كه خود را بجوانمردى و بخشش وادارد مردم دنيا را بنده احسان خويش سازد.

۱۴۱۶ مَنْ لَمْ تَنْفَعْكَ حَياتُهُ فَعُدَّهُ مِنَ الْمَوْتى: هر كه زندگيش براى تو سودمند نباشد او را از مردگان شمار.

۱۴۱۷ مَنْ لَمْ يَتَحَمَّلْ زَلَلَ الصَّديقِ ماتَ وَحيدًا: هر كه لغزش دوست را تحمل نكند تنها ميرد.

۱۴۱۸ مَنْ لَمْ يَتَّقِ وُجُوهَ الرِّجالِ لَمْ يَتَّقِ اللهَ سُبْحانَهُ: هر كه از مردمان نترسد البته از خداوند سبحان نخواهد ترسيد.

۱۴۱۹ مَنْ لَمْ يَسْتَحْيِ مِنَ النّاسِ لَمْ يَسْتَحْيِ مِنَ اللهِ سُبْحانَهُ: هر كه از مردم شرم نداشته باشد

شرم از خداوند سبحان ندارد.

۱۴۲۰ مَنْ جَمَعَ لَهُ مَعَ الْحِرْصِ عَلَی الدُّنْیا الْبُخْلُ بِها فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِعَمُودَیِ اللُّؤْمِ: هرکه حرص و بخل بر دنیا را یکجا با هم جمع نماید البته در دو ستون از نکوهش و ناکسی چنگ در زده است.

۱۴۲۱ مَنِ اعْتَمَدَ عَلَی الدُّنْیا فَهُوَ الشَّقِیُّ الْمَحْرُومُ: هرکه بر دنیا تکیه کند بدبخت و ناکام است.

۱۴۲۲ مَنْ لَمْ یُحْسِنْ ظَنَّهُ اسْتَوْحَشَ مِنْ كُلِّ اَحَدٍ: هرکه گمانش (درباره مردم) نیکو نباشد از هرکسی میترسد.

۱۴۲۳ مَنْ طَلَبَ صَدِیقَ صِدْقٍ وَفِیٍّ طَلَبَ مالا یُوجَدُ: هرکه دوست درست و وفادار را بجوید جویای چیز نایاب است.

۱۴۲۴ مَنْ دَنَتْ هِمَّتُهُ فَلاتَصْحَبْهُ: با شخص پست همّت مصاحبت مکن.

۱۴۲۵ مَنْ هانَتْ عَلَیْهِ نَفْسُهُ فَلاتَرْجُ خَیْرَهُ: هرکه نفسش بر وی خوار (و جهان در چشمش بزرگ) است امید خیری از وی نداشته باش.

۱۴۲۶ مَنْ بَخِلَ بِمالِهِ عَلَی نَفْسِهِ جادَ بِهِ عَلَی بَعْلِ عِرْسِهِ: هرکه با مال و دارائی خودش بخودش بخل میورزد (و آن را صرف امور خودش نمینماید) با آن مال بر شوهر زنش بخشش میکند.

۱۴۲۷ مَنْ لَمْ یَتَعاهَدْ عِلْمَهُ فِی الْخَلاءِ فَضَحَهُ فِی الْمَلاءِ: هرکس در پنهان هم پیمان علم خویش نباشد (و آنرا بکار نبندد) آن علم در پیدا و آشکار رسوایش سازد.

۱۴۲۸ مَنْ لَمْ یَزْهَدْ فِی الدُّنْیا لَمْ یَكُنْ لَهُ نَصِیبٌ فِی جَنَّةِ الْمَأْوی: هرکه در دنیا زهد نورزد برای او بهره و نصیبی در بهشت نیست.

۱۴۲۹ مَنْ خَدَمَ الدُّنْیا اسْتَخْدَمَتْهُ وَمَنْ خَدَمَ اللّهَ سُبْحانَهُ خَدَمَتْهُ: هرکس دنیا را خدمت کند دنیا او را خادم خویش گیرد و هرکس خداوند سبحان را خدمت و اطاعت کند دنیا خادم او گردد.

۱۴۳۰ مَنْ كَثُرَتْ طاعَتُهُ كَثُرَتْ كَرامَتُهُ وَ مَنْ كَثُرَتْ مَعْصِیَتُهُ وَجَبَتْ اِهانَتُهُ: هرکس طاعت و فرمان برداریش از خدا بسیار باشد عزّت و کرامتش بسیار و هرکس نافرمانیش از خدا بسیار باشد خوار داشتنش واجب است.

۱۴۳۱ مَنْ حَسُنَتْ مَثُوبَتُهُ وَطابَتْ عِیشَتُهُ وَجَبَتْ مَوَدَّتُهُ: هرکس ثواب را نیک و بسیار

اندوزد و زندگیش پاکیزه (و بدون گنهکاری) باشد و دوستیش واجب است.

۱۴۳۲ مَنْ رَکِبَ الْعَجَلَ رَکِبَتْهُ الْمَلَامَةُ: هرکه مرکب شتاب را سوار گردد نکوهش بروی سوار گردد.

۱۴۳۳ مَنْ اَطَاعَ التَّوَانِیَ اَحَاطَتْ بِهِ النَّدَامَةُ: هرکه کاهلی و سستی را فرمانبرد پشیمانی او را در میان گیرد.

۱۴۳۴ مَنِ اتَّقَی اللهَ وَقَاهُ: هرکه از خدای بپرهیزد خدا بیش او را (از وقوع در محرّمات) نگهدارد.

۱۴۳۵ مَنْ حَمِدَ اللهَ اَغْنَاهُ: هرکه خدای را سپاس گذارد خداوند (از مردم) بی نیازش سازد.

۱۴۳۶ مَنْ اَطَاعَ اللهَ اِجْتَبَاهُ: هرکه خدای را فرمانبرد خداوند (از میان مردم) او را برگزیند.

۱۴۳۷ مَنْ دَعَی اللهَ اَجَابَهُ: هرکه خدای را بخواند خداوند او را اجابت فرماید (و حوایجش را برآورد).

۱۴۳۸ مَنْ شَکَرَ اللهَ زَادَهُ: هرکس خدای را سپاس بگذارد خداوند نعمتش را بیفزاید.

۱۴۳۹ مَنْ شَکَرَ اللهَ بِجَنَانِهِ اِسْتَحَقَّ الْمَزِیدَ قَبْلَ اَنْ یُظْهِرَ عَلَی لِسَانِهِ: هرکه خدای را بدل سپاس بگذارد پیش از آنکه آن سپاسگذاری

برزبانش پدیدار گردد سزاوار افزایش شود (و خداوند تعالی روی نیت پاکش نعمتش را دو چندان سازد).

۱۴۴۰ مَنْ ذَمَّ نَفْسَهُ اَصْلَحَهَا: آنکه نفس خویش را نکوهش کند باصلاحش برخیزد.

۱۴۴۱ مَنْ مَدَحَ نَفْسَهُ فَقَدْ ذَبَحَهَا: هرکه نفس خویش را ستایش کند البتّه آن را کشته است.

۱۴۴۲ مَنْ کَثُرَ شُکْرُهُ کَثُرَ خَیْرُهُ: هرکه بسیار از خدا تشکّر کند نعمتش بسیار گردد.

۱۴۴۳ مَنْ قَلَّ شُکْرُهُ زَالَ خَیْرُهُ: هرکه خدای را کم سپاس بگذارد نیکیش و نعمتش زایل گردد.

۱۴۴۴ مَنْ لَمْ یُحْسِنْ فِی دَوْلَتِهِ خُذِلَ فِی نَکْبَتِهِ: هرکه در دوران دولتش به نیکی نگراید در دوران برگشت دولتش خوار گردد.

۱۴۴۵ مَنْ شَمِتَ بِزَلَّةِ غَیْرِهِ شَمِتَ غَیْرُهُ بِزَلَّتِهِ: هرکه دیگری را بواسطهٔ لغزشش نکوهش کند دیگری او را بواسطهٔ لغزشش نکوهش نماید.

۱۴۴۶ مَنْ بَخِلَ عَلَی الْمُحْتَاجِ بِمَا لَدَیْهِ سَخِطَ اللهُ عَلَیْهِ: هرکه با آنچه از دارائی که نزد او است برنیازمند بخل ورزد خدا براو خشم گیرد (نعمت را

از دستش بگیرد).

۱۴۴۷ مَنْ كانَتِ الدُّنْيا هِمَّتَهُ طالَ يَوْمَ الْقِيامَةِ شَقاؤُهُ وَغَمُّهُ: هر که همّتش فقط صرف دنیایش باشد روز قیامت بدبختی و اندوهش فراوان است.

۱۴۴۸ مَنْ أَوْسَعَ اللّهُ عَلَيْهِ نِعْمَةً وَجَبَ عَلَيْهِ أَنْ يُوَسِّعَ النّاسَ إِنْعاماً: خدا نعمتهای خویش را بر هر کس گشاده و فراوان دارد واجب میشود که آن کس نعمت خود را بر مردم گشاده و فراوان گرداند.

۱۴۴۹ مَنْ زادَهُ اللّهُ كَرامَةً فَحَقيقٌ أَنْ يَزيدَ النّاسَ إِكْراماً: خداوند بزرگی هر کس را بیفزاید سزاوار است آنکس در اکرام و احترام مردم بیفزاید.

۱۴۵۰ مَنِ اهْتَمَّ بِرِزْقِ غَدٍ لَمْ يُفْلِحْ أَبَداً: هر که در اندیشهٔ روزی فردا باشد ابداً رستگار نخواهد شد (چون فکرش مشغول روزی شود دیگر بکار آخرت نتواند پرداخت).

۱۴۵۱ مَنْ أُوتِيَ نِعْمَةً فَقَدِ اسْتَعْبَدَ بِها حَتّى يُعْتِقَهُ الْقِيامُ بِشُكْرِها: هر که نعمت خود را بمردم بدهد با آن نعمت مردم را بندهٔ خویش گرداند تا جائیکه دادن آن نعمت او را از اقدام بشکر آن آزاد سازد.

۱۴۵۲ مَنْ لَمْ يُرَبِّ مَعْرُوفَهُ فَقَدْ ضَيَّعَهُ: هر که نیکی خود را نپرورد البته آنرا تباه گرداند (و پرورش نیکی آنرا درباره مردم بکار بردن و انتشار دادن آن است).

۱۴۵۳ مَنْ عَمِلَ بِالْأَمانَةِ فَقَدْ أَكْمَلَ الدِّيانَةَ: هر که کار بامانت کند البته دینداری را کامل کرده است.

۱۴۵۴ مَنْ عَمِلَ بِالْخِيانَةِ فَقَدْ ظَلَمَ الْأَمانَةَ: هر که کار بخیانت کند البته بامانت ستم روا داشته است.

۱۴۵۵ مَنْ شَكَرَ اللّهَ تَعالى وَجَبَ عَلَيْهِ شُكْرانِ إِذْ وَفَّقَهُ لِشُكْرِهِ وَهُوَ شُكْرُ شُكْرِهِ: هر کس شکر خداوند تعالی را بجای آرد شکر دومی بر وی واجب گردد زیرا که خداوند توفیق شکرگزاری خود را باو عنایت فرموده است و آن شکر شکر است (پس در هر نفسی دو شکر واجب و ادای حق شکر خدا از محالات است).

۱۴۵۶ مَنِ اتَّبَعَ الْإِحْسانَ بِالْإِحْسانِ وَاحْتَمَلَ

جنایات الاخوان والجیران فقد اکمل البرّ : هرکه پی در پی نیکی کند و زشتیهای برادران و همسایگان را تحمل نماید البته نیکی را تکمیل نموده است.

۱۴۵۷ مَن دَفَعَ الخَیرَ بالشَّرِّ غُلِبَ : هرکه خوبی را ببدی برطرف سازد مغلوب گردد.

۱۴۵۸ مَن دَفَعَ الشَّرَّ بالخَیرِ غَلَبَ : هرکه بدی را باخوبی برطرف سازد غالب گردد.

۱۴۵۹ مَن غَضَّ طَرفَهُ اَراحَ قَلبَهُ : هرکه (از ناملایمات مردم) دیده بردوزد دلش را آسوده سازد.

۱۴۶۰ مَن کَثُرَ ذِکرُهُ اِستَنارَ لُبُّهُ : هرکه یاد خدا بسیار باشد عقلش را روشن سازد.

۱۴۶۱ مَن اَطلَقَ طَرفَهُ جَلَبَ حَتفَهُ : هرکس چشم خود را بگشاید (یا بناموس یا بجلال و جاه دیگران) نگاه کند مرگ و تباهی را بسوی خود بکشاند.

۱۴۶۲ مَن غَضَّ طَرفَهُ قَلَّ اَسَفُهُ وَاَمِنَ تَلَفَهُ : هرکه دیده (از مال و جاه و ناموس دیگران) بربندد تأسف و اندوهش کم و از هلاکت برکنار است.

۱۴۶۳ مَن کَثُرَ قُنُوعُهُ قَلَّ خُضُوعُهُ : هرکه پر قناعت باشد کم زاری است (یعنی در برابر دیگران اظهار عجز و ناتوانی نکند).

۱۴۶۴ مَن رَغِبَ فیما عِندَ اللهِ تَعالی کَثُرَ سُجُودُهُ وَرُکُوعُهُ : هرکه آرزومند آنچه نزد خداوند تعالی است باشد رکوع و سجودش بسیار است.

۱۴۶۵ مَن قَنَعَ عَزَّ وَاستَغنی : هرکه قانع باشد عزیز و توانگر گردد.

۱۴۶۶ مَن طَمِعَ ذَلَّ وَتَعَنّی : شخص طمعکار بخواری و گرفتاری دچار میگردد.

۱۴۶۷ مَن کَرُمَت نَفسُهُ صَغُرَت الدُّنیا فی عَینِهِ : آنکه نفس خویش را گرامی دارد جهان در چشمش کوچک است.

۱۴۶۸ مَن حَسُنَ خُلقُهُ کَثُرَ مُحِبُّوهُ وَاَنِسَت النُّفُوسُ بِهِ : مرد خوشخوی دوستانش بسیار گردند و نفوس (و مردم) با وی انس گیرند.

۱۴۶۹ مَن اِستَعانَ بِالحِلمِ عَلَیکَ غَلَبَکَ وَتَفَضَّلَ عَلَیکَ : هرکه بواسطهٔ حلم بر تو یاری جوید پیروزی جوید و بر تو فزون آید و منت گذارد.

۱۴۷۰ مَن نَقَلَ اِلَیکَ نَقَلَ عَنکَ : هرکس بسوی تو منتقل گردد (زشت یا زیبا سخن) از تو نقل خواهد کرد (پس بکوش که جز نیک و زیبا نگوئی).

۱۴۷۱ مَنْ بَلَغَكَ شَتْمَكَ فَقَدْ شَتَمَكَ : هرکه دشنام تورا (که پنهان از تو گفته اند) بتو برساند البتّه خودش تورا دشنام داده است .

۱۴۷۲ مَنْ شَهِدَ لَكَ بِالْباطِلِ شَهِدَ عَلَيْكَ بِمِثْلِهِ : هرکس بباطل بسود تو شهادت دهد (روزی) بزیان تو نیز بمانند آن باطل شهادت خواهد داد .

۱۴۷۳ مَنْ أَلَحَّ فِي سُؤالِهِ دَعا إِلَى حِرْمانِهِ : هرکه در خواستگاریش از مردم اصرار ورزد خود را بسوی ناامیدی میخواند .

۱۴۷۴ مَنْ كَلَّفَكَ ما لا تُطيقُ فَقَدْ أَفْتاكَ فِي عِصْيانِهِ : هرکه تورا بدانچه توانائی نداشته باشی تکلیف کند البتّه تورا در نافرمانی کردن از خودش فتوا و اجازه داده است .

۱۴۷۵ مَنْ حَصَّنَ سِرَّهُ مِنْكَ فَقَدِ اتَّهَمَكَ : هرکه راز خویش را از تو نگهدارد البتّه بتو تهمت زده است (و دوست صمیمی خودش نشمرده است) .

۱۴۷۶ مَنْ شَكَرَ إِلَيْكَ غَيْرَكَ فَقَدْ سَأَلَكَ : هرکه در نزد تو از دیگری تشکر کند البتّه از تو چیزی میخواهد (منتها مقصدش را در لباس تشکر از دیگری بیان میکند) .

۱۴۷۷ مَنْ قَبِلَ مَعْرُوفَكَ فَقَدْ أَذَلَّ لَكَ جَلالَتَهُ وَعِزَّتَهُ : هرکه خیر و نیکی تورا بپذیرد البتّه بزرگی و ارج خویش را برای تو خوار و کوچک گردانیده است .

۱۴۷۸ مَنْ قَبِلَ مَعْرُوفَكَ فَقَدْ باعَكَ عِزَّتَهُ وَمُرُوَّتَهُ : هرکه خیر و نیکی تورا بپذیرد البتّه عزّت و جوانمردیش را بتو فروخته است .

۱۴۷۹ مَنْ صَحَّتْ مَعْرِفَتُهُ انْصَرَفَتْ عَنِ الْعالَمِ الْفانِي نَفْسُهُ وَهِمَّتُهُ : هرکه خدا را درست و نیکو بشناسد نفسش و همّتش از جهان گذران منصرف گردد (و بعالم باقی متوجّه گردد) .

۱۴۸۰ مَنْ سَلَبَتِ الْحَوادِثُ مالَهُ أَفادَتْهُ الْحَذَرَ : پیش آمدهای روزگار دارائی هرکس را بستاند کناره گیری را باو فائده دهد (ولی افسوس که تجربه وقتی بدست میآید که دیگر فرصت از دست رفته است) .

۱۴۸۱ مَنْ تَوالَتْ عَلَيْهِ نَكَباتُ الزَّمانِ أَكْسَبَتْهُ فَضيلَةَ الصَّبْرِ : هرکه گرفتاریها و بدبختیهای روزگار پی در پی بروی فرود آید آنها فضل صبر را برای وی کسب نماید .

۱۴۸۲ مَنْ بَرَّ والِدَيْهِ بَرَّهُ وَلَدُهُ : هرکه با پدر و مادرش نیکی کند فرزندش با وی نیکی کند .

۱۴۸۳ مَنْ لَمْ يُرَبِّ مَعْرُوفَهُ فَكَأَنَّهُ لَمْ يَصْنَعْهُ : هرکه خیر و نیکیش را نپرورد (و درباره زیردستان ادامه ندهد) مانند آنست که آن را بجا نیاورده است .

۱۴۸۴ مَنْ عَتَبَ عَلَى الدَّهْرِ طالَ مَعْتَبُهُ : هرکه بروزگار شکوه آغاز نماید جای گله و شکوه اش دراز و بسیار گردد .

۱۴۸۵ مَنْ لا تَنْفَعُكَ صَداقَتُهُ ضَرَّتْكَ عَداوَتُهُ : هرکه دوستیش بتو سودی ندهد دشمنیش بتو زیان رساند .

۱۴۸۶ مَنْ لا يَتَغافَلُ عَنْ كَثيرٍ مِنَ الْأُمُورِ تَنَغَّصَتْ عيشَتُهُ : هرکه از بسیاری از کارها تغافل نورزد و آنها را نادیده نگیرد زندگیش ناخوش گردد .

۱۴۸۷ مَنْ كانَ نَفْعُهُ في مَضَرَّتِكَ لَمْ يَخْلُ في كُلِّ حالٍ مِنْ عَداوَتِكَ : هرکه سود خویش را در زیان تو داند و درحال از دشمنی تو خالی نخواهد .

۱۴۸۸ مَنْ لَمْ يَنْصَحْكَ في صَداقَتِهِ فَلا تَعُدَّنَّ وُدَّهُ : هرکه در دوستیش ترا پند ندهد او را معذور مدار .

۱۴۸۹ مَنْ غَشَّكَ في عَداوَتِهِ فَلا تَلُمْهُ وَلا تَعْذِلْهُ : هرکه در دشمنیش با تو خیانت کند او را نکوهش مکن و منع منمای (چون از دشمن جز غدر و خیانت توقع نتوان داشت) .

۱۴۹۰ مَنْ كَثُرَ مِزاحُهُ لَمْ يَخْلُ مِنْ حِقْدٍ عَلَيْهِ أَوِ اسْتِخْفافٍ بِهِ : هرکه بسیار مزاح کند از این بیرون نیست که یا کینه بروی ورزیده شود یا آنکه سبکش بشمارند .

۱۴۵۰ مَنْ لانَتْ أَسافِلُهُ صَلُبَتْ أَعالِيهِ : هرکه پایینش نرم باشد (و مأبون و مفعول واقع گردد حیا از چشمش برود) و بالایش سخت شود (این جمله و جمله فوق آن در غرر الحکم نیست) .

۱۴۵۱ مَنْ أَيِسَ مِنْ شَيْءٍ سَلا عَنْهُ : هرکه در چیزی نومید باشد خویش را از غم آن برهاند .

۱۴۵۲ مَنْ صَدَقَتْ لَهْجَتُهُ صَحَّتْ حُجَّتُهُ : هرکه راست گفتار و صریح اللهجه باشد حجتش درست آید .

۱۴۵۳ مَنْ عَطَفَ عَلَيْهِ اللَّيْلُ وَالنَّهارُ أَبْلَياهُ : روز و شب و روزگار بر هر کس که پشت کند او را بزیر آرد .

۱۴۵۴ مَنْ وُکِّلَ بِهِ الْمَوْتُ اِحْتاجَهُ وَاَفْناهُ: مرگ بر هرکس که موکّل شود او را نابود و ریشه کن کند.

۱۴۵۵ مَنْ زَرَعَ الْاِحَنَ حَصَدَ الْمِحَنَ: هرکه کینه ها را در دل بکارد سختیها و اندوه ها را بدرود.

۱۴۵۶ مَنْ مَنَّ بِاِحْسانِهِ فَکَاَنَّهُ لَمْ یُحْسِنْ: هرکه با کار نیکی که میکند منّت نهد چنان است که ابدا نیکی نکرده باشد.

۱۴۵۷ مَنِ اشْتاقَ اَدْلَجَ: آنکه چیزی را آرزومند است شب بطلب برخیزد.

۱۴۵۸ مَنِ اسْتَدامَ قَرْعَ الْبابِ وَلَجَّ وَلَجَ: هرکه در را بسیار بکوبد و اصرار ورزد از آن در داخل گردد.

۱۴۵۹ مَنْ غَفَلَ عَنْ حَوادِثِ الْاَیّامِ اَیْقَظَهُ الْحِمامُ: هرکه از پیش آمدهای سهمگین روزگار غافل نشیند مرگ بیدارش کند.

۱۴۶۰ مَنْ اَقْعَدَتْهُ نِکایَةُ الْاَیّامِ اَقامَتْهُ مَعُونَةُ الْکِرامِ: شکست دوران هرکه را بنشاند یاری جوانمردانش بپای دارد و بلندش سازد.

۱۴۶۱ مَنْ شَبَّ نارَ الْفِتْنَةِ کانَ وَقُوداً لَها: هرکه آتش فتنه را بیفروزد دودامن زند خودش هیزم آن آتش خواهد شد.

۱۴۶۲ مَنْ باعَ نَفْسَهُ بِغَیْرِ نَعیمِ الْجَنَّةِ فَقَدْ ظَلَمَها: هرکه خود را جز بنعمت بهشت بفروشد البتّه ستم بنفس خویش کرده است.

۱۴۶۳ مَنْ صَحِبَ الْاِقْتِصادَ دامَتْ صُحْبَةُ الْغِنا لَهُ وَجَبَرَ الْاِقْتِصادُ فَقْرَهُ وَخَلَلَهُ: هرکه میانه روی را یار و همدم خویش گیرد یاری توانگری براَیش پایدار ماند و آن میانه روی رخنه های فقر و ندارییش را جبران نماید.

۱۴۶۴ مَنْ کُنْتَ سَبَباً فی بَلائِهِ وَجَبَ عَلَیْکَ التَّلَطُّفُ فی عِلاجِ دائِهِ: گرفتاری هرکس را که تو سبب شوی بر تو واجب است که درد دوای دردش کمال مهر و محبّت را بکار بری (تا آن درد را از وی برطرف سازی).

۱۴۶۵ مَنْ عانَدَ الْحَقَّ قَتَلَهُ وَمَنْ تَعَزَّزَ عَلَیْهِ ذَلَّلَهُ: هرکه با حق بستیزد حق او را بکشد و هرکه در برابر حق عزیزی کند حق او را خوار دارد.

۱۴۶۶ مَنِ اتَّبَعَ هَواهُ اَزَلَّهُ وَاَضَلَّهُ: هرکس هوای نفسش را پیروی کند هوا او را بلغزاند و گمراه سازد.

۱۴۶۷ مَنْ لَمْ یَشْکُرِ النِّعْمَةَ مُنِعَ الزِّیادَةَ : هرکه سپاس نعمت را نگذارد فزونی آن نعمت از وی باز گرفته شود .

۱۴۶۸ مَنْ لَمْ یُهَذِّبْ نَفْسَهُ فَضَحَهُ سُوءُ العادَةِ : هرکه نفسش را پاکیزه نگرداند عادت زشت او را رسوا گرداند .

۱۴۶۹ مَنْ عَذَلَ سَفِیهاً فَقَدْ عَرَّضَ لِلسَّبِّ نَفْسَهُ : هرکس نادانی را ملامت کند خویش را درمعرض شنیدن دشنام درآورده است .

۱۴۷۰ مَنْ آثَرَكَ بِنَسَبِهِ فَقَدْ آثَرَكَ عَلَی نَفْسِهِ : هرکس تو را بر خویش و منسوب بخویش بگزیند البته تو را بخودش هم خواهد گزید .

۱۴۷۱ مَنْ ساءَ لَفْظُهُ ساءَ حَظُّهُ : هرکه بدگفتار باشد بدعیش است (و زندگیش آلوده است) .

۱۴۷۲ مَنْ أَطْلَقَ طَرْفَهُ اجْتَلَبَ حَتْفَهُ : هرکه چشم خویش را (بسوی حرام و ناموس دیگران) بگشاید مرگ را بسوی خود بکشاند .

۱۴۷۳ مَنْ أَطْلَقَ لِسانَهُ أَبانَ عَنْ سُخْفِهِ : هرکه زبانش را رها سازد هرزه درائی خویش را هویدا ساخته است .

۱۴۷۴ مَنْ وَصَلَكَ وَهُوَ مُعْدِمٌ خَیْرٌ مِمَّنْ جَفاكَ وَهُوَ مُکْثِرٌ : هرکه با تو پیوند کند درصورتیکه او ندار باشد بهتر از کسی است که از تو دوری کند و حال آنکه او دارا باشد .

۱۴۷۵ مَنِ اسْتَبَدَّ بِرَأْیِهِ فَقَدْ خاطَرَ وَغَرَّرَ : هرکه برای خودش استبداد ورزد (و خود را از رای دیگری بی نیاز داند) خویش را بخطر و تباهی درافکند .

۱۴۷۶ مَنِ اطْمَأَنَّ قَبْلَ الإِخْتِبارِ نَدِمَ : هرکه پیش از آزمایش بدیگری اطمینان پیدا کند پشیمان گردد .

۱۴۷۷ مَنْ أَبْرَمَ سَئِمَ : هرکه در امورات سخت گیری کند پشیمان و خسته خاطر شود .

۱۴۷۸ مَنْ حَفِظَ التَّجارُبَ أَصابَتْ أَفْعالُهُ : هرکه تجربه ها را نگهدارد و بموقع بکار بندد کارهایش درست از کار درآید .

۱۴۷۹ مَنْ تَجَنَّبَ الْکِذْبَ صَدَقَتْ أَقْوالُهُ : هرکه از دروغ دوری کند گفتارش همه راست باشد .

۱۴۸۰ مَنْ کانَ لَهُ فِی اللِّئامِ حاجَةٌ فَقَدْ خُذِلَ : هرکه را در نزد ناکسان نیازی باشد البته خوار خواهد شد .

۱۴۸۱ مَنْ تَجَلْبَبَ الصَّبْرَ وَالْقَنَاعَةَ عَزَّ وَنَبُلَ: هرکه سرپوش صبر و قناعت را بر سر افکند ارجمند و درست رفتار باشد.

۱۴۸۲ مَنْ سَلَا عَنْ مَوَاهِبِ الدُّنْيَا عَزَّ: هرکه از بخششهای جهان درگذرد عزیز گردد.

۱۴۸۳ مَنِ الْتَحَفَ الْعِفَّةَ وَالْقَنَاعَةَ خَالَفَهُ الْغُرُورُ: هرکه جامهٔ عفت و قناعت را بپوشد فریب خوردن با وی مخالفت کند.

۱۴۸۴ مَنْ حَسُنَتْ نِيَّتُهُ أَمَدَّهُ التَّوْفِيقُ: هرکه خوش نیّت باشد توفیق یاریش نماید.

۱۴۸۵ مَنْ سَاءَ خُلُقُهُ أَعْوَزَهُ الصَّدِيقُ وَالرَّفِيقُ: هرکه بدخوی باشد دوست و رفیق او را نادار و بیچاره‌اش کند.

۱۴۸۶ مَنْ لَمْ تَحْسُنْ خَلَائِقُهُ لَمْ تُحْمَدْ طَرَائِقُهُ: هرکه دارای خوهای پسندیده نباشد روشهایش ستوده نگردد.

۱۴۸۷ مَنْ لَمْ يَكْمُلْ عَقْلُهُ لَمْ تُؤْمَنْ بَوَائِقُهُ: هرکه عقلش کامل نباشد از تباهیهایش ایمن نتوان بود

۱۴۸۸ مَنْ صَبَرَ عَلَى طَاعَةِ اللهِ وَعَنْ مَعَاصِيهِ فَهُوَ الْمُجَاهِدُ الصَّبُورُ: هرکه بر فرمانبرداری و نافرمانی خدا شکیب ورزد (و رنج هر دو را بر خویش هموار سازد) او شخصی است شکیبا و در راه خدا پیکار کننده.

۱۴۸۹ مَنِ اعْتَمَدَ عَلَى الرَّأْيِ وَالْقِيَاسِ فِي مَعْرِفَةِ اللهِ ضَلَّ وَتَصَعَّبَتْ عَلَيْهِ الْأُمُورُ: هرکه در کار خداشناسی برای و قیاس خودش تکیه کند گمراه گردد و کارها برایش دشوار شود.

۱۴۹۰ مَنْ ضَاقَتْ سَاحَتُهُ قَلَّتْ رَاحَتُهُ: هرکه سینه‌اش تنگ شود آسایشش کم گردد.

۱۴۹۱ مَنِ ادَّعَى مِنَ الْعِلْمِ غَايَتَهُ فَقَدْ أَظْهَرَ مِنَ الْجَهْلِ نِهَايَتَهُ: هرکه مدّعی شود که بآخرین درجهٔ از علم رسیده است البتّه آخرین درجهٔ نادانی خودش را آشکار ساخته است.

۱۴۹۲ مَنْ ظَنَّ بِنَفْسِهِ خَيْرًا فَقَدْ أَوْسَعَهَا ضَيْرًا: هرکه دربارهٔ خود گمان نیکی برد البتّه باب زیان را بر نفس خویش گشاده است.

۱۴۹۳ مَنْ وَرَدَ مَنَاهِلَ الْوَفَاءِ رَوِيَ مِنْ مَشَارِبِ الصَّفَاءِ: هرکه بآبشخور وفا وارد گردد از سرچشمه‌های پاکی و صفا سیراب شود.

۱۴۹۴ مَنْ تَشَاغَلَ بِالسُّلْطَانِ لَمْ يَتَفَرَّغْ لِلْأَخْوَانِ

هرکه بخدمت پادشاه مشغول گردد برای دیدار و خدمت برادران فراغتش دست ندهد.

۱۴۹۵ مَنِ اسْتَقادَهُ هَواهُ اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِ الشَّيْطانُ: هوای نفس هرکه را بکشاند شیطان بروی مسلط گردد.

۱۴۹۶ مَنْ كَفَّ شَرَّهُ فَارْجُ خَيْرَهُ: هرکه بدیش را از تو باز دارد خوبیش را امیدوار باش.

۱۴۹۷ مَنْ بَخِلَ عَلَيْكَ بِبُشْرِهِ لَمْ يَسْمَحْ لَكَ بِبِرِّهِ: هرکه بگشاده رویش بر تو بخل ورزد (و تورا شادمان نخواهد) بنیکیش بر تو بخشایش نکند.

۱۴۹۸ مَنْ نَصَرَ الْحَقَّ غَنِمَ: هرکه حق را یاری کند بهره‌مند گردد.

۱۴۹۹ مَنْ نَصَرَ الْباطِلَ نَدِمَ: هرکه باطل را یاری کند پشیمان گردد.

۱۵۰۰ مَنْ كَرِهَ الشَّرَّ عُصِمَ: هرکه بدی را زشت شمارد (از بدی) نگهداشته شود.

۱۵۰۱ مَنْ تَرَحَّمَ رُحِمَ: هرکه رحم کند رحمش کنند.

۱۵۰۲ مَنْ صَمَتَ سَلِمَ: هرکه خاموش ماند بسلامت ماند.

۱۵۰۳ مَنْ أَيْقَنَ رَجا: هرکه ایمان و یقین بآخرت داشته باشد امیدوار است.

۱۵۰۴ مَنْ صَدَقَ نَجا: راستگو رستگار است.

۱۵۰۵ مَنْ تَفَكَّرَ فِي عَظَمَةِ اللهِ أُبْلِسَ: هرکه در بزرگی و عظمت (مصنوعات و مخلوقات) خدا بیندیشد (از آنچه غیر خداست) نومید گردد.

۱۵۰۶ مَنِ اسْتَغْنى بِالْآمالِ أُفْلِسَ: هرکه از آرزوها طلب بی نیازی کند مفلس و نادار گردد.

۱۵۰۷ مَنْ لَمْ يَتَحَمَّلْ مَرارَةَ الدَّواءِ دامَ أَلَمُهُ: هرکه تلخی دوا را تحمل نکند دردش طولانی شود

۱۵۰۸ مَنْ لَمْ يَصْبِرْ عَلى مَضَضِ الْحَمِيَّةِ طالَ سَفَهُهُ: هرکه بر سوزش درد و حمیت و عصبیت و نادانی صبر نکند کار نادانیش بدراز کشد.

۱۵۰۹ مَنِ اسْتَعَدَّ لِسَفَرِهِ قَرَّ عَيْناً بِحَضَرِهِ: هرکه زاد و توشه سفرش را تهیه ببیند در وطنش دیده‌اش روشن باشد.

۱۵۱۰ مَنِ اعْتَرَفَ بِالْجَرائِرِ اسْتَحَقَّ الْمَغْفِرَةَ: هرکه اقرار بگناهان کند سزاوار آمرزش گردد.

۱۵۱۱ مَنْ زَرَعَ شَيْئاً حَصَدَهُ: هرکه چیزی را بکارد همان را میدرود.

۱۵۱۲ مَنْ قَدَّمَ خَيْراً وَجَدَهُ: هرکه خوبی را پیش

فرستد آنرا خواهد یافت.

۱۵۱۳ مَنِ احْتاجَ اِلَيْكَ وَجَبَ اِسْعافُهُ عَلَيْكَ هرکه بسوی تو نیازی داشته باشد بر تو لازم است با وی مهربانی کنی.

۱۵۱۴ مَنْ رَغِبَ فِي حِبائِكَ فَقَدْ تَعَلَّقَ بِحِبالِكَ: هر کس زندگی تو را آرزومند باشد چنگ بر رشته دامان تو زده است.

۱۵۱۵ مَنْ طالَ صَبْرُهُ حَرِجَ صَدْرُهُ: هرکه صبرش طولانی شود سینه اش تنگ گردد.

۱۵۱۶ مَنْ سَكَنَ الْوَفاءُ صَدْرَهُ اَمِنَ النّاسُ غَدْرَهُ: وفا و دوستی در سینهٔ هرکس بار بگشاید مردم از بیوفائیش ایمن میگردند.

۱۵۱۷ مَنْ غَرَسَ فِي نَفْسِهِ مَحَبَّةَ اَنْواعِ الطَّعامِ جَنى ثِمارَ فُنُونِ الْاَسْقامِ: هرکه درخت دوستی خوراکهای گوناگون را در نفسش بنشاند میوه‌های بیماریهای گوناگون را بچیند.

۱۵۱۸ مَنْ اَعانَ عَلى مُؤْمِنٍ فَقَدْ بَرِئَ مِنَ الْاِسْلامِ هرکه دیگری را بزیان مؤمنی یاری کند البته از اسلام مسلمانی بدور است.

۱۵۱۹ مَنْ اَحْسَنَ الْاِعْتِبارَ اسْتَحَقَّ الْاِغْتِفارَ هرکه درست و نیکو (از پیش آمدهای روزگار) عبرت گیرد سزاوار آمرزش گردد.

۱۵۲۰ مَنْ نَظَرَ بِعَيْنِ هَواهُ افْتَتَنَ وَجارَ وَعَنْ نَهْجِ السَّبِيلِ زاغَ وَحادَ: هرکه بدیدهٔ هوای نفسش بنگرد مفتون و سرگردان گردد و از راه راست برگردد و بگذرد.

۱۵۲۱ مَنْ مَتَّ اِلَيْكَ بِحُرْمَةِ الْاِسْلامِ فَقَدْ مَتَّ اِلَيْكَ بِاَوْثَقِ الْاَسْبابِ: هرکه باحترام و عزت اسلام بتو نزدیک گردد البته باستوارترین رشته ها بتو نزدیک گردیده است.

۱۵۲۲ مَنْ غَرَّهُ السَّرابُ تَقَطَّعَتْ لَهُ الْاَسْبابُ سراب آب نمای جهان هرکه بفریبد اسباب چاره بروی بریده شود (و هلاک گردد).

۱۵۲۳ مَنِ اعْتَذَرَ فَقَدِ اسْتَقالَ وَاَنابَ: آنکه پوزش طلبد البته از گناه برگشته و توبه نموده است.

۱۵۲۴ مَنْ عَكَفَا اللَّيْلُ وَالنَّهارُ فَقَدْ اَدَّباهُ وَاَبْلَياهُ وَاِلَى الْمَنايا اَدْنَياهُ: روز و شب بر هرکه بگذرند البته او را ادب کنند و فرسوده اش سازند و بسوی مرگ نزدیکش نمایند.

۱۵۲۵ مَنْ فَقَدَ اَخاً فِي اللهِ فَكَاَنَّمَا فَقَدَ اَشْرَفَ اَعْضائِهِ : هرکه برادر دینی وخدائی خود را از دست بدهد چنان است که شریفترین اعضای خویش را از دست داده است .

۱۵۲۶ مَنْ بالَغَ فِي الْخِصامِ اَثِمَ وَمَنْ قَصَّرَ عَنْهُ خُصِمَ : هرکه در دشمنی مبالغه کند گنهکار گردد و هرکه از آن کوتاه آید مردم دشمن وی گردند (پس انسان باید حد وسط را رعایت کند نه ظالم و نه مظلوم باشد) .

۱۵۲۷ مَنْ قَصَّرَ عَنْ فِعْلِ الْخَيْرِ خَسِرَ وَنَدِمَ : هرکه در کار خیر کوتاهی کند زیان برد و پشیمان گردد

۱۵۲۸ مَنْ جَفا اَهْلَ رَحِمِهِ فَقَدْ شانَ كَرَمَهُ : هرکه با خویشاوندانش جفا کند کرم و جوانمردی خویش را عیبناک ساخته است .

۱۵۲۹ مَنْ مَنَّ بِمَعْرُوفِهِ اَفْسَدَهُ : هرکه با نیکی خود بر دیگری منت بگذارد نیکی خود را تباه ساخته است .

۱۵۳۰ مَنِ اسْتَوْطَأَ مَرْكَبَ الصَّبْرِ ظَفِرَ : هرکه اسب صبر و شکیب را زیر ران کشد پیروز گردد .

۱۵۳۱ مَنِ اخْتَبَرَ قَلا وَهَجَرَ : هرکه (از حال جهان آگهی یابد بگذرد و دوری گزیند .

۱۵۳۲ مَنْ كَفَرَ النِّعَمَ حَلَّتْ بِهِ النِّقَمُ : هرکه کفران نعمت کند گرفتاری و نقمت بر وی فرود آید

۱۵۳۳ مَنْ سَكَتَ فَسَلِمَ كَمَنْ تَكَلَّمَ فَغَنِمَ : هرکه بخاموشی گراید و سالم ماند همچون کسی است که سخن گفته و غنیمت برده باشد .

۱۵۳۴ مَنْ كانَتْ لَهُ فِكْرَةٌ فَلَهُ فِي كُلِّ شَيْءٍ عِبْرَةٌ : هرکه دارای فکر و اندیشه باشد از برای او در هر چیزی پندی است .

۱۵۳۵ مَنْ خَبُثَ عُنْصُرُهُ ساءَ مَخْبَرُهُ : مردیکه گوهرش ناپاک است خبر گرفتن از وی خوب نیست (و بهتر آنست که اصلاً سخنی از وی بمیان نیاید) .

۱۵۳۶ مَنْ كَرُمَ مَحْتِدُهُ حَسُنَ مَشْهَدُهُ : هرکه پرورشگاهش نیکو باشد محضر و محفلش هم نیکو است

۱۵۳۷ مَنْ ناهَزَ الْفُرْصَةَ اَمِنَ الْغُصَّةَ : هرکه بهنگام فرصت بکار برخیزد از اندوه برکنار ماند

۱۵۳۸ مَنْ عَدَلَ عَنْ واضِحِ الْمَحَجَّةِ غَرِقَ فِي اللُّجَّةِ : هرکه از راه راست درگذرد در دریای هلاکت غرق گردد .

۱۵۳۹	مَن کَشَفَ مَقالاتِ الحُکَماءِ انتَفَعَ بِحَقائِقِها هرکه سخنان حکما و دانشمندان جهان را بگشاید (و در آنها غور و بررسی کند) از حقایق و معانی آنها سودمند گردد.
۱۵۴۰	مَنِ اعتَبَرَ الأُمورَ وَقَفَ عَلی مَصادِقِها هرکه از امور و پیش آمدهای جهان پند گیرد بر راستی آنها آگهی یابد.
۱۵۴۱	مَن أَحسَنَ الاستِماعَ تَعَجَّلَ الانتِفاعَ: هرکه سخنان (خدا و پیمبران و بزرگان جهان) را نیکو بگوش گرفت بسوی بهره مندی شتافت.
۱۵۴۲	مَنِ اعتَبَرَ بِغِيَرِ الدُّنيا قَلَّت مِنهُ الأَطماعُ هرکه از گردشهای گوناگون جهان پند گیرد طمعش را از جهان کم کند.
۱۵۴۳	مَن لَم يُذِب نَفسَهُ في اكتِسابِ العِلمِ لَم يُحرِز قَصَباتِ السَّبقِ: هرکه در راه کسب دانش نفس خویش نگدازد (و رنج فراوان نبرد) گروگانهای گرانبهای یکه تازی را از دیگران در نرباید.
۱۵۴۴	مَن لَم يُمِدَّهُ التَّوفيقُ لَم يُنِب إِلَى الحَقِّ هرکه را توفیق یار و مددکار نباشد بسوی حق باز نگردد.

اَلفَصلُ الثّامِنُ وَالسَّبعُونَ

مِمّا وَرَدَ مِن حِكَمِ أَميرِ المُؤمِنينَ عَلِيِّ بنِ أَبي طالِبٍ عَلَيهِ السَّلامُ في حَرفِ المِيمِ بِالمِيمِ المَكسُورَةِ بِلَفظِ مِن قالَ عَلَيهِ السَّلامُ :

فصل هفتاد و هشتم

از آنچه که وارد گردیده است از حکمتهای حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در حرف میم بمیم مکسوره بلفظ مِن آنحضرت علیه السلام فرمودند :

۱	مِنَ النِّعَمِ الصَّديقُ الصَّدُوقُ: از نعمتها (ی خداوندی) دوست درست و نیکوست
۲	مِنَ العُقوقِ إِضاعَةُ الحُقوقِ: حقوق ذوی الحقوق را ضایع کردن از نافرمانیها است
۳	مِنَ الآجالِ انقِضاءُ السّاعاتِ: سرآمد ساعتها از سر رسیدها (ی عمر) است.
۴	مِنَ السّاعاتِ تَوَلُّدُ الآفاتِ: پدید آمدن آفتها از ساعتها است.
۵	مِنَ الفَراغِ تَكونُ الصَّبوَةُ: عشقبازی

ازبیکاری است (صبوه بمعنی عشق وشیفتگی است).

۶ مِنَ الخِلافِ تکونُ النَّبوَةُ : ازمخالفت دوری ودشمنی برخیزد.

۷ مِنَ اللِّئامِ تکونُ القَسوَةُ : سختی وسیاهدلی ازناکسان است.

۸ مِنْ خَزائِنِ الغَیبِ تَظهَرُ الحِکمَةُ : ازخزینهای غیب پروردگار حکمت ودانش آشکار میگردد.

۹ مِنَ الکِرامِ تکونُ الرَّحمَةُ : مهرومحبت ازبزرگان سرمیزند.

۱۰ مِنْ صِغَرِ الهِمَّةِ حَسَدُ الصَّدیقِ عَلَی النِّعمَةِ : رشک بردن دوست بر نعمت ازکوچکی همت است.

۱۱ مِنْ کَمالِ العِلمِ العَمَلُ بِما یَقتَضیهِ : ازتمامیت علم عمل کردن است بآنچه مقتضای علم است.

۱۲ مِنْ کَمالِ العَمَلِ حُسنُ الإخلاصِ فیهِ : ازتمامیت عمل بعلم نیت پاک درآن داشتن است.

۱۳ مِنْ أقبَحِ الغَدرِ إذاعَةُ السِّرِّ : زشت ترین خیانت فاش کردن راز است.

۱۴ مِنْ أعظَمِ المَکرِ تَحسینُ الشَّرِّ : زشت را زیبا شمردن بزرگترین مکر است.

۱۵ مِنْ مَأمَنِهِ یُؤتَی الحَذِرُ : بیم وترس (اغلب) ازمرکز ایمنی پیدا میشود.

۱۶ مِنْ أفضَلِ الإیمانِ الرِّضا بِما یَأتی بِهِ القَدَرُ : خورسند بودن بآنچه که خدا مقدر فرموده است ازبرترین (درجات) ایمان است.

۱۷ مِنَ الحَزمِ قُوَّةُ العَزمِ : نیرومندی عزم واراده ازدوراندیشی است.

۱۸ مِنَ الکَرَمِ صِلَةُ الرَّحِمِ : نعمت را تام وتمام گذاردن ازجوانمردی است.

۱۹ مِنَ الکَرَمِ الوَفاءُ بِالذِّمَمِ : وفای بعهدها ازجوانمردی است.

۲۰ مِنْ أقبَحِ المَذامِّ مَدحُ اللِّئامِ : ستودن ناکسان اززشت ترین نکوهشها است (در حدیث شریف است که (تَزکیَةُ الأشرارِ مِنْ أعظَمِ الأوزارِ).

۲۱ مِنْ صِحَّةِ الأجسامِ تَوَلُّدُ الأسقامِ : زایش بیماریها ازتندرستیها است.

۲۲ مِنْ مُطاوَعَةِ الشَّهْوَةِ تَضاعُفُ الْآثامِ: شهوت را گردن نهادن گناهان را افزودن است.

۲۳ مِنَ الشَّقاءِ اِحْتِقابُ الْحَرامِ: درحرام وگناه زیستن از بدبختی انسان است.

۲۴ مِنْ اَفْحَشِ الظُّلْمِ ظُلْمُ الْكِرامِ: زشت ترین ستمها ستم کردن بر بزرگان است.

۲۵ مِنْ ضيقِ الْعَطَنِ لُزُومُ الْوَطَنِ: از تنگی روزی و آبشخور وطن را ملازم شدن است

۲۶ مِنْ اَعْظَمِ الْمِحَنِ دَوامُ الْفِتَنِ: همیشه در فتنه ها بسر بردن از بزرگترین محنتها است.

۲۷ مِنَ الْفَسادِ اِضاعَةُ الزّادِ: توشه و زاد (وامور مربوط بمعاد) را ضایع نمودن از تبهکاری وفساد است.

۲۸ مِنَ الشَّقاءِ اِفْسادُ الْمَعادِ: آخرت را تباه کردن از بدبختی است.

۲۹ مِنَ الْايمانِ حِفْظُ اللِّسانِ: نگهداری زبان (وواردنشدن دراعراض مردمان) از ایمان است.

۳۰ مِنَ الْكَرَمِ اِحْتِمالُ جِنايَةِ الْاِخْوانِ: زشتیهای برادران را تحمل کردن از بزرگواری است

۳۱ مِنْ عَلاماتِ الْخِذْلانِ اِئْتِمانُ الْخَوّانِ: خیانت کاران را امین داشتن از نشانه های خواری است.

۳۲ مِنْ شَرَفِ الْهِمَّةِ بَذْلُ الْاِحْسانِ: با دوستان احسان کردن از بلند همتی است.

۳۳ مِنَ الْمُرُوَّةِ تَعَهُّدُ الْجيرانِ: عهده دار شدن امور همسایگان از مردانگی است.

۳۴ مِنْ شَرائِطِ الْايمانِ حُسْنُ مُصاحَبَةِ الْاِخْوانِ: با برادران بخوبی معاشرت کردن از شروط ایمان است.

۳۵ مِنْ عَجْزِ الرَّأْيِ اِسْتِفْسادُ الْاِخْوانِ: برادران را خوار وزبون خواستن از سستی اندیشه ها است.

۳۶ مِنَ التَّواني تَوَلُّدُ الْكَسَلِ: از کاهلی و سستی کسالت زاید.

۳۷ مِنَ الْحُمْقِ الْاِتِّكالُ عَلَى الْاَمَلِ: تکیه کردن بر آرزو از حماقت وابلهی است (بلکه انسان باید تکیه بر لطف ورحمت خدا کند).

۳۸ مِنْ عَلامَةِ الْاِقْبالِ اِصْطِناعُ الرِّجالِ: مردان کاردیده را بکار گماشتن نشانه دولتمندیست

۳۹ مِنْ عَلامَةِ الْإِدْبارِ مُقارَنَةُ الْأَرْذالِ: با ناکسان نشستن و نزدیکی کردن نشانه بدبختی و نکبت است.

۴۰ مِنْ شَرَفِ الْأَعْراقِ كَرَمُ الْأَخْلاقِ: نیک خوئی از نجابت و پاک نهادی است.

۴۱ مِنْ هَنِيِّ النِّعَمِ سَعَةُ الْأَرْزاقِ: فراوانی رزق از نعمتهای گوارا است.

۴۲ مِنْ أَشَدِّ عُيُوبِ الْمَرْءِ أَنْ تَخْفىٰ عَلَيْهِ عُيُوبُهُ: از سخت ترین عیبهای مردان آن است که عیبش بروی پوشیده باشد.

۴۳ مِنْ عَلاماتِ الْكِرامِ تَعْجيلُ الْمَثُوبَةِ: از نشانه های بزرگان نیکی را بزودی پاداش دادن است.

۴۴ مِنْ عَلاماتِ اللِّئامِ تَعْجيلُ الْعُقُوبَةِ: از نشانه های ناکسی تعجیل در کیفر کشیدن است.

۴۵ مِنْ أَحْسَنِ الْفَضْلِ قَبُولُ عُذْرِ الْجاني: از بهترین فضل و فزونی عذر جنایتکار را پذیرفتن است.

۴۶ مِنْ أَوْكَدِ أَسْبابِ الْعَقْلِ رَحْمَةُ الْجُهّالِ: از استوارترین رشته های خردمندی بر نادانان رحم کردن است.

۴۷ مِنَ السَّعادَةِ التَّوْفيقُ لِصالِحِ الْأَعْمالِ: بکارهای پسندیده توفیق یافتن از نیکبختی است

۴۸ مِنْ عَلامَةِ الشَّقاءِ غِشُّ الصَّديقِ: دو روئی دوست نشانه بدبختی است.

۴۹ مِنْ عَلاماتِ اللُّؤْمِ الْغَدْرُ بِالْمَواثيقِ: از نشانه های بخل و ناکسی بیوفائی کردن به پیمانهاست.

۵۰ مِنْ عَدَمِ الْعَقْلِ مُصاحَبَةُ ذَوِي الْجَهْلِ: با نادانان دوستی و همراهی کردن از بیخردی است.

۵۱ مِنْ كَمالِ النِّعَمِ وُفُورُ الْعَقْلِ: فراوانی عقل از تمامیت و کمال نعمت است.

۵۲ مِنْ أَشَدِّ الْمَصائِبِ الْجَهْلُ: جهل و نادانی از سخت ترین گرفتاریها است.

۵۳ مِنْ كَمالِ الْحَماقَةِ الْاِخْتِيالُ فِي الْفاقَةِ: در حال درویشی تکبر کردن کمال نادانی است.

۵۴ مِنَ الْمُرُوَّةِ الْعَمَلُ لِلّٰهِ سُبْحانَهُ فَوْقَ الطّاقَةِ: برای خداوند سبحان ما فوق طاقت عبادت کردن از مردانگی است.

۵۵ مِنْ أَكْبَرِ التَّوْفيقِ الْأَخْذُ بِالنَّصيحَةِ: پند را فرا گرفتن (و بکار بستن) از بزرگترین کامرانی است.

۵۶ مِنْ أَحْسَنِ النَّصيحَةِ الْإِبانَةُ عَنِ الْقَبيحَةِ

از بهترین پندها پرده از زشتی برافکندن است (و از آن پس آن را پوشیدن).

۵۷ مِنْ عَلامَةِ اللُّؤمِ سُوءُ الجِوارِ: بدهمسایگی نشانهٔ ناکسی است.

۵۸ مِنْ عَلامَةِ الشَّقاءِ الإسائَةُ إلَى الأخْيارِ: با نیکان بدی کردن نشانهٔ بدبختی است.

۵۹ مِنْ سُوءِ الاخْتِيارِ صُحْبَةُ الأشْرارِ: با بدان نشستن از بد برگزیدن است.

۶۰ مِنْ أعْظَمِ الفَجائِعِ إضاعَةُ الصَّنائِعِ: ضایع کردن نیکیها از بزرگترین بدیهاست.

۶۱ مِنْ أفْحَشِ الخِيانَةِ خِيانَةُ الوَدائِعِ: خیانت بودایع و امانات (خدا و خلق) کردن از زشت‌ترین نوع خیانت است.

۶۲ مِنْ أقْبَحِ اللُّؤمِ غِيبَةُ الأخْيارِ: بدگوئی از نیکان کردن زشت‌ترین ناکسی است.

۶۳ مِنْ أعْظَمِ الحُمْقِ مُؤاخاةُ الفُجّارِ: با بدکاران برادری کردن بزرگترین ابلهی است.

۶۴ مِنْ كُنُوزِ الإيمانِ الصَّبْرُ عَلَى المَصائِبِ: برگرفتاریها شکیبائی کردن از گنجهای ایمان بخدا است.

۶۵ مِنْ أفْضَلِ الحَزْمِ الصَّبْرُ عَلَى النَّوائِبِ: برترین دوراندیشیها صبر برگرفتاریهاست.

۶۶ مِنْ مَهانَةِ الكِذْبِ جُودُهُ بِالْيَمِينِ لِغَيْرِ مُسْتَحْلِفٍ: از خواری دروغ سوگند خوردن است برای کسیکه سوگند نمیدهد.

۶۷ مِنْ كَمالِ النِّعْمَةِ التَّحَلِّي بِالسَّخاءِ وَالتَّعَفُّفِ: نعمت را کامل کردن خویشتن را بسخاوت و پاکدامنی آراستن است.

۶۸ مِنَ المُرُوَّةِ غَضُّ الطَّرْفِ وَمَشْيُ القَصْدِ: دیده از عیوب پوشیدن و براه میانه رفتن از مردانگی است.

۶۹ مِنَ الكَرَمِ اصْطِناعُ المَعْرُوفِ وَبَذْلُ الرِّفْدِ: نیکی را کار بستن و عطا را (بدوستان) بخشیدن از جوانمردی است (الأرفاد الأعطاء جمع).

۷۰ مِنَ المُرُوَّةِ طاعَةُ اللهِ سُبْحانَهُ وَحُسْنُ التَّقْدِيرِ: فرمان خدای بزرگ را بردن و معیشت را اندازه درست گرفتن از مردانگی است.

۷۱ مِنَ العَقْلِ مُجانَبَةُ التَّبْذِيرِ وَحُسْنُ التَّدْبِيرِ: از اسراف و تبذیر دوری گزیدن و خوش تدبیر بودن از خردمندی است.

۷۲ مِنْ أَشْرَفِ أَفْعَالِ الْكَرِيمِ تَغَافُلُهُ عَمَّا يَعْلَمُ: از شریفترین کارهای شخص جوانمرد آنست که خود را به بیخبری میزند از عیوبیکه بآنها داناست (ای خداوند جواد کریم از پیشگاه قدست چشم آن داریم که در قیامت چشم از زشتیهائیکه در ما سراغ داری بپوشی و بلطف و کرمت ما را بیامرزی).

۷۳ مِنْ أَحْسَنِ أَفْعَالِ الْقَادِرِ أَنْ يَغْضَبَ فَيَحْلُمَ: از بهترین کارهای شخص توانا این است که خشم گیرد آنگاه بردباری کند.

۷۴ مِنَ الْعِصْمَةِ تَعَذُّرُ الْمَعَاصِي: خودداری کردن از گنهکاری از پاکدامنی است.

۷۵ مِنْ ضِيقِ الْخُلُقِ الْبُخْلُ وَسُوءُ التَّقَاضِي: بخل ورزیدن و بد قضاوت کردن در امور از بداخلاقی است.

۷۶ مِنَ الْخُرْقِ الْعَجَلَةُ قَبْلَ الْإِمْكَانِ وَالْأَنَاةُ بَعْدَ إِصَابَةِ الْفُرْصَةِ: پیش از امکان کار شتاب کردن و فرصت را هنگام کار از دست دادن از ابلهی است.

۷۷ مِنْ نَكَدِ الدُّنْيَا تَنْغِيصُ الْاِجْتِمَاعِ بِالْفُرْقَةِ وَالسُّرُورِ بِالْغُصَّةِ: از سختی و تنگی حال دنیا جمعیتها را بواسطه پراکندگی ناخوش گردانیدن و عیشها را باندوه مبدل ساختن است.

۷۸ مِنْ عَقْلِ الرَّجُلِ أَنْ لَا يَتَكَلَّمَ بِكُلِّ مَا أَحَاطَ بِهِ عِلْمُهُ: از خردمندی مرد است که بدانچه علمش بدان احاطه دارد سخن نگوید.

۷۹ مِنْ فَضْلِ الرَّجُلِ أَنْ لَا يَمُنَّ بِمَا احْتَمَلَهُ حِلْمُهُ: از برتری مرد این است که بدانچه حلمش آن را تحمل میکند (و آزار کسان را با کمال گشاده روئی بخود هموار میسازد) بر دیگران منت نگذارد.

۸۰ مِنْ شِيَمِ الْكِرَامِ بَذْلُ النَّدَى: از روش بزرگی و بزرگواری ثروت را بخشیدن است.

۸۱ مِنْ أَمَارَاتِ الْخَيْرِ كَفُّ الْأَذَى: دست از آزار کسان کشیدن از نشانه‌های نیکی است.

۸۲ مِنْ كَمَالِ الْكَرَمِ تَعْجِيلُ الْمَثُوبَةِ: پاداش را بزودی دادن از کمال بزرگواری است.

۸۳ مِنْ كَمَالِ الْحِلْمِ تَأْخِيرُ الْعُقُوبَةِ: کیفر گناه را تاخیر انداختن از کمال بردباری است.

۸۴ مِنْ حَقِّ الْمَلِكِ أَنْ يَسُوسَ نَفْسَهُ قَبْلَ رَعِيَّتِهِ: بر پادشاه لازم است که پیش از رعیتش خودش را نگهداری و سیاست کند.

۸۵ مِنْ حَقِّ اللَّبيبِ أنْ يَعُدَّ سُوءَ عَمَلِهِ وَقُبْحَ سِيرَتِهِ مِنْ شَقاوَةِ جَدِّهِ وَنَحْسِهِ : بر مرد خرد لازم است بدی کار و زشتی رفتار و کردار خود را از شقاوت و نحسی و بدبختی خود بداند .

۸۶ مِنْ حَقِّ العاقِلِ أنْ يَقْهَرَ هَواهُ قَبْلَ ضِدِّهِ : خردمند را سزد که پیش از دشمنش هوای نفسش را هم در شکند .

۸۷ مِنْ حَقِّ الرّاعي أنْ يَخْتارَ لِنَفْسِهِ ما يَخْتارُهُ لِرَعِيَّتِهِ : سزاوار است شبان و سرپرست آنچه که از برای خودش میگزیند برای گله و رعیتش هم همان را بگزیند .

۸۸ مِنْ شَرائِطِ المُرُوَّةِ التَّنَزُّهُ عَنِ الحَرامِ : از شرایط مردانگی خود را از حرام پاکیزه داشتن است (و دامان بدان نیالودن) .

۸۹ مِنْ لَوازِمِ الوَرَعِ التَّنَزُّهُ عَنِ الآثامِ : از لوازم پارسائی از گناهان پاکیزه دامان ماندن است .

۹۰ مِنْ أحْسَنِ العَقْلِ التَّحَلّي بِالحِلْمِ : بهترین خردمندی خویشتن را بزیور بردباری آراستن است .

۹۱ مِنْ لَوازِمِ العَدْلِ التَّناهي عَنِ الظُّلْمِ : از لوازم عدالت دست از ستمکاری کشیدنست

۹۲ مِنْ أقْبَحِ الكِبْرِ تَكَبُّرُ الرَّجُلِ عَلى ذَوي رَحِمِهِ وَأبْناءِ جِنْسِهِ : از زشت ترین کبرها تکبر کردن مرد بر خویشاوندان و هم جنسان خودش میباشد

۹۳ مِنْ أعْظَمِ اللُّؤْمِ إحْرازُ المَرْءِ نَفْسَهُ وَإسْلامُهُ عِرْسَهُ : از بزرگترین ناکسی است که شخص خودش را نگهدارد لکن عروس و ناموسش را تسلیم دیگری و دشمن کند (بلکه باید در راه نگهداری دین و ناموس تا پای جان ایستادگی کند) .

۹۴ مِنْ تَمامِ المُرُوَّةِ أنْ تَسْتَحْيِيَ مِنْ نَفْسِكَ : از کمال مردانگی تو آنست که از نفس خویش شرمنده باشی (و بدانی که حقوق خدا را ادا نکرده ای) .

۹۵ مِنْ أفْضَلِ الوَرَعِ أنْ لا تُبْدِيَ في خَلْوَتِكَ ما تَسْتَحْيي مِنْ إظْهارِهِ في عَلانِيَتِكَ : از برترین پارسائی آنست که در خلوت و تنهائی کاری آغاز نکنی که در حال آشکارا بودنت از آن شرمنده باشی .

۹۶ مِنَ النُّبْلِ أنْ يَبْذُلَ الرَّجُلُ نَفْسَهُ وَيَصُونَ عِرْضَهُ : از بزرگواری است که شخص در راه

نگهداری آبرویش جانش را فدا کند (و با نام نیک از جهان برود) .

۹۷ مِنَ اللّؤمِ اَنْ یَصُونَ الرَّجُلُ مالَهُ وَیَبْذُلَ عِرْضَهُ : از ناکسی است که شخص مالش را نگهدارد و آبرویش را بدهد و از بین ببرد .

۹۸ مِنْ شَقاءِ الْمَرْءِ اَنْ یُفْسِدَ یَقینَهُ : از بدبختی مرد است که یقین خود را از بین ببرد (و بآخرت ایمان نداشته باشد) .

۹۹ مِنَ الشَّقاءِ اَنْ یَصُونَ الْمَرْءُ دُنْیاهُ بِدینِهِ : از بدبختی و بیچارگی است که شخص دینش را بدهد و دنیایش را نگهدارد .

۱۰۰ مِنْ طَبایِعِ الْاَغْمارِ اِتْعابُ النُّفُوسِ فِی الْاِحْتِکارِ : از خوها و طبایع بیگانگان (از رحم و عاطفه و انسانیت آن) است که در کار احتکار مردم را برنج و تعب اندازند .

۱۰۱ مِنْ شِیَمِ الْاَبْرارِ حَمْلُ النُّفُوسِ عَلَی الْاِیثارِ : از روش نیک مردان است که مردم را بکار بخشندگی بدارند .

۱۰۲ مِنْ طَبایِعِ الْجُهّالِ التَّسَرُّعُ اِلَی الْغَضَبِ فی کُلِّ حالٍ : از خوهای نادانان است که در هر حالی بسوی خشم و غضب بشتابند .

۱۰۳ مِنْ سُوءِ الْاِخْتِیارِ مُغالَبَةُ الْاَکْفاءِ وَ مُعاداةُ الرِّجالِ : از بدگزیدنها است بر مانندگان خویش غالب شدن و با مردمان دشمنی ورزیدن .

۱۰۴ مِنْ کَفّاراتِ الذُّنُوبِ الْعِظامِ اِغاثَةُ الْمَلْهُوفِ : بیچارگان را بفریاد رسیدن گناهان را جبران و تدارک کردن است .

۱۰۵ مِنْ اَفْضَلِ الْمَکارِمِ تَحَمُّلُ الْمَغارِمِ وَاِقْراءُ الضُّیُوفِ : میهمانان را بخانه خواندن و غرامتها تحمل کردن از برترین بزرگواریها است .

۱۰۶ مِنْ اَفْضَلِ الْفَضائِلِ اِصْطِناعُ الصَّنایِعِ وَبَثُّ الْمَعْرُوفِ : از افزونترین فضیلتها خوبیها را کار بستن و نیکیها را آشکار نمودن است (و مردم را علاً بخوبی وا داشتن) .

۱۰۷ مِنْ عَلاماتِ النُّبْلِ الْعَمَلُ بِسُنَّةِ الْعَدْلِ : از نشانه های بزرگواری بدستور و روش عدل عمل کردن است .

۱۰۸ مِنْ کَمالِ الشَّرَفِ اَلْاَخْذُ بِجَوامِعِ الْفَضْلِ : شرف و بزرگی را کامل کردن بهمه دستورات فضل و دانش (تا آنجا که میسّر است) عمل کردن است

۱۰۹ مِنْ کَرَمِ النَّفْسِ التَّحَلّی بِالطّاعَةِ : خود را

بفرمانبرداری خدا آراستن از بزرگیهای نفس است.

۱۱۰ مِنْ أَكْرَمِ الْخُلُقِ التَّحَلِّي بِالْقَناعَةِ: خود را بوسیلهٔ قناعت آرایش کردن از گرامی ترین اخلاق است.

۱۱۱ مِنْ أَماراتِ الدَّوْلَةِ التَّيَقُّظُ لِحِراسَةِ الْأُمُورِ: از نشانه های دولتمندی بیداری و هشیاری است برای نگهداری امور.

۱۱۲ مِنْ كَمالِ السَّعادَةِ السَّعْيُ في إِصْلاحِ الْجُمْهُورِ: از کمال نیکبختی است در اصلاح کار مردم کوشیدن.

۱۱۳ مِنَ الْواجِبِ عَلَى الْغَنِيِّ أَنْ لا يَضُنَّ عَلَى الْفَقيرِ بِمالِهِ: بر هر توانگر و دارا واجب است که با مالش بر ندار بخل نورزد (و از آن بروی انفاق نماید).

۱۱۴ مِنَ الْواجِبِ عَلَى الْفَقيرِ أَنْ لا يَبْذُلَ مِنْ غَيْرِ اضْطِرارٍ سُؤالَهُ: بر شخص ندار واجب است که تا بیچاره نشود سؤال نکند (و آبرویش را نریزد و اگر کرد آنچه که میگیرد بروی حرام است).

۱۱۵ مِنَ الْواجِبِ عَلى ذِي الْجاهِ أَنْ يَبْذُلَهُ لِطالِبِهِ: بر مرد آبرومند و صاحب جاه واجب است که بدرخواست مال بخشد.

۱۱۶ مِنَ الْمَفْرُوضِ عَلى كُلِّ عالِمٍ أَنْ يَصُونَ بِالْوَرَعِ جانِبَهُ وَ أَنْ يَبْذُلَ عِلْمَهُ لِطالِبِهِ: بر هر مرد دانشمندی واجب است که بوسیلهٔ پارسائی و پرهیز خود را نگهدارد و علمش را بطالب علم بذل نماید.

۱۱۷ مِنْ هَوانِ الدُّنْيا عَلَى اللهِ سُبْحانَهُ أَنْ لا يُعْصى إِلّا فيها: از خواری دنیا است که خداوند بزرگ جز در آن معصیت کرده نشود.

۱۱۸ مِنْ ذِمامَةِ الدُّنْيا عِنْدَ اللهِ سُبْحانَهُ أَنْ لا يُنالَ ما عِنْدَهُ إِلّا بِتَرْكِها: از پستی دنیا نزد خداوند سبحان است که شخص بدانچه نزد خدا است نرسد مگر بترک آن دنیا.

۱۱۹ مِنْ أَفْضَلِ الدّينِ الْمُرُوَّةُ وَ لا خَيْرَ في دينٍ لَيْسَ فيهِ مُرُوَّةٌ: برترین (دستورات) دین مروّت و مردانگی است و دینی که مروّت در آن نباشد خیری در آن نیست.

۱۲۰ مِنْ تَمامِ الْمُرُوَّةِ التَّنَزُّهُ عَنِ الدَّنِيَّةِ: از کمال و تمامیّت مردانگی از پستی و ناکسی پاکیزه و بدور بودن است.

۱۲۱ مِنَ الْحَزْمِ التَّأَهُّبُ وَ الْاسْتِعْدادُ: از حزم و دوراندیشی مهیا و آماده بودن (و زاد و توشهٔ مرگ را تهیّه دیدن) است.

۱۲۲ مِنَ الْعَقْلِ التَّزَوُّدُ لِيَوْمِ الْمَعادِ: زاد و برگ

روز آخرت را بر گرفتن از خردمندی است .

۱۲۳ مِنْ أَفْضَلِ الْمَعْرُوفِ إِغَاثَةُ الْمَلْهُوفِ : برترین خوبیها درمانده افتاده را بفریاد رسیدن است

۱۲۴ مِنْ أَفْضَلِ الْمَكَارِمِ بَثُّ الْمَعْرُوفِ : برترین بزرگواریها خوبی را منتشر کردن و هویدا ساختن است

۱۲۵ مِنْ أَفْضَلِ الْأَعْمَالِ اكْتِسَابُ الطَّاعَاتِ : عبادات را کسب کردن از برترین کارهاست

۱۲۶ مِنْ أَفْضَلِ الْوَرَعِ اجْتِنَابُ الْمُحَرَّمَاتِ : افزون ترین پرهیزکاری از حرامها دوری جستن است .

۱۲۷ مِنْ أَعْظَمِ الشَّقَاوَةِ الْقَسَاوَةُ : سخت و سنگین دلی بزرگترین بدبختی است (و اغلب سعادت در اثر داشتن دلی رئوف و رحیم است)

۱۲۸ مِنْ أَقْبَحِ الشِّيَمِ الْغَبَاوَةُ : کولی و کودنی از زشت روشهاست .

۱۲۹ مِنْ أَحْسَنِ الدِّينِ النُّصْحُ : بهترین دین مردم را پند دادن است (و از ارتکاب مناهی باز داشتن)

۱۳۰ مِنْ أَفْضَلِ النُّصْحِ الْإِشَارَةُ بِالصُّلْحِ : برترین پند دادن مردم را بسوی صلح و آشتی راه نمودن است .

۱۳۱ مِنْ أَقْبَحِ الْخَلَائِقِ الشُّحُّ : بخل ورزیدن از زشت ترین خوها است .

۱۳۲ مِنْ أَعْوَدِ الْغَنَائِمِ دَوْلَةُ الْمَكَارِمِ : پایدارترین و سودمندترین بهره ها دولت بزرگواریهاست (که همواره زبانزد مردم جهان است) .

۱۳۳ مِنْ أَحْسَنِ الْمَكَارِمِ تَجَنُّبُ الْمَحَارِمِ : از بهترین بزرگواریها از حرامها دوری گزیدن است .

۱۳۴ مِنْ تَمَامِ الْكَرَمِ إِتْمَامُ النِّعَمِ : نعمت و عطا را کامل و تمام دادن بزرگی را تکمیل نمودن است .

۱۳۵ مِنْ فَضْلِ عِلْمِكَ اسْتِقْلَالُكَ بِعَمَلِكَ : از فضل و فزونی علم تو آنست که عملت را استقلالاً خود انجام دهی (و بدیگری وانگذاری) .

۱۳۶ مِنْ كَمَالِ عَقْلِكَ اسْتِظْهَارُكَ عَلَى عَقْلِكَ : از تمامیت عقل تو است که بر عقل خود تکیه زنی و آنرا پشتیبان و یار خویش گیری (و بدون رهنمائی خرد کاری انجام ندهی) .

۱۳۷ مِنَ الْحِكْمَةِ طَاعَتُكَ لِمَنْ فَوْقَكَ وَإِجْلَالُكَ مَنْ فِي طَبَقَتِكَ وَإِنْصَافُكَ مَنْ دُونَكَ : از حکمت و دانش آنست که مافوق خود را اطاعت کنی و آنکه در عرض و ردیف تو است گرامی داری و با آنکه زیر دست تو است بانصاف رفتار نمائی .

۱۳۸ مِنْ اَشْرَفِ الشَّرَفِ الْكَفُّ عَنِ التَّبْذِيرِ وَ السَّرَفِ : از ارجمندترین ارجمندیها از تبذیر و اسراف دست باز داشتن است .

۱۳۹ مِنَ الْمُرُوَّةِ اَنَّكَ اِذَا سُئِلْتَ اَنْ تَتَكَلَّفَ وَاِذَا سَئَلْتَ اَنْ تُخَفِّفَ : از جوانمردی تو این است اگر پرسیده شوی خود را برنج اندازی (و حاجت درخواست کننده را برآوری) و اگر بپرسی و چیزی بخواهی آن را سبک گیری .

۱۴۰ مِنَ الْمُرُوَّةِ اَنْ تَقْتَصِدَ فَلَا تُسْرِفَ وَتَعِدَ فَلَا تُخْلِفَ : از مردانگی تو است که میانه روی کنی و اسراف ننمائی و وعده دهی و خلاف وعده نکنی .

۱۴۱ مِنْ اَشْرَفِ الْعِلْمِ التَّحَلِّي بِالْحِلْمِ : از شریفترین علم آنست که خود را بزیور حلم بیارائی .

۱۴۲ مِنْ اَشْرَفِ الشِّيَمِ اَلْوَفَاءُ بِالذِّمَمِ : از گرامی روشها به پیمانها وفا کردن است .

۱۴۳ مِنْ اَفْضَلِ الْاِخْتِيَارِ وَاَحْسَنِ الْاِسْتِظْهَارِ اَنْ تَعْدِلَ فِي الْقَضَاءِ وَتُجْرِيَهُ فِي الْعَامَّةِ وَالْخَاصَّةِ عَلَى السَّوَاءِ : از گرامی ترین گزیدنها و بهترین پشتیبانها اینست که در قضاوت عدل را بکار بری و آن را در بین خواص و عوام یکسان اجرا نمائی .

۱۴۴ مِنْ سُوءِ الْاِخْتِيَارِ مُغَالَبَةُ الْاَكْفَاءِ وَ مُكَاشَفَةُ الْاَعْدَاءِ وَمُعَادَاةُ مَنْ يَقْدِرُ عَلَى الضَّرَّاءِ : از بد برگزیدن است بر همگنان و هم دیفان غلبه جستن و دشمنی را با دشمنان آشکار کردن و بر کسیکه توانائی زیان رساندن دارد فزونی جستن و خصمی نمودن .

۱۴۵ مِنْ عَلَامَاتِ الْعَقْلِ اَلْعَمَلُ بِسُنَّةِ الْعَدْلِ : از نشانه های خردمندی عمل کردن بدستور عدالت است .

۱۴۶ مِنْ عَلَامَاتِ الْاِقْبَالِ سَدَادُ الْاَقْوَالِ وَ الرِّفْقُ فِي الْاَفْعَالِ : از نشانه های دولتمندی راستی و درستی گفتارها و نرمی در کردارها است

۱۴۷ مِنْ اَفْضَلِ الْاِسْلَامِ اَلْوَفَاءُ بِالذِّمَامِ : افزونترین مسلمانی بعهدها وفا کردن است .

۱۴۸ مِنْ اَفْضَلِ الْبِرِّ بِرُّ الْاَيْتَامِ : از برترین نیکیها نیکی با یتیمان است .

۱۴۹ مِنْ تَقْوَى النَّفْسِ اَلْعَمَلُ بِالطَّاعَةِ : بفرمان خدا کار کردن از پرهیز و تقوای انسان است .

۱۵۰ مِنْ شَرَفِ الْهِمَّةِ لُزُومُ الْقَنَاعَةِ : قناعت را

ملازمت کردن از بلندی همّت است .

۱۵۱ مِنْ اَحْسَنِ الْاَخْتِيارِ مُقارَنَةُ الْاَخْيارِ وَ مُفارَقَةُ الْاَشْرارِ : از بهترین گزیدنها با نیکان نشستن و از بدان بریدن است .

۱۵۲ مِنْ اَفْضَلِ الْاِحْسانِ الْاِحْسانُ اِلَى الْاَبْرارِ : از برترین خوبیها خوبی با خوبان (و خداپرستان) است .

۱۵۳ مِنْ اَفْضَلِ الْاَعْمالِ ما اَوْجَبَ الْجَنَّةَ وَ اَنْجى مِنَ النّارِ : بالاترین کارها آنست که بهشت را برانسان واجب کند و از دوزخ برهاند .

۱۵۴ مِنَ الْخُرْقِ تَرْكُ الْفُرْصَةِ عِنْدَ الْاِمْكانِ : بهنگام کار فرصت را از دست دادن ابلهی است .

۱۵۵ مِنْ كَمالِ الْاِنْسانِ وَ وُفُورِ فَضْلِهِ اِسْتِشْعارُهُ بِنَفْسِهِ النُّقْصانَ : از کمال انسانی و فراوانی فضل او است که نقص و عدم قابلیت خود را بداند و دریابد .

۱۵۶ مِنَ السُّؤْدَدِ الصَّبْرُ لِاِسْتِماعِ شَكْوَى الْمَلْهُوفِ : از سیادت و بزرگواری است صبر کردن بر شنیدن درد دل بیچاره و شکایت ستمدیده .

۱۵۷ مِنَ الْمُرُوَّةِ اِحْتِمالُ جِناياتِ الْمَعْرُوفِ : از مردانگی است رنجهای نیکان را تحمّل کردن .

۱۵۸ مِنْ اَماراتِ الْاَحْمَقِ كَثْرَةُ تَلَوُّنِهِ : از نشانه های احمق است که هردم برنگی درآید .

۱۵۹ مِنْ عَلاماتِ حُسْنِ السَّجِيَّةِ الصَّبْرُ عَلَى الْبَلِيَّةِ : از نشانه های خوشرفتاری بر گرفتاری شکیب ورزیدن است .

۱۶۰ مِنْ سَعادَةِ الْمَرْءِ اَنْ تَكُونَ صَنايِعُهُ عِنْدَ مَنْ يَشْكُرُهُ وَ مَعْرُوفُهُ عِنْدَ مَنْ لا يَكْفُرُهُ : از خوشبختی مرد این است که خوبیهایش نزد کسی باشد که از وی تشکّر کند و جود و سخایش نزد کسی باشد که کفرانش ننماید .

۱۶۱ مِنْ تَوْفيقِ الرَّجُلِ وَضْعُ سِرِّهِ عِنْدَ مَنْ يَسْتُرُهُ وَ اِحْسانُهُ عِنْدَ مَنْ يَنْشُرُهُ : از موفّقیت مرد است که رازش را نزد کسی بسپارد که آن را بپوشاند و نیکیش را با کسی بکند که آن را انتشار دهد .

۱۶۲ مِنْ اَعْظَمِ مَصائِبِ الْاَخْيارِ حاجَتُهُمْ اِلى مُداراةِ الْاَشْرارِ : از بزرگترین مصیبات نیکان است نیازمندیشان بمدارا و نرمی با بدان کردن .

۱۶۳ مِنَ الْحِكْمَةِ اَنْ لا تُنازِعَ مَنْ فَوْقَكَ وَ لا تَسْتَذِلَّ مَنْ دُونَكَ وَ لا تَتَعاطى ما

لَيْسَ فِي قُدْرَتِكَ وَلَا تُخَالِفْ لِسَانُكَ قَلْبَكَ وَلَا قَوْلُكَ فِعْلَكَ وَلَا تَتَكَلَّمْ فِيمَا لَا تَعْلَمْ وَلَا تَتْرُكِ الْأَمْرَ عِنْدَ الْإِقْبَالِ وَتَطْلُبَهُ عِنْدَ الْإِدْبَارِ: از حکمت و دانش تو است که با خدای ما فوق خودت منازعت نکنی (و نافرمانیش را ننمائی) و در نزد مادون خودت تن بخواری نسپری و آنچه را که در حیطهٔ قدرت و تصرّف تو نیست عطا نکنی و بکسی نبخشی زبانت با دلت و گفتارت با کردارت مخالف نباشد و با آنچه که نمیدانی سخن نگوئی و بهنگام روآوردن کار آنرا وانگذاری و بگاه برگشتن او دولت او را نجوئی.

۱۶۴ مِنْ فَضِيلَةِ النَّفْسِ الْمُسَارَعَةُ إِلَى الطَّاعَةِ: از برتری نفس انسان است که بسوی فرمانبرداری خدا بشتابد.

۱۶۵ مِنْ عِزِّ النَّفْسِ لُزُومُ الْقَنَاعَةِ: قناعت را همراه و یار شدن از عزّت نفس انسان است.

اَلْفَصْلُ التَّاسِعُ وَالسَّبْعُونَ

مِمَّا وَرَدَ مِنْ حِكَمِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَرْفِ الْمِيمِ بِمِيمِ الْمَفْتُوحَةِ بِلَفْظِ مَا قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فصل هفتاد و نهم

از آنچه که وارد گردیده است از حکمتهای حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در حرف میم بمیم مفتوحه بلفظ ما آنحضرت فرموده

۱ مَا نَدِمَ مَنِ اسْتَخَارَ: هر که از خداوند سبحان خیر طلبد پشیمان نگردد.

۲ مَا ضَلَّ مَنِ اسْتَشَارَ: هر که در کارها با دیگران مشورت کند گمراه نگردد.

۳ مَا أَذْنَبَ مَنِ اعْتَذَرَ: هر که عذر گناه را بخواهد دیگر گناه نخواهد کرد.

۴ مَا أَعْتَبَ مَنِ اغْتَفَرَ: هر کس که ببخشد و بیامرزد سرزنش نکند.

۵ مَا أُصِيبَ مَنْ صَبَرَ: هر که شکیبائی کرد گرفتار نشد.

۶ مَا زَلَّ مَنْ أَحْسَنَ الْفِكْرَ: هر که نیکو اندیشید (و پایان کار را نگریست) نلغزید.

۷ مَا خَابَ مَنْ لَزِمَ الصَّبْرَ: هر که صبر را ملازم شد زیان ندید.

۸ مَا كُلُّ طَالِبٍ يَخِيبُ: چنین نیست که هر جوینده

بی بهره ماند .

۹ ما کُلُّ رامٍ یُصیبُ : هر تیر اندازی بهدف و نشانه نزند .

۱۰ ما کُلُّ غائبٍ یَؤُبُ : هر گمشده باز نگردد .

۱۱ ما کُلُّ مفتونٍ یُعاتَبُ : هر گرفتاری نکوهش کرده نمیشود .

۱۲ ما کُلُّ مُذنِبٍ یُعاقَبُ : هر گنهکاری عقوبت کرده نمیشود .

۱۳ ما فَوقَ الکَفافِ اِسرافٌ : ما فوق کفاف هرچه باشد اسراف است .

۱۴ ما دُونَ الشَّرَهِ عِفافٌ : هرچه غیر از آزمندی بسیار باشد پاکدامنی است .

۱۵ ما تَکَبَّرَ اِلّا وَضیعٌ : جز شخص افتاده و پست تکبّر نکند .

۱۶ ما تَواضَعَ اِلّا رَفیعٌ : افتادگی نکند مگر شخص بلند پایه و بزرگ .

۱۷ ما حَقَّرَ نَفسَهُ اِلّا عاقِلٌ : خویشتن را کوچک نشمرد مگر خردمند .

۱۸ ما نَقَّصَ نَفسَهُ اِلّا کامِلٌ : خویشتن را ناقص نداند مگر مرد تمام عیار کامل .

۱۹ ما اَعجَبَ بِرَأیِهِ اِلّا جاهِلٌ : رأی و اندیشهٔ خود را نپسندد مگر نادان .

۲۰ ما اَضَرَّ المَحاسِنَ کَالعُجبِ : هیچ چیزی مانند خودپسندی به نیکیها زیان نرساند .

۲۱ ما اَحمَلَ الفَضائِلَ کَاللُّبِّ : هیچ چیزی مانند خرد فزونیهای کمال را حمل ننماید .

۲۲ ما اَصلَحَ الدّینَ کَالتَّقوی : هیچ چیزی همچون پرهیزکاری دین را نیرو ندهد .

۲۳ ما ضادَّ العَقلَ کَالهَوی : هیچ چیزی همچون هوای نفس دشمن خرد نیست .

۲۴ ما اَفسَدَ الدّینَ کَالدُّنیا : هیچ چیزی مانند دنیا دین را تباه نسازد .

۲۵ ما زَنا غَیورٌ قَطُّ : غیرتمند هرگز زنا نکند (و آنها که تن بزناکاری میدهند غیرت ندارند و باکی هم ندارند که دیگری با زنشان زنا کند) .

۲۶ ما فَحَشَ کَریمٌ قَطُّ : مرد بزرگوار هرگز فحش و دشنام ندهد (و یا فاحشه را مرتکب نگردد) .

۲۷ ما اَقَلَّ راحَةَ الحَسُودِ : چقدر کم است آسایش شخص رشکبر .

۲۸ ما اَنکَدَ عَیشَ الحَسُودِ : چقدر تنگ است

زندگی شخص کین توز و بدخواه .

۲۹ ما اَنکَرتُ اللهَ سُبحانَهُ مُذ عَرَفتُهُ : از آن هنگام که خدای بزرگ را شناختم هیچگاه منکر او نشدم

۳۰ ما شَکَکتُ فِی الحَقِّ مُذ رَاَیتُهُ : از آن هنگام که حق را دیدم در آن شکی نیاوردم .

۳۱ ما کَذَبتُ وَلا کُذِبتُ : من هیچگاه دروغ نگفتم و کسی هم مرا دروغگو نپنداشت .

۳۲ ما ضَلَلتُ وَلا ضُلَّ بی : نه من گمراه شدم و نه کسی بواسطهٔ من گمراه شد .

۳۳ ما سَعِدَ مَن شَقِیَ اِخوانُهُ : آنکه برادران و یارانش بدبختند هیچگاه نیکبخت نگردد (چون معاشرت مؤثر است) .

۳۴ ما عَزَّ مَن ذَلَّ جیرانُهُ : آنکه همسایگانش خوارند هرگز ارجمند نگردد .

۳۵ ما اَقرَبَ الحَیوٰةَ مِنَ المَوتِ : چقدر زندگی بمرگ نزدیک است .

۳۶ ما اَبعَدَ الاِستِدراکَ مِنَ الفَوتِ : چقدر دور است دریافت فرصت از فوت شدن آن .

۳۷ ما تَزَیَّنَ مُتَزَیِّنٌ بِمِثلِ طاعَةِ اللهِ : هیچ آرایش گری خود را مانند فرمانبرداری خدا آرایش نکرد .

۳۸ ما تَقَرَّبَ مُتَقَرِّبٌ بِمِثلِ عِبادَةِ اللهِ : هیچ نزدیک شونده مانند عبادت خدا کردن بخدا نزدیک نشد

۳۹ ما اَقرَبَ الاَجَلَ مِنَ الاَمَلِ : چقدر نزدیک است آرزو (های دراز بشری) بمرگ .

۴۰ ما اَفسَدَ الاَمَلَ لِلعَمَلِ : چه بسا که آرزو و امید کردار نیک انسان را تباه ساخت .

۴۱ ما اَقطَعَ الاَجَلَ لِلاَمَلِ : چه بسا امید و آرزوئی که مرگ آنرا از بین برد .

۴۲ ما اَطالَ اَحَدٌ فِی الاَمَلِ اِلّا قَصَّرَ العَمَلَ : هیچکس امید و آرزویش را دراز نکرد جز اینکه عملش را کوتاه کرد

۴۳ ما شَرٌّ بَعدَهُ الجَنَّةُ بِشَرٍّ : شرّی که پس از آن بهشت باشد شرّ نیست (بلکه خیر محض است) .

۴۴ ما خَیرٌ بَعدَهُ النّارُ بِخَیرٍ : خیری که پس از آن دوزخ باشد خیر نیست (بلکه شرّی است حقیقی) .

۴۵ ما اِکتَسَبَ الشَّرَفَ بِمِثلِ التَّواضُعِ : هیچ چیز شرافت را مانند فروتنی کسب نماید .

۴۶ ما اَصلَحَ الدّینَ بِمِثلِ الوَرَعِ : هیچ چیز دین را مانند پارسائی اصلاح نکند .

۴۷ ما اِجتَلَبَ المَقتَ بِمِثلِ الکِبرِ : هیچ چیزی مانند کبر و گردنکشی دشمنی مردم را جلب ننماید .

۴۸ ما حُصِّنَتِ النِّعَمُ بِمِثْلِ الشُّكْرِ: هیچ چیزی مانند سپاسگذاری نعمت را نگهداری نماید.

۴۹ ما حَصَّلَ الأَجْرَ بِمِثْلِ إِغاثَةِ الْمَلْهُوفِ: هیچ چیزی مانند بفریاد بیچاره وافتاده رسیدن اجر را تحصیل ننماید.

۵۰ ما اكْتُسِبَ الشُّكْرُ بِمِثْلِ بَذْلِ الْمَعْرُوفِ: هیچ چیزی مانند بذل مال و نیکی سپاسگذاری را کسب نکند.

۵۱ ما اسْتُرِقَّتِ الأَعْناقُ بِمِثْلِ الإِحْسانِ: هیچ چیزی مانند نیکی گردنها را به بندگی انسان در نکشد.

۵۲ ما كَدَّرَتِ الصَّنائِعَ بِمِثْلِ الاِمْتِنانِ: هیچ چیزی مانند منت گذاردن خوبیها را تیره و آلوده نکند.

۵۳ ما أَقْبَحَ الْجَفاءَ وَأَحْسَنَ الْوَفاءَ: چقدر زشت است بیوفائی و چقدر زیبا است وفاداری

۵۴ ما أَقْبَحَ السُّخْطَ وَأَحْسَنَ الرِّضا: چقدر زشت است خشم و چقدر زیبا است خوشنودی.

۵۵ ما افْتَقَرَ مَنْ مَلَكَ فَهْماً: هرکه فهم و خرد را دارا باشد ندار نگردد.

۵۶ ما ماتَ مَنْ أَحْيى عِلْماً: هرکه علمی را زنده کرد نمرد

۵۷ ما يُعْطَى الْبَقاءَ مَنْ أَحَبَّهُ: هرکه زندگی را دوست داشته باشد باو داده نشود.

۵۸ ما يَنْجُو مِنَ الْمَوْتِ مَنْ طَلَبَهُ: از چنگ مرگ نرهد هرکه رهائی را جست.

۵۹ ما ظَفِرَ مَنْ ظَفِرَ الإِثْمُ بِهِ: هرکه بوسیله گناه پیروز شد پیروز نیست.

۶۰ ما عَلِمَ مَنْ لَمْ يَعْمَلْ بِعِلْمِهِ: آنکه بعلمش عمل نکند عالم نیست.

۶۱ ما عَقَلَ مَنْ طالَ أَمَلُهُ: آنکه آرزویش دراز است عاقل نیست.

۶۲ ما أَحْسَنَ مَنْ أَساءَ عَمَلَهُ: هرکه بدکار است کردارش درست و خوب نیست.

۶۳ ما هَلَكَ مَنْ عَرَفَ قَدْرَهُ: آنکه قدر و پایه خود را شناخت (و دانست منظور از آفرینش او چیست) هلاک نشد.

۶۴ ما عَقَلَ مَنْ عَدا طَوْرَهُ: آنکه از مرز خودش تجاوز کرد خردمند نیست.

۶۵ ما كانَ الرِّفْقُ فِي شَيْءٍ إِلاَّ زانَهُ: نرمی در کاری واقع نشد جز آنکه آنرا گرانسنگ کرد.

۶۶ ما كانَ الْخُرْقُ فِي شَيْءٍ إِلاَّ شانَهُ: ابلهی در چیزی واقع نشد جز آنکه آنرا معیوب کرد.

۶۷ ما أَنْقَضَ النَّوْمَ بِعَزائِمِ الْيَوْمِ: چقدر عزم و

اندیشه های روز را خواب شکننده است .

۶۸ ما اهدم التوبة لعظائم الجرم : چقدر توبه و بازگشت بخدا گناهان بزرگ را بنیان کننده است

۶۹ ما اکثر من یعترف بالحق و لا یعطیه : چه بسا کسی که اعتراف بحق میکند و آن حق را ادا نمیکند

۷۰ ما اکثر من یعلم العلم و لا یتبعه : چه بسیار است کسی که علمی را میداند و از آن پیروی نمیکند

۷۱ ما اقرب النقمة من الظلوم : وای که تا چه اندازه خشم خدا به شخص ستمکار نزدیک است .

۷۲ ما اقرب النصرة من المظلوم : وای که تا چه اندازه یاری خدا به شخص ستمکش نزدیک است .

۷۳ ما اعظم عقاب الباغی : وای که تا چه اندازه کیفر شخص ستمگستر بزرگ است .

۷۴ ما استنبط الصواب بمثل المشاورة : هیچ چیز راه راست را مانند مشورت کردن باز نمینماید .

۷۵ ما اکد الحزم بمثل المصاحبة : هیچ چیز مانند دوست دیار عزم و دور اندیشی را استوار نمیکند

۷۶ ما نال المجد من عداه الحمد : مجد و بزرگواری نرسد کسی که از وی ستایش نشود .

۷۷ ما ادرک المجد من فاته الجد : بزرگواری در دنیا بدکسیکه سعی و کوشش از وی فوت شود .

۷۸ ما کذب عاقل و لا زنا مؤمن : هیچ خردمندی دروغ نگوید و هیچ مؤمنی زنا نکند (از این حدیث شریف معلوم میگردد که زناکار ایمان بخدا و قیامت ندارد)

۷۹ ما ارتاب مخلص و لا شك موقن : (درباره احکام الهی) هیچ پاکدرونی گمان بد نبرد و هیچ شخص بایقینی شك نیاورد .

۸۰ ما امن بالله سبحانه من سکن الشك قلبه : کسی که شك در دلش راه پیدا کند بخداوند بزرگ ایمان نیاورده است .

۸۱ ما انجز الوعد من مطل به : آنکس در وفای بعهد سستی کند وفای بآن نکرده است .

۸۲ ما اهنأ العطاء من من به : بخشش را گوارا (ی برگیرنده) نکرد کسیکه بدان منت گذارد .

۸۳ ما الخمر صرفا باذهب بعقول الرجال من الطمع : هیچ شراب نابی مانند طمع عقلهای مردان را برنده نیست .

۸۴ ما اقرب النجاح ممن عجل السراح : چقدر نزدیک است رستگاری بکسی که در رفتن بدنبال کاری شتاب و کوشش میکند (و فرصت را هنگام آن در

۸۵ ما أبعد الصلاح من ذي الشرّ الوقاح: چقدر دور است تقوا و شایستگی از کسیکه بسیار بی شرم و شریر است.

۸۶ ما أحسن الجود مع الإعسار: چه خوش است جود و بخشش در حال نداری.

۸۷ ما أقبح البخل مع الإكثار: چقدر زشت است بخل در حال دارائی.

۸۸ ما أحسن العفو مع الاقتدار: چه خوش است عفو و گذشت در حال قدرت.

۸۹ ما أقبح العقوبة مع الاعتذار: چقدر زشت است کیفر کشیدن در حال عذرخواهی گنهکار.

۹۰ ما أكثر العبر وأقل الاعتبار: چه بسیار است پندها و چه کم است پذیرفتار پند.

۹۱ ما عمرت البلدان بمثل العدل: هیچ چیز مانند عدل و داد شهرستانها را آباد نمیکند.

۹۲ ما حصنت الأعراض بمثل البذل: هیچ چیز مانند بخشش آبروها را نگه نمیدارد.

۹۳ ما شكرت النعم بمثل بذلها: هیچ چیز مثل نعمت بخشی شکر نعمت را بجا نمیاورد.

۹۴ ما حصنت النعم بمثل الإنعام بها: هیچ چیزی همچون بخشیدن نعمت را نگهداری نمیکند.

۹۵ ما حرست النعم بمثل الشكر: هیچ چیزی بمانند سپاسگذاری نعمت را نگهبانی نمیکند.

۹۶ ما حصل الأجر بمثل الصبر: هیچ چیزی بمانند صبر اجر و ثواب را تحصیل نمیکند.

۹۷ ما أشاع الذكر بمثل البذل: هیچ چیزی مانند بذل و بخشش نام انسان را بلند و هویدا نگردانند.

۹۸ ما أذل النفس كالحرص ولا شان العرض كالبخل: هیچ چیزی همچون حرص انسان را خوار نکند و هیچ چیزی همچون بخل آبرو را معیوب نسازد.

۹۹ ما أقبح الكذب بذوي الفضل: چقدر زشت است دروغ گفتن با اهل فضل و دانش.

۱۰۰ ما أقبح البخل بذوي النبل: چقدر زشت است بخل ورزیدن با راستان و بزرگان.

۱۰۱ ما آمن المؤمن حتى عقل: مؤمن تا خردمند نشود ایمان نیاورده است (چون شرط ایمان داشتن عقل است).

۱۰۲ ما كفر الكافر حتى جهل: کافر تا نادان نشود کافر نمیگردد.

۱۰۳ ما بقي فرع بعد ذهاب أصل: پس از رفتن اصل دیگر فرعی باقی نمیماند.

۱۰۴ ما اعظم سعادة من بوشر قلبه برد الیقین: چه نیکبخت و سعادتمند است کسی که خنکی و خرمی یقین بخدا و رسول در دلش اثر کرده است.

۱۰۵ ما اعظم فوز من اقتفی اثر النبیین: چقدر بزرگ است پیروزی کسیکه از دنبال پیمبران راه برمیگیرد.

۱۰۶ ما ظفر بالآخرة من کانت الدنیا مطلبه: بآخرت دست نیابد کسی که خواهش و مطلبش فقط دنیا است.

۱۰۷ ما اقبح بالانسان ظاهراً موافقاً و باطناً منافقاً: چقدر زشت است برای انسان که برونش موافق و درست و درونش منافق و نادرست باشد.

۱۰۸ ما اعظم وزر من ظلم و اعتدی و تجبر و طغی: چقدر بزرگ است گناه کسیکه بر مردم ستم کند و طغیان نماید و گردنکشی کند و از حدش تجاوز نماید.

۱۰۹ ما استجلبت المحبة بمثل السخاء و الرفق و حسن الخلق: هیچ چیزی مانند بخشش و نرمی و خوشخوئی محبت مردم را برای انسان جلب نمینماید.

۱۱۰ ما اعظم وزر من طلب رضا المخلوقین بسخط الخالق: چقدر بزرگ است گناه کسی که طالب باشد خوشنودی آفریدگان را بخشم آفریدگار (خدا را بخاطر خلق معصیت کند).

۱۱۱ ما اصلح الدین کالتقوی: هیچ چیز مانند پرهیزکاری دین را اصلاح نماید و سر و سامان نبخشد.

۱۱۲ ما اهلک الدین کالهوی: هیچ چیز مانند هوا پرستی دین را از بین نمیبرد.

۱۱۳ ما اتقی احد الا سهل الله مخرجه: هیچ کس تقوا را پیشه خویش نگرفت جز آنکه خداوند راه بیرون شدن (از گرفتاریها) را برایش آسان ساخت.

۱۱۴ ما اشتد ضیق الا قرب الله تعالی فرجه: هیچ حلقه بر انسان تنگ نگردد جز آنکه خداوند تعالی گشادگیش را نزدیک سازد.

۱۱۵ ما عفا عن الذنب من قرع به: آنکس که بواسطه سرکشی و تحمل گناه از دیگری بزاری درآمده باشد آن گناه را نمی بخشد.

۱۱۶ ما اکمل المعروف من من به: آنکس که بواسطه نیکی منت گذارد نیکی را کامل نکرده است.

۱۱۷ ما زکی العلم بمثل العمل به: هیچ چیزی بمانند عمل کردن علم را پاکیزه نمیکند.

۱۱۸ ما عقد ایمانه من بخل باحسانه: هر که باحسانش بخل ورزد (وآن را درباره دیگران اجرا نکند) رشته ایمانش را استوار نبسته است.

۱۱۹ ما هنأ معروفه من کثر امتنانه: آنکس که بسیار منت مینهد نیکیش گوارا و قابل تحمل نیست.

۱۲۰ ما أمر الله سبحانه الا و اعان علیه: خداوند سبحان انسان را مأمور بهیچکاری نفرموده جز آنکه خودش انسان را بر آن کار یاری میفرماید.

۱۲۱ ما نهی الله سبحانه عن شیء الا و عفا عنه: خداوند انسان را از هیچ چیزی نهی نفرموده جز آنکه از گناه آن میگذرد (اگر شخص گنهکار توبه کند وگرنه بحال کفر و عصیان بر خدا وارد شود و سزایش آتش است).

۱۲۲ ما حصّل الدول مثل العدل: هیچ چیزی مانند دادگری دولت را تحصیل ننماید.

۱۲۳ ما اجتلب سخط الله سبحانه بمثل البخل: هیچ چیزی بمانند بخل خشم خدا را اجلب ننماید (واین بخل بحقوق واجبه خدا میباشد).

۱۲۴ ما آمن بالله سبحانه من قطع رحمه: هر که قطع رحم کند بخداوند سبحان ایمان ندارد.

۱۲۵ ما أیقن بالله سبحانه من لم یرع عهوده وذممه: آنکه عهد و پیمانهای خود را رعایت نکند یقین بخداوند سبحان ندارد.

۱۲۶ ما حفظت الاخوة بمثل المواساة: هیچ چیزی بمانند برابری برادری را نگهداری ننماید (آری سهل انگاری درباره دوستان حتی بیگانگان را یار و طرفدار انسان میکند).

۱۲۷ ما أقرب البؤس من النعیم والموت من الحیوة: چقدر نزدیک است سختی بآسایش و نعمت و مرگ بزندگی.

۱۲۸ ما أخلص المودة من لم ینصح: آنکه پذیرای پند نیست دوستی را پاک و خالص نکرده است.

۱۲۹ ما أکمل السیادة من لم یسمح: آنکه جوانمردی ندارد بزرگی را تمام و کامل نکرده است.

۱۳۰ ما أفحش حلیم: بردبار هیچگاه دشنام نمیدهد.

۱۳۱ ما أوحش کریم: مرد بزرگوار کسی را نترساند و بیم نینداز(د).

۱۳۲ ما جار شریف: مرد شریف و بلندپایه ستم نکند.

۱۳۳ ما زنا عفیف: مرد پاکدامن زناکار نمیشود.

۱۳۴ ما أوقح الجاهل: نادان بسی بی شرم خواهد بود.

۱۳۵ ما أقبح الباطل: چقدر زشت است ناحق و باطل.

۱۳۶ ما عقل من بخل باحسانه: خردمند نیست آنکه باحسان و نیکیش بخل میورزد.

۱۳۷ ما عقد ایمانه من لم یحفظ لسانه : آنکه زبانش را نگه نمیدارد رشته ایمانش را بخدا استوار نکرده است .

۱۳۸ ما ظلم من خاف المصرع : آنکه از قبر بترسد ستم نکند .

۱۳۹ ما غدر من ایقن بالمرجع : آنکه یقین بازگشت بر پروردگار دارد خیانت و بیوفائی نمیکند .

۱۴۰ ما اختلف دعوتان الا کانت احدهما ضلالة : هیچ دو دعوی اختلاف نداشتند جز اینکه یکی از آن دو تا کار را گمراهی کشد .

۱۴۱ ما تواضع احد الا زاده الله تعالی جلالة : هیچ مردی فروتنی نکرد جز اینکه خداوند بزرگ بزرگیش را افزود .

۱۴۲ ما اعظم نعم الله فی الدنیا وما اصغرها فی نعم الآخرة : چقدر بزرگ است نعمتهای خدا در دار دنیا و چقدر کوچک است آن نعمتها در جنب نعمتهای آخرت .

۱۴۳ ما ساد من احتاج اخوانه الی غیره : سرور و مولی نیست کسیکه برادرانش را نیازمند بسوی دیگری کند .

۱۴۴ ما استغنیت عنه خیر مما استغنیت به : آنچه که از آن بی نیاز باشی بهتر است از آنچه بواسطه آن بی نیاز گردی (از اوّل خود را از مال بی نیاز دانی بهتر است از اینکه بکوشی و مال بدست آری تا از دیگران بی نیاز گردی زیرا که مال جهان در حکم آب شور است که هرچند بیشتر بخوری تشنه تر شوی) .

۱۴۵ ما صبرت عنه خیر مما التذذت به : آنچه که بر آن صبر کنی خوشتر است از آنچه که بدان لذت بری .

۱۴۶ ما اقرب الحی من المیت للحاقه به : چقدر زنده بمرده نزدیک است برای ملحق شدنش بوی .

۱۴۷ ما ابعد المیت من الحی لانقطاعه عنه : چقدر دور است مرده از زنده بواسطه بریدن او از زنده .

۱۴۸ ما امن عذاب الله من لم یأمن الناس شره : کسی که مردم از شرش در امان و آسایش نیستند از عذاب خدا بر کنار و ایمن نیست .

۱۴۹ ما غش نفسه من ینصح غیره : کسیکه دیگری را پند میدهد بخویش خیانت روا نمیدارد .

۱۵۰ ما تساب اثنان الا غلب الأمهما : هیچ دو نفری بیکدیگر دشنام ندهند جز اینکه آنکه پست تر است غلبه میکند .

۱۵۱ ما تلاحا اثنان الا ظهر اسفههما : هیچ دو نفری با یکدیگر نزاع نکنند جز اینکه آنکه نادان تر و بیخردتر است پیروز میگردد .

۱۵۲ مٰا مِنْ شَیْءٍ اَحَبُّ اِلَی اللّٰهِ سُبْحٰانَهُ مِنْ اَنْ یُسْأَلَ : هیچ چیزی نزد خداوند بزرگ از این محبوبتر نیست که شخص از خدا چیزی درخواست کند (و بتوبه و طلب آمرزش برخیزد) .

۱۵۳ مٰا قَسَمَ اللّٰهُ سُبْحٰانَهُ بَیْنَ عِبٰادِهِ شَیْئًا اَفْضَلَ مِنَ الْعَقْلِ : خداوند سبحان در بین بندگانش چیزی که بالاتر از عقل باشد قسمت نفرموده است .

۱۵۴ مٰا خَلَقَ اللّٰهُ سُبْحٰانَهُ شَیْئًا عَبَثًا فَیَلْهُو : خداوند سبحان چیزی و کسی را بیهوده نیافریده است تا او ببازی و هرزگی برخیزد .

۱۵۵ مٰا تَرَكَ اللّٰهُ سُبْحٰانَهُ اَمْرًا سُدًی فَیَلْغُو : خداوند سبحان هیچکاری را بیهوده وانگذارد تا او بلغو و بازیچه بگذراند .

۱۵۶ مٰا انْتَقَصَتْ سٰاعَةٌ مِنْ دَهْرِكَ اِلّٰا بِقِطْعَةٍ مِنْ عُمْرِكَ : هیچ ساعتی و دمی از دوران تو کم نگردد جز اینکه پاره از عمرت کم میشود .

۱۵۷ مٰا قَدَّمْتَ الْیَوْمَ تَقْدُمُ عَلَیْهِ غَدًا فَامْهَدْ لِقَدَمِكَ وَ قَدِّمْ لِیَوْمِكَ : آنچه که امروز پیش فرستی فردا بر آن وارد میگردی پس برای مرکز فرود آمدنت فرشی بگستر و برای فردایت چیزی پیش فرست .

۱۵۸ مٰا دُنْیٰاكَ الَّتِی تَحَبَّبَتْ اِلَیْكَ [illegible] الَّتِی قَبَّحَهٰا سُوءُ النَّظَرِ [illegible] : این دنیا که این قدر نزد تو زیبا و محبوب است هرگز بهتر از آنچه نیست که بدبینی تو آنرا این قدر در نظرت زشت جلوه داده است .

۱۵۹ مٰا ذٰا بَعْدَ الْحَقِّ اِلَّا الضَّلٰالُ : (حقی است و باطلی) مگر پس از حق جز باطل و گمراهی چیز دیگری هم هست .

۱۶۰ مٰا سٰادَ الْعُلَمٰاءُ مِثْلَ الْجُهّٰالِ : دانشمندان مانند نادانان مهتری و سروری کردن نتوانند (زیرا دانشمند مایل است حق محض را اجرا کند در صورتیکه نادان بحق یا باطل منظورش [illegible] باشد)

۱۶۱ مٰا بَعْدَ التَّبْیِینِ اِلَّا اللَّبْسُ : پس از بیان (و دستورات نورانی آنان) جز اشتباهکاری چیزی نیست .

۱۶۲ مٰا مِنْ جِهٰادٍ اَفْضَلُ مِنْ جِهٰادِ النَّفْسِ : هیچ جهادی بالاتر از جهاد و پیکار با نفس اماره نیست

۱۶۳ مٰا قَدَّمْتَ مِنْ دُنْیٰاكَ فَلِنَفْسِكَ وَ مٰا اَخَّرْتَ مِنْهٰا فَلِلْعَدُوِّ : از دنیایت هرچه پیش فرستی مال خودت و هرچه پس بگذاری از

آن و شمت مباشد.

۱۶۴ مَا قَالَ النَّاسُ لِشَیْءٍ طُوبَی لَهُ اِلَّا وَ قَدْ خَبَأَ لَهُ الدَّهْرُ یَوْمَ سُوءٍ: مردم درباره چیزی نگفتند خوشا بحالش جز اینکه روزگار روز بدی را برای آن پنهان داشت (و آن شادی را بغم تبدیل کرد).

۱۶۵ مَا مَزَحَ امْرُؤٌ مَزْحَةً اِلَّا مَجَّ مِنْ عَقْلِهِ مَجَّةً: هیچ مردی اندک مزاحی نکرد جز اینکه از عقلش چیزی را افکند و از دست داد.

۱۶۶ مَا الْتَذَّ اَحَدٌ مِنَ الدُّنْیَا لَذَّةً اِلَّا کَانَتْ لَهُ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ غُصَّةً: هیچکس از دنیا حظ و لذتی نبرد جز آنکه آن لذت در آخرت برایش غصه بود.

۱۶۷ مَا زَادَ فِی الدُّنْیَا اِلَّا نَقَصَ فِی الْاٰخِرَةِ: هیچ در دنیا نیفزود جز اینکه در آخرت کم شد.

۱۶۸ مَا اَقْرَبَ الرَّاحَةَ مِنَ التَّعَبِ: وای که تا چه اندازه آسایش برنج توام و نزدیک است.

۱۶۹ مَا اَجْلَبَ الْحِرْصَ لِلنَّصَبِ: چقدر آزمندی اندوه را جلب کننده و کشنده است.

۱۷۰ مَا اَقْرَبَ النَّعِیمَ مِنَ الْبُؤْسِ: چقدر نزدیک است نعمت برنج و گرفتاری.

۱۷۱ مَا اَقْرَبَ السُّعُودَ مِنَ النُّحُوسِ: چقدر نزدیک است خوشبختی به بدبختی.

۱۷۲ مَا اَخْسَرَ مَنْ لَیْسَ لَهُ فِی الْاٰخِرَةِ نَصِیبٌ: چقدر زیانکار است کسیکه در آخرت بهره برایش نیست.

۱۷۳ مَا اَشْجَعَ الْبَرِیءَ وَ اَجْبَنَ الْمُرِیبَ: چقدر دلیر است بیزار از گناه و چقدر ترسو است کسیکه (درباره‌اش) دچار بدگمانی است.

۱۷۴ مَا کَانَ اللّٰهُ سُبْحَانَهُ لِیُضِلَّ اَحَداً وَ لَیْسَ اللّٰهُ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِیدِ: چنین نیست که خداوند سبحان کسی را گمراه کند و خدا بر بندگان ستم روا نمیدارد.

۱۷۵ مَا کَانَ اللّٰهُ سُبْحَانَهُ لِیَفْتَحَ عَلَی اَحَدٍ بَابَ الشُّکْرِ وَ یُغْلِقَ عَنْهُ بَابَ الْمَزِیدِ: چنین نیست که خداوند سبحان باب شکر را بر کسی بگشاید و درگاه فزونی را بروی ببندد.

۱۷۶ مَا زَالَتْ عَنْکُمْ نِعْمَةٌ وَ لَا غَضَارَةُ عَیْشٍ اِلَّا بِذُنُوبٍ اجْتَرَحْتُمُوهَا وَ مَا اللّٰهُ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِیدِ: هیچ نعمت و خرمی عیشی از شما گرفته نشد مگر بواسطه گناهانی که کسب کرده‌اید و خداوند ستم کننده بر بندگان نیست.

۱۷۷ مَا اَنْزَلَ الْمَوْتَ مَنْزِلَهُ مَنْ عَدَّ غَداً مِنْ

أجله: آنکس که فردا از دوران عمرش شمرده میشود هرگز مرگ بسترش وارد نمیگردد.

۱۷۸ ما آمن بما حرّمه القرآن من استحلّه: کسی که حرام قرآن را حلال بشمرد (و حلالش را حرام بداند) بقرآن ایمان نیاورده است.

۱۷۹ ما أعظم المصيبة في الدنيا مع عظيم الفاقة غدا: با فقر و نداری بزرگ فردای قیامت گرفتاری و نداری دنیا چندان بزرگ نیست.

۱۸۰ ما نلت من دنياك فلا تكثر به فرحا: هرچه از دنیا که بآن میرسی چندان بدان شادمان مباش (که جمال و مال جهان شبی و تبی بیشتر بند نیست).

۱۸۱ ما فاتك من الدنيا فلا تأس عليه حزنا: هرچه از دنیا که از دستت میرود چندان برای آن غمگین مباش.

۱۸۲ ما أكلته راح وما أطعمته فاح: آنچه خوردی از بین میرود و آنچه را که خوراندی باقی میماند.

۱۸۳ ما لي أراكم أشباحا بلا أرواح وأرواحا بلا فلاح ونسّاكا بلا صلاح وتجّارا بلا أرباح: مرا چه میشود که شما را مینگرم پیکرهائی بی روح و روحهائی بدون رستگاری و رهروانی (ریاکار و) نادرست و بازرگانانی بدون سود (دست از این تظاهرات بدارید این باقی مانده عمر را مرد میدان عمل شوید).

۱۸۴ ما لا ينبغي أن تفعله في الجهر فلا تفعله في السرّ: آنچه را که در آشکارا شایسته نیست بجای آوری در نهان آن را بجای میاور (که سخت رسوا خواهی شد).

۱۸۵ ما أسرع الساعات في الأيام وأسرع الأيام في الشهور وأسرع الشهور في السنة وأسرع السنة في العمر: وای که تا چه اندازه ساعتها در روزها و روزها در ماهها و ماهها در سال و سال در دور عمر بشتاب و تندی میگذرانند (خنک آن هشیار مردی که این قایق زودگذر عمر را قدر بداند و برای عمل نیک کمر همت را بر بندد).

۱۸۶ ما أنفع الموت لمن أشعر الإيمان والتقوى قلبه: چقدر سودمند است مرگ برای کسیکه ایمان و پرهیزکاری دلش را آگاه گردانیده است.

۱۸۷ ما أخلق من عرف ربّه أن يعترف ذنبه: چقدر شایسته است آنکس که اعتراف بگناهش میکند خدای (رئوف و مهربان و آمرزگار) خویش را بشناسد.

۱۸۸ ما خير دارٍ تنقض نقض البناء و عمرٍ يفنى فناء الزاد: چه خیری است در سرائی که ریشه کن میشود ریشه کن شدن خانه و بنا و چه خیری است در نابود شدن عمر که همچون تمام شدن زاد و توشه تمام میشود.

۱۸۹ ما اعظم حلم الله تعالى على اهل العناد و ما اكثر عفوه عن مسرفي العباد: چقدر بزرگ است حلم خداوند تعالی بر دشمنان و سرکشان و چقدر بزرگ است گذشتش از گناهکاران.

۱۹۰ ما ابعد الخير ممن همته بطنه و فرجه: چقدر دور است خیر و خوبی از کسیکه همتش فقط شکم و فرجش باشد (و همچون حیوانات به پر کردن شکم و رانندن شهوت سرگرم باشد).

۱۹۱ ما اعمى النفس الطامعة عن العقبى الفاجعة: چقدر کور است نفس طمعکار از آخرتی که بدرد آرنده است.

۱۹۲ ما الانسان لولا اللسان الا صورة ممثلة او بهيمة مهملة: اگر زبان گویا نباشد بشر جز هیکل و نقشی و یا چارپائی بیش نیست.

۱۹۳ ما اصدق الانسان على نفسه و اي دليل عليه كفعله: برای شخص انسان چه چیز راستگوتر از خودش و چه چیز مانند کردارش دلیل میباشد (و انسان اگر بلوازم انسانیت عمل کند بتمام معنی انسان کامل خواهد بود).

۱۹۴ ما اعظم اللهم ما نرى من خلقك و ما اصغر عظمته في جنب ما غاب عنا من قدرتك: پروردگارا آنچه که ما از خلق تو مینگریم چقدر بزرگ است و چقدر بزرگی آن کوچک است در جنب آنچه از قدرت تو که بر ما نهفته است.

۱۹۵ ما اهول اللهم ما نشاهد من عظمتك و ما احقر ذلك فيما غاب عنا من عظم سلطانك: بار پروردگارا چه هولناک است آنچه که ما مینگریم از بزرگی تو و چقدر کوچک است این بزرگی در پیش آنچه که از ما پنهان است از بزرگی سلطنت تو.

۱۹۶ ما احسن بالانسان يصبر عما يشتهي: چه خوش است انسان در آنچه که آرزومند است بشکیب و صبر گراید.

۱۹۷ ما احسن بالانسان ان لا يشتهي ما لا ينبغي: چه خوش است که انسان آنچه را که سزاوار نیست آرزومندش نباشد (و بدنبال هوا و هوس نرود).

۱۹۸ ما اخذ الله سبحانه على الجاهل ان يتعلم

حتّی اخذ علی العالم ان یعلم: خداوند تعالی از نادان پیمان نستاند که برود و علم بیاموزد مگر اینکه از دانشمند پیمان ستاند که آنچه را فرا گرفته یاد دهد.

۱۹۹ ما افاد العلم من لا یفهمه ولا نفع الحلم من لا یحلم: علم به شخص نادان فائده ندهد و حلم بغیر حلیم سود نبخشد.

۲۰۰ ما بالکم تفرحون بالیسیر من الدنیا تدرکونه ولا یحزنکم الکثیر من الآخرة تحرمونه: شما را چه میشود که کمی از دنیا که بشما میرسد شادمان میگردید و به بسیاری از آخرت که از دستتان میرود و از آن ناامید میگردید ناشاد نمیشوید.

۲۰۱ ما بالکم تأملون ما لا تدرکونه وتجمعون ما لا تأکلونه وتبنون ما لا تسکنونه: شما را چه میشود آرزومندید آنچه را که پیدا نمیکنید و گرد میآورید آنچه را که نمیخورید و بنا میکنید آنچه را در آن جا نمیگزینید.

۲۰۲ ما الدنیا غرّتک ولکن بها اغتررت: دنیا ترا فریب نداد بلکه تو فریب جهان را خوردی (و پای از طریق رستگاری بدر نهادی).

۲۰۳ ما العاجلة خدعتک ولکن بها انخدعت: زیب و زیور جهان ترا گول نزد بلکه تو گول زیب و زیور جهان را خوردی.

۲۰۴ ما اقلّ الثقة المؤتمن وما اکثر الخوّان: چقدر مرد امین مورد اطمینان کم و چه بسیارست خیانتکار.

۲۰۵ ما اکثر الاخوان عند الجفان واقلّهم عند حادثات الزمان: چه بسیارند برادران هنگام چیدن کاسها (در سفرها) و چه بسیار کم اند آنان هنگام گرفتاریهای روزگار.

۲۰۶ ما حمل الرجل حملاً اثقل من المروّة: مرد هیچگاه باری را که سنگین‌تر از بار مردانگی باشد بر نداشته است.

۲۰۷ ما تزیّن الانسان بزینة اجمل من الفتوّة: بشر خود را بزیوری که نیکوتر از جوانمردی باشد نیاراسته است.

۲۰۸ ما احسن بالانسان ان یقنع بالقلیل ویجود بالجزیل: چه خوش است که انسان بکم بسازد و بسیار بخشد.

۲۰۹ ما اقبح بالانسان باطناً علیلاً وظاهراً جمیلاً: چه زشت است که انسان دارای باطنی زشت و ظاهری زیبا باشد.

۲۱۰ ما اهمّنی ذنب امهلت فیه حتّی اصلّی رکعتین: گناهی که من در آن فرصت خواندن دو رکعت نماز پیدا کنم (و از خدا آمرزش خواهم) آن گناه

مرا اندوهگین نمیسازد.

٢١١ ما أَقْبَحَ بِالْإِنْسانِ أَنْ يَكُونَ ذا وَجْهَيْنِ: چقدر زشت است که انسان (منافق و) دو رو باشد.

٢١٢ ما لِابْنِ آدَمَ وَالْفَخْرَ أَوَّلُهُ نُطْفَةٌ وَآخِرُهُ جِيفَةٌ لا يَرْزُقُ نَفْسَهُ وَلا يَدْفَعُ حَتْفَهُ: آدمیزاد را چه با کبر و ناز همان آدمیزادی که اولش نطفه بدبو و آخرش مرداری است گندیده نمیتواند بخودش روزی دهد و نمیتواند مرگ را از خودش برگرداند.

٢١٣ ما قَصَمَ ظَهْرِي إِلَّا رَجُلانِ عالِمٌ مُتَهَتِّكٌ وَجاهِلٌ مُتَنَسِّكٌ هٰذا يُنَفِّرُ عَنْ حَقِّهِ بِتَهَتُّكِهِ وَهٰذا يَدْعُوا إِلَى الْباطِلِ بِتَنَسُّكِهِ: کمرم را نشکست مگر دو نفر یکی دانشمندیکه پرده در و رسوا و بی عمل باشد دیگر نادانی که خود را بصورت اهل زهد و عبادت درآورد این یک رسوائیش مردم را از حق بدور میدارد و آن یک با زهد دروغیش مردم را بسوی باطل میکشاند.

٢١٤ ما لِابْنِ آدَمَ وَلِلْعُجْبِ أَوَّلُهُ نُطْفَةٌ قَذِرَةٌ وَآخِرُهُ جِيفَةٌ مَذِرَةٌ وَهُوَ بَيْنَ ذٰلِكَ يَحْمِلُ الْعَذِرَةَ: آدم زاده را چه بعجب و تکبر این آدمیزادیکه اولش نطفه ایست گندیده و آخرش لاشه ایست ناپاک و او در بین این دو چیز گند و زشت بار (تکبر میکند و) بار عذره و وزر را حمل مینماید.

٢١٥ ما مِنْ شَيْءٍ مِنْ مَعْصِيَةِ اللّٰهِ سُبْحانَهُ إِلَّا فِي شَهْوَةٍ: هیچ چیزی از گنهکاری بر خداوند سبحان نیست مگر در خواهش نفس و شهوترانی.

٢١٦ ما مِنْ شَيْءٍ مِنْ طاعَةِ اللّٰهِ سُبْحانَهُ عَلىٰ عَبْدٍ قَضاءً فَرَضِيَ بِهِ إِلَّا كانَتِ الْخِيَرَةُ فِيهِ: هیچ چیزی از فرمانبرداری خداوند سبحان نیست که بر بنده فرض و واجب باشد و او بدان امر خورسند باشد جز اینکه خیر و صلاحش در او است.

٢١٧ ما أَعْطَى اللّٰهُ سُبْحانَهُ الْعَبْدَ شَيْئاً مِنْ خَيْرِ الدُّنْيا وَالْآخِرَةِ إِلَّا بِحُسْنِ خُلْقِهِ وَحُسْنِ نِيَّتِهِ: خداوند سبحان از خیر دنیا و آخرت چیزی به بنده خویش عطا نفرماید مگر بواسطه پاکی طینتش و خوشرفتاریش با مردم.

٢١٨ ما دَفَعَ اللّٰهُ سُبْحانَهُ عَنِ الْعَبْدِ الْمُؤْمِنِ شَيْئاً مِنْ بَلاءِ الدُّنْيا وَعَذابِ الْآخِرَةِ إِلَّا بِرِضاهُ بِقَضائِهِ وَحُسْنِ صَبْرِهِ عَلىٰ بَلائِهِ: خداوند سبحان از بلای دنیا و گرفتاری آخرت چیزی را از بنده مؤمنش برطرف نفرماید مگر بواسطه رضای بنده بقضای الهی و خوب صبر کردنش بر بلای خدا

(برای امتحان کردنش).

۲۱۹ مَا تَوَاخَى قَوْمٌ عَلَى غَيْرِ ذَاتِ اللّٰهِ سُبْحَانَهُ إِلَّا كَانَتْ عَلَيْهِمْ أُخُوَّتُهُمْ تُرْهَةً يَوْمَ الْعَرْضِ عَلَى اللّٰهِ سُبْحَانَهُ: هیچ مردمی در راه غیر خدا (بلکه بخاطر مال و جاه دنیا) با هم برادری نکنند جز اینکه در روز ورود بر خداوند سبحان آن برادریشان برایشان دشمنی و پوچ خواهد بود.

۲۲۰ مَا أَحْسَنَ تَوَاضُعَ الْأَغْنِيَاءِ لِلْفُقَرَاءِ طَلَباً لِمَا عِنْدَ اللّٰهِ تَعَالَى وَمَا أَحْسَنَ تِيهَ الْفُقَرَاءِ عَلَى الْأَغْنِيَاءِ اِتِّكَالاً عَلَى اللّٰهِ سُبْحَانَهُ: چه خوش است فروتنی توانگران برای فقرا برای طلب کردن آنچه از اجر و ثوابی که نزد خداوند تعالی است و چه خوش است سرگرانی فقراء در برابر توانگران از روی اعتماد و توکل بر خداوند بزرگ و توانا.

۲۲۱ مَا تَوَسَّلَ أَحَدٌ إِلَيَّ بِوَسِيلَةٍ أَجَلَّ عِنْدِي مِنْ يَدٍ سَبَقَتْ مِنِّي إِلَيْهِ لِأُرَبِّيَهَا عِنْدَهُ بِإِتْبَاعِهَا أُخْتَهَا فَإِنَّ مَنْعَ الْأَوَاخِرِ يَقْطَعُ شُكْرَ الْأَوَائِلِ: هیچکس در نزد من متوسل بوسیله نشد که آن وسیله بزرگتر باشد از اینکه دست من بسوی او پیشی گیرد و دراز گردد برای انعام و بخشش و دنبال کردن خواهر و مثل آن بخشش را زیرا که قطعیت و نمایت شکر نعمتها و بخششهای اولیه با آن چیزی است که در او اخر داده میشود (خواننده گرامی درست و بدقت در این کلمه و جملات ماقبل آن بنگرید و ببینید چقدر از لطافت لفظ و عذوبت معنی در آنها گنجانیده شده است که انسان از فرط تحیر مبهوت و سرگردان میماند و هر چه فکر میکند بعمق آن نمیرسد (بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يَا مَدِينَةَ عِلْمِ اللّٰهِ وَحِكْمَتِهِ).

۲۲۲ مَا يَمْنَعُ أَحَدَكُمْ أَنْ يَلْقَى أَخَاهُ بِمَا يَكْرَهُ مِنْ عَيْبِهِ إِلَّا مَخَافَةَ أَنْ يَلْقَاهُ بِمِثْلِهِ قَدْ تَصَافَيْتُمْ عَلَى حُبِّ الْعَاجِلِ وَرَفْضِ الْآجِلِ: هیچ چیز هیچیک از شما را از این باز نمیدارد که برادرش را دیدار کند بچیزی از عیبش که آن را زشت میشمارد (و از شنیدنش خوشش نمیآید) مگر ترس از اینکه او نیز مانند آن چیز و آن عیب را دیدار نماید (و عیوب این یکرا شمردن گیرد) این نیست مگر اینکه شما با هم مصالحه و مصافاة کردید بر دوستی دنیا و تفضیل نهادن آن جهان زود گذر را بر آخرت (و ثوابهای آن).

۲۲۳ مَا أَطَالَ أَحَدٌ الْأَمَلَ إِلَّا نَسِيَ الْأَجَلَ وَأَسَاءَ الْعَمَلَ: هیچکس آرزوهای جهان را دراز نگردانید مگر

اینکه مرگ را فراموش کرد و عمل برای آخرت را زشت و ناقص گذارد.

۲۳۴ ما انزل الموت حق منزلته من عدّ غداً من اجله: مرگ را بجایگاه خودش وارد نکرد (وحق آنرا نشناخت) هرکس که فردا را از عمر خودش بحساب گرفت (اینجمله در غرر الحکم نیست بخاطر داشتم نقل نمودم).

۲۳۵ ما نزلت آیة الا علمت فیم نزلت واین نزلت فی لیل او فی نهار او جبل او سهل وان ربی وهب لی قلباً عقولاً ولساناً قؤولاً: (از آیات قرآنی) هیچ آیتی نازل نگردید جز اینکه من دانستم آن آیت در کجا و برای چه و کدام کس نازل گردیده است نزول آن در شب و یا روز در کوه و یا صحرا بوده است براستی که پروردگارم دلی پرخرد و دانا و زبانی چرب و گویا (و بیانی شیرین و گیرا) بمن بخشوده و عنایت فرموده است.

۲۳۶ ما المبتلی الذی اشتد به البلاء باحوج من الدعاء الی المعافاة الذی لا یأمن البلاء: آن مردیکه بلا و گرفتاری وی را سخت درمیان گرفته است از آن مردیکه از بلا و گرفتاری آسوده و ایمن نشسته است بدعا نیازمندتر نیست (زیرا آن یک با خدا براز و نیاز میپردازد و درصورتیکه این یک دل از یاد خدا پرداخته است).

۲۳۷ ما استودع الله سبحانه امرءً عقلا الا استنقذه به یوماً ما: خداوند عقل را بهیچ مرد نبخشید جز اینکه آن عقل روزی او را از گرفتاریها رها خواهد کرد.

۲۳۸ ما جالس احد هذا القرآن الا قام بزیادة او نقصان زیادة فی هدی او نقصان فی عمی: هیچکس با این قرآن ننشست جز اینکه از نزد آن برخاست یا با کمی یا با زیادتی زیادتی در هدایت کمی در کوری و غوایت.

۲۳۹ ما انبک ایها الانسان بهلکة نفسک اما من دائک بلول ام لیس لک من نومک یقظة اما ترحم من نفسک ما ترحمه من غیرک: ای بشر آخر برای چه اینگونه بهلاکت نفس خویش خو گرفته چرا از این بیماریت بهبودی حاصل نمیشود و چرا از این خواب گران بیدار نمیگردی هنوز وقت آن نرسیده است که بخودت رحم کنی همانطوریکه بدیگری ترحّم میکنی.

۲۴۰ ما صبرک ایها المبتلی علی دائک وجلدک

عَلَى مَصائِبِكَ وَغُرّالِكَ عَنِ الْبُكاءِ عَلى نَفْسِكَ مالَكَ ما اِنْ اَدْرَكْتَهُ شَغَلَكَ بِصَلاحِهِ عَنِ الْاِسْتِمْتاعِ بِهِ وَاِنْ تَمَتَّعْتَ بِهِ نَغَّصَهُ عَلَيْكَ ظَفَرُ الْمَوْتِ بِهِ : ای بشر گرفتار صبر تو بر دردت تا چند و تندیت بر گرفتاریت و مغروریت بر باز ماندن از گریستن بر نفست تا کی تورا چه میشود که اگر چیزی از دنیا را بیابی آن چیز تورا از اصلاح و بهره برداریت از آن مشغول سازد و اگر هم احیاناً از آن برخوردار گردی پیروزی مرگ بر تو آن برخورداری را بشکند و از بین ببرد .

۲۴۱ مَا اَحَقَّ الْاِنْسانَ اَنْ يَكُونَ لَهُ ساعَةٌ لا يَشْغَلُهُ عَنْها شاغِلٌ يُحاسِبُ فِيها نَفْسَهُ فَيَنْظُرُ فِيما اكْتَسَبَ لَها وَعَلَيْها فى لَيْلِها وَنَهارِها : چقدر انسان سزاوار و نیازمند بآن است که برایش ساعتی باشد که در آن ساعت مشغول کننده او را مشغول ندارد در آن ساعت از خودش حساب بکشد و ببیند آنچه که در روز و شبش کسب کرده بسود و یا بزیان او است (اگر بزیان خودش کار کرده است آن را بتوبت و آمرزش خواستن از خدا تدارک کند)

۲۴۲ مَا الْمَغْبُوطُ اِلّا مَنْ كانَتْ هِمَّتُهُ نَفْسَهُ لا يُغْنِيهِ عَنْ مُحاسَبَتِها وَمُطالَبَتِها وَمُجاهَدَتِها : غبطه خورنده و رشک برنده نیست مگر کسیکه همتش فقط صرف شهوت نفسش باشد آن نفس را باز ندارد از حساب از آن کشیدن و مطالبه کردن و با آن به پیکار برخاستن (چنین کسی نصیبش در قیامت جز حسرت و اندوه نخواهد بود) .

۲۴۳ مَا الْمَغْبُوطُ الَّذى فازَ مِنْ دارِ الْبَقاءِ بِبُغْيَتِهِ كَالْمَغْبُونِ الَّذى فاتَهُ النَّعيمُ بِسُوءِ اِخْتِيارِهِ وَشِقْوَتِهِ : آن مرد مورد رشک و غبطه که از دار باقی آخرت بآرزوی خود رسیده است مانند آن کس نیست که ببد برگزیدنش و بدبختیش نعمت آخرت را از کف داده است .

۲۴۴ ما وَلَدْتُمْ فَلِلتُّرابِ وَما بَنَيْتُمْ فَلِلْخَرابِ وَما جَمَعْتُمْ فَلِلذَّهابِ وَما عَمِلْتُمْ فَفِى الْكِتابِ مُدَّخَرٌ لِيَوْمِ الْحِسابِ : آنچه که میزائید برای خاک و آنچه که بنا میکنید برای خراب و آنچه که گرد میآورید برای از بین رفتن و آنچه که بجای میآورید ثبت در کتاب است و برای روز حساب اندوخته میشود .

۲۴۵ مَا الْمَغْرُورُ الَّذى ظَفَرَ مِنَ الدُّنْيا بِاَدْنى سَهْمِهِ

كَالأَخِرِ الَّذِي ظَفِرَ مِنَ الآخِرَةِ بِأَعْلَا هِمَّتِهِ
آن مرد فریب خورده که از دنیا باندک بهره دست یافته است مانند آن مردی نیست که با همت بلندش بآخرتش دست پیدا کرده است (و میان این دو تفاوت بسیاری موجود است).

۲۴۶ مَا أَقْرَبَ الدُّنْيَا مِنَ الذِّهَابِ وَالشَّيْبَ مِنَ الشَّبَابِ وَالشَّكَّ مِنَ الأَرْتِيَابِ: چقدر نزدیک است دنیا برفتن و چقدر نزدیک است جوانی به پیری و چقدر نزدیک است شک و بدگمانی بهم

۲۴۷ مَا أَوْدَعَ أَحَدٌ قَلْباً سُرُوراً إِلَّا خَلَقَ اللهُ سُبْحَانَهُ مِنْ ذَلِكَ السُّرُورِ لُطْفاً فَإِذَا نَزَلَتْ بِهِ نَائِبَةٌ جَرَى إِلَيْهَا كَالْمَاءِ فِي انْحِدَارِهِ حَتَّى يَطْرُدَهَا عَنْهُ كَمَا تُطْرَدُ الْغَرِيبَةُ مِنَ الأَبِلِ: هیچکس دلی را شادمان و خوشحال نکند جز اینکه خداوند سبحان از آن سرور و شادمانی لطفی بیافریند همینکه بآن شخص خوشحال کننده دل حادثه و بلائی روکند آن لطف و مهر خدائی بدو روی آورد و آن حادثه را از وی بگرداند بدانسانکه تو شتر دیگری را از شتر خود دفع میدهی و میگردانی

۲۴۸ مَا مِنْ عَمَلٍ أَحَبُّ إِلَى اللهِ تَعَالَى مِنْ صَمْتٍ يَكْشِفُهُ رَجُلٌ عَنْ رَجُلٍ: هیچکاری نزد خداوند تبارک و تعالی محبوبتر از این نیست که مردی زبان و آزار را از مرد دیگر باز دارد.

۲۴۹ مَا بَاتَ لِرَجُلٍ عِنْدِي مَوْعِدٌ قَطُّ فَبَاتَ يَتَمَلْمَلُ عَلَى فِرَاشِهِ لِيَغْدُوَ بِالظَّفَرِ بِحَاجَتِهِ أَشَدَّ مِنْ تَمَلْمُلِي عَلَى فِرَاشِي حِرْصاً عَلَى الْخُرُوجِ إِلَيْهِ مِنْ دَيْنِ عِدَتِهِ وَخَوْفاً مِنْ عَائِقٍ يُوجِبُ الْخُلْفَ فَإِنَّ خُلْفَ الْوَعْدِ لَيْسَ مِنْ خُلُقِ الْكِرَامِ: هیچ مردی هرگز نخفت و حال آنکه از برای آن مرد در نزد من موعدی باشد پس آن مرد بخوابد و پهلو به پهلو در بسترش بغلطد تا اینکه صبح کند و بر وعده که من با او کرده‌ام دست یابد و پیروز گردد پیش از غلطیدن من در بسترم از روی حرص به بیرون آمدنم بسوی او و برای اینکه دین خودش را ادا کنم و از ترس اینکه مبادا مانعی پیش آید و آن وعده را پس اندازد زیرا که خلف وعده از اخلاق بزرگان و کریمان نیست.

۲۵۰ مَا فِرَارُ الْكِرَامِ مِنَ الْحِمَامِ كَفِرَارِهِمْ مِنَ الْبُخْلِ وَمُقَارَنَةِ اللِّئَامِ: گریز بزرگان از مرگ بیش از گریختن آنان از بخل و نزدیکی با ناکسان نیست (و

همنشینی با ناکس و بخیل با مرگ یکسان است) .

۲۵۱ مَا اَصْدَقَ الْمَرْءَ عَلٰى نَفْسِهِ وَاَیُّ شَاهِدٍ عَلَیْهِ كَفِعْلِهِ وَلَا یُعْرَفُ الرَّجُلُ اِلَّا بِعَمَلِهِ كَمَا لَا یُعْرَفُ مِنَ الشَّجَرِ اِلَّا عِنْدَ حُضُورِ الثَّمَرِ فَتَدُلُّ الْاَثْمَارُ عَلٰى اُصُولِهَا وَیُعْرَفُ لِكُلِّ ذِی فَضْلٍ فَضْلُهَا كَذٰلِكَ یُعْرَفُ الْكَرِیمُ بِاٰدَابِهِ وَیَفْتَضِحُ اللَّئِیمُ بِرَذَائِلِهِ : چه خوش گواهی است مرد بر نفس خودش و هیچگواهی برا و مانند کردارش نیست و مرد شناخته نمیشود مگر بکردارش همچنانکه درخت غریب ولی میوه شناخته نشود جز هنگام میوه دادن آن وقت است که میوه ها دلالت بر اصل و خوبی درخت میکنند و فضل هر صاحب فضلی بر دیگری شناخته میشود و همچنین شناخته میشود مرد کریم و بزرگوار با رفتارش و ناکس سوا میشود بواسطه پستیها و ناکسیهایش .

۲۵۲ مَا اسْتَعْطَفَ السُّلْطَانُ وَلَا اسْتُسِلَّ سَخِیمَةُ الْغَضْبَانِ وَلَا اسْتُمِیلَ الْمَهْجُورُ وَلَا اسْتُنْجِحَتْ صِعَابُ الْاُمُورِ وَلَا اسْتُدْفِعَتِ الشُّرُورُ بِمِثْلِ الْهَدِیَّةِ : هیچ چیز مانند هدیه دادن و ارمغان بردن پادشاه را بر سر مهر نمیاورد و سنت خشم شخص غضبناک را بهم در نمی شکند و مهجور و دور افتاده را مایل بانسان نمیسازد و سختیهای امور را آسان نمیگرداند و شرور را دور نمیسازد .

۲۵۳ مَا عَسٰى اَنْ یَكُونَ بَقَاءُ مَنْ لَهُ یَوْمٌ لَا یَعْدُوهُ وَطَالِبٌ حَثِیثٌ مِنْ اَجَلِهِ یَحْدُوهُ : آنکس که از سر آمدن دورانش و از مرگش طلبکاری سخت بدنبال دارد نزدیک نیست از روزیکه در پیش دارد و از آن در نمیگذرد در آن روز باقی باشد (و ممکن است فردا در شمار مردگان و رفتگان باشد) .

۲۵۴ مَا اَوْهَنَ الدِّینَ كَتَرْكِ اِقَامَةِ دِینِ اللّٰهِ سُبْحَانَهُ وَتَضْیِیعِ الْفَرَائِضِ : هیچ چیز دین را همچون واگذاری بپاداشتن حدود دین خداوند بزرگ و ضایع گذاردن واجبات خوار نمیگرداند .

۲۵۵ مَا صَانَ الْاَعْرَاضَ كَالْاِعْرَاضِ عَنِ الدَّنَایَا وَسُوءِ الْاَغْرَاضِ : هیچ چیز آبروها را نگه نمیدارد بدانسانکه از زشتیها و بدخواهیها اعراض کردن (و کینتوزیها را کنار گذاردن) .

۲۵۶ مَا مِنْ شَیْءٍ اَخْلَبَ لِقَلْبِ اِنْسَانٍ مِنْ لِسَانٍ وَلَا اَصْدَعَ لِنَفْسٍ مِنْ شَیْطَانٍ : هیچ چیز دل انسان را بازی دهنده تر از زبان و نفس را شکننده تر

از شیطان نیست .

۲۵۷ مَا مِنْ شَیْءٍ یَحْصُلُ بِهِ الْآمَالُ اَبْلَغُ مِنْ اِیْمَانٍ وَاِحْسَانٍ : هیچ وسیله همچون ایمان بخدا واحسان بردم انسان را بآرزوهایش نمیرساند .

۲۵۸ مَا اسْتَعْبَدَ الْکِرَامَ بِمِثْلِ الْاِکْرَامِ : هیچ چیز بزرگان و آزادگان را بمانند نیکی و اکرام بندهٔ انسان نمیسازد .

۲۵۹ مَا اَقْبَحَ شِیَمَ اللِّئَامِ وَاَحْسَنَ سَجَایَا الْکِرَامِ : چقدر زشت است روش زشتان و چه زیبا است خوهای نکویان .

۲۶۰ مَا حَفِظَ غَیْبَکَ مَنْ حَفِظَ عَیْبَکَ : آنکه عیب تو را نگه میدارد (و با تو درمیان نمینهد) درون تورا با پاکی نگه نداشته است (و تورا آلوده خواسته) .

۲۶۱ مَا الا جُهْدَ لَکَ فِی النَّصِیحَةِ مَنْ دَلَّکَ عَلَی عَیْبِکَ وَحَفِظَ غَیْبَکَ : در پند دادن و تو را بکوشش داشتن کوتاهی نکرد کسیکه تو را بر عیبت راهنمائی کرد و نهان تورا حفظ نمود .

۲۶۲ مَا قَدَّمْتَهُ مِنْ خَیْرٍ فَعِنْدَ مَنْ لَا یَبْخَسُ الثَّوَابَ وَمَا ارْتَکَبْتَهُ مِنْ شَرٍّ فَعِنْدَ مَنْ لَا یُعْجِزُهُ الْعِقَابُ : هرچه از خیر و نیکی که پیش فرستی آن نزد کسی است که ثواب را کم نمیگرداند و آنچه از شر و بدی که مرتکب گردی پس آن نزد کسی است که ناتوان از کیفر کشیدن نیست .

۲۶۳ مَا لُمْتُ اَحَداً عَلَی اِذَاعَةِ سِرِّی اِذْ کُنْتُ بِهِ اَضْیَقَ مِنْهُ : من هیچکس را بر فاش کردن رازم نکوهش نکردم زیرا که در نگهداری آن خودم از او تنگ حوصله تر بودم .

۲۶۴ مَا رَفَعَ امْرَءً کَهِمَّتِهِ وَلَا وَضَعَهُ کَشَهْوَتِهِ : هیچ چیز مرد را مانند همت برنکشد و همچون شهوتش او را نیفکند و خوار ندارد .

۲۶۵ مَا اَخْلَقَ مَنْ غَدَرَ اَنْ لَا یُوفَی لَهُ : بسیار زیبنده است که با مرد بیوفا بیوفائی شود .

۲۶۶ مَا اَقْبَحَ الْقَطِیعَةَ بَعْدَ الصِّلَةِ وَالْجَفَاءَ بَعْدَ الْاِخَاءِ وَالْعَدَاوَةَ بَعْدَ الصَّفَاءِ وَ زَوَالَ الْاُلْفَةِ بَعْدَ اسْتِحْکَامِهَا : چقدر زشت است پس از پیوند کردن بریدن و پس از برادری دوری نمودن و پس از محبت و صفا دشمنی کردن و پس از استوار کردن رشته دوستی آنرا از میان بردن .

۲۶۷ مَا اَنْعَمَ اللهُ عَلَی عَبْدٍ نِعْمَةً فَظَلَمَ فِیهَا اِلَّا کَانَ

حَقیقاً اَن یُزیلَها : خداوند نعمتی را به بنده نداده که آن بنده در آن نعمت (بر بندگان خدای) ستم روا دارد جز اینکه سزاوار است آن نعمت از وی گرفته شود.

۲۶۸ ما کَرُمَتْ عَلی عَبدٍ نَفسُهُ اِلّا هانَتِ الدُّنیا فی عَینِهِ : بر هیچ بنده نفسش ارجمند و گرامی نگردد جز اینکه جهان در چشمش خوار و بیمقدار آمد.

۲۶۹ ما اَقرَبَ النِّقمَةَ مِن اَهلِ البَغیِ وَ العُدوانِ : چقدر نزدیک است خشم خدای بر ستمگران و گردنکشان

اَلفَصلُ الثَّمانُونَ

مِمّا وَرَدَ مِن حِکَمِ اَمیرِ المُؤمِنینَ عَلیِّ بنِ اَبیطالِبٍ عَلَیهِ السَّلامُ فی حَرفِ المیمِ بِاللَّفظِ المُطلَقِ قالَ عَلَیهِ السَّلامُ:

فصل هشتادم

از آنچه که وارد گردیده است از حکمتهای حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در حرف میم بلفظ مطلق آنحضرت فرموده‌اند

۱ مِلاکُ الدّینِ العَقلُ : ریشه و اصل دین عقل و خرد است.

۲ مِلاکُ السِّیاسَةِ العَدلُ : اصل سیاست و نگهداری مملکت دادگری است.

۳ مِلاکُ العِلمِ نَشرُهُ : ریشه علم و دانش انتشار دادن آن علم است.

۴ مِلاکُ الشَّرِّ سَترُهُ : مالک شدن شر و زشتی بپوشانیدن آن است (و آن را اعمال نکردن).

۵ مِلاکُ الوَعدِ اِنجازُهُ : اصل وعده آن را بجای آوردن و بدان وفا کردن است.

۶ مِلاکُ الخَیرِ مُبادَرَتُهُ : ریشه خوبی بسوی آن شتافتن است.

۷ مِلاکُ الدّینِ الوَرَعُ : ریشه دیانت پارسائی و پرهیزکاری است.

۸ مِلاکُ الشَّرِّ الطَّمَعُ : ریشه زشتی طمع ورزیدن است.

۹ مِلاکُ التُّقی رَفضُ الدُّنیا : ریشه پرهیزکاری دنیا را بهم شکستن است.

۱۰ مِلاکُ الدّینِ مُخالَفَةُ الهَوی : ریشه دین داری با هوا و هوس جنگیدن است.

۱۱ مِلاکُ العِلمِ العَمَلُ بِهِ : ریشه علم آن را بکار بستن است.

۱۲ مِلاکُ المَعروفِ تَرکُ المَنِّ بِهِ : ریشه احسان و نیکی کردن منت ننهادن است.

۱۳ مِلاكُ الْعَمَلِ الْإِخْلاصُ فيهِ : ريشهٔ عمل كردن آن را پاك و بيغش گذاردن است .

۱۴ مِلاكُ الْإيمانِ حُسْنُ الْإيقانِ : اصل و ريشهٔ ايمان احكام خدا را بخوبى باور داشتن است .

۱۵ مِلاكُ الْإِسْلامِ صِدْقُ اللِّسانِ : ريشهٔ اسلام زبان را براست داشتن است .

۱۶ مِلاكُ الْوَرَعِ الْكَفُّ عَنِ الْمَحارِمِ : ريشهٔ پارسائى دست از حرامها كشيدن است .

۱۷ مِلاكُ الْأُمورِ حُسْنُ الْخَواتِمِ : ريشهٔ كارها آنها را بخوبى بپايان رساندن است .

۱۸ مِلاكُ الْخَيْرِ طاعَةُ اللهِ سُبْحانَهُ : ريشهٔ خوبى خداوند پاك را فرمان بردن است .

۱۹ مِلاكُ الْحَقِّ أَتَمُّ ما أَسْفَرَ عَنْ وَجْهِ اللهِ : معيار حق و راستى كارهائيكه مورد رضاى خدا است درست و كامل انجام دادن است .

۲۰ مَعَ الشُّكْرِ تَدومُ النِّعْمَةُ : دوام نعمت بسپاس گذارى است .

۲۱ مَعَ الْبِرِّ تَدُرُّ الرَّحْمَةُ : رحمت خدا را پايين فروو آوردن با نيكوكارى است .

۲۲ مَعَ الزُّهْدِ تُثْمِرُ الْحِكْمَةُ : درخت حكمت و دانش با زهد بارور است .

۲۳ مَعَ الثَّرْوَةِ تَظْهَرُ الْمُرُوَّةُ : مردانگى با دارائى هويدا ميگردد (و شخص ندار نميتواند سخاوتى از خود بروز دهد) .

۲۴ مَعَ الْإِنْصافِ تَدومُ الْأُخُوَّةُ : برادرى با انصاف و دادگرى پايدار است .

۲۵ مَعَ الْإِخْلاصِ تُرْفَعُ الْأَعْمالُ : بوسيلهٔ پاكى و اخلاص اعمال بالا ميروند و بلند ميگردند .

۲۶ مَعَ السّاعاتِ تَفْنَى الْآجالُ : دوران بسر رسيدن (ى عمر انسان) باگذشت ساعات تمام ميشود .

۲۷ مَعَ الْوَرَعِ يُثْمِرُ الْعَمَلُ : درخت عمل با پارسائى بارور است .

۲۸ مَعَ الْعَجَلِ يَكْثُرُ الزَّلَلُ : با عجله و شتابكارى لغزشها بسيار ميگردند .

۲۹ مَعَ الْعَقْلِ يَتَوَفَّرُ الْحِلْمُ : با داشتن عقل بردبارى فراوان ميگردد .

۳۰ مَعَ الصَّبْرِ يَقْوَى الْحَزْمُ : دوراندیشى با داشتن صبر تقويت ميشود .

۳۱ مَعَ الْفَراغِ تَكونُ الصَّبْوَةُ : عاشقى و عشقبازى در اثر بيكارى پيدا ميشود .

۳۲ مَعَ الشِّقاقِ تَكونُ النَّبْوَةُ : دورافتادگى از

دوستان در اثر ستیز و لجاج است .

۳۳ مَعَ الْاِحْسَانِ تَكْثُرُ الرِّفْعَةُ : بزرگی با احسان و نیکی کردن است .

۳۴ مَعَ الْفَوْتِ تَكُونُ الْحَسْرَةُ : فرصت را از کف دادن موجب پشیمانی و اندوه است .

۳۵ مَعَ الْاِنَابَةِ تَكُونُ الْمَغْفِرَةُ : آمرزش خدا با توبه بدست میاید .

۳۶ مَكْرُوهٌ تُحْمَدُ عَاقِبَتُهُ خَيْرٌ مِنْ مَحْبُوبٍ تُذَمُّ مَغَبَّتُهُ : زشتی که پایانش پسندیده باشد به از زیبائی است که پایانش ناپسندیده باشد

۳۷ مِيزَةُ الرَّجُلِ عَقْلُهُ وَجَمَالُهُ مُرُوَّتُهُ : عقل مرد باعث امتیازش و زیبائیش مردانگیش میباشد

۳۸ مُنَازِعُ الْحَقِّ مَخْصُومٌ : آنکه با حق بستیز و آویز برخیزد مغلوب و دشمن داشته شده است

۳۹ مُصَاحِبُ اللَّوْمِ مَذْمُومٌ : آنکه ناکسی را ملازم باشد نکوهیده است .

۴۰ مَعَ الْقَدَرِ تَسْبِقُ الْحَذَرَ : گرفتار بهای قضا و قدر آلهی برکناره و دوراندیشی پیشی میگیرد .

۴۱ مَرَارَةُ الصَّبْرِ تُثْمِرُ الظَّفَرَ : تلخی صبر پیروزی بار میاورد .

۴۲ مَجْلِسُ الْحِكْمَةِ غَرْسُ الْفُضَلَاءِ : مجلس حکمت (که سخن از دانش میرود بوستان) و درختستان دانشمندان است

۴۳ مُدَارَسَةُ الْعِلْمِ لَذَّةُ الْعُلَمَاءِ : شیرینی محفل علماء مذاکره علم است .

۴۴ مُجَاهَدَةُ النَّفْسِ شِيمَةُ النُّبَلَاءِ : روش بزرگان با نفس بپکار کردن است .

۴۵ مُدَاوَمَةُ الذِّكْرِ خُلْصَانُ الْاَوْلِيَاءِ همیشه بیاد خدا بودن شعار دوستان خدا است .

۴۶ مُلَازَمَةُ الْخَلْوَةِ دَأْبُ الصُّلَحَاءِ : تنهائی را ملازمت کردن روش و آئین نیکان است .

۴۷ مُذِيعُ الْفَاحِشَةِ كَفَاعِلِهَا : آشکار کننده زشتی همچون زشتکار است .

۴۸ مُسْتَمِعُ الْغِيبَةِ كَقَائِلِهَا : شنونده غیبت مانند غیبت کننده است .

۴۹ مَوْتٌ وَحِيٌّ خَيْرٌ مِنْ عَيْشٍ شَقِيٍّ : زود مردن خوشتر تا با بدبختی و خواری زیستن .

۵۰ مَرْكَبُ الْهَوَى مَرْكَبٌ مُرْدِيٌّ : اسب هواپرستی اسبی است هلاک کننده .

۵۱ مَنْعُ الْكَرِيمِ اَحْسَنُ مِنْ عَطَاءِ اللَّئِيمِ : ندادن و بازگرفتن مرد بزرگ بهتر از دادن شخص ناکس است از این

بطرزی آبرومند نمیدهد و آن میدهد و آبرو میریزد)

۵۲ مُعاداةُ الکَریمِ اَسلَمُ مِن مُصادَقَةِ اللَّئیمِ دشمنی کردن جوانمرد آسوده تر از دوستی با ناکس است

۵۳ مَجالِسُ العِلمِ غَنیمَةٌ : درک مجالس علم و دانش غنیمت است .

۵۴ مُصاحَبَةُ العاقِلِ مَامُونَةٌ : با خردمندان نشستن سبب ایمنی است .

۵۵ مُجالَسَةُ الأشرارِ تُوجِبُ التَّلَفَ : همنشینی با بدان موجب نابودی است .

۵۶ مُعاشَرَةُ الأبرارِ تُوجِبُ الشَّرَفَ : با نیکان نشستن سبب بزرگی و شرف است .

۵۷ مُصاحَبَةُ ذَوِی الفَضائِلِ حَیاةٌ : همنشینی با فضلا و دانشمندان سبب زندگی و روشنی دل است

۵۸ مُجالَسَةُ السَّفَلِ تَشینُ القُلوبَ : با مردمان پست نشستن دلها را سیاه و پست میگرداند .

۵۹ مُداوَمَةُ المَعاصی تَقطَعُ الرِّزقَ : گنهکاریها ادامه دادن روزی را قطع میکند .

۶۰ مُقارَنَةُ السُّفَهاءِ تُفسِدُ الخُلقَ : با نادان و بیخردان نزدیک شدن خوی انسانی را تباه میگرداند

۶۱ مُواصَلَةُ الأفاضِلِ تُوجِبُ النُّمُوَّ : با فضلا و

نیکان نشستن موجب بلندی و رفعت است .

۶۲ مُبایَنَةُ الدَّنایا تُکبِتُ العَدُوَّ : از ناکسان دوری گزیدن دشمن را بیافکند و از بدگوئی خاموش میسازد

۶۳ مُبایَنَةُ العَوامِّ اَفضَلُ المُرُوَّةِ : از نادانان جدائی کردن برترین مردانگی است .

۶۴ مُجانَبَةُ الرِّیَبِ اَحسَنُ الفُتُوَّةِ : از بدگمانی دوری گزیدن بهترین جوانمردی است .

۶۵ مُرُوَّةُ الرَّجُلِ عَلیٰ قَدرِ عَقلِهِ : مردانگی مرد باندازه خردمندی او است .

۶۶ مُرُوَّةُ الرَّجُلِ عِلمُهُ وَعَمَلُهُ : مردانگی مرد باندازه علم و عملش میباشد .

۶۷ مُرُوَّةُ الرَّجُلِ دینُهُ وَحَسَبُهُ اَدَبُهُ : مردانگی مرد دینش و پاکی گوهرش ادب و کمالش میباشد .

۶۸ مادِحُ الرَّجُلِ بِما لَیسَ فیهِ مُستَهزِئٌ بِهِ : هر کس کسی را بآنچه که در او نیست بستاید او را مسخره کرده است .

۶۹ مَرَمَّةُ المَعرُوفِ اَفضَلُ مِنِ ابتِدائِهِ : خوبی را پروردن (و منت ننهادن) برتر است تا بدان ابتدا کردن .

۷۰ مَنزَعُ الکَریمِ اَبَداً اِلیٰ شِیَمِ آبائِهِ : جوانمرد

همواره مشتاق آنست كه بروش پدرانش برود

٧١ مَنْعُ خَيْرِكَ يَدْعُو اِلَى صُحْبَةِ غَيْرِكَ : اينكه خير وبخشش خود را (از نزديكانت) باز دارى تورا بسوى يارى و دوستى با بيگانگان ميكشاند

٧٢ مَنْعُ اَذَاكَ يُصْلِحُ لَكَ قُلُوبَ اَعْدَائِكَ : اينكه دست آزار از دوستان بكشى دلهاى دشمنانت را برايت نرم وهموار ميسازد .

٧٣ مُعَادَاتُ الرِّجَالِ مِنْ شِيَمِ الْجُهَّالِ : دشمنى كردن با يكديگر روش نادانان است .

٧٤ مُدَارَاةُ الرِّجَالِ مِنْ اَفْضَلِ الْاَعْمَالِ : مدارا كردن مردمان با يكديگر از برترين اعمال است .

٧٥ مُدَارَاةُ الْاَحْمَقِ مِنْ اَشَدِّ الْعَنَاءِ : مدارا كردن با ابله و نادان بزرگترين رنجها است .

٧٦ مُصَاحَبَةُ الْجَاهِلِ مِنْ اَعْظَمِ الْبَلاءِ : با نادان نشستن از بزرگترين گرفتارى است .

٧٧ مُتَّقِي الشَّرِّ كَفَاعِلِ الْخَيْرِ : پرهيزنده از بدى مانند بجاى آرنده خوبى است .

٧٨ مُتَّقِي الْمَعْصِيَةِ كَعَامِلِ الْبِرِّ : آنكه از گناه مى پرهيزد چون آن كسى است كه نيكى را كار مى بندد

٧٩ مُخَالَفَةُ الْهَوَى شِفَاءُ الْعَقْلِ : با هواى نفس پيكار كردن عقل را آسايش بخشودن است .

٨٠ مُجَاهَدَةُ النَّفْسِ عُنْوَانُ النُّبْلِ : جهاد با نفس نشانه بزرگوارى و درستى است .

٨١ مَرَارَةُ الدُّنْيَا حَلاوَةُ الْآخِرَةِ : تلخى كشيدن در دنيا باعث شيرين كامى آخرت است .

٨٢ مُؤُنَاتُ الدُّنْيَا اَهْوَنُ مِنْ مُؤُنَاتِ الْآخِرَةِ مرگهاى دنيا از مرگهاى آخرت آسانتر است (و گرفتاريهاى آخرت از گرفتاريهاى دنيا بمراتب سخت تر) .

٨٣ مَرَارَةُ الْيَأْسِ خَيْرٌ مِنَ التَّضَرُّعِ اِلَى النَّاسِ تلخى ناكامى بهتر تا دست نياز بسوى مردم (پست و نانجيب) دراز كردن .

٨٤ مُدَاوَمَةُ الْوَحْدَةِ اَسْلَمُ مِنْ خُلْطَةِ النَّاسِ همواره تنها زيستن از آميزش با مردم بى دردسرتر است

٨٥ مَرَارَةُ الصَّبْرِ يُذْهِبُهَا حَلاوَةُ الظَّفَرِ : شيرينى پيروزى تلخى صبر را از بين ميبرد .

٨٦ مُصَاحِبُ الدُّنْيَا هَدَفُ النَّوَائِبِ وَالْغِيَرِ : يار دنيا همواره نشانه تغييرات و گرفتاريهاى گوناگون است .

٨٧ مَرَارَةُ النُّصْحِ اَنْفَعُ مِنْ حَلاوَةِ الْغِشِّ : تلخى

پند سودمند ترا زشیرینی بد آموزی است .

۸۸ مُلازَمَةُ الوَقارِ تُؤمِنُ دَنائَةَ الطَّیشِ : وقار را یار و همراه بودن شخص را از پستی جلفی و سبکی برکنار میدارد .

۸۹ مُعالَجَةُ النِّزالِ تُظهِرُ شَجاعَةَ الأَبطالِ : جنگ و ستیز را (بدون خونریزی بلکه با رأی و تدبیر) برطرف کردن دلاوری پهلوانان تهمتن را آشکار میسازد .

۹۰ مُقاساةُ الإِقلالِ أَولیٰ مِن مُلاقاةِ الأَرذالِ : سختیهای فقر و نیستی را تحمّل کردن بهتر تا مردم پست و ناکس را (برای خواستن) دیدار کردن .

۹۱ مُقارَبَةُ الرِّجالِ فی خَلائِقِهِم أَمنٌ مِن غَوائِلِهِم : در خُلق و خوی مردم آمیختن و با آنها نزدیک شدن از کید و کین آنان ایمن زیستن است .

۹۲ مُناقَشَةُ العُلَماءِ تُنتِجُ فَوائِدَهُم وَتُکسِبُ فَضائِلَهُم : کنجکاوی علماء با یکدیگر (در مسائل علمی) آنان را سود میبخشد و فضائلی برایشان حاصل میگردد .

۹۳ مَوَدَّةُ الآباءِ نَسَبٌ بَینَ الأَبناءِ : دوستی پدران در بین پسران خویشی میاندازد .

۹۴ مَوَدَّةُ ذَوِی الدِّینِ بَطیئَةُ الاِنقِطاعِ دائِمَةُ الثَّباتِ وَالبَقاءِ : دوستی دین داران با یکدیگر دیر بریده میشود و دوام و ثباتش دائمی است .

۹۵ مَسَرَّةُ الکِرامِ بَذلُ العَطاءِ : شادی بزرگان در بخشش است .

۹۶ مَسَرَّةُ اللِّئامِ سُوءُ الجَزاءِ : شادی ناکسان پاداش را بد دادن است .

۹۷ مِفتاحُ الخَیرِ التَّبَرّی مِنَ الشَّرِّ : کلید خوبی از بدی برکنار بودن است .

۹۸ مِفتاحُ الظَّفَرِ لُزومُ الصَّبرِ : کلید پیروزی صبر را ملازم گشتن است .

۹۹ مُنازَعَةُ المُلوکِ تَسلُبُ النِّعَمَ : نزاع سلاطین با یکدیگر نعمتها را از مردم میگیرد .

۱۰۰ مُجاهَرَةُ اللهِ سُبحانَهُ بِالمَعاصی تُعَجِّلُ النِّقَمَ : خداوند سبحان را آشکارا نافرمانی کردن بسوی خشم خدا شتافتن است .

۱۰۱ مُجالَسَةُ العَوامِ تُفسِدُ العادَةَ : با نادانان نشست و برخاست کردن خوی انسان را تباه میسازد .

۱۰۲ مُنازَعَةُ السُّفَلِ تَشینُ العادَةَ : با مردم پست

نزاع کردن خوی انسان را عیبناک میسازد.

۱۰۳ مَجالِسُ الأَسْواقِ مَحاضِرُ الشَّیْطانِ: نشیمنهای سرگذرها محل حاضر شدن شیطان است (مردم بیکار اغلب در سرگذرها که نشستند نقل مخلشان تهمت و غیبت مردم است).

۱۰۴ مَجالِسُ اللَّهْوِ تُفْسِدُ الأِیمانَ: مجالس لهو و بیهوده ایمان را تباه میکردانند.

۱۰۵ مُلُوكُ الدُّنْیا وَالأٰخِرَةِ الفُقَراءُ الرّاضُونَ: پادشاهان دنیا و آخرت فقرائی هستند که بقضای خدا راضی

۱۰۶ مُلُوكُ الجَنَّةِ الأَتْقِیاءُ المُخْلِصُونَ: پادشاهان بهشت پاکان و پرهیزکارانند.

۱۰۷ مَثَلُ الدُّنْیا کَظِلِّكَ إِنْ وَقَفْتَ وَقَفَ وَإِنْ طَلَبْتَهُ بَعُدَ: جهان داستانش سایه تو میماند اگر بایستی بایستد و اگر آنرا بجوئی دور گردد.

۱۰۸ مُجاهَدَةُ النَّفْسِ أَفْضَلُ جِهادٍ: بالاترین پیکارها پیکار با نفس است.

۱۰۹ مُلازَمَةُ الطّاعَةِ خَیْرُ عَتادٍ: فرمان خدا را پیروی کردن بهترین ساز و برگ است

۱۱۰ مَوْتُ الوَلَدِ قاصِمَةُ الظَّهْرِ: مرگ فرزند پشت انسان را میشکند.

۱۱۱ مَوْتُ الوَلَدِ صَدْعٌ فِی الکَبِدِ: مرگ فرزند در جگر شکافی پدید میاورد.

۱۱۲ مَوْتُ الأَخِ قَصُّ الجَناحِ وَالیَدِ: مرگ برادر بمنزله بریدن دست و بال است.

۱۱۳ مَوْتُ الزَّوْجَةِ حُزْنُ ساعَةٍ: مرگ زن اندوه دمی بیش نیست (لکن اگر کودکان صغاری از آن زن داشته باشی یک عمر گرفتاری)

۱۱۴ مُرُوَّةُ الرَّجُلِ صِدْقُ لِسانِهِ: راستگوئی مرد در شمار جوانمردی او است.

۱۱۵ مُرُوَّةُ الرَّجُلِ فِی احْتِمالِ عَثَراتِ إِخْوانِهِ: مردانگی مرد در این است که از لغزشهای برادرانش بگذرد و تحمل کند.

۱۱۶ مَوَدَّةُ الأَحْمَقِ کَشَجَرَةِ النّارِ یَأْکُلُ بَعْضُها بَعْضاً: دوستی نادان بچون درخت آتش است که بعضی از آنها بعضی دیگر را میخورد.

۱۱۷ مَوَدَّةُ أَبْناءِ الدُّنْیا تَزُولُ لِأَدْنیٰ عارِضٍ یَعْرِضُ: دوستی دنیازادگان بکمترین چیزی که عارض و پیدا شود از بین میرود.

۱۱۸ مَوَدَّةُ الحَمْقیٰ تَزُولُ کَما یَزُولُ السَّرابُ وَتَنْقَشِعُ کَما تَنْقَشِعُ الضَّبابُ: دوستی

نادان مانند سراب زود از بین میرود و همچون ابر زود پاره پاره میشود .

۱۱۹ مَغْرَسُ الْكَلامِ الْقَلْبُ وَمُسْتَوْدَعُهُ الْفِكْرُ وَمُقَوِّمُهُ الْعَقْلُ وَمُبْدِيهِ اللِّسانُ وَجِسْمُهُ الْحُرُوفُ وَرُوحُهُ الْمَعْنىٰ وَحِلْيَتُهُ الْأَعْرابُ وَنِظامُهُ الصَّوابُ : مرکز رویدن سخن دل و جای سپردنش فکر و اندیشه و راست و درست آرنده آن خرد و آشکار کننده اش زبان و پیکرش حروف و روح و جانش معنی و زیورش اعراب و پیوند دهنده اش درستی و صواب است (خواننده گرام یکی در اینکلام لطیفی که در لطف کلام است بنگر و ببین فکر شریف این حکیم بزرگ اسلام کجا را هدف گرفته است رُوحی لَکَ الْفِداءُ یا اَمیرَ الْمُؤمِنینَ) .

۱۲۰ مُقاساةُ الْأَحْمَقِ عَذابُ الرُّوحِ : با ابله رنج بردن (و با او زندگی کردن) روح را فرسوده است

۱۲۱ مُداوَمَةُ الذِّكْرِ قُوتُ الْأَرْواحِ وَمِفْتاحُ الصَّلاحِ : همواره بیاد خدا بودن غذای جانها و کلید پارسائی و شایستگی است .

۱۲۲ مَوَدَّةُ الْجُهّالِ مُتَغَيِّرَةُ الْأَحْوالِ وَشِيكَةُ الْأِنْتِقالِ : دوستی نادانان هر آن و ساعتی بیک رنگ است و از بین رفتنش نزدیک است .

۱۲۳ مَثَلُ الدُّنْيا كَمَثَلِ الْحَيَّةِ لَيِّنٌ مَسُّها وَالسَّمُّ الْقاتِلُ فِي جَوْفِها يَهْوِي إِلَيْهَا الْغِرُّ الْجاهِلُ وَيَحْذَرُها ذُوالُّلبِّ الْعاقِلُ : داستان جهان بداستان گرزه ماری ماند که دست مالیدن بدان نرم و زهر کشنده در درونش میباشد فریب خورده نادان بسوی آن میل میکند و خردمند دانا از آن کناره میجوید

۱۲۴ مُصاحِبُ الْأَشْرارِ كَراكِبِ الْبَحْرِ إِنْ سَلِمَ مِنَ الْغَرَقِ لَمْ يَسْلَمْ مِنَ الْفَرَقِ : آنکه یار بدان است کسی را ماند که بدریا سوار است سوار دریا اگر از غرق شدن سالم ماند از ترس و بیم دریا بسلامت و آسوده نیست

۱۲۵ مَغْلُوبُ الشَّهْوَةِ أَذَلُّ مِنْ مَمْلُوكِ الرِّقِّ : آنکه در چنگال شهوت اسیر است از اسیر و برده خوارتر است .

۱۲۶ مَغْلُوبُ الْهَوىٰ دائِمُ الشَّقاءِ مُؤَبَّدُ الرِّقِّ : آنکه در چنگ هوا گرفتار است همیشه بدبخت و همواره اسیر و دربند است .

۱۲۷ ما دِحُكَ بِما لَيْسَ فِيكَ مُسْتَهْزِئٌ بِكَ فَإِنْ لَمْ تُسْعِفْهُ بِنَوالِكَ بالَغَ فِي ذَمِّكَ وَهِجائِكَ : آنکه ترا بستاید بآنچه که در تو نیست ترا مسخره کرده

است واگر بعطای خود او را کامروا سازی درنکوهش و بدگوئی مبالغه خواهد کرد .

۱۲۸ مُنَاصِحُكَ شَفِيقٌ عَلَيْكَ مُحْسِنٌ إِلَيْكَ نَاظِرٌ فِي عَوَاقِبِكَ مُسْتَدْرِكٌ فَوَارِطَكَ فَفِي طَاعَتِهِ رَشَادُكَ وَفِي مُخَالَفَتِهِ فَسَادُكَ : پندگوینده بتو بر تو مهربان و با تو نیکی کننده و در پایان کارت نظر کننده و آنچه از تو فوت شده است دریابنده است فلذا رشد و هدایت تو در فرمان بردن و فسادت در نافرمانی ازوی میباشد .

۱۲۹ مَاضِي يَوْمِكَ فَائِتٌ وَآتِيهِ مُتَّهَمٌ وَوَقْتُكَ مُغْتَنَمٌ فَبَادِرْ فِيهِ فُرْصَةَ الْإِمْكَانِ وَإِيَّاكَ أَنْ تَثِقَ بِالزَّمَانِ : روزگذشته تو از بین رونده و آینده هم مورد تهمت است (ومعلوم نیست که تو آن را درک خواهی کرد یا نه) لکن وقت وامروزت غنیمت است پس بسوی آن بشتاب و فرصتی که ممکن است از دست مگذار و سخت بپرهیز از اینکه زمان و دوران عمرت را مورد اطمینان قرار دهی (زیرا معلوم نیست فردا چه میشود) .

۱۳۰ مُوَافِقُ الثَّنَاءِ يُسْخِطُ الرَّحْمٰنَ وَيُرْضِي الشَّيْطَانَ وَيَشِينُ الْإِنْسَانَ : در مراکز خشم و دشمنی ایستادن خدا را بخشم میآورد و شیطان را خوشنود میسازد و شخص را معیوب میگرداند .

۱۳۱ مَتَى أَشْفِي غَيْظِي إِذَا غَضِبْتُ أَحِينَ أَعْجِزُ فَيُقَالُ لِي لَوْصَبَرْتَ أَمْ حِينَ أَقْدِرُ فَيُقَالُ لِي لَوْعَفَوْتَ : هنگامیکه من خشم گیرم چه وقت خشم خویش را فرو خورم آیا هنگامیکه از درمانش عاجز مانم که آن وقت بمن گفته شود کاش صبر میکردی یا آنوقت که قدرت (بر کیفر کشیدن) پیدا میکنم پس بمن گفته شود کاش میگذشتی (پس چه بهتر که بخشم نیایم مگر برای خدا) .

۱۳۲ مُدْمِنُ الشَّهَوَاتِ سَرِيعُ الْآفَاتِ : آنکه همیشه بدنبال شهوات است مدام بلاها را افتادنی است

۱۳۳ مُقَارِنُ السَّيِّئَاتِ مُوقِنٌ بِالتَّبِعَاتِ : آنکه نزدیک شونده بگناهان است یقیناً بورطه رنجها و گرفتاریها درافتادنی است .

۱۳۴ مِسْكِينٌ ابْنُ آدَمَ مَكْتُومُ الْأَجَلِ مَكْنُونُ الْعِلَلِ مَحْفُوظُ الْعَمَلِ تُؤْلِمُهُ الْبَقَّةُ وَتُنْتِنُهُ الْعَرَقَةُ وَتَقْتُلُهُ الشَّرْقَةُ : بیچاره آدمیزاد

اجلش نوشته شده در دهایش پنهان و نهفته و گردارش نگهداشته شده پشه‌ئی یا چیزی دردناکش سازد و غرق شدنی نابودش نماید و شربت آبی که در گلویش گیر کند او را بکشد (با این حال اغلب با خدای خودش بگردنکشی و نافرمانی برخیزد).

۱۳۵ مَا لُمْتُ اَحَدًا عَلَى اِذَاعَةِ سِرِّي اِذَا كُنْتُ بِهِ اَضْيَقَ مِنْهُ: من کسی را بر فاش کردن رازم نکوهش نمیکنم زیرا که خودم در نگهداری آن بیشتر تنگ حوصلگی بخرج داده‌ام.

۱۳۶ مُجَامَلَةُ اَعْدَاءِ اللهِ فِي دَوْلَتِهِمْ تَقِيَّةٌ مِنْ عَذَابِ اللهِ وَحَذَرٌ مِنْ مَعَاذِكِ الْبَلَاءِ فِي الدُّنْيَا: هنگامیکه دولت بدست دشمنان خداست با آنان کنار آمدن خود را از عذاب خدا نگهداشتن و از مراکز گرفتاریها در دنیا برکنار ماندن است.

۱۳۷ مُجَاهَدَةُ الْاَعْدَاءِ فِي دَوْلَتِهِمْ وَمُنَاضَلَتُهُمْ مَعَ قُدْرَتِهِمْ تَرْكٌ لِاَمْرِ اللهِ وَتَعَرُّضٌ لِبَلَاءِ الدُّنْيَا: هنگامیکه دولت دنیا بدست دشمنان خداست با آنها جنگیدن و در حال قدرتشان با آنان پیکار نمودن فرمان خدا را ترک گفتن و خود را ببلاهای دنیا گرفتار کردن است (چون دستور خدا این است که نباید خود را بدست خود بمهلکه بیندازد جز در موردی که وظیفهٔ دینی ایجاب فداکاری کند).

۱۳۸ مَعْرِفَةُ الْمَرْءِ بِعُيُوبِهِ اَنْفَعُ الْمَعَارِفِ: سودمندترین شناسائیها اینست که مرد شناسای عیوب خویشتن باشد.

۱۳۹ مَعْرِفَةُ الْعَالِمِ دِينٌ يُدَانُ بِهِ يَكْسِبُ الْاِنْسَانُ الطَّاعَةَ فِي حَيَوتِهِ وَجَمِيلَ الْاُحْدُوثَةِ بَعْدَ وَفَاتِهِ: شناسائی عالم (و امام زمان وقت) دینی است که باید بدان متدیّن بود انسان در زمان حیاتش بواسطهٔ آن خدا را فرمان میبرد و پس از وفاتش چیزهای زیبا و نو (بهشت عنبرسرشت) را بدست میآورد.

۱۴۰ مَا رَفَعَ امْرَءً كَهِمَّتِهِ وَلَا وَضَعَ كَشَهْوَتِهِ: هیچ چیزی مرد را مانند همّتش بلندش نکند و مانند شهوتش خوارش نمیدارد.

۱۴۱ مَتَاعُ الدُّنْيَا حُطَامٌ مُوبِئٌ فَتَجَنَّبُوا مَرْعَاهُ قُلْعَتُهَا اَحْظَى مِنْ طُمَأْنِينَتِهَا وَبُلْغَتُهَا اَزْكَى مِنْ ثَرْوَتِهَا (الا ای مردم بدانید که کالای جهان و چیزهای آن وبادار است پس خود را کنار کشید از چراگاهی که دل از آن کندن

خطش بیش از دلبستگی بدان و اندکش بیش از بسیار میباشد.

۱۴۲ وَ قالَ عَلَیْهِ السَّلامُ فی حَقِّ مَنْ ذَمَّهُ مِنْهُمْ تَخْرُجُ الْفِتْنَةُ وَ اِلَیْهِمْ تَأْوِی الْخَطیئَةُ یَرُدُّونَ مَنْ شَذَّ عَنْها فیها وَ یَسُوقُونَ مَنْ تَأَخَّرَ عَنْها اِلَیْها: و آنحضرت علیه السّلام درباره کسیکه او را نکوهش میکرد فرمود: برخی از آنان کسانی اند که فتنه از طرف ایشان پیدا میشود و گناه بسوی آنها میرود و مأوا میگزیند هرکه از آن گناه تن زند آنها او را بسوی او باز گردانند و هرکه خود را عقب کشد و از آن گناه باز ماند آنها او را بسوی آن برانند (و دسته از مردم چنین اند و همواره بگمراه کردن بندگان خدا سرگرم اند).

۱۴۳ وَ فی حَقِّ مَنْ ذَمَّهُ اَیْضاً: ما نَجا فی غَرَبِ هَواهُ کادِحاً سَعْیاً لِدُنْیاهُ: آنمرد هوا پرست در بهار و دوران هوا پرستیش رهائی نیافت در حالیکه کوشش کننده و برای دنیایش شتاب دونده بود.

۱۴۴ ما اَخْلَقَ مَنْ غَدَرَ اَنْ یُوفی لَهُ: سزاوار نیست درباره مرد بدعهد و بیوفا وفاداری شود

۱۴۵ مُصیبَةٌ فی غَیْرِكَ لَكَ اَجْرُها خَیْرٌ مِنْ مُصیبَةٍ بِكَ لِغَیْرِكَ ثَوابُها وَ اَجْرُها: ماتم و گرفتاریکه (تو از دیگری رفع کنی و) اجرش برای تو باشد بهتر از مصیبت و ماتمی است در تو باشد و دیگری (آنرا از تو بگرداند و) ثواب اجرش را ببرد.

۱۴۶ مُصیبَةٌ یُرْجی اَجْرُها خَیْرٌ مِنْ نِعْمَةٍ لا یُؤَدّی شُكْرُها: مصیبتی که انسان امیدوار ثواب آن باشد بهتر از نعمتی است که حق شکرش وانشود.

۱۴۷ مُشاوَرَةُ الْحازِمِ الْمُشْفِقِ ظَفَرٌ: با دوست مهربان دوراندیش مشورت کردن پیروزی میاورد.

۱۴۸ مُشاوَرَةُ الْجاهِلِ الْمُشْفِقِ خَطاءٌ: با دوست مهربان نادان مشورت کردن خطاء است (وانسان را گرفتار میسازد).

۱۴۹ مُجالَسَةُ اَهْلِ الدُّنْیا مَنْساةٌ لِلْاِیمانِ وَ قائِدَةٌ اِلی طاعَةِ الشَّیْطانِ: با مردم دنیا نشستن ایمان بخدا را از یاد برنده و بسوی طاعت شیطان کشاننده است.

۱۵۰ مَعْرِفَةُ اللهِ سُبْحانَهُ اَعْلَی الْمَعارِفِ: بالاترین معرفتها معرفت و شناسائی خداست.

۱۵۱ مَعرِفَةُ النَّفسِ اَنفَعُ المَعارِفِ : سودمندترین معرفتها شناسائی نفس است (وآنرا براهی که سود نفس در آن است واداشتن).

۱۵۲ مِلاكُ النَّجاةِ لُزومُ الاِيمانِ وَصِدقُ الاِيقانِ : ریشه رستگاری ایمان بخدارا ملازم بودن ویقین درست ونیکو داشتن است

۱۵۳ مُشتَغِلُ الباطِلِ مُعَذَّبٌ مَلومٌ : آنکه بکار باطل سرگرم است عذاب شونده ونکوهش شده است.

۱۵۴ مُشتَغِلُ الحِرصِ شَقِيٌّ مَذمومٌ : در کار کننده حرص بدبخت ونکوهیده است.

۱۵۵ مُعاجَلَةُ الاِنتِقامِ مِن شِيَمِ اللِّئامِ : در کار کیفر کشیدن شتاب کردن روش ناکسان است.

۱۵۶ مُعاجَلَةُ الذُّنوبِ بِالغُفرانِ مِن اَخلاقِ الكِرامِ : گناهان را بتندی آمرزیدن روش کریمان است.

۱۵۷ مَوَدَّةُ العَوامِّ تَنقَطِعُ كَانقِطاعِ السَّحابِ وَتَنقَشِعُ كَما تَنقَشِعُ السَّرابُ : دوستی نادانان بریده میشود چون بریده شدن ابر وازهم گسیخته میگردد گسیختن سراب از یکدیگر.

۱۵۸ مُوافَقَةُ الاَصحابِ تُديمُ الاَصطِحابَ وَ الرِّفقُ فِي المَطالِبِ يُسَهِّلُ الاَسبابَ : با دوستان همراهی کردن دوستی را پایدار داشتن ودر کارها نرمی را کار بستن اسباب پیشرفت آن کارها را آسان کردن است.

۱۵۹ وَسُئِلَ عَلَيهِ السَّلامُ عَن مَسافَةِ ما بَينَ المَشرِقِ وَالمَغرِبِ فَقالَ عَلَيهِ السَّلامُ : مَسيرَةُ يَومٍ لِلشَّمسِ : آنحضرت علیه السلام را از مسافت مابین مشرق ومغرب پرسیدند فرمود : باندازه یکروز راه خورشید است.

۱۶۰ مُجالَسَةُ الحُكَماءِ حَيوةُ العُقولِ وَشِفاءُ النُّفوسِ : نشستن با دانشمندان عقلها را زندگی میبخشد ونفوس را از بیماریها شفا میدهد.

۱۶۱ مُسَوِّفُ نَفسِهِ بِالتَّوبَةِ مِن هُجومِ الاَجَلِ عَلى اَعظَمِ الخَطَرِ : آنکه در برابر یورش مرگ نفس خود را در کار توبه بامروز وفردا امیدوار دارد در کاری پر بیم وخطری وارد است.

۱۶۲ مَعاشِرَ النّاسِ اِنَّ النِّساءَ نَواقِصُ الاِيمانِ نَواقِصُ العُقولِ نَواقِصُ الحُظوظِ فَاَمّا نَقصُ اِيمانِهِنَّ فَقُعودُهُنَّ فِي اَيّامِ حَيضِهِنَّ عَنِ الصَّلوةِ وَالصِّيامِ وَاَمّا نُقصانُ

حُظُوظِهِنَّ فَمِيرَاثُهُنَّ عَلَىٰ نِصْفِ مَوَارِيثِ الرِّجَالِ وَأَمَّا نُقْصَانُ عُقُولِهِنَّ فَشَهَادَةُ امْرَأَتَيْنِ كَشَهَادَةِ رَجُلٍ فَاتَّقُوا شِرَارَ النِّسَاءِ وَكُونُوا مِنْ خِيَارِهِنَّ عَلَىٰ حَذَرٍ : الا ای مردم بدانید که در زنها سه نقص موجود است ایمانشان عقولشان سهم و بهره هایشان ناقص است اما نقص ایمانشان بباز نشستن آنان از نماز و روزه در دوران حیض شدنشان میباشد و ناقص بودن بهره شان در میراثشان است که نصف مردان میراث میبرند اما نقص عقلشان در این است که شهادت دو زن مانند شهادت یکمرد است بنابراین از زنان بد بترسید و از خوبانشان برگریز و کنار باشید (تا از کید و مکرشان ایمن و آسوده مانید) .

۱۶۳ مَثَلُ الْمُنَافِقِ كَمَثَلِ الْحَنْظَلَةِ الْخَضِرَةُ أَوْرَاقُهَا الْمُرُّ مَذَاقُهَا : داستان مرد دورو همچون حنظل هندوانه ابوجهل است که برگهایش سبز لکن مزه اش بسیار تلخ است .

۱۶۴ مَثَلُ الْمُؤْمِنِ كَالْأُتْرُجَةِ طَيِّبٌ طَعْمُهَا وَرِيحُهَا : مومن ترنج را ماند که طعمش و بویش هردو پاکیزه و خوب است (و در هر زمان از آن استفاده توان برد) .

۱۶۵ این حدیث شریف نفیس و سخن شیرین در غرر الحکم نیست از جای دیگری تیمنا درج مینمایم : نُقِلَ عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ رَأَىٰ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللّٰهِ قَدْ تَنَفَّسَ الصُّعَدَاءَ فَقَالَ يَا جَابِرُ عَلَامَ تَنَفُّسُكَ أَعَلَى الدُّنْيَا فَقَالَ جَابِرٌ نَعَمْ فَقَالَ يَا جَابِرُ مَلَاذُّ الدُّنْيَا سَبْعَةٌ : الْمَأْكُولُ وَالْمَشْرُوبُ وَالْمَلْبُوسُ وَالْمَنْكُوحُ وَالْمَرْكُوبُ وَالْمَشْمُومُ وَالْمَسْمُوعُ فَأَلَذُّ الْمَأْكُولَاتِ الْعَسَلُ وَهُوَ بَصْقٌ مِنْ ذُبَابَةٍ وَأَجَلُّ الْمَشْرُوبَاتِ الْمَاءُ وَكَفَىٰ بِإِبَاحَتِهِ وَسِبَاحَتِهِ عَلَىٰ وَجْهِ الْأَرْضِ وَأَعْلَى الْمَلْبُوسَاتِ الدِّيبَاجُ وَهُوَ مِنْ لُعَابِ دُودٍ وَأَعْلَى الْمَنْكُوحَاتِ النِّسَاءُ وَهُوَ مَبَالٌ فِي مَبَالٍ وَمِثَالٌ لِمِثَالٍ وَإِنَّمَا يُرَادُ أَحْسَنُ مَا فِي الْمَرْأَةِ لِأَقْبَحِ مَا فِيهَا وَأَعْلَى الْمَرْكُوبَاتِ الْخَيْلُ وَهِيَ قَوَاتِلُ وَأَجَلُّ الْمَشْمُومَاتِ الْمِسْكُ وَهُوَ دَمٌ مِنْ سُرَّةِ دَابَّةٍ وَأَجَلُّ الْمَسْمُوعَاتِ الْغِنَاءُ وَالتَّرَنُّمُ وَهُوَ إِثْمٌ فَمَا هٰذِهِ صِفَتُهُ لَمْ يَتَنَفَّسْ عَلَيْهِ عَاقِلٌ قَالَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ فَوَاللّٰهِ مَا

خَطَرَتِ الدُّنیا بَعدَ هٰا عَلیٰ قَلبِی: گفته‌اند
روزی آنحضرت علیه السلام جابر بن عبدالله انصاری را
دیدار کردند جابر از سینه پر درد آهی کشید حضرت فرمودند
جابر گویا برای دنیا آه کشیدی عرض کرد بلی امیرالمؤمنین
فرمود ای جابر چیزهای لذت بخش جهان بر هفت قسم‌اند
خوردنی، نوشیدنی، پوشیدنی، تزویج کردنی
سوار شدنی، بوئیدنی، شنیدنی اما خوردنی لذیذترین
خوردنیهای جهان عسل است و آن قی مگسی است
و بالاترین نوشیدنیها آب است که آنهم قیمتی ندارد
و بر روی خاک بهر جا روان است و بالاترین پوشیدنیها
دیبا است که آنهم لعاب دهان کرم است و بالاترین
نکاح کردنیها زنان اند که آنهم بول دانی در بول دانی و
(در بیوفائی و ناچیزی) برای هر گفتاری مورد داستانی
است و بهترین چیزی که از زن مورد نظر است
(از حسن و جمالش) زشت ترین چیزی است
که دارا است (و نام آن را نمیتوان برد) و بالاترین
سوار شدنیها اسب است که آنهم کشندنی است
(و برای میدان جنگ و کشته شدن بکار میخورد)
بنابراین چیزی که (خوبیهایش اینها باشد) و صفتش
این باشد سینه مرد خردمند برایش تنگ نمیگیرد جابر گوید
بخدا سوگند پس از این وصف و سخن دنیا دیگر در دل
من وزنی پیدا نکرد که نکرد.

الفصل الحادی والثمانون

مِمّا وَرَدَ مِن حِکَمِ اَمیرِالمُؤمِنینَ عَلِیِّ بنِ اَبیطالِبٍ عَلَیهِ السَّلامُ
فی حَرفِ النُّونِ بِلَفظِ نِعمَ قالَ عَلَیهِ السَّلامُ:

فصل هشتاد و یکم

از آنچه که وارد گردیده است از حکمتهای حضرت امیرالمؤمنین علی بن
ابیطالب علیه السلام در حرف نون بلفظ نعم آنحضرت فرمودند

۱ نِعمَ الدَّلِیلُ الحَقُّ: خوش راهنمائی است درستی و راستی.

۲ نِعمَ الرَّفِیقُ الرِّفقُ: نیکو رفیقی است نرمی.

۳ نِعمَ الحَسَبُ حُسنُ الخُلقِ: نیکو نژادی است خوشخوئی.

۴ نِعمَ البَرَکَةُ سِعَةُ الرِّزقِ: روزی وسیع برکت خوبی است.

۵ نِعمَ الهَدِیَّةُ المَوعِظَةُ: هدیه و ارمغان خوبی است پند دادن.

۶ نِعمَ العِبادَةُ الخَشیَةُ: ترس از خدا عبادت خوبی است

۷ نِعْمَ الْمَرْءُ الرَّؤُوفُ : نیکو مردی است مردی که مهربان (با مردم) است .

۸ نِعْمَ الذُّخْرُ الْمَعْرُوفُ : نیکی با خلق نیکو اندوخته ایست .

۹ نِعْمَ الشِّيمَةُ السَّكِينَةُ : نیکو روشی است سکینه و وقار داشتن .

۱۰ نِعْمَ الْحَظُّ الْقَنَاعَةُ : خوب بهره مندی است قناعت کردن .

۱۱ نِعْمَ الْكَنْزُ الطَّاعَةُ : نیکو گنجی است خدا را فرمان بردن .

۱۲ نِعْمَ الْمُظَاهَرَةُ الْمُشَاوَرَةُ : نیکو پشتیبانی است مشورت کردن .

۱۳ نِعْمَ الْعِبَادَةُ الْعُزْلَةُ : خوب عبادتی است از مردم کنار کشیدن .

۱۴ نِعْمَ الْقَرِينُ الدِّينُ : دین همنشین خوبی است .

۱۵ نِعْمَ طَارِدُ الشَّكِّ الْيَقِينُ : یقین بخدا خوب چیزی است برای راندن شک .

۱۶ نِعْمَ قَرِينُ الْعَقْلِ الْأَدَبُ : ادب و کمال دین برای عقل یار خوبی است

۱۷ نِعْمَ النَّسَبُ حُسْنُ الْأَدَبِ : ادب و دین را بسر حد کمال دارا بودن خوب تبار و نژادی است

۱۸ نِعْمَ قَرِينُ الْحِلْمِ الصَّمْتُ : خموشی برای بردباری یار خوبی است .

۱۹ نِعْمَ الدَّلَالَةُ حُسْنُ السَّمْتِ : خوش رفتاری (با مردم) راه نمای خوبی است .

۲۰ نِعْمَ وَزِيرُ الْإِيمَانِ الْعِلْمُ : علم برای ایمان وزیر و دستور خوبی است .

۲۱ نِعْمَ قَرِينُ السَّخَاءِ الْحَيَاءُ : شرم و حیا برای سخا خوب یاری است .

۲۲ نِعْمَ قَرِينُ الْإِيمَانِ الرِّضَا : رضا و خوشنودی از خدا برای ایمان خوب یاری است .

۲۳ نِعْمَ قَرِينُ الْعِلْمِ الْحِلْمُ : حلم برای علم رفیق خوبی است .

۲۴ نِعْمَ الْخَلِيقَةُ الْوَفَاءُ : خوب خلقی است وفاداری

۲۵ نِعْمَ الزَّادُ حُسْنُ الْعَمَلِ : خوبی عمل (برای فردای محشر) توشهٔ خوبی است .

۲۶ نِعْمَ الدَّوَاءُ الْأَجَلُ : سر رسیدن زمان انسان (برای دردها و آلام جهان) خوب درمانی است

۲۷ نِعْمَ عَوْنُ الْعَمَلِ قَصْرُ الْأَمَلِ : آرزو را کوتاه گرفتن برای عمل خوب یاری است .

۲۸ نِعْمَ الشَّفِيعُ الْاِعْتِذارُ : عذرخواهی (از گناه) شفاعتگر خوبی است .

۲۹ نِعْمَ الشِّيمَةُ الْوَقارُ : وقار و سنگینی خوب روشی است .

۳۰ نِعْمَ طارِدُ الْهَمِّ الرِّضاءُ بِالْقَضاءِ : برای ازهم پاشیدن هم و غم بخواست خدا خورسند بودن خوب چیزی است .

۳۱ نِعْمَ عَوْنُ الشَّيْطانِ اِتِّباعُ الْهَوى : پیروی هوا و هوس خوب یاری است برای شیطان .

۳۲ نِعْمَ الْاِعْتِمادُ الْعَمَلُ لِلْمَعادِ : عمل کردن برای معاد و آخرت خوش تکیه گاهی است .

۳۳ نِعْمَ زادُ الْمَعادِ الْاِحْسانُ اِلَى الْعِبادِ : نیکی با بندگان خدا خوب توشه برای آخرت است .

۳۴ نِعْمَ الْحاجِزُ عَنِ الْمَعاصِي الْخَوْفُ : ترس از خدا خوب مرکب رهواری است ایمنی را .

۳۵ نِعْمَ الْوَرَعُ غَضُّ الطَّرْفِ : چشم پوشی از گناهان خوب پارسائی و پرهیزگاری است .

۳۶ نِعْمَ الصِّهْرُ الْقَبْرُ : چه خوب دامادی است قبر (پیکر بشر را عروس وار در بر میکشد و شخص را همیشه از آلام جهان نگهبان)

۳۷ نِعْمَ الظَّهيرُ الصَّبْرُ : صبر در بلاها پشتیبان خوبی است .

۳۸ نِعْمَ الْاِدامُ الْجُوعُ : نان خورش خوبی است گرسنگی .

۳۹ نِعْمَ عَوْنُ الْاَمَلِ الطَّمَعُ : طمع برای آرزوی دراز داشتن یاور خوبی است .

۴۰ نِعْمَ طارِدُ الْهَمِّ الْاِتِّكالُ عَلَى الْقَدَرِ : بر قضا و قدر الهی تکیه کردن برای ازهم پاشیدن اندوه خوب چیزی است .

۴۱ نِعْمَ عَوْنُ الْعِبادَةِ التَّهَجُّدُ : بیداری شب برای عبادت کردن خوب یاری است .

۴۲ نِعْمَ عَوْنُ الْمَعاصِي الشِّبَعُ : سیری برای یاری گناهان خوب چیزی است .

۴۳ نِعْمَ عَوْنُ الْوَرَعِ الْقُنُوعُ : قناعت برای پارسائی خوب یاری است .

۴۴ نِعْمَ صارِفُ الشَّهَواتِ غَضُّ الْاَبْصارِ : دیده‌ها از لذات جهان پوشیدن شهوتها را نیکو برطرف کننده است .

۴۵ نِعْمَ الْحَزْمُ الْاِسْتِظْهارُ : دیگری را پشتیبان و یار گرفتن دوراندیشی خوبی است .

۴۶ نِعْمَ الْعَوْنُ الْمُظاهَرَةُ : پشت به پشت هم دادن

(در گرفتاریها) نیکو یاری است .

۴۷ نِعْمَ الْاِسْتِظْهارُ الْمُشاوَرَةُ : با یکدیگر مشورت کردن خوب چیزی است .

۴۸ نِعْمَ دَلیلُ الْاِیمانِ الْعِلْمُ : علم برای ایمان بخدا رهنمای خوبی است .

۴۹ نِعْمَ وَزیرُ الْعِلْمِ الْحِلْمُ : حلم و بردباری برای علم وزیر خوبی است .

۵۰ نِعْمَ الرَّفیقُ الْوَرَعُ وَبِئْسَ الْقَرینُ الطَّمَعُ : پرهیز و پارسائی رفیق خوب و طمعکاری بد همنشینی است .

۵۱ نِعْمَ قَرینُ الصِّدْقِ الْوَفاءُ : وفای بعهد کردن برای راستی رفیق خوبی است .

۵۲ نِعْمَ قَرینُ التَّقْوَی الْوَرَعُ : پارسائی برای ترس از خدا همنشین خوبی است .

۵۳ نِعْمَ قَرینُ الْاِیمانِ الْحَیاءُ : شرم و حیای از خدا برای ایمان خوب همنشینی است .

۵۴ نِعْمَ قَرینُ الْاَمانَةِ الْوَفاءُ : وفای بعهد برای امانت داری خوب همنشینی است .

۵۵ نِعْمَ الشّیمَةُ حُسْنُ الْخُلْقِ : خوش روشی است خوشخوئی با مردم .

۵۶ نِعْمَ الْخَلیقَةُ الرِّفْقُ : نرمی خوب خلقی است .

۵۷ نِعْمَ الْوَسیلَةُ الْاِسْتِغْفارُ : طلب آمرزش از خدا وسیله خوبی است .

۵۸ نِعْمَ شافِعُ الْمُذْنِبِ الْاِقْرارُ : اقرار بگناه برای شخص گنهکار خوب شفیعی است .

۵۹ نِعْمَ السِّلاحُ الدُّعاءُ : نیکو سلاحی است دعا کردن (و بوسیله آن خود را از حوادث نگهداشتن) .

۶۰ نِعْمَ الْمَعُونَةُ الصَّبْرُ عَلَی الْبَلاءِ : در گرفتاری صبر کردن خوب یاری است .

۶۱ نِعْمَ الْوَسیلَةُ الطّاعَةُ : فرمان خدا را بردن (برای قرب بخدا) خوب وسیله ایست .

۶۲ نِعْمَ الْخَلیقَةُ الْقَناعَةُ : قناعت کردن خوی خوبی است .

۶۳ نِعْمَ الْعَوْنُ عَلی اَسْرِ النَّفْسِ وَکَسْرِ عادَتِها الْجُوعُ : برای اسیری نفس و در هم شکستن عادتش گرسنگی بردن چیز خوبی است

۶۴ نِعْمَ الطّاعَةُ الْاِنْقِیادُ وَالْخُضُوعُ : فرمانبرداری و فروتنی برای خدا عبادت خوبی است .

۶۵ نِعْمَ الْعِبادَةُ السُّجُودُ وَالرُّکُوعُ : سجود و رکوع کردن برای خدا (بخصوص در دل شبها) خوب عبادتی است

۶۶ نِعْمَ عَوْنُ الدُّعاءِ الْخُشُوعُ : ترس از خدا را داشتن برای دعا یار خوبی است

۶۷ نِعْمَ الْاِیْمَانُ جَمِیْلُ الْخُلْقِ : خوشخوئی خوب ایمانی است.

۶۸ نِعْمَ السِّیَاسَةُ الرِّفْقُ : نرمی با مردم سیاست خوبی است (وانسان را در امورش پیش میبرد).

۶۹ نِعْمَ الْمُحَدِّثُ الْکِتَابُ : کتاب برای انسان سخنگوی خوبی است (هم علم میآموزد وهم شخص را از غیبت بازمیدارد).

۷۰ نِعْمَ الطَّهُوْرُ التُّرَابُ : خاک پاک کننده خوبی است (اگر شخص آدم بدی باشد قبر شرش را از سر مردم کم میکند واگر آدم خوبی باشد از شر بدان آسوده پاک میگردد).

اَلْفَصْلُ الثَّانِیْ وَالثَّمَانُوْنَ

مِمَّا وَرَدَ مِنْ حِکَمِ اَمِیْرِ الْمُؤْمِنِیْنَ عَلِیِّ بْنِ اَبِیْطَالِبٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ فِیْ حَرْفِ النُّوْنِ بِاللَّفْظِ الْمُطْلَقِ قَالَ عَلَیْهِ السَّلَامُ

فصل هشتاد دوم

از آنچه که وارد گردیده است از حکمتهای حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در حرف نون بلفظ مطلق آنحضرت فرموده

۱ نَالَ الْغِنٰی مَنْ رَضِیَ بِالْقَضَاءِ : آنکه بقضای خدا راضی باشد بدارائی دنیا میرسد.

۲ نَالَ الْمُنٰی مَنْ عَمِلَ لِدَارِ الْبَقَاءِ : آنکه برای آخرت کار کند بآرزویش میرسد.

۳ نَیْلُ الْمَآثِرِ بِبَذْلِ الْمَکَارِمِ : رسیدن باثرهای نیک بآنست که نیکوئیها را بذل نمایند.

۴ نَیْلُ الْجَنَّةِ بِالتَّنَزُّهِ عَنِ الْمَعَاصِیْ : رسیدن به بهشت با پاکی و دوری از گناهان است.

۵ نَالَ الْجَنَّةَ مَنِ اتَّقَی الْمَحَارِمَ : کسی به بهشت میرسد که از محرمات بپرهیزد.

۶ نَفَسُ الْمَرْءِ خُطَاهُ اِلٰی اَجَلِهِ : نفس کشیدن بشر گام برداشتن بسوی مرگ است.

۷ نِعْمَةُ الْجُهَّالِ کَرَوْضَةٍ عَلٰی مَزْبَلَةٍ : نعمت نادانان و ناکسان همچون باغی است که روی مزبله روئیده باشد (و درخور استفاده نیست).

۸ نَفْسُکَ اَقْرَبُ اَعْدَائِکَ اِلَیْکَ : نزدیکترین دشمنان برای تو نفست میباشد (از او غافل مباش).

۹ نَوْمٌ عَلٰی یَقِیْنٍ خَیْرٌ مِنْ صَلٰوةٍ عَلٰی شَکٍّ : بحال یقین خوابیدن خوشتر از نماز خواندن با شک است.

۱۰ نِعْمَةٌ لَا تُشْکَرُ کَسَیِّئَةٍ لَا تُغْفَرُ : نعمتی که از آن سپاسگزاری نشود همچون گناهی است که آمرزیده نگردد.

۱۱ نُزُوْلُ الْقَدَرِ یَسْبِقُ الْحَذَرَ : فرود آمدن

قضا و قدر الهی بر کناره گیری پیشی میگیرد .

۱۲ نُزُولُ الْقَدَرِ یُعْمِی الْبَصَرَ : فرود آمدن قدر نور دیده را میبرد و نابینا میسازد .

۱۳ نَزِّهْ نَفْسَكَ عَنْ كُلِّ دَنِیَّةٍ وَ اِنْ سَاقَتْكَ اِلَی الرَّغَائِبِ : نفس خویش را از زشتیها پاکیزه ساز اگر آن نفس ترا بسوی چیزهائیکه مورد میل و رغبت است بکشاند (و انسان نباید در ره بدست آوردن چیزهای مرغوب هم تن بخواری بدهد) .

۱۴ نَكِرُ الْجَوَابِ مِنْ نَكِرِ الْخِطَابِ : بد جواب شنیدن از بد خطاب کردن بر میخیزد .

۱۵ نَظَرُ النَّفْسِ لِلنَّفْسِ الْعِنَایَةُ بِصَلَاحِ النَّفْسِ : اینکه انسان نفس خویش را بنگرد او را با صلاح آن نفس متوجه میسازد (و در صدد بر میآید که آن آئینه را صیقل دهد) .

۱۶ نَالَ الْفَوْزَ الْاَكْبَرَ مَنْ ظَفَرَ بِمَعْرِفَةِ النَّفْسِ : آنکه بشناختن نفس دست یابد به پیروزی بزرگی رسیده است .

۱۷ نُصْحُكَ بَیْنَ الْمَلَاِ تَقْرِیعٌ : اینکه در بین مردم کسی را پند دهی این نکوهش است نه پند .

۱۸ نَكَدُ الدِّینِ الطَّمَعُ وَ صَلَاحُهُ الْوَرَعُ : آلودگی و تنگ گرفتن دین بر انسان از طمع و صلاح کننده آن پارسائی و ورع است .

۱۹ نِصْفُ الْعَاقِلِ احْتِمَالٌ وَ نِصْفُهُ تَغَافُلٌ : خردمند نصفش بردباری و نیم دیگرش عفو و اغماض است .

۲۰ نَحْنُ اَقَمْنَا عَمُودَ الْحَقِّ وَ هَزَمْنَا جُیُوشَ الْبَاطِلِ : مائیم که ستون حق را برپا داشتیم و سپاهیان کفر و باطل را نابود کردیم .

۲۱ نَزِّهُوا اَنْفُسَكُمْ عَنْ دَنَسِ اللَّذَّاتِ وَ تَبِعَاتِ الشَّهَوَاتِ : نفوس خویش را از آلودگی لذتها و گرفتاری شهوتها پاکیزه و رها سازید .

۲۲ نَزِّهُوا اَدْیَانَكُمْ عَنِ الشُّبُهَاتِ وَ صُونُوا اَنْفُسَكُمْ عَنْ مُوَاقَفَةِ الرِّیَبِ الْمُوبِقَاتِ : دینهای خویش را از شبهه‌ها پاک سازید و آنها را از جایگاهای شک که گرفتار کننده‌اند نگهدارید .

۲۳ نَظَرُ الْبَصَرِ لَا یُجْدِی اِذَا عَمِیَتِ الْبَصِیرَةُ : وقتی که دیده بینش کور باشد دیدن چشم سودی ندارد .

۲۴ نَدَمُ الْقَلْبِ یُكَفِّرُ الذَّنْبَ وَ یُمَحِّصُ الْجَرِیرَةَ : پشیمانی دل گناه را جبران میکند و جرمها را در هم میشکند .

۲۵ نَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الْمَطَامِعِ الدَّنِیَّةِ وَ الْهِمَمِ الْغَیْرِ الْمَرْضِیَّةِ : پناه بر خدا از طمعهای خوار

کننده و تهمتهای ناپسندیده .

۲۶ نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ سُبٰابِ الْعَقْلِ وَقُبْحِ الزَّلَلِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ : پناه بر خدا از زشتی و آلودگی عقل و در لغزشهای زشت و سخت از او یاری میجوییم

۲۷ نِظَامُ الْمُرُوَّةِ حُسْنُ الْأُخُوَّةِ وَنِظَامُ الدِّينِ حُسْنُ الْيَقِينِ : نظام مردانگی بخوب برادری کردن و نظام دین به یقین نیک داشتن درباره خدا است .

۲۸ نَحْمَدُ اللّٰهَ سُبْحَانَهُ عَلىٰ مَا وَفَّقَ لَهُ مِنَ الطَّاعَةِ وَذَادَ عَنْهُ مِنَ الْمَعْصِيَةِ : خدا را سپاس میگذاریم بر توفیق دادن او ما را با طاعت و دور داشتنش ما را از معصیتش .

۲۹ نِعَمُ اللّٰهِ سُبْحَانَهُ اَكْثَرُ مِنْ اَنْ تُشْكَرَ اِلَّا مَا اَعَانَ اللّٰهُ تَعَالىٰ عَلَيْهِ وَذُنُوبُ ابْنِ اٰدَمَ اَكْثَرُ مِنْ اَنْ تُغْفَرَ اِلَّا مَا عَفَى اللّٰهُ عَنْهُ نعمتهای خداوند سبحان بیشتر از آنست که تو توانائی شکرش را داشته باشی مگر آنچه که خداوند تعالی بر شکر آن یاری کند و فرزند آدم را گناه بیش از حد آمرزیده شدن است مگر آنچه را که خدا از آن بگذرد

۳۰ نَسْأَلُ اللّٰهَ لِمِنَّتِهِ تَمَامًا وَبِحَبْلِهِ اِعْتِصَامًا از خداوند درخواست میکنیم تمامیت نعمتش و چنگ درافکندن برشته استوار ویرا .

۳۱ نَحْنُ اَعْوَانُ الْمَنُونِ وَاَنْفُسُنَا نَصَبُ الْحُتُوفِ فَمِنْ اَيْنَ نَرْجُو الْبَقَاءَ وَهٰذَا اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ لَمْ يَرْفَعَا مِنْ شَيْءٍ شَرَفًا اِلَّا اَسْرَعَ الْكَرَّةَ فِي هَدْمِ مَا بَنَيْنَا وَتَفْرِيقِ مَا جَمَعْنَا : ما خود یاران گرفتاریهائیم و نفوسمان در مرکز مرگها واقع اند پس از کجا امید بماندن داشته باشیم در صورتیکه این روز و شب چیزی را از بلندی وارجمندی بالا نمیبرند مگر اینکه بتندی میتازند برای خرابی آنچه که ما بنا نهاده ایم و پراکندن آنچه که ما گرد آورده ایم (پس چه بهتر که انسان دل بدنیای دنی نبندد و مردانه بکار آخرت برخیزد) .

۳۲ نِظَامُ الدِّينِ مُخَالَفَةُ الْهَوىٰ وَالتَّنَزُّهُ عَنِ الدُّنْيَا نظم و آراستگی دین باین است که انسان هوا را مخالفت کند و خود را از جهان پاکیزه سازد (و دامان بدان نیالاید) .

۳۳ نَافِحُوا بِالظُّبیٰ وَصِلُوا السُّيُوفَ بِالْخُطىٰ وَطِيبُوا عَنْ اَنْفُسِكُمْ نَفْسًا وَامْشُوا اِلَى الْمَوْتِ مَشْيًا سُجُحًا : بهنگام گیرودار با نوک نیزه با دشمن بجنگید

(یا اینکه نیزه ها را از راست و چپ بزنید تا خصم در شما طمع نبندد و کمین نگشاید) و شمشیرها را با گامی که فرا پیش نهید برسانید و از روی شوق و طیب خاطر با دشمن بجنگید و بسوی مرگ بتازید تاختن و رفتنی تند و نیک

۳۴ نِظامُ الدّينِ خَصلَتانِ اِنصافُكَ مِن نَفسِكَ وَمُواساةُ اِخوانِكَ : برقراری دین بدو چیز است یکی از طرف خودت انصاف دادن و دیگر با برادرانت برابری کردن و با آنها آسان گرفتن .

۳۵ نَفسُكَ عَدُوٌّ مُحارِبٌ وَضِدٌّ مُواثِبٌ اِن غَفَلتَ عَنها قَتَلَتكَ : نفس تو دشمنی است جنگجو و خصمی است حمله کننده مبادا از وی غافل شوی که ترا خواهد کشت .

۳۶ نَزِّل نَفسَكَ دونَ مَنزِلَتِها يُنَزِّلكَ النّاسُ فَوقَ مَنزِلَتِكَ : نفس خویش را پایین تر از جایگاهش بدار تا مردم ترا بالاتر از جایگاهت بدارند .

۳۷ ناظِرُ قَلبِ اللَّبيبِ بِهِ يُبصِرُ رُشدَهُ وَيَعرِفُ غَورَهُ وَنَجدَهُ : خردمند راه هدایتش را بدیده دل ببیند و کنه کار و راه خود را بشناسد .

۳۸ نِعمَ العَبدُ اَن يَعرِفَ قَدرَهُ وَلا يَتَجاوَزَ حَدَّهُ : چه خوش بنده ایست آنکس که قدر خویش را بشناسد و از مرز خود پای فراتر ننهد .

۳۹ نِفاقُ المَرءِ مِن ذُلٍّ يَجِدُهُ في نَفسِهِ : نفاق مرد مسلمان برایش خواری است که آن را در خودش می یابد .

۴۰ نَزِّه عَن كُلِّ دَنِيَّةٍ نَفسَكَ وَابذُل فِي المَكارِمِ جُهدَكَ تَخلُص مِنَ المَآثِمِ وَتُحرِزِ المَكارِمَ : نفست را از هر زشتی و پستی بپیرای و کوشش خود را در راه بدست آوردن بزرگیها بکار افکن تا از اثرهای بد برهی و خوبیها را در پناه خود گیری .

۴۱ نَسيتُم ما ذُكِّرتُم وَاَمِنتُم ما حُذِّرتُم فَتاهَ عَلَيكُم رَأيُكُم وَتَشَتَّتَ عَلَيكُم اَمرُكُم : آنچه را بیاد شما آوردند فراموش کردید و از آنچه که شما را ترساندند ایمن نشستید تا جائیکه اندیشه تان شما را سرگردان ساخت و امرتان پراکنده گردید .

۴۲ نالَ العِزَّ مَن لَزِمَ القَناعَةَ : آنکه قناعت را همراه شد بعزت رسید .

۴۳ نالَ الفَوزَ مَن وُفِّقَ لِلطّاعَةِ : آنکه توفیق اطاعت یافت پیروز گردید .

۴۴ نالَ الغِنى مَن رُزِقَ اليَأسَ عَمّا في اَيدِي النّاسِ وَالقَناعَةَ بِما اُوتِيَ وَالرِّضا بِالقَضاءِ

نا امیدی از آنچه که در دستهای مردم است و قناعت کردن بدانچه که میرسد و بقضای خدا راضی بودن (این سه چیز) بهرکس داده شود بتوانگری و ثروت میرسد.

۴۵ فِي ذِكْرِ الْقُرْآنِ نُورٌ لِمَنِ اسْتَضَاءَ بِهِ وَشَاهِدٌ لِمَنْ خَاصَمَ بِهِ وَفَلْجٌ لِمَنْ حَاجَّ بِهِ وَحِلْمٌ لِمَنْ وَعَى وَحُكْمٌ لِمَنْ قَضَى: آنحضرت علیه السلام درباب قرآن فرمود: قرآن برای آنکه روشنی جوید نور است و برای کسیکه با دیگری مخاصمه کند گواه است و برای کسیکه با آن احتجاج کند پیروزی است و حلم و حکمت برای کسی است که آنرا در خویش نگهدارد و با آن قضاوت نماید (خلاصه کسیکه قرآن مجید را برنامهٔ زندگانیش قرار دهد ویرا به بهشت وارد سازد).

۴۶ فِي ذِكْرِ جَهَنَّمَ: نَارٌ شَدِيدٌ كَلَبُهَا، عَالٍ لَجَبُهَا سَاطِعٌ لَهَبُهَا، مُتَأَجِّجٌ سَعِيرُهَا، مُتَغَيِّظٌ زَفِيرُهَا، بَعِيدٌ خُمُودُهَا، ذَاكٍ وَقُودُهَا مُتَخَوِّفٌ وَعِيدُهَا: جهنم آتشی است که گزنش سخت و فریادش بلند، شرارهٔ آتش فروزان، سوزشش سخت سوزنده، صدایش هولناک و خشمناک سرد شدنش بس دور، آتش گیرهٔ آتش شرربار و سوزان و بیم دادنش بسیار ترساننده است (خداوندا

بحق محمد و آل محمد سوگند میدهیم که ما را بآن آتش نسوزانی و از گناهان ما بلطف و کرمت درگذری).

۴۷ نَجَى مَنْ صَدَقَ إِيمَانُهُ وَهُدِيَ مَنْ حَسُنَ إِسْلَامُهُ: هرکه ایمانش درست است رستگار است و آنکه اسلامش نیکو است هدایت یافته است.

۴۸ نِظَامُ الْمُرُوَّةِ مُجَاهَدَةُ أَخِيكَ عَلَى طَاعَةِ اللهِ سُبْحَانَهُ وَصَدُّهُ عَنْ مَعَاصِيهِ وَإِنْ تَكَثَّرَ عَلَى ذَلِكَ مَلَامُهُ: نظم مردانگی باینست که در راه طاعت خداوند بزرگ با برادرت بجنگی و او را از نافرمانی خدا بازداری اگرچه در اینکار نکوهش وی بر تو بسیار گردد.

۴۹ نِظَامُ الْكَرَمِ مُوَالَاةُ الْإِحْسَانِ وَمُوَاسَاةُ الْإِخْوَانِ: نظم بزرگی و مردانگی پی در پی احسان کردن و خود را با برادران برابر گرفتن است.

۵۰ نِظَامُ الْفُتُوَّةِ احْتِمَالُ عَثَرَاتِ الْإِخْوَانِ وَحُسْنُ تَعَهُّدِ الْجِيرَانِ: نظام مردانگی به بردباشتن و تحمل کردن بار لغزشهای برادران و همسایگان را نیکو نواختن است.

۵۱ نَكَدُ الْعِلْمِ الْكَذِبُ: دروغ از بین برندهٔ علم است.

۵۲ نَكَدُ الْجِدِّ اللَّعِبُ: لهو و بازی از بین برندهٔ کوشش است.

وحدتیت است .

۵۳ نَحْنُ دُعاةُ الْحَقِّ وَ اَئِمَّةُ الْخَلْقِ وَ اَلْسِنَةُ الصِّدْقِ مَنْ اَطاعَنا مَلَكَ وَ مَنْ عَصانا هَلَكَ : مائیم که مردم را بسوی خدا خوانده ایم مائیم که پیشوایان مردم و زبانهای راست گوی خدائیم هر که ما را پیروی کند پادشاه شود و هر که ما را نافرمانی نماید تباه گردد .

۵۴ نَحْنُ بابُ حِطَّةٍ وَ هُوَ بابُ السَّلامِ مَنْ دَخَلَهُ سَلِمَ وَ نَجی وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُ هَلَكَ : ما درگاه ریزش گناهانیم و آن باب سلامتی است هر که داخل آن گردد سالم و رستگار است و هر که از آن کناره جوید هلاک گردد .

۵۵ نَحْنُ النُّمْرُقَةُ الْوُسْطی بِها يَلْحَقُ التّالی وَ اِلَیْها يَرْجِعُ الْغالی : ما بالش و وساده میانه مجالسیم (که هر وارد شونده بدان متوجه است) پس مانده با آن برسد و پیش افتاده بسوی آن بازگردد .

۵۶ نَحْنُ اُمَناءُ اللهِ سُبْحانَهُ عَلی عِبادِهِ وَ مُقيمُوا الْحَقِّ فی بِلادِهِ بِنا يَنْجُو الْمُوالی وَ بِنا يَهْلِكُ الْمُعادی : ما امناء خداوند سبحان بر بندگان و برپای دارنده حقیم دوستان بواسطه ما نجات پیدا کنند و دشمنان بواسطه ما هلاک گردند .

۵۷ نَحْنُ شَجَرَةُ النُّبُوَّةِ وَ مَحَطُّ الرِّسالَةِ وَ مُخْتَلَفُ الْمَلائِكَةِ وَ يَنابيعُ الْحِكْمَةِ وَ مَعادِنُ الْعِلْمِ ناصِرُنا وَ مُحِبُّنا يَنْتَظِرُ الرَّحْمَةَ وَ عَدُوُّنا وَ مُبْغِضُنا يَنْتَظِرُ السَّطْوَةَ : مائیم که درخت نبوت و بار انداز رسالت و محل آمد و شد فرشتگان و سرچشمه های حکمت و معدنهای علم الهی هستیم دوست و یار ما امید رحمت و خصم و دشمنان ما خشم خدا را منتظر است

۵۸ نَحْنُ الشِّعارُ وَ الْاَصْحابُ وَ السَّدَنَةُ وَ الْاَبْوابُ وَ لا تُؤْتَی الْبُیُوتُ اِلّا مِنْ اَبْوابِها وَ مَنْ اَتاها مِنْ غَیْرِ اَبْوابِها كانَ سارِقاً لا تَعْدُوهُ الْعُقُوبَةُ : ما پیراهن تن پیغمبر و یاران و مقیمان آستانه و درهای علم و حکمت اوئیم و درخانه ها جز از درها اندر نشوند و هر که جز از درهای خانه ها وارد شود او دزد است و کیفر خداوندی از او درنگذرد .

۵۹ نَسْئَلُ اللهَ سُبْحانَهُ مَنازِلَ الشُّهَداءِ وَ مُعايَشَةَ السُّعَداءِ وَ مُرافَقَةَ الْاَنْبِیاءِ وَ الْاَبْرارِ : از خداوند سبحان مسئلت مینمائیم جایگاه شهیدان و بخون آغشتگان و زندگانی نیک بختان و رفاقت پیغمبران و نیکان .

٦٠ نُفُوسُ الأَخْيَارِ نَافِرَةٌ عَنْ نُفُوسِ الأَشْرَارِ: نفوس نیکان از نفوس بدان بدور و بیزار اند.

٦١ نُفُوسُ الأَبْرَارِ أَبَداً تَأْبَى فِعَالَ الفُجَّارِ: نفوس نیکان همیشه از کردار بدان بیزارند.

الفصل الثالث والثمانون

مما ورد من حکم امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام فی حرف الواو من ذلک قوله علیه السلام

فصل هشتاد و سوم

از آنچه که وارد گردیده از حکمتهای حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در حرف واو از این باب فرمایش آنحضرت است

١ وَعْدُ الكَرِيمِ نَقْدٌ وَتَعْجِيلٌ: جوانمرد وعده اش نقد و فوری است.

٢ وَعْدُ اللَّئِيمِ تَسْوِيفٌ وَتَعْلِيلٌ: ناکس وعده اش بهانه جوئی و بفردا انداختن است.

٣ وَلَدُ السُّوءِ يَهْدِمُ الشَّرَفَ وَيَشِينُ السَّلَفَ: فرزند بد شرافت را از بین میبرد و گذشتگان را معیوب میسازد.

٤ وَلَدُ السُّوءِ يُعَرُّ السَّلَفَ وَيُفْسِدُ الخَلَفَ: فرزند بد گذشتگان را رجمند میسازد و آینده را تباه میگرداند (چون مردم فرزند بد را که می بینند برای پدر خویش طلب آمرزش میکنند).

٥ وَرَعُ الرَّجُلِ عَلَى قَدْرِ دِينِهِ: پرهیزکاری مرد باندازهٔ دینش میباشد.

٦ وَقَارُ الرَّجُلِ يَزِينُهُ وَخُرْقُهُ يَشِينُهُ: وقار و سنگینی مرد را می آراید و سبکی او را عیبناک (زشت) میسازد.

٧ وَقِّرُوا كِبَارَكُمْ يُوَقِّرْكُمْ صِغَارُكُمْ: بزرگانتان را بزرگ دارید کوچکانتان شما را بزرگ میشمارند.

٨ وَقُوا أَعْرَاضَكُمْ بِبَذْلِ أَمْوَالِكُمْ: با بخشیدن دارائیهایتان آبروهایتان را نگهدارید.

٩ وُفُورُ الأَمْوَالِ بِانْتِقَاصِ الأَعْرَاضِ لُؤْمٌ: فزودن اموال بالکم کردن آبروها ناکسی است.

١٠ وَلَدٌ عَقُوقٌ مِحْنَةٌ وَشُؤْمٌ: فرزند نافرمان (سبب) رنج و زشتی است.

١١ وَقَارُ المُعَلِّمِ زِينَةُ العِلْمِ: وقار و سنگینی معلم سبب آرایش علم است.

١٢ وَفَاءٌ بِالذِّمَمِ زِينَةُ الكَرَمِ: به پیمانها وفا کردن جوانمردی را آراستن است.

١٣ وَقَاحَةُ الرَّجُلِ تَشِينُهُ: بیشرمی مرد را عیبناک میسازد.

۱۴ وَقارُ الشَّيْبِ نُورٌ وَزِينَةٌ : وقار و سنگینی پیرمرد برایش نور و زینت است .

۱۵ وَرَعٌ يُنْجِي خَيْرٌ مِنْ طَمَعٍ يُرْدِي : پرهیزی که شخص را نجات دهد بهتر از طمعی است که انسان را هلاک کند و در هم شکند .

۱۶ وَلُوعُ الرَّجُلِ بِاللَّذّاتِ يُغْوِي وَيُرْدِي : حرص در لذّات جهان مرد را گمراه میسازد و بهم میشکند .

۱۷ وَرَعٌ يُعِزُّ خَيْرٌ مِنْ طَمَعٍ يُذِلُّ : پرهیزی که شخص را عزیز دارد بهتر از طمعی است که انسان را خوار کند .

۱۸ وُقُوعُكَ فِيما لا يَعْنِيكَ جَهْلٌ مُضِلٌّ : وارد شدن تو در چیزیکه شایسته تو نیست نادانی گمراه کننده است .

۱۹ وَرَعُ الْمَرْءِ يُنَزِّهُهُ عَنْ كُلِّ دَنِيَّةٍ : پارسائی مرد او را از هر زشتی پاکیزه میدارد .

۲۰ وُفُورُ الدِّينِ وَالْعِرْضِ مَوْهِبَةٌ سَنِيَّةٌ : دین داری و آبرومندی بسیار بخشش گران قیمتی است .

۲۱ وَصُولٌ مُعْدِمٌ خَيْرٌ مِنْ جافٍ مُكْثِرٍ : ندار پیوند کننده بهتر از دارای جفاکار است .

۲۲ وَجْهٌ مُسْتَبْشِرٌ خَيْرٌ مِنْ قُطُوبٍ مُؤْثِرٍ : روی گشاده بهتر از پیشانی در هم کشیده شده است .

۲۳ فِي الرَّوْضَةِ الْكافِي عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلامُ : وُكِّلَ الرِّزْقُ بِالْحُمْقِ وَوُكِّلَ الْحِرْمانُ بِالْعَقْلِ وَوُكِّلَ الْبَلاءُ بِالصَّبْرِ : روزی بنادانی - و ناکامی بعقل و خرد و گرفتاری و بلا بصبر حوالت داده شده است صَدَقَ عَلَيْهِ السَّلامُ .

۲۴ وَصُولُ النّاسِ مَنْ وَصَلَ مَنْ قَطَعَهُ : از مردم آنکس پیوند کننده است که با آنکس که از وی بریده است پیوند کند .

۲۵ وَجِيهُ النّاسِ مَنْ تَواضَعَ مَعَ رِفْعَةٍ وَذَلَّ مَعَ مَنَعَةٍ : از مردم آنکسی موجّه و آبرومند است که با بلندی فروتنی کند و در حال بزرگی کوچکی نماید .

۲۶ وَيْلٌ لِمَنْ تَمادَى فِي جَهْلِهِ وَطُوبَى لِمَنْ عَقَلَ وَاهْتَدَى : وای بر آنکس که در نادانیش بماند و خوشا بحال آنکس که بداند و هدایت جوید .

۲۷ وَيْلٌ لِمَنْ ساءَتْ سَجِيَّتُهُ وَجارَتْ مَلَكَتُهُ وَتَجَبَّرَ وَاعْتَدَى : وای بر کسیکه روشش (با مردم) بد باشد در دوران پادشاهی جفا کند گردنکشی نماید و بر مردم ستم روا دارد .

۲۸ وَيْلٌ لِمَنْ تَمادَى فِي غَيِّهِ وَلَمْ يَفِ إِلَى الرُّشْدِ

وای بر آنکس که در گمراهیش بپاید و براه رشد و هدایتش نرسد .

۲۹ وَيْلٌ لِمَنْ غَلَبَتْ عَلَيْهِ الْغَفْلَةُ فَنَسِيَ الرِّحْلَةَ وَلَمْ يَسْتَعِدَّ : وای بحال کسیکه غفلت بر او چیره شود مرگ و کوچ از جهان را فراموش کند و آماده رفتن نگردد .

۳۰ وَيْلٌ لِلنّائِمِ ما أَخْسَرَهُ قَصُرَ عُمْرُهُ وَقَلَّ أَجْرُهُ : وای بر شخصی که بخواب غفلت فرورفته است وای که تا چه اندازه زیانکار است هم عمرش کوتاه و هم مزدش کم است .

۳۱ وَيْحُ الْمُسْرِفِ ما أَبْعَدَهُ عَنْ صَلاحِ نَفْسِهِ وَاسْتِدْراكِ أَمْرِهِ : زشت و نکوهیده باد اسراف کننده چقدر دور است از اصلاح نفسش و دریافت کارش .

۳۲ وَيْحُ ابْنِ آدَمَ ما أَغْفَلَهُ وَعَنْ رُشْدِهِ ما أَذْهَلَهُ : وای بر فرزند آدم که چقدر سرمست و بیهوش است و از راه هدایتش تا چه اندازه دور و بیخبر است .

۳۳ وَيْحُ ابْنِ آدَمَ أَسِيرُ الْجُوعِ صَرِيعُ الشِّبَعِ عَرَضُ الْآفاتِ خَلِيفَةُ الْأَمْواتِ : بیچاره فرزند آدم (که تا چه اندازه ناتوان است) گرسنگی اسیرش دارد و سیری از پایش درافکند همواره در معرض آفتها و جانشین مردگان است .

۳۴ وَيْلُ الْعاصِي ما أَجْهَلَهُ وَعَنْ حَظِّهِ ما أَعْدَلَهُ : وای بر گنهکار که چقدر نادان است و تا چه اندازه از بهره و حظش بدور است و در گذشته است

۳۵ وَيْحُ الْحاسِدِ ما أَعْدَلَهُ بَدَأَ بِصاحِبِهِ فَقَتَلَهُ : نکوهیده باد رشک و حسد که تا چه اندازه شخص را از راه راست بدر میبرد و ابتدا بصاحب خود کرده اول او را میکشد .

۳۶ وَقِّرُوا أَنْفُسَكُمْ عَنِ الْفُكاهاتِ وَمَضاحِكِ الْحِكاياتِ وَمُحالِ التُّرَّهاتِ : نفوس خویش را بزرگ بشمارید (و نگهدارید) از اینکه در شوخ طبعیها و داستانهای خنده آور و جایگاههای بیهوده گوییها آنها را وارد سازید .

۳۷ این دو حدیث شریف را از وصایای حضرت رسول صلی الله علیه و آله بمناسبت باب و بمقام نقل مینمایم مترجم

يا أَبا ذَرٍّ إِنَّ الرَّجُلَ يَتَكَلَّمُ بِكَلِمَةٍ فِي الْمَجْلِسِ لِيُضْحِكَهُمْ بِها فَيَهْوِي فِي جَهَنَّمَ ما بَيْنَ السَّماءِ وَالْأَرْضِ : ای ابا ذر مردی در مجلسی سخنی میگوید که محفلیان را بخنداند آنگاه بواسطه آن کلمه

از جائیکه باندازه ما بین آسمان و زمین دوری آنست در جهنم سرازیر میگردد.

۳۸ یا اَبا ذَرُّ وَیْلٌ لِلَّذی یُحَدِّثُ فَیَکْذِبُ لِیُضْحِکَ بِهِ الْقَوْمَ وَیْلٌ لَهُ وَیْلٌ لَهُ وَیْلٌ لَهُ
ای اباذر هلاک و گرفتاری عذاب خدا بر کسی است که بدروغ حدیثی میگوید تا مردم را بدان بخنداند وای براو وای براو وای براو.

۳۹ وَیْحُ الْبَخیلِ الْمُتَعَجِّلِ الْفَقْرَ الَّذی مِنْهُ هَرَبَ وَالتّارِکِ الْغِنَی الَّذی اِیّاهُ طَلَبَ: بیچاره بخیل که او میشتابد بسوی فقری که از آن میگریزد و دارائی که آن را میجوید وامیگذارد (چون بخیل در دوران عمرش همواره برخود و کسانش تنگ میگیرد و با بدبختی زندگی میکند).

۴۰ وَقارُ الشَّیْبِ اَحَبُّ اِلَیَّ مِنْ نَضارَةِ الشَّبابِ: گرانسنگی سپید موئی و پیری نزد من از طراوت و خرمی جوانی محبوبتر است.

۴۱ وَیْلٌ لِلْباغینَ مِنْ اَحْکَمِ الْحاکِمینَ وَعالِمِ ضَمائِرِ الْمُضْمِرینَ: وای بر ستمکاران از خدائیکه بزرگترین حکمرانان و دانای راز درون رازپنهان کنندگان است.

۴۲ وَیْلٌ لِمَنْ بُلِیَ بِعِصْیانٍ وَحِرْمانٍ وَخِذْلانٍ: وای بر کسیکه بگنهکاری و ناکامی و خواری (در دنیا و آخرت) گرفتار گردد.

۴۳ وَالَّذی فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَءَ النَّسَمَةَ لَیَظْهَرَنَّ عَلَیْکُمْ قَوْمٌ یَضْرِبُونَ الْهامَ عَلی تَأْویلِ الْقُرْآنِ کَما بَدَاَکُمْ مُحَمَّدٌ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ عَلی تَنْزیلِهِ حُکْمٌ مِنَ الرَّحْمٰنِ عَلَیْکُمْ فی آخِرِ الزَّمانِ: سوگند بآن خدائیکه دانه را بشکافت و جنبندگان را بیافرید البته کسانی بر شما پیدا گردند که شمشیر بر پیشانی شما زنند برای تأویل آیات قرآن (و اینکه غالب آنها در شأن اهل بیت نازل شده) بدانسانکه محمد صلی الله علیه وآله برای نزول آن در اول کار با شما رفتار کرد و این حکم از جانب پروردگار شما در آخر الزمان است (که مهدی موعود قیام فرماید و این سخن حضرت از اخبار غیب است که در جاهای دیگر نهج البلاغه مکرر میفرموده است).

۴۴ وَقِّرُوا اللهَ سُبْحانَهُ وَاجْتَنِبُوا مَحارِمَهُ وَاَحِبُّوا اَحِبّائَهُ: خدای بزرگ را گرامی دارید از حرامهایش دوری کنید و دوستانش را دوست دارید.

۴۵ وَقِ نَفْسَکَ ناراً وَقُودُهَا النّاسُ وَالْحِجارَةُ

بِمُبادِرَتِكَ إلىٰ طاعَةِ اللّٰهِ سُبحانَهُ وَتَجَنُّبِكَ مَعاصِيهِ وَتَوَخِّيكَ رِضاهُ: نفس خویش را نگهدار از آتشی که گیرانندهٔ آن مردم و سنگهاست بشتافتنت بسوی فرمان بردن از خداوند سبحان و دوری گزیدنت از گناهانش و برادری و دنبال کردنت رضای خداوند را.

۴۶ وُقِرَ سَمعُ مَن لَم يَسمَعِ الدّاعِيَةَ: گران است گوش آن کس که پند پند دهنده را نمی‌شنود.

۴۷ وُقِرَ قَلبُ مَن لَم تَكُن لَهُ اُذُنٌ واعِيَةٌ: گران است دل آنکس که برایش گوش نصیحت نیوشی نیست.

۴۸ وَقُوا دينَكُم بِالاستِعانَةِ بِاللّٰهِ سُبحانَهُ: بیاری جستن از خدای سبحان دین خویش را نگهدارید (واز دستبرد شیطان وطمع حفظش کنید).

۴۹ وَقُوا أنفُسَكُم مِن عَذابِ اللّٰهِ بِالمُبادَرَةِ إلىٰ طاعَةِ اللّٰهِ سُبحانَهُ: نفوس خویش را از عذاب خداوند بزرگ نگهدارید بوسیلهٔ شتافتن بسوی طاعت خداوند بزرگ.

۵۰ والٍ ظَلومٌ غَشومٌ خَيرٌ مِن فِتنَةٍ تَدومُ: فرمانداری ستمکار بیدادگر بهتر از فتنه ایست که پایدار باشد.

۵۱ وَقِّر عِرضَكَ بِعَرضِكَ، تَكَرَّم وَتَفَضَّل تُخدَم، وَاحلُم تَقَدَّم: آبرویت را بمال حفظ کن گرامی باش، بخشش بزرگوار باش، حلم را بکار بند پیشوا شو.

۵۲ وافِدُ المَوتِ يَقطَعُ الأجَلَ وَيَفضَحُ الأمَلَ: وارد شونده برمرگ مدت زمانش را طی میکند و آرزو را رسوا میسازد.

۵۳ وافِدُ المَوتِ يُبيدُ المَهَلَ وَيُدني الأجَلَ وَيُبعِدُ الأمَلَ: وارد شونده برمرگ مهلت را نابود میکند و سررسید زندگانی را نزدیک میکند و آرزو را دور میکند.

۵۴ وَفدُ الجَنَّةِ أبَداً مُنعَمونَ: واردشوندگان بهشت همیشه در نعمت اند.

۵۵ وَفدُ النّارِ أبَداً مُعَذَّبونَ: واردشوندگان درجهنم همیشه در عذاب وگرفتار اند.

۵۶ وارِدُ الجَنَّةِ مُخَلَّدُ النَّعماءِ: وارد شونده در بهشت همیشه در نعمتها است.

۵۷ وارِدُ النّارِ مُؤَبَّدُ الشَّقاءِ: وارد شونده در آتش همیشه بدبخت است.

۵۸ وُدُّ أبناءِ الدُّنيا يَنقَطِعُ لِانقِطاعِ أسبابِهِ: مرگ وبریدن از دنیا رشته های

دوستی فرزندان دنیا را پاره میسازد .

۵۹ وُدُّ أَبْنَاءِ الْآخِرَةِ لَا يَنْقَطِعُ لِدَوَامِ سَبَبِهِ : دوستی فرزندان آخرت چون پیوندش همیشگی است پاره شدنی نیست .

۶۰ وَادُّوا مَنْ تُوَادُّونَهُ فِي اللهِ سُبْحَانَهُ وَأَبْغِضُوا مَنْ تُبْغِضُونَهُ فِي اللهِ سُبْحَانَهُ : دوست دارید هرکه را دوست میدارید در راه خداوند بزرگ و دشمن دارید هرکه را دشمن میدارید برای خداوند بزرگ .

۶۱ وَاصِلُوا مَنْ تُوَاصِلُونَهُ فِي اللهِ وَاهْجُرُوا مَنْ تَهْجُرُونَهُ فِي اللهِ : پیوند کنید با هرکه پیوند میکنید بخاطر خدا و ببرید از هرکه میبرید برای خاطر خدا .

۶۲ وُزَرَاءُ السُّوءِ أَعْوَانُ الظَّلَمَةِ وَإِخْوَانُ الْأَثَمَةِ : وزراء بد ستمکاران را یاران و برادران گنهکارانند .

۶۳ وُلَاةُ الْجَوْرِ شِرَارُ الْأُمَّةِ : فرماندارهای ستمگر بدترین مردم اند .

۶۴ وَاعَجَبًا أَنْ تَكُونَ الْخِلَافَةُ بِالصَّحَابَةِ وَلَا تَكُونُ بِالصَّحَابَةِ وَالْقَرَابَةِ : وای از این مطلب شگفت آیا خلافت بصحابت تنها است و بصحبت و خویشی هردو نیست (واین سخن را حضرت موقعی فرمودند که شنیدند ابوبکر باستناد اینکه مصاحب رسول خدا بوده است خلیفه شده است سپس این دو شعر را انشاء بابی بکر فرستادند فَإِنْ كُنْتَ بِالشُّورَى مَلَكْتَ أُمُورَهُمْ فَكَيْفَ بِهٰذَا وَالْمُشِيرُونَ غُيَّبُ ✽ وَإِنْ كُنْتَ بِالْقُرْبَى حَجَجْتَ خَصِيمَهُمْ ✽ فَغَيْرُكَ أَوْلَى بِالنَّبِيِّ وَأَقْرَبُ : میفرماید تو اگر بواسطهٔ شوری زمام امور مردم را بدست گرفته این چگونه میشود در صورتیکه اهل شور و مشورت (بنی هاشم و بزرگان اصحاب) غایب بوده اند و اگر بواسطهٔ خویشاوندی با خصم حجت آوری پس غیر تو باینکار سزاوارتر و به پیغمبر نزدیکتر است خدا شاهد است اگر اهل سنت مرد حق و حقیقت باشند و در همین دو شعریکه از حضرت روایت شده است بیندیشند از راهیکه میروند باز خواهند گشت لکن محبت عمر و پیروی از شیطان ایشان را نه چنان مست و مدهوش کرده است که بتوانند در این مطالبی که اظهر من الشمس است نظری بیفکنند)

۶۵ وَاللهِ مَا كَتَمْتُ وَشْمَةً وَلَا كَذَبْتُ كِذْبَةً : سوگند بخدای من هیچ کم و زیادی را پنهان نداشتم (جز اینکه برای شما بیان کردم) و دروغ نگفتم اگرچه دروغی کوچک باشد .

۶۶ وُفُورُ الْمَالِ عِوَضٌ بِابْتِذَالِ الْمَالِ وَصَلَاحُ

الدّین بافساد الدّنیا : مال بسیار در برابر مال بخشیدن است و درستی دین در برابر نادرستی دنیا است (و دین و دنیا باهم جمع نگردند) .

۶۷ وقود النّار یوم القیمة کلّ بخیل بماله علی الفقراء وکلّ عالم باع الدّین بالدّنیا : در روز قیامت آتش گیره دوزخ هر کسی است که با مالش بر فقرا بخل ورزیده و هر عالمی است که دین را بدنیا در باخته است .

۶۸ واضع العلم عند غیر اهله ظالم له : آنکس که علم را بناکس بیاموزد او بر علم ستم کرده است

۶۹ واضع معروفه عند غیر مستحقّه مضیّع له : آنکس که نیکی خود را درباره کسیکه درخور آن نیکی نیست بکار برد نیکی خویش را تباه ساخته است

۷۰ ورع المؤمن یظهر فی عمله : پرهیزکاری مؤمن در عملش آشکار میگردد .

۷۱ ورع المنافق لا یظهر الّا فی لسانه : منافق پارسائیش جز در زبانش هویدا نگردد .

۷۲ والله ما فجئنی من الموت وارد کرهته ولا طالع انکرته ولا کنت الّا کقارب ورد وکطالب وجد : سوگند بخدای چیزی از (آثار و علائم) مرگ ناگهان بر من وارد نگردید که من او را مکروه شمارم و چیزی پدیدار نشد که من آنرا بد پندارم جز اینکه (از بس من شیفته دیدار پروردگار میباشم هر وقت نشانه از مرگ را دیدار کردم) نبودم مگر مانند دوری که نزدیک شده و یا جوینده که یافته باشد (و انس پسر ابیطالب بمرگ بیش از طفل به پستان مادر است) .

۷۳ والله ما منع الحقّ اهله وازاح الحقّ عن مستحقّه الّا کلّ کافر جاحد ومنافق ملحد : بخدای لایزال سوگند است که حق را از اهلش منع نکرد و آنرا از مستحقّش باز نگردانید مگر هر کافریکه خدا را منکر است و هر منافقی که باحق در کار الحاد و ستیز است (و حضرت علیه السّلام در این سخن کفر خلفاء ثلاثه و غاصبین حقّ اهل بیت را اثبات فرموده‌اند)

۷۴ ولئن امهل الله سبحانه الظّالم فلن یفوته اخذه وهو له بالمرصاد علی مجاز طریقه وبموضع الشّجا من مجاز ریقه : اگر خداوند بزرگ روزی چند ستمگر را مهلت دهد و دستش را در کار باز گذارد البتّه گرفتن آن ظالم از خدا فوت نگردد و او در سر پل در راه گذرگاهش ایستاده

وجایگاه فرو بردن آب دانش و مرکز اندوهش را خواهد گرفت و فشرد.

۷۵ وَجْهُكَ مَاءٌ جَامِدٌ يُقَطِّرُهُ السُّؤَالُ فَانْظُرْ عِنْدَ مَنْ تُقَطِّرُهُ : آبروی تو آبی است ایستاده وسخت در خواست آن را روان میکند و میریزد بنگر آن را پیش که میریزی.

۷۶ وِزْرُ صَدَقَةِ الْمَنَّانِ يَغْلِبُ أَجْرَهُ : گناه صدقه دادن منت نهنده بر اجرش میچربد (چنین کسی بهتر آنست تصدق نکند).

۷۷ وَحْدَةُ الْمَرْءِ خَيْرٌ مِنْ جَلِيسِ السُّوءِ : مرد تنها باشد به از آن است که یار بد داشته باشد.

۷۸ وَضْعُ الصَّنِيعَةِ فِي أَهْلِهَا تَكْبِتُ الْعَدُوَّ وَتَنْفِي السُّوءَ : نیکی را بجای خویش نهادن دشمن را برو میافکند و بد را نگه میدارد.

۷۹ وَجَدْتُ الْمُسَالَمَةَ مَا لَمْ يَكُنْ وَهْنٌ فِي الْإِسْلَامِ أَنْجَعَ مِنَ الْقِتَالِ : آشتی را مادامیکه برای دین ضرر نداشته باشد سودمندتر از جنگ و ستیز یافتم.

۸۰ وَجَدْتُ الْحِلْمَ وَالْاِحْتِمَالَ أَنْصَرَ لِي مِنْ شُجْعَانِ الرِّجَالِ : حلم و بردباری را دیدم که برای من از مردان دلاور یاری کننده تراند.

۸۱ وَاللّٰهِ لَا يُعَذِّبُ اللّٰهُ سُبْحَانَهُ مُؤْمِنًا إِلَّا بِسُوءِ ظَنِّهِ وَسُوءِ خُلُقِهِ : بخدا سوگند که خداوند سبحان مؤمنی را عذاب نکند مگر بواسطه کج خلقی و بدگمانیش درباره خدا.

۸۲ وُصُولُ الْمَرْءِ إِلَى كُلِّ مَا يَبْتَغِيهِ مِنْ طِيبِ عَيْشِهِ وَأَمْنِ سَرْبِهِ وَسَعَةِ رِزْقِهِ بِحُسْنِ نِيَّتِهِ وَسَعَةِ خُلُقِهِ : رسیدن مرد بآنچه که آرزومند است از زندگی خوشش و ایمنی راه و روشش و فراخی روزیش بخوش نیتی و خوشخوئی او است.

۸۳ وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ مَا أَسْلَمُوا وَلَكِنِ اسْتَسْلَمُوا وَأَسَرُّوا الْكُفْرَ فَلَمَّا وَجَدُوا أَعْوَانًا عَلَيْهِ أَعْلَنُوا مَا كَانُوا أَسَرُّوا وَأَظْهَرُوا مَا كَانُوا أَبْطَنُوا : سوگند بدان خدائی که دانه را شکافته و مردم را آفریده است که (منافقین و مخالفین و غاصبین حقوق ما) مسلمان نشدند لکن خود را مسلمان وانمود کردند و کفرشان را پنهان داشتند همینکه یارانی پیدا نمودند کفر نهانشان را آشکار ساختند و آنچه را که در باطن داشتند ظاهر ساختند.

۸۴ وَالَّذِي بَعَثَ بِالْحَقِّ نَبِيًّا لَتُبَلْبَلُنَّ بَلْبَلَةً

وَلَتُغَرْبَلُنَّ غَرْبَلَةً وَلَتُسَاطُنَّ سَوْطَ الْقِدْرِ
حَتَّى يَعْلُوَ أَسْفَلُكُمْ أَعْلاكُمْ وَأَعْلاكُمْ
أَسْفَلَكُمْ وَلَيَسْبِقُونَ سَابِقُونَ كَانُوا
قَصَّرُوا وَلَيُقَصِّرُنَّ سَابِقُونَ كَانُوا سَبَقُوا
بدان کسیکه پیغمبر را براستی فرستاده سوگند است
که البته برهم زده شوید زده شدنی و غربال و بیخته شوید
بیخته شدنی و بجوش آورده شوید جوش آمدن
دیگ جوشان تا اینکه زیرتان بروتان و رویتان
با زیرتان درهم آمیزد آنانکه پس مانده بودند پیش
افتند و آنانکه پیش افتاده بودند پس افتند (و این
اخبار بغیب و اشاره بسلطنت بنی عباس است که
بنی امیه را از بین بروند) .

۸۵ وَاللهِ لَئِنْ أَبِيتَ عَلَى حَسَكِ السَّعْدَانِ
مُسَهَّدًا وَأُجَرَّ فِي الْأَغْلالِ مُصَفَّدًا أَحَبُّ
إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَلْقَى اللهَ وَرَسُولَهُ ظَالِمًا
لِبَعْضِ الْعِبَادِ أَوْ غَاصِبًا لِشَيْءٍ مِنَ الْحُطَامِ
وَكَيْفَ أَظْلِمُ لِنَفْسٍ يُسْرِعُ إِلَى الْبِلَى قُفُولُهَا
وَيَطُولُ فِي الثَّرَى حُلُولُهَا : بخدای سوگند
من اگر کت بسته و بخوابی کشید بروی خارهای
مغیلان که نیشهای جانگزا دارد کشیده شوم دوست تر
دارم از اینکه خدا و رسولش را دیدار نمایم در حالیکه بر
برخی بندگان ستم کننده و یا چیزی از فائده اندک
جهان را رباینده باشم آخر من چسان برخویش
ستم روا دارم برای نفسی که بندهای آن بشتاب
بسوی ریختن و پوسیدن میرود و ماندنش در زیر
خاک بسیار بطول می انجامد .

۸۶ وَلَقَدْ عَلِمَ الْمُسْتَحْفِظُونَ مِنْ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنِّي لَمْ أَرُدَّ عَلَى اللهِ
سُبْحَانَهُ وَلا عَلَى رَسُولِهِ سَاعَةً قَطُّ وَلَقَدْ
وَاسَيْتُهُ بِنَفْسِي فِي الْمَوَاطِنِ الَّتِي تَنْكُصُ فِيهَا
الْأَبْطَالُ وَتَتَأَخَّرُ عَنْهَا الْأَقْدَامُ نَجْدَةً
أَكْرَمَنِي اللهُ بِهَا وَلَقَدْ بَذَلْتُ فِي طَاعَتِهِ
صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ جُهْدِي وَلَقَدْ جَاهَدْتُ
أَعْدَاءَهُ بِكُلِّ طَاقَتِي وَوَقَيْتُهُ بِنَفْسِي وَلَقَدْ
أَفْضَى إِلَيَّ مِنْ عِلْمِهِ مَا لَمْ يُفْضِ بِهِ إِلَى أَحَدٍ
غَيْرِي وَلَقَدْ قُبِضَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَإِنَّ رَأْسَهُ لَعَلَى صَدْرِي
وَلَقَدْ سَالَتْ نَفْسُهُ فِي كَفِّي فَأَمْرَرْتُهَا عَلَى وَجْهِي
وَلَقَدْ وَلِيتُ غُسْلَهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ
آلِهِ وَسَلَّمَ وَالْمَلائِكَةُ أَعْوَانِي فَضَجَّتِ الدَّارُ

وَالْأَفْنِيَةُ مَلَأٌ يَهْبِطُ وَمَلَأٌ يَعْرُجُ وَ
مَا فَارَقَتْ سَمْعِي هَيْنَمَةٌ مِنْهُمْ يُصَلُّونَ
عَلَيْهِ حَتَّى وَارَيْنَاهُ فِي ضَرِيحِهِ فَمَنْ ذَا
أَحَقُّ بِهِ مِنِّي حَيًّا وَمَيِّتًا : البتّه از یاران رسول خدا
صلّی الله علیه وآله آنانکه بیاد دارند میدانند که من هرگز
هیچ زمانی ردّ بر خدا و رسولش نکرده‌ام من در راه آنحضرت
فداکاریهائی کردم در جاهائی که گردان سلحشور و
تهمتان صف شکن از آنها تن میزدند و پاهایشان
بعقب بر میگشت این جانبازی و فداکاری من شرافت
وارجمندی است که خداوند مرا بدان سرفراز خواسته است
من همه کوششم را در کار فرمانبرداری آنحضرت صلوات
الله علیه بکار انداختم و با تمام توش و توانم با دشمنانش
جنگیدم و با جانم او را نگهداری نمودم آنحضرت از
علمش آنقدر بمن رساند که هیچکس جز من آن اندازه نرسانید
آنحضرت علیه الصّلوة والسّلام جان میداد در حالی که
سر مقدّسش را من بر سینه داشتم و روح اقدسش در
دست من از پیکر اطهرش خارج شد آنگاه من آن
دست را (برای تبرّک و تیمّن) بصورتم کشیدم
سپس متولّی غسل آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه
گردیدم و فرشتگانم در اینکار یاری کردند آنگاه صدای
ناله و فریاد از خانه و اطرافش بلند شد از فریاد
فرشتگانی که فوجی پائین میآمدند و فوجی بالا میرفتند
(و بر آنحضرت گریه مینمودند غوغای عجیبی برپا شده بود)
صدای آنها از گوش من بیرون نمیرفت پس فرشتگان
بر آنحضرت صلّی الله علیه وآله نماز خواندند سپس آن تن را
(که جهان را جان بود) در آرامگاهش نهادیم
(بنابراین) کیست که چه در حال حیوة و چه در حال ممات
از من با آنحضرت سزاوارتر باشد (شگفتا که اهل سنّت
و جماعت این مطالب را در نهج البلاغة خطبه — هزار و سیصد
سال است نقل میکنند و حقانیّت آنحضرت را از زبان
خود حضرت بلا فاصله میشنوند و باز بسوی حق و حقانیّت
نمیگرایند مبادا ریاست چند روزهٔ ایشان از دستشان
گرفته آید همان ریاستی که بخاطر آن اربابشان عمر بن
الخطاب و دیگران آن همه جنایات شرم آور را مرتکب شدند)

۸۷ وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَعْذَرَ بِمَا أَنْذَرَ وَاحْتَجَّ بِمَا
أَنْهَجَ وَحَذَّرَكُمْ عَدُوًّا نَفَذَ فِي الصُّدُورِ
خَفِيًّا وَنَفَثَ فِي الْآذَانِ نَجِيًّا : بترسید از
خدائیکه بآنچه که موجب ترساندن است راه عذر شما را
بربست و با آیات زیبا و بهجت خیز برایتان حجّت
آورد و شما را بترسانید از دشمنی که بطور نهان در سینه‌ها

نفوذ کرده و با آهستگی در گوشها میدمد (و شما را بپای خودتان از راه حق بدر میبرد).

۸۸ وَايْمُ اللّهِ لَئِنْ فَرَرْتُمْ مِنْ سَيْفِ الْعاجِلَةِ لا تَسْلَمُوا مِنْ سُيُوفِ الْآخِرَةِ وَاَنْتُمْ لَهامِيمُ الْعَرَبِ وَالسَّنامُ الْاَعْظَمُ فَاسْتَحْيُوا مِنَ الْفِرارِ فَاِنَّ فيهِ اِدِّراعَ الْعارِ وَوُلُوجَ النّارِ: (این جمله را حضرت علیه السّلام در یکی از روزهای صفّین بهنگامیکه شامیان آنها را از لشکرها فرار داد ندا فرمودند):

بخدا سوگند اگر شما از شمشیر دنیا بگریزید هیچگاه از شمشیرهای آخرت رهائی نخواهید داشت (آیا شما باید از پیش تیغ یک مشت جهال ناکس و بی هویّت شامی بگریزید) و حال آنکه شما از بزرگان و ارجمندان بزرگ پایه عرب میباشید از فرار شرم کنید (و در میدان جنگ مردانه پای ثبات بیفشارید دشمن را بهم درشکنید و نام نیکو تحصیل کنید) زیرا که از جنگ فرار کردن جامه عار را پوشیدن و در آتش دوزخ مکان گزیدن است.

۸۹ وَسيقَ الَّذينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ اِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا قَدْ اَمِنَ الْعِقابُ وَانْقَطَعَ الْعِتابُ وَزُحْزِحُوا عَنِ النّارِ وَاطْمَاَنَّتْ بِهِمُ الدّارُ وَرَضُوا الْمَثْوى وَالْقَرارَ: خداپرستان دسته جمعی بسوی بهشت رانده شوند در حالیکه از عذاب خدا ایمن و عتاب سرزنش خدا از آنها بریده و از آتش دوزخ خانه ایشان مرکز اطمینان و ایمنی و بجایگاه و قرارگاهشان خوشنودند.

۹۰ وَالَّذي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَءَ النَّسَمَةَ لَوْلا حُضُورُ الْحاضِرِ وَقِيامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النّاصِرِ وَما اَخَذَ اللّهُ سُبْحانَهُ عَلَى الْعُلَماءِ اَنْ لا يُقارُّوا عَلى كِظَّةِ ظالِمٍ وَلا سَغَبِ مَظْلُومٍ لَاَلْقَيْتُ حَبْلَها عَلى غارِبِها وَلَسَقَيْتُ آخِرَها بِكَأْسِ اَوَّلِها وَلَاَلْفَيْتُمْ دُنْياكُمْ هذِهِ عِنْدي اَزْهَدَ مِنْ عَفْطَةِ عَنْزٍ: بدان خدائیکه دانه را شکافت و بشر را پدید آورد سوگند است که اگر حاضر شوندی حضور پیدا نمیکرد و با یافتن یار و یاور قیام برامام و حجت خدا واجب نمیافتاد و اگر خداوند سبحان از علما و دانشمندان و پیشوایان دین عهد نگرفته بود که بر شکم خوارگی ستمگران و گرسنگی ستمکشان ناپایند و صبر نکنند البتّه زمام شتر خلافت را روی کوهانش میافکندم و البتّه آخر آن را (که معویه و بنی مروان باشند) سیراب میکردم بهمان کاسه که اوّل آن را (ابوبکر و عمر و عثمان را) سیراب ساختم (و خلافت را بآنها وا میگذاشتم تا بهمان طوریکه شتر گیاه خرم بهار را

با تمام اشتها میچرد و میان دست و پای خود سرگین میافکند آنها نیز با مال خدا همینطور رفتار کردند) و البته این جهان را نزد من از عطسه زدن ماده بزلاغری خوارتر میبا فتید (لکن چکنم که مردم مرا گرد در میان گرفته و با من بیعت کردند و کار حجت برایم تمام شده است لذا باید قیام کنم و حق را از باطل تا آنجا که میتوانست باز ستانم و گرنه پسر ابیطالب همان یگانه مرد روزگار است که دنیا را با همه زر و زیورش سه طلاق گفته است و در جو عی در آن نیست) .

اَلْفَصْلُ الرَّابِعُ وَالثَّمَانُونَ

مِمَّا وَرَدَ مِنْ حِكَمِ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَرْفِ الْهَاءِ مِنْ ذٰلِكَ قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فصل هشتاد و چهارم

از آنچه که وارد گردیده از حکمتهای حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در حرف ها از این باب فرمایش آنحضرت

۱ هُدَى اللّٰهِ سُبْحَانَهُ اَحْسَنُ الْهُدٰى : هدایت خداوند سبحان بهترین هدایت است

۲ هُدِيَ مَنْ اَشْعَرَ قَلْبَهُ التَّقْوٰى : هرکه تقوا را بدل خود فهمانید آنکه هدایت یافت .

۳ هُدِيَ مَنْ تَجَلْبَبَ جِلْبَابَ الدِّينِ : هرکه تن پوش دین را پوشید هدایت یافت .

۴ هُدِيَ مَنِ ادَّرَعَ لِبَاسَ الصَّبْرِ وَالْيَقِينِ : هرکه تن پوش صبر و یقین را به پیکر در پوشید هدایت یافت

۵ هُدِيَ مَنْ سَلَّمَ مَقَادَهُ اِلَى اللّٰهِ سُبْحَانَهُ وَرَسُولِهِ وَوَلِيِّ اَمْرِهِ : هدایت یافت هر کسی که زمام خود را بخداوند سبحان و رسولش و امام زمانش واگذار کرد .

۶ هُدِيَ مَنْ اَطَاعَ رَبَّهُ وَخَافَ ذَنْبَهُ : هدایت یافت کسیکه خدایش را اطاعت و از گناهش سخت بترسید

۷ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : فِي ذِكْرِ الْمَلَائِكَةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ هُمْ اُسَرَاءُ الْاِيمَانِ لَمْ يَفُكَّهُمْ مِنْهُ زَيْغٌ وَلَا عُدُولٌ : فرشتگان در بند ایمان بخدا گرفتارند اعوجاج و کجی و بازگشتی آنها را باز نگرداند (و همواره بعبادت خدا سرگرم اند)

۸ هَلَكَ فِيَّ رَجُلَانِ مُحِبٌّ غَالٍ وَمُبْغِضٌ قَالٍ : دو تن درباره من بهلاکت اندر اند یکی دوست غلو کننده (نادان که مرا خدا میداند) دیگر دشمن سرسخت پر عداوت (که دیگران را بر من مقدم

میپندارد بیرون این دو دسته سومی نام شیعه وجود دارد که مرا امام واجب الطاعة و منصوص از جانب خدا و بنده پاک و میدانند این دسته از مردم اند که در راه محبت من حاضر اند دست از جان شیرین بشویند و دوستی مرا ترک نگویند تا در بهشت بمن برسند)

۹ هَلَكَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْ قَدْرَهُ : هرکه خود را نشناخت (خدای خود را نشناخت و) هلاک گردید.

۱۰ هَلَكَ مَنْ لَمْ يُحْرِزْ سِرَّهُ وَأَمْرَهُ : هلاک شد کسیکه رازش را و کارش را نگه نداشت (و تقیة را ترک کرد)

۱۱ فِي ذِكْرِ الْمُنَافِقِينَ هُمْ لُمَّةُ الشَّيْطَانِ وَحُمَةُ النِّيرَانِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ : درباره منافقین آنحضرت فرمودند آنها گروه شیطان و فروزندگان آتش اند خداتعالی هم میفرماید منافقان گروه شیطانند و گروه شیطان زیانکارانند.

۱۲ وَرُوِيَ أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَرَّ عَلَى مَزْبَلَةٍ فَقَالَ هَذَا مَا بَخِلَ بِهِ الْبَاخِلُونَ : روایت شده است که آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَام بر مرکز زباله گذر کردند فرمودند: این است آنچیزیکه بخل داران و اهل دنیا بر آن بخل میورزند (یعنی این است سرانجام مالی که بدان بخل میورزند و انفاق نمیکنند).

۱۳ هَلَكَ مَنِ افْتَرَى وَخَابَ مَنِ ادَّعَى : آنکه بهتان زد هلاک و آنکه دعوی بیهوده کرد زیان برد.

۱۴ هَلَكَ مَنْ أَضَلَّهُ الْهَوَى وَاسْتَقَادَهُ الشَّيْطَانُ إِلَى سَبِيلِ الْعَمَى : هلاک شد کسیکه هوای نفس او را گمراه کرد و شیطان او را براه کوری برد.

۱۵ هَلَكَ مَنْ رَضِيَ عَنْ نَفْسِهِ وَوَثِقَ بِمَا تُسَوِّلُهُ لَهُ : هلاک شد کسیکه از نفس خود خورسند شد (و اعتنا بکارهای خیر و آخرت نداشت) و بآنچه که آن نفس از دنیا برای او بیاراست اطمینان پیدا کرد

۱۶ هَيْهَاتَ مِنْ نَيْلِ السَّعَادَةِ السُّكُونُ إِلَى الْهُوَيْنَى وَالْبَطَالَةِ : آرامیدن در کاهلی و بطالت از رسیدن بسعادت (دوجهانی) دور شدنست

۱۷ فِي ذِكْرِ بَنِي أُمَيَّةَ : هِيَ مُجَاجَةٌ مِنْ لَذِيذِ الْعَيْشِ يَتَطَعَّمُونَهَا بُرْهَةً ثُمَّ يَلْفِظُونَهَا جُمْلَةً : بنی امیّه گروهی هستند ستیزه خو برای لذت بردن از زندگی چند روزه جهان چندروزی از آن برمیخورند و تمامی را بعدا بیرون میاندازند (و دستشان برای همیشه از آن کوتاه میگردد).

۱۸ هَلَكَ مَنْ بَاعَ الْيَقِينَ بِالشَّكِّ وَالْحَقَّ

بِالْباطِلِ وَالْآجِلَ بِالْعاجِلِ : هلاک شد کسی که یقین را بشک وحق را بباطل و دنیا را با آخرت بفروخت .

۱۹ هَلْ یَنْتَظِرُ اَهْلُ مُدَّةِ الْبَقاءِ اِلّا آوِنَةَ الْفَناءِ مَعَ قُرْبِ الزَّوالِ وَاُزُوفِ الْاِنْتِقالِ : آیا جز این است آنکه ماندن در دنیا را منتظر است بانتظار زمانهای فنا شدنی است با نزدیکی از بین رفتن و از جائی بجائی گردیدن .

۲۰ هَلَکَ خُزّانُ الْاَمْوالِ وَهُمْ اَحْیاءٌ وَالْعُلَماءُ باقُونَ ما بَقِیَ اللَّیْلُ وَالنَّهارُ اَعْیانُهُمْ مَفْقُودَةٌ وَاَمْثالُهُمْ فِی الْقُلُوبِ مَوْجُودَةٌ : گنجوران اموال بحال زندگانی نابود و تباه اند لکن علماء و دانشمندان تا شب و روز در گردش اند زنده اند آنها هستند که پیکرهایشان نابود لکن صورتهایشان در دل موجود است (و مردم همواره بیاد آنان اند) .

۲۱ هَلَکَ مَنْ اَسْلَمَ اِلَی الدُّنْیا وَاَمْهَرَها دِینَهُ فَهُوَ حَیْثُ مالَتْ مالَ اِلَیْها قَدِ اتَّخَذَها هَمَّها وَمَعْبُودَهُ : آنکس که جهان را پناهگاه خویش گرفت و دینش را کابینش نمود تباه شد آنگاه او تمام همتش و مورد پرستیدنش دنیا گردید و هر جا دنیا رفت او نیز بدنبالش رفت (تا سر از دوزخ بیرون آورد) .

۲۲ هَلْ یَنْتَظِرُ اَهْلُ الشَّبابِ اِلّا حَوانِیَ الْهَرَمِ : آیا آنها که تر و تازگی جوانی را دارا هستند جز اینست که دوران پیری را منتظراند ؟

۲۳ هَلْ یَنْتَظِرُ اَهْلُ غَضارَةِ الصِّحَّةِ اِلّا نَوازِلَ السَّقَمِ : آیا آنانکه تر و تازگی تندرستی را دارایند جز بانتظار فرود آمدنهای بیماری میباشند ؟

۲۴ هَلْ تَدْفَعُ عَنْکُمُ الْاَقارِبُ اَوْ تَنْفَعُکُمُ النَّوائِحُ : آیا خویشان شما میتوانند از شما دفاع کنند آیا نوحه گران بر شما میتوانند (در برابر مرگ) بشما سودی برسانند .

۲۵ هَیْهاتَ ما تَناکَرْتُمْ اِلّا لِما قَبْلَکُمْ مِنَ الْخَطایا وَالذُّنُوبِ : چه دور است این انکار شما بر من نیست مگر از جانب آنانکه پیش از شما بودند و در خطاها و گناهان غوطه میخوردند (مراد حضرت ع خلفای ثلاثه است که روی مردم را با آنحضرت باز کردند و مردم روی سابقه آنها علنا با حضرتش مخالفت کرده او امرش را اطاعت نمینمودند .

۲۶ هَلْ مِنْ خَلاصٍ اَوْ مَناصٍ اَوْ مَلاذٍ اَوْ مَعاذٍ اَوْ قَرارٍ اَوْ مَجازٍ : آیا (جز در پناه لطف و مهر خدا)

جای خلاصی یا گریزگاهی یا پناهی یا مرکز امیدواری یا قرارگاهی یا جای رفتنی هست (پیداست نیست که نیست).

۲۷ هَوِّنْ عَلَيْكَ الْأَمْرَ فَإِنَّ الْأَمْرَ قَرِيبٌ وَ الْاِصْطِحَابَ قَلِيلٌ وَ الْمَقَامَ يَسِيرٌ: کارها برخویش آسان گیر (و بیهوده غم دنیا مخور) زیرا که مرگ نزدیک و همنشینی با دنیا اندک و جای ایستادن سست و سبک است.

۲۸ هَدَمَ وَ فَيْقُ الْبَاطِلِ بَعْدَ كُظُومٍ وَ صَالَ الدَّهْرُ صِيَالَ السَّبُعِ الْعَقُورِ: یار باطل پس از خرد شدن و درهم کوبیده شدن نابود شد و روزگار مانند جانور درنده و گزنده حمله ور گردید.

۲۹ هَيْهَاتَ لَوْلَا التُّقَى لَكُنْتُ أَدْهَى الْعَرَبِ: شگفتا اگر ترس از خدا جلوگیر نبود من در امر دنیا زیرکترین افراد عرب بودم (این سخن را حضرت وقتی فرمودند که شنیدند مردم معاویه را بزیرکی می ستودند).

۳۰ هَيْهَاتَ أَنْ يَفُوتَ الْمَوْتَ مَنْ طَلَبَ أَوْ يَنْجُوَ مِنْهُ مَنْ هَرَبَ: خیلی بعید است که مرگ آن کس را که میخواهد از چنگش بدر رود یا آنکه از آن مرگ میگریزد رهائی یابد.

۳۱ هَيْهَاتَ أَنْ يَنْجُوَ الظَّالِمُ مِنْ أَلِيمِ عَذَابِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَ عَظِيمِ سَطَوَاتِهِ: خیلی دور است که ستمگر از عذاب خداوند سبحان و سطوتها و خشمهای بزرگش تواند خود را برهاند.

۳۲ هَيْهَاتَ لَا يُخْدَعُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ عَنْ جَنَّتِهِ وَ لَا يُنَالُ مَا عِنْدَهُ إِلَّا بِمَرْضَاتِهِ: خیلی دور است اینکه کسی تواند خداوند سبحان را درباره بهشتش بفریبد (و بدون طاعتش در آن آید) و کسی بدانچه که نزد خدا است نخواهد رسید مگر با رضا و خوشنودی او.

۳۳ هُوَ اللَّهُ الَّذِي تَشْهَدُ لَهُ أَعْلَامُ الْوُجُودِ عَلَى قَلْبِ ذِي الْجُحُودِ: او است آنچنان خداوندیکه نشانهای وجود بخداوندیش گواهی میدهند بر دل هر جاحد و منکری.

۳۴ وَ فِي وَصْفِ الدُّنْيَا: هِيَ الصَّدُودُ الْعَنُودُ وَ الْحَيُودُ الْمَيُودُ وَ الْخَدُوعُ الْكَنُودُ: جهان همان روگرداننده، ستیزه کار، پشت کننده لرزاننده، فریبنده، ناسپاسگذار است (که بهیچکس وفا نکرده و نخواهد کرد).

۳۵ فِي وَصْفِ الْقُرْآنِ: هُوَ الَّذِي لَا تَزِيغُ بِهِ

الْأَهْوَاءُ وَلَا يَلْتَبِسُ بِهِ الشُّبَهُ وَالْآرَاءُ
این قرآن است که هواهای نفسانی آنرا از راه نگردانند
ورأیها وشبهها آن را نپوشانند .

۳۶ هَلَكَ الْفَرِحُونَ بِالدُّنْيَا يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَنَجَى الْمَحْزُونُونَ بِهَا : روز قیامت کسانیکه بدنیا شادمانند هلاک اند وآنانکه درآن دنیا غمگین اند رستگاراند .

۳۷ هَلْ تَنْظُرُ إِلَّا فَقِيرًا يُكَابِدُ فَقْرًا أَوْ غَنِيًّا بَدَّلَ نِعَمَ اللّٰهِ سُبْحَانَهُ كُفْرًا أَوْ بَخِيلًا اتَّخَذَ الْبُخْلَ بِحَقِّ اللّٰهِ وَفْرًا أَوْ مُتَمَرِّدًا كَأَنَّ بِأُذُنِهِ عَنْ سَمْعِ الْمَوَاعِظِ وَقْرًا : نگه کن و بنگر آیا می‌بینی بجز فقیری که با فقر ونداری دست بگریبان است یا دارائیکه نعمتهای خدارا بحال کفر مصرف مینماید یا بخیلی که ندادن حق خدا وبخل ورزیدن بآن را سبب فراوانی مال خویش گرفته است یا شخص گردنکشی که توگوئی در گوشش از شنیدن پندها گرفتگی وگرانی است (در اغلب ازمنه جوامع بشری ازین چهار طایفه که باعث خرابی عالمند تشکیل میشده است اما در زمان ما که دیگر پناه بر خدا که صدبار پا را ازاینها بالاتر نهاده اند وچنان در منجلاب شهوت غوطه ورند که حدّی برآن متصور نیست) .

۳۸ فِي ذِكْرِ الْقُرْآنِ : هُوَ الْفَصْلُ لَيْسَ بِالْهَزْلِ
قرآن جدا کننده حق از باطل است وبیهوده نیست .

۳۹ هُوَ النَّاطِقُ بِالسُّنَّةِ الْعَدْلِ وَالْآمِرُ بِالْفَضْلِ
قرآن بروش عدل (مردم را امرکننده و) گویا است وبرفضل وفزونی فرمانبرداری خدا وعلم فرمان میدهد .

۴۰ هُوَ حَبْلُ اللّٰهِ الْمَتِينُ وَالذِّكْرُ الْحَكِيمُ :
این قرآن رشته محکم خدا است وذکر ویاد بود مستحکم اواست (دل را بانوار درخشانش روشن ودستورات متقنش را بکار بندید تا رستگار گردید) .

۴۱ هُوَ وَحْيُ اللّٰهِ الْأَمِينُ وَحَبْلُهُ الْمَتِينُ وَهُوَ رَبِيعُ الْقُلُوبِ وَيَنَابِيعُ الْعِلْمِ وَهُوَ الصِّرَاطُ :
این قرآن وحی خداوند بزرگ وامین ورشته استوار اواست آن بهار وخرم کننده دلها وسرچشمه‌های علم وصراط وراه حق است .

۴۲ هُوَ هُدًى لِمَنِ ائْتَمَّ بِهِ وَزِينَةٌ لِمَنْ تَحَلَّى بِهِ وَعِصْمَةٌ لِمَنِ اعْتَصَمَ بِهِ وَحَبْلٌ لِمَنْ تَمَسَّكَ بِهِ : این قرآن هدایت است برای کسیکه قصد هدایت داشته باشد وزینت است برای کسی که خودرا بدان آراستن خواهد ونگهدارنده است برای

کسی که بخواهد خود را نگهدارد و رشته استواری است برای کسیکه چنگ بدان درزند.

۴۳ هٰذَا اللِّسَانُ جَمُوحٌ بِصَاحِبِهِ هَمُّ الْمُؤْمِنِ لِآخِرَتِهِ وَ كُلُّ جِدِّهِ لِمُنْقَلَبِهِ : این زبان برصاحبش سرکش و چموش است و برای آخرت مؤمن سبب اندوه است و همه کوشش مؤمن در راه بازگرداندن و نگهداری آن (از بدگوییها و غیبتها بکار میرود).

۴۴ فِي ذِكْرِ الْإِسْلَامِ : هُوَ أَبْلَجُ الْمَنَاهِجِ، نَيِّرُ الْوَلَائِجِ ، مُشْرِقُ الْأَقْطَارِ، رَفِيعُ الْغَايَةِ : این دین اسلام روشن ترین راهها، فرودگاهش روشن ، اطراف و جوانبش درخشان و پایگاهش بسی بلند و ارجمند است (خنک آن کس که در این دین اندر و دستورات نورانیش بکار بست).

۴۵ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : فِي حَقِّ الْأَشْتَرِ النَّخَعِيِّ رِضْوَانُ اللهِ عَلَيْهِ : هُوَ سَيْفٌ اللهِ لَا يَنْبُو عَنِ الضَّرْبِ وَ لَا كَلِيلُ الْحَدِّ لَا يَسْتُوهِبُهُ بِدْعَةٌ وَ لَا تُثْنِيهِ بَدُ غَوَايَةٍ : و آنحضرت علیه السلام دربارهٔ مالک اشتر فرمود : (این مالک مردی است بتمام معنی شمشیر خدا است که از زدن باز نایستد و تیزیش بکند نگراید بدعت اشتر راست نگرداند و دست گمراهی او را از جای نلرزاند (تیغ زبان و زبان تیغش هر دو در راه یاری خدا و دین تیز است ؛ در روزگار دیگر مانند اشتر پسری نزاید و گردون گردان با میونها چشم سواری همچون وی بر پشت رخش ننگرد کان لی کما کنت لرسول الله خوانده عزیز این جمله شش کلمه بیش نیست لکن ظروف الفاظ جهان گنجایش معنای آنرا ندارد مالک اگر سنگ بود سنگی بود سخت اگر کوه بود کوهی بود که سیمرغ خیال بر فراز قله شامخش آشیان بستن نمیتوانست خدایش بیامرزد که با حیاتش کشور شام خواب راحت نداشت و با مماتش ملک عراق درهم شکست)

۴۶ وَفِي ذِكْرِ مَنْ ذَمَّهُ هُوَ بِالْقَوْلِ مُدِلٌّ وَ مِنَ الْعَمَلِ مُقِلٌّ وَعَلَى النَّاسِ طَاعِنٌ وَلِنَفْسِهِ مُدَاهِنٌ : آن مرد خودخواه در گفتار پردلیل و در کردار کم کار است، بر مردم طعن زننده و برای نفس خویش سست انگار و نرم رفتار است.

۴۷ هُوَ فِي مُهْلَةٍ مِنَ اللهِ سُبْحَانَهُ يَهْوِي مَعَ الْغَافِلِينَ وَ يَغْدُو مَعَ الْمُذْنِبِينَ بِلَا سَبِيلٍ

قاصِدٍ وَلا اِمامٍ قائِدٍ وَلا عِلمٍ مُبینٍ وَلا دینٍ مَتینٍ : آن شخص منافق در امان و مهلت از خداوند تعالی است با گروه غافلان بکامرانی سرگرم است و با گنهکاران شب را بصبح میرساند نه دانش روشنی دارد و نه دین استواری .

۴۸ هُوَ یَخشَی المَوتَ وَلا یَخافُ الفَوتَ : آن مرد متدیّن از مرگ میترسد و از نابودیش باکی نیست .

۴۹ هَب ما اَنکَرتَ لِما عَرَفتَ وَما جَهِلتَ لِما عَلِمتَ : آنکس را که نمی شناسی (و با تو بدی میکنیم) بخاطر آنکس که او را می شناسی (یعنی برای خدایش) ببخش و آنرا که نمیدانی برای آنکه میدانی .

۵۰ هَب اَللّهُمَّ لَنا رِضاكَ وَاَغنِنا عَن مَدِّ الاَیدی اِلی سِواكَ : پروردگارا رضای خودت را بما ببخش و ما را بی نیاز کن از اینکه دستمان را بسوی غیر دراز کنیم .

۵۱ هَواكَ اَعدی عَلَیكَ مِن كُلِّ عَدُوٍّ فَاغلِبهُ وَاِلّا اَهلَكَكَ : هوای نفس تو دشمن ترین دشمنان تو است بروی غالب شو وگرنه تو را هلاک میکند .

۵۲ هُمومُ الرَّجُلِ عَلی قَدرِ هِمَّتِهِ وَغَیرَتُهُ عَلی قَدرِ حَمِیَّتِهِ : همّ و غمّ مرد باندازه همّتش و غیرتش باندازه ناموس پرستیش میباشد .

۵۳ هَمُّ الكافِرِ لِدُنیاهُ وَسَعیُهُ لِعاجِلَتِهِ وَغایَتُهُ شَهوَتُهُ : شخص کافر همه غم دنیا خورد و برای دنیایش بکار پردازد و منتهی درجه آرزویش شهوتش میباشد .

۵۴ وَقالَ عَلَیهِ السَّلامُ فی حَقِّ مَن اَثنی عَلَیهِم هَجَمَ بِهِمُ العِلمُ عَلی حَقیقَةِ الاِیمانِ وَ باشَروا روحَ الیَقینِ فَاستَسهَلوا مَا استَوعَرَ المُترَفونَ وَاَنِسوا بِمَا استَوحَشَ مِنهُ الجاهِلونَ صَحِبوا الدُّنیا بِاَبدانٍ اَرواحُها مُعَلَّقَةٌ بِالمَحَلِّ الاَعلی اُولئِكَ خُلَفاءُ اللّهِ فی اَرضِهِ وَالدُّعاةُ اِلی دینِهِ آهٍ آهٍ شَوقاً اِلی رُؤیَتِهِم : و آن حضرت علیه السّلام درباره کسانیکه آنها را می ستود فرمود : علم بخدا و رسول آنها را بسوی حقیقت ایمان کشانیده است و مباشر روح یقین گردیده اند (یعنی ارواح خویش را از زنگار شکوک پرداخته و انوار ایقان را در آن جلوه گر ساخته اند) آنچه را که توانگران و عیّاشان دشوارش دانستند آنان سهل و آسانش گرفتند و آنچه را که نادانان از آن وحشت داشتند آنها با آن مأنوس شدند در دنیا با بدنهائی

نشستند که مرغ روحهایشان بملکوت اعلی آشیان بسته بود ایشان اند جانشینان خدا در روی زمین که مردم را بسوی دین خدا خوانندهاند وای وای که تا چه اندازه دیدار آنان را آرزومندم.

۵۵ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي وَصْفِ آلِ الرَّسُولِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ: هُمْ دَعَائِمُ الْإِسْلَامِ وَوَلَائِجُ الْاعْتِصَامِ بِهِمْ عَادَ الْحَقُّ فِي نِصَابِهِ وَانْزَاحَ الْبَاطِلُ عَنْ مَقَامِهِ وَانْقَطَعَ لِسَانُهُ عَنْ مَنْبَتِهِ عَقَلُوا الدِّينَ عَقْلَ وِعَايَةٍ وَرِوَايَةٍ[۲] هُمْ مَوْضِعُ سِرِّ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَحُمَاةُ أَمْرِهِ وَأَوْعِيَةُ عِلْمِهِ وَمَوْئِلُ حِكَمِهِ وَكُهُوفُ كُتُبِهِ وَجِبَالُ دِينِهِ، هُمْ كَرَائِمُ الْإِيمَانِ وَكُنُوزُ الرَّحْمَنِ إِنْ قَالُوا صَدَقُوا وَإِنْ صَمَتُوا لَمْ يُسْبَقُوا هُمْ كُنُوزُ الْإِيمَانِ وَمَعَادِنُ الْإِحْسَانِ إِنْ حَكَمُوا عَدَلُوا وَإِنْ حَاجُّوا خَصَمُوا: و آن حضرت علیه السّلام دربارهٔ آل محمّد صلوات الله و سلامه علیهم فرمودند: آل محمّد علیهم السّلام ستونهای اسلام و درگاهای اندرای کسانیکه به پناه آنان درآیند حق بواسطهٔ آنها در جای خود مستقر شده و باطل با آنها از جایش ریشه کن میشود و زبانش از جای رویندش قطع میگردد دین را دانستند که چیست دانستنی از روی نگهداشتن و در گوش دل گرفتن نه از روی شنیدن و روایت نمودن، آنها موضع سرّ و راز رسولخدا و حمایتگران امر و ظرفهای علم و پناهگاه حکمتها و خانههای استوار از سنگ سخت تراشیده شده برای کتابها (و دستورات نورانی قرآن و گهرهای پند) و بندهای دین قویم آن حضرت میباشند آل محمّد اند که رؤسای ایمان و گنجوران خداوند رحمن اند اگر بگویند راست گویند و اگر خاموش نشینند کسی در سخن بر آنان پیشی نجوید گنجهای ایمان و کانهای احسان اند اگر حکم کنند از روی عدل است و اگر حجت آرند دشمنی کرده شوند (یعنی اگر حجت را تمام کنند و طرف نپذیرد آنوقت آنها مورد دشمنی طرف واقع شوند مانند ابوحنیفه و سفیان ثوری و ابن ابی العوجاء و امثال زنادقهٔ دیگر).

۵۶ هُمْ أَسَاسُ الدِّينِ وَعِمَادُ الْيَقِينِ إِلَيْهِمْ يَفِيءُ الْغَالِي وَبِهِمْ يَلْحَقُ التَّالِي: آل محمّد علیهم السّلام اساس و پایهٔ دین و ستون یقین اند شخص غلوکننده دربارهٔ ایشان بسوی آنها باز میگردد و پیروی

کنندهٔ از آنها با نها برسد .

۵۷ هُمْ مَصَابِيحُ الظُّلَمِ وَيَنَابِيعُ الْحِكَمِ وَمَعَادِنُ الْعِلْمِ وَمَوَاطِنُ الْحِلْمِ : آنها چراغهای درخشان تاریکی و سرچشمه های حکمتها و معدنهای علم و مرکزهای حلم و بردباری اند .

۵۸ هُمْ عَيْشُ الْحِلْمِ وَمَوْتُ الْجَهْلِ يُخْبِرُكُمْ حِلْمُهُمْ عَنْ عِلْمِهِمْ وَصَمْتُهُمْ عَنْ مَنْطِقِهِمْ لَا يُخَالِفُونَ الْحَقَّ وَلَا يَخْتَلِفُونَ فِيهِ فَهُوَ بَيْنَهُمْ صَامِتٌ نَاطِقٌ وَشَاهِدٌ صَادِقٌ : آل محمد عَلَيْهِمُ السَّلَامُ زنده کنندهٔ حلم و میرانندهٔ جهل اند (هرکس از انوار علوم آنان استضائه کند از وادی جهل و نادانی بشهرستان علم و دانش وارد گردد) حلمشان از علمشان و خاموشیشان از گفتارشان بشما خبر میدهد ، با حق مخالفت نمیکنند و در آن باهم اختلافی ندارند (و فرمایشات همگیشان باهم هماهنگ است) فلذا همواره حق در میان آنان خموشی است گویا و گواهی است راستگو .

اَلْفَصْلُ الْخَامِسُ وَالثَّمَانُونَ

مِمَّا وَرَدَ مِنْ حِكَمِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَرْفِ لَا قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

فصل هشتاد و پنجم

از آنچه که وارد گردیده از حکمتهای حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ در حرف لا (و انسان اگر بدیدهٔ دقت مخصوصاً در این فصل بنگرد گهرهای شاهواری از گنجینهٔ اسرار الهی بگنجش فکری می بیند که چه مطالب عالیه که از رأس علم و حکمت اند ارتجالاً و بدون اندیشهٔ قبلی با کمال جزالت لفظ و فخامت معنی با سهولت بزبان این یگانه مرد اسلام جاری شده است مبهوت و متحیر میماند و سر تعظیم را در پیشگاه با عظمت آن حضرت بزمین میساید خلاصه ابواب خیر و سعادت بتمام معنی در این فصل تا آخر آن مندرج و مندمج است بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ) آن حضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند :

۱ لَا يَحْمَدْ حَامِدٌ إِلَّا رَبَّهُ : هیچ ستایشگری جز پروردگارش را نباید ستایش کند .

۲ لَا يَخَفْ خَائِفٌ إِلَّا ذَنْبَهُ : هیچ ترسنده جز از گناهش نباید بترسد .

۳ لَا يَلُمْ لَائِمٌ إِلَّا نَفْسَهُ : هیچ نکوهشگری جز خودش را نباید نکوهش کند .

۴ لَا تَأْسَ عَلَى مَا فَاتَ : بر آنچه از دستت رفت غمین مباش .

۵	لا تَفرَح بِما هَواتٍ : بر آنچه که تو میرسد شادمان مباش .		خودت را مرد بیوفا مبخش .
۶	لا تَقولَنَّ ما یَسوئُكَ جَوابُهُ : سخنی که پاسخش ترا بد آید مگوی .	۱۶	لا تَصحَبَنَّ مَن لا عَقلَ لَهُ : با مرد بیخرد و بی عقل رفاقت مکن .
۷	لا تَفعَلَنَّ ما یَعُرُّكَ مَعابُهُ : کاری که عیب بازگشتش بتو باشد مکن .	۱۷	لا تُودِعَنَّ سِرَّكَ مَن لا اَمانَةَ لَهُ : راز خود را بکسیکه امانت ندارد مسپار .
۸	لا تَطمَع فیما لا تَستَحِقُّ : در چیزیکه سزاوار آن نیستی طمع مکن .	۱۸	لا تَرغَبَنَّ فی مَوَدَّةِ مَن لا تَكشِفُهُ : در دوستی کسیکه او را نمی شناسی رغبت مکن .
۹	لا تَستَطِلَّ عَلی مَن لا تَستَرِقُّ : بر کسیکه او را بنده خویش نساخته گردنکشی مکن .	۱۹	لا تَزهَدَنَّ فی شَیءٍ حَتّی تَعرِفَهُ : تا چیزی نشناسی بآن بی رغبت مباش .
۱۰	لا تُعِن قَوِیّاً عَلی ضَعیفٍ : هیچگاه قوی را علیه ضعیف یاری مکن .	۲۰	لا تُقدِمَنَّ عَلی اَمرٍ حَتّی تَخبُرَهُ : ندانسته در کاری وارد مشو .
۱۱	لا تُؤثِرَنَّ دَنِیّاً عَلی شَریفٍ : هیچگاه ناکس را بر شخص بلند مرتبه مگزین .	۲۱	لا تَستَحسِن مِن نَفسِكَ ما مِن غَیرِكَ تَستَنكِرُهُ : هر چه را که از دیگری زشت میشماری از خودت زیبا مشمار .
۱۲	لا تَخَف اِلّا ذَنبَكَ : مترس مگر از گناهت	۲۲	لا تَضَعَنَّ مالَكَ فی غَیرِ مَعروفٍ : دارائیت را در راه غیر مشروع خرج و تباه مکن
۱۳	لا تَرجُ اِلّا رَبَّكَ : جز از پروردگارت امیدوار مباش .	۲۳	لا تَضَعَنَّ مَعروفَكَ عِندَ غَیرِ مَعروفٍ : نیکیت را پیش کسیکه نیکو نیست مگذار (و با بدان خوبی مکن) .
۱۴	لا تَثِقَنَّ بِعَهدِ مَن لا دینَ لَهُ : بعهد کسیکه دین ندارد وثوق پیدا مکن .		
۱۵	لا تَمنَحَنَّ وُدَّكَ مَن لا وَفاءَ لَهُ : دوستی	۲۴	لا تُحَدِّث بِما تَخافُ تَكذیبَهُ : سخنی که

میترسی تکذیب کنند مگوی .

۲۵ لاتُصَدِّقْ مَنْ يُقابِلُ صِدْقَكَ بِتَكْذيبِهِ آنکس که راست تورا با دروغ خودش برابر میداند هرگز سخنش را باور مدار (یعنی چه راست با و بگوئی چه دروغ در پیشش فرقی ندارد).

۲۶ لاتَسْئَلْ مَنْ تَخافُ مَنْعَهُ : از کسیکه میترسی چیزی بتو ندهد سؤال مکن (و آبرویت را مریز) .

۲۷ لاتُغالِبْ مَنْ لاتَقْدِرُ عَلى دَفْعِهِ : برکسی که بر دفعش توانا نیستی برتری مجوی .

۲۸ لاتَعِدْ ماتَعْجِزُ عَنِ الْوَفاءِ : چیزی راکه از وفا کردن بآن عاجزی وعده مده .

۲۹ لاتَضْمَنْ مالاتَقْدِرُ عَلَى الْوَفاءِ بِهِ : چیزیرا که براداء آن توانا نیستی ضمانت مکن .

۳۰ لاتُخْبِرْ بِما لَمْ تُحِطْ بِهِ عِلْماً : از چیزی که علمت بآن احاطه کامل ندارد خبر مده .

۳۱ لاتَبْرَحْ ماتُعَنِّفُ رَجائَهُ : بچیزیکه در راه آن زجر و درشتی بینی امیدوار مباش .

۳۲ لاتَأْمَنِ الْبَلاءَ فی أَمْنِكَ وَرَخائِكَ : درحال امن و وسعت از بلا و گرفتاری ایمن مباش (و خدا را فراموش مکن) .

۳۳ لاتُقْدِمْ عَلى ماتَخْشَى الْعَجْزَ عَنْهُ : برکاریکه میترسی درآن درمانی اقدام مکن .

۳۴ لاتَعْزِمْ عَلى ماتَسْتَبِنِ الرُّشْدَ فیهِ : هر کاریکه راه هدایت درآن پیدا نیست مکن .

۳۵ لاتُغافِلْ مَنْ لاتَقْدِرُ عَلَى الْاِنْتِصافِ مِنْهُ : ازکسیکه نمیتوانی داد دل خود را ازوی بستانی غافل منشین .

۳۶ لاتَعُدَّنَّ شَرّاً ما أَدْرَكْتَ بِهِ خَيْراً : چیزیرا که بآن درک خیری را توانی کرد شر و زشت مشمار .

۳۷ لاتَعُدَّنَّ خَيْراً ما أَدْرَكْتَ بِهِ شَرّاً : چیزی که ازآن شر و زشتی زاید خیر و نیک مدان .

۳۸ لاتَتَكَلَّمْ بِكُلِّ ماتَعْلَمُ فَكَفى بِذلِكَ جَهْلاً : هرچه را که میدانی مگوی که برای نادانی تو همین بس است .

۳۹ لاتُمْسِكْ عَنْ اِظْهارِ الْحَقِّ اِنْ وَجَدْتَ لَهُ أَهْلاً : اگر برای حق اهلی پیدا کردی از اظهار آن خودداری مکن .

۴۰ لاتَنْظُرْ اِلى مَنْ قالَ وَانْظُرْ اِلى ما قالَ : سخنگو را منگر سخن را بنگر (و بکار بند) .

۴۱ لاتُرَخِّصْ لِنَفْسِكَ فی شَیْءٍ مِنْ سَیِّئِ الْأَقْوالِ وَالْأَفْعالِ : نفست را در چیزی از گفتار و رفتارهای زشت رخصت مگذار .

٤٢ لا تُفسِدْ ما يَعنيكَ صَلاحُهُ : چیزی که صلاح خویش تو را یاری میکند آن را تباه مساز (و با کسیکه در کار دین از وی استفاده میبری درشتی آغاز مکن).

٤٣ لا تُغلِقْ باباً يُعجِزُكَ افتِتاحُهُ : دریکه گشادنش تو را ناتوان سازد مبند.

٤٤ لا تُبدِ عَن واضِحَةٍ وَقَد فَعَلتَ الأُمورَ الفاضِحَةَ : خنده دندان نما مکن که اگر کردی کارهای رسوا کننده بجای میاوری.

٤٥ لا تَطمَعْ في كُلِّ ما تَسمَعُ فَكَفى بِذلِكَ عِزَّةً : برای عزّة وارجمندی همین بس که هرچه می‌شنوی در آن طمع نبندی (و باور نداری).

٤٦ لا تَرغَبْ في كُلِّ ما يَفنى وَيَذهَبُ وَكَفى بِذلِكَ مَضَرَّةً : در هر چیزی که تمام میشود و از بین میرود رغبت مکن اگر کردی زیان و ضرر تو همین بس است.

٤٧ لا تَقطَعْ صَديقاً وَإن كَفَرَ : از دوست مبر اگرچه او (نعمت دوستی را) کفران کننده باشد.

٤٨ لا تَأمَنْ عَدُوّاً وَإن شَكَرَ : از دشمن ایمن مباش اگرچه سپاسگذار باشد.

٤٩ لا تُشاوِرْ عَدُوَّكَ وَاستُرهُ خَبَرَكَ : با دشمنت مشورت مکن و رازت را از وی بپوش.

٥٠ لا يَكُنْ أهلُكَ وَذَوُوكَ أشقَى النّاسِ بِكَ : نکند که اهل بیت و کسان تو بواسطه تو بدبخت ترین مردم شوند.

٥١ لا تُكثِرَنَّ العَطاءَ وَإن كَثُرَ فَإنَّ حُسنَ الثَّناءِ أكثَرُ مِنهُ : عطا را بسیار مشمار گو اینکه بسیار باشد زیرا که خوبی ستایش از آن بیشتر است.

٥٢ لا تَعظُمَنَّ النَّوالَ وَإن عَظُمَ فَإنَّ قَدرَ السُّؤالِ أعظَمُ مِنهُ : بخشش را بزرگ مشمار گو اینکه بزرگ باشد زیرا که قدر و رتبهٔ درخواست از آن بزرگتر است.

٥٣ لا تُخاطِرَنَّ بِشَيءٍ رَجاءَ أكثَرَ مِنهُ : خود را بخاطر چیزی بخطر میفکن بامید اینکه بیشتر از آن بچنگ آوری.

٥٤ لا تُمارِيَنَّ اللَّجوجَ في مَحفِلٍ : در بزم و محفلی با شخص لجوج ستیزه مکن (که اگر کردی خود سبب آبروریزی خود شده).

٥٥ لا تُشاوِرَنَّ في أمرِكَ مَن يَجهَلُ : با کسیکه نادان در کار تو است مشورت مکن.

۵۶ لا تتکل فی امورك علی کسلان : در امورات بر شخص کاهل و تنبل تکیه مکن .

۵۷ لا ترج فضل منان و لا تأمن الاحمق الخوان : بامید بخشش شخص منت گذار مباش و شخص ابله خیانتگر را امین مدان .

۵۸ لا تزدرین احدا حتی تستنطقه : عیب احدی مگذار تا اینکه او را بسخن در آوری (همینکه لب بسخن باز کرد عیب و هنرش آشکار میگردد)

۵۹ لا تستعظمن احدا حتی تستکشف معرفته : هیچکس را بزرگ مشمار تا اینکه کمال معرفتش را باز دانی

۶۰ لا تثق بمن یذیع سرك : بکسی که راز تو را آشکار میسازد اطمینان نداشته باش .

۶۱ لا تصطنع من یکفر برك : باکسیکه خوبی تو را کفران میکند خوبی مکن .

۶۲ لا تطلع زوجتك و عبدك علی سرك فیسترقاك : زنت و بندهات را از راز درونت آگاه مکن که اگر کردی ترا بنده خویش میسازند (و رسوایت مینمایند) .

۶۳ لا تسرف فی شهوتك و غضبك فیزریا بك : در کار شهوت و خشمت تند مرو که تو را عیبناک میسازند

۶۴ لا ترغب فی الدنیا فتخسر آخرتك : بدنیا میل پیدا مکن که بآخرتت ضرر میرسانی .

۶۵ لا تغترن بالرذائل فتسقط قیمتك : مغرور ناکسیها و پستیها مشو که خود را از ارزش میاندازی .

۶۶ لا تغالب الجاهل فیمقتك و عاتب العاقل یحبك : بر ناوان غلبه مکن که تو را دشمن میگیرد و دانا را سرزنش کن تو را دوست میدارد .

۶۷ لا تستصغرن عدوا و ان ضعف : دشمن را کوچك مشمار گرچه خوار و زبون باشد .

۶۸ لا تردن السائل و ان اسرف : سائل را رد مکن اگرچه براه اسراف رود و پر حرفی کند .

۶۹ لا یسترقنك الطمع و کن عزوفا : نگذار که طمع تو را بنده خویش سازد و همواره از طمع روی گردان باش

۷۰ لا تمنعن المعروف و ان لم تجد عروفا : نیکی خود را از کسی منع مکن اگرچه با کسی باشد که تو را نشناسد

۷۱ لا تمازح الشریف فیحقد علیك : با مرد بزرگ مزاح مکن که کینه تو را در دل میگیرد .

۷۲ لا تلاح الدنی فیجتری علیك : با ناکس سخن بد مگوی که بر تو جرئت پیدا میکند .

۷۳ لا یغلبن غضبك حلمك : مبادا که حلمت

برخشمت پیشی گیرد (که باعث رحمت میشود).

۷۴ لا یُبْعِدَنَّ هَواكَ عِلْمَكَ : نگذ که هوای نفست علمت را دور کند (و بدور ختر و اردنماید)

۷۵ لا تُطْمِعِ الْعُظَماءَ فی حَیْفِكَ : بزرگان را بواسطه ستمکاریت در خودت بطمع مینداز (زیرا وقتی ستمکاری تو بسیار شد مردم طمع در مرگ تو می بندند و برای نابودیت ساعت شماری میکنند).

۷۶ لا تُؤْیِسِ الضُّعَفاءَ مِنْ عَدْلِكَ : زیردستان را از عدل خودت مأیوس مساز (و با آنها کار بمساوات کن).

۷۷ لا تُصِرَّ عَلی ما یُعَقِّبُ الْإِثْمَ : در کاریکه دنبال آن گناه است اصرار مورز.

۷۸ لا تَفْعَلْ ما یُشِینُ الْعِرْضَ وَالْإِسْمَ : کاری مکن که آبرو و نامت را معیوب سازد.

۷۹ لا تَضَعْ مَنْ رَفَعَهُ التَّقْوی : آن را که تقوی بلندش داشته است خوارش مدان.

۸۰ لا تَرْفَعْ مَنْ رَفَعَتْهُ الدُّنْیا : بلند مدان کسی که دنیا بلندش کرده است.

۸۱ لا تَسْتَقِلَّ ما یَثْقُلُ وِزْرُكَ : چیزی که گناهت را سنگین سازد سبک مشمار.

۸۲ لا تَفْعَلْ ما یَضَعُ قَدْرَكَ : کاریکه پایه ات را پائین آرد مکن.

۸۳ لا تَکُونُوا لِنِعَمِ اللهِ سُبْحانَهُ عَلَیْکُمْ أَضْداداً : دشمن نعمتهای خداوند سبحان مباشید (و کفران نکنید).

۸۴ لا تَکُونُوا لِفَضْلِ اللهِ سُبْحانَهُ عَلَیْکُمْ حُسّاداً : بر فضل خداوند سبحان رشک برندگان مباشید (و بر کسانیکه مورد لطف خدا یند حسد مورزید).

۸۵ لا تَخافُوا ظُلْمَ رَبِّکُمْ بَلْ خافُوا ظُلْمَ أَنْفُسِکُمْ : از ستم پروردگارتان نترسید بلکه از ستم نفوس خودتان بیمناک باشید (این نفس ستمگر است که انسان را بیچاره میسازد)

۸۶ لا یَغْلِبُ الْحِرْصُ صَبْرَکُمْ : نگذ که حرص صبر شما را از بین ببرد.

۸۷ لا تَنْسَوا عِنْدَ النِّعْمَةِ شُکْرَکُمْ : بهنگام نعمت سپاسگزاری خود را (از خدا) فراموش مکنید.

۸۸ لا تَکْرَهُوا سُخْطَ مَنْ یُرْضِیهِ الْباطِلُ : کسیکه باطل او را خوشنود میسازد شما از بخشم آمدن آن دلگیر نباشید (و دخل آن دشمن شمارید)

۸۹ لا تردّ علی الناس کلّما حدّثوک فکفی بذلک : هرچه مردم برای تو میگویند درصدد ردّ آن برمیا که برای ابلهی همین بس .

۹۰ لا تذکر الموتی بسوءٍ فکفی بذلک إثماً : مردگان را به بدی یاد مکنید که برای گناه همین کافی است .

۹۱ لا ترغب فیما یفنی وخذ من الفناء للبقاء : آرزومند چیزیکه فانی شدنی است مباش و از جهان نابود شدنی برای سرای بودنی توشه بردار .

۹۲ لا تعمل شیئاً من الخیر ریاءً ولا تترکه حیاءً : برخی کارهای خیر را از روی ریا بجا میار و آنرا از روی شرم و حیا کنار مگذار (و از نکوهش کسی مترس) .

۹۳ لا تحلم عن نفسک إذا هی أغوتک : وقتی که نفس تو را گمراه کردن خواست از وی درمگذر (و بروی سخت گیر) .

۹۴ لا تعص نفسک إذا هی أرشدتک : گاهی که نفس تو را هدایت کردن خواست نافرمانیش مکن .

۹۵ لا تثق بالصدیق قبل الخبرة : پیش از آزمایش بدوستت اعتماد مکن .

۹۶ لا توقع بالعدوّ قبل القدرة : پیش از توانائی پیدا کردن با دشمن درنیفت و با وی ستیزه مکن .

۹۷ لا ترم سهماً یعجزک ردّه : تیری که برگرداندنش ترا ناتوان کند مینداز (و سخن را پیش از اندیشه مگوی)

۹۸ لا تعتمد علی مودّة من لا یوفی بعهده : برکسیکه به پیمانش وفادار نیست تکیه مکن .

۹۹ لا تحلّنّ عقداً یعجزک إیثاقه : پیمانیکه باز کردنش ناتوانت دارد مبند .

۱۰۰ لا تؤادّوا الکافر ولا تصاحبوا الجاهل : کفار را دوست مگیرید و با نادان رفاقت مکنید .

۱۰۱ لا تهتکوا أستارکم عند من یعلم أسرارکم : پرده‌های خویش را مدرید نزد کسیکه با سرار شما داناست

۱۰۲ لا تفضحوا أنفسکم لتشفوا غیظکم وإن جهل علیکم جاهل فلیسعه حلمکم : برای فرونشاندن آتش خشمتان خود را رسوا مسازید و اگر نادانی درمقابل شما نادانی کرد باید حلمتان آن را هموار سازد .

۱۰۳ لا یستحیینّ أحد إذا سئل عمّا لا یعلم أن یقول لا أعلم : هرگاه یکی از شما چیزیرا نداند مبادا

حیا کند از اینکه بگوید نمیدانم (بلکه با کمال صراحت لهجه بگوید نمیدانم از زحمت جواب دادن راحت میشوم)

۱۰۴ لا یَسْتَنْکِفَنَّ مَنْ لَمْ یَکُنْ یَعْلَمُ اَنْ یَتَعَلَّمَ: کسیکه علمی را نمیداند نباید از آموختن آن علم سرباز زند.

۱۰۵ لا تُرَخِّصُوا لِأَنْفُسِکُمْ فَتَذْهَبَ بِکُمْ فی مَذاهِبِ الظُّلْمَةِ: زمام نفوس خویش را از دست مدهید که شما را در کوره راههای ظلمت و گمراهی می برانند.

۱۰۶ لا تُداهِنُوا فَیَقْتَحِمَ بِکُمُ الْاِدْهانُ عَلَی الْمَعْصِیَةِ: با نفوس خویش نرم رفتاری مکنید که اگر کردید شما را بسوی پست و خوار گرفتن گناه میکشانند.

۱۰۷ لا تَقُولُوا فیما لا تَعْرِفُونَ فَاِنَّ اَکْثَرَ الْحَقِّ فیما تُنْکِرُونَ: در آنچه نمیدانید سخن مرانید (مبادا بخطائی روید) زیرا که حق بیشتر در چیزی است که شما شناسای آن نیستید.

۱۰۸ لا تُعادُوا ما تَجْهَلُونَ فَاِنَّ اَکْثَرَ الْعِلْمِ فیما لا تَعْرِفُونَ: آنچه را که نمیدانید دشمن مدارید زیرا که بیشتر علم در چیزی است که شما آنرا نمیدانید.

۱۰۹ لا تَصَدَّعُوا عَلی سُلْطانِکُمْ فَتَذُمُّوا غِبَّ اَمْرِکُمْ: پادشاه خویش را دردسر مرسانید که پس از پایان کار خویش پشیمان میشوید.

۱۱۰ لا تَسْتَعْجِلُوا بِما لَمْ یُعَجِّلْهُ اللّٰهُ سُبْحانَهُ لَکُمْ: بشتاب مکنید در آن چیزیکه خداوند سبحان در آن برای شما شتاب نفرموده است (و از چیزهائیکه خدا دستور نداده است نپرسید که اگر بپرسید و دستور صادر شود ممکن است نافرمانی کنید و مستوجب آتش شوید).

۱۱۱ لا تُطیعُوا الْاَدْعِیاءَ الَّذینَ شَرِبْتُمْ بِصَفْوِکُمْ کَدَرَهُمْ وَخَلَطْتُمْ بِصِحَّتِکُمْ مَرَضَهُمْ وَاَدْخَلْتُمْ حَقَّکُمْ فی باطِلِهِمْ: کسانیکه شما را میخوانند اطاعت مکنید آنچنان کسانیکه شربت صافی خویش را با شراب آلوده آنان بهم در آمیزید و صحتتان را با مرض آنها مخلوط نمائید و حقتان را در باطل آنها داخل ساخته و از بین ببرید (خلاصه با مردم ناباب و بی تقوا نشست و برخاست مکنید که بزودی همرنگ آنان خواهید شد).

۱۱۲ لا تُحَدِّثِ النّاسَ کُلَّما تَسْمَعُ فَکَفی بِذٰلِکَ خُرْقاً: برای نادانی تو همین بس که هر چه می شنوی بمردم بگوئی.

۱۱۳ لا تُوحِشَنَّ اَمْراً یَسُوئُکَ فِراقُهُ: از کار یکه جدا شدن از آن ترا بد میاید مترس (و از آن جدا شو این جمله معنای کلام دیگر آن حضرت است

که فرماید هرگاه از کاری ترس داری فوری داخلش شو إذا هِبْتَ أمْراً فَقَعْ فِیهِ).

۱۱۴ لا تَسْتَحْیِ مِنْ إعْطاءِ القَلیلِ فَإنَّ الحِرْمانَ أقَلُّ مِنْهُ: از بخشیدن ولو کم شرم مدار که نا امید کردن سائل از آن کمتر است.

۱۱۵ لا تَسْتَکْثِرَنَّ الکَثیرَ مِنْ نَوالِكَ فَإنَّكَ أکْثَرُ مِنْهُ: عطای بسیار خویش را بسیار مشمار که خودت از آن بزرگتری.

۱۱۶ لا تُسِرَّ إلَی الجاهِلِ شَیْئاً لا یُطیقُ کِتْمانَهُ: رازی را که نادان توانائی نگهداریش را ندارد بوی مسپار.

۱۱۷ لا تَرُدَّ السّائِلَ وَصُنْ مُرُوَّتَكَ مِنْ حِرْمانِهِ: سائل را رد مکن و مردانگیت را حفظ کن از نا امید کردن او (و او را کامروا بازگردان).

۱۱۸ لا تُسِئِ اللَّفْظَ وَإنْ ضاقَ عَلَیْكَ الجَوابُ: لفظ و سخن زشت را مگو اینکه پاسخ بر تو تنگ گیرد.

۱۱۹ لا تَصْرِمْ أخاكَ عَلَی ارْتِیابٍ وَلا تَهْجُرْهُ بَعْدَ اسْتِعْتابٍ: با پدید آمدن گمانی بد از برادرت مبر و پس از سرزنش کردن از وی دوری مکن.

۱۲۰ لا تَعْتَذِرْ إلَی مَنْ لا یُحِبُّ أنْ یَجِدَ لَكَ عُذْراً: از کسیکه دوست ندارد که برای تو (در خودش) راه عذری پیدا کند عذرخواهی مکن (و آبروی خود را حفظ کن).

۱۲۱ لا تَقُولَنَّ ما یُوافِقُ هَواكَ وَإنْ قُلْتَهُ لَهْواً أوْ خِلْتَهُ لَغْواً فَرُبَّ لَهْوٍ یُوحِشُ مِنْكَ حُرّاً وَلَغْوٍ یَجْلِبُ عَلَیْكَ شَرّاً: سخنی که طبق میل و دلخواه تو است مگوی اگرچه آن را بدون اراده از روی لهو و سرسری گوئی و پنداری زیرا بسیار افتد که یك سخن سرسری آزادمردی را از تو برنجاند و با یك حرف بیهوده که بدی را بسوی تو بکشاند.

۱۲۲ لا تُمْسِکَنَّ بِمُدْبِرٍ وَلا تُفارِقَنَّ مُقْبِلاً: بدبخت را دست بدامان مزن و از نیکبخت جدا مشو (و همواره با نیکان بیامیز).

۱۲۳ لا تَظُنَّنَّ بِکَلِمَةٍ بَدَرَتْ مِنْ أحَدٍ سُوءً وَأنْتَ تَجِدُ لَها مِنَ الخَیْرِ مُحْتَمَلاً: بایک کلمه که ناگاه سر میزند درباره هیچکس گمان بد مبر در صورتیکه احتمال خوبی در آن کلمه میدهی و از خیر جائی برایش مییابی.

۱۲۴ لا تَجْعَلَنَّ لِلشَّیْطانِ فی عَمَلِكَ نَصیباً

وَعَلى نَفْسِكَ سَبيلاً : در كار خودت براى شيطان بهره باقى مگذار و او را بر خودت راه مده

۱۲۵ لاتَتَكَلَّمَنَّ اِذا لَمْ تَجِدْ لِلْكَلامِ مَوْقِعاً : وقتى كه براى سخن جائى نمى بينى خاموش نشين .

۱۲۶ لاتَبْذُلَنَّ وُدَّكَ اِذا لَمْ تَجِدْ لَهُ مَوْضِعاً : وقتى كه براى دوستى جائى نمى بينى آنرا بكار مبند

۱۲۷ لاتَعُدَّنَّ صَديقاً مَنْ لَمْ يُواسِ بِمالِهِ : آنكس كه با مالش با تو مواسات نميكند دوستش مشمار

۱۲۸ لاتَعُدَّنَّ غَنِيّاً مَنْ لَمْ يُرْزَقْ مالَهُ : كسى مالش را ديگران ميخورند توانگرش مشمار (كه فقيرى بدبخت بيش نيست) .

۱۲۹ لاتَسْتَصْغِرَنَّ عِنْدَكَ الرَّأْىَ الْخَطيرَ اِذا اَتاكَ بِهِ الرَّجُلُ الْحَقيرُ : وقتى كه مردى كوچك براى تو رأى بزرگ زد آنرا كوچك مشمار

۱۳۰ لاتَرُدَّنَّ عَلَى النُّصْحِ وَلاتَسْتَغِشَّنَّ الْمُسْتَشيرَ : سخن پند گو را رد مكن و با كسى كه مشورت ميكنى خيانت روا مدار .

۱۳۱ لاتُزْرِيَنَّ الْعالِمَ وَاِنْ كانَ حَقيراً : عالم را عيبناك مكن اگرچه (در نزد مردم) خوار و كم رتبه باشد

۱۳۲ لاتُعَظِّمَنَّ الْاَحْمَقَ وَاِنْ كانَ كَبيراً : ابله را بزرگ مدان اگرچه (در چشم مردم) بزرگ باشد

۱۳۳ لاتَبْسُطَنَّ يَدَكَ عَلى مَنْ لاتَقْدِرُ عَلى دَفْعِها : بر كسيكه توانائى دفع وى را ندارى دست و بازو مگشاى .

۱۳۴ لاتُسْرِعَنَّ اِلى اَرْفَعِ مَوْضِعٍ فِى الْمَجْلِسِ فَاِنَّ مَوْضِعَ الَّذى تُرْفَعُ اِلَيْهِ خَيْرٌ مِنَ الْمَوْضِعِ الَّذى تُحَطُّ عَنْهُ : در مجلسى كه وارد ميشوى بسوى بالاترين جاى مشتاب زيرا جائيكه در آن بالا برده شوى (و ديگران بيايند و زير دست تو بنشينند) بهتر است از جائى كه بنشينى و ديگران از آن جايت بپائين برانند .

۱۳۵ لاتَظْلِمَنَّ مَنْ لايَجِدُ ناصِراً اِلَّا اللهُ : درباره كسيكه جز خدا يارى ندارد ستم مكن (كه خدا دمار از روزگارت برمياورد) .

۱۳۶ لاتَجْعَلَنَّ نَفْسَكَ تَوَكُّلاً اِلّا عَلَى اللهِ وَلايَكُنْ لَكَ رَجاءٌ اِلَّا اللهُ : از براى خودت جز بر خدا توكل مكن و بجز از خدا از هيچكس اميدوار مباش

۱۳۷ لايَشْغَلَنَّكَ عَنِ الْعَمَلِ لِلْآخِرَةِ شُغْلٌ فَاِنَّ الْمُدَّةَ قَصيرَةٌ : بايد كه هيچ شغلى ترا از عمل براى آخرت مشغول نسازد زيرا كه دوران عمر بسى كوتاه است

۱۳۸ لَا تُنَافِسَنَّ فِي مَوَاهِبِ الدُّنْيَا فَإِنَّ مَوَاهِبَهَا حَقِيرَةٌ : بخششهای جهان را آرزومند مباش که آن بسیار کوچک و ناچیز است .

۱۳۹ لَا تَسْرَعَنَّ إِلَى الْغَضَبِ فَيَتَسَلَّطَ عَلَيْكَ بِالْعَادَةِ وَ لَا تُطْمِعَنَّ نَفْسَكَ فِيمَا فَوْقَ الْكَفَافِ فَتَغْلِبَكَ بِالزِّهَادَةِ : سرعت در غضب مکن که آن بطور عادت بر تو غلبه میکند (و جزء طبیعت میگردد) و نفست را در بالاترین از رزق کفاف بطمع مینداز که زهد تو را از بین میبرد (و بحرص وا میدارد) .

۱۴۰ لَا تَفْرَحَنَّ بِسَقْطَةِ غَيْرِكَ فَإِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا يُحْدِثُ بِكَ الزَّمَانُ : از لغزش و افتادن دیگری خوشحال مشو برای اینکه نمیدانی فردا روزگار برای خودت چه تازه پیش میآورد (و از کجا که صد درجه بدتر از شخص افتاده نشوی) .

۱۴۱ لَا تَمْنَعَنَّ مِنْ فِعْلِ الْمَعْرُوفِ وَ الْإِحْسَانِ فَتُسْلَبَ الْإِمْكَانُ : از کار خوب و نیک سر پیچ و رخ متاب که فرصت از دست گرفته میشود (و پشیمانی باقی میماند) .

۱۴۲ لَا تُبْطِرَنَّ بِالظَّفَرِ فَإِنَّكَ لَا تَأْمَنُ ظَفَرَ الزَّمَانِ بِكَ : البته از باده پیروزی سرمست مشو زیرا که تو از پیروزی روزگار بر خودت ایمن نیستی .

۱۴۳ لَا تَغْتَرَّنَّ بِالْأَمْنِ فَإِنَّكَ مَأْخُوذٌ مِنْ مَأْمَنِكَ : مغرور ایمنی خویش مشو زیرا که تو از همان جای امنیت گرفتار میگردی .

۱۴۴ لَا تَبْتَهِجَنَّ بِخَطَاءِ غَيْرِكَ فَإِنَّكَ لَا تَمْلِكُ الْإِصَابَةَ أَبَداً : از خطای دیگری خوشنود مشو که تو خودت هیچگاه درستکاری را مالک نمیگردی .

۱۴۵ لَا تَتَّبِعَنَّ عُيُوبَ النَّاسِ فَإِنَّ لَكَ مِنْ عُيُوبِكَ مَا يَشْغَلُكَ أَنْ تَعِيبَ النَّاسَ : در پی جستن عیوب مردم مباش که خودت آن قدرها عیب داری که تو را از عیب جوئی مردم باز دارد .

۱۴۶ لَا تُقَاوِلَنَّ إِلَّا مُنْصِفاً وَ لَا تُرْشِدَنَّ إِلَّا مُسْتَرْشِداً : جز با شخص منصف گفتگو مکن و جز جویای هدایت را هدایت منمای .

۱۴۷ لَا تَعِدَنَّ عِدَةً لَا تَثِقُ مِنْ نَفْسِكَ بِإِنْجَازِهَا : وعده مده وعده دادنی که از پیش خودت اطمینان نداری که آن را وفا کنی .

۱۴۸ لَا تَغْتَرَّنَّ بِمُجَامَلَةِ الْعَدُوِّ فَإِنَّهُ كَالْمَاءِ وَ إِنْ أُطِيلَ إِسْخَانُهُ بِالنَّارِ لَمْ يَمْتَنِعْ مِنْ

اِطْفائِهِ : فریب چاپلوسی دشمن را مخور زیراکه دشمن مانند آب است که اگر گرم کردنش تابش طول بکشد از سردشدنش باز نمی ایستد (دشمن هم هر قدر بدروغ اظهار دوستی کند ستیزه خوئی و کین توزی خود را از دست نمیدهد) .

۱۴۹ لا تُعَوِّدْ نَفْسَكَ الْغيبَةَ فَاِنَّ مُعْتادَها عَظيمُ الْجُرْمِ : نفس خویش را بغیبت و بدگوئی مردم عادت مده زیراکه معتاد بغیبت گناهش بزرگ

۱۵۰ لا تُعَوِّدْ نَفْسَكَ الْيَمينَ فَاِنَّ الْحَلّافَ لا يَسْلَمُ مِنَ الْاِثْمِ : خود را بسوگند خوردن (راست یا دروغ) عادت مده زیراکه سوگند خورنده از گناه برکنار نیست .

۱۵۱ لا تَأْمَنْ صَديقَكَ حَتّى تَخْتَبِرَهُ وَ كُنْ مِنْ عَدُوِّكَ عَلى اَشَدِّ الْحَذَرِ : از دوستت ایمن مباش تا اینکه او را بیازمائی و از دشمنت کمال بیم و ترس را داشته باش .

۱۵۲ لا تُؤْنِسَنَّكَ اِلَّا الْحَقُّ وَ لا يُوحِشَنَّكَ اِلَّا الْباطِلُ : جز با حق خو مگیر و جز از باطل مترس (و این جمله در وصایای آن حضرت بحضرت امام حسن علیهما السلام است) .

۱۵۳ لا تَجْعَلْ عِرْضَكَ غَرَضاً لِقَوْلِ كُلِّ قائِلٍ آبروی خود را نشانه برای گفتار هرگوینده قرار مده (و کاری مکن که حرف تو سر زبانها بیفتد) .

۱۵۴ لا تُجْرِ لِسانَكَ اِلّا بِما يُكْتَبُ لَكَ اَجْرُهُ وَ يَجْمُلُ عَنْكَ نَشْرُهُ : زبانت را جاری مساز جز در چیزیکه ثوابش برای تو نوشته شود و انتشار آن سخن از تو زیبا باشد (خواننده عزیز از این بعد تا آخر فصل متوجه باش که حضرت چه گهرهای آبدار ریند و اندر زی از لعل لب فشانده است که مغز جانها از شمیم آنها عطرآگین میگردد) .

۱۵۵ لا تَعَرَّضْ لِعَدُوِّكَ وَ هُوَ مُقْبِلٌ فَاِنَّ اِقْبالَهُ يُعينُهُ عَلَيْكَ وَ لا تَعَرَّضْ لَهُ وَ هُوَ مُدْبِرٌ فَاِنَّ اِدْبارَهُ يَكْفيكَ اَمْرَهُ : آنگاه که دشمنت بتو روی آورد متعرض وی مشو زیراکه روی آوردن او او را بر تو یاری میدهد و آنگاه که پشت کند باز هم متعرض وی مشو (و بگذار برود) زیراکه پشت کردن او امر او را از تو کفایت میکند .

۱۵۶ لا تُخْلِ نَفْسَكَ مِنْ فِكْرٍ يَزيدُكَ حِكْمَةً وَ عِبْرَةً يُفيدُكَ عِصْمَةً : نفس خویش را هیچگاه خالی مگذار از فکری که حکمت و دانشی را در تو بیفزاید و

یا عبرتی که نگهداری تو (از محرّمات آلهی سود رساند و کمک کند) .

۱۵۷ لَا تَصْحَبِ الْمَائِقَ فَيُزَيِّنَ لَكَ فِعْلَهُ وَيَوَدُّ أَنَّكَ مِثْلُهُ: با چاپلوس رفاقت مکن که او کارش را برای تو میآراید و دوست میدارد تو هم مانند او باشی

۱۵۸ لَا تُكْثِرْ فَتَضْجَرَ وَلَا تُفْرِطْ فَتَسْقُطَ: پر مگوی و بیهوده مگوی که دلتنگ میشوی و افراط کاری مکن که از نظرها می افتی .

۱۵۹ لَا تَبْخَلْ فَتَفْتَقِرَ وَلَا تُسْرِفْ فَتُفْرِطَ: بخل مورز که تنگدست و فقیر میشوی و اسراف مکن که از بین میروی .

۱۶۰ لَا تَسْتَبِدَّ بِرَأْيِكَ فَمَنِ اسْتَبَدَّ بِرَأْيِهِ هَلَكَ: استبداد رای نداشته باش که هر کس مستبد و خودرای باشد هلاک میگردد .

۱۶۱ لَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَمَنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ أَرْدَاكَ: پیرو هوای نفس مباش که هر کس هوایش را پیرو باشد دچار سختی گردد .

۱۶۲ لَا تُسْرِعْ إِلَى النَّاسِ بِمَا يَكْرَهُونَ فَيَقُولُوا فِيكَ مَا لَا يَعْلَمُونَ: بسوی آنچه مردم آنرا زشت میپندارند مشتاب وگرنه آنها زبان ببدگوئی تو باز مینمایند و) چیزهائی را که نمیدانند درباره تو میگویند .

۱۶۳ لَا تَجْزَعُوا فِي قَلِيلِ مَا أَكْرَهَكُمْ فَيُوقِعَكُمْ فِي كَثِيرِ مَا تَكْرَهُونَ: در مکروه و کم بیتابی نکنید وگرنه شما را در بسیاری از چیزهائی که مکروه میشمارید واقع میسازد .

۱۶۴ لَا تَسْئَلَنَّ عَمَّا لَمْ يَكُنْ فَفِي الَّذِي قَدْ كَانَ عِلْمٌ كَافٍ: از آنچه نیست و نشده است مپرس که در همین بودنیها علمی است کافی .

۱۶۵ لَا تَسْتَشْفِيَنَّ بِغَيْرِ الْقُرْآنِ فَإِنَّهُ مِنْ كُلِّ دَاءٍ شِفَاءٌ: مبادا از غیر قرآن شفا بطلبید زیرا که قرآن شفای هر دردی است .

۱۶۶ لَا يَسْتَرِقَّنَكَ الطَّمَعُ وَقَدْ جَعَلَكَ اللهُ حُرًّا: نکند که طمع تو را بنده خویش سازد زیرا که خدا تو را آزاد آفریده است .

۱۶۷ لَا تَعَرَّضْ لِمَعَاصِي اللهِ سُبْحَانَهُ وَاعْمَلْ بِطَاعَتِهِ يَكُنْ لَكَ ذُخْرًا: خداوند سبحانرا بگناهان متعرّض مشو و طاعتش را بکار بند تا اینکه ذخیره فردایت باشد .

۱۶۸ لَا تَنْدَمَنَّ عَلَى عَفْوٍ وَلَا تَبْتَهِجَنَّ بِعُقُوبَةٍ

وَلا تَبْتَهِجَنَّ مِنَ الّا فيما يَكْسِبُكَ اَجْراً: هيچگاه برگذشت از گناه كسى پشيمان و بكيفر كشيدن شادمان مشو وكوشش مكن مگر در چيزيكه براى تو اجر و مزدى داشته باشد.

۱۶۹ لا تَسْعَ اِلّا فى اِغْتِنامِ مَثُوبَةٍ: مكوش مگر در اينكه ثوابى بغنيمت برى.

۱۷۰ لا تُكْثِرَنَّ الدُّخُولَ عَلَى الْمُلُوكِ فَاِنَّهُمْ اِنْ صَحِبْتَهُمْ مَلُّوكَ وَاِنْ نَصَحْتَهُمْ غَشُّوكَ: نزد پادشاهان بسيار مرو كه آنها اگر با تو مصاحبت كنند (از هيبت و دورباش خويش) تو را خسته سازند و اگر آنها را پند دهى آلوده ات كنند (و تو را بزندان افكنند).

۱۷۱ لا تَصْحَبَنَّ اَبْناءَ الدُّنْيا فَاِنَّكَ اِنْ اَقْلَلْتَ اِسْتَقَلُّوكَ وَاِنْ اَكْثَرْتَ حَسَدُوكَ: با دنيازادگان رفاقت مكن زيرا كه اگر نادار و كم ثروت گردى كوچكت شمارند و اگر مالدار و افزون گردى بر تو رشك برند.

۱۷۲ لا تَرْغَبْ فى خُلْطَةِ الْمُلُوكِ فَاِنَّهُمْ يَسْتَكْثِرُونَ مِنَ الْكَلامِ رَدَّ السَّلامِ وَ يَسْتَقِلُّونَ مِنَ الْعِقابِ ضَرْبَ الرِّقابِ: آرزومند آميزش با پادشاهان مباش زيرا كه آنها از جنس سخن فقط پاسخ دادن سلام را بسيار شمرند (و بسا كه منّت نيز بگذارند كه ما فلانى را مورد مراحم ملوكانه قرار داديم) لكن براى عقوبت (گناه كوچكى) گردن زدن اشخاص را اندك دانند.

۱۷۳ لا تُسِئِ الْخِطابَ فَيَسُوءَكَ نَكيرُ الْجَوابِ: مردم را برشتى خطاب مكن كه پاسخ زشت تو را بدحال خواهد ساخت.

۱۷۴ لا تُسْرِعَنَّ اِلى بادِرَةٍ وَجَدْتَ عَنْها مَنْدُوحَةً: شتاب بسوى چيزيكه بشتاب ميرسد و در آن وسعتى ميابى مكن (شايد مراد اين باشد كه در كار دنيا كه بتندى زمانش در ميرسد چندان شتاب بخرج مده كه راه انجام آن براى تو گشاده و باز است).

۱۷۵ لا تَطْلُبَنَّ طاعَةَ غَيْرِكَ وَطاعَةُ نَفْسِكَ عَلَيْكَ مُمْتَنِعَةٌ: با اينكه نفس تو فرمان بردار تو نيست طالب فرمانبردارى ديگرى مباش.

۱۷۶ لا تَعْجَلَنَّ اِلى صَديقٍ واشٍ وَاِنْ تَشَبَّهَ بِالنّاصِحينَ فَاِنَّ السّاعِىَ ظالِمٌ لِمَنْ سَعى بِهِ غاشٌّ لِمَنْ سَعى اِلَيْهِ: بسوى دوست

نمام و سخن چین مشتاب اگر چه خود را مانند پند دهنده جلوه دهد زیرا که شخص بدخواه و نمام ظلم کننده است درباره آن کس که در صدد بدی با او است وخیانت کننده است باکسیکه بخواهد باآن سخن چین بدی کند (خلاصه در هر دو صورت جز زیان دنیا و آخرت چیزی عاید تو نخواهد شد) .

۱۷۷ لا يمنعكم رعاية الحقّ لأحدٍ عن إقامة الحقّ عليه : جانبداری حق (درباره احدی) نباید شما را از برپا داشتن حق درباره او باز دارد (و شخص باید حق را بی پرده و درباره همه کس اجرا دارد) .

۱۷۸ لا تستبطئ إجابة دعائك وقد سددت طريقه بالذنوب : دعای تو راه قبول شدن نمی‌یابد زیرا که تو راه اجابت دعا را با گناهان گرفته .

۱۷۹ لا تحارب من يعتصم بالدين فانّ مغالب الدين محروب : باکسیکه به پناه دین رفته است بجنگ زیرا آنکه با دین بجنگد درهم شکسته شدنی است .

۱۸۰ لا تغالب من يستظهر بالحقّ فانّ مغالب الحقّ مغلوب : باکسیکه حق را پشتیبان و یار خویش گرفته است غالب مشو زیرا که غلبه جوینده بر حق مغلوب است .

۱۸۱ لا تأمننّ ملولاً وان تحلّى بالصلة فانّه ليس في البرق الخاطف مستمتع لمن يخوض الظلمة : از شخص خسته دل ایمن مباش گو اینکه او بزیور مهربانی آراسته باشد زیرا آنکس که در تاریکی فرو میرود از برق درخشان جهان بهره نمی‌برد (و بالاخره افسرده دل افسرده کند انجمنی را) .

۱۸۲ لا يكون المضمون لك طلبه أولى بك من المفروض عليك عمله : نکند که آنچه را که برای تو ضامن شده اند یافتنش نزد تو بالاتر باشد از چیزیکه بجای آوردن آن چیز بر تو فرض و واجب افتاده است (خداوند روزی بندگان را ضامن و از بندگان عبادت خواست متأسفانه ما بندگان ضمانت خدا را نپذیرفتیم عبادت را رها کرده روز و شب بهر سوی دوانیم) .

۱۸۳ لا تمهر الدنيا دينك فانّ من أمهر الدنيا دينه زفّت إليه بالشقاء والعناء والمحنة والبلاء : دین خود را

بمهر عروس جهان مکن که هر کس زال دنیا را بادیش کابین بست با بدبختی و رنج و اندوه و گرفتاری عروسی خواهد کرد .

۱۸۴ لا تبیعوا الآخرة بالدنیا و لا تستبدلوا الفناء بالبقاء و لا تجعلوا یقینکم شکاً و لا علمکم جهلاً : آخرت را بدنیا مفروشید سرای فانی را بباقی عوض مگیرید و یقینتان را بشک و علمتان را بجهل مبدل منمائید (که آخرت حتم و رسیدنی است) .

۱۸۵ لا تجهل نفسک فان الجاهل معرفة نفسه جاهل بکل شیء : بنفس خویش نادان مباش زیرا کسیکه خود را نشناسد بهمه چیز نادان خواهد بود .

۱۸۶ لا یفتننکم الدنیا و لا یغلبنکم الهوی و لا یطولن علیکم الأمد و لا یغرنکم الأمل فان الأمل لیس من الدین فی شیء : نکند که دنیا شما را بفتنه در افکند و هوای نفس بر شما چیره گردد مبادا کار امیدواری شما در دنیا بطول انجامد و آرزو شما را بفریبد زیرا که در دستگاه دین آرزو (ارزشی ندارد و) بچیزی شمرده نمیشود .

۱۸۷ لا تقولن ما لا تفعله فانک لا تخلو فی ذلک من عجز یلزمک و ذم تکسبه : کاری که نمیکنی مگوی زیرا که تو در این کار از این دو خالی نیستی یا عجز یکه همیشه یار تواست یا نکوهشی که تحصیل کرده .

۱۸۸ لا تعتذر من أمر أطعت الله سبحانه فیه فکفی بذلک منقبة : از کاریکه در آن خداوند سبحان را فرمان برده عذر مخواه که برای ستایش تو همین بس است .

۱۸۹ لا تکثرن من اللئیم فانه ان صحبتک نعمة حسدک و ان طرقتک نائبة قذفک : با ناکس بسیار دوستی و رفاقت مکن زیرا که (ناکس را عادت براین است) اگر نعمتی بتو برسد او بر تو رشک برد و اگر مصیبتی بتو رسد او ترا بیندازد (و شادی کند)

۱۹۰ لا تتخذن عدو صدیقک صدیقاً فتعادی صدیقک : دوست دشمنت را دوست مگیر که اگر گرفتی با دوستت دشمنی کرده .

۱۹۱ لا تعاجل الذنب بالعقوبة و اترک

بَيْنَهُمَا لِلْعَفْوِ مَوْضِعًا تُحْرِزُ بِهِ الْأَخِرَةَ وَ الْمَثُوبَةَ: در کیفر کشیدن برای گناه شتاب مکن و بین کیفر و گناه جائی برای گذشت باقی بگذار و باین کار اجر آخرت و ثواب بیندوز.

۱۹۲ لَا يَدْعُوَنَّكَ ضِيقٌ لَزِمَكَ فِي عَهْدِ اللَّهِ إِلَى النَّكْثِ فَإِنَّ صَبْرَكَ عَلَى ضِيقٍ تَرْجُو انْفِرَاجَهُ وَفَضْلَ عَاقِبَتِهِ خَيْرٌ لَكَ مِنْ غَدْرٍ تَخَافُ بِهِ تَبِعَتَهُ وَتُحِيطُ بِكَ مِنَ اللَّهِ لِأَجْلِهِ الْعُقُوبَةُ: نکند فشار و تنگی عهدیکه با خدا بسته (و نذریکه در سر کاریکه باوی کرده) تو را بشکستن آن عهد ملزم کند زیرا که صبر بر فشار آن عهد امید باز کردنش را برایت حاصل میکند و فضل عاقبت آن وفاداری برای تو بهتر از خیانتی است که از رنج پاداش میترسی آن وقت تازه برای این خیانت عقوبت خدا تو را هم فرا خواهد گرفت.

۱۹۳ لَا تُسْرِعَنَّ إِلَى بَادِرَةٍ وَلَا تَعْجَلَنَّ بِعُقُوبَةٍ وَجَدْتَ عَنْهَا مَنْدُوحَةً فَإِنَّ ذَلِكَ مَنْهَكَةٌ لِلدِّينِ مُقَرِّبٌ مِنَ الْغِيَرِ: بسوی شتابیدگی (یعنی گناهیکه بدون فکر و بناگاه از تو سر میزند) و در آن راه گشایشی میابی شتاب و در کار کیفر تعجیل مکن زیرا که این کار در دین سستی میاورد و تغییر (نعمت) را نزدیک میسازد.

۱۹۴ لَا تُطِيعُوا النِّسَاءَ فِي الْمَعْرُوفِ حَتَّى لَا يَطْمَعْنَ فِي الْمُنْكَرِ: در کار خوب فرمان زنان را مبرید تا در کار بد در شما طمع نکنند.

۱۹۵ لَا تَسْتَعْمِلُوا الرَّأْيَ فِيمَا لَا يُدْرِكُهُ الْبَصَرُ وَلَا يَتَغَلْغَلُ إِلَيْهِ الْفِكْرُ: رای و اندیشه را بکار نیفکنید در آنچه که چشم آنرا نمی بیند و فکر آن را در نمییابد (منظور این است که درباره چگونگی خدا فکر ننمائید که بجائی نمیرسید).

۱۹۶ لَا تُدْخِلَنَّ فِي مَشُورَتِكَ بَخِيلًا فَيَعْدِلَ بِكَ عَنِ الْقَصْدِ وَيَعِدَكَ الْفَقْرَ: بخیل را در مشورت خودت داخل مکن که اگر کردی تو را از راه راست میگرداند و بفقرت وعده میدهد (و نمیگذارد صدقه و انفاق کنی).

۱۹۷ لَا تُشْرِكَنَّ فِي رَأْيِكَ جَبَانًا يُضْعِفُكَ عَنِ الْأَمْرِ وَيُعَظِّمُ عَلَيْكَ مَا لَيْسَ بِعَظِيمٍ: شخص ترسو را در اندیشه و کار خودت شرکت مده که او تو را در کارت سست میسازد و چیزیکه بزرگ نیست

برایت بزرگ جلوه میدهد .

۱۹۸ لَا تُقْدِمْ وَلَا تُحْجِمْ اِلَّا عَلٰى تَقْوَى اللّٰهِ وَطَاعَتِهِ تَظْفَرْ بِالنُّجْحِ وَالنَّهْجِ الْقَوِيْمِ : در هیچکاری پیش و پس میفت مگر در ترس از خدای تعالی و فرمانبرداری و تا اینکه برستگاری و راه راست دست یابی و پیروز گردی .

۱۹۹ لَا تَسْتَشِرِ الْكَذَّابَ فَاِنَّهُ كَالسَّرَابِ يُقَرِّبُ اِلَيْكَ الْبَعِيْدَ وَيُبَعِّدُ عَلَيْكَ الْقَرِيْبَ : با شخص دروغگو مشورت مکن زیرا که او مانند سراب است دور را برتو نزدیک و نزدیک را برتو دور میسازد (و همواره در جهه مخالفت تو سیر میکند) .

۲۰۰ لَا تَكُوْنَنَّ مِمَّنْ لَا تَنْفَعُهُ الْمَوْعِظَةُ اِلَّا اِذَا بَالَغْتَ فِيْ اِيْلَامِهِ فَاِنَّ الْعَاقِلَ يَتَّعِظُ بِالْاَدَبِ وَالْبَهَائِمَ لَا تَرْتَدِعُ اِلَّا بِالضَّرْبِ : از کسانی مباش که پند و موعظت نفعی باو میرساند مگر گاهی که موعظت ساندن باو مبالغه میکند چرا که عاقل بادب و دانش پند میگیرد و چارپایان جز بازدن (از بیراهه) باز نمیگردند .

۲۰۱ لَا تُشْرِكَنَّ فِيْ مَشُوْرَتِكَ حَرِيْصًا يُهَوِّنُ عَلَيْكَ الشَّرَّ وَيُزَيِّنُ لَكَ الشَّرَهَ : شخص آزمند را در کار شور خویش شریک مساز زیرا که او زشتی را برای تو آسان و انمود میکند و آزمندی را برایت میآراید .

۲۰۲ لَا يَكْبُرَنَّ عَلَيْكَ ظُلْمُ مَنْ ظَلَمَكَ فَاِنَّهُ يَسْعٰى فِيْ مَضَرَّتِهِ وَنَفْعِكَ وَمَا جَزَاءُ مَنْ يَسُرُّكَ اَنْ تَسُوْءَهُ : نکند که ستم ستمگر بر تو سنگین افتد زیرا که او در زیان خود و سود تو میکوشد و سزای آن کس که ترا شادمان میسازد این نیست که با وی بدی کنی .

۲۰۳ لَا يَكُوْنَنَّ اَفْضَلُ مَا نِلْتَ مِنْ دُنْيَاكَ بُلُوْغَ لَذَّةٍ وَاِشْفَاءَ غَيْظٍ وَلٰكِنْ اِحْيَاءُ حَقٍّ وَاِمَاتَةُ بَاطِلٍ : نکند که بالاترین چیزیکه میخواهی از دنیایت بتو برسد رسیدن بلذتی یا فرونشاندن خشمی باشد لکن باید (لذت وعیش تو) در زنده کردن حقی یا میراندن باطلی باشد

۲۰۴ لَا يُقَنِّطَنَّكَ تَاَخُّرُ اِجَابَةِ الدُّعَاءِ فَاِنَّ الْعَطِيَّةَ عَلٰى قَدْرِ النِّيَّةِ وَرُبَّمَا تَاَخَّرَتِ الْاِجَابَةُ لِيَكُوْنَ ذٰلِكَ اَعْظَمَ لِاَجْرِ السَّائِلِ وَاَجْزَلَ لِعَطَاءِ النَّائِلِ : نکند که تاخیر اجابت دعا ترا از دعا کردن باز دارد

(و ترا بدگمان سازد) زیرا که عطا (ی خدا) به اندازهٔ نیّت (بنده) میباشد و چه بسا که دعا تأخیر میافتد تا اینکه اجر درخواست کننده بزرگتر و عطای بخشنده بیشتر گردد .

۲۰۵ لا تُضَيِّعْ نِعْمَةً مِنْ نِعَمِ اللهِ سُبْحانَهُ عِنْدَكَ وَلْيُرَ عَلَيْكَ أَثَرُ ما أَنْعَمَ اللهُ بِهِ عَلَيْكَ : نکند که نعمتی از نعمتهای خداوند بزرگ نزد تو تباه گردد و البته باید نشانهٔ نعمتی که خداوند بتو انعام فرموده است در تو پدیدار باشد .

۲۰۶ لا تُنابِذْ عَدُوَّكَ وَلا تُقْرِعْ صَدِيقَكَ وَاقْبَلِ الْعُذْرَ وَإِنْ كانَ كَذِباً وَدَعِ الْجَوابَ عَنْ قُدْرَةٍ وَإِنْ كانَ لَكَ : با دشمن خویش درمیفت و دوست را مکوب و پوزش پذیر باش اگر چه دروغ باشد و بجای توانائی از دادن پاسخ خودداری کن اگر چه آن بسود تو تمام شود (که اینکار راه مردم را کاملا دوستدار و هواخواه انسان قرار میدهد) .

۲۰۷ لا تَذْكُرِ اللهَ سُبْحانَهُ ساهِياً وَلا تَنْسَهُ لاهِياً وَاذْكُرْهُ ذِكْراً كامِلاً يُوافِقُ فِيهِ قَلْبُكَ لِسانَكَ وَيُطابِقُ إِضْمارُكَ إِعْلانَكَ وَلَنْ تَذْكُرَهُ حَقِيقَةَ الذِّكْرِ حَتّى تَنْسى نَفْسَكَ فِي ذِكْرِكَ وَتَفْقِدَها فِي أَمْرِكَ : خداوند سبحان را از روی سهو و نسیان یاد و از روی لهو و بازیچه فراموش مکن بلکه او را یاد کن یاد کردنی تمام که دلت با آن موافق و درون و بیرونت با آن مطابق باشد و هرگز بحقیقت ذکر خدا رسیدن نتوانی مگر وقتی که در ذکرت بکلّی خود را فراموش کنی و نفست را در کارت نابود سازی (و همه خدا بینی و خدا بجوئی) .

۲۰۸ لا تُفْنِ عُمْرَكَ فِي الْمَعاصِي فَتَخْرُجَ مِنَ الدُّنْيا بِلا أَمَلٍ : عمر خویش را در گناهان تباه مساز که اگر بکنی از دنیا بیرون خواهی رفت در صورتیکه بآرزویت نرسیده باشی .

۲۰۹ لا تَصْرِفْ مالَكَ فِي الْمَعاصِي فَتَقْدُمَ عَلى رَبِّكَ بِلا عَمَلٍ : دارائیت را در گناهان صرف مکن که آنگاه بخدا بدون عمل وارد خواهی شد

۲۱۰ لا تَفْتِنَنَّكَ دُنْياكَ بِحُسْنِ الْعَوارِيِّ فَعَوارِي الدُّنْيا تُرْتَجَعُ وَيَبْقى عَلَيْكَ مَا احْتَقَبْتَهُ : نکند که جهان ترا بزیورهای زیبا و عاریتی خویش بفریبد زیرا که زیورهای

عاریتی جهان باز گرفته آید و آنچه از حرامها را که گرد آورده ای (وزر و وبالش) بر تو باقی میماند.

٢١١ لا تَغُرَّنَّكَ العاجِلَةُ بِزُورِ المَلاهي فَإنَّ اللَّهوَ يَنقَطِعُ وَيَلزِمُكَ ما اكتَسَبتَ مِنَ الأثِمِ: نکند که جهان تو را بابازیچه های دروغین خویش بفریبد زیرا (که طولی نمیکشد) لهو و بازیچه از بین میرود و هرچه از گناه که کسب کرده بر تو باقی میماند.

٢١٢ لا تُؤَخِّرْ إنالَةَ المُحتاجِ إلى غَدٍ فَإنَّكَ لا تَدري ما يَعرِضُ لَكَ وَلَهُ في غَدٍ: عطای نیازمند را تا فردا تاخیر میفکن زیرا که نمیدانی که فردا برای تو و یا برای او چه پیش میآورد.

٢١٣ لا تَتَرُكِ الأجتِهادَ في إصلاحِ نَفسِكَ فَإنَّهُ لا يُعينُكَ عَلَيها إلّا الجِدُّ: کوشش در اصلاح نفس خویش را ترک مگوی زیرا که هیچ چیزی جز کوشش تو را در این کار یاری نمیکند.

٢١٤ لا تُضَيِّعَنَّ حَقَّ أخيكَ إتِّكالاً عَلى ما بَينَكَ وَبَينَهُ فَلَيسَ لَكَ بِأخٍ مَن أضَعتَ حَقَّهُ: حق برادرت را باتکای برادری که بین تو و او است ضایع مگذار زیرا آنکس را که حقش را ضایع گذاری با تو برادر نیست.

٢١٥ لا تُحَدِّثِ الجُهّالَ بِما لا يَعلَمونَ فَيُكَذِّبونَكَ بِهِ فَإنَّ لِعِلمِكَ عَلَيكَ حَقّاً وَحَقُّهُ عَلَيكَ بَذلُهُ لِمُستَحِقِّهِ وَمَنعُهُ عَن غَيرِ مُستَحِقِّهِ: نادانان را بآنچه که نمیدانند آگاه مساز و مگوی که اگر بگوئی تو را تکذیب میکنند و علم تو را بر تو حقی است و حق آن بر تو این است که آن را بمستحقش بدهی و از غیر مستحقش باز داری (و اگر چنین نکنی نه تنها حق علم را ادا نکرده بلکه بآن امانت خیانت هم کرده).

٢١٦ لا يَكونَنَّ أخوكَ عَلَى الإساءَةِ إلَيكَ أقوى مِنكَ عَلَى الإحسانِ إلَيهِ: نکند که برادر تو در بدی کردن با تو توانا تر از کار در آید تا خوبی کردن تو با او.

٢١٧ لا يَكونَنَّ أخوكَ عَلى قَطيعَتِكَ أقوى مِنكَ عَلى صِلَتِهِ: نکند که برادر تو بر بریدن و دوری کردن از تو توانا تر از تو بر پیوند کردن با او از کار در آید.

٢١٨ لا تَغدِرَنَّ بِعَهدِكَ وَلا تُخفِرَنَّ ذِمَّتَكَ وَلا تَختِل عَدُوَّكَ فَقَد جَعَلَ اللهُ سُبحانَهُ عَهدَهُ وَذِمَّتَهُ أماناً لَهُ: به پیمان خویش بی وفا مباش و عهدت را که جلت

شمار و با دشمنت حیله و دستان را کار مبند (و به پیمانی که با وی می بندی استوار باش) زیرا که خداوند عهد و پیمان با وی را برایش سبب ایمنی قرار داده است .

۲۱۹ لا تَکونَنَّ عبدَ غیرِکَ فقد جعلکَ اللهُ سُبحانَهُ حُرّاً فما خیرُ خیرٍ لا یُنالُ الّا بِشَرٍّ وَ یُسرٍ لا یُنالُ الّا بِعُسرٍ: نکند که خویش را بندهٔ دیگری قرار دهی که خداوند بزرگ تو را آزاد قرار داده و آن خیری که جز بشرّ با نسان نرسد خیری نیست همچنین آن آسایشی که جز با سختی شخص با آن برسد آسایش نه .

۲۲۰ لا تُمَلِّکِ المرأةَ ما جاوزَ نفسَها فانَّ المرأةَ رَیحانةٌ وَ لَیسَت بِقَهرمانةٍ: زمام زن را بدست خودش سپار تا (هر کار خواهد بکند و) از حدّ خودش تجاوز نماید زیرا که زن بمنزلهٔ گلی است که برای بو کردن و از وی تمتّع بردن است و دلیر و توانا و وکیل خرج و سرکار نمیتواند باشد (و اصلاً اگر چنین شد دیگر زن تو نیست) .

۲۲۱ لا تَقُلْ ما لا تَعلَمُ فانَّ اللهَ قد فرضَ علیکَ علی کُلِّ جوارحِکَ فریضةً یَحتجُّ بِها علیکَ یومَ القیمةِ: هر چه را که نمیدانی مگوی زیرا که خداوند سبحان برای هر یک از اعضا و جوارح تو چیز واجبی قرار داده است که فردای قیامت با آن بر تو حجّت خواهد آورد (و مورد بازخواست قرارت خواهد داد که چرا فلان کار را کردی و فلان سخن را ندانسته گفتی)

۲۲۲ لا تَنصِبَنَّ نفسَکَ لِحربِ اللهِ تعالی فلا یَدَ لکَ بِنقمتِهِ وَ لا غِنا بِکَ عن رحمتِهِ: خود را برای جنگ با خدا بکار مدار (و خدا را بخشم میاور) زیرا که خدا با خشم خود تو را هدایت نخواهد فرمود و تو هم از رحمت و هدایت خدائی نیاز نخواهی بود.

۲۲۳ لا یَکُنِ المُحسِنُ وَ المُسیءُ عِندَکَ سَواءً فانَّ ذلکَ یُزهِدُ المُحسِنَ فی الاِحسانِ وَ یُتابِعُ المُسیءَ الی الاِسائةِ: نکند که نیکو و بدکار نزد تو یکسان باشد (و هر دو را بیک چشم ببینی) زیرا که این کار خوب را از کار خوب باز دارد و بد را بد کاری بیشتری وادار نماید.

۲۲۴ لا تَحاسَدوا فانَّ الحَسَدَ یأکُلُ الایمانَ کما تأکُلُ النّارُ الحَطَبَ وَ لا تَباغَضوا فانَّها الحالِقةُ: رشک و حسد مورزید زیرا

که حسد ایمان را میخورد و نابود میسازد بدانسانکه آتش هیزم را و باهم دشمنی ننمایید که آن دین را می سترد و ازبین میبرد .

۲۲۵ لا تنقضنّ سنّةً صالحةً عمل بها واجتمعت الألفة لها وصلحت الرّعيّة لها : طریقه وقاعده نیکی که آن بکار بسته شده و میل دلها بر آن پیوند گردیده و امور مردم بدان اصلاح شده است مشکن و ازبین مبر (که این کار باعث بدنامی تو خواهد شد) .

۲۲۶ لا يسوءنّك ما يقول النّاس فيك فإنّه إن كان كما يقولون كان ذنباً عجّلت عقوبته وإن كان على خلاف ما قالوا كانت حسنةً لم تعملها : نکند که گفته مردم درباره تو ترا بدحال سازد زیرا که مطلب اگر آنطوری است که آنها میگویند (و تو آدمی هستی بدکار) این گناهی است که بزودی کیفرش بتو خواهد رسید و اگر برخلاف گفته مردم است) این ثوابی است که بدون کار بتو رسیده است (و گناهش بر مردم است) .

۲۲۷ لا تقتحموا ما استقبلتم من فور الفتنة وأميطوا عن سننها وخلّوا قصد السّبيل لها : جوشش فتنه که بسوی شما روی میآورد شما بسوی آن پیش متازید و از راه آن دور شوید و راه را برای گذشتن آن فتنه باز گذارید (تا بگذرد و شما بسلامت مانید) .

۲۲۸ لا تدعونّ إلى مبارزة وإن دعيت إليها فأجب فإنّ الدّاعي إليها باغٍ والباغي مصروع (حسن جانم) : هیچگاه کسی را بجنگ مخوان و اگر تو بسوی جنگ خوانده شدی برو زیرا که خواننده بسوی جنگ ستمکار و شخص ستمکار در افتادنی و شکست خوردنی است .

۲۲۹ لا تكثرنّ من إخوان الدّنيا فإنّك إن عجزت عنهم تحوّلوا أعداءً وإنّ مثلهم كمثل النّار كثيرها يحرق وقليلها ينفع : از دنیا برادر بسیار مگیر که اگر از عهده دوستی آنها برآمدن نتوانی آنها دشمنانت شوند و دوستان دنیا داستانشان آتش را ماند که بسیارش میسوزاند و کمش سود میرساند .

۲۳۰ لا تحمل همّ يومك الّذي لم يأتك على يومك الّذي قد أتاك فإنّه إن يكن من عمرك يأتك الله سبحانه فيه

رِزْقَكَ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ مِنْ عُمْرِكَ فَمَا هَمُّكَ بِمَا لَيْسَ مِنْ أَجَلِكَ : غم فردای نیامده ات را برامروز آمده ات بار مکن زیرا که اگر فردا از عمر تو باشد خداوند سبحان روزی تو را در آن میدهد و اگر از عمر تو نباشد پس روزی که از دوران تو نیست برای چه برایش غم خوری .

۲۳۱ لَا تَصْحَبْ مَنْ فَاتَهُ الْعَقْلُ وَلَا تَصْطَنِعْ مَنْ خَانَهُ الْأَصْلُ فَإِنَّ مَنْ لَا عَقْلَ لَهُ يَضُرُّكَ مِنْ حَيْثُ يَرَى أَنَّهُ يَنْفَعُكَ وَإِنَّ مَنْ لَا أَصْلَ لَهُ يُسِيءُ إِلَى مَنْ أَحْسَنَ إِلَيْهِ : با آنکه عقلش از دست داده است همنشین مشو و با آنکه نژادش ناپاک است نیکی مکن زیرا مرد بیخرد بخیال اینکه بتو سود رساند زیان میزند و مرد بد اصل با آنکه با وی نیکی کند بدی روا میدارد .

۲۳۲ لَا تَعِبْ غَيْرَكَ بِمَا تَأْتِيهِ وَلَا تُعَاقِبْ غَيْرَكَ عَلَى ذَنْبٍ تُرَخِّصُ لِنَفْسِكَ فِيهِ : دیگری را به عیبی که در او میبینی عیب مکن و گناهی که نفس خود را در ارتکاب آن مجاز میدانی دیگری را تعقیب منمای .

۲۳۳ لَا تَجْعَلْ ذَرَبَ لِسَانِكَ عَلَى مَنْ أَنْطَقَكَ وَلَا بَلَاغَةَ قَوْلِكَ عَلَى مَنْ سَدَّدَكَ : تیزی زبان خویش را بر کسیکه تو را گویا کرده و رسائی و شیرینی سخنت را بر کسیکه تو را براه راست داشت قرار مده (و با استاد و معلم خود بناهنجار سخن مگوی)

۲۳۴ لَا تَشْتَغِلْ بِمَا لَا يَعْنِيكَ وَلَا تَتَكَلَّفْ فَوْقَ مَا يَكْفِيكَ وَاجْعَلْ كُلَّ هَمِّكَ لِمَا يُنْجِيكَ : سرگرم کاریکه تو را بکار نیاید مشو خود را برای بیش از آنچه که تو را بس باشد برنج و زحمت مدار و تمام همت را در کاری صرف کن که تو را (از عذاب خدا و اهوال روز جزا رهائی بخشد) .

۲۳۵ لَا تُصَعِّرَنَّ خَدَّكَ وَلَا يَنْ جَانِبَكَ وَتَوَاضَعْ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ الَّذِي رَفَعَكَ : بحال اهانت رخ از مردم بر متاب و نرم جانب و خوشخوی باش و برای خداوند بزرگ که تو را بزرگ گردانید کوچکی و فروتنی کن .

۲۳۶ لَا يُزَهِّدَنَّكَ فِي اصْطِنَاعِ الْمَعْرُوفِ قِلَّةُ مَنْ يَشْكُرُهُ فَقَدْ يَشْكُرُكَ عَلَيْهِ مَنْ لَا يَنْتَفِعُ بِشَيْءٍ مِنْهُ وَقَدْ تُدْرِكُ مِنْ شُكْرِ الشَّاكِرِ أَكْثَرَ مِمَّا أَضَاعَ الْكَافِرُ : نکند که کمی سپاسگذاری مردم تو را از بکار بستن معروف

و نیکی باز دارد زیرا که نیکی تو را کسی سپاسگذاری خواهد کرد که از آن نیکی بهره مند نمیگردد (و آن ذات اقدس پروردگار است) و تو نیز از شکر شکرگذار بیش از آنچه که کفران کننده ضایع میکند بهره مند خواهی شد.

۲۳۷ لا تُؤْيِسَنَّ مُذْنِباً فَكَمْ عاكِفٍ عَلىٰ ذَنْبِهِ خُتِمَ لَهُ بِالْمَغْفِرَةِ وَكَمْ مِنْ مُقْبِلٍ عَلىٰ عَمَلٍ هُوَ مُفْسِدٌ لَهُ خُتِمَ لَهُ فِي آخِرِ عُمْرِهِ بِالنّارِ: گنهکار را (از رحمت واسعه پروردگار) نومید مگردان زیرا چه بسیار کس که بر گناهش ایستاد (و از خدا امرزش خواست) و کارش بعفو و امرزش خاتمه پیدا کرد و چه بسا کسی که بر عملش روی آورد (و بدان تکیه کرد) درصورتیکه آن عمل را تباه کننده بود و آخر عمرش کارش باتش دوزخ ختم خواهد شد.

۲۳۸ لا تَرْكَنُوا إِلىٰ جُهّالِكُمْ وَلا تَنْقادُوا لِأَهْوائِكُمْ فَإِنَّ النّازِلَ بِهٰذَا الْمَنْزِلِ عَلىٰ شَفا جُرُفٍ هارٍ: بسوی نادانان اهل نشوید و هواهای نفستان را گردن ننهید زیرا آنکس که بمنزل هوای نفس نازل گردد بر لب پرتگاه دوزخ ایستاده است (و بالاخره در آن سرنگون خواهد شد).

۲۳۹ لا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ إِنَّ أَحَداً أَوْلىٰ بِفِعْلِ الْخَيْرِ مِنّي فَيَكُونَ وَاللهِ كَذٰلِكَ إِنَّ لِلْخَيْرِ وَالشَّرِّ أَهْلاً فَمَهْما تَرَكْتُمُوهُ كَفاكُمُوهُ أَهْلُهُ: نکند که (کار شما بجائی کشد که) یکی از شما بگوید دیگری بکار خیر کردن از من سزاوارتر است زیرا که بخدا قسم که همینطور است و برای خیر و شر هر دو اهلی است هر کدام را شما واگذارید دیگری آن را انجام دهد و از شما کفایت نماید.

۲۴۰ لا تَجْعَلْ أَكْثَرَ هَمِّكَ بِأَهْلِكَ وَوَلَدِكَ فَإِنَّهُمْ إِنْ يَكُونُوا أَوْلِياءَ اللهِ سُبْحانَهُ فَإِنَّ اللهَ لا يُضَيِّعُ وَلِيَّهُ وَإِنْ يَكُونُوا أَعْداءَ اللهِ فَما هَمُّكَ بِأَعْداءِ اللهِ: نکند که بیشتر همت و کارت را در باره اهل و اولادت صرف کنی زیرا که آنها اگر دوستان خداوند سبحان باشند البته خداوند دوستش را ضایع نخواهد گذارد و اگر دشمنان خدا باشند که برای چه همت در باره دشمنان خدا مصروف گردد.

۲۴۱ لا يَحِنَّنَّ أَحَدُكُمْ حَنينَ الْأَمَةِ عَلىٰ ما زُوِيَ عَنْهُ مِنَ الدُّنْيا: نکند که برای دنیای از دست رفته یکی از شما همچون کنیز زرخرید گرفتار ناله برخیزد (که دنیا آن قدر بها و ارزش ندارد).

۲۴۲ لا تَفْرَحْ بِالْغِنىٰ وَالرَّخاءِ وَلا تَغْتَمَّ بِالْفَقْرِ وَالْبَلاءِ فَإِنَّ الذَّهَبَ يُجَرَّبُ بِالنّارِ وَالْمُؤْمِنُ يُجَرَّبُ بِالْبَلاءِ : بآسایش و توانگری و پانداری و گرفتاری جهان شادان و نوان مشو زیرا که طلا با آتش آزمایش میگردد و مؤمن بگرفتاری.

۲۴۳ لا تَصْحَبْ إِلّا عاقِلاً وَلا تُعاشِرْ إِلّا عالِماً زَكِيّاً وَلا تُودِعْ سِرَّكَ إِلّا مُؤْمِناً وَفِيّاً : جز با خردمند منشین و جز با دانشمندی پاک معاشر مشو و رازت را جز با مؤمنی وفادار مسپار (که این سه چیز اساس نیکبختی است).

۲۴۴ لا تَحْمِلْ عَلىٰ يَوْمِكَ هَمَّ سَنَتِكَ كَفاكَ كُلُّ يَوْمٍ ما قُدِّرَ لَكَ فَإِنْ تَكُنِ السَّنَةُ مِنْ عُمْرِكَ فَإِنَّ اللّٰهَ سُبْحانَهُ سَيَأْتِيكَ فِي كُلِّ غَدٍ جَدِيدٍ ما قُسِمَ لَكَ وَإِنْ لَمْ تَكُنْ مِنْ عُمْرِكَ فَما هَمُّكَ بِما لَيْسَ لَكَ : غم سال آینده ات را بر امروزت بار مکن زیرا هر روزی هر چه برایت مقدّر شده است میرسد و کفایت میکند حال اگر آن سال از عمر تو باشد البتّه خداوند سبحان هر روز جدیدی هر چه برایت قسمت کرده است بتو میرساند و اگر سال آینده از عمر تو نباشد پس برای چه برای چیزیکه برای تو نیست غصّه بخوری.

۲۴۵ لا تَقْضِ نافِلَةً فِي وَقْتِ فَرِيضَةٍ اِبْدَأْ بِالْفَرِيضَةِ ثُمَّ صَلِّ ما بَدا لَكَ : هیچگاه بهنگام نماز واجب نافله مخوان اوّل نماز واجب را بخوان آنگاه هر چه نماز دیگر که خواستی (از قضای واجب یا مستحبّ) بخوان.

۲۴۶ لا تُخَلِّفَنَّ وَراءَكَ شَيْئاً مِنَ الدُّنْيا فَإِنَّكَ تُخَلِّفُهُ لِأَحَدِ رَجُلَيْنِ إِمّا رَجُلٌ عَمِلَ فِيهِ بِطاعَةِ اللّٰهِ سُبْحانَهُ فَسَعِدَ بِما شَقِيتَ بِهِ وَإِمّا رَجُلٌ عَمِلَ فِيهِ بِمَعْصِيَةِ اللّٰهِ سُبْحانَهُ فَكُنْتَ عَوْناً لَهُ عَلَى الْمَعْصِيَةِ وَلَيْسَ أَحَدُ هٰذَيْنِ حَقِيقاً أَنْ تُؤْثِرَهُ عَلىٰ نَفْسِكَ : چیزی از مال دنیا را برای پس از خودت مگذار زیرا که تو آن را برای دو نفر میگذاری یا مردی که در آن مال کار بدستور خدا میکند و خوشبخت میشود بچیزی که تو بواسطهٔ آن بدبخت شده و یا مردیکه در آن مال بنافرمانی خداوند سبحان کار میکند و تو در آن گناهکاری او را یاری کرده و هیچیک از این دو در خور آن نیستند که تو آنها را بر خود بگزینی (پس نامکن است در این دنیا با مالت وسائل خوشبختی

آن جهانت را فراهم ساز).

۲۴۷ لا تنتصح بمن فاته العقل و لا تثق بمن خانه الأصل فإن من فاته العقل يغش من حيث ينصح و من خانه الأصل يفسد من حيث يصلح: از کسيکه عقلش گرفته شده است پند مپذير و بکسی که نژادش ناپاک است اطمينان پيدا مکن زيرا کسيکه عقلش را از دست داده است در کار پند دادن خيانت ميکند و کسيکه نژادش ناپاک است از همانجائيکه بايد اصلاح شود فاسد ميگردد.

۲۴۸ لا ترخص لنفسك في مطاوعة الهوى و إيثار لذات الدنيا فتفسد دينك و لا تصلح و تخسر نفسك و لا تربح: نفست را در اطاعت هوس و هوا صرف کردن لذات دنيا رخصت مگذار که دينت را تباه ميسازد و ديگر درست نميگردد و آن نفس نيز زيان ميکند و سود نميبرد.

۲۴۹ لا تسيء إلى من أحسن إليك فمن أساء إلى من أحسن إليه منع الإحسان: بکسيکه با تو نيکی ميکند بدی مکن زيرا که هر کس با نيکوکار بدی کند نيکی را منع کرده است (و ديگر کسی در صدد نيکی با مردم بر نميآيد).

۲۵۰ لا تعن على من أنعم عليك فمن أعان على من أنعم عليه سلب الإمكان: بر کسيکه بتو انعام کرده است ديگری را بزيان وی ياری مکن زيرا که هر کس بزيان بر انعام کننده خويش برخيزد امکان افزايش نعمت از وی سلب گردد.

۲۵۱ لا تدلن بحالة بلغتها بغير آلة و لا تفرحن بمرتبة بلغتها من غير منقبة فإن ما بناه الاتفاق يهدمه الاستحقاق: در حاليکه بدون سبب و آلتی بجائی رسيدی ناز و غنج و دلال در کار مکن و بمرتبه که بدون شايستگی رسيدی بسيار شادمان مباش زيرا چيزی را که اتفاق و ناگهانی آنرا بنا کند استحقاق و بی چيزی زود آنرا از زمين خواهد برد.

۲۵۲ لا تكن ممن يرجو الآخرة بغير عمل و يسوف التوبة بطول الأمل يقول في الدنيا بقول الزاهدين و يعمل فيها بعمل الراغبين: مکن که تو از کسانی باشی که آخرت را بدون عمل

امیدوار است و با طول امل و آرزوئی که دارد در کار توبه امروز و فردا میکند سخنش در دنیا سخن زاهدان و عملش در دنیا عمل دلباختگان بدنیا ست.

۲۵۳ لَا تَلْتَمِسِ الدُّنْيَا بِعَمَلِ الْآخِرَةِ وَلَا تُؤْثِرِ الْعَاجِلَةَ عَلَى الْآجِلَةِ فَإِنَّ ذٰلِكَ شِيمَةُ الْمُنَافِقِينَ وَسَجِيَّةُ الْمَارِقِينَ: با عمل آخرت ونشان دادن زهد و پارسائی جویای دنیا مباش و دنیا را با آخرت ترجیح مگذار زیرا که این روش منافقان و دورویان و خوی از دین بیرون روندگان است.

۲۵۴ لَا يَغُرَّنَّكَ مَا أَصْبَحَ فِيهِ أَهْلُ الْغُرُورِ بِالدُّنْيَا فَإِنَّمَا هُوَ ظِلٌّ مَمْدُودٌ إِلَى أَجَلٍ مَحْدُودٍ: نکند که آنچه که اهل غرور و فریب خوردگان دنیا در آنند تو را هم بفریبد زیرا که این زیب و زیور دنیا سایه ایست کشیده شده تا مدت محدودی (آفتاب عمر که غروب کرد آن سایه هم زایل و آن بساط درهم فرو خواهد ریخت).

۲۵۵ لَا تَكُنْ غَافِلًا عَنْ دِينِكَ حَرِيصًا عَلَى دُنْيَاكَ مُتَكَثِّرًا مِمَّا يَبْقَى عَلَيْكَ مُسْتَقِلًّا مِمَّا يَبْقَى لَكَ فَيُؤَدِّيكَ ذٰلِكَ إِلَى الْعَذَابِ الشَّدِيدِ: نکند که تو از دینت غافل و بر دنیایت حریص باشی زیاد کننده باشی چیزی را که آن بزیان تو است کم کننده باشی چیزی را که آن بسود تو است که اگر چنین کنی این کار تو را بعذاب شدید و سختی خواهد کشانید.

۲۵۶ لَا تَلْتَبِسْ بِالسُّلْطَانِ فِي وَقْتِ اضْطِرَابِ الْأُمُورِ عَلَيْهِ فَإِنَّ الْبَحْرَ لَا يَكَادُ يَسْلَمُ رَاكِبُهُ مَعَ سُكُونِهِ فَكَيْفَ مَعَ اخْتِلَافِ رِيَاحِهِ وَاضْطِرَابِ أَمْوَاجِهِ: بهنگام آشفتگی امور و درهم ریختگی کارها با پادشاه پیوند و نزدیک مشو زیرا که (پادشاه بمنزله دریا است و) دریا در حال آرامش نزدیک نیست سوارش بسلامت (از چنگال امواج و طوفانش) برهد پس چگونه در حالیکه بادهای مخالف از هر طرف میوزد و امواجش لطمات سهمگین برهم میکوبد کسی از آن رهیدن تواند.

۲۵۷ لَا تُحَقِّرَنَّ صَغَائِرَ الْآثَامِ فَإِنَّهَا الْمُوبِقَاتُ وَمَنْ أَحَاطَتْ بِهِ مُوبِقَاتُهُ أَهْلَكَتْهُ: گناهان کوچک را کوچک مشمار زیرا که آنها تباه کننده و هلاک سازنده انسانند و البته هر کس تباه کننده ها بگردد هلاک خواهد شد (شخص گناهان

کوچک را کوچک میگیرد و توبه نمیکند هلاک میشود)

۲۵۸ لا تُمازِحَنَّ صَدِيقاً فَيُعادِيكَ وَلا عَدُوّاً فَيُؤْذِيكَ : با دوستت مزاح مکن که دشمنت میشود و با دشمنت شوخی مکن که آزارت میکند.

۲۵۹ لا تُكْثِرَنَّ الضِّحْكَ فَتَذْهَبَ هَيْبَتُكَ وَلا الْمِزاحَ فَيُسْتَخَفَّ بِكَ : بسیار مخند که شکوه و هیبت میرود و پرمزاح مکن که تورا سبک میسازد.

۲۶۰ لا تُكْثِرَنَّ الْعِتابَ فَإِنَّهُ يُورِثُ الضَّغِينَةَ وَيَدْعُو إِلَى الْبَغْضاءِ وَاسْتَعْتِبْ لِمَنْ رَجَوْتَ إِعْتابَهُ : نکوهش را بسیار مکن زیرا که آن موجب بغض و کین توزی است و جویای آشتی شو از کسیکه امید آشتی از وی داری (اسْتَعْتَبَ اى سَئَلَ الْعُتْبى وَالْعُتْبى هُوَ الرُّجُوعُ إِلى ما يُحِبُّونَ).

۲۶۱ لا تَزِلُّوا عَنِ الْحَقِّ وَأَهْلِهِ فَإِنَّهُ مَنِ اسْتَبْدَلَ بِنا أَهْلَ الْبَيْتِ هَلَكَ وَفاتَتْهُ الدُّنْيا وَالْآخِرَةُ : درباره حق و اهلش ملرزید (و دیگری را برما اهلبیت مگزینید) زیرا که هرکس دیگری را برما اهل بیت پیغمبر بگزیند هلاک گردد و دنیا و آخرت از دستش برود.

۲۶۲ لا تُكْثِرَنَّ الْخَلْوَةَ بِالنِّساءِ فَيَمْلِلْنَكَ وَتَمَلَّهُنَّ وَاسْتَبْقِ مِنْ نَفْسِكَ وَعَقْلِكَ بِالْإِبْطاءِ عَنْهُنَّ : با زنان بسیار خلوت مکن که هم آنها ترا ملول میکنند و هم تو آنها را و از عقل و نفس خودت باقی گذار بوسیلهٔ دوری گزیدن از ایشان (چون با آنها کمتر معاشرت کنی بکارهای عقلائی ممکن است بیشتر برسی و از خودت برای خودت استفاده میبری).

۲۶۳ لا تَحْمِلُوا النِّساءَ أَثْقالَكُمْ وَاسْتَغْنُوا عَنْهُنَّ مَا اسْتَطَعْتُمْ فَإِنَّهُنَّ يُكْثِرْنَ الْاِمْتِنانَ وَيَكْفُرْنَ الْإِحْسانَ : بارها زندگی خویش را بدوش زنانتان مگذارید و تا میتوانید خود را از آنها بی نیاز سازید زیرا که آنها بسیار منت گذارنده و نیکی را کفران کننده اند.

۲۶۴ لا تَكُنْ فِيما تُورِدُ كَحاطِبِ لَيْلٍ وَغُثاءِ سَيْلٍ : در هر کاری که وارد میشوی گرد آورندهٔ هیزم در شب و یا مانند کف روی (سیل رودخانه) مباش (که آن را باد میبرد و این یک نابود میگردد کنایه

از اینکه در هر کاری که وارد میشوی اول پیش و پس آنرا خوب وا پای از آن پس داخل شو که رنج بیهوده نکشیده باشی) .

۲۶۵ لا تُملِّكْ نفسَكَ لِغرورِ الطمعِ ولا تُجِبْ دواعيَ الشَّرَهِ فإنّهما يُكسِبانِكَ الشقاءَ والذُّلَّ : طمع فریبکار را بنفس خویش مالک و صاحب اختیار مساز و خواهشهای آزمندی را پاسخ مگوی که این دو تا خواری و بدبختی برایت بار میآورند .

۲۶۶ لا تخُنْ مَنِ ائتمنَكَ وإنْ خانَكَ ولا تَشِنْ عدوَّكَ وإنْ شانَكَ : باکسی که ترا امین میدارد خیانت مکن اگر چه او با تو خیانت کند و دشمنت را عیبناک مدان اگر چه او ترا معیوب داند .

۲۶۷ لا تصحبْ مَنْ يحفظُ مساويَكَ وينسى فضائلَكَ ومعاليَكَ : باکسی که بدیهای ترا نگهدارد و فضائل و خوبیهای ترا فراموش کند مصاحبت مکن .

۲۶۸ لا تُواخِ مَنْ يسترُ مناقبَكَ وينشرُ مثالبَكَ : باکسی که مناقب و ستودگیهای ترا میپوشاند و ناستودگیهای ترا آشکار میسازد برادری مکن .

۲۶۹ لا تطلُبَنَّ الإخاءَ عندَ أهلِ الجفاءِ واطلبْهُ عندَ أهلِ الحِفاظِ والوفاءِ : برادری را پیش جفاکاران و بیوفایان مطلب و آنرا نزد نگهدارندگان پیمان و وفاداران بطلب .

۲۷۰ لا تُنازعِ السفهاءَ ولا تَشهَّرْ بالنساءِ فإنَّ ذلكَ يُزري بالعقلاءِ : با نادانان ستیزه و دل باخته زنان مباش زیرا که اینکار خردمندان را آلوده میسازد .

۲۷۱ لا تكونوا عبيدَ الأهواءِ والمطامعِ : هیچگاه بنده هواها و طمعکاریها مباشید .

۲۷۲ لا تكونوا مساييحَ ولا مذاييعَ : شما نباید همه جا رو و همه جا حرف بزن باشید (بلکه باید پا و زبانتان را زمام بدست عقل بسپارید و بموقع بروید و بموقع بگوئید) .

۲۷۳ لا تسألوا إلّا اللهَ سبحانَهُ فإنّهُ إنْ أعطاكُمْ أكرمَكُمْ وإنْ منعَكُمْ حازَ لكُمْ : بجز از خداوند سبحان چیزی مطلبید (که اگر طلبید یا میدهند و منت میگذارند یا نمیدهند و آبرویتانرا

هم میریزند لکن) خدا اگر شما بدها اکرامتان فرماید واگر ندهد برای آخرتتان می اندوزد و ذخیره میفرماید .

۲۷۴ لَاتَقُلْ مَا لَا تَعْلَمُ فَتُتَّهَمَ بِإِخْبَارِكَ بِمَا تَعْلَمُ : هرچه را نمیدانی مگوی که اگر گفتی بآنچه هم که میدانی تهمت زده شوی بواسطهٔ خبر دادنت (و ندانسته سخن گفتنت و آن دانسته هم بر ندانسته حمل گردد) .

۲۷۵ لَاتَحْرِمِ الْمُضْطَرَّ وَإِنْ أَسْرَفَ : بینوارا محروم مکن اگرچه اسراف کننده و و تجرج باشد

۲۷۶ لَاتُخَيِّبِ الْمُحْتَاجَ وَإِنْ أَلْحَفَ : نیازمند را بی بهره مگذار اگرچه اصرار کند (چون اصرار بسیار در کار موجب محرومیّت میگردد) .

۲۷۷ لَاتُخْبِرَنَّ إِلَّا عَنْ ثِقَةٍ فَتَكُونَ كَذَّاباً وَإِنْ أَخْبَرْتَ عَنْ غَيْرِهِ فَإِنَّ الْكِذْبَ مَهَانَةٌ وَذُلٌّ : جز از روی اطمینان خبر مده وگرنه دروغگو محسوب میگردی اگرچه آن خبر را از دیگری نقل کنی زیرا که دروغ مرد را خوار و سبک و بیمقدار میسازد .

۲۷۸ لَاتَشُدُّنَّ عَلَيْكُمْ فَرَّةٌ بَعْدَهَا كَرَّةٌ وَ لَاجَوْلَةٌ بَعْدَهَا صَوْلَةٌ وَأَعْطُوا السُّيُوفَ حُقُوقَهَا وَأَوْقِفُوا لِلْحَرْبِ مَصَارِعَهَا وَاذْمِرُوا أَنْفُسَكُمْ عَلَى الطَّعْنِ الدَّعْسِيِّ وَ الضَّرْبِ الطِّلَحْفِيِّ وَأَمِيتُوا الْأَصْوَاتَ فَإِنَّهُ أَطْرَدُ لِلْفَشَلِ : (سربازان رشیدم) برخویش سخت مگیرید گریزی را که پس از آن برگردیدنی است و نه جولانی را که دنبالش حمله آوردنی است (حمله کنید و) حق شمشیرها را ادا نمایید (و آنها را در مغز و سینهٔ دشمن جای دهید) در کشتنگاههای میدان جنگ فرو روید نفوس خویش را آماده سازید و برانگیزید برای زخم نیزه را کاری زدن و تیزی تیغ را بدشمن چشاندن نفسها را در سینه‌ها بکشید (و سر و صدای بسیار راه میندازید و از زخم دشمن منالید) که این کار بددلی را دور کننده تر است .

۲۷۹ لَاتَطْمَعَنَّ فِي مَوَدَّةِ الْمُلُوكِ فَإِنَّهُمْ يُوحِشُونَكَ آنَسَ مَا تَكُونُ بِهِمْ وَ يَقْطَعُونَكَ أَقْرَبَ مَا تَكُونُ إِلَيْهِمْ : در دوستی پادشاهان طمع مبند زیرا که هرچه با آنها بیشتر انس گیری آنها ترا بیشتر ترسانند

وهرچه با آنها نزدیکتر گردی آنها تورا دورتر سازند.

۲۸۰ لا تطمع فی کلّ ما تسمع فکفی بذلک حمقاً: در هرچه که می شنوی طمع مبند که برای ابلهی همین بس (یعنی بوعده های مردم دل مبند و کار تا عملی نشود باور مدار).

۲۸۱ لا تغرّنّک الأمانیّ والخدع فکفی بذلک حمقاً: نکند که خدعه ها و آرزو ها ترا فریب دهند که برای نادانی تو همین بس است.

۲۸۲ لا تشعر قلبک الهمّ علی ما فات فیشغلک عن الاستعداد بما هو آت: دلت را بر آنچه که از تو فوت شده است اندوهگین مساز که این کار تو را از آمادگی برای آمدنیها باز میدارد (و از یاد آخرت و مرگ غافل میسازد).

الفصل السادس والثمانون

مما ورد من حکم امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام فی حرف لا بلفظ النفی قال علیه السلام

فصل هشتاد و ششم

از آنچه که وارد گردیده است از حکمتهای حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب ع در حرف لا بلفظ نفی آنحضرت فرمودند

۱ لا مودّة لحقود: شخص کینه توز دوستی ندارد.

۲ لا أخوّة لملول: شخص اندوهگین برادری ندارد (وسر در گریبان خویش است).

۳ لا مروّة لبخیل: بخیل بی مروت است.

۴ لا حیاء لکذّاب: دروغگو بی حیا است.

۵ لا دین لمرتاب: دورو بی دین است.

۶ لا مروّة لمغتاب: غیبت کننده نامرد است.

۷ لا أمانة لمکود: مکر کننده امانت ندارد.

۸ لا ایمان لغدور: شخص بیوفا بی ایمان است.

۹ لا خلّة لملول: شخص غمگین دوستی ندارد.

۱۰ لا اصابة لعجول: رای شخص شتابکار درست از کار در نیاید.

۱۱ لا عقل کالتدبیر: هیچ عقلی همچون دور اندیشی نیست.

۱۲ لا جهل کالتبذیر: هیچ نادانی همچون ولخرجی نیست.

۱۳ لا عبادة کالتفکّر: هیچ عبادتی مانند فکر و اندیشه در مصنوعات الهی نیست.

۱۴ لا نصح کالتحذیر: هیچ پندی مانند ترسانیدن نیست.

۱۵ لَا فَقْرَ لِعَاقِلٍ: خردمند ندار نیست (بلکه تمام معنی دارا است).

۱۶ لَا غَنَاءَ لِجَاهِلٍ: بیخرد دارا نیست (و با تمام دارائی بسیار ندار است).

۱۷ لَا عَمَلَ لِغَافِلٍ: بیخبر از قیامت عمل کننده نیست

۱۸ لَا وَرَعَ کَالْکَفِّ: هیچ پرهیزی همچون دست از گناه بازداشتن نیست.

۱۹ لَا مُرُوَّةَ کَغَضِّ الطَّرْفِ: هیچ مردانگی همچون چشم از محرمات الهی پوشیدن نیست.

۲۰ لَا حِلْمَ کَالصَّمْتِ: هیچ بردباری همچون خموشی نیست.

۲۱ لَا قِحَةَ کَالْبُهْتِ: هیچ بیحیائی همچون مبهوتی نیست (در بعضی نسخه‌ها است لَا قِحَةَ کَالنَّهْبِ هیچ بیحیائی همچون غارت کردن نیست و این لفظ تا اندازهٔ انسب است).

۲۲ لَا عِزَّ کَالطَّاعَةِ: هیچ عزتی بپای طاعت خدا نمیرسد.

۲۳ لَا کَنْزَ کَالْقَنَاعَةِ: هیچ گنجی همچون قناعت نیست

۲۴ لَا ذُخْرَ کَالْعِلْمِ: هیچ اندوخته مانند دانش نیست

۲۵ لَا فَضِیلَةَ کَالْحِلْمِ: هیچ فضلی مانند بردباری نیست

۲۶ لَا هِدَایَةَ کَالذِّکْرِ: هیچ رهنمائی مانند یاد خدا کردن نیست

۲۷ لَا رُشْدَ کَالْفِکْرِ: هیچ هدایت کننده مانند فکر کردن در آیات الهی نیست.

۲۸ لَا حَسَبَ کَالْأَدَبِ: هیچ نژادی مانند دانش و کمال نیست.

۲۹ لَا ذُلَّ کَالطَّلَبِ: هیچ خواری مانند چیزی از خلق خواستن نیست.

۳۰ لَا کَرَمَ کَالتَّقْوٰی: هیچ کرم و بخشش کردنی مانند پرهیز از گناه نیست.

۳۱ لَا عَدُوَّ کَالْهَوٰی: هیچ دشمنی مانند هوا پرستی نیست

۳۲ لَا زِینَةَ کَالْآدَابِ: هیچ زیوری مانند دانش و ادب نیست.

۳۳ لَا رِبْحَ کَالثَّوَابِ: هیچ سودی مانند ثواب کردن نیست.

۳۴ لَا وَرَعَ کَغَلَبَةِ الشَّهْوَةِ: هیچ پارسائی مانند آن نیست که شخص بر خواهش و شهوتش غلبه پیدا کند.

۳۵ لَا عِلْمَ کَالْخَشْیَةِ: هیچ دانشی مانند ترس از خدا نیست.

۳۶ لاحَسرَةَ کَالفَوتِ : هیچ پشیمانی مانند از دست دادن فرصت نیست .

۳۷ لاعِبادَةَ کَالصَّمتِ : هیچ عبادتی مانند خاموشی نیست .

۳۸ لاغِناءَ کَالعَقلِ : هیچ ثروتی مانند عقل و خرد نیست .

۳۹ لافَقرَ کَالجَهلِ : هیچ نداری مانند نادانی نیست

۴۰ لاحِلمَ کَالصَّفحِ : هیچ بردباری مانند عفو و گذشت نیست .

۴۱ لامَسَبَّةَ کَالشُّحِّ : هیچ ننگی همچون بخیلی نیست

۴۲ لاایمانَ کَالصَّبرِ : هیچ ایمانی مانند شکیب (در مکاره) نیست .

۴۳ لانِعمَةَ مَعَ کُفرٍ : بشر کافر بخدا یا شخص کفران کننده نعمتی ندارد .

۴۴ لاداءَ کَالحَسَدِ : هیچ دردی مانند رشک و حسد نیست .

۴۵ لاشَرَفَ کَالسُّؤدَدِ : هیچ شرافتی بپای بزرگواری و آقائی و بلندنظری نمیرسد .

۴۶ لامیراثَ کَالأدَبِ : هیچ میراثی مانند ادب و دانش نیست .

۴۷ لاجَمالَ کَالحَسَبِ : هیچ زیبائی مانند پاک گهری نیست .

۴۸ لامَعُونَةَ کَالتَّوفیقِ : هیچ یاری بمانند موفقیت و کامرانی نیست .

۴۹ لاعَمَلَ کَالتَّحقیقِ : هیچ عملی بمانند تحقیق در امور (و کارها را از روی بینش و دانائی انجام دادن نیست) .

۵۰ لاشَرَفَ کَالعِلمِ : هیچ شرافتی مانند دانش نیست

۵۱ لاظَهیرَ کَالحِلمِ : هیچ پشتیبانی مانند بردباری نیست .

۵۲ لازادَ کَالتَّقوی : هیچ زاد و توشه بمانند پرهیزکاری نیست .

۵۳ لااِسلامَ کَالرِّضا : هیچ تسلیم و دینی بمانند رضا (ی بقضای خداوندی) نیست .

۵۴ لاشیمَةَ کَالحَیاءِ : هیچ خوی و روشی بمانند شرم و حیا نیست .

۵۵ لافَضیلَةَ کَالسَّخاءِ : هیچ فضلی بمانند بخشش و سخا نیست .

۵۶ لاذُخرَ کَالثَّوابِ : هیچ اندوخته بمانند ثواب نیست

۵۷ لاحُلَلَ کَالآدابِ : هیچ حله و زیوری مانند

ادبها و دانشها نیست .

۵۸ لَا نَزَاهَةَ کَالْتَوَرُّعِ : هیچ پاکیزگی و خرمی مانند پارسائی نیست .

۵۹ لَا شَرَفَ کَالتَّوَاضُعِ : هیچ شرافتی مانند فروتنی نیست .

۶۰ لَا سَوْأَةَ کَالظُّلْمِ : هیچ بدی مانند ستمکاری نیست

۶۱ لَا سِمَیَّ کَالْعِلْمِ : هیچ همزادی مانند علم و دانش نیست .

۶۲ لَا وَقَارَ کَالصَّمْتِ : هیچ بزرگی و سنگینی مانند خموشی نیست .

۶۳ لَا مُرِیحَ کَالْمَوْتِ : هیچ راحت کننده مانند مرگ نیست .

۶۴ لَا لَذَّةَ بِتَنْغِیصٍ : هیچ خوشی و لذتی نیست با غم و غصه داشتن .

۶۵ لَا حَیَاءَ لِحَرِیصٍ : آزمند شرم و حیا ندارد

۶۶ لَا حَقَّ لِمَحْجُوجٍ : شخص بهانه جو ناحق گو است

۶۷ لَا رَأْیَ لِلَّجُوجِ : شخص ستیزه خو رائی ندارد

۶۸ لَا حِلْمَ کَالتَّغَافُلِ : هیچ بردباری مانند خود را به بیخبری زدن در گناه و بدی نیست .

۶۹ لَا عَقْلَ کَالتَّجَاهُلِ : هیچ خردمندی مانند خود را با دانی زدن نیست .

۷۰ لَا اِخْلَاصَ کَالنُّصْحِ : هیچ خلوص و پاکدرونی مانند پند دادن نیست .

۷۱ لَا غُرْبَةَ کَالشُّحِّ : هیچ تنهائی بمانند بخل ورزیدن نیست .

۷۲ لَا عِبَادَةَ کَالْخُشُوعِ : هیچ عبادتی بمانند ترس و فروتنی برای خدا نیست .

۷۳ لَا غِنَا کَالْقُنُوعِ : هیچ بی نیازی مانند قناعت کردن نیست .

۷۴ لَا صَوَابَ مَعَ تَرْكِ الْمَشُورَةِ : با واگذاری مشورت (با شخص خردمند) راه راست نمایان نگردد .

۷۵ لَا ظَفَرَ مَعَ بَغْیٍ : با ستمکاری پیروزی حاصل نشود (و پیروزی بوسیله جور و زور زود از بین برود و وبالش بر ستمکار بماند)

۷۶ لَا وَرَعَ مَعَ غَیٍّ : با وجود گمراهی پرهیزکاری نمیباشد .

۷۷ لَا بَیَانَ مَعَ عِیٍّ : با واماندگی در گفتار بیان رسا نمیشود .

۷۸ لَا دِینَ لِسَیِّئِ الظَّنِّ : مرد بدگمان دین ندارد

(چون همه چیز که بدبین شد ونیش را از دست میدهد)

۷۹ لَا صَنِیعَةَ لِمُمْتَنٍّ : برای شخص منّت گذار نیکی نیست .

۸۰ لَا نَدَمَ لِکَثِیرِ الرِّفْقِ : برای کسیکه بسیار نرم وهموار است پشیمانی در کار نیست .

۸۱ لَا عَیْشَ لِسَیِّئِ الْخُلُقِ : مرد بدخو زندگیش خوش نیست .

۸۲ لَا دَوَاءَ لِمَشْعُوفٍ بِدَائِهِ : برای آنکه بدرد خود شاد وخورسند است دوائی نیست .

۸۳ لَا شِفَاءَ لِمَنْ کَتَمَ طَبِیبَهُ دَاءَهُ : برای آنکه دردش را از طبیبش پنهان میکند بهبودی نیست .

۸۴ لَا بَشَاشَةَ مَعَ اِبْرَامٍ : با وجود سخت گیری بشاشتی در کار نیست

۸۵ لَا سُودَدَ مَعَ اِنْتِقَامٍ : سروری با کیفر کشیدن بدست نیاید .

۸۶ لَا عِثَارَ مَعَ صَبْرٍ : با داشتن شکیبائی (در زمینگاه) در سر آمدنی در کار نیست

۸۷ لَا ثَنَاءَ مَعَ کِبْرٍ : با داشتن تکبر ستایشی در کار نیست .

۸۸ لَا مُرُوَّةَ مَعَ شُحٍّ : با بودن بخل مردانگی در کار نیست .

۸۹ لَا عَدَاوَةَ مَعَ نُصْحٍ : با دادن پند دشمنی در کار نیست .

۹۰ لَا سَخَاءَ مَعَ عُدْمٍ : با نداری بخششی در کار نیست

۹۱ لَا صِحَّةَ مَعَ نَهَمٍ : با شکم پرتندرستی نیست

۹۲ لَا قَنَاعَةَ مَعَ شَرَهٍ : با حرص بسیار قناعتی نمیباشد .

۹۳ لَا عَقْلَ مَعَ شَهْوَةٍ : با داشتن شهوت عقلی در کار نیست .

۹۴ لَا حَزْمَ مَعَ غِرَّةٍ : با حال مغروری حزم ودور اندیشی نمیباشد .

۹۵ لَا فِطْنَةَ مَعَ بِطْنَةٍ : با شکم خوارگی زیرکی وهشیاری در کار نیست .

۹۶ لَا أَدَبَ مَعَ غَضَبٍ : با خشم وغضب ادبی در کار نیست .

۹۷ لَا شَرَفَ مَعَ سُوءِ أَدَبٍ : بی ادبی با بزرگی وشرف وساز نیست .

۹۸ لَا دِینَ مَعَ هَوًی : با داشتن آرزو وهوا پرستی دینی باقی نمیماند .

۹۹ لَا مَحَبَّةَ مَعَ کَثْرَةِ مَنٍّ : با بسیار منّت گذاردن دوستی باقی نمیماند .

۱۰۰ لا ایمانَ مَعَ سُوءِ ظَنٍّ : با داشتن سوء ظن ایمانی باقی نمیماند .

۱۰۱ لا اِضلالَ مَعَ اِرشادٍ : با راهنمائی گمراهی باقی نمیماند .

۱۰۲ لا اِهلاکَ مَعَ اِقتِصادٍ : با میانه روی و اقتصاد نابودی در کار نیست .

۱۰۳ لا صَلاحَ مَعَ اِفسادٍ : با داشتن فساد و تباهی صلاح و تقوائی در کار نیست .

۱۰۴ لا غَناءَ مَعَ اِسرافٍ : با اسراف زیاده روی دارائی باقی نمیماند (اگر چه لفظ اسراف در این کتاب مستطاب در طیّ فصول بسیار تکرار یافته لکن فائده در اینجا بخاطر رسید که ذکر آن بسیار سودمند است و آن اینست که آنچه که از راه حلال ببدن انسان سود رساند از قبیل خوراکیها و پوشاکیها آن اسراف نیست بلکه اسراف آنست که شخص مال را در راههای غیر مشروع صرف کند و ببدن هم زیان برساند و نیز آنچه که برای شخص نه نفع داشته باشد نه ضرر آن را هم اسراف گویند و در غذا خوردن هم آن دو لقمه که از متعارف زیادتر خورده شود اسرافی است مکروه و اگر بیشتر بخورد که ببدن زیان رساند اسرافی است حرام فتبصّر)

۱۰۵ لا فاقَةَ مَعَ عَفافٍ : با پاکدامنی نداری باقی نمیماند .

۱۰۶ لا ضَلالَ مَعَ هُدًی : با هدایت گمراهی نیست

۱۰۷ لا عَقلَ مَعَ هَوًی : با هواپرستی عقل باقی نمیماند

۱۰۸ لا یَزکُو مَعَ الجَهلِ مَذهَبٌ : با نادانی هیچ راه و رسمی درست از کار در نیاید .

۱۰۹ لا یُدرَکُ مَعَ الحُمقِ مَطلَبٌ : هیچ مطلبی با حماقت درک نگردد .

۱۱۰ لا یَثُوبُ العَقلُ مَعَ اللَّعِبِ : با بازیچه عقل راه درست نمیاید .

۱۱۱ لا تِجارَةَ کَالعَمَلِ الصّالِحِ : هیچ تجارتی مانند کار خوب کردن نیست .

۱۱۲ لا شَفیقَ کَالوَدُودِ النّاصِحِ : هیچ مهربانی همچون دوست درست و پندگوی نیست .

۱۱۳ لا قَرینَ کَحُسنِ الخُلقِ : هیچ همنشینی مانند حسن خلق نیست .

۱۱۴ لا وَرَعَ کَتَجَنُّبِ الآثامِ : هیچ پرهیزکاری مانند دوری گزیدن از گناهان نیست .

۱۱۵ لا زُهدَ کَالکَفِّ عَنِ الحَرامِ : هیچ زهدی

ماند دست باز داشتن از حرام نیست

۱۱۶ لا غِرَّةَ کالثِّقَةِ بِالأیّامِ: هیچ فریفتگی مانند اطمینان پیدا کردن بروزگار نیست.

۱۱۷ لا جِهادَ کَجِهادِ النَّفسِ: هیچ پیکاری مانند پیکار و جنگیدن با نفس امّاره نیست.

۱۱۸ لا فِقهَ لِمَن لا یُدیمُ الدَّرسَ: برای کسیکه درس را مداومت نمینماید دانش و فقهی در کار نیست.

۱۱۹ لا عِبادَةَ کَأداءِ الفَرائِضِ: هیچ عبادتی مانند بجای آوردن واجبات نیست.

۱۲۰ لا قُربَةَ بِالنَّوافِلِ إذا أضَرَّت بِالفَرائِضِ: نوافل اگر بفرائض زیان رساند باعث نزدیکی بخدا نمیشود.

۱۲۱ لا وِقایَةَ أمنَعُ مِنَ السَّلامَةِ: هیچ نگهبانی نگهدارنده تر از تندرستی نیست.

۱۲۲ لا سَبیلَ أشرَفُ مِنَ الاستِقامَةِ: هیچ راهی شریفتر از راه راست و درست نیست.

۱۲۳ لا یُفسِدُ الدّینَ کالطَّمَعِ: هیچ چیزی دین را مانند طمع از بین نمی برد.

۱۲۴ لا یُصلِحُ الدّینَ کالوَرَعِ: هیچ چیزی مانند پرهیزکاری دین را سر و سامان نمی بخشد.

۱۲۵ لا یُؤتَی العِلمُ إلّا مِن سوءِ فَهمِ السّامِعِ: علم را او سرکشی نکند مگر از سوء فهم شنونده (یعنی وقتی که شنونده کند ذهن و دیر فهم شد علم را دریافت نخواهد کرد در برخی نسخ لا یُؤتَی العِلمُ نوشته شده است که معنای آن هم در جای خود درست است).

۱۲۶ لا یَلقَی المُریبُ صَحیحًا: بدگمان هیچگاه تندرستی را نمی بیند.

۱۲۷ لا یَلقَی الحَریصُ مُستَریحًا: آزمند هیچگاه بآسایش نرسد.

۱۲۸ لا یوجَدُ الحَسودُ مَسرورًا: رشکبر را هیچگاه شادمان نتوان یافت.

۱۲۹ لا یَلقَی العاقِلُ مَغرورًا: خردمند را هیچگاه فریب خورده نتوان دید.

۱۳۰ لا یَکونُ الکَریمُ حَقودًا: جوانمرد بد اندیش نمیباشد.

۱۳۱ لا یَکونُ المُؤمِنُ حَسودًا: مؤمن رشکبر نمیباشد.

۱۳۲ لا تُحصَلُ الجَنَّةُ بِالتَّمَنّی: بهشت با آرزو بدست نیاید.

۱۳۳ لا یَنالُ الرِّزقُ بِالتَّعَنّی: انسان با رحمت کشیدن بروزی نرسد.

۱۳۴ لا یَجْتَمِعُ الشِّبَعُ وَالْقِیامُ بِالْمَفْرُوضِ: سیری وقیام بواجبات باهم جمع نشود.

۱۳۵ لا یَجْتَمِعُ الْجُوعُ وَالْمَرَضُ: گرسنگی وبیماری باهم گرد نیایند.

۱۳۶ لا یَجْتَمِعُ الصِّحَّةُ وَالنَّهَمُ: پرخوری وتندرستی باهم جمع نشوند.

۱۳۷ لا یَجْتَمِعُ الْعَقْلُ وَالْهَوىٰ: خردمندی وهوا پرستی باهم جمع نشوند.

۱۳۸ لا تَجْتَمِعُ الْبِطْنَةُ وَالْفِطْنَةُ: پرخوری و زیرکی باهم جمع نشوند.

۱۳۹ لا تَجْتَمِعُ الشَّهْوَةُ وَالْحِکْمَةُ: شهوت رانی و دانش باهم جمع نشوند.

۱۴۰ لا یَجْتَمِعُ الْفَناءُ وَالْبَقاءُ: هستی ونیستی باهم جمع نشوند.

۱۴۱ لا یَجْتَمِعُ حُبُّ الْمالِ وَالثَّناءُ: باحب مال ستایش مردم بدست نیاید.

۱۴۲ لا یَجْتَمِعُ الْوَرَعُ وَالطَّمَعُ: پارسائی وطمعکاری باهم جمع نشوند.

۱۴۳ لا یَجْتَمِعُ الصَّبْرُ وَالْجَزَعُ: شکیبائی و بیتابی باهم جمع نشوند.

۱۴۴ لا تَجْتَمِعُ عَزِیمَةٌ وَوَلِیمَةٌ: دل بکاری دیگر نهادن باطعام خوردن جمع نگردند

۱۴۵ لا تَجْتَمِعُ اَمانَةٌ وَنَمِیمَةٌ: سخن چینی وامانت داری باهم جمع نگردند.

۱۴۶ لا تَجْتَمِعُ الْکِذْبُ وَالْمُرُوَّةُ: مردانگی و دروغگوئی باهم جمع نگردند.

۱۴۷ لا تَجْتَمِعُ الْخِیانَةُ وَالْاُخُوَّةُ: خیانت وبرادری باهم جمع نگردند.

۱۴۸ لا یَجْتَمِعُ الْباطِلُ وَالْحَقُّ: حق وباطل باهم جمع نگردند.

۱۴۹ لا یَجْتَمِعُ الْعُنْفُ وَالرِّفْقُ: نرمی ودرشتی باهم جمع نگردند.

۱۵۰ لا یَتَعَلَّمُ مَنْ یَتَکَبَّرُ: کسیکه تکبر کند دانش نیاموزد.

۱۵۱ لا یَزْکُو عَمَلُ مُتَجَبِّرٍ: عمل شخص گردنکش پاکیزه نمیباشد.

۱۵۲ لا اَشْجَعَ مِنْ بَرِیءٍ: از بی گناه کسی دلیرتر نمیباشد

۱۵۳ لا اَوْقَحَ مِنْ بَذِیٍّ: کسی از دشنام دهنده بی شرم تر نیست.

نیست

۱۵۴ لا اَجْبَنَ مِنْ مُرِیبٍ: کسی از بدگمان ترسنده تر

۱۵۵ لا اَشجَعَ مِن لَبیبٍ: کسی از خردمند دلیرتر نیست.

۱۵۶ لا اَعَزَّ مِن قانِعٍ: کسی از قناعتگر عزیزتر نیست

۱۵۷ لا اَذَلَّ مِن طامِعٍ: کسی از طمعکار خوارتر نیست

۱۵۸ لا تَرعَوِی المَنِیَّةُ اِختِرامًا: مرگ از کسی احترام نگه میدارد.

۱۵۹ لا یَرعَوِی الباقُونَ اِختِرامًا: احترام باقی ماندگان در دنیا نگه داشته نمیشود.

۱۶۰ لا اَدَبَ لِسَیِّءِ النُّطقِ: مرد بدسخن بی ادب است

۱۶۱ لا سُودَدَ لِسَیِّءِ الخُلقِ: مرد بدخو آقا و سرور نمیگردد.

۱۶۲ لا تَحلُو مُصاحَبَةُ غَیرِ اَدیبٍ: همنشینی با شخص نادان شیرین نیست.

۱۶۳ لا تَصفُو الخُلَّةُ مَعَ غَیرِ اَدیبٍ: دوستی با شخص غیر ادیب و دانشور پاکیزه نمیباشد.

۱۶۴ لا تَزکُو الصَّنائِعُ مَعَ غَیرِ اَصیلٍ: با بدگهر نیکی نمودن خوش نیست.

۱۶۵ لا تَدُومُ مَعَ الغَدرِ صُحبَةُ الخَلیلِ: با بیوفائی کردن یاری دوست نمیپاید.

۱۶۶ لا یَوَدُّ الاَشرارُ اِلّا اَشباهَهُم: ناپاکان جز مانندگان خویش را دوست نمیدارند.

۱۶۷ لا یَصطَنِعُ اللِّئامُ اِلّا اَمثالَهُم: ناکسان جز با مانندگان خویش نیکی نکنند.

۱۶۸ لا تَصحَبُ الاَبرارُ اِلّا نُظَراءَهُم: نیکان جز با مانندگان خویش دوستی نمایند.

۱۶۹ لا تَنالُ الصِّحَّةُ اِلّا بِالحِمیَةِ: انسان به تندرستی نرسد مگر با گرسنگی.

۱۷۰ لا تُفسِدُ التَّقوی اِلّا غَلَبَةُ الشَّهوَةِ: تقوا را از بین نبرد مگر زور آوردن شهوت.

۱۷۱ لا تُدفَعُ المَکارِهُ اِلّا بِالصَّبرِ: دفع مکاره نتوان کرد جز با شکیبائی.

۱۷۲ لا تُحاطُ النِّعَمُ اِلّا بِالشُّکرِ: به نعمتها احاطه نتوان کرد مگر با سپاسگزاری.

۱۷۳ لا تَکمُلُ المُرُوَّةُ اِلّا لِلَّبیبِ: مردانگی جز برای خردمند تمام و کامل نگردد.

۱۷۴ لا یَصبِرُ عَلَی الحَقِّ اِلّا الحازِمُ الاَریبُ: بر حق صبر نماید مگر دانای دوراندیش.

۱۷۵ لا تَقوی کَالکَفِّ عَنِ المَحارِمِ: هیچ پرهیزکاری مانند دست از حرامها کشیدن نیست

۱۷۶ لا مُرُوَّةَ کَالتَّنَزُّهِ عَنِ المَآثِمِ: هیچ مردانگی

مانند پاکیزه بودن از گناهان نیست .

۱۷۷ لاجُنَّةَ أَقوىٰ مِنَ أَجَلٍ : هیچ سپری استوارتر از سر رسید و مرگ نیست (که تا آن وعده نرسد کسی در معرض مرگ و آفات قرار نگیرد) .

۱۷۸ لاغادِرَ أَخدَعُ مِنَ الأَمَلِ : هیچ مکر کننده حیله گرتر از آرزو نیست .

۱۷۹ لاذُخرَ أَنفَعُ مِن صالِحِ عَمَلٍ : هیچ پس اندازی سودمندتر از کار نیک نیست .

۱۸۰ لاحَسَبَ أَرفَعُ مِنَ الأَدَبِ : هیچ گوهری بالاتر از ادب و کمال دین داشتن نیست .

۱۸۱ لانَسَبَ أَوضَعُ مِنَ الغَضَبِ : هیچ نسبی انسان را از خشم فرو دآرنده تر نیست .

۱۸۲ لامالَ أَعوَدُ مِنَ العَقلِ : هیچ مالی پر فائده تر از عقل نیست .

۱۸۳ لافَقرَ أَشَدُّ مِنَ الجَهلِ : هیچ نداری بالاتر از خاموشی نیست .

۱۸۴ لاحافِظَ أَحفَظُ مِنَ الصَّمتِ : هیچ نگهدارنده بالاتر از خاموشی نیست .

۱۸۵ لاقادِمَ أَقرَبُ مِنَ المَوتِ : هیچ نزدیک آینده نزدیکتر از مرگ نیست .

۱۸۶ لاواعِظَ أَبلَغُ مِنَ النُّصحِ : هیچ واعظی شیواتر از پند دادن بر مردم نیست .

۱۸۷ لاسَوأَةَ أَسوَءُ مِنَ الشُّحِّ : هیچ زشتی بالاتر از بخل نیست .

۱۸۸ لاشَرَفَ أَعلىٰ مِنَ الإيمانِ : هیچ سرافرازی بالاتر از ایمان بخدا و رسول داشتن نیست .

۱۸۹ لافَضيلَةَ أَجَلُّ مِنَ الإحسانِ : هیچ فضیلتی بالاتر از نیکی درباره مردم نیست .

۱۹۰ لاضَمانَ عَلَى الزَّمانِ : هیچ تضمینی بروزگار نیست (و فقر و غنایش پایدار نه) .

۱۹۱ لارَسولَ أَبلَغُ مِنَ الحَقِّ : هیچ رسولی رساننده تر از حق و درستی نیست .

۱۹۲ لاتَرجُمانَ أَوضَحُ مِنَ الصِّدقِ : هیچ ترجمانی توضیح دهنده تر از راستی نیست (و شخص راستگو همان ظاهر حالش دلیل بر راست گوئی او است) .

۱۹۳ لاداءَ أَدوىٰ مِنَ الحُمقِ : هیچ دردی دردناکتر از ابلهی نیست .

۱۹۴ لاخُلقَ أَشيَنُ مِنَ الخُرقِ : هیچ خوئی زشت تر از نادانی و بیخردی نیست .

لاكَنزَ أَنفَعُ مِنَ العِلمِ : هیچ گنجی سودمندتر

از دانش نیست .

۱۹۶ لا عِزَّ اَرْفَعُ مِنَ الْحِلْمِ : هیچ عزّتی بالاتر از بردباری نیست

۱۹۷ لا وَحْشَةَ اَوْحَشُ مِنَ الْعُجْبِ : هیچ ترسی ترسناکتر از خودپسندی نیست (زیراکه مردم از مرد خودخواه دوری میگزینند) .

۱۹۸ لا شیمَةَ اَقْبَحُ مِنَ الْکِذْبِ : هیچ روشی زشت‌تر از دروغگوئی نیست .

۱۹۹ لا لِباسَ اَجْمَلُ مِنَ السَّلامَةِ : هیچ لباسی زیباتر از تندرستی نیست .

۲۰۰ لا مَسْلَکَ اَسْلَمُ مِنَ الْاِسْتِقامَةِ : هیچ راهی درست‌تر از راه راست و پایداری در دین نیست (وَفِی التَّفْسیرِ الْاِسْتِقامَةُ : هُوَ الْاِقْرارُ بِاِمامٍ بَعْدَ اِمامٍ اِلی صاحِبِ الْاَمْرِ عَلَیْهِمُ السَّلامُ) .

۲۰۱ لا نِعْمَةَ اَجَلُّ مِنَ التَّوْفیقِ : هیچ نعمتی بالاتر از کامیابی نیست .

۲۰۲ لا سُنَّةَ اَفْضَلُ مِنَ التَّحْقیقِ : هیچ روشی برتر و پسندیده‌تر از تحقیق و دانش نیست .

۲۰۳ لا جَمالَ اَزْیَنُ مِنَ الْعَقْلِ : هیچ زیبائی آراسته‌تر از عقل و خرد نیست .

۲۰۴ لا سَوْئَةَ اَشْیَنُ مِنَ الْجَهْلِ : هیچ زشتی زشت‌تر از جهل و بیخردی نیست .

۲۰۵ لا مُخْبِرَ اَفْضَلُ مِنَ الصِّدْقِ : هیچ خبردهنده از صدق بالاتر نیست .

۲۰۶ لا ناصِحَ اَفْصَحُ مِنَ الْحَقِّ : هیچ پنددهنده پندگوی‌تر از حق نیست .

۲۰۷ لا سَجِیَّةَ اَشْرَفُ مِنَ الْحِقِّ : هیچ روشی بالاتر از نرمی نیست .

۲۰۸ لا مَعْقِلَ اَحْرَزُ مِنَ الْوَرَعِ : هیچ پناهگاهی نگهدارنده‌تر از ورع نیست .

۲۰۹ لا شیمَةَ اَذَلُّ مِنَ الطَّمَعِ : هیچ روش ناپسندی خوارکننده‌تر از طمع نیست .

۲۱۰ لا حِصْنَ اَمْنَعُ مِنَ التَّقْوی : هیچ دژی منیع‌تر و بلندتر از تقوا نیست .

۲۱۱ لا دَلیلَ اَرْشَدُ مِنَ الْهُدی : هیچ راهنمائی راه نماینده‌تر از هدایت نیست .

۲۱۲ لا شَیْءَ اَصْدَقُ مِنَ الْاَجَلِ : هیچ چیزی راستگوتر از مرگ نیست .

۲۱۳ لا شَیْءَ اَکْذَبُ مِنَ الْاَمَلِ : هیچ چیزی دروغگوتر از آرزو نیست .

۲۱۴ لا فاقة اشدّ من الحمق : هیچ فقری سخت تر از نادانی نیست .

۲۱۵ لا خلّة ازری من الخرق : هیچ خوی عیبناکتر از نادانی وبیخردی نیست .

۲۱۶ لا عون افضل من الصبر : هیچ یاری بالاتر از شکیب (در بلاها) نیست .

۲۱۷ لا خلق اقبح من الکبر : هیچ خوی زشت تر از کبر وخودپسندی نیست .

۲۱۸ لا جهل اعظم من الفخر : هیچ نادانی بزرگتر از بخود نازیدن نیست .

۲۱۹ لا عزّ اشرف من العلم : هیچ عزتی بالاتر از علم و دانش نیست .

۲۲۰ لا شرف اعلی من الحلم : هیچ شرافتی بالاتر از بردباری نیست .

۲۲۱ لا شفیع انجح من الاستغفار : هیچ شفیعی رهاننده تر از طلب آمرزش از خدا نیست .

۲۲۲ لا وزر اعظم من الاصرار : هیچ گناهی بزرگتر از پافشاری در گناه نیست .

۲۲۳ لا دین لمسوّف بتوبته : آنکه توبه اش را پس میاندازد دین ندارد .

۲۲۴ لا عیش لمن فارق احبّته : برای آنکه دوستانش را از دست بدهد زندگی گوارا نیست .

۲۲۵ لا وسیلة انجح من الایقان : هیچ وسیله رهاننده تر از یقین (بخدا وقیامت) نیست

۲۲۶ لا منقبة افضل من الاحسان : هیچ ستایشی بالاتر از نیکی درباره مردم نیست .

۲۲۷ لا ایمان افضل من الاستسلام : هیچ ایمانی بالاتر از تسلیم در مقابل اوامر ونواهی آلهی نیست .

۲۲۸ لا معقل امنع من الاسلام : هیچ پناهگاهی بلندتر از دین اسلام نیست .

۲۲۹ لا سبیل انجی من الصدق : هیچ راهی رهاننده تر از راستی و درستی نیست .

۲۳۰ لا صاحب اعزّ من الحقّ : هیچ همنشینی ارجمندتر از حق و راستی نیست .

۲۳۱ لا دلیل انجح من العمل : هیچ رهنمائی رهاننده تر از کردار نیک نست .

۲۳۲ لا عاقبة اسلم من عواقب السلم : هیچ پایانی سالمتر از پایانهای آشتی با مردم نیست .

۲۳۳ لا شافع انجح من الاعتذار : هیچ شفیعی رهاننده تر از عذر و پوزش خواستن نیست .

۲۳۴ لا اعتذار انجی للذنب من الاقرار: هیچ عذر آوردنی برای گناه رهاننده‌تر از اقرار نیست.

۲۳۵ لا نعمة افضل من عقل: هیچ نعمتی بالاتر از نعمت عقل و خرد نیست.

۲۳۶ لا مصیبة اشد من جهل: هیچ گرفتاری سخت‌تر از نادانی نیست.

۲۳۷ لا زلة اشد من زلة العالم: هیچ لغزشی سخت‌تر از لغزش دانشمند نیست.

۲۳۸ لا جور افظع من جور حاکم: هیچ ستمی دردناکتر از ستمکاری فرماندار نیست (زیرا حاکم و پادشاه ستمشان یک کشور را گرفتار میسازد).

۲۳۹ لا حزم لمن لا یسع سره صدره: آنکه سینه‌اش گنجایش نگهداری رازش را ندارد دوراندیش نیست.

۲۴۰ لا عقل لمن یتجاوز حده و قدره: آنکه از حد و اندازه‌اش تجاوز مینماید بیخرد است.

۲۴۱ لا یؤخذ العلم الا من اربابه: علم را نباید فرا گرفت مگر از خداوندان آن علم (که آل پیغمبر صلوات الله علیه و علیهم اجمعین میباشند).

۲۴۲ لا ینفع الحسن بغیر نجابة: خوش صورتی و زیبائی بدون خوش نژادی سود ندهد.

۲۴۳ لا ینفع العلم بغیر توفیق: علم بدون موفقیت در امور علمی سودمند نیست.

۲۴۴ لا ینفع اجتهاد بغیر تحقیق: اجتهاد بدون تحقیق سودمند نیست.

۲۴۵ لا خیر فی عزم بغیر حزم: در قصد و عزمی که بدون دوراندیشی صورت گیرد خیری نیست.

۲۴۶ لا خیر فی عمل بغیر علم: در عملی که بدون علم باشد خیری نیست.

۲۴۷ لا یدرک العلم براحة الجسم: با تن پروری علم بدست نخواهد آمد.

۲۴۸ لا یغلب من لا یستظهر بالحق: آنکه حق را پشتیبان خویش قرار ندهد غالب نیست (و غالب با زور و باطل در معنی مغلوب است).

۲۴۹ لا یخصم من یحتج بالحق: آنکه با حق احتجاج نماید دشمنی کرده نشود.

۲۵۰ لا یفلح من یسره ما یضره: رستگار نمیگردد کسیکه آنچه که بزیان او است او را شاد میسازد (کنایه از اینکه دنیا سبب گرفتاری انسان است).

۲۵۱ لا یَسْلَمُ مَنْ اَذاعَ سِرَّهُ : کسیکه سرّش را فاش میسازد سالم نمیماند .

۲۵۲ لا یَزْکُو الْعِلْمُ بِغَیْرِ وَرَعٍ : علم بدون پرهیزکاری پاکیزه نخواهد بود .

۲۵۳ لا یَسْلَمُ الدِّینُ مَعَ الطَّمَعِ : با داشتن طمع دین درست نمیماند .

۲۵۴ لا یَشْبَعُ الْمُؤْمِنُ وَاَخُوهُ جائِعٌ : مؤمن سیر نمیگردد درصورتیکه برادر دینیش گرسنه باشد .

۲۵۵ لا تَزْکُو اِلّا عِنْدَ الْکِرامِ الصَّنائِعُ : نیکیها خوب و نیک نمیگردند مگر در نزد بزرگان و نیکان .

۲۵۶ لا یَسْتَغْنِی الْعاقِلُ عَنِ الْمُشاوَرَةِ : خردمند بی نیاز از مشورت کردن نیست .

۲۵۷ لا مُظاهَرَةَ اَوْثَقُ مِنْ مُشاوَرَةٍ : هیچ پشتیبانی استوارتر از مشورت کردن نیست

۲۵۸ لا تَسْتَفِزُّ خُدَعُ الدُّنْیا الْعالِمَ : فریبهای گوناگون جهان مرد دانشمند را نجنباند و نلغزاند .

۲۵۹ لا یَدْهَشُ عِنْدَ الْبَلاءِ الْحازِمُ : دوراندیش بهنگام گرفتاری خود را نمیبازد .

۲۶۰ لا یُرَی الْجاهِلُ اِلّا مُفْرِطاً : نادان جز در حال تفریط و زیاده روی دیده نشود .

۲۶۱ لا تَلْقَی الْاَحْمَقَ اِلّا مُفَرِّطاً : احمق را جز در تندروی نخواهی دید .

۲۶۲ لا یَغُشُّ الْعَقْلُ مَنِ انْتَصَحَهُ : آنکس که پذیرای پند باشد عقل را آلوده و تیره نمیگرداند .

۲۶۳ لا یَسْلَمُ الدِّینَ مَنْ تَحَصَّنَ بِهِ : آنکه بدژ استوار دین پناه برد آن را از دست نمیدهد .

۲۶۴ لا تَعْصِمُ الدُّنْیا مَنِ لَجَأَ اِلَیْها : جهان نگهدارنده آنکه بدان پناه برد نیست .

۲۶۵ لا تَفِی الْاَمانِیُّ لِمَنْ عَوَّلَ عَلَیْها : کسی که جهان را تکیه گاه قرار دهد بآرزوهایش نمیرسد جهان با او وفا نمیکند .

۲۶۶ لا یَذِلُّ مَنِ اعْتَزَّ بِالْحَقِّ : کسیکه بواسطه حق عزیز شود خوار نمیگردد .

۲۶۷ لا یُغْلَبُ مَنْ یَحْتَجُّ بِالصِّدْقِ : کسی که با صدق و راستی احتجاج کند شکست نمیخورد .

۲۶۸ لا یَعِزُّ مَنْ لَجَأَ اِلَی الْباطِلِ : کسیکه بباطل پناه برد عزیز نمیشود .

۲۶۹ لا یُفْلِحُ مَنْ یَبْتَهِجُ بِالرَّذائِلِ : آنکس که با پستیها و ناپاکیها خورسند است رستگار نیست .

۲۷۰ لا خَیْرَ فِی الْمَعْرُوفِ الْمُحْصَی : در خوبی که شمرده

(و منت گذارد) شود خیری نیست .

۲۷۱ لا خَیْرَ فِی العَمَلِ إِلّا مَعَ العِلْمِ: عمل بدون علم خوب نیست (و باطل است) .

۲۷۲ لا خَیْرَ فِی خُلْقٍ لا یَزِینُهُ حِلْمٌ: در خوئی که بزیور حلم و بردباری آراسته نباشد خیری نیست .

۲۷۳ لا خَیْرَ فِی مُعِینٍ مَهِینٍ: در یار خوار کننده خیری نیست

۲۷۴ لا خَیْرَ فِی صَدِیقٍ ضَنِینٍ: در دوست بخیل خیری نیست .

۲۷۵ لا خَیْرَ فِی حُکْمٍ جائِرٍ: در حکمی که از روی جور صادر شده باشد خیری نیست .

۲۷۶ لا شَیْءَ أَحْسَنُ مِنْ عَفْوِ قادِرٍ: چیزی از گذشت و عفو شخص توانا بهتر نیست .

۲۷۷ لا خَیْرَ فِی شَهادَةِ خائِنٍ: خیری در شهادت دادن شخص خیانتکار نیست .

۲۷۸ لا خَیْرَ فِی قَوْلِ الأَفّاکِینَ: در گفتار دروغگویان خیری نیست .

۲۷۹ لا خَیْرَ فِی عُلُومِ الکَذّابِینَ: خیری در علوم دروغگویان نیست .

۲۸۰ لا لَذَّةَ لِصَنِیعَةِ مَنّانٍ: در خوبی شخص منت گذار لذتی نمیباشد

۲۸۱ لا تُذَمُّ أَبَداً عَواقِبُ الإِحْسانِ: پایانهای خوبیها هیچگاه نکوهیده نمیباشد .

۲۸۲ لا تَمْلِکُ عَثَراتِ اللِّسانِ: لغزشهای زبان را مالک شدن نتوانی .

۲۸۳ لا عِزَّ إِلّا بِالطّاعَةِ: عزت جز در طاعت خدا نیست

۲۸۴ لا غِنَی إِلّا بِالقَناعَةِ: توانگری جز در قناعت پیدا نشود .

۲۸۵ لا رَأْیَ لِمَنْ لا یُطاعُ: کسیکه فرمانش برده نشود رائی ندارد .

۲۸۶ لا دِینَ لِخَدّاعٍ: شخص خدعه کننده بی دین است .

۲۸۷ لا لُؤْمَ أَشَدُّ مِنَ القَسْوَةِ: هیچ ناکسی سخت تر از سنگین دلی نیست .

۲۸۸ لا فِتْنَةَ أَعْظَمُ مِنَ الشَّهْوَةِ: هیچ فتنه بزرگتر از شهوت رانی نیست .

۲۸۹ لا رَزِیَّةَ أَعْظَمُ مِنْ دَوامِ سُقْمِ الجَسَدِ: هیچ گرفتاری بزرگتر از این نیست که پیکر همواره دچار بیماری باشد

۲۹۰ لا بَلِیَّةَ أَعْظَمُ مِنَ الحَسَدِ: هیچ گرفتاری بزرگتر از رشک و حسد نیست .

۲۹۱ لا لَذَّةَ فِی شَهْوَةٍ فانِیَةٍ: در عیش فانی شدنی دمی لذتی نیست .

۲۹۲ لا عَیشَ اَهنَأُ مِنَ العافِیَةِ: هیچ خوشی از تندرستی گواراتر نیست

۲۹۳ لا غائِبَ اَقرَبُ مِنَ المَوتِ: هیچ پنهانی از مرگ بانسان نزدیکتر نیست.

۲۹۴ لا خازِنَ اَفضَلُ مِنَ الصَّمتِ: هیچ خزینه داری از خاموشی برتر نیست (که نمیگذارد کسی باسرار انسان پی ببرد).

۲۹۵ لا یَنتَصِرُ المَظلُومُ بِلا ناصِرٍ: ستمکشی که یاری ندارد یاری کرده نشود.

۲۹۶ لا یَنتَصِفُ البَرُّ مِنَ الفاجِرِ: نیکوکار از بدکار انصاف نمی بیند (واگر شخص آبرو داری باشد باید تحمل کند بسوزد وبسازد).

۲۹۷ لا یَنتَصِفُ عالِمٌ مِن جاهِلٍ: شخص دانا و دانشمند هم از نادان انصاف نمی بیند.

۲۹۸ لا یَحلُمُ عَنِ السَّفِیهِ اِلّا العاقِلُ: از سفیه بردباری نکند مگر خردمند.

۲۹۹ لا یَنتَصِفُ الکَریمُ مِنَ اللَّئیمِ: کریم از لئیم نمیتواند داد بستاند.

۳۰۰ لا یَعرِفُ حَقَّ الحَلیمِ السَّفِیهُ: نادان حق ومقام شخص بردبار را نمی شناسد.

۳۰۱ لا مَرکَبَ اَجمَحُ مِنَ اللَّجاجِ: هیچ مرکبی سرکش تر از ستیزه خوئی نیست.

۳۰۲ لا وِزرَ اَعظَمُ مِن وِزرِ غَنِیٍّ مَنَعَ مُحتاجاً: هیچ گناهی بالاتر از گناه دارائی نیست که ندار را مانع گردد وباو چیزی ندهد.

۳۰۳ لا یَنبَغی لِمَن عَرَفَ اللهَ سُبحانَهُ اَن یَتَعاظَمَ: برای کسیکه بزرگی خدا را می شناسد سزاوار نیست اینکه بزرگی بفروشد.

۳۰۴ لا یَستَطیعُ اَن یَتَّقِیَ اللهَ سُبحانَهُ مَن خاصَمَ: آنکه از خداوند سبحان میترسد نمیتواند با دیگری مخاصمه کند.

۳۰۵ لا خَیرَ فیمَن هَجَرَ اَخاهُ بِغَیرِ جُرمٍ: خیری نیست در آن کسی که برادرش را بدون جرم از خودش براند.

۳۰۶ لا خَیرَ فی عَقلٍ لا یُقارِنُهُ حِلمٌ: خیری نیست در عقلی که به بردباری نزدیک نیست.

۳۰۷ لا بَقاءَ لِلاَعمارِ مَعَ تَعاقُبِ اللَّیلِ وَالنَّهارِ: با اینکه روز وشب بدنبال هم میرسند دیگر عمرها را بقاء ودوامی نمیباشد.

۳۰۸ لا شَیءَ اَوجَعُ مِنَ الاِضطِرارِ اِلی مَسئَلَةِ الاَغمارِ: هیچ چیزی دردناکتر از این نیست که

شخص ناچار شود و از گولان و احمقان خیری نخواهد.

۳۰۹ لا تکمل المکارم الا بالعفاف و الإیثار: بزرگواریها کامل نشوند مگر بوسیله پاکدامنی (از گناهان) و بخشش نمودن.

۳۱۰ لا فخر فی المال الا مع الجود: بدون جود و بخشش در مال فخری نمیباشد.

۳۱۱ لا عیش انکد من عیش الحسود الحقود: هیچ زندگانی تیره‌تر از زندگی شخص حسود و کینه‌توز نیست.

۳۱۲ لا یصبر للحق الا من عرف فضله: کسی در راه حق شکیب نمیورزد که فضل و فزونی حق را بشناسد.

۳۱۳ لا یحرز الأجر الا من أخلص عمله: کسی احراز اجر و مزد از خدا میکند که عملش را خاص برای خدا گذارد.

۳۱۴ لا یجوز الشکر الا من بذل ماله: جایز نیست شکر مگر برای کسیکه مالش را بمردم ببخشد.

۳۱۵ لا یستحق اسم الکرم الا من بدء بنواله قبل سؤاله: سزاوار نام کرم نیست مگر کسی که پیش از درخواست از وی مالش را بخواهنده بخشد.

۳۱۶ لا ینعم بنعیم الآخرة الا من صبر علی بلاء الدنیا: بنعمت آخرت متنعم نخواهد شد مگر کسی که بر گرفتاری دنیا صبر کند.

۳۱۷ لا ایمان کالحیاء و السخاء: هیچ ایمانی مانند شرم و حیا و سخا و بخشش نمیباشد.

۳۱۸ لا یسود من لا یحتمل اخوانه: سرور و آقا نشود کسیکه بار برادران خود را بدوش دل نگیرد.

۳۱۹ لا یحمد الا من بذل احسانه: ستوده نمیگردد مگر کسیکه با دیگران خوبی و احسان کند.

۳۲۰ لا یجوز الغفران الا من قابل الاساءة بالاحسان: آمرزش جایز نیست مگر برای کسی که در برابر بدی نیکی کند.

۳۲۱ لا یفوز بالنجاة الا من قام بشرائط الایمان: برستگاری نرسد مگر کسیکه بشرائط ایمان عمل نماید.

۳۲۲ لا یجوز العلم الا من یطیل درسه: علم جایز نیست مگر برای کسیکه درسش را طول بدهد (که گفته‌اند: الدرس حرف و التکرار الف).

۳۲۳ لا یسلم علی الله من لا یملک نفسه: تسلیم پیشگاه خدا نیست کسیکه نفس خویش را مالک نباشد.

۳۲۴ لا عدو اعدا علی المرء من نفسه: برای مرد دشمنی از نفسش دشمن‌تر نیست.

۳۲۵ لا معروف اضیع من اصطناع الکفور:

هیچ نیکی تباه‌تر از نیکی درباره شخص کفران کننده نعمت نیست.

٣٢٦ لا وِزْرَ اَعْظَمُ مِنَ التَّبَجُّحِ بِالْفُجُورِ: هیچ گناهی بالاتر از شادی و سرور بفجور و گناهان نیست

٣٢٧ لا مَرَضَ اَضْنى مِنْ قِلَّةِ الْعَقْلِ: هیچ مرضی آزار دهنده‌تر از بیخردی نیست

٣٢٨ لا سَوْءَةَ اَسْوَءُ مِنَ الْبُخْلِ: هیچ زشتی زشت‌تر از بخل نیست.

٣٢٩ لا عَيْشَ اَهْنَأُ مِنْ حُسْنِ الْخُلْقِ: هیچ عیشی گواراتر از خوشخوئی نیست.

٣٣٠ لا وَحْشَةَ اَوْحَشُ مِنْ سُوءِ الْخُلْقِ: هیچ ترسی ترسناکتر از بدخوئی نیست.

٣٣١ لا ايمانَ لِمَنْ لا اَمانَةَ لَهُ: هرکه امانت ندارد ایمان بخدا و رسول ندارد.

٣٣٢ لا دينَ لِمَنْ لا عَقْلَ لَهُ: کسیکه عقل ندارد دین ندارد.

٣٣٣ لا عَقْلَ لِمَنْ لا اَدَبَ لَهُ: هرکه ادب و کمال دینی ندارد عقل ندارد (و هر کمالی که خارج از کمال دین است عین بی کمالی است).

٣٣٤ لا عَمَلَ لِمَنْ لا نِيَّةَ لَهُ: عمل بدون نیت عمل نیست و باطل است.

٣٣٥ لا ثَوابَ لِمَنْ لا عَمَلَ لَهُ: هرکه عمل برای آخرت ندارد اجر و ثوابی هم ندارد.

٣٣٦ لا نِيَّةَ لِمَنْ لا عِلْمَ لَهُ: کسیکه علم ندارد نیت ندارد.

٣٣٧ لا عِلْمَ لِمَنْ لا بَصيرَةَ لَهُ: کسیکه بینش ندارد علمی ندارد.

٣٣٨ لا بَصيرَةَ لِمَنْ لا فِكْرَ لَهُ: کسی که فکر ندارد بصیرت و بینشی ندارد.

٣٣٩ لا فِكْرَ لِمَنْ لا اِعْتِبارَ لَهُ: کسیکه عبرت پذیر نیست بی فکر است.

٣٤٠ لا اِعْتِبارَ لِمَنْ لا اِزْدِجارَ لَهُ: کسی که از دنیا برایش رنجش و روی گردانیدنی نیست او پندی نپذیرفته است.

٣٤١ لا اِزْدِجارَ لِمَنْ لا اِقْلاعَ لَهُ: روی گردانیدن از دنیا نیست برای کسیکه دل از آن برنکند.

٣٤٢ لا مُرُوَّةَ لِمَنْ لا هِمَّةَ لَهُ: کسیکه همتی ندارد مردانگی ندارد.

٣٤٣ لا ظَفَرَ لِمَنْ لا صَبْرَ لَهُ: کسیکه صبر ندارد پیروزی نمییابد.

۳۴۴ لا نجاة لمن لا ایمان له : کسیکه ایمان بخدا و رسول ندارد رستگار نمیگردد.

۳۴۵ لا ایمان لمن لا یقین له : آنکه یقین بخدا و رسول ندارد ایمان ندارد.

۳۴۶ لا صیانة لمن لا ورع له : آنکه پرهیزکار نیست نگهبانی (از محرمات الهی) ندارد.

۳۴۷ لا اصابة لمن لا اناءة له : آنکه تأنّی و آهستگی ندارد راست رو نمیباشد.

۳۴۸ لا علم لمن لا حلم له : آنکه بردبار نیست دانشی ندارد.

۳۴۹ لا هدایة لمن لا علم له : آنکه دانشی ندارد براه راست نمیرود.

۳۵۰ لا سیادة لمن لا سخاء له : رتبه و سروری نیست برای کسیکه داد و دهش ندارد.

۳۵۱ لا حمیة لمن لا انفة له : آنکه حمیت و خون گرمی ندارد (از زشتی) سرباز زدنی ندارد.

۳۵۲ لا عهد لمن لا وفاء له : آنکه وفا ندارد عهدی ندارد.

۳۵۳ لا امانة لمن لا دین له : آنکه امانت ندارد دین ندارد.

۳۵۴ لا دین لمن لا تقیة له : آنکه تقیه ندارد (و خود را در هلکه میاندازد یا اسرار آل محمّد علیهم السّلام را نزد ناکسان و نااهلان فاش میسازد) دین ندارد.

۳۵۵ لا یکون العمران حیث یجور السّلطان : آنجا که پادشاه ستمکاری را پیشه سازد آبادانی وجود نخواهد داشت.

۳۵۶ لا یدخل الجنّة خبّ و لا منّان : شخص سخت و فریبدهنده و منّت گذارنده داخل بهشت نخواهد شد.

۳۵۷ لا یقوم عزّ الغضب بذلّ الاعتذار : بزرگی غضب بخواری عذر و پوزش خواستن برابری نمینماید.

۳۵۸ لا تفی لذّة المعصیة بعذاب النّار : لذّت گناهکاری بعذاب دوزخ وفا نمینماید.

۳۵۹ لا یتّقی الشّرّ من فعله الّا من یتّقیه فی قوله : از شرّ و زشتی در کردار برکنار نمیماند مگر کسیکه آنرا در گفتارش رعایت کند و از آن بپرهیزد.

۳۶۰ لا یکرم المرء نفسه حتّی یهین ماله : مرد نفس خویش را بزرگ نمیگرداند مگر وقتی که مالش را

خوار پندارد (و آن را در راه آبرویش صرف نماید).

۳۶۱ لَا یَتِمُّ حُسْنُ الْقَوْلِ اِلَّا بِحُسْنِ الْعَمَلِ: خوش‌قولی پایان نمی‌پذیرد (و حقیقت پیدا نمیکند) مگر بحسن عمل (که آثار آن گفتار در کردار مشهود افتد).

۳۶۲ لَا یَنْفَعُ قَوْلٌ بِغَیْرِ عَمَلٍ: گفتار بدون کردار سودمند نیست و بی فایده است.

۳۶۳ لَا یَکْمُلُ صَالِحُ الْعَمَلِ اِلَّا بِصَالِحِ النِّیَّةِ: عمل صالح کامل نمیگردد مگر به نیّت صالح و پاک (و نیّت پاک هم این است که شخص کار خوبی که میکند از دیگران چشم مدح و وصف نداشته باشد وفقط آن کار را برای خدا کند و از او چشم پاداش داشته باشد و بس).

۳۶۴ لَا یَقْصُرُ الْمُؤْمِنُ عَنِ احْتِمَالٍ وَلَا یَجْزَعُ لِرَزِیَّةٍ: مؤمن در بردباری کوتاه نمی‌آید و از برای گرفتاری بیتابی نمیکند.

۳۶۵ لَا یَعْرِفُ قَدْرَ مَا بَقِیَ مِنْ عُمُرِهِ اِلَّا نَبِیٌّ اَوْ صِدِّیقٌ: قدر قیمت باقیمانده عمر خویش را نمیداند مگر پیغمبری یا وصیّ پیغمبری.

۳۶۶ لَا یَنْفَعُ اجْتِهَادٌ بِغَیْرِ تَوْفِیقٍ: جدّ و کوشش بدون موفقیت سودمند نیست (و انسان بهر وسیله است باید بکوشد و از خدا توفیق خواهد تا موفق گردد).

۳۶۷ لَا یُغْبَطُ بِمَوَدَّةِ مَنْ لَا دِیْنَ لَهُ: بدوستی مرد بی دین رشک نتوان برد.

۳۶۸ لَا یُوثَقُ بِعَهْدِ مَنْ لَا دِیْنَ لَهُ: به پیمان و عهد مرد بی دین اعتماد نتوان کرد.

۳۶۹ لَا یَقِلُّ عَمَلٌ مِنْ تَقْوَی وَکَیْفَ یَقِلُّ مَا یُتَقَبَّلُ: عملی که از روی تقوا انجام گیرد کم نیست چگونه کم باشد عملی که پذیرفته شده و مقبول افتاده است.

۳۷۰ لَا یَکُوْنُ الرَّجُلُ مُؤْمِنًا حَتّٰی لَا یُبَالِیَ مَا سَدَّ فَوْرَةَ جُوْعِهِ وَلَا بِاَیِّ ثَوْبَیْهِ ابْتَذَلَ: مرد ایمان ندارد تا آنکه (یقینش در بارهٔ خدا تا آنجا استوار شود که) باکی نداشته باشد که جوشش گرسنگیش را بهر چه که شد فرو نشاند و از هر کدام جامه‌اش که شد بپوشد (ولو اینکه کهنه باشد ابتذال ناپاک داشتن جامه و امثال آنست کنز).

۳۷۱ لَا یَسْتَخِفُّ بِالْعِلْمِ وَاَهْلِهِ اِلَّا اَحْمَقُ جَاهِلٌ: علم و اهل علم را سبک نشمارد مگر

کسیکه ابله و نادان باشد .

۳۷۲ لَا يَتَكَبَّرُ اِلَّا كُلُّ وَضِيعٍ خَامِلٍ : تکبر نورزد مگر هر افتاده خوار گمنامی .

۳۷۳ لَا يُحْسِنُ عَبْدٌ اَلظَّنَّ بِاللهِ سُبْحَانَهُ اِلَّا كَانَ اللهُ سُبْحَانَهُ عِنْدَ اَحْسَنِ ظَنِّهِ بِهِ : هیچ بنده بخداوند سبحان گمان نیک نبرد جز اینکه خداوند سبحان نزد آن گمان نیکی است که او بوی دارد .

۳۷۴ فِي وَصْفِ الْقُرْآنِ : لَا يَفْنَى عَجَائِبُهُ وَلَا يَنْقَضِي غَرَائِبُهُ وَلَا يَنْجَلِي الشُّبُهَاتُ اِلَّا بِهِ : وآنحضرت علیه السلام دربارهٔ قرآن فرموده‌اند عجائب و غرائب شگفت انگیز قرآن مجید تمام شدنی نیست و شبهه‌های بشر جز بدان برطرف گردیدنی نه .

۳۷۵ لَا يَكْمُلُ اِيمَانُ الْمُؤْمِنِ حَتَّى يَعُدَّ الرَّخَاءَ فِتْنَةً وَالْبَلَاءَ نِعْمَةً : ایمان مؤمن کامل نیست تا اینکه فراخی نعمت را فتنه بشمارد و گرفتاری از جانب خدا را نعمت داند .

۳۷۶ لَا يَرْضَى الْحَسُودُ عَمَّنْ يَحْسُدُهُ اِلَّا بِمَوْتِهِ اَوْ زَوَالِ النِّعْمَةِ عَنْهُ : حسودا ز کسیکه براو حسد میبرد راضی نمیشود مگر بمرگش یا اینکه نعمت از او برگردد .

۳۷۷ لَا يُقِيمُ اَمْرَ اللهِ اِلَّا مَنْ لَا يُصَانِعُ وَلَا يُخَادِعُ وَلَا تَغُرُّهُ الْمَطَامِعُ : فرمان خدای را برپای ندارد مگر کسیکه مردم را فریب ندهد و حیله بکار نبرد و طمعکاریها او را نفریبد .

۳۷۸ لَا يَكْمُلُ السُّودَدُ اِلَّا بِتَحَمُّلِ الْاَثْقَالِ وَاِسْدَاءِ الصَّنَائِعِ : سروری را کامل نگردانند مگر کسیکه بارهای برادران دینیش را بردارد و نیکیها را آغاز نماید .

۳۷۹ لَا يَكْمُلُ الشَّرَفُ اِلَّا بِالسَّخَاءِ وَالتَّوَاضُعِ : شرف و بزرگی کامل نمیشود مگر ببخشش و فروتنی .

۳۸۰ لَا يُودِعُ الْجَهُولَ اِلَّا حَدُّ الْحُسَامِ : شخص نادان جز تیزی شمشیر هیچ چیز را نتوان بسپرد

۳۸۱ لَا يُقَوِّمُ السَّفِيهَ اِلَّا مُرُّ الْكَلَامِ : جز سخن زشت و درشت هیچ چیز نادان را راست نکند و اصلاح ننماید

۳۸۲ لَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ اِلَّا بِاَهْلِهِ : مکر و بد اندیشی جز باهلش فرود نیاید .

۳۸۳ لَا يُعَابُ الرَّجُلُ بِاَخْذِ حَقِّهِ وَاِنَّمَا يُعَابُ

بأخذ ما لیس له: مرد بگرفتن حقّ خودش سرزنش نشود بلکه سرزنش شود بگرفتن آنچه که مال خودش نیست.

۳۸۴ لا تخلو الأرض من قائم لله بحجّة إمّا ظاهراً مشهوراً أو باطناً مغموراً لئلّا تبطل حجج الله وبیّناته: زمین خالی نماند از شخصی که بحجّتهای خدا قیام کند و احکام آلهی را برپای دارد خواه آن حجّتها پیدا و خواه پنهان باشد تا اینکه حجّتها و براهین و بیّنات و آثار آلهی باطل نشود و از بین نرود

۳۸۵ لا یکون الصّدیق صدیقاً حتّی یحفظ أخاه فی غیبته ونکبته ووفاته: دوست دوست نباشد مگر اینکه برادر دینیش را در نهانش و در گرفتاریش و پس از مرگش نگهداریش کند (وحقّ برادری را ادا نماید).

۳۸۶ لا یدرک أحد ما یرید من الآخرة إلّا بترک ما یشتهی من الدّنیا: هیچکس از آخرت آنچه که میخواهد بدست نیاورد مگر بواگذاری آنچه از دنیا که دلخواه او است.

۳۸۷ لا یأمن مجالس الأشرار غوائل البلاء: انسان در مجالس ناپاکان از گرفتاریهای بلاها ایمن نیست.

۳۸۸ لا یحول الصّدیق الصّدوق عن المودّة وإن جفی: دوست راست کردار رخ از دوستی نتابد اگرچه ستم بیند.

۳۸۹ لا ینتقل الودود الوفیّ عن حفاظه وإن أقصی: دوست وفادار روی از دوستی نگرداند اگرچه رانده و دور کرده شود.

۳۹۰ لا ینفع العدّة إذا ما انقضت المدّة: وقتی که دوران عمر انسان سرآمد عدّه و عِدّه و بنه سودی ندهد.

۳۹۱ لا تدوم علی عدم الانصاف المودّة: دوستی با بی انصافی (و رعایت نکردن آداب دوستی) پایدار نیست.

۳۹۲ لا ینفع الإیمان بغیر تقوی: ایمان بدون پرهیزکاری سودی ندهد.

۳۹۳ لا ینفع الإیمان للآخرة مع الرّغبة فی الدّنیا: با رغبت و روی آوردن بدنیا ایمان برای آخرت سودی ندارد.

۳۹۴ لا یترک النّاس شیئاً من دنیاهم لإصلاح آخرتهم إلّا عوّضهم الله سبحانه

خیراً مِنهُ: مردم برای اصلاح امور آخرتشان چیزی از دنیاشان را واگذار نکنند جز اینکه خداوند سبحان بهتر از آن را بآنها عوض دهد.

۳۹۵ لا یَترُکُ النّاسُ شَیئاً مِن دینِهِم لِاصلاحِ دُنیاهُم اِلّا فَتَحَ اللهُ عَلَیهِم ما هُوَ اَضَرُّ مِنهُ: مردم چیزی از دینشان را برای اصلاح امر دنیاشان وا نگذارند مگر اینکه خداوند چیزی که زیانش بیشتر از آن باشد بر آنها وارد سازد.

۳۹۶ لا یَنبَغی لِلعاقِلِ اَن یُقیمَ عَلَی الخَوفِ اِذا وَجَدَ اِلَی الاَمنِ سَبیلاً: سزاوار نیست که مرد خردمند بر ترس ایستادگی کند در جائیکه برای امنیت راهی پیدا کند (راه امن آخرت هموار و از این وادی پرخوف و خطر کوچیدن باید).

۳۹۷ لا تَلقَی المُؤمِنَ حَسُوداً وَ لا حَقُوداً وَ لا بَخیلاً: مرد با ایمان بخدا را حسود و کین توز و بخیل نخواهی یافت.

۳۹۸ لا یَنجَعُ تَدبیرُ ما لا یُطاعُ: کسیکه فرمانش برده نشود تدبیرش سودمند نیفتد.

۳۹۹ لا خَیرَ فِی المُناجاتِ اِلّا لِرَجُلَینِ عالِمٍ ناطِقٍ اَو مُستَمِعٍ واعٍ: راز و نیاز با خدای تعالی جز برای دو کس نیک نیست دانشمندی سخن گستر شنونده نگهدارنده سخن.

۴۰۰ لا خَیرَ فِی الصَّمتِ عَنِ الحِکمَةِ کَما لا خَیرَ فِی القَولِ الباطِلِ: خاموشی از حکمت و دانش خوب نیست همچنانکه سخن بباطل گفتن نیکو نه.

۴۰۱ لا یَملِکُ اِمساکَ الاَرزاقِ وَ اِدرارَها اِلّا الرَّزّاقُ: نگهداری و ریزش روزیها نیست مگر از جانب خداوند روزی رسان.

۴۰۲ لا طاعَةَ لِمَخلوقٍ فی مَعصِیَةِ الخالِقِ: نباید اطاعت مخلوق در عصیان خالق واقع شود (بلکه در چنین جائی باید نافرمانی پادشاه و مخلوق را برای فرمانبرداری خدا کرد).

۴۰۳ لا وَرَعَ اَنفَعُ مِن تَجَنُّبِ المَحارِمِ: هیچ پرهیزکاری سودمندتر از خودداری از گناهان نیست.

۴۰۴ لا عَدلَ اَنفَعُ مِن رَدِّ المَظالِمِ: هیچ عدلی سودمندتر از بازگرداندن مظلمه‌ها و ادای دیون نیست.

۴۰۵ لا یَجمَعُ المالَ اِلَّا الحِرصُ وَ الحَریصُ شَقِیٌّ مَذمُومٌ: مال را جز حرص گرد نیاورد و شخص حریص آزمند بدبخت و نکوهیده است.

۴۰۶ لا یُبقِی المالَ اِلَّا البُخلُ وَ البَخیلُ مُعاقَبٌ

مَلُومٌ : مال را جز بخل نگه ندارد و بخیل هم نکوهیده و بازخواست شدنی است .

۴۰۷ لَا تَخْلُو النَّفْسُ مِنَ الْعَمَلِ حَتَّى يَدْخُلَ فِي الْأَجَلِ : نفس از کار و عمل باز نایستد تا اینکه درمرگ داخل شود .

۴۰۸ لَا يَسْتَغْنِي الْمَرْءُ إِلَى حِينِ مُفَارَقَةِ رُوحِهِ جَسَدَهُ عَنْ صَالِحِ الْعَمَلِ : انسان تا هنگامیکه جانش از پیکرش بیرون نشود از عمل صالح و کار خوب بی نیاز نیست .

۴۰۹ لَا يُؤْمِنُ بِالْمَعَادِ مَنْ لَمْ يَتَحَرَّجْ عَنْ ظُلْمِ الْعِبَادِ : ایمان بقیامت ندارد کسیکه از ستمکردن بمردم باک ندارد .

۴۱۰ لَا غَنَاءَ بِأَحَدٍ عَنِ الْأَزْدِيَادِ وَقَدْ بَلَاغٍ مِنَ الزَّادِ : هیچ کس بی نیاز از این نیست که (از عمل صالح) همراهی داشته باشد و از توشه بمیزان اندازه که او را (بهشت) برساند .

۴۱۱ لَا يَسْعَدُ امْرُؤٌ إِلَّا بِطَاعَةِ اللهِ سُبْحَانَهُ وَلَا يَشْقَى امْرُؤٌ إِلَّا بِمَعْصِيَةِ اللهِ : هیچکس نیکبخت نشد مگر باطاعت خدا و هیچکس بدبخت نشد مگر بنافرمانی خدا .

۴۱۲ لَا يَكْمُلُ إِيمَانُ عَبْدٍ حَتَّى يُحِبَّ مَنْ أَحَبَّهُ لِلّٰهِ وَيُبْغِضَ مَنْ أَبْغَضَهُ لِلّٰهِ : ایمان بنده کامل نگردد مگر اینکه هر که را دوست میدارد برای خدا دوست بدارد و هر که را دشمن میدارد برای خدا دشمن بدارد .

۴۱۳ لَا يَصْدُقُ إِيمَانُ عَبْدٍ حَتَّى يَكُونَ بِمَا فِي يَدِ اللهِ أَوْثَقَ بِمَا فِي يَدِهِ : ایمان بنده درست نباشد مگر وقتی که بآنچه که در دست خدا است اطمینانش بیشتر باشد تا آنچه که در دست (خود) است .

۴۱۴ لَا يَكُونُ حَازِماً مَنْ لَا يَجُودُ بِمَا فِي يَدِهِ وَلَا يَدَّخِرُ عَمَلَ يَوْمِهِ إِلَى غَدِهِ : دوراندیش نیست که از آنچه در دستش هست نمی بخشد و عمل امروزش را برای فردایش ذخیره نمی نماید .

۴۱۵ لَا تَدُومُ حَبْرَةُ الدُّنْيَا وَلَا يَبْقَى سُرُورُهَا وَلَا تُؤْمَنُ فَجْعَتُهَا : سرگردانی جهان پایدار و شادیش برقرار نیست و از گرفتاریش هم ایمن نتوان نشست .

۴۱۶ لَا يَسْعَدُ أَحَدٌ إِلَّا بِإِقَامَةِ حُدُودِ اللهِ سُبْحَانَهُ وَلَا يَشْقَى أَحَدٌ إِلَّا بِإِضَاعَتِهَا : هیچکس بدبخت نگردد مگر بپا داری حدود خدای سبحان و هیچکس بدبخت نگردد مگر بضایع کردن آنها .

۴۱۷ لا ورع انفع من ترك المحارم و تجنب المآثم: هیچ پرهیزکاری سودمندتر از واگذاری حرامها و دوری از گناهان نیست.

۴۱۸ لا يأمن احد صروف الزمان و لا يسلم من نوائب الايام: هیچ کس از گردشهای گوناگون جهان ایمن نتواند زیست و از گرفتاریهایش بر کنار نتواند ماند.

۴۱۹ لا يهلك على التقوى سنخ اصل و لا يظمأ عليها زرع: با داشتن تقوی ریشه تباه نگردد و هیچ زرعی و کشتی با آن تشنه نماند.

۴۲۰ لا ينفع زهد من لم يتخل عن الطمع و يتحل بالورع: زهد کسیکه از طمع خویش را خالی نکرده و بپارسائی نیارا استه است سودمند نیست.

۴۲۱ لا يدركه الله جل جلاله العيون بمشاهدة العيان لكن تدركه بحقائق الايمان: پروردگار بزرگ را دیدها (ی ظاهر) بدیدن و آشکار ادرکش ننمایند و لکن بحقیقت ایمان او را دیدن توانند.

۴۲۲ لا اله الا الله عزيمة الايمان و فاتحة الاحسان و مرضاة الرحمن و مدحرة الشيطان: کلمه لا اله الا الله دل آوردن بایمان و گشودن باب نیکی و احسان و سبب خوشنودی خداوند رحمن و راندن شیطان است.

۴۲۳ لا شيء اعود على الانسان من حفظ اللسان و بذل الاحسان: هیچ چیزی فائده اش برای انسان بیشتر از نگهداری زبان و بذل و بکار بستن احسان نیست.

۴۲۴ لا يعدم الصبور الظفر و ان طال به الزمان: شخص شکیبا پیروزی را گم نکند اگر چه روزگار بر وی سخت و دراز گذرد.

۴۲۵ لا شيء يدخره الانسان كالايمان بالله سبحانه و صنايع الاحسان: انسان هیچ چیزی را مانند ایمان بخدا و رسول و بکار بستن نیکیها نمیتواند پس انداز نماید.

۴۲۶ لا يستقيم قضاء الحوائج الا بثلاث بتصغيرها لتعظم و سترها لتظهر و تعجيلها لتهنأ: قضاء حاجات را است نیاید مگر به سه چیز بکوچک گرفتن آن تا اینکه بزرگ گردد، بپوشاندنش تا اینکه پیدا گردد، به تند انجام دادنش تا اینکه گوارا شود.

۴۲۷ لا يُدرِكُ أحَدٌ رِفعَةَ الآخرَةِ إلّا بإخلاصِ العَمَلِ وتَقصيرِ الأمَلِ ولُزومِ التَّقوى: هیچکس بزرگی آخرت را در نیابد مگر اینکه عملش را پاک و خالص برای خدا کند و آرزو را کوتاه گرداند، و پرهیزکاری را ملازم گردد.

۴۲۸ لا تَقومُ حَلاوَةُ اللَّذَّةِ بِمَرارَةِ الآفاتِ: شیرینی لذّت (وعیش جهان) بتلخی گرفتاریها (ی آخرت) نمیرسد.

۴۲۹ لا تُوازي لَذَّةُ المَعصِيَةِ فُضوحَ الآخِرَةِ وأليمَ العُقوباتِ: لذّت گنهکاری برسوائی وگرفتاری بازخواستهای آخرت نمی ارزد.

۴۳۰ لا يَصبِرُ عَلى مُرِّ الحَقِّ إلّا مَن أيقَنَ بِحَلاوَةِ عاقِبَتِهِ: بر تلخی حق شکیب نتواند ورزید مگر کسی که شیرینی پایان کار شکیب را یقین کرده باشد.

۴۳۱ لا يَفوزُ بِالجَنَّةِ إلّا مَن حَسُنَت سَريرَتُهُ وخَلُصَت نِيَّتُهُ: ببهشت نرسد مگر کسی که نیکو باطن و پاکیزه نیّت بوده باشد.

۴۳۲ لا يَترُكُ العَمَلَ بِالعِلمِ إلّا مَن شَكَّ فِي الثَّوابِ عَلَيهِ: باداشتن علم عمل را ترک نکند مگر کسیکه در ثواب آن شک داشته باشد.

۴۳۳ لا يَعمَلُ بِالعِلمِ إلّا مَن أيقَنَ بِفَضلِ الأجرِ فيهِ: عمل بعلم خویش نکند مگر کسیکه به بسیاری اجر و مزد آن یقین داشته باشد.

۴۳۴ لا يَكمُلُ المُرُوَّةُ إلّا بِاحتِمالِ جِناياتِ المَعروفِ: مردانگی شخص کامل نگردد مگر بکشیدن بار خسارات نیکی.

۴۳۵ لا يَتَحَقَّقُ الصَّبرُ إلّا بِمُقاساتِ ضِدِّ المَألوفِ: صبر تحقق پیدا نکند مگر بمقاسه ضد آنچه که با آن الفت گرفته شده است (یعنی انسان در حال گرفتاری بگرفتار تر از خود بنگرد تا آن حالتی که در آن است برایش گوارا گردد).

۴۳۶ لا يَكونُ المُؤمِنُ إلّا حَليماً رَحيماً: مؤمن نیست مگر کسیکه بردبار و مهربان باشد.

۴۳۷ لا يَصدُرُ عَنِ القَلبِ السَّليمِ إلّا المَعنَى المُستَقيمُ: از قلب سالم و درست جز معنی مستقیم وراست صادر نشود.

۴۳۸ لا يَرؤُسُ مَن خَلا عَنِ الأدَبِ وصَبا إلَى اللَّعِبِ: کسیکه از ادب و کمال خالی باشد و بلهو و بازیچه میل نماید چنین کسی سرور و مهتر نخواهد شد.

۴۳۹ لا يُفلِحُ مَن وَلِهَ بِاللَّعِبِ واستَهتَرَ

بِاللَّهْوِ وَالطَّرَبِ: کسی که شیفتهٔ لهو و بازی باشد و در طرب و خرمی و بازیچه حریص باشد رستگار نمیگردد.

۴۴۰ لا یَسْتَغْنِی عَاقِلٌ مِنْ اِسْتِزَادَةٍ مِنْ عَمَلٍ صَالِحٍ: آنکه عمل نیک را بجا میآورد سیری و بی نیازی نمیگردد از اینکه همواره کردار نیک را در کار افزایش باشد

۴۴۱ لا یَسْتَغْنِی الْحَازِمُ اَبَداً عَنْ رَأْیٍ سَدِیدٍ رَاجِحٍ: شخص دور اندیش بی نیاز از این نیست که رأی افزون و استوار داشته باشد.

۴۴۲ لا یَنْتَصِفُ مِنْ سَفِیهٍ قَطُّ اِلَّا بِالْحِلْمِ عَنْهُ: هرگز از نادان داد نتوان ستاند مگر با بردباری از وی.

۴۴۳ لا یُقَابَلُ مُسِیءٌ بِاَفْضَلَ مِنَ الْعَفْوِ عَنْهُ: بدکار را برابر نتوان کرد بچیزیکه افزون از عفو و گذشت از وی باشد.

۴۴۴ لا خَیْرَ فِی الْمَعْرُوفِ اِلَی غَیْرِ عَرُوفٍ: در نیکی که با غیر نیکی کننده بجای آورده شود خیری نیست.

۴۴۵ لا خَیْرَ فِی الْکَذَّابِینَ وَلَا فِی الْعُلَمَاءِ الْاَفَّاکِینَ: در دروغگویان و دانشمندانی که تهمت زننده اند خیری نیست.

۴۴۶ لا یَزْکُو عِنْدَ اللّٰهِ سُبْحَانَهُ اِلَّا عَقْلٌ عَارِفٌ وَنَفْسٌ عَزُوفٌ: نزد خداوند سبحان پاکیزه نیست مگر عقل عارف خداشناس و نفسی که از گناه برگردنده باشد.

۴۴۷ لا خَیْرَ فِی قَوْمٍ لَیْسُوا بِنَاصِحِینَ وَلَا یُحِبُّونَ النَّاصِحِینَ: در مردمی که یکدیگر را پند دهنده نیستند و پند دهندگان را دوست نمیدارند خیری نیست

۴۴۸ لا خَیْرَ فِی الدُّنْیَا اِلَّا لِاَحَدِ رَجُلَیْنِ رَجُلٌ اَذْنَبَ ذُنُوباً فَهُوَ یَتَدَارَکُهَا بِالتَّوْبَةِ وَرَجُلٌ یُجَاهِدُ نَفْسَهُ عَلَی طَاعَةِ اللّٰهِ سُبْحَانَهُ: در دنیا خیری نیست مگر برای دو کس یکی مردی که گناهانی را مرتکب گردد و بتوبه آنها را تدارک نماید دیگر مردی که در طاعت خدایتعالی با نفسش بجنگد (و آن را بکار وادار)

۴۴۹ لا یَنْجُو مِنَ اللّٰهِ سُبْحَانَهُ مَنْ لَا یَنْجُو النَّاسُ مِنْ شَرِّهِ: از عذاب خداوند سبحان رهائی نمییابد کسیکه مردم از شرش رهائی ندارند.

۴۵۰ لا یُؤْمِنُ اللّٰهُ عَذَابَهُ مَنْ لَا یَأْمَنُ النَّاسُ

جَورَهُ: کسی که مردم از دست جور و ستمش ایمن نباشند خدا او را از عذابش ایمن نمیگرداند.

۴۵۱ لا یُقَرِّبُ مِنَ اللهِ سُبحانَهُ اِلّا کَثرَةُ السُّجُودِ وَالرُّکُوعِ: انسان را بخداوند سبحان نزدیک نمیگرداند مگر بسیاری سجود و رکوع.

۴۵۲ لا یُذهِبُ الفاقَةَ مِثلُ الرِّضا وَالقُنُوعِ: چیزی فقر و نداری را مانند رضای بقضای خدا و قناعت از بین نمیبرد.

۴۵۳ لا لَومَ لِهارِبٍ مِن حَتفِهِ: آنکه از مرگش گریزنده است مورد نکوهش واقع نمیشود.

۴۵۴ لا خَیرَ فی اَخٍ لا یُوجِبُ لَکَ مِثلَ الَّذی یُوجِبُ لِنَفسِهِ: خیری نیست در برادری که برای تو واجب نمیداند آنچه را که برای خودش واجب میداند.

۴۵۵ وَقالَ عَلَیهِ السَّلامُ فی وَصفِ جَهَنَّمَ: لا یُظعَنُ مُقیمُها وَلا یُفادی اَسیرُها وَلا تُقصَمُ کُبُولُها وَلا مُدَّةَ لِلدّارِ فَتَفنی وَلا اَجَلَ لِلقَومِ فَیُقضی: و آنحضرت عَلَیهِ السَّلامُ درباره جهنم فرمودند: جای گیرنده در جهنم از آن بیرون آینده نیست اسیرش فدا داده نشود که جان خود را از آن ورطه باز خرد بندهایش نا گسستنی، مدت و زمان خانه اش بسر نیامدنی و حکم مرگ بر جای گیرندگان در آن جاری نشدنی است (خدایا بحق محمد و آل محمد علیهم السلام قسمت میدهیم که ما را در آن جا نبری و بآتش قهرت نسوزانی).

۴۵۶ وَقالَ عَلَیهِ السَّلامُ فی وَصفِ مَن ذَمَّهُ: لا یَحتَسِبُ رَزِیَّةً وَلا یَخشَعُ تَقِیَّةً: و آنحضرت درباره کسیکه او را نکوهشگر بود فرمود: آن مرد برای خود نه بلائی را بشمار میآرد (و پیش بینی میکند) و نه از مرکز ترسی میترسد (که ناگاه از دو طرف هر دوی اینها باو روی آورند و امیدش را قطع مینمایند).

۴۵۷ لا یَعرِفُ بابَ الهُدی فَیَتَّبِعَهُ وَلا بابَ الرَّدی فَیَصُدَّ عَنهُ: آن مرد باب هدایت را نمی شناسد تا آن را پیروی کند و نه باب هلاکت را میداند تا خود را از آن بر کنار کشد.

۴۵۸ لا مَرحَبًا بِوُجُوهٍ لا تُری اِلّا عِندَ کُلِّ سَوءَةٍ: نیکو مباد چهره هائیکه یافت نشوند مگر نزد هر زشتی و پیش آمد بدی.

۴۵۹ لا رِیاسَةَ کَالعَدلِ فِی السِّیاسَةِ:

در کار سیاستمداری هیچ ریاستی بهتر از عدل و دادگری نیست .

۴۶۰ لا خَیْرَ فِی الْمَنْظَرِ اِلّا مَعَ حُسْنِ الْمَخْبَرِ : هیچ خیری در دیدار نیست مگر اینکه با حسن و خوش خبری توأم باشد .

۴۶۱ لا خَیْرَ فی شیمَةِ کِبْرٍ وَ تَجَبُّرٍ وَ فَخْرٍ : هیچ خیری در روش کبر و گردنکشی و فخر و نازش نیست

۴۶۲ لا یَنْبَغی اَنْ یُعَدَّ عاقِلاً مَنْ یَغْلِبُهُ الْغَضَبُ وَ الشَّهْوَةُ : آنکه خشم و شهوت بروی غالب است سزاوار نیست خردمندش شمارند

۴۶۳ لا تَنْفَعُ الصَّنیعَةُ اِلّا فی ذی وَفاءٍ وَ حِفاظٍ : نیکوئی سود ندهد مگر در شخصی که صاحب وفا، و نگهدار آن نیکی باشد .

۴۶۴ لا تَنْجَعُ الرِّیاضَةُ اِلّا فی نَفْسٍ یَقِظَةٍ : ریاضت سودمند نیست مگر در نفسی که بیدار باشد .

۴۶۵ لا خَیْرَ فی لَذَّةٍ تُوجِبُ نَدَماً وَ شَهْوَةٍ تُعْقِبُ اَلَماً : در لذتی که موجب پشیمانی و شهوتی که بدنبالش گرفتاری و درد باشد خیری نمیباشد .

۴۶۶ لا یُقابَلُ بِآلِ مُحَمَّدٍ صَلَواتُ اللّهِ عَلَیْهِ وَ عَلَیْهِمْ مِنْ هذِهِ الْاُمَّةِ اَحَدٌ وَ لا یُسَوّی بِهِمْ مَنْ جَرَتْ نِعْمَتُهُمْ عَلَیْهِ اَبَداً : با آل محمد صلوات الله علیه و علیهم کسی از این امت برابری نکند و با آنان مساوی نیست کسی که نعمت آل محمدی بر او همواره جاری است (و از جادهٔ بدبختی و هلاکت بطریق سعادت و رستگاری روان است) .

۴۶۷ لا شَرَفَ اَعْلی مِنَ التَّقْوی : هیچ بزرگی از پرهیزکاری و ترس از خدا بزرگتر نیست .

۴۶۸ لا تَلَفَ اَعْظَمُ مِنَ الْهَوی : هیچ تلف شدنی و نابودئی بزرگتر از هواپرستی نیست .

۴۶۹ لا عَمَلَ اَعْظَمُ مِنَ الْوَرَعِ : هیچ عملی بزرگتر از پارسائی و پرهیزکاری نیست .

۴۷۰ لا ذُلَّ اَعْظَمُ مِنَ الطَّمَعِ : هیچ خواری بزرگتر از طمعکاری نیست .

۴۷۱ لا لِباسَ اَفْضَلُ مِنَ الْعافِیَةِ : هیچ لباسی خوش برش تر از تندرستی نیست .

۴۷۲ لا شَیْءَ اَفْضَلُ مِنْ اِخْلاصِ عَمَلٍ فی صِدْقِ نِیَّةٍ : هیچ چیزی برتر از اخلاص عملی که با صدق نیت توأم باشد نیست .

۴۷۳ لَاشَيْءَ اَحْسَنُ مِنْ عَقْلٍ مَعَ عِلْمٍ وَعِلْمٍ مَعَ حِلْمٍ وَحِلْمٍ مَعَ قُدْرَةٍ : هیچ چیزی نیکوتر از عقلی که با علم و علمی که با حلم و حلمی که با قدرت و توانائی توأم باشد نیست .

۴۷۴ لَايَنْصَحُ اللَّئِيمُ اَحَدًا اِلَّا عَنْ رَغْبَةٍ اَوْ رَهْبَةٍ فَاِذَا زَالَتِ الرَّغْبَةُ وَالرَّهْبَةُ عَادَ اِلٰى جَوْهَرِهِ : لئیم و ناکس هیچکس را پند ندهد مگر یا از روی امید یا بیم همینکه بیم و امید تمام شد او هم بسوی سرشت زشت خویش باز میگردد .

۴۷۵ لَانِعْمَةَ اَهْنَأُ مِنَ الْاَمْنِ : هیچ نعمتی گواراتر از امنیّت نیست .

۴۷۶ لَاسَوْئَةَ اَقْبَحُ مِنَ الْمَنِّ : هیچ زشتی‌ای از منّت نهادن زشت‌تر نیست .

۴۷۷ لَاخَيْرَ فِي قَلْبٍ لَايَخْشَعُ وَعَيْنٍ لَاتَدْمَعُ وَعِلْمٍ لَايَنْفَعُ : در دلی که نترسد و دیده که نگرید و دانشی که سود نبخشد خیری نیست .

۴۷۸ لَاخَيْرَ فِي عَمَلٍ اِلَّا مَعَ الْيَقِينِ وَالْوَرَعِ : خیری در عمل نیست مگر اینکه با یقین بآخرت و پرهیزکاری توأم باشد .

۴۷۹ لَاتَسْكُنُ الْحِكْمَةُ قَلْبًا مَعَ حُبِّ شَهْوَةٍ : با وجود حبّ شهوت و آرزومندی بدنیا حکمت در دل جای نخواهد گرفت .

۴۸۰ لَاحِكْمَةَ اِلَّا لِعِصْمَةٍ : حکمت جز با نگهداری نفس از گناه بدست نیاید .

۴۸۱ لَاقَوِيَّ اَقْوٰى مِمَّنْ قَوِيَ عَلٰى نَفْسِهِ فَمَلَكَهَا : هیچ توانائی توانا تر نیست از کسی که بر نفسش توانائی داشته باشد و آنرا مهار کند .

۴۸۲ لَاعَاجِزَ اَعْجَزُ مِمَّنْ اَهْمَلَ نَفْسَهُ فَاَهْلَكَهَا : هیچ ناتوانی ناتوانتر نیست از کسیکه نفسش را واگذارد تا او را هلاک سازد .

۴۸۳ لَاغِنٰى مَعَ سُوءِ تَدْبِيرٍ : با و لخرجی و بیش از اندازه درآمد خرج کردن توانگری بکار نیست .

۴۸۴ لَافَقْرَ مَعَ حُسْنِ تَدْبِيرٍ : با حسن تدبیر و خرج را با دخل موازنه کردن نداری باقی نخواهد ماند .

۴۸۵ لَايَكُونُ الْعَالِمُ عَالِمًا حَتّٰى لَايَحْسُدَ مَنْ فَوْقَهُ وَلَايَحْتَقِرَ مَنْ دُونَهُ وَلَايَاْخُذَ عَلٰى عِلْمِهِ شَيْئًا مِنْ حُطَامِ الدُّنْيَا : عالم عالم نیست مگر وقتی که بر ما فوق خودش رشک نبرد و زیر دست خود را کوچک نشمارد و برای علمش چیزی از مال دنیا را دریافت ننماید (و برای

خدا تدریس نماید و بکار مردم برسد).

الفصل السّابع و الثّمانون

ممّا ورد من حکم امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام فی حرف الیاء بلفظ ینبغی قال علیه السّلام:

فصل هشتاد و هفتم

از آنچه که وارد گردیده است از حکمتهای حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السّلام در حرف یاء بلفظ ینبغی آنحضرت فرموده:

۱ ینبغی للعاقل ان لا یخلو فی کلّ حال من طاعة ربّه و مجاهدة نفسه: خردمند را سزد که در تمام حالات از طاعت پروردگارش و پیکار با نفسش باز نماند و خالی نباشد

۲ ینبغی للعاقل ان یعمل للمعاد و یستکثر من الزّاد قبل زهوق نفسه و حلول رمسه: مرد خرد را سزد که برای آخرتش کار کند و توشهٔ معاد اندوزد پیش از آنکه جان از پیکرش در کشیده شود و بگور (تنگ و تاریک) سپرده آید.

۳ ینبغی للمؤمن ان یلزم الطّاعة و یلتحف الورع و القناعة: سزاوار است که مرد ایمان طاعت پروردگارش را ملازم باشد و جامهٔ پرهیز و قناعت را به پیکر در پوشد.

۴ ینبغی لمن عرف الله سبحانه ان لا یخلو قلبه من رجائه و خوفه: سزاوار است کسیکه خداوند سبحان را می شناسد اینکه قلبش را از بیم و امید تهی نگذارد (و همواره بیاد خدا باشد).

۵ ینبغی لمن عرف نفسه ان یلزم القناعة و العفّة: سزاوار است کسیکه خویشتن را شناخت (و دانست از این سرای رفتنی و حسابش در حشر با خدا است) قناعت و پاکدامنی را ملازم بوده باشد.

۶ ینبغی لمن عرف الدّنیا ان یزهد فیها و یعزف عنها: کسی که جهان را شناخت سزاوار است اینکه در آن بگوشه گیری گراید و روی از جهان بگرداند.

۷ ینبغی لمن عرف دار الفناء ان یعمل لدار البقاء: سزاوار است آنکه دنیای فانی را

شناخت اینکه برای سرای باقی کار کند.

۸ یَنْبَغِی لِمَنْ عَرَفَ شَرَفَ نَفْسِهِ اَنْ یُنَزِّهَهَا عَنْ دَنَائَةِ الدُّنْیَا: سزاوار است برای کسی که بزرگواری و جاه خویش را شناخت اینکه نفس خویش را از پستی و آلودگی دنیا پاکیزه سازد.

۹ یَنْبَغِی لِمَنْ عَرَفَ سُرْعَةَ رِحْلَتِهِ اَنْ یُحْسِنَ التَّأَهُّبَ لِنُقْلَتِهِ: سزاوار است برای کسی که زود رفتنش را از جهان شناخت باینکه ساز و برگ رفتنش را نیکو تهیه بیند.

۱۰ یَنْبَغِی لِلْعَاقِلِ اَنْ یُقَدِّمَ لِآخِرَتِهِ وَیَعْمُرَ دَارَ اِقَامَتِهِ: مرد خردمند را سزد که زاد و توشه برای آخرتش پیش فرستد و سرای ماندنش را آباد سازد.

۱۱ یَنْبَغِی لِمَنْ عَلِمَ سُرْعَةَ زَوَالِ الدُّنْیَا اَنْ یَزْهَدَ فِیهَا: سزاوار است کسیکه دانست که دنیا با چه تندی و شتابی از بین میرود اینکه کناره گیری را در آن بگزیند.

۱۲ یَنْبَغِی لِمَنْ اَیْقَنَ بِبَقَاءِ الْآخِرَةِ وَدَوَامِهَا اَنْ یَعْمَلَ لَهَا: سزاوار است برای کسی که یقین بپایداری و دوام آخرت دارد اینکه برای آخرت کار کند.

۱۳ یَنْبَغِی لِمَنْ عَرَفَ اللّٰهَ سُبْحَانَهُ اَنْ یَرْغَبَ فِیمَا لَدَیْهِ: سزاوار است برای کسیکه خداوند پاک را شناخت باینکه آرزومند آنچه که نزد او است باشد (اینجمله را بمناسبت مقام از کتاب مطالب السئول محمد بن طلحه شافعی تیمناً نقل مینمایم).

۱۴ یَنْبَغِی لِلْعَالِمِ اَنْ یَکُونَ صَدُوقاً لِیُؤْمَنَ عَلَی مَا قَالَ وَاَنْ یَکُونَ مَشْکُوراً لِیَسْتَحِقَّ الْمَزِیدَ وَاَنْ یَکُونَ حَمُولاً لِیَسْتَحِقَّ السِّیَادَةَ وَاَنْ یَعْمَلَ بِعِلْمِهِ لِیَقْتَدِیَ النَّاسُ بِهِ: سزاوار است که مرد دانشمند و عالم راستگو باشد تا اینکه بر آنچه که میگوید امین باشد (و مردم از وی باور دارند) و اینکه شاکر باشد تا اینکه در خور فزونی و زیادتی نعمت علم گردد و بردبار باشد تا اینکه سزاوار سروری شود و اینکه بعلمش عمل کند تا اینکه مردم (در کار عمل برای آخرت) با او اقتدا نمایند.

۱۵ یَنْبَغِی لِمَنْ رَضِیَ بِقَضَاءِ اللّٰهِ سُبْحَانَهُ اَنْ یَتَوَکَّلَ عَلَیْهِ: سزاوار است کسیکه بقضای خداوند سبحان راضی است اینکه براو توکل نماید (و او را در کارها یار و پشتیبان گیرد).

۱۶ یَنْبَغِی لِمَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ اَنْ لَا یُفَارِقَهُ

اَلحُزنُ وَالحَذَرُ: سزاوار است برای کسی که نفس خود را شناخت باینکه از اندوه و ترس از کار آخرت جدائی نگیرد.

۱۷ یَنبَغی لِمَن عَرَفَ الزَّمانَ اَن لایَأمَنَ صُرُوفَهُ: سزاوار است برای کسیکه روزگار را شناخت باینکه ایمن از گردشهای گوناگون آن نشیند.

۱۸ یَنبَغی لِمَن عَرَفَ النّاسَ اَن یَزهَدَ فیما اَیدیهِم: سزاوار است برای کسیکه مردم را شناخت باینکه در آنچه که در دستهای مردم است زهد و کناره گیری را اختیار نماید.

۱۹ یَنبَغی لِمَن عَرَفَ الاَشرارَ اَن یَعتَزِلَهُم: سزاوار است کسیکه ناکسان را می شناسد باینکه از آنها کناره گیرد (و با آنها در نیامیزد).

۲۰ یَنبَغی لِمَن عَرَفَ الفُجّارَ اَن لایَعمَلَ عَمَلَهُم: سزاوار است برای کسیکه بدکاران را می شناسد باینکه خودش مانند آنها عمل نکند.

۲۱ یَنبَغی لِلعاقِلِ اَن یَکتَسِبَ بِمالِهِ الحَمدَ وَ یَصُونَ نَفسَهُ عَنِ المَسئَلَةِ: سزاوار است که مرد خرد با مالش ستایش مردم را بدست آرد (و با آنها بخشش نماید) و خودش را از درخواست از مردم نگهداری کند.

۲۲ یَنبَغی اَن یَکُونَ اَفعالُ الرَّجُلِ اَحسَنَ مِن اَقوالِهِ وَ لایَکُونَ اَقوالُهُ اَحسَنَ مِن اَفعالِهِ: سزاوار است که کردار مرد بهتر از گفتارش باشد و نباید که گفتارش از کردارش بهتر باشد.

۲۳ یَنبَغی لِلعاقِلِ اَن یُخاطِبَ الجاهِلَ مُخاطَبَةَ الطَّبیبِ المَریضَ: سزاوار است که مرد خرد نادان را خطاب کند همانطور که طبیب مریض را خطاب میکند و دستور میدهد.

۲۴ یَنبَغی اَن یَتَداوَی المُؤمِنُ اَدواءَ الدُّنیا کَما یَتَداوی ذُوالعِلَّةِ وَ یَحتَمِیَ مِن شَهَواتِها وَ لَذّاتِها کَما یَحتَمِی المَریضُ: سزاوار است که مرد مومن دردهای دنیا را از خویش مداوا نماید مانند آنکه شخص بیمار مداوا میکند و از شهوات و لذتهای آن بپرهیزد همانطور که شخص دردمند و مریض میپرهیزد.

۲۵ یَنبَغی اَن یَکُونَ عِلمُ الرَّجُلِ زائِداً عَلی نُطقِهِ وَ عَقلُهُ غالِباً عَلی لِسانِهِ: سزاوار است که علم مرد بر گفتارش بچربد و عقلش بر زبانش پیشی گیرد و غالب باشد.

۲۶ یَنبَغی اَن یَکُونَ الرَّجُلُ مُهَیمِناً عَلی نَفسِهِ

مُراقِباً قَلْبَهُ حافِظاً لِسانَهُ : سزاوار است که مرد بر نفسش آگهی داشته باشد و دلش را مواظبت کننده و زبانش را نگهدارنده باشد (تا آن بزنگار هوس آلوده نگردد و این بغیر حق سخن نگوید) .

۲۷ یَنْبَغی لِلْعاقِلِ اَنْ یَحْتَرِسَ مِنْ سُکْرِ الْمالِ وَ سُکْرِ الْقُدْرَةِ وَسُکْرِ الْعِلْمِ وَسُکْرِ الْمَدْحِ وَسُکْرِ الشَّبابِ فَاِنَّ لِکُلِّ ذٰلِکَ رِیاحٌ خَبیثَةٌ تَسْلُبُ الْعَقْلَ وَتَسْتَخِفُّ الْوَقارَ : خردمند را سزد که خویش را نگهبانی کند از مستی مال و مستی قدرت و توانائی و مستی علم و مستی ستایش و مستی جوانی زیرا که برای هر یک از اینها بادهائی است پلید و زشت که عقل را میگیرند و وقار و گرانی شخص را به سبکی مبدّل میسازند .

۲۸ یَنْبَغی لِلْعاقِلِ اَنْ یُکْثِرَ مِنْ صُحْبَةِ الْعُلَماءِ الْاَبْرارِ وَیَجْتَنِبَ مُقارَبَةَ الْاَشْرارِ وَالْفُجّارِ : مرد خردمند را سزد که با علماء نیکوکردار بسیار همنشینی کند و از نزدیکی با بدان و بدکاران دوری گزیند .

۲۹ یَنْبَغی اَنْ یُهانَ مُغْتَنِمُ مَوَدَّةِ الْحَمْقیٰ : سزاوار است آن کسیکه دوستی ابلهان را غنیمت میشمرد اینکه خوار گردد .

۳۰ یَنْبَغی لِمَنْ اَرادَ اِصْلاحَ نَفْسِهِ وَاِحْرازَ دینِهِ اَنْ یَجْتَنِبَ مُخالَطَةَ اَبْناءِ الدُّنْیا : سزاوار است آنکس که اراده دارد نفسش را اصلاح نماید اینکه از آمیزش با مردم دنیا دوری گزیند .

۳۱ یَنْبَغی لِمَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ اَنْ لایُفارِقَهُ الْحَذَرُ وَالنَّدَمُ خَوْفاً اَنْ تَزِلَّ بِهِ بَعْدَ الْعِلْمِ الْقَدَمُ : برای کسیکه شناسای نفس خویش است سزاوار است باینکه از ترس و پشیمانی (از عمر از دست رفته غفلت نورزد و) جدا نگردد از ترس اینکه مبادا پس از دانستن و شناختن دیو نفس درشتی آغازد و زمام از دست عقل در گسلاند) و بدان واسطه قدم از جادّه حق و هدایت بلغزد .

۳۲ یَنْبَغی اَنْ یَکُونَ التَّفاخُرُ بِعُلَی الْهِمَمِ وَالْوَفاءِ بِالذِّمَمِ وَالْمُبالَغَةِ فِی الْکَرَمِ لابِبَوالِی الرِّمَمِ وَرَذائِلِ الشِّیَمِ : (اگر کسی اهل فخر و نازش باشد) سزاوار است که بنازد به بلندی همتها و وفا کردن به پیمانها و پافشاری در کرم و جوانمردی نه اینکه بنازد با استخوانهای پوسیده و کردارها

۲۳	... و روشهای زشت و ناپسندیده .
۲۳	ینبغی للعاقل اذا علم ان لا یعنف واذا علم ان لا یأنف : سزاوار است که خردمند را هرگاه علمی را بوی بیاموزند بگردنکشی نگراید و هنگامی علم را او بدیگری بیاموزد رخ ننماید و تنگدل نگردد .

الفصل الثامن و الثمانون

مما ورد من حکم امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام فی حرف الباء بلفظ یستدل قال علیه السلام

فصل هشتاد و هشتم

از آنچه که وارد گردیده است از حکمتهای حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در حرف باء بلفظ یستدل آنحضرت فرمود

۱ یستدل علی ایمان الرجل بالتسلیم و لزوم الطاعة : برایمان مرد راه برده میشود باینکه فرمان خدای را گردن نهد و او امرش را ملازم باشد .

۲ یستدل علی عقل الرجل بالعفة و القناعة : برعقل و خرد مرد باین راه برده میشود که خود را بزیور عفت و قناعت آراسته دارد .

۳ یستدل علی عقل کل امرء بما یجری علی لسانه : برعقل هر مردی راه برده میشود بآنچه که بر زبانش جاری میگردد . (که کلام المرء دلیل علی عقله) .

۴ یستدل علی الادبار باربع بسوء التدبیر و قبح التبذیر و قلة الاعتبار و کثرة الاغترار : به برگشت روزگار بچهار چیز استدلال میگردد : بد بچاره کار برخاستن ، مال را برشتی و بی اندازه و بیجا خرج کردن ، بکم از دنیا عبرت گرفتن و به بسیار از دنیا فریب خوردن .

۵ یستدل علی العاقل باربع بالحزم و الاستظهار و قلة الاغترار و تحصین الاسرار : برخردمند راه برده میشود بچهار چیز بدور اندیشی و یار و پشتیبان گرفتن و کمتر مغرور شدن بدنیا و نگهداشتن اسرار زندگی و دوستان .

۶ یستدل علی دین الرجل بحسن تقواه و صدق ورعه : بدین مرد راه برده میشود باینکه تقوایش خوب و پارسائی و پرهیزکاریش درست باشد (و ابن الوقت نباشد که بنفع دنیایش فقط پارسا و با تقوا باشد) .

۷ یُسْتَدَلُّ عَلیٰ شَرِّ الرَّجُلِ بِکَثْرَةِ شَرَهِهِ وَ کَثْرَةِ طَمَعِهِ : بسوی بدی مرد راه برده میشود به بسیاری آزو حرص و طمعش.

۸ یُسْتَدَلُّ عَلیٰ عَقْلِ الرَّجُلِ بِحُسْنِ مَقالِهِ وَ عَلیٰ طَهارَةِ اَصْلِهِ بِجَمیلِ اَفْعالِهِ : بحسن عقل راه برده میشود بانیکه گفتارش نیک و نهادش پاکیزه و کردارش نیکو و آراسته باشد.

۹ یُسْتَدَلُّ عَلیٰ نُبْلِ الرَّجُلِ بِقِلَّةِ مَقالِهِ وَ عَلیٰ تَفَضُّلِهِ بِکَثْرَةِ احْتِمالِهِ : براست روی و بزرگی مرد استدلال میگردد بکم گوییش و بفضل فزونیش به بسیاری بردباریش.

۱۰ یُسْتَدَلُّ عَلیٰ کَرَمِ الرَّجُلِ بِحُسْنِ بِشْرِهِ وَ بَذْلِ بِرِّهِ : برجوانمردی مرد استدلال میشود بگشادهٔ روییش و نیکی خوئی و احسان کردنش.

۱۱ یُسْتَدَلُّ عَلَی الْمُحْسِنینَ بِما یَجْری لَهُمْ اَلْسُنُ الْاَخْیارِ مِنْ حُسْنِ الْاَفْعالِ وَ جَمیلِ السّیرَةِ : بسوی نیکان راه یافته میشود بآنچه که دربارهٔ آنان برزبان نیکان جاری میگردد از خوبی کردار و خوشرفتاری با مردم.

۱۲ یُسْتَدَلُّ عَلیٰ اِدْبارِ الدُّوَلِ بِاَرْبَعٍ تَضْییعِ الْاُصُولِ وَ التَّمَسُّكِ بِالْفُرُوعِ وَ تَقْدیمِ الْاَرْذالِ وَ تَأْخیرِ الْاَفاضِلِ : بر برگشت دولتها و سلطنتها بچهار چیز استدلال میگردد در آمد کشور را (که عبارت از کشاورزی و تجارت است) از بین بردن و بشاخه ها (و چیزهای کم اهمیت) چنگ در افکندن ناکسان را مقدم و دانشمندان را مؤخر داشتن (و این چهار اصل وارونه امروز در کشور اسلامی ما ایران بسیار خوب مورد اجراست نیکان برکنار و ناپاکان تمام معنی سر کارانند).

۱۳ یُسْتَدَلُّ عَلَی اللَّئیمِ بِسُوءِ الْفِعْلِ وَ قُبْحِ الْخُلْقِ وَ ذَمیمِ الْبُخْلِ : بر ناکس و پست راه برده میشود به بدکرداری و ترشخوئی و بخل نکوهیده داشتنش.

۱۴ یُسْتَدَلُّ عَلَی الْاِیمانِ بِکَثْرَةِ التُّقیٰ وَ مِلْكِ الشَّهْوَةِ وَ غَلَبَةِ الْهَویٰ : استدلال میگردد برایمان مرد به بسیاری تقوا و زمام شهوتش را بچنگ آوردن و بر هوای نفس غلبه نمودن.

۱۵ یُسْتَدَلُّ عَلَی الْیَقینِ بِقِصَرِ الْاَمَلِ وَ اِخْلاصِ الْعَمَلِ وَ الزُّهْدِ فِی الدُّنْیا : بریقین داشتن

مرد (بخدا و معاد) استدلال میگردد باینکه عملش خالص برای خدا و آرزویش کوتاه و اینکه زاهد و کناره گیر در کار دنیا بوده باشد .

۱۶ يُسْتَدَلُّ عَلَى حِلْمِ الرَّجُلِ بِكَثْرَةِ احْتِمَالِهِ وَ عَلَى نُبْلِهِ بِكَثْرَةِ إِنْعَامِهِ : بر حلم و بردباری مرد استدلال میشود به بسیاری بردباریش (در برابر جهال و ناکسان) و بر بزرگواریش به بسیاری انعام و بخشش نمودنش .

۱۷ يُسْتَدَلُّ عَلَى خَيْرِ كُلِّ امْرِءٍ وَ شَرِّهِ وَ طَهَارَةِ أَصْلِهِ وَ خُبْثِهِ بِمَا يَظْهَرُ مِنْ أَفْعَالِهِ : بر خوبی هر مرد و بر بدیش و پاکیزگی اصل و بدگوهریش استدلال میگردد از آنچه که از کردار و رفتارش هویدا میگردد .

۱۸ يُسْتَدَلُّ عَلَى مَا لَمْ يَكُنْ بِمَا قَدْ كَانَ : استدلال میگردد بآنچه که نمیباشد (از حشر و قیامت که نیامده است بآنچه که از بعث و نشر رسل و کتب و) آنچه که میباشد و آمده است .

۱۹ يُسْتَدَلُّ عَلَى مُرُوَّةِ الرَّجُلِ بِبَثِّ الْمَعْرُوفِ وَ بَذْلِ الْإِحْسَانِ وَ تَرْكِ الْامْتِنَانِ : بر مردانگی مرد استدلال میشود به پراکنده کردن و آشکار نمودن خوبی و احسان را همواره بکار بردن و منت گذاشتن را ترک گفتن .

۲۰ يُسْتَدَلُّ عَلَى عَقْلِ الرَّجُلِ بِكَثْرَةِ وَقَارِهِ وَ حُسْنِ احْتِمَالِهِ وَ عَلَى كَرَمِ أَصْلِهِ بِجَمِيلِ أَفْعَالِهِ : استدلال میگردد بر عقل مرد به بسیاری سنگینی و وقارش و خوبی حلمش و بر پاکی گوهرش به نیکی کردار و رفتارش با مردم .

۲۱ (در خاتمه این فصل این حدیث شریف و شیرین را بمناسبت از کتاب توحید ابن بابویه علیه الرحمه نقل مینمایم :
فِي كِتَابِ التَّوْحِيدِ عَنْ ابْنِ بَابَوَيْهِ ره عَنْ أَصْبَغَ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى دَاوُدَ يَا دَاوُدُ تُرِيدُ وَ أُرِيدُ وَ لَا يَكُونُ إِلَّا مَا أُرِيدُ فَإِنْ أَسْلَمْتَ لِمَا أُرِيدُ أَعْطَيْتُكَ مَا تُرِيدُ وَ إِنْ لَمْ تُسْلِمْ لِمَا أُرِيدُ أَتْعَبْتُكَ فِيمَا تُرِيدُ ثُمَّ لَا يَكُونُ إِلَّا مَا أُرِيدُ : درکتاب توحید ابن بابویه از اصبغ بن نباته روایت شده است که او گفت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که خداوند وحی فرستاد بسوی داود ع که ای داود تو چیزی اراده میکنی و من هم اراده میکنم و نیست مگر آنچه که من اراده

کنم پس اگر تو تسلیم اراده من شوی آنچه که اراده کرده تو میدهم و اگر تسلیم اراده من نشدی در آنچه خودت اراده کرده تو را برنج می افکنم و پس از آن رنج هم نیست مگر آنچه را که من اراده کنم انتهی مترجم).

الفصل التاسع و الثمانون

مما ورد من حکم امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام فی حرف الباء بلفظ یسیر قال علیه السلام:

فصل هشتاد و نهم

از آنچه که وارد گردیده از حکمتهای حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در حرف باء بلفظ یسیر آنحضرت فرمود:

١ یسیر الریاء شرک: ریا کمش نیز شرک بخدا است.

٢ یسیر الظن شک: اندکی از سوء ظن شک بخدا است.

٣ یسیر الغیبة افک: غیبت و بدگوئی کمش هم بهتان است.

٤ یسیر الشک یفسد الیقین: شک بخدا کمش هم یقین را از بین میبرد.

٥ یسیر الدنیا یفسد الدین: اندکی از دنیا دین را تباه میسازد.

٦ یسیر الطمع یفسد کثیر الورع: اندکی از طمعکاری بسیاری از پارسائی را از بین میبرد.

٧ یسیر الحرص یحمل علی کثیر الطمع: اندکی از حرص شخص را بر بسیاری طمعکاری وامیدارد.

٨ یسیر من الدین خیر من کثیر من الدنیا: اندکی از دین بهتر از بسیاری از دنیا است.

٩ یسیر المعرفة یوجب الزهد فی الدنیا: اندکی از خداشناسی سبب کناره گیری از دنیا خواهد بود.

١٠ یسیر الهوی یفسد العقل: اندکی از هوا پرستی عقل را از بین میبرد.

١١ یسیر الامل یوجب فساد العقل: اندکی از آرزومندی بدنیا موجب از بین رفتن عقل است.

١٢ یسیر یکفی خیر من کثیر یطغی: اندکی که کفایت کند بهتر از بسیاری است که شخص را بسرکشی وادارد.

١٣ یسیر الدنیا یکفی و کثیرها یردی: اندکی از دنیا کفایت میکند و بسیارش شخص را در هم خرد میکند.

١٤ یسیر الحق یدفع کثیر الباطل: اندکی از حق بسیاری از باطل را برطرف میسازد.

۱۵ یسیر العطاء خیر من التعلل بالاعتذار: اندکی از بخشش و عطا بهتر از بهانه جوئی و عذر آوردن و ندادن است.

۱۶ یسیر العلم یغنی کثیر الجهل یطغی: اندکی از دانش شخص را بی نیاز میسازد و بسیاری از جهل و نادانی شخص را سرکش و گمراه میگرداند.

۱۷ یسیر التوبة والاستغفار یمحص المعاصی والاصرار: اندکی از توبه و استغفار گناهان و ایستادگی بر آن گناه را درهم میکوبد و از بین میبرد.

۱۸ یسیر الدنیا خیر من کثیرها وبلغتها اجدر من هلکتها: اندکی از دنیا بهتر از بسیارش میباشد و توشه که رساننده و بس باشد سزاوارتر از بسیاری که هلاک کننده باشد.

الفصل التسعون

مما ورد من حکم امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام فی حرف الباء بیاء النداء قال علیه السلام:

فصل نودم

از آنچه که وارد گردیده است از حکمتهای حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در حرف یا بیاء نداء آنحضرت علیه السلام فرمود

۱ یا اسراء الرغبة اقصروا فان المعرج علی الدنیا لا یروعه الا صریف انیاب الحدثان: الا ای اسیران و پای بندان آرزو آرزوها را کوتاه گیرید (و دل از جهان برکنید) زیرا که بالا رونده بر دنیا را پائین نیاورد مگر صدای بهم خوردن دندانهای حوادث (انسان همینکه بگاه و دستگاه جهان رسید و آرمید که ناگاه دیو حوادث از کمین بیرون تازد و او را با دندان و دست و پای خویش بکوبد و پاره سازد).

۲ یا اهل المعروف والاحسان لا تمنوا باحسانکم فان الاحسان والمعروف یبطله قبح الامتنان: شما ای نیکان و ای نیکوکاران نکند که برای احسانتان بر سر مردم منت بگذارید زیرا که منت بر سر مردم نهادن نیکی و احسان را از بین خواهد برد.

۳ یا عبد الله لا تعجل فی عیب عبد بذنبه فلعله مغفور له فلا تأمن علی نفسك صغیر معصیة فلعلك معذب علیها: توای بنده خدا نکند که در عیب گذاری بر بنده گنهکار شتاب آری زیرا ممکن است که (او توبه

کرده و) آمرزیده شده باشد و تو خودت از یک گناه کوچک بر نفست ایمن مباش که ممکن است برای آن بعذاب دچار گردی

۴ یَا بْنَ آدَمَ إِذَا رَأَیْتَ اللهَ سُبْحَانَهُ یُتَابِعُ عَلَیْكَ نِعَمَهُ فَاحْذَرْهُ وَحَصِّنِ النِّعَمَ بِشُكْرِهَا: تو ای آدمیزاده هر آنگاه دیدی که خداوند سبحان نعمتهایش را پیاپی بر تو فرو میبارد همان موقع از وی بترس و نعمتها را بوسیلهٔ سپاسگزاری به بند درکش (که اگر کفران کنی نعمت فوراً قطع خواهد شد)

۵ یَا دُنْیَا یَا دُنْیَا إِلَیْكِ عَنِّی أَبِی تَعَرَّضْتِ أَمْ إِلَیَّ تَشَوَّقْتِ لَا حَانَ حِینُكِ غُرِّی غَیْرِی لَا حَاجَةَ لِی فِیكِ قَدْ طَلَّقْتُكِ ثَلَاثًا لَا رَجْعَةَ فِیكِ فَعَیْشُكِ قَصِیرٌ وَخَطَرُكِ یَسِیرٌ وَأَمَلُكِ حَقِیرٌ آهِ مِنْ قِلَّةِ الزَّادِ وَطُولِ الطَّرِیقِ وَبُعْدِ السَّفَرِ وَعِظَمِ الْمَوْرِدِ: ای دنیای غدار وای ال مکار آیا تورا کار بدانجا کشیده است که متعرض علی شوی و مرا بسوی خویش کشیدن خواهی بر و کنار که علی مردی نیست که تو بوی نزدیک گردی تو برو دیگری را بفریب که مرا در تو نیازی نیست و من تورا سه طلاق گفته ام و رجوعی برای من در تو نیست زیرا که زندگانی در تو کوتاه و قدر و منزلت اندک و آرزو کوچک است (و آنانکه در تو دل بسته اند جعلانی چند که بویرانه ساخته اند و کرکسانی اند که از مردار گندیده بطعامهای لذید بهشتی و روحانی نپرداخته اند) وای وای که تا چه اندازه توشه کم است و راه دراز و سفر دور و فرودگاه بزرگ و سخت (از این گریوه های تنگ و گردنه های سخت چسان گذشتن باید بندگان خدای توشه برگیرید این راه پرخطر ترس و تقوای از خدا است از آن غافل مباشید)

۶ یَا عَبِیدَ الدُّنْیَا وَالْعَامِلِینَ لَهَا إِذَا كُنْتُمْ فِی النَّهَارِ تَبِیعُونَ وَتَشْتَرُونَ وَبِاللَّیْلِ عَلَی فُرُشِكُمْ تَتَقَلَّبُونَ وَتَنَامُونَ وَفِیمَا بَیْنَ ذَلِكَ عَنِ الْآخِرَةِ تَغْفُلُونَ وَبِالْعَمَلِ تُسَوِّفُونَ فَمَتَی تُفَكِّرُونَ فِی الْإِرْشَادِ فَمَتَی تُقَدِّمُونَ الزَّادَ وَمَتَی تَهْتَمُّونَ بِأَمْرِ الْمَعَادِ: شما ای بندگان دنیا و کارکنان برای آن اگر بنا باشد شما در روز سرگرم خرید و فروش و شب در رختخوابهایتان از این پهلو بدان پهلو بغلطید و بخوابید و در این میان از آخرت غافل مانده عمل برای آن را پس بیندازید

پس چه وقت برای کار هایت فکری میکنید پس چه وقت زاد و توشه پیش میفرستید کدام هنگام بامر معاد و آخرت همت میگمارید و کاری انجام میدهید (آیا با اینهمه فریادهای رسا و پندهای شیوا هنوز هنگام آن نرسیده است که سر از این خواب گران برکشید و توشه پیش فرستید؟).

۷ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِلَى رَبِّكُمْ كَمْ تُوعَظُونَ وَلَا تَتَّعِظُونَ فَكَمْ قَدْ وَعَظَكُمُ الْوَاعِظُونَ وَحَذَّرَكُمُ الْمُحَذِّرُونَ وَزَجَرَكُمُ الزَّاجِرُونَ وَبَلَّغَكُمُ الْعَالِمُونَ وَعَلَى سَبِيلِ النَّجَاةِ دَلَّكُمُ الْأَنْبِيَاءُ وَالْمُرْسَلُونَ وَأَقَامُوا عَلَيْكُمُ الْحُجَّةَ وَأَوْضَحُوا لَكُمُ الْمَحَجَّةَ فَبَادِرُوا الْعَمَلَ وَاغْتَنِمُوا الْمَهَلَ فَإِنَّ الْيَوْمَ عَمَلٌ وَلَا حِسَابٌ وَغَدًا حِسَابٌ وَلَا عَمَلٌ وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ

الا ای مردم جهان تا چند شما را بسوی پروردگارتان براندند و پند دهند و شما پند نگیرید و اندرز نپذیرید تا چند واعظان شما را موعظه کنند و ترسانندگان شما را بترسانند و منع کنندگان شما را مانع (از دنیا و گناه) شوند تا کی دانشمندان مطالب عالیه و دستورات خدا را بشما برسانند و انبیا و پیمبران شما را براه نجات و هدایت دلالت کنند و راه را برایتان صاف و هموار سازند (و شما از بیراهه براه نیائید و طریق حق را نسپرید و عمل را چنگ نیازید هلا کوس رحیل نواخته شد و کاروان پیشاهنگان نزدیک است بمنزل برسند) بسوی عمل بشتابید و مهلت را غنیمت شمارید زیرا که امروز عمل است و حساب نیست و فردا حساب است و عمل نیست زودا که ستمگران بدانند بچه جایگاه سخت و بدی نقل مکان کرده اند.

۸ يَا أَيُّهَا النَّاسُ ازْهَدُوا فِي الدُّنْيَا فَإِنَّ عَيْشَهَا قَصِيرٌ وَخَيْرَهَا يَسِيرٌ وَإِنَّهَا لَدَارُ شُخُوصٍ وَمَحَلَّةُ تَنْغِيصٍ وَإِنَّهَا لَتُدْنِي الْآجَالَ وَتَقْطَعُ الْآمَالَ أَلَا وَهِيَ الْمُتَصَدِّيَةُ لِلْعُيُونِ وَالْجَامِحَةُ الْحَرُونُ وَالْمَائِنَةُ الْخَئُونُ:

الا ای مردم در دنیا زهد را پیشه خویش سازید زیرا که عیش دنیا کوتاه و خوبیش کم است دنیا سرای بیرون رفتن است و جایگاه ناخوشی و اندوه است این دنیا است که اجلها را نزدیک و آرزوها را می برد و از بین میبرد هم او است که دیده ها را (برای گریستن) بهم در میفشارد این اسبی است

سرکش دوان کشنده و خیانت کننده از آن
ایمن مباشید بلکه حدّاکثر استفاده را برای
آخرت از آن بنمایید تا رستگار باشید نه
زیانکار).

۹ یا اَبا ذَرُّ اِنَّکَ غَضِبْتَ لِلّٰهِ سُبْحانَهُ فَارْجُ
مَنْ غَضِبْتَ لَهُ اِنَّ الْقَوْمَ خافُوکَ عَلیٰ
دُنْیاهُمْ وَخِفْتَهُمْ عَلیٰ دِینِکَ فَاتْرُکْ
فی اَیْدِیهِمْ ما خافُوکَ عَلَیْهِ وَاهْرُبْ
مِنْهُمْ بِما خِفْتَهُمْ عَلَیْهِ فَما اَحْوَجَهُمْ اِلیٰ
ما مَنَعْتَهُمْ وَما اَغْناکَ عَمّا مَنَعُوکَ وَلَوْ
اَنَّ السَّمٰواتِ وَالْاَرْضَ کانَتا عَلیٰ عَبْدٍ
رَتْقاً ثُمَّ اتَّقَی اللّٰهَ لَجَعَلَ لَهُ مِنْهُما
مَخْرَجاً فَلا یُؤْنِسَنَّکَ اِلَّا الْحَقُّ وَلا
یُوحِشَنَّکَ اِلَّا الْباطِلُ فَلَوْ قَبِلْتَ دُنْیاهُمْ
لَاَحَبُّوکَ وَلَوْ قَرَضْتَ مِنْها لَاَمَّنُوکَ

این سخن شیرین وشیوا را حضرت علیه السّلام
بهنگامی فرمودند که عثمان جناب اباذر را به ربذه طرد میکرد
وآن داستان چنان است که وقتی که ایرادات
حقّه ابوذر بر عثمان بسیار و عرصه را بروی تنگ
عثمان امر کرد ابوذر بربذه طرد شود هیچکس بنامید او را
مشایعت نماید و با وی سخن گوید و مأمور اینکار
مروان حکم علیه اللّعنة والعذاب بود حضرت امیرالمؤمنین
و امام حسن و امام حسین علیهم السّلام با عبداللّه جعفر و عقیل
با امریّهٔ عثمان مخالفت کردند و ابوذر را مشایعت نموده
در بیرون مدینه هر یک با وی سخنی گفته و تودیع نمودند
وقتی که حضرت امام حسن با ابوذر مشغول سخن بود مروان
گفت یا حسن مگر امریّهٔ خلیفه را نشنیدی و با
حضرت درشتی کرد حضرت امیرالمؤمنین سیلی
بصورت اسب مروان زده او را بازگردانید مروان
شکایت بعثمان برد عثمان حضرت را طلبید با وی
عتاب کرد که چرا امریّهٔ مرا اجرا نکرده سیلی بصورت
اسب مروان زده او را بر شمرده اکنون مروان را
سزد که قصاص کند حضرت فرمود امّا در مورد اسب
اسب من حاضر است مروان قصاص کند امّا
درباره مطالب دیگر چنانچه مروان لب بسخن گشاید
درشت ترا از آنها را بر تو خواهم شمرد و نخواهم گفت
مگر راست عثمان ناچار دم در کشید باری حضرت
در اینموقع بابی ذر فرمودند: ای اباذر تو برای خدا
خشم گرفتی از همان کسیکه برایش خشم گرفتی امید
داشته باش این مردم بر دنیایشان از تو ترسیدند

و تو بر دینت از آنها ترسیدی پس آنچه که آنها
برای آن از تو میترسیدند در دستشان واگذار
و با آنچه که تو برای آن از آنها ترسان بودی بگریز
ای اباذر چقدر آنها نیازمندند بآن چیزیکه تو آنها
از آن منع میکردی و چقدر بی نیازی تو از آنچه
که آنها تو را از آن مانع میشدند و اگر آسمان و زمین
هم داستان گردند که بر بنده تنگ گیرند و آن بنده
فقط از خدا بترسد (و او را یار و پشتیبان گیرد)
البته خدا از میان آن دو برای او راهی باز کند
و نجاتش دهد ای اباذر نباید که انیس و یار تو باشد
مگر حق و نباید که تو را بوحشت افکند مگر باطل تو اگر
دنیای آنها را قبول کرده بودی تو را دوست خود
میگرفتند و اگر از آنها دنیایشان را قرض میگرفتی
أمینت میپنداشتند .

۱۰ یَا أَهْلَ الْغُرُورِ مَا أَلْهَجَكُمْ بِدَارٍ خَيْرُهَا
زَهِيدٌ وَشَرُّهَا عَتِيدٌ وَنَعِيمُهَا مَسْلُوبٌ
وَعَزِيزُهَا مَنْكُوبٌ وَمَالُهَا مَحْرُوبٌ
وَمَالِكُهَا مَمْلُوكٌ وَتُرَاثُهَا مَتْرُوكٌ
شما ای فریب خوردگان دنیا چه چیز شما را حریص
گردانیده است بسرائی که خیرش کم و شرش
دامنگیر و آماده است نعمتش گرفته شدنی عزیزش
خوار شدنی آشتیهایش جنگ آمیز مالکش
مملوک میراثش واگذاردنی است .

۱۱ یَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ
حُجَّةٌ فِي أَرْضِهِ أَوْكَدُ مِنْ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ
صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَلَا حِكْمَةٌ
أَبْلَغُ مِنْ كِتَابِهِ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ وَلَا مَدَحَ
اللَّهُ تَعَالَى إِلَّا مَنِ اعْتَصَمَ بِحَبْلِهِ وَاقْتَدَى
بِنَبِيِّهِ وَإِنَّمَا هَلَاكُ مَنْ هَلَكَ عِنْدَ مَا
عَصَاهُ وَخَالَفَهُ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَلِذَلِكَ
يَقُولُ فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ
أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ
أَلِيمٌ : الا ای مردم بدانید که از برای خداوند
سبحان در روی زمین حجت و برهانی استوارتر
و روشن تر از پیغمبر ما محمد صلوات الله و سلامه
علیه و علی آله نیست و حکمت و دانشی رساننده تر
از کتابش که قرآن مجید و بزرگ است نمیباشد
و خداوند ستایش نفرموده است مگر کسی را
که چنگ در رشته استوار وی زند و برسولش
اقتدا نماید و البته جز این نیست که هلاک میشود

آنکه ہلاک میگردد برای اینکه خدا معصیت کرده خلاف امر او رفتار و از ہوای نفسش پیروی نموده است فلذا در قرآن مجید سوره ۲۴ آیه ۶۳ فرماید کسانیکه از فرمان و دستور آلهی سرباز زدند باید بترسند از اینکه بلا و فتنه بآنها برسد یا بعذابی دردناک دچار گردند.

۱۲ یَا أَیُّهَا النَّاسُ اقْبَلُوا النَّصِیحَةَ مِمَّنْ نَصَحَکُمْ وَتَلَقَّوْهَا بِالطَّاعَةِ مِمَّنْ حَمَلَهَا إِلَیْکُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ سُبْحَانَهُ لَمْ یَمْدَحْ مِنَ الْقُلُوبِ إِلَّا أَوْعَاهَا لِلْحِکْمَةِ وَمِنَ النَّاسِ إِلَّا أَسْرَعَهُمْ إِلَی الْحَقِّ إِجَابَةً وَاعْلَمُوا أَنَّ الْجِهَادَ الْأَکْبَرَ جِهَادُ النَّفْسِ فَاشْتَغِلُوا بِجِهَادِ أَنْفُسِکُمْ تَسْعَدُوا وَارْفُضُوا الْقَالَ وَالْقِیلَ تَسْلَمُوا وَأَکْثِرُوا ذِکْرَ اللّٰهِ تَغْنَمُوا وَکُونُوا عِبَادَ اللّٰهِ إِخْوَاناً تَفُوزُوا لَدَیْهِ بِالنَّعِیمِ الْمُقِیمِ:

الا ای مردم شما پند را بپذیرید از کسیکه شما را پند میدهد و آنرا با فرمانبرداری و اطاعت تلقی کنید از کسیکه آن پند را بسوی شما حمل کرده است و بدانید که خداوند سبحان از دلها ستایش نفرموده است مگر آن دلی که حکمت و احکام آلهی را نگهدارنده تر باشد و نیز از مردم ستوده است مگر آنکس را که حق را پذیرنده تر باشد و بدانید که جهاد (دو تا است یکی جهاد اصغر که آن پیکار در راه خدا است دیگر جهاد) اکبر که جهاد و جنگیدن با نفس است بنابراین بجهاد و جنگ با نفوس خویش مشغول باشید تا نیک بخت شوید و قیل و قال را درهم شکنید تا سالم و رستگار مانید بسیار بیاد خدا باشید تا بهره مند گردید بندگان خدای باهم برادر باشید تا در نزد خدا به نعمت پایدار و ماندنی برسید و فائز گردید.

(در خاتمه بمناسبت فصل ابتهالات شیوا و گرانبها را از کتاب مستطاب بحار الانوار که آن حضرت علیه السلام بنوف بکالی فرموده میگذارم. قَالَ عَلَیْهِ السَّلَامُ:

۱۳ یَا نَوْفُ إِنْ طَالَ بُکَاؤُکَ مَخَافَةً مِنَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ قَرَّتْ عَیْنَاکَ غَداً بَیْنَ یَدَیِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ، یَا نَوْفُ إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ قَطْرَةٍ قَطَرَتْ مِنْ عَیْنِ رَجُلٍ إِلَّا أَطْفَأَتْ بِحَاراً مِنَ النِّیرَانِ یَا نَوْفُ إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ رَجُلٍ أَعْظَمُ مِنْ رَجُلٍ بَکَی مِنْ خَشْیَةِ اللّٰهِ وَأَحَبَّ فِی اللّٰهِ یَا نَوْفُ إِنَّهُ مَنْ أَحَبَّ فِی اللّٰهِ لَمْ یَسْتَأْثِرْ عَلَی مَحَبَّتِهِ وَمَنْ أَبْغَضَ فِی اللّٰهِ لَمْ

بنل مبغضیه خیراً : آنحضرت علیه السلام فرمود ای نوف اگر از ترس خدای تعالی گریه تو بطول انجامد فردای قیامت در نزد خدای عزیز و جلیل دیدگانت روشن خواهد بود ای نوف هیچ قطره از چشم مردی نچکد جز اینکه دریاهائی از آتش را خاموش خواهد کرد ای نوف جاه و رتبه هیچکس نزد خدا تعالی بزرگتر از آن مردی نیست که از ترس خداوند تعالی بگرید و در راه خدا خلق را دوست بدارد و دوستی و محبتش خسته و ملول نگردد و هر کس برای خاطر خدا خلق را دشمن بدارد بدشمنانش خیر و خوبی نرسد (و آنها را بروی دستی نباشد).

الفصل الحادی والتسعون

مما ورد من حکم امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام فی حرف الباء بلفظ المطلق قال علیه السلام

فصل نود و یکم

از آنچه که وارد گردیده از حکمتهای حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در حرف باء بلفظ مطلق آنحضرت علیه السلام فرمود

۱ یبلغ الصادق بصدقه ما یبلغه الکاذب باحتیاله : راستگو بواسطه راستگوئیش برسد بهمان چیزیکه دروغگو بوسیله دروغ و حیله اش برسد

۲ یکرم العالم بعلمه والکبیر لسنه و ذو المعروف لمعروفه والسلطان لسلطانه : گرامی داشته میشود عالم بواسطه علمش و پیرمرد بواسطه سنش و خوبی کننده برای خوبیش و پادشاه برای پادشاهیش و قدرتش بر مردم.

۳ ینبئ عقل کل امرء ما ینطق به لسانه : زبان هر مردی بهر سخنی که تکلم میکند از عقل او خبر میدهد

۴ یتفاضل الناس بالعلوم والعقول لا بالاموال والاصول : مردم بواسطه علمها و عقلها بریکدیگر برتری پیدا میکنند نه بواسطه دارائیها و اصل و نسبها.

۵ یحتاج الامام الی قلب عقول ولسان قؤول وجنان علی اقامة الحق صؤول : پیشوای هر قومی نیازمند آن است که دلی دانا و زبانی گویا و جانی برای پایداری حق یورش برنده و توانا داشته باشد (و باکمال نیرومندی حق را از باطل تمیز دادن تواند).

۶ یفسد الیقین الشک وغلبة الهوی

غلبه هوا و شک در باره حشر و خدا و قیامت یقین را از بین میبرد .

۷ يُفْسِدُ الطَّمَعُ الْوَرَعَ وَالْفُجُورُ التَّقْوىٰ : طمع پارسائی را و گنهکاری پرهیزکاری را از بین میبرند .

۸ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَقِّ مَنْ ذَمَّهُ : يُحِبُّ أَنْ يُطَاعَ وَيَعْصِيَ وَيَسْتَوْفِيَ وَلَا يُوفِي ، يُحِبُّ أَنْ يُوصَفَ بِالسَّخَاءِ وَلَا يُعْطِي وَيَقْتَضِي وَلَا يَقْضِي : دوست میدارد که فرمانش برده شود و خود خدا را فرمان نمیبرد و وفا خواهان است و خودش وفادار نیست دوست میدارد که او را بجود و سخا وصف کنند و خودش مرد جود و بخشش نیست و میخواهد که درباره او بحق قضاوت شود و خودش قضاوت کننده بحق نیست (و این فرمایش حضرت تمامش درباره امر مردم صادق است که همه چیز را بنفع خود و زیان غیر خواهانیم) .

۹ يَسْتَثْمِرُ الْعَفْوُ بِالْإِقْرَارِ أَكْثَرَ مَا يَسْتَثْمِرُ بِالْاعْتِذَارِ : میوه و بار گذشت از گناه بواسطه اقرار کردن بیش از بر و بار آن است بواسطه عذر خواستن و پوزش طلبیدن .

۱۰ يُغْتَنَمُ مُوَاخَاةُ الْأَبْرَارِ وَيُجْتَنَبُ مُصَاحَبَةُ الْأَشْرَارِ وَالْفُجَّارِ : برادری و دوستی با نیکان مغتنم است و همچنین دوری گزیدن از همنشینی با بدان و بدکاران .

۱۱ يَسِّرُوا وَلَا تُعَسِّرُوا وَخَفِّفُوا وَلَا تُثْقِلُوا : کارها را بر خود و مردم آسان گیرید و سخت گیر نباشید و سبک گیرید و سنگین مگیرید .

۱۲ يَبْتَلِي مُخَالِطُ النَّاسِ بِقَرِينِ السُّوءِ وَمُدَاجَاةِ الْعَدُوِّ : آنکه با مردم آمیزش داشته باشد بناچار با همنشین بد و ستایش دشمن مبتلا و گرفتار میگردد .

۱۳ يَحْتَاجُ الْإِسْلَامُ إِلَى الْإِيمَانِ وَيَحْتَاجُ الْإِيمَانُ إِلَى الْإِيقَانِ وَيَحْتَاجُ الْعِلْمُ إِلَى الْعَمَلِ : اسلام بسوی ایمان و ایمان بسوی یقین و علم و علم بسوی عمل محتاج و نیازمند است .

۱۴ يَحْتَاجُ الْإِيمَانُ إِلَى الْإِخْلَاصِ : ایمان به اخلاص و پاکی نیت نیازمند است .

۱۵ يُمْتَحَنُ الْمُؤْمِنُ بِالْبَلَاءِ كَمَا يُمْتَحَنُ بِالنَّارِ الْخَلَاصُ : مؤمن بوسیله بلا و گرفتاری آزمایش میشود همچنانکه طلای خالص با آتش آزمایش میگردد .

۱۶ يَحْتَاجُ الْعِلْمُ إِلَى الْحِلْمِ وَيَحْتَاجُ الْحِلْمُ إِلَى

الْكَظْمِ: علم بحلم و بردباری احتیاج دارد و حلم و بردباری بفرو خوردن خشم.

۱۷ يُمْتَحَنُ الرَّجُلُ بِفِعْلِهِ لَا بِقَوْلِهِ: آزمایش میگردد مرد بکردارش نه بگفتارش.

۱۸ يُنْبِئُ عَنْ قِيمَةِ كُلِّ امْرِءٍ عِلْمُهُ وَعَقْلُهُ: علم و عقل هر مردی از ارزش و امتیازش اخبار و اشعار میکند.

۱۹ يَنَامُ الرَّجُلُ عَلَى الثُّكْلِ وَلَا يَنَامُ عَلَى الْحَرَبِ: مرد بر داغ جوان خوابیدن تواند ولکن بر ربودن و بردن مالش خواب کردن نتواند.

۲۰ يَوْمُ الْمَظْلُومِ عَلَى الظَّالِمِ اَشَدُّ مِنْ يَوْمِ الظَّالِمِ عَلَى الْمَظْلُومِ: روز مظلوم ستمکش بر شخص ستمگر سخت تر است تا روز ستمگر بر شخص ستمکش (زیرا تا چشم بهم بزنی جهان میگذرد و روز جزا در میرسد ستمکش بسختی انتقام خویش را خواهد کشید).

۲۱ يَشْفِيكَ مِنْ حَاسِدِكَ اَنَّهُ يَغْتَاظُ عِنْدَ سُرُورِكَ: اینکه رشک برنده بر تو هنگام شادیت خشمناک باشد ترا شفا دهنده و خوشحال کننده است.

۲۲ يُنْبِئُ عَنْ فَضْلِكَ عِلْمُكَ وَعَنْ اِفْضَالِكَ بَذْلُكَ: علم و دانش تو از عقل و فرزنیت و بخشش و دهش تو از بخشندگیت آگهی میدهند.

۲۳ يَغْلِبُ الْاَقْدَارُ عَلَى التَّقْدِيرِ حَتّٰى يَكُونَ الْحَتْفُ عَلَى التَّدْبِيرِ: قضا و قدر خداوند بر اندازه گیری و تدبیر بنده میچربد تا آنجا که مرگ انسان در تدبیر واقع میگردد.

۲۴ يَجْرِي الْقَضَاءُ بِالْمَقَادِيرِ عَلَى خِلَافِ الْاِخْتِيَارِ وَالتَّدْبِيرِ: قضای خداوندی بوسیلهٔ مقدرات الهی برخلاف اختیار و چاره اندیشی بنده جاری میگردد.

۲۵ يُعْجِبُنِي اَنْ يَكُونَ حَسَنَ الْوَرَعِ (الرَّجُلُ) مُتَنَزِّهًا عَنِ الطَّمَعِ كَثِيرَ الْاِحْسَانِ قَلِيلَ الْاِمْتِنَانِ: دوست میدارم که مرد مسلمان پرهیزکاریش خوب و از طمع پاکیزه باشد احسانش دربارهٔ مردم بسیار و منت گذاردنش کم باشد.

۲۶ يُعْجِبُنِي مِنَ الرَّجُلِ اَنْ يَعْفُوَ عَمَّنْ ظَلَمَهُ وَ يَصِلَ مَنْ قَطَعَهُ وَيُعْطِيَ مَنْ حَرَمَهُ وَ يُقَابِلَ الْاِسَائَةَ بِالْاِحْسَانِ: آن مردی مرا خوشنود میسازد که از آن کس که بوی ستم میکند درگذرد و با آنکه از وی میبرد پیوند نماید و آن کسی را

که ناامید ساخته است بوی عطا نماید و بدی را بنیکی برابر داند و عوض دهد.

۲۷ یَکثُرُ حلفُ الرَّجُلِ لِأربَعٍ: مَهانَةٍ یَعرِفُها مِن نَفسِهِ أو ضَراعَةٍ یَجعَلُها سَبیلاً إلی تَصدیقِهِ أو عِیٍّ بِمَنطِقِهِ فَیَتَّخِذُ الأیمانَ حَشواً وَصِلَةً لِکَلامِهِ أو لِتُهمَةٍ قَد عُرِفَ بِها: سوگند خوردن مرد در چهار جا بسیار میگردد خواریکه آنرا از خودش بداند یا تضرع و زاریکه آن را وسیله و راهی برای تصدیق مطالبش قرار دهد یا اینکه در سخن گفتنش گرفتگی و لکنتی پدید آید که سوگندها را حشو و زوائدی برای سخنش گیرد (و بخواهد مقصدش را راست آرد) یا برای تهمتی که بآن معروف گردیده باشد.

۲۸ یَقبُحُ عَلَی الرَّجُلِ أن یُنکِرَ عَلَی النّاسِ مُنکَراتٍ وَیَنهاهُم عَنِ الرَّذائِلِ وَالسَّیِّئاتِ وَإذا خَلا بِنَفسِهِ ارتَکَبَها وَلا یَستَنکِفُ مِن فِعلِها: برای انسان بسی زشت است که زشتیهای مردم را زشت شمارد و آن را از گناهان و پستیها منع نماید لکن وقتی که خودش تنها میشود همان زشتیها را مرتکب گردد و

و از کارش دست نکشد و تن نزند.

۲۹ یَکتَسِبُ الصّادِقُ بِصِدقِهِ ثَلاثاً حُسنَ الثِّقَةِ بِهِ وَالمَحَبَّةَ لَهُ وَالمَهابَةَ مِنهُ: مرد راست گفتار با راست گفتنش سه چیز را بدست میآورد خوبی اعتماد مردم را براو و محبت را برای خودش و نیز شکوه و هیبت گرفتن مردم از وی.

۳۰ یَکتَسِبُ الکاذِبُ بِکِذبِهِ سَخَطَ اللهِ سُبحانَهُ عَلَیهِ وَاستِهانَةَ النّاسِ بِهِ وَمَقتَ المَلائِکَةِ لَهُ: شخص دروغگو با دروغ گفتنش دو چیز را بدست میآورد یکی آنکه مردم او را خوار مایه و بی ارج میگیرند دیگر آنکه فرشتگان دشمنش میدارند.

۳۱ وَقالَ علیه السلام فی حَقِّ مَن ذَمَّهُ: یَقُولُ فِی الدُّنیا بِقَولِ الزّاهِدینَ وَیَعمَلُ فیها بِعَمَلِ الرّاغِبینَ یُظهِرُ فیها شیمَةَ المُحسِنینَ وَیُبطِنُ فیها عَمَلَ المُسیئینَ یَکرَهُ المَوتَ لِکَثرَةِ ذُنُوبِهِ وَلا یَترُکُها فی حَیوتِهِ یُسلِفُ الذَّنبَ وَیُسَوِّفُ بِالتَّوبَةِ یُحِبُّ الصّالِحینَ وَلا یَعمَلُ أعمالَهُم یُبغِضُ المُسیئینَ وَهُوَ مِنهُم یَقُولُ لِمَ أعمَلُ فَأتَعَنّی بَل أجلِسُ فَأتَمَنّی یُبادِرُ أبَداً ما یَفنی وَیَدَعُ أبَداً ما یَبقی وَیَعجِزُ

عَنْ شُكْرِ مَا أُوتِيَ وَيَبْتَغِي الزِّيَادَةَ فِيمَا بَقِيَ
يُرْشِدُ غَيْرَهُ وَيُغْوِي نَفْسَهُ وَيَنْهَى النَّاسَ
بِمَا لَا يَنْتَهِي وَيَأْمُرُهُمْ بِمَا لَا يَأْتِي يَتَكَلَّفُ
مِنَ النَّاسِ مَا لَمْ يُؤْمَرْ وَيُضَيِّعُ مِنْ نَفْسِهِ
مَا هُوَ أَكْثَرُ يَأْمُرُ النَّاسَ وَلَا يَأْتَمِرُ وَيُحَذِّرُهُمْ
وَلَا يَحْذَرُ يَرْجُو ثَوَابَ مَا لَمْ يَعْمَلْ وَيَأْمَنُ
عِقَابَ جُرْمٍ مُتَيَقَّنٍ يَسْتَمِيلُ وُجُوهَ النَّاسِ
بِتَدَيُّنِهِ وَيُبْطِنُ ضِدَّ مَا يُعْلِنُ يَعْرِفُ لِنَفْسِهِ
عَلَى غَيْرِهِ وَلَا يَعْرِفُ عَلَيْهَا لِغَيْرِهِ يَخَافُ عَلَى
غَيْرِهِ بِأَكْثَرَ مِنْ ذَنْبِهِ وَيَرْجُو لِنَفْسِهِ بِأَكْثَرَ
مِنْ عَمَلِهِ يَرْجُو اللّٰهَ فِي الْكَبِيرِ وَيَرْجُو الْعِبَادَ
فِي الصَّغِيرِ فَيُعْطِي الْعَبْدَ مَا لَا يُعْطِي الرَّبَّ
يَخَافُ الْعَبِيدَ فِي الرَّبِّ وَلَا يَخَافُ فِي الْعَبِيدِ
الرَّبَّ: آنحضرت علیه السلام درباره کسی که او را
نکوهش میکرد فرمود: آنمرد دنیاپرست درباره دنیا
سخنش سخن زاهدان است درصورتیکه کارش کار دنیا
پرستان است خود را بروش نیکان مینمایاند و در
باطن کار بدان را مرتکب میگردد از فرط گناه مرگ را
زشت میشمارد معذلک در دوران زندگانیش آن گناه را
ترک نمیکند گناه را پیش و توبه از گناه را پس میاندازد

نیکان را دوست میدارد و مانند آنها عمل نمیکند بدکاران را
دشمن میدارد و خودش یکی از آنها است میگوید
من کار بدان نمیکنم آنگاه قصدش همان است بلکه می
نشیند و آرزوی همان کار را میکند همیشه بسوی
مالیکه نابود شدنی است می شتابد و آنچه باقی
ماندنی است وا میگذارد از سپاسگزاری آنچه
که باو داده شده است ناتوان است معذلک
زیادتی باقیمانده را خواهان است راهنمای دیگری
است درصورتیکه خودش گمراه است مردم را باز
میدارد از آنچه که خودش از آن باز نمی ایستد و آنها را
امر میکند بچیزیکه خودش آنرا بجای نمیاورد مردم را
تکلیف بکاری میکند که بدان مامور نیست و از خودش
ضایع میکند چیزی را که بیش از آنست مردم را بکاری
امر میکند و خودش آنرا انجام نمیدهد و آنها را
میترساند از چیزیکه خودش از آن نمیترسد ثواب و
پاداش کار نکرده را امیدوار است و از کیفر و گناه و
عقاب گناه یقینی ایمن است روی مردم را بتظاهر
بدیانت بسوی خود متمایل میسازد و ضد آنچه را که
آشکار میکند گمان میدارد سود را برای خود و زیان را
برای دیگری میخواهد و خواهان زیان خویش و سود

دیگری نیست بر دیگری بیش از گناهی که او مرتکب شده است بیمناک و برای خودش بیش از عملش نواب امیدوار است برای خودش چیز بزرگ را از خدا امیدوار است و برای بندگان چیز کوچک و اندک را به بنده عطا میکند چیزی را که بخدا اعطا نمیکند (یعنی درباره خدا از بنده میترسد و در انظار مردم گرد گناه نمیگردد) لکن درباره بندگان از خدای میترسد و در خلوت کارهای ناشایسته را انجام میدهد

۳۲ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي وَصْفِ الْمُنَافِقِينَ يَمْشُونَ الْخَفَاءَ وَيَدِبُّونَ الضَّرَاءَ قَوْلُهُمْ دَوَاءٌ وَفِعْلُهُمُ الدَّاءُ الْعَيَاءُ يَتَعَارَضُونَ الثَّنَاءَ وَيَتَرَاقَبُونَ الْجَزَاءَ يَتَوَصَّلُونَ إِلَى الطَّمَعِ بِالْيَأْسِ وَيَقُولُونَ فَيُشَبِّهُونَ يُنَافِقُونَ فِي الْمَقَالِ فَيَقُولُونَ فَيُوهِمُونَ

و آن حضرت علیه السّلام درباره دورویان و منافقین فرمود منافقین کسانی هستند که در پنهان تند و در آشکار پیدا نرم و کند راه میروند (و مردم را فریفتن و گول زدن همی خواهند گفتارشان دواء ولکن کردارشان دردبیدرمان است ثنا و ستایش را بهمدیگر قرض میدهند و جزاو معامله بمثل را از هم چشم میدارند بوسیله یأس و نومیدی (ظاهری) بطمع رسیدن میخواهند میگویند و مردم را در گفتارشان بشک و شبهه میافکنند در سخن گفتن دورویی را بکار میبرند و مردم را سرگردان و متوحش میسازند (این دو جمله اخیر هر دو یک معنی میدهد لکن اغلب نسخ همین طور بودند ترجمه گردید خواننده محترم درست توجّه کن در اینکلمات با مهارت بنگر و ببین این اوصافی که حضرت درباره منافقان ذکر فرموده اند تمام آنها بدون کم و کاست بلکه تا سر حدّ اعلا در ما که خود را از خوبان و پیروان آنحضرت و جزء فرقه ناجیه میشماریم وجود دارد امید است خداوند خودش ما را از این خواب گران غفلت بیدار سازد قدری بخود آییم و خویشتن را اصلاح نموده ریشه اخلاق فاسده را از سرزمین دل برکنیم انشاءالله تعالی).

۳۳ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَقِّ مَنْ أَثْنَى عَلَيْهِ يَعْطِفُ الْهَوَى عَلَى الْهُدَى إِذَا عَطَفُوا الْهُدَى عَلَى الْهَوَى : آن مرد خداپرست هوای نفس خویش را بهدایت برمیگرداند و تبدیل مینماید هنگامی که مردم هدایت را بهواپرستی تبدیل مینمایند.

۳۴ يَعْطِفُ الرَّأْيَ عَلَى الْقُرْآنِ إِذَا عَطَفُوا الْقُرْآنَ عَلَى الرَّأْيِ : رأی خویش را بسوی قرآن میگرداند

(و با آن تطبیق مینماید) هنگامیکه دیگران قرآن را برای خویش برمیگردانند.

۳۵ یَأْتِی عَلَی النّاسِ زَمانٌ لایَبْقی مِنَ القُرْآنِ اِلّا رَسْمُهُ وَمِنَ الاِسْلامِ اِلّا اِسْمُهُ مَساجِدُهُمْ یَوْمَئِذٍ عامِرَةٌ مِنَ البِناءِ خالِیَةٌ مِنَ الهُدی: بر مردم زمانی خواهد آمد که از قرآن باقی نماند مگر نشانش و از اسلام مگر نامش مردم آن روز مسجدهایشان از حیث ساختمان آباد ولکن از هدایت و حق و دین خالی است.

۳۶ یَأْتِی عَلَی النّاسِ زَمانٌ لایُقَرَّبُ فِیهِ اِلّا الماحِلُ وَلایُسْتَظْرَفُ فِیهِ اِلّا الفاجِرُ وَلایُضَعَّفُ اِلّا المُنْصِفُ: بر مردم زمانی خواهد آمد که در آن زمان نزد مردم عزیز و گرامی نیست مگر مرد مکار یا مفتش و جاسوس رؤسای جور و ظریف و خوش مزه شمرده نشود مگر شخص فاسق و بدکار و خوار پنداشته نشود مگر شخص متدین دادگر.

۳۷ یَعُدُّونَ الصَّدَقَةَ غُرْماً وَصِلَةَ الرَّحِمِ مَنّاً وَالعِبادَةَ اِسْتِطالَةً عَلَی النّاسِ وَیَظْهَرُ عَلَیْهِمُ الهَوی وَیَخْفی مِنْهُمُ الهُدی: در آن زمان مردم صدقه دادن را غرامت و زیان شمرند صله رحم کردن را منت گذارند و عبادت خدا را برای آن کنند که بر مردم ناز و بزرگی فروشند و در آن زمان هواپرستی آشکار میگردد و دین و هدایت از میانشان پنهان و برداشته میشود (و این اخبار در شمار معجزات آنحضرت است که با آن چشم واقع بین و لایت هزار و سیصد سال قبل امر ما مسلمانان پوشالی بی بند و بار و بی علاقه بدیانت را میدانسته گوئی امروز خود آنحضرت در میان ما زندگی میفرماید که اینطور احوالات ما را از هوا و هدایت و قرآن و مساجد مورد دقت قرار داده و از پیش خبر داده‌اند خداوند بحق امیرالمؤمنین و اولاد طاهرینش صَلَواتُ اللّهِ عَلَیْهِمْ اَجْمَعِینَ قسمت میدهیم که خود تو ما را براه دین و قرآن بدار بِاَبِی اَنْتَ وَاُمِّی یا اَمِیرَ المُؤْمِنِینَ یا سَیِّدَ الوَصِیِّینَ یا عَیْبَةَ عِلْمِ اللّهِ وَاَخا رَسُولِ اللّهِ ص).

۳۸ یُنْبِئُ عَنْ عَقْلِ کُلِّ امْرِءٍ لِسانُهُ وَیَدُلُّ عَلی فَضْلِهِ بَیانُهُ: زبان هر مردی از عقلش خبر میدهد و بیانش بر فضلش دلالت مینماید.

۳۹ یُعْجِبُنِی مِنَ الرَّجُلِ اَنْ یُری عَقْلُهُ زائِداً عَلی لِسانِهِ وَلایُری لِسانُهُ زائِداً عَلی عَقْلِهِ: مرا از مردی خوش میآید که عقلش بر زبانش

بچه بدو هیچگاه دیده نشود که زبانش بر عقل و خردش فزونی گیرد.

۴۰ يَؤُلُ أَمْرُ الصَّبُورِ إِلَى دَرْكِ بُغْيَتِهِ وَ بُلُوغِ أَمَلِهِ : بالاخره کار مرد شکیبا بدانجا کشد که آرزویش را دریابد و بکام دلش برسد.

۴۱ يَطْلُبُكَ رِزْقُكَ أَشَدَّ مِنْ طَلَبِكَ لَهُ فَأَجْمِلْ فِي طَلَبِهِ : روزی تو جویای تو است سخت تر از اینکه تو آنرا جویائی پس در بدست آوردنش آسوده باش و خیلی تلاش مکن.

۴۲ يَقْبُحُ بِالرَّجُلِ أَنْ يَنْقُصَ عِلْمُهُ عَلَى عَمَلِهِ وَ يَعْجِزَ فِعْلُهُ عَنْ قَوْلِهِ : برای مرد زشت است که علمش بر عملش کوتاهی گیرد و کردارش از گفتارش ناتوان و کمتر باشد (و خیلی زیبا است که کردارش بر گفتارش رجحان داشته باشد.)

(پایان یافت)

(خاتمه کتاب مستطاب غرر الحکم)

خداوند جهان و پروردگار عالمیان را سپاس میگذارم که تاج این افتخار را بر تارک این بنده ناچیز و عبد گنهکار گذاشت و توفیق را رفیق گردانید که این سخنان گرانمایه که مقبول طبع بلغاء و فصحاء مکه و یثرب ، و دانشوران مشرق و مغرب است معدن جواهر آبدار و مخزن لئالی شاهوار اکسیر بهای ناقص عیار کحل الجواهر دیدگان اولی الابصار درة التاج ملوک کلام صرة الحاج کعبه مرام عین الحیوة عطاشش بوادی حیرت و ضلالت منهاج النجاة فلوات غوایت و جهالت مرشد ارباب کمال و مربی اصحاب و طلاب جلال منقذ غوایل حیرت و ضلالت مبین مبانی شجاعت و بسالت مفسر اسباب معالی و جلالت و مقرر قواعد کرامت و نبالت کاشف رموز دقایق حقایق متعرض قاطع حبایل عوائق و علایق که از معدن جانفزای امیر مغارب و مشارق یعنی امیر المؤمنین و یعسوب الدین قائد غر المحجلین علی بن ابیطالب صلوات الله و سلامه علیه تراوش یافته با بیانی رسا و اسلوبی شیوا ترجمه گردید و خاتمه پذیرفت و من این خدمت کوچک و ناچیز را که روی این کتاب بزرگ و مقدس انجام گرفت بپیشگاه اعلیحضرت اقدس شهریار پادشاه اسلام فرزند بزرگ و رشید آنحضرت یعنی امام زمان قائم آل محمد صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین الی یوم الدین اهداء مینمایم و امیدوارم این معانرا از این فره بیمقدار بپذیرند و در روز درماندگی بدستیاریم برخیزند و انا الاحقر شاعر اهل البیت الطاهره ناظم نهج البلاغه الشریف الحاج محمد علی الانصاری القمی ابن المرحوم المغفور الاغا محمد حسین القمی

من آل شعر بین رضوان الله علیهم اجمعین مورخه ۱۵ جمادی الاولی سال ۱۳۷۷ قمری
نویسنده حسن هریسی تبریزی المسکن

خاتمهٔ کتاب شریف

در خاتمه دوستان ایمانی و اخلاء روحانی را متذکر میگردد که این نسخهٔ خطّی که مورد استفاده قرار گرفت چون کاتب آن یکی از علماء اعلام و دانشمندان کرام بنام مرحوم میرزا عبدالجواد عقیلی ساکن نجف اشرف بوده است آن مرحوم در اطراف و حواشی کتاب مقدّس مطالب عالیه و نوادری گرانبها و اشعاری آبدار از دیوان حضرت و جاهای دیگر چه در فضل شیعه و چه در باب فضایل اهلبیت طاهرة و مطالب دیگر مرقوم فرموده اند برای اینکه روح آن مرحوم را یاد و شاد نمایم صلاح چنان دیدم که آن مطالب عالیه را به تناسب مقام در ذیل هم بیاورم و مرتب گردانم و خاتمهٔ این کتاب قرار دهم که هم رحمات آن مرحوم زنده گردد و هم حظّ دوستان و خوانندگان کامل و هم کتاب با آن احادیث شریف و شیرین و مطالب عالیه بخاتمه گردد (خِتَامُهُ مِسْكٌ وَفِي ذَٰلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ)
و توقّع دارم خوانندگان کرام هم حقیر را بدعای خیری یاد و شاد فرمایند.

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ يَا ابْنَ بِنْتِ رَسُولِ اللهِ كَبُرَ سِنِّي وَرَقَّ جِلْدِي وَقَرُبَ أَجَلِي وَنَفِدَتْ شَهْوَتِي وَلَسْتُ أَرَى عَلَى مَا أَرِدُ مِنْ أَمْرِ آخِرَتِي فَقَالَ سُبْحَانَ اللهِ يَا أَبَا بَصِيرٍ أَوَمَا عَلِمْتَ أَنَّ اللهَ يُكْرِمُ الشُّبَّانَ مِنْكُمْ وَيَسْتَحْيِي مِنَ الْكُهُولِ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَكَيْفَ يُكْرِمُ الشُّبَّانَ وَيَسْتَحْيِي مِنَ الْكُهُولِ قَالَ وَيُكْرِمُ الشُّبَّانَ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ وَيَسْتَحْيِي مِنَ الْكُهُولِ أَنْ يُحَاسِبَهُمْ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّا نُبِزْنَا بِنَبْزٍ انْكَسَرَتْ بِهِ ظُهُورُنَا وَمَاتَتْ بِهِ أَفْئِدَتُنَا وَاسْتَحَلَّتْ بِهِ الْوُلَاةُ دِمَاءَنَا فِي حَدِيثٍ رَوَاهُ لَهُمْ فُقَهَاؤُهُمْ فِينَا قَالَ وَمَا هُوَ قُلْتُ الرَّافِضَةُ قَالَ لَا وَاللهِ مَا سَمَّوْكُمْ بِهَذَا الْاِسْمِ

اَمَا اِنَّهُ اِسْمٌ قَدِيْمٌ يَا اَبَا بَصِيْرٍ اِنَّ سَبْعِيْنَ رَجُلًا مِنْ بَنِيْ اِسْرَائِيْلَ رَفَضُوا فِرْعَوْنَ وَلَحِقُوا بِمُوْسٰى
حِيْنَ اسْتَبَانَ لَهُمْ ضَلَالَةُ فِرْعَوْنَ وَاَبْصَرُوا هُدٰى مُوْسٰى وَكَانُوا فِيْ عَسْكَرِ مُوْسٰى وَهُمْ اَعْبَدُ اَهْلِ ذٰلِكَ
الْعَصْرِ عِبَادَةً وَاَشْفَقُهُمْ اِجْتِهَادًا وَاَزْهَدُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَاَرْغَبُهُمْ فِي الْاٰخِرَةِ وَاَشَدُّهُمْ حُبًّا لِمُوْسٰى
وَهٰرُوْنَ وَذُرِّيَّتِهِمَا فَقَرَّبَهُمْ مُوْسٰى وَهٰرُوْنُ فَظَهَرَ لِلنَّاسِ حُبُّهُمَا لَهُمْ فَسَمَّوْهُمُ الرَّافِضَةَ حِيْنَ رَفَضُوا
فِرْعَوْنَ وَلَحِقُوا بِمُوْسٰى فَاَوْحَى اللّٰهُ تَعَالٰى اِلٰى مُوْسٰى اَنْ اَثْبِتْ لَهُمْ هٰذَا الْاِسْمَ فَاَثْبَتَهُ مُوْسٰى لَهُمْ ثُمَّ
ادَّخَرَ اللّٰهُ ذٰلِكَ الْاِسْمَ حَتّٰى اَعْطَاكُمُوْهُ فَاَنْتُمْ وَاللّٰهِ رَافِضَةُ الْكُفْرِ وَالنِّفَاقِ وَرَفَضُوا الْخَيْرَ وَرَفَضْتُمُ
الشَّرَّ رَفَضْتُمُ الْجَوْرَ وَاَهْلَهُ وَاتَّبَعْتُمُ الْحَقَّ وَاَهْلَهُ يَا اَبَا بَصِيْرٍ هَلْ سَرَّتْكَ قُلْتُ بَلٰى قَالَ ثُمَّ
قُلْتُ زِدْنِيْ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ يَا اَبَا بَصِيْرٍ اِفْتَرَقَ النَّاسُ كُلَّ فِرْقَةٍ وَانْشَعَبَ النَّاسُ كُلَّ شُعَبٍ وَ
انْشَعَبْتُمْ مَعَ اَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ فَذَهَبْتُمْ حَيْثُ ذَهَبَ اللّٰهُ بِهِمْ وَاَرَدْتُمْ مَنْ اَرَادَ اللّٰهُ وَاَحْبَبْتُمْ مَنْ اَحَبَّ
اللّٰهُ وَاخْتَرْتُمْ مَنِ اخْتَارَ اللّٰهُ فَاَبْشِرُوْا ثُمَّ اَبْشِرُوْا فَاَنْتُمْ وَاللّٰهِ الْمَرْحُوْمُوْنَ الْمُتَقَبَّلُ عَنْ مُحْسِنِكُمْ الْمُتَجَاوَزُ
عَنْ مُسِيْئِكُمْ مَنْ لَمْ يَلْقَ اللّٰهَ بِمِثْلِ مَا اَنْتُمْ عَلَيْهِ لَمْ يَتَقَبَّلِ اللّٰهُ مِنْهُ حَسَنَةً وَلَمْ يَتَجَاوَزْ عَنْهُ سَيِّئَةً، يَا
اَبَا بَصِيْرٍ هَلْ سَرَّتْكَ قُلْتُ بَلٰى زِدْنِيْ جُعِلْتُ فِدَاكَ يَا ابْنَ رَسُوْلِ اللّٰهِ قَالَ يَا اَبَا بَصِيْرٍ اِنَّ لِلّٰهِ تَعَالٰى
مَلَائِكَةً حَوْلَ عَرْشِهِ يَسْتَغْفِرُوْنَ لِلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا يُسْقِطُوْنَ مِنْ ظُهُوْرِ شِيْعَتِنَا الذُّنُوْبَ كَمَا تُسْقِطُ الرِّيْحُ
الْوَرَقَ مِنَ الشَّجَرِ فِيْ اَوَّلِ سُقُوْطِهِ وَذٰلِكَ قَوْلُهُ تَعَالٰى (فِيْ سُوْرَةِ (۴۰) اٰيَةِ (۷)) اَلَّذِيْنَ يَحْمِلُوْنَ الْعَرْشَ وَمَنْ
حَوْلَهُ يُسَبِّحُوْنَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُوْنَ بِهٖ وَيَسْتَغْفِرُوْنَ لِلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَّحْمَةً وَّعِلْمًا
فَاغْفِرْ لِلَّذِيْنَ تَابُوْا وَاتَّبَعُوْا سَبِيْلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيْمِ وَالسَّبِيْلُ هُوَ اَمِيْرُ الْمُؤْمِنِيْنَ وَاسْتِغْفَارُهُمْ
وَاللّٰهِ لَكُمْ دُوْنَ هٰذَا الْخَلْقِ يَا اَبَا بَصِيْرٍ هَلْ سَرَّتْكَ قُلْتُ زِدْنِيْ زَادَكَ اللّٰهُ خَيْرًا فَقَالَ لَقَدْ ذَكَرَكُمُ
اللّٰهُ فِيْ كِتَابِهٖ بِسِيْمَاكُمْ وَسِيْمَا اٰبَائِكُمْ فَقَالَ (فِيْ سُوْرَةِ (۳۳) اٰيَةِ (۲۳)) مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ رِجَالٌ صَدَقُوْا مَا
عَاهَدُوا اللّٰهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضٰى نَحْبَهٗ وَمِنْهُمْ مَنْ يَّنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوْا تَبْدِيْلًا فِيْ وِلَايَتِنَا وَلَوْلَا ذٰلِكَ
لَعَابَهُمْ كَمَا عَابَ غَيْرَهُمْ حَيْثُ يَقُوْلُ (فِيْ سُوْرَةِ (۷) اٰيَةِ (۱۰۰)) وَمَا وَجَدْنَا لِاَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ وَاِنْ

وجدنا اكثرهم لفاسقين يقول الله تعالى انكم وفيتم لله بما اخذ عليكم ميثاقكم وانكم
لم تبدلوا بنا غيرنا يا ابا بصير هل سررتك قلت نعم زدني زادك الله خيرا فقال يا
ابا بصير لقد ذكركم في كتابه (في سورة ۴۳ آية ۶۷) الأخلاء يومئذ بعضهم لبعض عدو الا
المتقون والله ما استثنى غيركم وانتم والله المتقون وانتم الأخلاء وغيركم الأعداء يا ابا
بصير هل سررتك فقلت زدني زادك الله خيرا فقال يا ابا بصير لقد ذكركم الله في كتابه
فقال (في سورة ۱۵ آية ۴۷) اخوانا على سرر متقابلين والله ما اراد بهذه الآية غيركم يا ابا
بصير هل سررتك قلت زدني جعلت فداك فقال يا ابا بصير لقد ذكركم الله تعالى في كتابه
فقال (في سورة ۴۰ آية ۷۱) اولئك مع الذين انعم الله عليهم من النبيين والصديقين و
الشهداء والصالحين وحسن اولئك رفيقا والله ما نزلت الا فيكم وما عنى بذلك غيركم
فرسول الله في هذه الآية النبيون ونحن الصديقون وانتم الصالحون فتسموا بالصلاح كما
سماكم الله تعالى فانه انتم شيعتنا في كتابه يا ابا بصير هل سررتك قلت زدني زادك الله
خيرا فقال لقد مدحكم في كتابه على رغم الشيطان فقال (في سورة ۱۵ آية ۴۲) ان عبادي
ليس لك عليهم سلطان والله ما عنى غيركم ولا نزلت الا فيكم يا ابا بصير هل سررتك قال
قلت زدني زادك الله خيرا فقال ان الله تعالى يقول في كتابه (في سورة ۳۹ آية ۵۴) يا عبادي
الذين اسرفوا على انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله والله ما عنى بها غيركم ولا نزلت الا فيكم
يا ابا بصير هل سررتك قلت زدني زادك الله خيرا فقال يا ابا بصير والله ما استثنى الله احدا
من الأنبياء والأوصياء ولا اتباعهم ما خلانا وشيعتنا فقال (في سورة ۴۴ آية ۴۱) يوم لا
يغني مولى عن مولى شيئا ولا هم ينصرون الا من رحم الله وهم شيعتنا يا ابا بصير هل سررتك
قال قلت زدني جعلت فداك قال يا ابا بصير لقد ذكركم الله في كتابه وجمعنا واياكم في كتابه
حيث يقول (في سورة ۳۹ آية ۱۲) قل هل يستوي الذين يعلمون والذين لا يعلمون انما يتذكر

اولوا الألباب فنحن الذين يعلمون واعداؤنا الذين لا يعلمون وشيعتنا اولوا الألباب
فوالله ما عنى بذلك غيركم ولا نزلت الا فيكم يا ابا بصير هل سررتك قلت زدني زادك
الله خيرا فقال ان الله تعالى يقول (في سورة ۳۸ آية ۶۲) ما لنا لا نرى رجالا كنا نعدهم من
الأشرار اتخذناهم سخريا ام زاغت عنهم الأبصار ان ذلك لحق تخاصم اهل النار و
الله ثم والله انكم في النار تطلبون وفي الجنة تحبرون يا ابا بصير هل سررتك فقلت
جعلت فداك زدني زادك الله من كل خير فقال يا ابا بصير ما على وجه الأرض من يعبد الله غيركم
ولا يعرفه ولا يوحده غيركم يا ابا بصير هل سررتك قال قلت زدني زادك الله خيرا فقال
يا ابا بصير وما يحصى صفات ثوابكم يا ابا بصير ما من آية تقود الى الجنة وتذكر اهلها الا
وهي فينا وفي شيعتنا وما من آية تسوق الى النار وتذكر اهلها الا في عدونا ومن خالفنا يا ابا
بصير والله ما على ملة ابراهيم ودين محمد غيرنا وشيعتنا وان سائر الناس منها
لبرآء يا ابا بصير هل سررتك وشيعتك قلت نعم جعلت فداك يا ابن رسول الله قال ابو
بصير فقلت وما فضلنا على من خالفنا فوالله اني لأرى من هو اطيب منا ريحا وازكى بالا
وانعم رياشا قال فسكت ابو عبد الله عليه السلام ولم يرد علينا شيئا حتى اذا كان بمكة
وابو بصير معه فقال له يا ابا بصير هل تسمع ما اسمع قال قلت جعلت فداك اسمع الناس يضجون
الى الله فقال يا ابا بصير ما اكثر العجيج واقل الحجيج والذي بعث محمدا بالنبوة وعجل روحه
الى الجنة لا يتقبل الله الا منك ومن اصحابك يا ابا بصير ادن مني فدنوت منه فمسح على
وجهي بيده ثم قال انظر باذن الله ماذا ترى قال ابو بصير فنظرت والله الى اكثر من بمكة
من ذئب وخنزير ودب الا بعض قوم قد عرفت بوجهه وبعضا عرفت بالسمت قال قلت جعلت
فداك هذا منظر صعب لا اقدر عليه اخاف الفضيحة فقال يا ابا بصير هذا تأويل ما سئلت عنه
وزعمت انك ترى من هو اطيب منك ريحا وازكى بالا وانعم رياشا قال قلت جعلت

فذالک ماکنت اظن ان القوم یمسخون فقال سبحان اللہ المرسبین اللہ لک فی کتابہ (فی سورہ ۳۳ ایہ ۶۲) سنۃ اللہ التی قد خلت من قبل ولن تجد لسنۃ اللہ تبدیلا وقال تعالیٰ (فی سورہ ۱۷ ایہ ۷۹) سنۃ من قد ارسلنا من قبلک من رسلنا ولن تجد لسنتنا تحویلا

حدیث غریب من کتاب روضۃ للکلینی رہ

حدثنا احمد بن محمد الکوفی رہ قال حدثنا جناد بن سدیر عن سدیر الصیرفی عن ابی اسحق اللیثی قال قلت للامام الباقر محمد بن علی علیہما السلام یا ابن رسول اللہ اخبرنی عن المؤمن من شیعۃ علی علیہ السلام اذا بلغ وکمل فی المعرفۃ ھل یزنی قال ع لا قلت فیلوط قال ع لا قلت فیشرب الخمر قال ع لا قلت فیذنب ذنبا قال ع لا قال فتحیرت من ذالک وکثر تعجبی منہ قلت یا ابن رسول اللہ انی اجد من شیعۃ علی ومن موالیکم من یشرب الخمر ویاکل الربا ویزنی ویلوط ویتھاون بالصلوٰۃ والزکوٰۃ والحج والجہاد وابواب البر حتی ان اخاہ المؤمن یاتیہ فی حاجۃ یسیرۃ فلا یقضیھا لہ فکیف ھذا یا ابن رسول اللہ ومن ای شیئ ھذا قال فتبسم الامام ع وقال یا ابا اسحق ھل عندک شیئ غیر ماذکرت قلت نعم یا ابن رسول اللہ صلی اللہ علیہ والہ وانی لاجد الناصب الذی لا شک فی کفرہ یتورع عن ھذہ الاشیاء لا یستحل الخمر ولا یستحل درھما لمسلم ولا یتھاون بالصلوٰۃ والصیام والزکوٰۃ والحج والجہاد ویقوم بحوائج المسلمین والمؤمنین وفی اللہ تعالیٰ فکیف ھذا ولم ھذا فقال علیہ السلام لھذا الامر باطن وھو سر مکنون وباب مغلق مخزون وقد خفی علیک وعلی کثیر من امثالک واصحابک وان اللہ عز وجل لم یاذن ان یخرج سرہ وغیبہ الا الی من یحملہ وھو اھلہ قلت یا ابن رسول انی واللہ لمتحمل لاسرارکم واخبارکم ولست بمعاند ولا مناصب فقال یا ابا ابراھیم نعم انت کذالک ولکن علمنا صعب مستصعب لا یحتملہ الا ملک مقرب او نبی مرسل او مؤمن امتحن اللہ قلبہ للایمان و

إنّ التقيّة من ديننا ودين آبائنا ومن لا تقيّة له فلا دين له يا إبراهيم لو قلت إنّ تارك التقيّة
كتارك الصلوٰة لكنت صادقاً يا إبراهيم إنّ من حديثنا وسرّنا وباطن علمنا ما لا يحتمله ملك
مقرّب لا نبيّ مرسل ولا مؤمن متحمّل قلت يا سيّدي ومولاي فمن يحتمله إذاً قال ما شاء الله
وشيعتنا إلّا من أذاع سرّنا إلّا إلى أهله فليس منّا ثلثاً إلّا من أذاع سرّنا أذاقه الله حرّ الحديد
ثمّ قال يا إبراهيم خذ ما سألتني علماً باطناً مخزوناً في علم الله عزّ وجلّ الذي حباه الله جلّ جلاله
به رسوله ص وحباه به رسوله وصيّه أمير المؤمنين ع ثمّ قرء هذه الآية (في سورة ٧٢ آية ٢٦)
عالم الغيب فلا يظهر على غيبه أحداً إلّا من ارتضى من رسول ويحك يا إبراهيم إنّك قد سألتني
عن المذنبين من شيعة مولانا أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب ع وعن زهّاد الناصبة وعبّادهم
من ههنا قال الله عزّ وجلّ (في سورة (٣٥) آية ٢٥) وقدمنا إلى ما عملوا من عمل فجعلناه هباءً
منثوراً ومن ههنا قال الله عزّ وجلّ (في سورة ٨٨ آية ٣) عاملة ناصبة تصلى ناراً حامية
تسقى من عين آنية وهذا الناصب قد جبل على بغضنا وردّ فضلنا ويبطل خلافة أبينا أمير
المؤمنين عليه السلام ويثبت خلافة معاوية وبني أميّة ويزعم أنّهم خلفاء الله في أرضه
ويزعم أنّ من خرج عليهم وجب عليه القتل ويروي ذلك كذباً وزوراً ويروي إنّ الصلوٰة جائز
خلف من غلب وإن كان خارجيّاً ظالماً ويروي أنّ الإمام الحسين بن عليّ عليهما السلام كان خارجيّاً
خرج على يزيد بن معاوية عليه ما يستحقّ ويزعم أنّه يجب على كلّ مسلم أن يدفع زكوٰة ماله إلى
السلطان وإن كان ظالماً يا إبراهيم هذا كلّه ردّ على الله وعلى رسوله سبحان الله قد افتروا على
الله الكذب ويقولوا على رسوله الباطل وخالفوا الله وخالفوا رسوله وخلفائه يا إبراهيم
لأشرحنّ لك هذا من كتاب الله الذي لا يستطيعون له إنكاراً ولا منه فراراً ومن ردّ حرفاً من
كتاب الله فقد كفر بالله ورسوله فقلت يا ابن رسول الله إنّ الذي سألتك في كتاب الله قال
نعم هذا الذي سألتني في أمر شيعة أمير المؤمنين ع وأمر عدوّه الناصبة في كتاب الله عزّ وجلّ

قَالَ يَا ابْنَ رَسُوْلِ اللهِ هٰذَا بِعَيْنِهِ قَالَ نَعَمْ هٰذَا بِعَيْنِهِ فِيْ كِتَابِ اللهِ (فِيْ سُوْرَة ٤١ آيَة ٢٢) اَلَّذِيْ
لَا يَأْتِيْهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيْلٌ مِنْ حَكِيْمٍ حَمِيْدٍ يَا اِبْرَاهِيْمُ اِقْرَأْ هٰذِهِ
الْآيَةَ (فِيْ سُوْرَة ٥٣ آيَة ٣٣) اَلَّذِيْنَ يَجْتَنِبُوْنَ الْاِثْمَ وَالْفَوَاحِشَ اِلَّا اللَّمَمَ اِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ
الْمَغْفِرَةِ هُوَ اَعْلَمُ بِكُمْ اِذْ اَنْشَاَكُمْ مِنَ الْاَرْضِ اَتَدْرِيْ مَا هٰذِهِ الْاَرْضُ قُلْتُ لَا قَالَ اِنَّ اللهَ عَزَّ
وَجَلَّ خَلَقَ اَرْضًا طَيِّبَةً طَاهِرَةً وَفَجَّرَ فِيْهَا مَاءً عَذْبًا زُلَالًا فُرَاتًا سَائِغًا فَعَرَضَ عَلَيْهَا وِلَايَتَنَا
اَهْلَ الْبَيْتِ فَتَقَبَّلَهَا فَاَجْرٰى عَلَيْهَا ذٰلِكَ الْمَاءَ سَبْعَةَ اَيَّامٍ ثُمَّ نَضَبَ عَنْهَا ذٰلِكَ الْمَاءُ بَعْدَ
السَّابِعِ فَاَخَذَ مِنْ صَفْوَةِ ذٰلِكَ الطِّيْنِ طِيْنًا فَجَعَلَهُ طِيْنَ الْاَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ثُمَّ اَخَذَ جَلَّ
جَلَالُهُ ثِفْلَ ذٰلِكَ الطِّيْنِ فَخَلَقَ مِنْهُ شِيْعَتَنَا وَمُحِبِّيْنَا مِنْ فَضْلِ طِيْنَتِنَا وَلَوْ تَرَكَ طِيْنَتَكُمْ يَا اِبْرَاهِيْمُ
لَكُنْتُمْ اَنْتُمْ وَنَحْنُ سَوَاءً قُلْتُ يَا ابْنَ رَسُوْلِ اللهِ مَا صَنَعَ بِطِيْنَتِنَا قَالَ مَزَجَ طِيْنَتَكُمْ وَلَمْ تُمْزَجْ طِيْنَتُنَا
قُلْتُ يَا ابْنَ رَسُوْلِ اللهِ وَبِمَاذَا مَزَجَ طِيْنَتَنَا قَالَ خَلَقَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ اَرْضًا سَبِخَةً خَبِيْثَةً مُنْتِنَةً
وَفَجَّرَ فِيْهَا مَاءً اُجَاجًا مَالِحًا اٰسِنًا ثُمَّ عَرَضَ جَلَّتْ عَظَمَتُهُ عَلَيْهَا وِلَايَةَ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
فَلَمْ يَقْبَلْهَا وَاَجْرٰى عَلَيْهَا ذٰلِكَ الْمَاءَ سَبْعَةَ اَيَّامٍ ثُمَّ نَضَبَ ذٰلِكَ الْمَاءُ عَنْهَا ثُمَّ اَخَذَ مِنْ كُدُوْرَةِ
ذٰلِكَ الطِّيْنِ الْمُنْتِنِ الْخَبِيْثِ وَخَلَقَ مِنْهَا اَئِمَّةَ الْكُفْرِ وَالطُّغَاةِ وَالْفَجَرَةِ ثُمَّ عَمَدَ اِلٰى بَقِيَّةِ ذٰلِكَ
الطِّيْنِ فَمَزَجَهُ بِطِيْنَتِكُمْ وَلَوْ لَا ذٰلِكَ مَا عَمِلُوْا اَبَدًا عَمَلًا صَالِحًا وَلَا اَدَّوْا اَمَانَةً اِلٰى اَحَدٍ وَلَا شَهِدُوا
الشَّهَادَتَيْنِ وَلَا صَامُوْا وَلَا صَلَّوْا وَلَا زَكَّوْا وَلَا حَجُّوْا وَلَا اَشْبَهُوْكُمْ فِي الصُّوْرَةِ اَيْضًا لَيْسَ شَيْءٌ
اَعْظَمَ عَلَى الْمُؤْمِنِ مِنْ اَنْ يَرٰى صُوْرَةً حَسَنَةً فِيْ عَدُوٍّ مِنْ اَعْدَاءِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَالْمُؤْمِنُ لَا يَعْلَمُ
اَنَّ تِلْكَ الصُّوْرَةَ مِنْ طِيْنِ الْمُؤْمِنِ وَمِزَاجِهِ يَا اِبْرَاهِيْمُ ثُمَّ مُزِجَ الطِّيْنَتَانِ بِالْمَاءِ الْاَوَّلِ وَالْمَاءِ
الثَّانِيْ فَمَا تَرَاهُ مِنْ شِيْعَتِنَا وَمُحِبِّيْنَا مِنْ رِبًا وَزِنًا وَلِوَاطَةٍ وَخِيَانَةٍ وَشُرْبِ خَمْرٍ وَتَرْكِ صَلٰوةٍ وَ
صِيَامٍ وَزَكٰوةٍ وَحَجٍّ وَجِهَادٍ فَهِيَ كُلُّهَا مِنْ عَدُوِّنَا النَّاصِبِ وَسِنْخِهِ وَمِزَاجِهِ الَّذِيْ مَزَجَ بِطِيْنَتِهِ
وَمَا رَاَيْتَهُ مِنْ هٰذَا الْعَدُوِّ النَّاصِبِ مِنَ الزُّهْدِ وَالْعِبَادَةِ وَالْمُوَاظَبَةِ عَلَى الصَّلٰوةِ وَاَدَاءِ الزَّكٰوةِ وَ

الصَّوْمِ وَالْحَجِّ وَالْجِهَادِ وَاَعْمَالِ الْخَيْرِ وَالْبِرِّ فَذٰلِكَ كُلُّهُ مِنْ طِيْنِ الْمُؤْمِنِ وَسِنْخِهِ وَمِزَاجِهِ فَاِذَا عُرِضَ
اَعْمَالُ الْمُؤْمِنِ وَاَعْمَالُ النَّاصِبِ عَلَى اللّٰهِ تَعَالٰى يَقُوْلُ اللّٰهُ جَلَّ جَلَالُهُ اَنَا عَدْلٌ لَا اَجُوْرُ وَمُنْصِفٌ
لَا اَظْلِمُ وَعِزَّتِىْ وَجَلَالِىْ وَارْتِفَاعِ مَكَانِىْ مَا اَظْلِمُ مُؤْمِنًا بِذَنْبٍ مُرْتَكِبٍ مِنْ سِنْخِ النَّاصِبِ طِيْنَتِهِ وَمِزَاجِهِ
وَهٰذِهِ الْاَعْمَالُ الصَّالِحَةُ كُلُّهَا مِنْ طِيْنِ الْمُؤْمِنِ وَالْاَعْمَالُ الرَّدِيَّةُ الَّتِىْ كَانَتْ مِنَ الْمُؤْمِنِ مِنْ طِيْنِ الْعَدُوِّ
النَّاصِبِ يَلْزَمُ اللّٰهُ تَعَالٰى كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ مَا هُوَ مِنْ اَصْلِهِ وَجَوْهَرِهِ وَطِيْنَتِهِ وَهُوَ اَعْلَمُ بِعِبَادِهِ مِنَ الْخَلَائِقِ
كُلِّهِمْ اَفَتَرٰى هٰهُنَا يَا اِبْرَاهِيْمُ ظُلْمًا وَجَوْرًا وَعُدْوَانًا ثُمَّ قَرَءَ عَلَيْهِ (فِىْ سُوْرَةِ ۱۲ اٰيۃ ۷۹) مَعَاذَ اللّٰهِ
اَنْ نَاْخُذَ اِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ اِنَّا اِذًا لَظَالِمُوْنَ يَا اِبْرَاهِيْمُ اِنَّ الشَّمْسَ اِذَا طَلَعَتْ فَبَدَأَ شُعَاعُهَا
فِى الْبُلْدَانِ كُلِّهَا اَهُوَ بَائِنٌ مِنَ الْقُرْصَةِ اَمْ هُوَ مُتَّصِلٌ بِهَا وَشُعَاعُهَا يَبْلُغُ فِى الدُّنْيَا فِى الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ
حَتّٰى اِذَا غَابَتْ يَعُوْدُ الشُّعَاعُ وَيَرْجِعُ اِلَيْهَا اَلَيْسَ ذٰلِكَ كَذٰلِكَ قُلْتُ بَلٰى يَا ابْنَ رَسُوْلِ اللّٰهِ قَالَ ؑ فَكَذٰلِكَ
يَعُوْدُ كُلُّ شَيْءٍ اِلٰى اَصْلِهِ وَجَوْهَرِهِ وَعُنْصُرِهِ فَاِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيٰمَةِ نَزَعَ اللّٰهُ مِنَ الْعَدُوِّ النَّاصِبِ سِنْخَ الْمُؤْمِنِ
مِزَاجَهُ وَطِيْنَتَهُ وَجَوْهَرَهُ وَعُنْصُرَهُ مَعَ جَمِيْعِ اَعْمَالِهِ الْحَسَنَةِ الْمَقْبُوْلَةِ وَيَرُدُّهُ اِلَى الْمُؤْمِنِ وَيَنْزِعُ مِنَ
الْمُؤْمِنِ سِنْخَ الْعَدُوِّ النَّاصِبِ وَمِزَاجَهُ وَطِيْنَتَهُ وَجَوْهَرَهُ مَعَ جَمِيْعِ اَعْمَالِهِ السَّيِّئَةِ الرَّدِيَّةِ وَيَرُدُّهُ اِلَى النَّاصِبِ
عَدْلًا مِنْهُ جَلَّ جَلَالُهُ وَتَقَدَّسَتْ اَسْمَائُهُ وَيَقُوْلُ لِلنَّاصِبِ لَا ظُلْمَ عَلَيْكَ هٰذِهِ الْاَعْمَالُ الْخَبِيْثَةُ
مِنْ طِيْنَتِكَ وَمِزَاجِكَ وَاَنْتَ اَوْلٰى بِهَا مِنْهُ وَهٰذِهِ الْاَعْمَالُ الصَّالِحَةُ مِنْ طِيْنِ الْمُؤْمِنِ وَمِزَاجِهِ وَ
هُوَ اَوْلٰى بِهَا (فِىْ سُوْرَةِ ۴۰ اٰيۃ ۱۷) اَلْيَوْمَ تُجْزٰى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ اِنَّ اللّٰهَ سَرِيْعُ الْحِسَابِ
اَفَتَرٰى يَا اِبْرَاهِيْمُ هٰهُنَا ظُلْمًا وَجَوْرًا قُلْتُ لَا يَا ابْنَ رَسُوْلِ اللّٰهِ بَلْ اَرٰى حِكْمَةً بَالِغَةً فَاضِلَةً وَعَدْلًا
بَيِّنًا وَاضِحًا ثُمَّ قَالَ ؑ اَزِيْدُكَ وُضُوْحًا وَبَيَانًا فِىْ هٰذَا الْمَعْنٰى مِنَ الْقُرْاٰنِ قُلْتُ بَلٰى يَا ابْنَ رَسُوْلِ اللّٰهِ قَالَ
اَلَيْسَ اللّٰهُ تَعَالٰى يَقُوْلُ (فِىْ سُوْرَةِ ۲۴ اٰيۃ ۲۶) اَلْخَبِيْثَاتُ لِلْخَبِيْثِيْنَ وَالْخَبِيْثُوْنَ لِلْخَبِيْثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ
لِلطَّيِّبِيْنَ وَالطَّيِّبُوْنَ لِلطَّيِّبَاتِ اُولٰٓئِكَ مُبَرَّءُوْنَ مِمَّا يَقُوْلُوْنَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَاَجْرٌ كَرِيْمٌ وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ
(فِىْ سُوْرَةِ ۸ اٰيۃ ۳۸) وَالَّذِيْنَ كَفَرُوْا اِلٰى جَهَنَّمَ يُحْشَرُوْنَ لِيَمِيْزَ اللّٰهُ الْخَبِيْثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَيَجْعَلَ

الخبيث بعضه على بعض فيركمه جميعا فيجعله في جهنم أولئك هم الخاسرون فقلت سبحان الله العظيم ما أوضح ذلك لمن فهمه وما أعمى قلوب هذا الخلق المنكوس عن معرفته فقال عليه السلام يا إبراهيم من هذا قال الله تعالى (في سورة ۲۵ آية ۴۵) إن هم إلا كالأنعام بل هم أضل سبيلا ما رضي الله تعالى أن يشبههم بالحمير والبقر والكلاب والدواب حتى زادهم فقال بل هم أضل سبيلا يا إبراهيم قال الله تعالى ذكره في أعدائنا الناصبة (في سورة ۲۵ آية ۲۵) وقدمنا إلى ما عملوا فجعلناه هباء منثورا وقال عز وجل (في سورة ۱۸ آية ۱۰۴) يحسبون أنهم يحسنون صنعا وقال (في سورة ۵۸ آية ۱۹) ألا إنهم هم الكاذبون وقال (في سورة ۲۴ آية ۳۹) والذين كفروا أعمالهم كسراب بقيعة يحسبه الظمآن ماء حتى إذا جاءه لم يجده شيئا ثم ضرب مثلا آخر (في سورة ۲۴ آية ۴۰) أو كظلمات في بحر إلى فما له من نور ثم قال أزيدك في هذا المعنى بيانا من القرآن قلت بلى يا ابن رسول الله قال قال الله تعالى يبدل الله سيئاتهم حسنات وكان الله غفورا رحيما يبدل الله سيئات شيعتنا حسنات وحسنات أعدائنا سيئات يفعل الله ما يشاء ويحكم ما يريد لا معقب لحكمه ولا راد لقضائه لا يسئل عما يفعل وهم يسئلون هذا يا إبراهيم من باطن علم الله المكنون ومن سره المخزون ألا أزيدك من هذا الباطن شيئا في الصدور قلت بلى يا ابن رسول الله قال قال الله تعالى (في سورة ۲۹ آية ۱۲) قال الذين كفروا للذين آمنوا اتبعوا سبيلنا ولنحمل خطاياكم وما هم بحاملين من خطاياهم من شيء إنهم لكاذبون وليحملن أثقالهم مع أثقالهم وليسئلن يوم القيمة عما كانوا يفترون والله الذي لا إله إلا هو فالق الإصباح فاطر السموات والأرض لقد أخبرتك بالحق وأنبأتكم بالصدق •

أشعار في مدح آل محمد صلوات الله وسلامه عليهم أجمعين

قال العلامة الزمخشري

كثر الشك والخلاف وكل ... يدعي الفوز بالصراط السوي

فاعتصامي بلا إله سواه ... ثم حبي لأحمد وعلي

فاز كلب بحب أصحاب كهف ... كيف أشقى بحب آل النبي

وقال رجل من مشايخ دمشق الشام يمدح الامام الهمام علي عليه السلام

انت الامام الذي نرجو بطاعته ... يوم المعاد من الرحمن غفرانا
اوضحت من ديننا ما كان ملتبسا ... جزاك ربك بالاحسان احسانا

وقال بعض النصارى

علي امير المؤمنين صريمة ... وما لسواه في الخلافة مطمع
ولو كنت اهوى ملة غير ملتي ... لما كنت الا مسلما اتشيع

وذكر الشيخ ابو الحسن علي بن عبيد الله بن الحسن بن الحسين بن بابويه قدس الله روحه وروح اسلافه في اخر كتاب جمعه في فضائل امير المؤمنين علي بن ابيطالب سلام الله تعالى عليه واضاف الى ذلك ما وقع من الحكايات اللطيفة في مناقبه عليه السلام وان كانت مناقبه لا يفي بها تحرير بنان ولا تقرير بيان وانا اذكر منها الحكاية الحادية عشرة بحذف السند قال زر بن جبيش لما استشهد امير المؤمنين علي بن ابيطالب عليه السلام اتى الناعي المدينة فضجت المدينة بالبكاء والنحيب كيوم الذي قبض فيه رسول الله صلى الله عليه واله فاقبل الناس يهرعون الى منزل عائشة فوجدوا الخبر قد سبق اليها فخرجوا من عندها فلما كان غداة غد قالوا ان ام المؤمنين عائشة غادية الى قبر رسول الله صلى الله عليه واله فاقبل الناس يهرعون اليها وهي لا تطيق الكلام ولا ترد الجواب من كثرة وشدة العبرة والناس حولها محدقون حتى انت الى باب حجرة رسول الله صلى الله عليه واله فاخذت بعضادتي الباب ونادت السلام عليك يا سيد الانبياء السلام عليك يا سيد الشفعاء السلام عليك يا احسن من تقمص وارتدى اكرم من انتعل واحتذى السلام عليك وعلى صاحبيك ابي بكر وعمر انا والله ناعية احب الخلق اليك ونادبة اقرب الناس لك قتل والله ابن عمك الذي فضله لا ينسى قتل والله حبيبك المرتضى قتل والله من زوجته سيدة النساء فاطمة الزهراء فلو كشف عنك يا رسول الله الثرى لرايتني والهة عبرى باكية حرى ثم استرجعت وقالت انا لله وانا اليه راجعون ثم امرت ان يضرب بينها وبين الناس حجاب ثم قالت ايها الناس ما لكم ولماذا انتم مجتمعون وما انتم قائلون قالوا يا ام المؤمنين ما تقولين في علي بن

ابیطالب قالت معاشر الناس و ما عسی ان اقول فی علی کان واللہ سید الاوصیاء وابن عم خاتم الانبیاء و امام الاتقیاء والاصفیاء و زوج البتول الزهراء و سیف اللہ المسلول علی الاعداء امیر البررۃ و قاتل الکفرۃ واحد العشرۃ المبشرۃ اقدمکم جهادا و اسبقکم اجتهادا حلیف التھجد معدن الفکر سید الدین و مولی المؤمنین الانزع البطین المعقل الرکین القوی فی دین اللہ العالم بامر اللہ معاشر الناس لقد کان بینی و بین علی هنات و هنات فی لیالی مظلمات فی محال البعد فبالها من کرہ و اتہ کرہ استوسق ظلامها و هجع نوامها فوطئت الکثبان و رکبت القضبان حتی اتیت خلال عسکرہ فرایته بین کثیبین احمرین لا یمنعه بعد السفر عن التهجد فدنوت منه حتی صرت بین یدیه فاذا هو واضع خدہ علی التراب یبکی و ینتحب و یتململ تململ الثکلی و هو یقول سجد لک وجهی و خضع لک قلبی و استسلم لامرک نفسی فکیف المفر غدا من الیم عذابک و شدید عقابک قالت فدنوت منه حتی صرت بین یدیه و اخذت راسه فی حجری و مسحت عوارضه من التراب ثم رجعت من عندہ ولا احد من خلق اللہ احب الی منه قال زر بن حبیش ثم القت نفسها علی قبر رسول اللہ صلی اللہ علیه و اله تبکی و تنتحب و هی تقول بابی انت و امی یا نبی الهدی قتل واللہ حامل لوائک غدا ثم نظرت الی الناس یبکون فقالت ایها الناس ابکوا فالیوم واللہ طاب البکاء فالیوم قبض محمد المصطفی و فاطمۃ الزهراء ثم رات الناس یبکون فتنفست الصعداء و رمت بنفسها علی القبر فما ظننتها الا انها فارقت الدنیا فحملتها نساء قریش الی منزلها و هی تقول :

عجبت لقوم یسئلونی عن التی	فضائله مشهورۃ فی المشاهد	فجدد حزنی واستهلت مدامعی	الوجهک یا من یرتجی للشدائد

(روی اخطب خوارزم من علماء السنۃ)

قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیه واله : ان اللہ تعالی جعل لاخی علی فضائل لا تحصی کثرۃ فمن ذکر فضیلۃ من فضائله لم تزل الملائکۃ تستغفر له ما بقی لتلک الکتابۃ رسم و من نظر

الی کتاب من فضائلہ غفر اللہ لہ الذنوب التی اکتسبھا بالنظر فیظھر من ھذا الحدیث ثواب النظر الی ھذا الکتاب لکونہ من فضائلہ اذ الفضیلۃ اقسام منھا العلم والبلاغۃ والشجاعۃ وسائر الفضائل النفسانیۃ ومنھا الفضائل الحاصلۃ بالعمل والعبادۃ من الصلوٰۃ والجہاد والزکوٰۃ وسائر القربات والطاعات ومنھا الفضائل الخارجیۃ ککونہ علیہ السلام زوج البتول الزھراء وابا الائمۃ النجباء وحامل اللواء فی الآخرۃ والاولی الی غیر ذلک مما لا تعد ولا تحصی ❊ روی الصدوق رہ فی العلل عن مفضل بن عمر قال قلت لابی عبد اللہ علیہ السلام بما صار علی بن ابی طالب ع قسیم الجنۃ والنار قال لان حبہ ایمان وبغضہ کفر وانما خلقت الجنۃ لاھل الایمان وخلقت النار لاھل الکفر فھو علیہ السلام قسیم الجنۃ والنار لھذہ العلۃ والجنۃ لا یدخلھا الا اھل محبتہ والنار لا یدخلھا الا اھل بغضہ قال مفضل یا ابن رسول اللہ ص فالانبیاء والاوصیاء کانوا یحبونہ واعداؤھم کانوا یبغضونہ قال نعم قلت فکیف ذلک قال اما علمت ان النبی صلی اللہ علیہ وآلہ قال یوم خیبر لاعطین الرایۃ غدا رجلا یحب اللہ ورسولہ ویحبہ اللہ ورسولہ کرارا غیر فرار ما یرجع حتی یفتح اللہ الخیبر بیدہ قلت بلی قال اما علمت ان رسول اللہ ص لما اوتی الطائر المشوی قال اللھم ائتنی باحب خلقک الی یاکل معی ھذا الطائر وعنی بہ علیا علیہ السلام قلت بلی قال ایجوز ان لا یحب انبیاء اللہ ورسلہ والاوصیاء والمؤمنون رجلا یحبہ اللہ ورسولہ ویحب اللہ ورسولہ قلت لا فقال فھل یجوز ان یکون المؤمنون من امھم لا یحبون حبیب اللہ وحبیب رسولہ وانبیائہ علیھم السلام قلت لا قال ع فقد ثبت ان جمیع عباد اللہ ورسلہ وجمیع المؤمنین کانوا لعلی علیہ السلام محبین وان المخالفین لھم کانوا لجمیع محبیھم مبغضین قلت نعم قال ع فلا یدخل الجنۃ الا من احبہ من الاولین والآخرین فھو اذن قسیم الجنۃ والنار قلت یا ابن رسول اللہ فرجت عنی فرج اللہ عنک

❊ (عن ابی امامۃ الباھلی) ❊

إِنَّ النَّاسَ دَخَلُوا عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهَنَّؤُهُ بِمَوْلُودِهِ ثُمَّ قَامَ رَجُلٌ فِي وَسَطِ النَّاسِ فَقَالَ بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي يَا رَسُولَ اللّٰهِ رَأَيْنَا مِنْ عَلِيٍّ عَجَباً فِي هٰذَا الْيَوْمِ قَالَ ع وَمَا رَأَيْتُمْ قَالَ أَتَيْنَاكَ لِنُسَلِّمَ عَلَيْكَ وَنُهَنِّئَكَ بِمَوْلُودِكَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَحَجَبَنَا عَنْكَ وَأَعْلَمَنَا أَنَّهُ هَبَطَ عَلَيْهِ مِائَةُ أَلْفِ مَلَكٍ وَأَرْبَعَةٌ وَعِشْرُونَ أَلْفَ مَلَكٍ فَعَجِبْنَا مِنْ إِحْصَائِهِ عَدَدَ الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ النَّبِيُّ ع وَأَقْبَلَ بِوَجْهِهِ عَلَيْهِ مُتَبَسِّماً مَا عِلْمُكَ أَنَّهُ هَبَطَ عَلَيَّ مِائَةٌ وَأَرْبَعَةٌ وَعِشْرُونَ أَلْفَ مَلَكٍ قَالَ بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي يَا رَسُولَ اللّٰهِ سَمِعْتُ مِائَةَ أَلْفِ لُغَةٍ وَأَرْبَعَةً وَعِشْرِينَ أَلْفَ لُغَةٍ فَعَلِمْتُ أَنَّهُمْ مِائَةٌ وَأَرْبَعَةٌ وَعِشْرُونَ أَلْفَ مَلَكٍ قَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ زَادَكَ اللّٰهُ عِلْماً وَحِلْماً يَا أَبَا الْحَسَنِ ۔

قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ص أَيُّهَا النَّاسُ أُوصِيكُمْ بِحُبِّ ذِي قُرْبَاهَا أَخِي وَابْنِ عَمِّي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ لَا يُحِبُّهُ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَلَا يُبْغِضُهُ إِلَّا مُنَافِقٌ مَنْ أَحَبَّهُ فَقَدْ أَحَبَّنِي وَمَنْ أَبْغَضَهُ فَقَدْ أَبْغَضَنِي وَمَنْ أَبْغَضَنِي عَذَّبَهُ اللّٰهُ فِي النَّارِ ۔ ☼ وَمِنْ كِتَابِ الْفِرْدَوْسِ الْخَبَرُ الْخَامِسَ عَشَرَ مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَحْيَى حَيَاتِي وَيَمُوتَ مَمَاتِي وَيَسْكُنَ جَنَّةَ عَدْنٍ الَّتِي غَرَسَهَا رَبِّي فَلْيُوَالِ عَلِيّاً مِنْ بَعْدِي وَلْيُوَالِ وَلِيَّهُ وَلْيَقْتَدِ بِالْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِي فَإِنَّهُمْ عِتْرَتِي خُلِقُوا مِنْ طِينَتِي وَرُزِقُوا فَهْماً وَعِلْماً فَوَيْلٌ لِلْمُكَذِّبِينَ مِنْ أُمَّتِي الْقَاطِعِينَ فِيهِمْ صِلَتِي لَا أَنَالَهُمُ اللّٰهُ شَفَاعَتِي ۔ ☼ عَنْ أَبِي نُعَيْمٍ الْحَافِظِ فِي حِلْيَةِ الْأَوْلِيَاءِ وَأَبِي عَبْدِ اللّٰهِ أَحْمَدَ بْنِ حَنْبَلٍ فِي مُسْنَدِهِ عَنْ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَتَمَسَّكَ بِالْقَضِيبِ الْأَحْمَرِ الَّذِي غَرَسَهُ اللّٰهُ فِي جَنَّةِ عَدْنٍ بِيَمِينِهِ فَلْيَتَمَسَّكْ بِحُبِّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ۔

وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِعَلِيٍّ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْلَا أَنْ تَقُولَ طَوَائِفُ مِنْ أُمَّتِي فِيكَ مَا قَالَتِ النَّصَارَى فِي ابْنِ مَرْيَمَ لَقُلْتُ الْيَوْمَ فِيكَ مَقَالاً لَا تَمُرُّ بِمَلَأٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ إِلَّا أَخَذُوا التُّرَابَ مِنْ تَحْتِ قَدَمَيْكَ لِلْبَرَكَةِ ۔ وَخَرَجَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَشِيَّةَ عَرَفَةَ فَقَالَ لَهُمْ إِنَّ اللّٰهَ بَاهَى بِكُمُ الْمَلَائِكَةَ عَامَّةً وَغَفَرَ لَكُمْ عَامَّةً وَبَاهَى بِعَلِيٍّ خَاصَّةً وَغَفَرَ لَهُ خَاصَّةً إِنِّي قَائِلٌ لَكُمْ غَيْرَ مُحَابٍ فِيهِ بِقَرَابَتِي إِنَّ السَّعِيدَ كُلَّ السَّعِيدِ حَقَّ السَّعِيدِ مَنْ أَحَبَّ عَلِيّاً فِي حَيَاتِهِ وَبَعْدَ مَوْتِهِ

قَالَ رَسُولُ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَآلِہٖ : مَنْ اَبْغَضَنَا اَھْلَ الْبَیْتِ بَعَثَہُ اللّٰہُ یَوْمَ الْقِیٰمَۃِ یَھُوْدِیًّا قِیْلَ وَاِنْ شَھِدَ الشَّھَادَتَیْنِ قَالَ نَعَمْ اِنَّمَا احْتَجَزَ بِھَاتَیْنِ الْکَلِمَتَیْنِ عَنْ سَفْکِ دَمِہٖ وَیُؤَدِّیَ الْجِزْیَۃَ عَنْ یَدٍ بِہٖ وَھُوَ صَاغِرٌ۔

عَنِ الصَّادِقِ عَلَیْہِ السَّلَامُ مَنْ جَالَسَ لَنَا عَائِبًا اَوْ مَدَحَ لَنَا قَالِبًا اَوْ وَاصَلَ لَنَا قَاطِعًا اَوْ قَطَعَ لَنَا وَاصِلًا اَوْ وَالٰی لَنَا عَدُوًّا اَوْ عَادٰی لَنَا وَلِیًّا فَقَدْ کَفَرَ بِالَّذِیْ اَنْزَلَ السَّبْعَ الْمَثَانِیْ وَالْقُرْاٰنَ الْعَظِیْمَ

وَعَنْ اَنَسٍ عَنِ النَّبِیِّ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَآلِہٖ مَنْ نَاصَبَ عَلِیًّا فَقَدْ حَارَبَ اللّٰہَ وَمَنْ شَکَّ فِیْ عَلِیٍّ فَھُوَ کَافِرٌ۔

قَالَ عَلِیٌّ عَلَیْہِ السَّلَامُ یَا کُمَیْلُ نَحْنُ الثِّقْلُ الْاَصْغَرُ وَالْقُرْاٰنُ الثِّقْلُ الْاَکْبَرُ وَقَدْ اَسْمَعَھُمْ رَسُوْلُ اللّٰہِ ؐ وَقَدْ جَمَعَھُمْ وَنَادٰی اَلصَّلٰوۃُ جَامِعَۃً فَلَمْ یَتَخَلَّفْ اَحَدٌ فَصَعِدَ الْمِنْبَرَ فَحَمِدَ اللّٰہَ وَاَثْنٰی عَلَیْہِ وَقَالَ مَعَاشِرَ النَّاسِ اِنِّیْ مُؤَدٍّ عَنْ رَبِّیْ عَزَّ وَجَلَّ وَلَا مُخْبِرٌ عَنْ نَفْسِیْ فَمَنْ صَدَّقَنِیْ فَلِلّٰہِ صَدَّقَ وَمَنْ صَدَّقَ اللّٰہَ اَثَابَہُ الْجِنَانَ وَمَنْ کَذَّبَنِیْ کَذَّبَ اللّٰہَ وَمَنْ کَذَّبَ اللّٰہَ اَعْقَبَہُ النِّیْرَانَ ثُمَّ نَادٰی فِیَّ فَصَعِدْتُ فَاَقَامَنِیْ دُوْنَہٗ وَرَاْسِیْ اِلٰی صَدْرِہٖ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَیْنُ عَنْ یَمِیْنِہٖ وَشِمَالِہٖ ثُمَّ قَالَ مَعَاشِرَ النَّاسِ اَمَرَنِیْ جَبْرَئِیْلُ عَنِ اللّٰہِ عَزَّ وَجَلَّ رَبِّیْ وَرَبِّکُمْ اَنْ اُعْلِمَکُمْ اَنَّ الْقُرْاٰنَ ھُوَ الثِّقْلُ الْاَکْبَرُ وَاَنِّیْ وَوَصِیِّیْ ھٰذَا وَاَبْنَائِیْ وَمَنْ خَلَفَھُمْ مِنْ اَصْلَابِھِمْ ھُوَ الثِّقْلُ الْاَصْغَرُ یَشْھَدُ الثِّقْلُ الْاَصْغَرُ لِلثِّقْلِ الْاَکْبَرِ وَیَشْھَدُ الثِّقْلُ الْاَکْبَرُ لِلثِّقْلِ الْاَصْغَرِ کُلُّ وَاحِدٍ مِنْھُمَا مُلَازِمٌ صَاحِبَہٗ غَیْرُ مُفَارِقٍ لَہٗ حَتّٰی یَرِدَا اِلَی اللّٰہِ فَیَحْکُمَ بَیْنَھُمَا وَبَیْنَ الْعِبَادِ یَا کُمَیْلُ قَدْ اَبْلَغَھُمْ رَسُوْلُ اللّٰہِ ؐ رِسَالَتَہٗ وَنَصَحَ لَھُمْ وَلٰکِنْ لَا یُحِبُّوْنَ النَّاصِحِیْنَ یَا کُمَیْلُ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰہِ ؐ قَوْلًا اَعْلَنَہُ الْمُھَاجِرُوْنَ وَالْاَنْصَارُ مُتَوَافِرُوْنَ یَوْمًا بَعْدَ الْعَصْرِ یَوْمَ النِّصْفِ مِنْ شَھْرِ رَمَضَانَ قَائِمٌ عَلٰی قَدَمَیْہِ فَوْقَ مِنْبَرِہٖ عَلِیٌّ وَاَبْنَائِیْ مِنْہُ وَالطَّیِّبُوْنَ مِنِّیْ وَمِنْھُمْ وَھُمُ الطَّیِّبُوْنَ بَعْدَ اُمِّھِمْ سَفِیْنَۃٌ مَنْ رَکِبَھَا نَجٰی وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْھَا ھَوٰی اَلنَّاجِیْ فِی الْجَنَّۃِ وَالْھَاوِیْ فِیْ لَظٰی یَا کُمَیْلُ نَحْنُ الْحَقُّ الَّذِیْ قَالَ اللّٰہُ عَزَّ وَجَلَّ (فی سورۃ ۲۳ آیۃ ۷۳)

وَلَوِاتَّبَعَ الْحَقُّ اَهْوَآئَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمٰوٰتُ وَالْاَرْضُ وَمَنْ فِيْهِنَّ ۔

فِی الْبِحَارِ بِاِسْنَادِهٖ اِلٰی اَصْبَغَ بْنِ نُبَاتَه قَالَ تَوَجَّهْتُ اِلٰی اَمِیْرِالْمُؤْمِنِیْنَ عَلَیْهِ السَّلَامُ لِاُسَلِّمَ عَلَیْهِ فَلَمْ اَلْبَثْ اَنْ خَرَجَ فَقُمْتُ قَائِمًا عَلٰی رِجْلِیْ فَاسْتَقْبَلْتُهُ فَضَرَبَ بِکَفِّهٖ اِلٰی کَفِّیْ فَشَبَّکَ اَصَابِعَهُ فِیْ اَصَابِعِیْ ثُمَّ قَالَ لِیْ یَا اَصْبَغَ بْنَ نُبَاتَه قُلْتُ لَبَّیْکَ وَسَعْدَیْکَ یَا اَمِیْرَالْمُؤْمِنِیْنَ فَقَالَ اِنَّ وَلِیَّنَا وَلِیُّ اللّٰهِ فَاِذَا مَاتَ کَانَ فِی الرَّفِیْقِ الْاَعْلٰی وَسَقَاهُ اللّٰهُ مِنْ نَهْرٍ اَبْرَدَ مِنَ الثَّلْجِ وَاَحْلٰی مِنَ الشَّهْدِ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ وَاِنْ کَانَ مُذْنِبًا قَالَ نَعَمْ اَلَمْ تَقْرَءْ کِتَابَ اللّٰهِ (فی سورۃ ۲۵ آیۃ ۷) اُولٰئِکَ یُبَدِّلُ اللّٰهُ سَیِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَکَانَ اللّٰهُ غَفُوْرًا رَّحِیْمًا ۔

فِیْ اَمَالِی الصَّدُوْقِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ اَلْمُخَالِفُ بَعْدِیْ عَلٰی عَلِیِّ بْنِ اَبِیْ طَالِبٍ کَافِرٌ وَالْمُشْرِکُ بِهٖ مُشْرِکٌ وَالْمُحِبُّ لَهٗ مُؤْمِنٌ وَالْمُبْغِضُ لَهٗ مُنَافِقٌ وَالْمُقْتَفِیْ لِاَثَرِهٖ لَاحِقٌ وَالْمُحَارِبُ لَهٗ مَارِقٌ وَالرَّادُّ عَلَیْهِ زَاهِقٌ عَلِیٌّ نُوْرُ اللّٰهِ فِیْ بِلَادِهٖ وَحُجَّتُهٗ عَلٰی عِبَادِهٖ وَسَیْفُ اللّٰهِ عَلٰی اَعْدَآئِهٖ وَوَارِثُ عِلْمِ اَنْبِیَآئِهٖ عَلِیٌّ کَلِمَةُ اللّٰهِ الْعُلْیَا وَکَلِمَةُ اَعْدَآئِهِ السُّفْلٰی عَلِیٌّ سَیِّدُ الْاَوْصِیَآءِ وَوَصِیُّ سَیِّدِ الْاَنْبِیَآءِ عَلِیٌّ اَمِیْرُالْمُؤْمِنِیْنَ وَقَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِیْنَ وَاِمَامُ الْمُسْلِمِیْنَ لَایَقْبَلُ اللّٰهُ الْاِیْمَانَ اِلَّا بِوِلَایَتِهٖ وَطَاعَتِهٖ ۔

(احادیث نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ)

عَنِ النَّبِیِّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ قَالَ الْمُؤْمِنُ اِذَا مَاتَ وَتَرَکَ وَرَقَةً وَاحِدَةً عَلَیْهَا عِلْمٌ تَکُوْنُ تِلْکَ الْوَرَقَةُ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ سِتْرًا فِیْمَا بَیْنَهٗ وَبَیْنَ النَّارِ وَاَعْطَاهُ اللّٰهُ تَعَالٰی بِکُلِّ حَرْفٍ مَکْتُوْبٍ عَلَیْهَا مَدِیْنَةً فِی الْجَنَّةِ اَوْسَعَ مِنَ الدُّنْیَا سَبْعَ مَرَّاتٍ وَمَا مِنْ عَبْدٍ یَقْعُدُ عِنْدَ الْعَالِمِ سَاعَةً اِلَّا نَادَاهُ رَبُّهٗ عَزَّ وَجَلَّ جَلَسْتَ اِلٰی حَبِیْبِیْ وَعِزَّتِیْ وَجَلَالِیْ لَاُسْکِنَنَّکَ الْجَنَّةَ مَعَهٗ وَلَا اُبَالِیْ

وَقَالَ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ مَنْ اَعَانَ عَالِمًا اَوْ مُتَعَلِّمًا وَلَوْ بِقَلَمٍ مَکْسُوْرٍ اَعْطَاهُ اللّٰهُ تَعَالٰی ثَوَابَ مِثْلِ جَبَلِ اُحُدٍ ۔

وَقَالَ مَنْ اَنْفَقَ دِرْهَمًا عَلٰى طَالِبِ الْعِلْمِ فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ فَكَاَنَّمَا اَنْفَقَ جَبَلَ ذَهَبٍ فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ

وَقَالَ كُلُّ خَلْقٍ مُشْتَاقٌ اِلَى الْجَنَّةِ وَالْجَنَّةُ تَشْتَاقُ اِلٰى اَرْبَعَةِ اَقْوَامٍ : مَنْ اَشْبَعَ جَائِعًا اَوْسَقٰى عَطْشَانًا ، اَوْكَسَا عُرْيَانًا ، اَوْ قَضٰى حَاجَةً لِاَخِيْهِ الْمُؤْمِنِ .

وَقَالَ مَنْ اَكْرَمَ غَرِيْبًا فِيْ غُرْبَتِهٖ اَوْسَقٰى عَطْشَانًا اَوْ اَطْعَمَهٗ اَوْكَسَاهُ اَوْضَحِكَ بِوَجْهِهٖ فَلَهُ الْجَنَّةُ اَلْبَتَّةَ .

وَقَالَ وَالَّذِيْ نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهٖ اِنَّ جُلُوْسَكَ سَاعَةً وَاحِدَةً عِنْدَ عَالِمٍ اَحَبُّ اِلَى اللّٰهِ تَعَالٰى مِنْ عِبَادَةِ اَرْبَعِيْنَ سَنَةً .

وَقَالَ مَنْ مَشٰى فِيْ طَلَبِ الْعِلْمِ خُطْوَتَيْنِ وَجَلَسَ عِنْدَ الْعَالِمِ سَاعَتَيْنِ وَسَمِعَ مِنْهُ كَلِمَتَيْنِ اَعْطَاهُ اللّٰهُ فِي الْجِنَانِ جَنَّتَيْنِ .

(اَحَادِيْثُ حَضْرَتِ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلِيِّ بْنِ اَبِيْ طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ)

قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا كُمَيْلُ قُلْ عِنْدَ كُلِّ شِدَّةٍ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ تَكْفِهَا وَقُلْ عِنْدَ كُلِّ نِعْمَةٍ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ تَزْدَدْ مِنْهَا وَاِذَا اَبْطَاَتِ الْاَرْزَاقُ عَلَيْكَ فَاسْتَغْفِرِ اللّٰهَ يُوَسِّعْ عَلَيْكَ فِيْهَا يَا كُمَيْلُ لَا رُخْصَةَ فِيْ فَرْضٍ وَلَا شِدَّةَ فِيْ نَافِلَةٍ يَا كُمَيْلُ اِنَّ ذُنُوْبَكَ اَكْثَرُ مِنْ حَسَنَاتِكَ وَغَفْلَتَكَ اَكْثَرُ مِنْ ذِكْرِكَ وَنِعَمُ اللّٰهِ عَلَيْكَ اَكْثَرُ مِنْ عَمَلِكَ يَا كُمَيْلُ اِنَّكَ لَا تَخْلُوْ مِنْ نِعَمِ اللّٰهِ عِنْدَكَ وَعَافِيَتِهٖ اِيَّاكَ فَلَا تَخْلُ مِنْ تَحْمِيْدِهٖ وَتَمْجِيْدِهٖ وَتَسْبِيْحِهٖ وَتَقْدِيْسِهٖ وَشُكْرِهٖ وَذِكْرِهٖ عَلٰى كُلِّ حَالٍ يَا كُمَيْلُ لَا تَكُوْنَنَّ مِنَ الَّذِيْنَ قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰى (فِيْ سُوْرَةِ ۵۹ اٰيت ۱۹) نَسُوا اللّٰهَ فَاَنْسَاهُمْ اَنْفُسَهُمْ وَنَسَبَهُمْ اِلَى الْفِسْقِ فَهُمْ فَاسِقُوْنَ يَا كُمَيْلُ لَيْسَ الشَّاْنُ اَنْ تُصَلِّيَ وَتَصُوْمَ وَتَتَصَدَّقَ اَلشَّاْنُ اَنْ تَكُوْنَ الصَّلٰوةُ بِقَلْبٍ نَقِيٍّ وَعَمَلٍ عِنْدَ اللّٰهِ مَرْضِيٍّ وَخُشُوْعٍ سَوِيٍّ فَانْظُرْ فِيْمَا تُصَلِّيْ وَعَلٰى مَا تُصَلِّيْ . (مِنْ بِحَارِ الْاَنْوَارِ) .

(وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِجَابِرِ بْنِ يَزِيْدَ الْجُعْفِيِّ عَلٰى مَا فِيْ كِتَابِ تُحَفِ الْعُقُوْلِ)

يا جابر اغتنم من أهل زمانك خمسًا: إن حضرت لم تعرف وإن غبت لم تفتقد و
إن شهدت لم تشاور وإن قلت لم يقبل قولك وإن خطبت لم تزوج أوصيك بخمس:
إن ظلمت فلا تظلم وإن خانوك فلا تخن وإن كذبت فلا تغضب وإن مدحت فلا تفرح
وفكر فيما قيل فيك فإن عرفت من نفسك ما قيل فيك فسقوطك من عين الله عز وجل عند
غضبك عن الحق أعظم عليك مصيبة مما خفت من سقوطك من أعين الناس وإن
كنت على خلاف ما قيل فثواب اكتسبته من غير أن تتعب بدنك .
ثم قال عليه السلام له: واعلم بأنك لا تكون لنا وليًا حتى لو اجتمع عليك أهل
مصرك وقالوا إنك لرجل سوء لم يحزنك ذلك ولو قالوا إنك لرجل صالح لم يسرك ذلك
ولكن اعرض نفسك على كتاب الله فإن كنت سالكًا سبيله زاهدًا في تزهيده راغبًا في
ترغيبه خائفًا في تخويفه فاثبت وابشر فإنه لا يضرك ما قيل فيك فإن كنت مباينًا للقرآن
فماذا الذي يغرك من نفسك إن المؤمن معني (برنج مى افتد) بمجاهدة نفسه ليغلبها على هواها
فمرة يقيم أودها ويخالف هواها في محبة الله ومرة تصرعه فيتبع هواها فينعشه الله
فينتعش (اى تقويت تقيم وقامه) يقيل الله عثرته فيتذكر ويفزع إلى التوبة والمخافة فيزداد بصيرة و
معرفة لما زيد فيه من الخوف وذلك إن الله يقول (في سورة ٧ آيت ٢٠) إن الذين اتقوا
إذا مسهم طائف من الشيطان تذكروا فإذا هم مبصرون يا جابر استكثر لنفسك قليل الرزق
من الله تخلصًا إلى الشكر واستقلل من نفسك كثير الطاعة لله إزراء (اى انكسار) على النفس
وتعرضًا للعفو وارفع عن نفسك خاطر الشر بحاضر العلم واستعمل حاضر العلم بخالص العمل
وتحرز في خالص العمل من عظيم الغفلة بشدة التيقظ واستجلب شدة التيقظ بصدق
الخوف واحذر خفي التزين بحاضر الحيوة وتوق مجاوزة الهوى بدلالة العقل وقف عند
غلبة الهوى باسترشاد العلم واستبق خالص الأعمال ليوم الجزاء وانزل ساحة القناعة

بإنفاء الحرص وادفع عظيم الحرص بإيثار القناعة واستجلب حلاوة الزهادة بقصر الأمل
واقطع أسباب الطمع ببرد اليأس وسد سبيل العجب بمعرفة النفس وتخلص إلى راحة النفس
بصحة التفويض واطلب راحة البدن بإجمام القلب وتخلص إلى إجمام القلب بقلة الخطاء
وتعرض لرقة القلب بكثرة الذكر في الخلوات واستجلب نور القلب بدوام الحزن وتحرز
من إبليس بالخوف الصادق . وقال عليه السلام لجابر في مكان آخر إياك والتسويف
فإنه بحر تغرق فيه الهلكى وإياك والغفلة ففيها تكون قساوة القلب وإياك والتواني
فيما لا عذر لك فيه فإليه يلجأ النادمون واسترجع سالف الذنوب بشدة الندم وكثرة
الاستغفار وتعرض للرحمة وعفو الله بحسن المراجعة واستعن على حسن المراجعة بخالص
الدعاء والمناجاة في الظلم وتخلص إلى عظيم الشكر باستكثار قليل الرزق واستقلال كثير
الطاعة واستجلب زيادة النعم بعظيم الشكر وعظيم الشكر بخوف زوال النعم واطلب بقاء العز
بإماتة الطمع وادفع ذل الطمع بعز اليأس واستجلب عز اليأس ببعد الهمة وتزود من
الدنيا بقصر الأمل وبادر بانتهاز البغية عند إمكان الفرصة ولا إمكان كالأيام الخالية
مع صحة الأبدان وإياك والثقة بغير المأمون فإن للشر ضراوة كضراوة الغذاء واعلم أنه
لا علم كطلب السلامة ولا سلامة كسلامة القلب ولا عقل كمخالفة الهوى ولا خوف كخوف
حاجز ولا رجاء كرجاء معين ولا فقر كفقر القلب ولا غنى كغنى النفس ولا قوة كغلبة الهوى
ولا نور كنور اليقين ولا يقين كاستصغارك الدنيا ولا معرفة كمعرفتك بنفسك ولا نعمة
كالعافية ولا عافية كمساعدة التوفيق ولا شرف كبعد الهمة ولا زهد كقصر الأمل و
لا حرص كالمنافسة في الدرجات ولا عدل كالإنصاف ولا تعدي كالجور ولا جور كموافقة
الهوى ولا طاعة كأداء الفرائض ولا خوف كالحزن ولا مصيبة كعدم العقل ولا عدم
عقل كقلة اليقين ولا قلة يقين كفقد الخوف ولا فقد خوف كقلة الحزن على فقد الخوف

وَلَامُصِيبَةَ كَاسْتِهَانَتِكَ بِالذَّنْبِ وَرِضَاكَ بِالْحَالَةِ الَّتِي اَنْتَ عَلَيْهَا وَلَا فَضِيلَةَ كَالْجِهَادِ وَلَا جِهَادَ كَمُجَاهَدَةِ الْهَوٰى وَلَا قُوَّةَ كَرَدِّ الْغَضَبِ وَلَا مَعْصِيَةَ كَحُبِّ الْبَقَاءِ وَلَا ذُلَّ كَذُلِّ الطَّمَعِ وَاِيَّاكَ وَالتَّفْرِيطَ عِنْدَ اِمْكَانِ الْفُرْصَةِ فَاِنَّهُ مَيْدَانٌ يَجْرِي لِاَهْلِهِ بِالْخُسْرَانِ ۔

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَا تُحَدِّثْ مِنْ غَيْرِ ثِقَةٍ فَتَكُونَ كَذَّابًا وَلَا تُصَاحِبْ هَمَّازًا فَتَعُدَّ مُرْتَابًا وَلَا تُخَالِطْ ذَا الْفُجُورِ فَتُرْمٰى مُتَّهَمًا وَلَا تُجَادِلْ عَنِ الْخَائِنِينَ فَتُصْبِحَ مَلُومًا وَقَارِبْ اَهْلَ الْخَيْرِ تَكُنْ مِنْهُمْ وَجَانِبْ اَهْلَ الشَّرِّ تَبِنْ عَنْهُمْ

(جَاءَ رَجُلٌ اِلَى اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَقَالَ جِئْتُكَ مِنْ سَبْعِينَ فَرَاسِخَ لِاَسْئَلَكَ عَنْ سَبْعِ كَلِمَاتٍ)

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَلْ مَا شِئْتَ ؟ فَقَالَ الرَّجُلُ : اَيُّ شَيْءٍ اَعْظَمُ مِنَ السَّمَاءِ ، وَاَيُّ شَيْءٍ اَوْسَعُ مِنَ الْاَرْضِ ، وَاَيُّ شَيْءٍ اَضْعَفُ مِنَ الْيَتِيمِ ، وَاَيُّ شَيْءٍ اَحَرُّ مِنَ النَّارِ ، وَاَيُّ شَيْءٍ اَبْرَدُ مِنَ الزَّمْهَرِيرِ وَاَيُّ شَيْءٍ اَغْنٰى مِنَ الْبَحْرِ ، وَاَيُّ شَيْءٍ اَقْسٰى مِنَ الْحَجَرِ ؟

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اَلْبُهْتَانُ عَلَى الْبَرِيِّ اَعْظَمُ مِنَ السَّمَاءِ ، وَالْحَقُّ اَوْسَعُ مِنَ الْاَرْضِ ، وَنَمَائِمُ الْوُشَاةِ اَضْعَفُ مِنَ الْيَتِيمِ ، وَالْحِرْصُ اَحَرُّ مِنَ النَّارِ ، وَحَاجَتُكَ اِلَى الْبَخِيلِ اَبْرَدُ مِنَ الزَّمْهَرِيرِ ، وَبَدَنُ الْقَانِعِ اَغْنٰى مِنَ الْبَحْرِ ، وَقَلْبُ الْكَافِرِ اَقْسٰى مِنَ الْحَجَرِ ۔

وَسُئِلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَا الصَّعْبُ وَمَا الْاَصْعَبُ ، وَمَا الْقَرِيبُ وَمَا الْاَقْرَبُ ، وَمَا الْعَجِيبُ وَمَا الْاَعْجَبُ ، وَمَا الْوَاجِبُ وَالْاَوْجَبُ ؟

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اَلصَّعْبُ الْمُصِيبَةُ وَالْاَصْعَبُ فَوْتُ ثَوَابِهَا وَالْقَرِيبُ كُلُّ مَا هُوَ آتٍ وَالْاَقْرَبُ هُوَ الْمَوْتُ وَالْعَجِيبُ هُوَ الدُّنْيَا وَغَفْلَتُنَا فِيهَا اَعْجَبُ وَالْوَاجِبُ هُوَ التَّوْبَةُ وَتَرْكُ الذُّنُوبِ هُوَ الْاَوْجَبُ ۔

فِي مَنَاقِبِ الْبِحَارِ جَاءَ رَجُلٌ اِلٰى عَلِيِّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ يَا اَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ اِنَّ لِي اِلَيْكَ حَاجَةً فَقَالَ ع اُكْتُبْهَا فِي الْاَرْضِ فَاِنِّي اَرَى الضُّرَّ فِيكَ بَيِّنًا فَكَتَبَ فِي الْاَرْضِ

انا فقير محتاج ، فقال علي عليه السلام يا قنبر اكسه حلتين فانشأ الرجل يقول :

كسوتني حلة تبلى محاسنها	فسوف اكسوك من حسن الثنا حللا
ان نلت حسن ثنائي نلت مكرمة	ولست تبغي بما قد نلته بدلا
ان الثناء ليحيي ذكر صاحبه	كالغيث يحيي نداه السهل والجبلا
لا تزهد الدهر في عرف بدأت به	فكل عبد سيجزى بما فعلا

فقال عليه السلام : اعطوه مائة دينار فقيل له يا امير المؤمنين لقد اغنيته فقال عليه السلام اني سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله قال انزل الناس منازلهم ثم قال اني اعجب من اقوام يشترون المماليك باموالهم ولا يشترون الاحرار بمعروفهم .

في البحار سئل عن مولانا امير المؤمنين شيئا فامر له بالف فقال الوكيل من ذهب او فضة فقال ع كلاهما عندي حجران فاعط الاعرابي انفعهما له .

من مناقب البحار قال له عليه السلام ابن الزبير اني وجدت في حساب ابي ان له على ابيك ثمانين الف فقال له ان اباك صادق فقضى ذلك ثم جاء فقال غلطت فيما قلت انما كان لوالدك على والدي ما ذكرته لك فقال والدك في حل والذي قبضته مني هو لك .

وروي عن امير المؤمنين ع ان قوما من اصحابه خاضوا في التعديل والتجوير فخرج حتى صعد المنبر فحمد الله واثنى عليه ثم قال ايها الناس ان الله تبارك وتعالى لما خلق خلقه اراد ان يكونوا على آداب رفيعة واخلاق شريفة فعلم انهم لم يكونوا كذلك الا بان يعرفهم ما لهم وما عليهم والتعريف لا يكون الا بالامر والنهي والامر والنهي لا يجتمعان الا بالوعد والوعيد والوعد والوعيد لا يكونان الا بالترغيب والترهيب والترغيب لا يكون الا بما تشتهيه انفسهم وتلذ اعينهم والترهيب لا يكون الا بضد ذلك ثم خلقهم في داره واراهم طرفا من اللذات الخالصة التي لا يشوبها الم الا وهي الجنة واراهم من الآلام ليبتدلوا به على ما وراءهم من الآلام الخالصة التي لا يشوبها لذة الا وهي النار فمن اجل ذلك ترون نعيم الدنيا مخلوطا بمحنها وسرورها ممزوجا بكدرها وغمومها قال البحار

أُنْظُرُوا وَتَأَمَّلُوا فِي هٰذَا الْحَدِيْثِ هُوَ جَمَاعُ الْكَلَامِ الَّذِي دَوَّنَهُ النَّاسُ فِي كُتُبِهِمْ وَتَحَاوَرُوهُ بَيْنَهُمْ قِيْلَ وَسَمِعَ أَبُو عَلِيٍّ الْجُبَائِيُّ بِذٰلِكَ فَقَالَ صَدَقَ الْجَاحِظُ هٰذَا مَا لَا يَحْتَمِلُهُ الزِّيَادَةُ وَالنُّقْصَانُ (مِنْ بِحَارِ الْأَنْوَارِ)

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا نُوفُ إِنْ طَالَ بُكَاؤُكَ مَخَافَةً مِنَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ قَرَّتْ عَيْنَاكَ بَيْنَ يَدَيِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ يَا نُوفُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ قَطْرَةٍ قَطَرَتْ مِنْ عَيْنِ رَجُلٍ إِلَّا أَطْفَأَتْ بِحَارًا مِنَ النِّيْرَانِ يَا نُوفُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ رَجُلٍ أَعْظَمُ مَنْزِلَةً عِنْدَ اللّٰهِ مِنْ رَجُلٍ بَكَى مِنْ خَشْيَةِ اللّٰهِ وَأَحَبَّ فِي اللّٰهِ يَا نُوفُ مَنْ أَحَبَّ فِي اللّٰهِ لَمْ يَسْتَأْثِرْ عَلَى مَحَبَّتِهِ وَمَنْ أَبْغَضَ فِي اللّٰهِ لَمْ يَنَلْ مُبْغِضُهُ خَيْرًا فَعِنْدَ ذٰلِكَ اسْتَكْمَلْتُمْ حَقَائِقَ الْإِيْمَانِ (مِنْ بِحَارِ الْأَنْوَارِ).

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اَلْكِذْبُ يَأْكُلُ الرِّزْقَ، وَالْجَهْلُ يَأْكُلُ الْعُمُرَ، وَالْهَمُّ يَأْكُلُ الرُّوْحَ، وَالْخُلْقُ السَّيِّئُ يَأْكُلُ الْحَسَنَاتِ.

عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ: قَالَ أَمِيْرُ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَوْحَى اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى دَاوُدَ يَا دَاوُدُ تُرِيْدُ وَأُرِيْدُ وَلَا يَكُوْنُ إِلَّا مَا أُرِيْدُ فَإِنْ أَسْلَمْتَ إِلَى مَا أُرِيْدُ أَعْطَيْتُكَ مَا تُرِيْدُ وَإِنْ لَمْ تُسْلِمْ لِمَا أُرِيْدُ أَتْعَبْتُكَ فِيْمَا تُرِيْدُ ثُمَّ لَا يَكُوْنُ إِلَّا مَا أُرِيْدُ (مِنْ تَوْحِيْدِ ابْنِ بَابَوَيْهِ).

فِي الْبِحَارِ سَأَلَ عِمْرَانُ الصَّابِئُ عَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ اَلْحَرُّ أَنْفَعُ أَمِ الْبَرْدُ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: بَلِ الْحَرُّ أَنْفَعُ لِأَنَّ الْحَرَّ مِنْ حَرِّ الْحَيٰوةِ وَالْبَرْدُ مِنْ بَرْدِ الْمَوْتِ وَكَذٰلِكَ السُّمُوْمُ الْقَاتِلَةُ الْحَارُّ مِنْهَا أَسْلَمُ مِنَ الْبَارِدِ وَأَقَلُّ ضَرَرًا. وَسَأَلَهُ أَيِ الْعِمْرَانُ الصَّابِئُ وَصَبَّاحُ بْنُ قَصِيْرِ الْهِنْدِيُّ مِنْ عِلَّةِ الصَّلٰوةِ فَقَالَ ع طَاعَةٌ أَمَرَهُمْ بِهَا وَشَرِيْعَةٌ حَمَلَهُمْ عَلَيْهَا وَفِي الصَّلٰوةِ تَوْقِيْرٌ لَهُ وَتَبْجِيْلٌ وَخُضُوْعٌ مِنَ الْعَبْدِ إِذَا سَجَدَ وَإِقْرَارٌ بِأَنَّ فَوْقَهُ رَبٌّ يَعْبُدُهُ وَيَسْجُدُ لَهُ وَسَأَلَهُ عَنِ الصَّوْمِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اِمْتَحَنَهُمْ بِضَرْبٍ مِنَ الطَّاعَةِ كَيْ مَا يَنَالُوا بِهَا عِنْدَ الدَّرَجَاتِ لِيُعَرِّفَهُمْ فَضْلَ مَا أَنْعَمَ عَلَيْهِمْ مِنْ لَذَّةِ الْمَاءِ

وطیب الخبز، واذا عطشوا یوم صومهم ذکروا یوم العطش الاکبر فی الآخرة وزادهم ذلک رغبة فی الطاعة .

(وسئل علیه السلام)

ای شیء مما خلق الله احسن ؟ فقال ع الکلام . فقیل ای شیء مما خلق الله اقبح ؟ قال ع الکلام . ثم قال ع بالکلام ابیضت الوجوه ، وبالکلام اسودت الوجوه . وقال علیه السلام الانسان لبه لسانه ، وعقله دینه ، ومروته حیث یجعل نفسه .

(فی معانی الاخبار)

اسعد الناس من خالط کرام الناس ، اعقل الناس اشدهم مداراة للناس ، اذل الناس من اهان الناس ، اصلح الناس اصلحهم للناس ، احکم الناس من فر من جهال الناس .

(قال رسول صلی الله علیه وآله وسلم)

اجمل بفرائض الله تکن من اتقی الناس ، وارض بقسم الله تکن من اغنی الناس ، وکف عن محارم الله تکن من اورع الناس ، واحسن مجاورة من یجاورک تکن مؤمنا ، واحسن مصاحبة من یصاحبک تکن مسلما .

(قال العالم علیه السلام)

اولی العلم بک ما لا یصلح لک العمل الا به ، اوجب العلم علیک ما انت مسئول عن العمل به والزم العلم لک ما دلک علی صلاح قلبک ، واظهر لک فساده ، واحمد العلم عاقبة ما زاد فی علمک العقل .

(فی الکافی قال امیر المؤمنین علیه السلام)

کانت الفقهاء والعلماء اذا کتب بعضهم الی بعض کتبوا بثلاثة لیس معهن رابعة ، من کانت همته آخرته کفاه الله همه من الدنیا ، ومن اصلح سریرته اصلح الله علانیته ومن اصلح فیما بینه وبین الله عز وجل اصلح الله تبارک وتعالی فیما بینه وبین الناس

(عَنْ اَبِی الْحَسَنِ مُوسَیٰ بْنِ جَعْفَرٍ عَلَیْہِ السَّلَامُ)

قَالَ ع : اِذَا اَرَادَ اللّٰہُ بِالذَّرَّۃِ شَرًّا اَنْبَتَ لَہَا جَنَاحَیْنِ فَطَارَتْ فَاَکَلَہَا الطَّیْرُ ۔

رُوِیَ اِنَّ بَعْضَ الْاَنْبِیَاءِ قَالَ یَا رَبِّ کَیْفَ الطَّرِیْقُ اِلَیْکَ ؟ فَاَوْحَی اللّٰہُ تَعَالٰی اُتْرُکْ نَفْسَکَ وَتَعَالَ اِلَیَّ ۔

وصالِ دوست طلب میکنی خود بگذر ٭ کہ درمیان تو او حجز تو حائل نیست ٭ گویند سعادت و اقبال از چپ و راست ٭ خود را گذاشتم قدمی پیشتر شدم

(قَالَ اَمِیْرُ الْمُؤْمِنِیْنَ عَلَیْہِ السَّلَامُ)

مَنْ زَہِدَ فِی الدُّنْیَا وَلَمْ یَجْزَعْ مِنْ ذُلِّہَا وَلَمْ یُنَافِسْ فِیْ عِزِّہَا ہَدَاہُ اللّٰہُ بِغَیْرِ ہِدَایَۃٍ مِنَ الْمَخْلُوْقِیْنَ وَعَلَّمَہُ بِغَیْرِ تَعْلِیْمٍ وَاَثْبَتَ الْحِکْمَۃَ فِیْ صَدْرِہٖ وَاَجْرَاہَا عَلٰی لِسَانِہٖ ۔

(وَقَالَ عَلَیْہِ السَّلَامُ)

عَوِّدُوْا اَنْفُسَکُمُ الْحِلْمَ وَاصْبِرُوْا عَلَی الْاِیْثَارِ عَلٰی اَنْفُسِکُمْ وَلَا تُدَاقُّوْا وَزْنًا بِوَزْنٍ وَعَظِّمُوْا اَقْدَارَکُمْ بِالتَّغَافُلِ عَنِ الدَّنِیِّ مِنَ الْاُمُوْرِ، وَامْسِکُوْا رَمَقَ الضَّعِیْفِ بِجَاہِکُمْ وَبِالْمَعُوْنَۃِ لَہٗ اِنْ عَجَزْتُمْ عَمَّا رَجَاہُ عِنْدَکُمْ، وَلَا تَکُوْنُوْا بَحَّاثِیْنَ عَمَّا غَابَ عَنْکُمْ، وَتَحَفَّظُوْا مِنَ الْکِذْبِ فَاِنَّہٗ مِنْ اَدْنَی الْاَخْلَاقِ ۔ (مِنَ الْبِحَارِ) ۔

(قَالَ الرِّضَا عَلَیْہِ السَّلَامُ)

اِذَا اَرَادَ اللّٰہُ اَمْرًا سَلَبَ الْعِبَادَ عُقُوْلَہُمْ ، فَاِذَا نَفَذَ اَمْرُہٗ وَتَمَّتْ اِرَادَتُہٗ رَدَّ اِلٰی کُلِّ ذِیْ عَقْلٍ عَقْلَہٗ، وَسُئِلَ عَنِ الْغَفْلَۃِ فَقَالَ : مَنْ کَانَ لَہٗ شَیْءٌ یُلْہِیْہِ عَنِ اللّٰہِ ۔

(قَالَ النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ)

اِذَا غَضِبَ اللّٰہُ عَلٰی اُمَّۃٍ وَلَمْ یُنْزِلِ الْعَذَابَ عَلَیْہِمْ غَلَتْ اَسْعَارُہَا وَقَصُرَتْ اَعْمَارُہَا وَلَمْ تَرْبَحْ تُجَّارُہَا وَلَمْ تَزْکُ ثِمَارُہَا وَلَمْ تَغْزُرْ اَنْہَارُہَا وَحُبِسَ عَنْہَا اَمْطَارُہَا وَسُلِّطَ عَلَیْہَا اَشْرَارُہَا ۔ (مِنَ الْبِحَارِ) ۔

(عنهم عليهم السلام)

تحدّثوا فانّ الحديث جلاءٌ للقلوب انّ القلوب لترين كما ترين السّيف جلاؤه (الحديث)

(عن رسول الله صلّى الله عليه وآله)

(من اعلام الدين)

حُسْنُ الخُلُقِ، وصِلَةُ الأرحامِ، وبرّ القرابة تزيد في الأعمار، وتعمر الدّيار، ولو كان القوم فجّارًا.

وقال ع: الأمل رحمة لأمّتي ولولا الأمل ما رضعت والدة لولدها ولا غرس غارس شجرًا وقال ع: اذا اشار عليك العاقل النّاصح فاقبل وايّاك والخلاف عليه فانّ فيه الهلاك وقال ع: ويل للّذين يجتلبون الدّنيا بالدّين يلبسون للنّاس من لين السنتهم كلامهم احلى من العسل وقلوبهم قلوب الذّئاب يقول الله تعالى: ابي تغترّون ام عليّ تجترئون فوعزّتي وجلالي لأبعثنّ عليهم فتنة تذر الحليم منهم حيرانًا.

(قال عليّ بن الحسين عليه السلام)

من رمى النّاس بما فيهم رموه بما ليس فيه.

وقال ع: ما استغنى احد بالله الّا افتقر النّاس اليه.

وقال ع: هلك من ليس له حكيم يرشده وذلّ من ليس له سفيه يعضده.

(من وسائل عن ابي جعفر الباقر عليه السلام)

قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم: خمس ان ادركتموه فتعوّذوا بالله منهنّ (١) لم تظهر الفاحشة في قوم قطّ حتّى يعلنوها الّا ظهر فيهم الطّاعون والأوجاع الّتي في اسلافهم الّذين مضوا (٢) ولم ينقصوا المكيال والميزان الّا اخذوا بالسّنين وشدّة المؤنة وجور السّلطان (٣) ولا يمنعوا الزّكوٰة الّا منعوا القطر من السّماء و

لولا البهائم لم یمطروا (۴) ولم ینقضوا عهد الله وعهد رسوله الا سلط الله علیهم عدوهم واخذ ما فی ایدیهم (۵) ولم یحکموا بغیر ما انزل الله الا جعل الله باسهم بینهم ۔

(فی حدیث القدسی)

یابن آدم اخر نومک الی القبر، وفخرک الی المیزان، وشهوتک الی الجنة، و راحتک الی الآخرة، ولذتک الی الحور العین، وکن لی اکن لک، وتقرب الی باستهانة الدنیا، یابن آدم اذا کان الله تکفل بالرزق فاهتمامک لماذا ؟ ۔

(فی الفقیه فی زیارة الارحام عن النبی صلی الله علیه وآله)

من مشی الی ذی قرابة بنفسه وماله لیصل رحمه اعطاه الله اجر مائة شهید، وله بکل خطوة اربعون الف حسنة، ومحی عنه اربعون الف سیئة، ورفع له من الدرجات مثل ذلک، وکان کمن عبد الله عز وجل مائة سنة صابرا محتسبا ۔

(قال ابو جعفر الباقر علیه السلام)

لجابر بن عبد الله یا جابر علیک بالبیان والمعانی قال قلت وما البیان والمعانی ؟ قال : قال علی علیه السلام : اما البیان فهو ان تعرف الله سبحانه لیس کمثله شیء فتعبده ولا تشرک به شیئا، واما المعانی : فنحن معانیه ونحن جنبه ویده ولسانه وامره وحکمه وعلمه وحقه، اذا شئنا شاء الله ویرید الله ما نرید، فنحن المثانی الذی اعطانا الله نبینا صلی الله علیه وآله ونحن وجه الله الذی یتقلب فی الارض بین اظهرکم، فمن عرفنا فامامه الیقین ومن جهلنا فامامه السجین ولو شئنا خرقنا الارض وصعدنا السماء و ان الینا ایاب هذا الخلق ثم ان علینا حسابهم ۔

(فی الروضة الکافی)

قال الصادق علیه السلام : قال رسول الله صلی الله علیه وآله : طاعة علی ذل و

معصيته كفر بالله قيل يا رسول الله كيف طاعة علي ذلّ ومعصيته كفر فقال ان علياً يحملكم على الحق فان اطعتموه ذللتم وان عصيتموه كفرتم بالله ۔

(عن سيد الساجدين عليه السلام)

طلب الحوائج الى الناس مذلة الحيوة ومذهبة للحياء واستخفاف بالوقار وهو الفقر الحاضر ۔

(في نوادر الاخبار)

لسيد نعمة الله الجزائري مسنداً عن الصدوق وهو عن سلمة بن قيس مسنداً الى رسول الله صلى الله عليه وآله علي في السماء السابعة كالشمس بالنهار وفي سماء الدنيا كالقمر بالليل في الارض واعطى الله علياً جزاء لو قسم على الارض لوسعهم شبهت لينه بلين لوط وخلقه بخلق يحيى وزهده بزهد ايوب وسخائه بسخاء ابراهيم وبهجته ببهجة سليمان بن داود وقوته بقوة داود له اسم مكتوب على كل حجاب في الجنة (والحديث طويل) ۔

(وفيه مسنداً الى الصادق عليه السلام)

قال المؤمن علوي لانه علا في المعرفة، والمؤمن هاشمي لانه هشم الضلالة، والمؤمن قرشي لانه اقر بالشيء المأخوذ عنا، والمؤمن عجمي لانه استعجم عليه ابواب الشر، والمؤمن عربي لان نبيه عربي وكتابه المنزل بلسان عربي مبين، والمؤمن نبطي لانه استنبط العلم، والمؤمن مهاجري لانه هجر السيئات، والمؤمن انصاري لانه نصر الله ورسوله واهل بيت رسوله، والمؤمن مجاهد لانه يجاهد اعداء الله عز وجل في دولة الباطل بالتقية، وفي دولة الحق بالسيف ۔

(من كتاب معارج اليقين)

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: نور الحكمة الجوع، والتباعد من الله العزيز

الشَّبَعُ ، وَالْقُرْبَةُ اِلَى اللهِ حُبُّ الْمَسَاكِيْنِ وَالدُّنُوُّ مِنْهُمْ ، لَا تَشْبَعُوْا فَيُطْفِيْ نُوْرُ الْمَعْرِفَةِ مِنْ قُلُوْبِكُمْ ، وَمَنْ بَاتَ فِيْ خِفَّةٍ مِنَ الطَّعَامِ بَاتَ وَحُوْرُ الْعِيْنِ حَوْلَهُ ، لَا تُمِيْتُوا الْقُلُوْبَ بِكَثْرَةِ الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ ، فَاِنَّ الْقُلُوْبَ كَالزَّرْعِ اِذَا كَثُرَ الْمَاءُ فَسَدَ الزَّرْعُ ۔

قَالَ لُقْمَانُ لِاِبْنِهِ يَا بُنَيَّ اِذَا مَلَئَتِ الْمِعْدَةُ مَاتَتِ الْحِكْمَةُ ، وَخَرِبَتْ بَيْتُ الْحِكْمَةِ ، وَ قَعَدَتِ الْاَعْضَاءُ عَنِ الْعِبَادَةِ لِاَنَّ الْحِكْمَةَ كَالْعَرُوْسِ تُرِيْدُ بَيْتَ الْخَالِيْ ۔

(قَالَ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)

كَيْفَ يَعْمَلُ لِلْاٰخِرَةِ مَنْ لَا يَنْقَطِعُ مِنَ الدُّنْيَا رَغْبَتُهُ ، وَلَا يَنْقَضِيْ فِيْهَا شَهْوَتُهُ ، اِنَّ الْعَجَبَ كُلَّ الْعَجَبِ لِمَنْ صَدَّقَ بِدَارِ الْبَقَاءِ وَهُوَ يَسْعٰى لِدَارِ الْفَنَاءِ وَعَرَفَ اَنَّ رِضَى اللهِ فِيْ طَاعَتِهِ وَ هُوَ يَسْعٰى فِيْ مُخَالَفَتِهِ ، وَاعْلَمُوْا اَنَّكُمْ عَنْ قَلِيْلٍ رَاحِلُوْنَ وَاِلَى اللهِ صَائِرُوْنَ وَاِلَيْهِ الْمَصِيْرُ ۔

(جَاءَ رَجُلٌ اِلٰى سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ)

وَقَالَ اَنَا رَجُلٌ عَاصٍ وَلَا اَصْبِرُ عَلَى الْمَعْصِيَةِ فَعِظْنِيْ بِمَوْعِظَةٍ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اِفْعَلْ خَمْسَةَ اَشْيَاءَ وَاذْنِبْ مَا شِئْتَ فَاَوَّلُ ذٰلِكَ لَا تَاْكُلْ رِزْقَ اللهِ وَاذْنِبْ مَا شِئْتَ وَالثَّانِيْ اُخْرُجْ مِنْ وِلَايَةِ اللهِ وَاذْنِبْ مَا شِئْتَ وَالثَّالِثُ اُطْلُبْ مَوْضِعًا لَا يَرَاكَ اللهُ وَ اذْنِبْ مَا شِئْتَ وَالرَّابِعُ اِذَا جَاءَكَ مَلَكُ الْمَوْتِ فَادْفَعْهُ عَنْ نَفْسِكَ وَاذْنِبْ مَا شِئْتَ وَالْخَامِسُ اِذَا اَدْخَلَكَ مَالِكُ النَّارِ فَلَا تَدْخُلْ فِي النَّارِ وَاذْنِبْ مَا شِئْتَ

(عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ)

اَنَّ رَجُلًا مِنْ اَهْلِ الْكُوْفَةِ كَتَبَ اِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا سَيِّدِيْ اَخْبِرْنِيْ عَنْ خَيْرِ الدُّنْيَا وَ الْاٰخِرَةِ فَكَتَبَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ اَمَّا بَعْدُ فَاِنَّ مَنْ طَلَبَ رِضَى اللهِ بِسَخَطِ النَّاسِ كَفَاهُ اللهُ اُمُوْرَ النَّاسِ ، وَمَنْ طَلَبَ رِضَى النَّاسِ بِسَخَطِ اللهِ وَكَلَهُ اللهُ اِلَى النَّاسِ . وَالسَّلَامُ ۔

(وَمِنْ كَلَامِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ)

اِنَّ حَوَائِجَ النَّاسِ اِلَيْكُمْ مِنْ نِعَمِ اللهِ عَلَيْكُمْ فَلَا تَمَلُّوا النِّعَمَ ۔

(قَالَ عَلِیٌّ عَلَیْہِ السَّلَامُ)

مَنْ کَانَ وَصُولًا لِإِخْوَانِهِ بِشَفَاعَةٍ فِي دَفْعِ مَغْرَمٍ أَوْ جَرِّ مَغْنَمٍ ثَبَّتَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ قَدَمَيْهِ يَوْمَ تَزِلُّ فِيهِ الْأَقْدَامُ ۔

(قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)

لَوْ كَانَ لِابْنِ آدَمَ وَادِيَانِ مِنْ ذَهَبٍ لَابْتَغَى مِنْ وَرَائِهِمَا ثَالِثًا وَلَا يَمْلَأُ جَوْفَ ابْنِ آدَمَ إِلَّا التُّرَابُ

(قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ)

إِنَّ اللهَ تَعَالَى يَقُولُ يَحْزَنُ عَبْدِيَ الْمُؤْمِنُ إِنْ قَتَّرْتُ عَلَيْهِ رِزْقَهُ وَذَلِكَ أَقْرَبُ لَهُ مِنِّي وَيَفْرَحُ لَهُ عَبْدِي إِنْ وَسَّعْتُ عَلَيْهِ وَذَلِكَ أَبْعَدُ لَهُ مِنِّي وَقَالَ كُلَّمَا ازْدَادَ الْعَبْدُ إِيمَانًا ازْدَادَ ضِيقًا فِي الْمَعِيشَةِ ۔

(قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ)

لَوْ أَنَّ رَجُلًا أَخَذَ جَمِيعَ مَا فِي الْأَرْضِ وَأَرَادَ بِهِ وَجْهَ اللهِ فَهُوَ زَاهِدٌ وَلَوْ أَنَّهُ تَرَكَ الْجَمِيعَ وَلَمْ يُرِدْ وَجْهَ اللهِ فَلَيْسَ بِزَاهِدٍ ، نِعْمَ الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ ۔

(عَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ)

لَا تَدَعُوا الْعَمَلَ الصَّالِحَ وَالْاِجْتِهَادَ فِي الْعِبَادَةِ اتِّكَالًا عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَلَا تَدَعُوا حُبَّ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَالتَّسْلِيمَ لِأَمْرِهِمْ اتِّكَالًا عَلَى الْعِبَادَةِ فَإِنَّهُ لَا يُقْبَلُ أَحَدُهُمَا دُونَ الْآخَرِ ۔

(عَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ)

قَالَ : لَا يُقَبِّلُ الرَّجُلُ يَدَ الرَّجُلِ فَإِنَّهُ قُبْلَةُ يَدِهِ كَالصَّلَاةِ لَهُ وَقَالَ قُبْلَةُ الْأُمِّ عَلَى الْفَمِ وَقُبْلَةُ الْأُخْتِ عَلَى الْخَدِّ وَقُبْلَةُ الْإِمَامِ بَيْنَ عَيْنَيْهِ

(قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)

اَلدُّنْیَا دُوَلٌ فَمَا کَانَ لَکَ مِنْهَا اَتَاکَ عَلٰی ضَعْفِکَ وَمَا کَانَ عَلَیْکَ لَمْ تَدْفَعْهُ بِقُوَّتِکَ
وَمَنِ انْقَطَعَ رَجَاهُ مِمَّا فَاتَ اِسْتَرَاحَ بَدَنُهُ وَمَنْ رَضِیَ بِمَا رَزَقَهُ اللّٰهُ قَرَّتْ عَیْنَاهُ ۔

(اشعار حضرت امیر المومنین علی بن ابی طالب علیہ السلام)

وَلَا تَکُ سَاکِنًا فِیْ دَارِ ذُلٍّ   فَاِنَّ الذُّلَّ یَقْرِنُ فِی الْهَوَانِ

(عنه علیه السلام)

لِلنَّاسِ حِرْصٌ عَلَی الدُّنْیَا بِتَبْذِیْرٍ   وَصَفْوُهَا لَکَ مَمْزُوْجٌ بِتَکْدِیْرٍ   کَمْ مِنْ مُلِحٍّ عَلَیْهَا لَا تُسَاعِدُهُ
وَعَاجِزٌ نَالَ دُنْیَاهُ بِتَقْصِیْرٍ   لَمْ یَرْزُقُوْهَا بِعَقْلٍ عِنْدَ مَا رُزِقُوْا   وَاِنَّمَا رُزِقُوْهَا بِالْمَقَادِیْرِ
لَوْ کَانَ عَنْ قُوَّةٍ اَوْ عَنْ مُغَالَبَةٍ   طَارَ الْبُزَاةُ بِاَرْزَاقِ الْعَصَافِیْرِ

(عنه علیه السلام)

اِنَّ اَخَاکَ الصِّدْقَ مَنْ یَسْعٰی مَعَکَ   وَمَنْ یَضُرُّ نَفْسَهُ لِیَنْفَعَکَ   وَمَنْ اِذَا غَابَ اَمْرٌ اَفْظَعَکَ   شَتَّتَ فِیْهِ شَمْلَهُ لِیَجْمَعَکَ

(عنه علیه السلام)

فَاقْنَعْ بِقُوْتِکَ فَالْقَنَاعُ هُوَ الْغِنٰی   وَالْفَقْرُ مَقْرُوْنٌ بِمَنْ لَا یَقْنَعُ

(عنه علیه السلام)

لَا تَطْلُبَنَّ مَعِیْشَةً بِمَذَلَّةٍ   فَارْفَعْ بِنَفْسِکَ عَنْ دَنِیِّ الْمَطْلَبِ   وَاِذَا افْتَقَرْتَ فَدَاوِ نَفْسَکَ بِالْغِنٰی
عَنْ کُلِّ ذِیْ دَنَسٍ کَجِلْدِ الْاَجْرَبِ   فَلَیَرْجِعَنَّ اِلَیْکَ رِزْقُکَ کُلُّهُ   لَوْ کَانَ اَبْعَدَ عَنْ مَحَلِّ الْکَوْکَبِ

(عنه علیه السلام)

مَا اعْتَاضَ بَاذِلُ نَفْسِهِ لِسُؤَالِهِ   عِوَضًا وَلَوْ نَالَ الْمُنٰی بِسُؤَالِ   وَاِذَا السُّؤَالُ مَعَ النَّوَالِ وَزَنْتَهُ
رَجَحَ السُّؤَالُ وَخَفَّ کُلُّ نَوَالِ   وَاِذَا ابْتُلِیْتَ بِبَذْلِ وَجْهِکَ سَائِلًا   فَابْذُلْهُ لِلْمُتَکَرِّمِ الْمِفْضَالِ

(عنه علیه السلام)

وَلَا تَصْحَبْ اَخَا الْجَاهِلِ وَاِیَّاکَ وَاِیَّاهُ   فَکَمْ مِنْ جَاهِلٍ اَرْدٰی حَکِیْمًا حِیْنَ آخَاهُ   وَلِلْقَلْبِ عَلَی الْقَلْبِ دَلِیْلٌ حِیْنَ یَلْقَاهُ

يُقاسُ الْمَرْءُ بِالْمَرْءِ إِذا ما هُوَ ماشاهُ — وَلِلشَّيْءِ عَلَى الشَّيْءِ مَقاييسٌ وَأَشْباهُ

(عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلامُ)

صَبْرُ الْفَتى لِفَقْرِهِ يُجِلُّهُ * وَبَذْلُهُ لِوَجْهِهِ يُذِلُّهُ * يَكْفِي الْفَتى لِعَيْشِهِ أَقَلُّهُ * اَلْخُبْزُ لِلْجائِعِ أُدْمٌ كُلُّهُ

(عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلامُ)

بَلَوْتُ أُمُورَ النّاسِ سِتّينَ حِجَّةً * وَجَرَّبْتُ حالَيْهِ مِنَ الْعُسْرِ وَالْيُسْرِ * فَلَمْ أَرَ بَعْدَ الدّينِ خَيْراً مِنَ الْغِنى * وَلَمْ أَرَ بَعْدَ الْكُفْرِ شَرّاً مِنَ الْفَقْرِ

(عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلامُ)

رَأَيْتُ النّاسَ مُخْتَلِفاً يَدُورُ * فَلا حُزْنٌ يَدُومُ وَلا سُرُورٌ * وَقَدْ بَنَتِ الْمُلُوكُ بِها قُصُوراً * فَما بَقِيَ الْمُلُوكُ وَلا الْقُصُورُ

(عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلامُ)

(أَحْوالُ النّاسِ أَرْبَعَةٌ)

أَرْبَعَةٌ فِي النّاسِ مَيَّزْتُهُمْ — أَحْوالُهُمْ مَكْشُوفَةٌ ظاهِرَةٌ — فَواحِدٌ دُنْياهُ مَقْبُوضَةٌ — يَتْبَعُهُ آخِرَةٌ فاخِرَةٌ

وَواحِدٌ دُنْياهُ مَحْمُودَةٌ — لَيْسَ لَهُ مِنْ بَعْدِها آخِرَةٌ — وَواحِدٌ فازَ بِكِلْتَيْهِما — قَدْ جَمَعَ الدُّنْيا وَالْآخِرَةَ

وَواحِدٌ مِنْ بَيْنِهِمْ ضائِعٌ — لَيْسَ لَهُ دُنْيا وَلا آخِرَةٌ

(عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلامُ)

أَنَا بِالدَّهْرِ عَليمٌ — وَأَبُو الدَّهْرِ وَأُمُّهُ — لَيْسَ يَأْتِي الدَّهْرُ يَوْماً — بِسُرُورٍ فَيُتِمُّهُ — وَإِذا سَرَّكَ يَوْماً — فَغَداً يَأْتِيكَ هَمُّهُ

ما الدَّهْرُ إِلّا يَقْظَةٌ وَنَوْمٌ — وَلَيْلَةٌ بَيْنَهُما وَيَوْمٌ — يَعيشُ قَوْمٌ وَيَمُوتُ قَوْمٌ — وَالدَّهْرُ قاضٍ ما عَلَيْهِ لَوْمٌ

(عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلامُ)

ما أَحْسَنَ الدّينَ وَالدُّنْيا إِذا اجْتَمَعا — لا بارَكَ اللهُ فِي الدُّنْيا بِلا دينٍ — لَوْ كانَ بِاللُّبِّ يَزْدادُ اللَّبيبُ غِنىً — لَكانَ كُلُّ لَبيبٍ مِثْلَ قارُونِ

(عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلامُ)

وَلَوْ كانَتِ الدُّنْيا تُنالُ بِفِطْنَةٍ — وَعِلْمٍ وَفَضْلٍ نِلْتُ أَعْلَى الْمَراتِبِ

وَلٰكِنَّمَا الْأَرْزاقُ حَظٌّ وَقِسْمَةٌ — بِفَضْلِ مَليكٍ لا بِحيلَةِ طالِبِ

(عَنهُ عَلَيهِ السَّلام)

اَنَا الصَّقرُ الَّذِی حُدِّثتَ عَنهُ عِتاقُ الطَّیرِ تَنجَدِلُ انجِدالاً وَقاسَیتُ الحُرُوبَ اَنَا ابنُ سَبعٍ
فَلَمّا شِئتُ اَفنَیتُ الرِّجالا فَلَم تَدَعِ السُّیُوفُ لَنا عَدُوًّا وَلَم یَدَعِ السَّخاءُ لَدَیَّ مالاً

(عَنهُ عَلَيهِ السَّلام)

اَنَا عَلِیٌّ وَلَدَتنِی هاشِمٌ لَیثُ حُرُوبٍ لِلرِّجالِ قاصِمٌ مُعصَوصَبٌ فی نَقعِها مُقادِمٌ مَن یَلقَنِی یَلقاهُ مَوتٌ هاجِمٌ

(وَقالَ عَلَيهِ السَّلام)

(فی جَوابِ مَرحَب)

اَنَا عَلِیٌّ وَابنُ عَبدِ المُطَّلِب مُهَذَّبٌ ذُو سَطوَةٍ وَذُو غَضَب غُذِّیتُ بِالحَربِ وَعُصیانِ النُّوَب
مِن بَیتِ عِزٍّ لَیسَ فیهِ مُنشَعِب وَفی یَمینی صارِمٌ یَجلُو الکُرَب مَن یَلقَنی یَلقَی المَنایا وَالعَطَب
اِذ کَفُّ مِثلی بِالرُّؤُوسِ یَلعَب

(عَنهُ عَلَيهِ السَّلام)

(خطاب بحارث ہمدانی کہ سید حمیری آن را نظم کردہ است)

یا حارِ هَمدانَ مَن یَمُت یَرَنی مِن مُؤمِنٍ اَو مُنافِقٍ قُبُلا یَعرِفُنی طَرفُهُ وَاَعرِفُهُ بِنَعتِهِ وَاسمِهِ وَما فَعَلا
وَاَنتَ عِندَ الصِّراطِ مُعتَرِضی فَلا تَخَف عَثرَةً وَلا زَلَلا اَقُولُ لِلنّارِ حینَ تُوقَفُ لِلعَرضِ ذَریهِ لا تَقرَبی الرَّجُلا
ذَریهِ لا تَقرَبیهِ اِنَّ لَهُ حَبلاً بِحَبلِ الوَصِیِّ مُتَّصِلا اَسقیکَ مِن بارِدٍ عَلی ظَمَاٍ تَخالُهُ فِی الحَلاوَةِ العَسَلا

(عَنهُ عَلَيهِ السَّلام)

(در آئینِ معاشرت)

اِصحَب خِیارَ النّاسِ تَنجُ مُسَلَّماً وَمَن صَحِبَ الاَشرارَ یَوماً یَجرَحُ وَاِیّاکَ یَوماً اَن تُمازِحَ جاهِلاً
فَتَلقَی الَّذی لا تَشتَهی حینَ تَمزَحُ وَلا تَکُ عِرّیضاً تُثاقِمُ مَن دَنی فَتُشبِهُ کَلباً بِالسَّفاهَةِ یَنبَحُ
اِذا ما کَریمٌ جاءَ یَطلُبُ حاجَةً فَقُل قَولَ حُرٍّ ماجِدٍ یَتَسَمَّحُ فَبِالرَّأسِ وَالعَینَینِ مِنّی قَضاؤُها

وَمَنْ يَشْتَرِيْ حَمْدَ الرِّجَالِ سَبِيْحُ

(عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ)

كُلُّ خَلِيْلٍ لِيْ خَالَلْتُهُ لَا تَرَكَ اللّٰهُ لَهُ وَاضِحَةً فَكُلُّهُمْ اَرْوَغُ مِنْ ثَعْلَبٍ مَا اَشْبَهَ اللَّيْلَةَ بِالْبَارِحَةِ

(عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ)

ذَهَبَ الْوَفَاءُ ذِهَابَ اَمْسِ الذَّاهِبِ وَالنَّاسُ بَيْنَ مُخَاطِلٍ وَمُوَارِبِ

(عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ)

اِذَا شِئْتَ اَنْ تَقْلٰى فَزُرْ مُتَوَاتِرًا وَاِنْ شِئْتَ اَنْ تَزْدَادَ حُبًّا فَزُرْ غِبًّا مُنَادَمَةُ الْاِنْسَانِ تَحْسُنُ مَرَّةً

وَاِنْ كَثُرَتْ اِدْمَانُهَا اَفْسَدُ الْحُبَّا

(عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ)

وَاللّٰهِ لَوْ كَانَتِ الدُّنْيَا بِاَجْمَعِهَا تَبْقٰى عَلَيْنَا وَيَاْتِيْ رِزْقُنَا رَغَدًا

مَا كَانَ مِنْ حَقِّ حُرٍّ اَنْ يَذِلَّ لَهَا فَكَيْفَ وَهِيَ مَتَاعٌ تَضْمَحِلُّ غَدًا

(عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ)

اَرٰى رِجَالًا بِاَدْنَى الدِّيْنِ قَدْ قَنِعُوْا وَلَا اَرَاهُمْ رَضُوْا فِي الْعَيْشِ بِالدُّوْنِ فَاسْتَغْنِ بِالدِّيْنِ عَنْ دُنْيَا الْمُلُوْكِ كَمَا

اِسْتَغْنَى الْمُلُوْكُ بِدُنْيَاهُمْ عَنِ الدِّيْنِ

(عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ)

نُرَقِّعُ دُنْيَانَا بِتَمْزِيْقِ دِيْنِنَا وَلَا دِيْنُنَا يَبْقٰى وَلَا مَا نُرَقِّعُ فَطُوْبٰى لِعَبْدٍ اٰثَرَ اللّٰهَ رَبَّهُ

وَجَادَ بِدُنْيَاهُ لِمَا يَتَوَقَّعُ

(عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِيْ مَكَارِمِ الْاَخْلَاقِ)

اِنَّ الْمَكَارِمَ اَخْلَاقٌ مُطَهَّرَةٌ فَالدِّيْنُ اَوَّلُهَا وَالْعَقْلُ ثَانِيْهَا وَالْعِلْمُ ثَالِثُهَا وَالْحِلْمُ رَابِعُهَا

وَالْجُوْدُ خَامِسُهَا وَالْفَضْلُ سَادِسُهَا وَالْبِرُّ سَابِعُهَا وَالصَّبْرُ ثَامِنُهَا وَالشُّكْرُ تَاسِعُهَا وَاللِّيْنُ بَاقِيْهَا

وَالنَّفسُ تعلمُ اَنِّی لا اُصادِقُها ولستُ اَرشُدُ اِلّا حینَ اَعصِیها

(عَنهُ عَلَیهِ السَّلامُ)

اِذا جادتِ الدُّنیا عَلَیکَ فَجُدْ بِھا علی النّاسِ طُرًّا اِنَّھا تتقلَّبُ فَلا الجُودُ یُفنِیھا اِذا ھِیَ اَقبلَت
وَلا البُخلُ یُبقِیھا اِذا ھِیَ ذَھَبَت

(عَنهُ عَلَیهِ السَّلامُ)

اِنّا نُعَزِّیکَ لا اِنّا عَلیٰ ثِقَةٍ مِنَ الحَیوٰةِ وَلٰکِن سُنَّةُ الدِّینِ فَلا المُعَزّیٰ بِباقٍ بَعدَ مَیِّتِهٖ
وَلا المُعَزِّی وَاِن عاشَ اِلیٰ حِینٍ

(عَنهُ عَلَیهِ السَّلامُ)

تُؤَمِّلُ فِی الدُّنیا طَوِیلًا وَلا تَدرِی اِذا جَنَّ لَیلٌ ھَل تَعِیشُ اِلَی الفَجرِ فَکَم مِن صَحِیحٍ ماتَ مِن غَیرِ آفَةٍ
وَکَم مِن مَرِیضٍ عاشَ دَھرًا اِلَی الدَّھرِ وَکَم مِن فَتًی یُمسِی وَیُصبِحُ آمِنًا وَقَد نُسِجَت اَکفانُهٗ وَھُوَ لا یَدرِی

(عَنهُ عَلَیهِ السَّلامُ)

وَلا تُرجِ فِعلَ الخَیرِ یَومًا اِلَی الغَدِ لَعَلَّ غَدًا یَأتِی وَاَنتَ فَقِیدٌ وَیَومُکَ اِن عاتَبتَهٗ عادَ نَفعُهٗ
اِلَیکَ وَماضِی الاَمسِ لَیسَ یَعُودُ

(عَنهُ عَلَیهِ السَّلامُ)

فَرضٌ عَلَی النّاسِ اَن یَتُوبُوا لٰکِنَّ تَرکَ الذُّنُوبِ اَوجَبُ وَالدَّھرُ فِی صَرفِهٖ عَجِیبٌ
وَغَفلَةُ النّاسِ فِیهِ اَعجَبُ وَالصَّبرُ فِی النّائِباتِ صَعبٌ لٰکِنَّ فَوتَ الثَّوابِ اَصعَبُ
وَکُلُّ ما یُرتَجیٰ قَرِیبٌ وَالمَوتُ مِن کُلِّ ذاکَ اَقرَبُ

(عَنهُ عَلَیهِ السَّلامُ)

قَد شابَ رَأسِی وَرَأسُ الحِرصِ لَم یَشِبِ اِنَّ الحَرِیصَ لَفِی الدُّنیا عَلیٰ تَعَبِ مالِی اَرانِی اِذا ما دُمتُ مَرتَبَةً
فَنِلتُها طَمَحَت عَینِی اِلیٰ رُتَبِ بِاللّٰهِ رَبِّکَ کَم بَیتٍ مَرَرتُ بِهٖ قَد کانَ یَعمُرُ بِاللَّذّاتِ وَالطَّرَبِ

طَارَتْ عُقَابُ الْمَنَايَا فِي جَوَانِبِهِ فَصَارَ مِنْ بَعْدِهَا لِلْوَيْلِ وَالْحَزَنِ اِحْبِسْ عِنَانَكَ لَا تَجْمَعْ بِهِ طَلَبًا
فَلَا وَرَبِّكَ مَا الْأَرْزَاقُ بِالطَّلَبِ قَدْ يَأْكُلُ الْمَالَ مَنْ لَمْ يُجْفِ رَاحِلَةً وَيُرْزَقُ الْمَالَ مَنْ قَدْ جَدَّ فِي الطَّلَبِ

(عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ)

اِذَا مَا شِئْتَ اَنْ تَحْيٰى حَيٰوةً حُلْوَةَ الْمَحْيَا فَلَا تَحْسُدْ وَلَا تَبْخَلْ وَلَا تَحْرِصْ عَلَى الدُّنْيَا

(عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ)

دَعْوَى الْإِخَاءِ عَلَى الرِّجَالِ كَثِيْرَةٌ بَلْ فِي الشَّدَائِدِ يُعْرَفُ الْإِخْوَانُ

(عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ)

تَجَوَّعْ فَاِنَّ الْجُوْعَ مِنْ عَمَلِ التُّقٰى وَاِنَّ طَوِيْلَ الْجُوْعِ يَوْمًا سَيُشْبَعُ وَجَانِبْ صِغَارَ الذَّنْبِ لَا تَرْكَبَنَّهَا
فَاِنَّ صِغَارَ الذَّنْبِ يَوْمًا سَتُجْمَعُ

(عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ)

تَعَلَّمْ اَبَا بَكْرٍ وَلَا تَكُ جَاهِلًا بِاَنَّ عَلِيًّا خَيْرُ حَافٍ وَنَاعِلِ وَلَا تَبْخَسَنْهُ حَقَّهُ وَارْدُدِ الْوَرٰى
اِلَيْهِ فَاِنَّ اللهَ اَصْدَقُ قَائِلِ وَاِنَّ رَسُوْلَ اللهِ اَوْصٰى بِحَقِّهِ وَاَكَّدَ فِيْهِ قَوْلَهُ بِالْفَضَائِلِ

(عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ)

فَاِنْ كُنْتَ بِالشُّوْرٰى مَلَكْتَ اُمُوْرَهُمْ فَكَيْفَ بِهٰذَا وَالْمُشِيْرُوْنَ غُيَّبُ
وَاِنْ كُنْتَ بِالْقُرْبٰى حَجَجْتَ خَصِيْمَهُمْ فَغَيْرُكَ اَوْلٰى بِالنَّبِيِّ وَاَقْرَبُ

(كَتَبَ شَاعِرٌ فَقِيْرٌ اِلٰى اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ)

لَمْ يَبْقَ لِيْ مِمَّا يُبَاعُ بِحَبَّةٍ اَكْفَاكَ مَنْظَرُ حَالَتِيْ عَنْ مَخْبَرِيْ اِلَّا بَقِيَّةُ مَاءٍ وَجْهٍ صُنْتُهَا مِنْ اَنْ يُبَاعَ وَقَدْ وَجَدْتُ الْمُشْتَرِيْ

فَسَئَلَ الْاِمَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ خَازِنِهِ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ فَقَالَ اَلْفُ دِيْنَارٍ فَاسْتَقَلَّهُ وَانْتَظَرَ الْمَزِيْدَ
فَكَتَبَ الشَّاعِرُ لَمَّا اسْتَبْطَأَ :

مَاذَا تَقُوْلُ اِذَا رَجَعْتُ وَقِيْلَ لِيْ * مَاذَا اَصَبْتَ مِنَ الْجَوَادِ الْمُفْضِلِ * اِنْ قُلْتُ اَعْطَانِيْ كَذَبْتُ وَاِنْ اَقُلْ بَخِلَ الْجَوَادُ بِمَالِهِ لَمْ يَقْبَلِ

(فبعث علیه السلام له الفی دینار مع هذا البیت)

نحن القلیل فکن کاتك لم تسل ونکون نحن کاننا لم نفعل

عاجلتنا فاتاك عاجل برّنا قلّا وان امهلتنی لم تقلل

(روی ابو مخنف یحیی بن لوط الازدی انشدنی یوما رجل هذه الابیات)

فقلت اکتبنیها فقال ما احسن رد ذلك لهذا وکنت اشتریته یومی ذلك بعشرة دنانیر فطرحته علیه فاکتبنیها وهی قال ابو عبد الله الحسین بن علی ابن ابی طالب بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی علیه السلام هذه الاشعار :

ذهب الذین احبهم وبقیت فیمن لا احبه فیمن اراه یسبنی ظهر المغیب ولا اسبه

یبغی فسادی ما استطاع وامره مما اربه حنقا یدب الی الضرآء وذاك مما لا ادبه

ویری ذباب الشر من حولی یطن ولا یذبه واذا خبا وغر الصدور فلا یزال به یشبه

افلا یعیج بعقله افلا یتوب الیه لبه افلا یری ان فعله مما یسور الیه غبه

حسبی بربی کافیا ما اختشی والبغی حسبه ولعل من یبغی علیه الا کفاه الله ربه

(وقال علیه السلام)

اذا ما عضك الدهر فلا تجنح الی خلق فلا تسئل سوی الله تعالی قاسم الرزق

فلو عشت وطوفت من الغرب الی الشرق لما صادفت من یقدر ان یسعد او یشقی

(وقال علیه السلام)

ما یحفظ الله یصن ما یضع الله یهن من یسعد الله یلن له الزمان ان خشن

اخی اعتبر لا تغترر کیف تری صرف الزمن یجزی بما اوتی من فعل قبیح او حسن

افلح عبد کشف الغطاء عنه ففطن وقر عینا من رای ان البلاء فی اللسن

فماز من الفاظه فی کل وقت وزمن وخاف من لسانه غربا حدیدا فخزن

وَمَنْ يَكُنْ مُعْتَصِمًا بِاللهِ ذِي الْعَرْشِ فَلَنْ يَضُرُّهُ شَيْءٌ وَمَنْ يَعْلُ عَلَى اللهِ وَمَنْ

مَنْ يَأْمَنُ اللهَ يَخَفْ وَخَائِفُ اللهِ آمِنَ وَمَا لِمَا يُثْمِنُهُ الْخَوْفُ مِنَ اللهِ ثَمَنْ

يَا عَالِمَ السِّرِّ كَمَا يَعْلَمُ حَقًّا مَنْ عَلَنَ صَلِّ عَلَى جَدِّي أَبَا الْقَاسِمِ ذِي النُّورِ الْمُنِنْ

أَكْرَمِ مَنْ حَيٍّ وَمَنْ لُفِّفَ مَيْتًا فِي كَفَنٍ وَامْنُنْ عَلَيْنَا بِالرِّضَا فَأَنْتَ أَهْلٌ لِلْمِنَنِ

وَاعْفِنَا فِي دِينِنَا مِنْ كُلِّ خُسْرٍ وَغَبَنٍ مَا خَابَ مَنْ خَابَ كَمَنْ يَوْمًا إِلَى الدُّنْيَا رَكَنَ

طُوبَى لِعَبْدٍ كُشِفَتْ عَنْهُ غَيَابَاتُ الْوَهَنْ

شکر و سپاس مر خدائی را که این بنده از سرتا پا تقصیر را به نوشتن و خاتمه دادن جلد دوم غرر الحکم که از سخنان برجسته و برگزیده حضرت مولی الموالی امیر المؤمنین صلوات الله وسلامه علیه تالیف یافته و مترجم و شارح محترم نیز در شرح و ترتیب آن متحمل زحمات طاقت فرسائی شده اند موفق فرمود از مطالعه و عمل کنندگان استدعا دارم در مظان استجابت دعا والدین مؤلف معظم و ناشر محترم و نویسنده را از دعای خیر فراموش نفرمایند.

(نویسنده حسن هریسی فرزند مرحوم عبد الکریم هریسی ارونقی غفر الله ذنوبهما)

(در تاریخ بیستم ماه رجب المرجب من شهور هزار و سیصد و هفتاد و هشت)

(قمری)

(مطابق با بیست و دوم دی ماه هزار و سیصد و سی و هفت ۱۳۳۷ شمسی)

(پایان یافت)